

أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ

از مصنفات عالی جناب قدسی القاب نور حدیقه اقما واجتهاد و نور حدیقه هدایت  
و ارشاد جامع معقول و منقول حاوی فروع و اصول فخر المتکلمین سلطان الحق  
غوث الدین آیتہ اللہ فی العالمین سید العلماء السید حسین علیہ الرحمۃ

حَدِيقَةُ سُلْطَانِيَّةٍ فِي مَسَائِلِ الْإِيمَانِ

باب چهارم در محبت امامت

حسب فرمایش عالی جناب سمو القاب جلیل المراتب نبیل المناقب  
ذی الجلال الشامخ والفضل الباذخ المولوی السید حسین ادامہ اللہ  
بدوام البیرین واقع ماہ شوال سنہ ۱۲۳۰ بمیزاروسہ صد و چہار ہجری

در باب سبب من تظہیری واقع شہر سنہ ۱۲۳۰



# اشتهار

باب چهارم کتاب حدیقه سلطانی که از جمله کتب اصول مذہب امامیہ اشعری عشریہ است  
مختص بحجت فوائد و منافع شیعیان طبع گردیده است اہل سنت و جماعت و  
لطف و عنایت این کتاب را خرید نکنند و مطالعہ و ملاحظہ نمایند و ازین  
طلب فرمایند چونکہ جناب قدسی القاب مجتہد عصر نائب حضرت صاحب الامر  
کریم بن کریم ولانا سید محمد ابراہیم مدظلہ العالی حق تالیف این کتاب بزرگوارند  
لہذا نوشته می شود کہ کسی این کتاب را کل یا جز یا بتبدیل و تغییر اسلوب یا تذکرہ  
مصنف علی الرحمہ را از این کتاب جدا کردہ بہ کتاب دیگر شامل کردہ یا  
تذکرہ را تا مدت سی سال طبع نماید ورنہ موافق قانون مجاریہ و التخلیہ  
عوض نفع نقصان خود خواهد کرد از شیعیان ہر کہ طالب این کتاب باشد  
خطی مشتمل بر طلب این کتاب با دای محمول نزد من اذل الخافقین حسین  
ساکن محلہ سعادت گنج منہجیات شہر لکھنؤ بفرستد انشاء اللہ تعالیٰ فوراً  
این کتاب بسبیل ڈاک بذریعہ ویلوپے ایمل روانہ کردہ خواهد شد و چونکہ  
از طبع این کتاب محض انتفاع و نیویہ مقصود نیست لہذا قیمت این جنس گران بہار  
بسیار کم از آن مقرر کردم کہ ہر کس بہ ادنیٰ توجہ خرید پیش می آن کرد

قیمت کتاب	محصول ڈاک	خریدہ رجستری ڈاک	میزان کل
۸	۲	۲	۱۲

المستہار  
سید حسین ساکن محلہ سعادت گنج قریب ہالی روانہ



فهرست باب چهارم کتاب حدیقه سلطانه

مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ
مقدمہ مشتمل بر چند فایده	۲	نصب امام طاعت و طاعت و طاعت	۲۳
فایده اولی در تعریف امام	۲	مقام کلام و طاعت و طاعت	۲۴
فایده ثانیہ وجوب امام	۴	اخبارین و افراترہ در سبقت و سبقت	۴
وجه اول وجوب نصب امام	۵	فرقہ اولی ملاطافہ فی اتباع عیسیٰ	۲۳
وجه دوم وجوب نصب امام	۹	فرقہ ثانیہ مرزا محمد اکبر بادی و اتباع عیسیٰ	۴۷
مناظرہ ہشام بن حکم با عمر و بن عبد	۹	فایده ثالثہ و تحقیق شرایط امامت	۴۲
وجه سوم وجوب نصب امام	۱۱	شرط اول آنکہ امام افضل باشد از جماعت	۷۲
وجه چهارم وجوب نصب امام	۱۳	نقل عقیدہ پنجم فاضل دہلوی	۷۲
وجه پنجم وجوب نصب امام	۱۴	نقش عقیدہ فاضل دہلوی	۷۲
وجه ششم وجوب نصب امام	۱۵	شرط دوم آنکہ عصمت مشتمل بر دو چیز	۸۴
وجه ہفتم وجوب نصب امام	۱۵	وجه اول عصمت امام	۱۴۲
وجه ہشتم وجوب نصب امام	۱۶	وجه دوم عصمت امام	۱۴۲
وجه نهم وجوب نصب امام	۱۹	وجه سوم عصمت امام	۱۵۵
مناظرہ ہشام با مرثد شامی	۱۹	موردی گفتہ کہ حق تعالی در جواب حضرت ابراہیم	۱۵۵
وجه دہم وجوب نصب امام	۲۱	فرمودہ لایزال عہد ہی الظالمین	۱۵۵
وجه یازدہم وجوب نصب امام	۲۲	خبر از شیخ رافعی کہ شیعہ باین آیت قدح	۱۵۵
وجه ہوزدہم وجوب نصب امام	۲۳	در آیت ابی کہر و عمر کردہ اند جوابش نیست	۵



۸۵	استدلال فاضل بلوئی عدم اشتراط عصمت	ابطال اقوال فخر رازی
۹۱	دامت بقول ابو یوسف بن رنج البکاء	وجه چهارم عصمت امام
۹۲	ابطال استدلال فاضل بلوئی	وجه پنجم عصمت امام
۹۲	احتجاج فاضل بلوئی عدم اشتراط عصمت	نقل کلام فاضل بلوئی
۹۲	در آیت بقره شریفه عاصی بنفیه کامله	شبهه اول که فاضل بلوئی در عقیده سوم گفته
۹۲	احتجاج بآیه الله علیه و آله و سلم	رفع شبهه اول
۱۰۱	الوجه الاول	شبهه دوم که فاضل بلوئی در عقیده سوم گفته
۱۰۱	الوجه الثاني	رفع شبهه دوم
۱۰۲	الوجه الثالث	وجه ششم عصمت امامیه اعلی الله
۱۰۸	الوجه الرابعه	فخر رازی این را بحجت جماع دلیل آورده
۱۰۹	الوجه الخامسة	ابطال اقوال فخر رازی
۱۱۳	الوجه السادسة	وجه هفتم عصمت امام
۱۱۴	الوجه السابعة	وجه هشتم عصمت امام
۱۱۵	الوجه الثامنة	وجه نهم عصمت امام
۱۱۶	الوجه التاسعة	وجه دهم عصمت امام
۱۱۷	الوجه العاشرة	تذیب نقل کلام فاضل بلوئی که اشتراط عصمت مخالف کتاب و سنت پنداشته
۱۱۷	شرط سوم امامت باشمیت است	نقض کلام فاضل بلوئی
۱۱۷	تتمیم ضرورت که از طرف خدا و رسول	
۱۱۹	امام سابق نقض بر امام لاحق باشد	



فاضل دهلوی از طعن گفته که امام را علمای کمان

نقل عقیده چهارم فاضل دهلوی که امام را

از ائمه است که مخصوص باشد از جانب خدا

نقض عقیده فاضل دهلوی

فایده ابعد آنکه منصب جلیل امامت اصول

تحقار است از فروع احکام

فایده خامسته در بیان خصائص امام علیهم السلام

نقض اقوال بعضی ببلدان منحل تحقیق که

بکلمات غلاة بهرسانند گفته اند حدیث زیاده

عن الربوبیه و قولوا فیما هم دال بر آنکه

هر چه غیر خدا برای ائمه با ثباتی مانند

و رزق مانند ان به و ا باشد

تا وید بعضی آیات روایات بر وجه صحیح

از انجمله است آنچه در بعضی آیات وارد گشته سخن

سماوات و الارض و من فیها و من فیها و من فیها

از جمله متشابهات ماولیه است اطلاق

وجه است علی حجة الله

از متشابهات است آنچه در کتاب شریف آمده

مقتضی آنکه الایضاح و خبایه وارد شده

در خصوص ائمه علیهم السلام و غیب را میدادند

و باید که چون اثنا عشر ضرورت این است

۱۵۳ و شیعه مقدس کثر فواج و مفصل معلوم

۱۵۴ این خود را خفیه است این بوده چیز

جواب فاضل دهلوی بر پنج طریق

۱۵۵ مقصد اول اثبات ائمه اثنی عشر

۱۵۶ علیه السلام و السلام و در آن چند مطلب

مطلب اول اثبات ائمه و از ده امام

علیهم السلام بالاجمال است

فاضل دهلوی در باب اول تخفه گفته که

تشیع از ابتدای حدیث ظهورات نگارنگ

تا آنکه زمان سلاطین صفویه علی

آن وقت اصول و فروع ضبط آوردند

۱۵۷ از آن باز تبدیل و تحوّل این سبب قوت شد

۱۵۸ ابطال اقوال فاضل دهلوی

فاضل دهلوی در باب اول تخفه گفته که

۱۵۹ شیعه عبد الله این سبب بودی است

۱۶۰ ابطال اقوال فاضل دهلوی

تکمیل

۱۶۱ فصل اول در بیان خصوصیت که اثبات خاص



۲۴۳	در عهد خاص و از ده ازان لایح می شود	۲۴۳	فصل سوم در بیان آیات اله برآیا آنحضرت
	فصل دوم در تقریب استدلال با خبایا	۲۴۵	اول آیه فی هدایه انما ولیکم الله ورسوله
	اثنی عشر خلفه	۲۴۱	نقل کلام فاضل دهلوی که اجماع مفسرین را
	فاضل دهلوی در باب هفتم تحفه احرار بابا		ممنوع گفته اولار وایت بو بکر نقاش
	آئمۀ طهارت علیهم السلام بنا ویل معنی نموده	۲۴۶	و ثانیار وایت عکریمه نقل کرده هر
	فصل سوم در بیان دلیل دوم که ال است		روایت قوت داده بعد وایت ثعلبی
	بروج و تسک با بن بیت علیهم السلام	۳۴۱	بطرف ضعیف ذکر کرده
	حدیث اتنی تارک فیکم الثقلین الخ	۳۴۲	ابطال اقوال فاضل دهلوی
	فصل چهارم	۳۴۲	اولا فی الجواب عن النقص فی الاما
	فصل پنجم	۳۴۳	العمدة فی المقام تحقیق الحال
	فصل ششم	۳۴۳	الواردة فی هذا المجال
	فصل هفتم	۳۴۴	روایت اول فخر رازی از عطا
	مطلب دوم در بیان فضائل سید الوصیین	۳۴۴	روایت دوم فخر رازی از عابد بن
	امام تقی جعفر علی بن ابی طالب علیه الصلوة	۳۴۸	روایت سوم فخر رازی از ابو رضی عنه
	والسلام اثبات امامت بیان کرده احوال	۳۴۸	تعلیمی در تفسیر خود از ابن عباس وایت کرده
	و جبر و خوارق عادات آنحضرت مطلب چند فصل	۳۴۹	در تفسیر زایدی مجاهد نقل کرده
	فصل اول در القاب شریفه آنحضرت	۳۴۹	طی تفسیر منشور بحدیث وایت کرده
	فصل دوم در مشتمل بر فضائل احوال و احوال	۳۴۹	کیفیت روایت ابو بکر نقاش
	یا سعادت آنحضرت	۳۴۹	کیفیت روایت عکریمه



۳۸۶	مثالب عکرمه	۳۸۶	بسط المقال في هذا المجال	۳۹۸
۳۸۷	کفیت روایت تعلیمی	۳۸۷	قد طول الكلام في هذا المقام تنقيحاً	
۳۸۸	مدح ثعلبی و خیات الاحیان ابن خلیکان	۳۸۸	للیرام و رفعا للادب	۵۰۶
۳۸۹	مدح ثعلبی بغیة الوعاة سیوطی	۳۸۹	نقل قول دوم فاضل بلوی	۵۱۲
۳۹۰	تکمیل در بیان حبه لالت این کریمه	۳۹۰	نقل قول فاضل بلوی	۵۱۳
۳۹۱	نقل کلام فاضل بلوی	۳۹۱	تشریح دوم	۵۱۴
۳۹۲	نقص کلام فاضل بلوی	۳۹۲	تقریر سوم	۵۱۹
۳۹۳	نقل کلام فاضل بلوی	۳۹۳	ششم آیه کریمه انما یرید الله	
۳۹۴	نقص کلام فاضل بلوی	۳۹۴	لیذهب عنکم الرجز	۵۲۱
۳۹۵	دوم آیه کریمه یا ایها الرسول بلغ ما انزل	۳۹۵	خاتمه الطبع	۵۹۸
۳۹۶	سوم آیه کریمه الیوم اکملت لکم دینکم	۳۹۶	تذکره مصنف علامه	۶۰۱
۳۹۷	روایت طولانی از حذیفه	۳۹۷	نقل خطوط جناب مفتی صاحب	
۳۹۸	چهارم آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا اتقوا	۳۹۸	ببین چه نوشته شده با خط کرمی که	
۳۹۹	نقل کلام فاضل بلوی تفسیر العزیز	۳۹۹	جناب معظما الاقاب از طبع شدن این کتاب	
۴۰۰	نقص کلام فاضل بلوی	۴۰۰	چه قدر مسرور و دلگشای شده اند و یکبارگی	
۴۰۱	بخم آیه وافی پدایه من جا جک فیہ	۴۰۱	تعمیل چه قدر لطافت و قنانت	
۴۰۲	تقریر اول	۴۰۲	این چنین صریح فرموده اند	
۴۰۳	نقل کلام فاضل بلوی در اطلاق آن کلام	۴۰۳	و بلاغت این چنین صریح فرموده اند	
۴۰۴	ابطال اقوال فاضل بلوی	۴۰۴		



زاد ب فکنده سر اقلیم رسالت طبعش  
چه بهار تازه کامد بحدیقه امامت

قطعه دیگری تعمیر و تخریب شده ۱۳

فرح بخش است سلطان حلیه ز گل های عبارات اینقا

مصنف سید صلاح الله بود که بنوشت این مضامین قیمتی

سمیث در ریخته در قالب طبع که از بهر شیوع است این طریق

بقطره زر که در معدن نهان بود / مزین گشت هر صاحب سلیقه

بود نام و نشان و سال طبعش

بشود تا مردم در میان ایشان  
بشود تا مردم در میان ایشان

تقریر دیگر از جناب سابق الاقباب مدظلہ العالی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بشرای لکم یا معشر الشیعة الامامیه قد شاع کتاب الامامه و

بسم الحديفة السلطانية للامام الهمام حجة الاسلام المقييد بالسلا

سَيِّدُ الْعُلَمَاءِ الْأَعْلَامِ سَيِّدُ الشُّعَرَاءِ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ كَتَا

مستطاب مشتمل علی مباحث دقیقہ فی عبائر و شیعہ و نکات

في الفاظ رقيقة وتحقيقات وثيقة خلّت عنها الكتب العتيقة

فَانْعَمُوا النَّظَرُ فِيهِ وَتَدَبَّرُوا فِي مَطَاوِيهِ وَفَحَاوِيهِ فَادَّبَ الدِّينَ

وَالصَّالِحِينَ الْمُسْتَقِيمِينَ فَاسْتَنْدُوا إِلَيْهِ وَعَتَمُوا عَلَيْهِ وَأَتَّبَعُوهُ

هذا التقريض بتاريخين في القريض احدهما خال عن الشك

والتوطية وثانيهما وان اشتمل على التعميده لكونه ناقصا محتاجا الى التكميل

... و ...  
... و ...

...الکفر و النفاق ...

من كلامه في الغفران



منجبراً بعداً حرف الجيم لکن لا شعاخ بالمصنّف والمصنّف  
والسلاسة وإيمائه إلى الطبع أرغّب وأوفق بالطبع مع ان  
مثل هذه التعمية الجديدة لطيف لذین لما فیها  
من الخفاء والإیهام والتشعید

قطعہ تاریخ

فیض جزی من سید العلماء

بِتَوَاعٍ حَنْوِخٍ مِي يَدِ بِيضَاءِ

مخضرة الأغصان في الغبراء

في كل واحد قاتلوا الا من جاء

الحق باب حد بقة غلبا

جمع اجتهاد كالليلة القمر

ساعت حدیقه افقه الفقها  
۱۳

سلطان الحداثي

طوبى  
الامامة شيدت اركان

باب في خلايق الجنة و

ناسك الخلافة وغيره

المالية للمقاييس

كان مكتوباً ومكتوباً

لَتُ أَقْصَى الْجَمْعِ وَرَجِيحاً

لا اء حقیقه غلبه باغی که درختانش با هم پیوسته باشند منه قوله تعالی

حديقة سلطانية ثم ثمرات عظام وكثرة المساحات

النظام گوید که باب السلام است این صفتها برایش خیار مناسب دارد

ایست غنیمت شکر که درین آیه مذکور است یاد می آید و ۱۲ منته مدظل

ملفوظ همیشه لکن تاریخ محسوبیت بلکه نزد اساتید محقق مشایخ

أما المعنى بالنظر إلى المعنى فهو أني قد أتيت في التارة بخبره في الكفاية

...بسم الله الرحمن الرحيم...



تقریظ دلپذیر از رشحات خامه فیض شمامه جناب مستطاب علی القاباضل  
کامل عالم عامل فقیه باذل مقتدا علی عا دل جامع معقول منقول حاوی غرر  
اصول باریع علام مجتهد انام السید محمد معروف بسید ابوالحسن ادام استد فیوض  
خلف ارشد نبذة الفضلاء عمدة الفقهاء المولوی السید علی شاه رحمه الله  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله علی نواله و صلے الله علی له و مبینی حرامه و حلاله  
محمد و آله و بعد فان کتاب الموسوم بالحدیث فی السلطانیة  
فی العقائد الایمانیه من مصنّفات السیّد الامام الهمام علم الاعلا  
وحجة الاسلام ایه الله فی العالمین و حجة البالغة فی الاضبط  
و حامی حمی الدین و صاحب ثار المفسدین عماد العلماء و المجتهدین  
سناد الفقهاء و المتکلمین سلاله الانبیاء المصطفین مولا  
سیّد العلماء السیّد حسین قدس الله روحه الزکی کتاب شریف  
و مصنف منیف انطوی علی العجب العجاب و احتوی علی فضل الخط  
و میز القشر عن اللباب و الخطاء عن الصواب ببیانات نافذة للخفا  
و العام و تقریبات قریبة الی الافهام و حتاج یقطع لسان الجاحلین  
و جاج تکشف عن کجای المعاندین و ادلة تقضم ظهور الملحدين  
و ترغم معاطس اعداء الدین و لا بدع و لا عجبانه من افادته  
مثل ذلك العلامة المذهب و جذیلها الموحک و عذیها المبرر  
رجل الرجال و احدا لا حاد و هم اهل بدیت لولا هم فی هذه البلاء



لما قام للدائن فيهما عود ولا اخضر لعود ولهم سو في هذه الحد د بجد دم  
 خيرا لجد د واولياء الملك لودود سلام الله عليهم صافح عود  
 وناح الوعود وهذا الباب الرابع من الكتاب في مائة الاثمة  
 الاطياب كان عزيز الوجود لا يتيسر الا بعد الفحص والاستكنا  
 واستندت اليه عناق الطلاب فوق الله السيد خير الصفي  
 السيد حسين الموسوي الرضوي حيث اهتم بطبعه اشاعته وبالنع في تصحيحه  
 ومقابله فله دركة ولا نشئل عشرة وعظم اجرة وكتبه الفقير الى  
 ربه الاسير بذنبه ابو الحسن بن علي تجاوز الله عن زلاتهما  
 بسادتهما وولاتهما

عبارت بلاغت آگین و الفاظ دل نشین چک چکات جواب پر ملک ادیب طهر نجر آخر  
 فاضل کامل عالم عامل مجمع معقول و منقول منبع فروع و اصول حاج الکرمین الشیرین  
 زایه علی عبد الحسین الموسوی السید حسین دامنه تدریج ام النیرین خلیف الموسوی سید طاهر حسین دامنه تدریج  
 بسم الله الرحمن الرحيم

گل بی خار حدیقه حق الیقین ثمره نخل عجا و الاسلام والدين کلام بلاغت  
 نظامیست که در محامد اوصاف حضرت باری عم احسانه و اکرامه و انوار روح  
 پرورش مشام جان عالم تجرید را معطر و مطیب ساخت و بهار طراوت چمنزار  
 احقاق الحق و نسیم دلکشای مرغزار نوح الصدق سخن لطافت انقضا میست  
 در رفعت و شناسی جناب خاتم الانبیاء علیه صلوات الله و سلامه اواره حسن  
 ملاحتش شوری در برابر حق بجار الا نوار مدانه ساخت اما بعد بسیار گلشن مقال



از ابریدار محدثان فی الجلال و پس از صفیر انگیزی عند لیبستان سراسی قلم  
 در لاله زار نعت خضر بنی آدم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم بر خواطر  
 گل چینان یا ضل صول دین و ضامیر مقتبسان انوار الممه طاهرین صلوات  
 علیهم اجمعین ملا و اسموات و الارضین که بتشتید مبانی الایمان و تزییف  
 اصول اهل العدوان مصروف می باشند و از برق خاطف شریر بارش وجود  
 بصارت الحین اهل نفاق و شقاق می بایند میریزند باد که چون صدوا حق  
 حج الهیة و آیات غیر متناسبه از آتش فشانی صداره مستدلالات علماء و مبین  
 و برق سوزان حسام احتیاج تا کلام ما هرین که ناصران ملت دین و حامیان شریعت  
 مقلبین میکانند بهر بیس بر تبلیغ مبطلین عقائد اهل شناعت تدلیس با دین  
 بنا و منتهی الکلام خصام از قوت دست استقصاء الافحاشم مرصفین بر افتاد  
 اخذین گوهر مراد اند خرمین بات اهل شان و خاشاک بهفوات صاحبان  
 عدوان از چار صد مسموره عالم بسوخت و شوارق دلائل و برابین  
 علماء متالیهین که ایشان را نیز جهان افروز فلک تحقیق افتاب عالم تاب برج  
 تحقیق مبارزین میادین مناظره اشاعره و ارباب اعتزال یک تازان  
 معارک احتیاج و مستدلان نمک پاشان و یدهای خوابان و دکان بی هوشی  
 از عبارات و فقرات بلبله هوش آورندگان بهوشان باد و غفلت و رام  
 از تحریک نسائم کلمات و آیات فصیح میتوان گفت شیمای عالم خفیات  
 معانی و صفحات خیایای نکته دانی را بر فروخت اندازین زمان فرحت  
 اقتران بل از محاسن و برکات ایام و مکارم دیور و اعوام باب چهارم



از کتاب مستطاب حدیقه سلطانیه رسائل ایمانیه که بوجوه تالیف  
 ادوار زمان و فقدان انصار و احوال بقای طبع دریا آمده و گشت و گشت  
 نبوده بود بجلوه گاه ظاهر و بآید قدرت و ابجلاال ملاحظه که نیست  
 سر از شهر این کتاب حس و غارت ریاضات اهل خلاف بی انصاف مثل علم محلی  
 که مایه اشتدات به الیج و بنا و مقالات پرتدلیش ایشان او هن  
 من بیت العنکبوت صریح کرده پای نهایت العقول در رفتار طریق پیش  
 عاریج و توصیف تمصیفش از ناطقه زبان خارج می باشد کتابی است یا سحر  
 در و ضحی مظهر صفحانش و جنات حور سطورش قلائد خور عناد امضای  
 شیفه بر افغان الفاظش لغزین و صلاصل و قانع شریفه بر اخصان معاش  
 در نم فکن در سواد خط و کتابت ب حیات و هنگام طوفانی سفینه النجات  
 روشن شعلی که از صرصر حوادث اهل عدوان معدون تابنده چراغی  
 که از اول تا آخر از گزند الفاسد باب استقنان بلعون علم و جوهر کمال جانی  
 و جان فضل و علم کتابی توانی مال مال از آن بیاضین نادره که نرگس را از  
 برای نقدش انتظاری و بوستان خلد و عنوان بسی شمر ساری بل از شوق  
 ویدارش ویدهای نرگسها بیدارها و باشتیاق حالش گلها بر لبتر خارها  
 مجموعه فراند معانی لعل بطمشین امن قبله و کاجان کنجینه پراز و خاری کاغذ الیاق  
 و المر جان فقرات ابدارش حدائق پرت از بار و انوار و سطور و هینش کانیها  
 جنات قهری و من تحتی بالانحار هر حرف این کتاب طبع را مرغوب کاز حیا القلو  
 بر فصلش تماشا فی فصل بهاری هر بابش نمونه باب حمت باری سبحان الله



این در شاهوار نادره الوداد نادیده چشم فلک و ناشنیده گوش ملک و تصنیفات  
 و تالیفات سید علام سرمد شکارین عظام نخل بند حدیقه برابین حمین آریائی  
 مظهر کشف الحق و الدین المودع من ائمه الجلیل مشرف بشریف علماء امتی کانبیا  
 بنی اسرائیل ممدوح قدسیان اطمینان خضراوی مسلم الثبوت میان انام غیروی واسطه  
 عروج سلاطین قریب الی ریخت افزائی ارکانه امر و نوایح و مبنیاد و امثال بنعمه  
 ربک فخذ مشریرند قطرات علوم بکام تحقیق این منبع و انشعاب یقین  
 و مضمون و امثال السائل فلا تقهر بخشنده خزائن علوم بکمال جود و سخا  
 بسالکین پیشوائی اهل ایمان و بنمای طریق ایقان خضراء شریعت باد  
 طریق حقیقت کسوس ارکان شرح نبوی مشید بنیان آیین و آداب مصطفوی  
 منصور در معرکه مناظره غالب جنود فلاسفه و اشاعره برارنده و دلخیا  
 فاسده از دماغ هواخواهان شوکه عمریه بیک شعله افگنی ضربت حیده  
 خامه اش مانند مصاص قاطع لسان منکرین امامت ائمه اطهار اقام می نماید و  
 چون و الفقار از دوزبان نوح و ترانه توصیف لسان الحق می سراید تحقیقا مشایخ  
 پیش افتاد آتش پوچیل و قال اطفال و بستان و توجیهات اشراقیاد و مقابله فاضلا  
 چون نور چراغ پیش افتاب خشان بهنگام گرمی و دوزخ از حکمتش متاع هر فی  
 کاسه و وقت باریدن سحاب محبتش آتش فتنه انگیزی هر اشعری خامه  
 غیر و سعادت بشرف یارشان فیض ازل گشته مدد کارشان  
 مالک اقلیم معانی همه واسطه ملک همه واسطه همه  
 رخت بر سر منزل دین افکنان بارشک افروزش یقین افکنان



زیب و دامن جعفری مجلس شان سند دین پروری  
 پیش رو قافله علم و دین آیت حق حافظ شریعتین  
 اعنی علامه روزگار وارث ائمه اطهار مولی الخافقین اقا  
 سید العلم السید حسین علیین مکان اعلی مرتقامه فی علیین ائمه انظار  
 الممدیین بحسن سعی مشکو نهال بوستان سیادت ثمر باغ شرافت پادشاه  
 فضائل یاب زیب افترای بزم فاکری آراسته از صدق باطنی ظاهری  
 ز درج شرافت ثنین گوهری نهج سیادت بلند اختر  
 هویدا صداقت ز پیشانی سعادت ز سیما کی نورانی  
 عده خلدان زبده اخوان سلاله الائمة المصطفین جناب السیدین  
 وقاه الصمد من شر کل حاسد اذا حسد مطبوع گردیده الهی این نسخه کیمانی عالم خلق  
 یابدا بیت ساعی بانی و کاتب وقار بی ثمر نهال آخرت بادا محمد مستر اولاد آخر  
 اعلان مما نعت طبع این کتاب

چونکه عالی جناب قدسی القاب زبده المتکلمین قدوة المتفقهین مجتهد عصرنا  
 حضرت صاحب الامر کریم ابن کریم مولانا سید محمد ابراهیم مد ظله العالی حق تالیف  
 این کتاب را بمن بخشیده اند لهذا نوشته می شود که کسی این کتاب را کل یا جز  
 یا بتبدیل و تغیر سلوب یا تذکره مصنف علیه الرحمه را ازین کتاب جدا کرده  
 بکتاب دیگر شامل کرده یا آنها تذکره را تادست سسی سال طبع نماید ورنه موافق  
 قانون مجاریه دولت انگلشیه عوض نفع نقصان خود خواهد کرد فقط

العبد  
 سید حسین



أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ

از مصنفات عالی جناب قدسی القاب نور حدیقہ اقاما واجتہاد و نور حدیقہ ہدایت  
وارشاد جامع معقول و منقول حاوی فروع و اصول فخر المتکلمین سلطان المحققین  
غوث الدین آیت اللہ فی العالمین سید العظام السید حسین علیہ الرحمۃ

حَدِیقَہ سُلْطَانِیۃ دَر مَسَائِلِ اِیْمَانِیۃ

بَابِ چہارم در محبت امامت

حسب فرمایش عالی جناب سمو الاقطاب جلیل المراتب نبیل المناقب  
ذی الجلال الشامخ والفضل الباذخ المولوی السید حسین ادامہ اللہ  
بدوام البیرون واقع ماہ شوال سنہ ۱۲۳۰ کمیزار و سہ صد و چہار ہجری

در مطبعت نجف ترمذی واقع شہر سنبلہ شریعت گروہ



## نقل و دستخط

عالی جناب سی القاب مقتدای عادل : نادی کامل : ضابط قواعده  
معقول منقول : حافظ قوانین فروع و اصول : مرجع ارباب تحقیق :

لماذا صحاب تدقیق : زبدة المتکلمین : قدوة المتفقهین :

مجتهد عصر : نائب حضرت صاحب الامره : کریم ابن کریم :

مولانا سید محمد ابرار سیم ادام الله اظلاله علی رؤس المومنین :

یا سیده سبحانه

باب چهارم کتاب صدیقه سلطانیه که از مصنفات جناب صدیقه علما

سید العلماء السیده حسین اعلی الله مقامه می باشد خلیل جلیل

سید حسین صاحب نقلش از اصل فسنه که در کتب نحیف موجود است گرفته

در هیچ آن مبالغه و اهتمام تمام نموده اند و نحیف حق تالیف یا ایشان

نخستیده ام باید که کسی تا مدت سی سال کتاب مذکور را طبع نکند

و آنچه سید صاحب صوف در خاتمه این کتاب احوال

ملکی خصال آن علامه نوشته اند از کلام معتدین نقل فرموده اند

فخراة الله عنا الحسن الجراءه واسبع علیه النجاء

المرقوم نسبت به هفتم ماه شعبان ۱۳۰۲ هجری یوم شنبه

۱۲۶۹  
محمد ابرار سید



# اشتهار

باب چهارم کتاب حدیقه سلطانیه که از جمله کتب اصول مذہب امامیه اشعری عشریه است  
مختص بحجت فوائد و منافع شیعیان طبع گردیده است اہل سنت جماعت و  
لطف و عنایت این کتاب را خرید نکنند و مطالعہ و ملاحظہ نمایند و ازین  
طلب فرمایند چونکہ جناب قدسی القاب مجتہد عصر نائب حضرت صاحب الامر  
کریم بن کریم ولانا سید محمد ابراہیم مدظلہ العالی حق تالیف این کتاب را بخشیدہ اند  
لہذا نوشته می شود کہ کسی این کتاب را کل یا جز یا بہ تبدیل و تغییر اسلوب یا تذکرہ  
مصنف علی الرحمہ را از این کتاب جدا کردہ بہ کتاب دیگر شامل کردہ یا  
تذکرہ را تا مدت سی سال طبع نماید ورنہ موافق قانون مجاریہ و التعلیفات  
عوض نفع نقصان خود خواهد کرد از شیعیان ہر کہ طالب این کتاب باشد  
خطی مشتمل بر طلب این کتاب با دای محصول نزد من اذل الخافضین حسین  
ساکن محلہ سعادت گنج منہجیات شہر لکنو بفرتند انشاء اللہ تعالیٰ خوا  
این کتاب بسبیل ڈاک بذریعہ ویلوپے ایسل روانہ کردہ خواهد شد و چونکہ  
از طبع این کتاب محض انفعال و دنیویہ مقصود نیست لہذا قیمت این جنس گران بہار  
بسیار کم از آن مقرر کردم کہ ہر کس بہ ادنیٰ توجہ خریدیش و تمعی ان کرد

قیمت کتاب	محصل ڈاک	خریدہ رجستری ڈاک	میزان کل
۸	۰۲	۲	۱۲

المستتر  
سید حسین ساکن محلہ سعادت گنج قریب ہلی روانہ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين المؤيد حينه المبين ببعث الرسل والنبيين  
ونصيب الحج واقامة البراهين وصلى الله على محمد رسول الله خاتم  
النبيين وعلى اهل بيته الطاهرين الاوصياء المرصين سيما سيد  
الاوصياء على اصد الموصنين صلوات على السّموات والارضين  
باب چهارم در امامت است و آن مرتب است بر يك مقدمه چند مقصود فائده  
مقدمه در بيان چند چيز است كه كراي بيش از بيان مقصود اهم است از جهت  
باعث می شود بر زيادتی بصيرت در مقصود اين باب لائح میگرد و از ان حقيقت  
مطلوب عند اولی الالباب پس بيان اين امور در ضمن چند فائده و ضرورت  
فائده اولی در تعريف امامت امام است بدانكه امام خود است از اسم جامع  
پس امام را ازین جهت امام گویند كه مردم اتباع او را در اقوال و افعال اقتضای او متبع  
باشند مطاع سائر الناس له اتباع و مراد از امام درین مقام کسی است كه مقتدا می است

فائده اولی  
در تعريف امامت  
امام است



و پیشوای خلق باشد در جمیع امور و چون دنیا بنیابت پیغمبر پس آنچه پیغمبر از طرف خدا  
 امام بنیابت جانشینی پیغمبر محل می دهنه سبیل استقلال و گاه است که امامت  
 می کنند بریاست عامه دینیه و نیوی علی الاطلاق چنانکه در کار صلیب و باره ابریه  
 می باید و از ابتلی ابراهیمیه بکلمات فاطمه قال ان جاعلك للناس اماما قال  
 و من ذی تی قال لا ینال عهدی الظالمین یعنی در این هنگام که ابراهیم را پروردگار  
 باز مایش در آورد بچند کلمه یا چند خصصت پس با انجام رسانید ابراهیم هزار اوتی  
 از غایت سرعت فرمود بدست کسی که من بگیرد انم ترا از برای خلق امام و پیشوای عرض کرد  
 که می دارم که از دینیت من نیز امامان باشند پس حق تعالی در جواب ابشاد فرمود که در  
 نمی باید عهد مرا که امامت باشد احدی از ظالم کنندگان حق تعالی تفسیر این آیه کرده  
 در بحث عصمت خواهد آمد انشاء الله تعالی و مجله امیرینجامد کور می و مولانا فی شرح الدین طریقی  
 بخفی در مجمع البحرین می فرماید که امامت هی الویاسته العامه علی جمیع الناس فاذا اخذت  
 لا بشرط شیء تجامع النبوة و الرسالة و اذا اخذت بشرط کاشی لا تجامعها یعنی  
 امامت عبارت است از رباعیه دنیا و دین پس هر گاه آن را بر اطلاق آن بگذارند  
 بانبوت رسالت مجتمع می تواند شد و هر گاه شرط نیابت که عبارت از عدم استقلال  
 در آن بیفزایند بانبوت و رسالت مجتمع خواهد شد و نیز در تفسیر این آیه  
 می فرماید انی جاعلك للناس اماما ای یا تبرک الناس فیتبعونک یعنی می گردانم  
 ترا پیشوایی که بتام بکنند اقتدا نمایند در مروت و پستی متابعت تو کنند پس امام الکتم  
 لان الناس یا صون افعال ای یقصدونها فیتبعونها و یقال للطریق اماما  
 لانه یوقرای یقصد و در کافی از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر همین آیه گفته



مل است که حق تعالی ابراهیم را بنده خاص خود قرار داد و قبل از آنکه او را نبی بگردد و حق تعالی  
 مورثی ساخت پیش از آنکه او را بر تبه خلعت فائز گرداند و او را خلیف خود گردانید پیش از آنکه  
 او را امام بگردد پس هر گاه جمع ساخت برای او این همه مدارج را فرمود انی جاعلک  
 للناس اماما پس هر گاه جلالت مرتبه امامت در نظر حضرت ابراهیم بود اگر دید که اگر زود کرد  
 که برای تبهیت او نیز این تبه حاصل شود پیش از آنکه حضرت باری تعالی عرض کند و من  
 ذریعتی در جوابش فرمود لاینال عهدهی لظالمین یعنی سفیه امام و پیشوای بی گار  
 نمی تواند بود و نیز مویست که آنحضرت فرمود هر آنکه پیشتر کرده است برای من امام نمی تواند بود  
 حدیث کاشانی در تفسیر صافی میفرماید که در این وایت تعریف است بر مشایخ  
 که از این راه که زمانی در از قبل از اسلام پیشتر بتان نموده بودند در تفسیر قول تعالی  
 واجعلنالمتقین اماما از آنحضرت مویست که فرمود ایانا عفی و در وایت دیگر  
 چنین است هذه فینا و ابو بصیر از آنحضرت روایت کرده که در وقتی که بر باز می جاری  
 واجعلنالمتقین اماما فرمود از خدای خود امر بزرگی را خواهمش نمودی  
 و حال آنکه آیت چنین است واجعلنالمتقین اماما ظاهر هر امر است که این آیه  
 بر وجه نازل شد و لکن بنحو اول در شان حضرت نازل گردیده و بر طرز آخر نسبت به سایر خلق  
 فلا منافاة و گاه است که امامت را بمعنی مطلق پیشوایی میگیرند و اعم از آنکه پیشوایی  
 از اهل حق یا پیشوایی اهل ضلالت و اهل حق تعالی و جعلناه من امرأته محمد و نا  
 باهر نا ای حکمنا لهم بالامامة و جعلنا من امرأته یدعون الی النار  
 یعنی خلیفنا یعنی هر یک ما اشتی و او علیه یجمل ما و من صفتها امامان  
 عادلان سنفضله فی موضع یلین به فائده ثانیه در وجوب نصب امام

محل الله  
 ۱۱

فائده  
 در وجوب  
 امام



بعضی مقصود در مقام بدانکه اهل اسلام خلاف کرده اند درینکه نصب امام بعضی مذکور  
 از تعالی واجب است یا برائت و آنکه عقل حاکم است بوجوب آن یا بشرع معلوم  
 گردیده اهل سنت گویند که بزرگترین واجب است که شخصی را از میان خود رئیس گردانند  
 و اتباع او در آنچه موافق شرع است لازم گیرند و او را در امور مشروع و معهود و معاون  
 باشند گماشتند به الدلوی من فاضلم و آنچه فرق فاجیه امامیه بر آن اتفاق کرده اند  
 آنست که بر پروردگار عالم نظر بصالح و حکم نصب امام واجب است و عقل و نقل  
 بر آن دلالت میکند و این امر مهم بسیار خلق منوط نمیتواند بود و مفاسد آن برآید  
 خیر منفی است و تمسک قول امامیه چندین وجه است از عقل و نقل و اولاً بجملاً میگویم  
 که همین قدر در مقام کفایت میکند که حال امامت بعینه حال بعثت است پس هر یک  
 بر وجوب بعثت بغير ان دلالت میکند بر وجوب نصب امامان نیز دلالت دارد و وجوب بعثت  
 بوجه عدیده در بحث نبوت بغير من بیان آمده و بپایه اثبات رسیده پس همان اولی با تشابه آن در  
 نصب امام با ثبات میرسد زیرا که وجوب بعثت نصب امام هر دو قریب بهم است و هر دو از  
 دین اسلام و انبیا ساقی و بطریق مطلق تفصیل نموده میشود بیان آن بچندین وجه میتوان نمود  
 وجه اول معلوم است که مردم در اقطاع امور دین و دنیای خود با چاراند از رئیس سرگرد  
 که در امور مختلفه ایشان ابراه راست هدایت نماید و رفع محاصره و منازعه و مجادله و منافع  
 ایشان که بسبب جماع و تمدن بالطبع بالفروقه در معاملات و معاشرت ایشان رو  
 میدهد بوجه حق و صواب از ایشان بکند و همه عقول برین مفلوراند و چنین کس نبی است  
 یا امام که جانشین اوست خصوصاً بعد حضرت رسالت که خاتم پیغمبر است و بعد از او  
 بعثت پیغمبر دیگر نیست و این مقدمات که درین تقریر استعمل گردیده از غایت وضوح

وجوب اول  
 و وجوب امام



من فسلک در سلک اجلای بدستیات و بعضی آن نزد مخالف و موافق از  
 سلمات است علامه افغانی در مطلق در شرح ماتن الحمد لله علی ما انعم و قول  
 او و علم من البیان ما لم یعلم یگوید آنچه محصلش است آنست که مستفاد بعد سیم  
 نصرت نمود بعضی نعم از برای اشاره بسوی اصول چیزی که در بقای نوع انسان محتاج  
 الیه است بیان آن اینست که انسان مدنی بالطبع است یعنی محتاج است در معیشت  
 و زندگانی خود بسوی تمدن و آن اجتماع اوست باین نوع خود که معین یکدیگر و شریک  
 همدگر شوند در تحصیل غذا و لباسی و مسکنی و غیر آن و این اجتماع موقوف است بر آنکه  
 آگاه کند هر واحد صاحب خود را از چیزی که در صلاح است و اظهار حال و جمیع امور  
 باشد انتمیبت و اندک شد زیرا که اشاره و فایده دوات و معقولات صرفه که در خارج برای آنها  
 وجودی نیست نمیکند در سه رشتگی است زائد و گاه است که تحصیل ادوات آن تصریح  
 یا تغذری شود پس جمیع بجهان و تعالی انعام کرد بر آنها بتعلیم بیان و آن عبارت است  
 از نطق فصیح که مخبر باشد از چیزی که در خاطر است و این اجتماع از ظلم نمی پذیرد مگر در صورتی  
 که در میان آنها ریشی و عدلی باشد که براد جمیع مردم متفق شوند زیرا که هر واحد خواهش  
 میکند چیزی را که جهت بایش بسوی او میباشد و غضب میکند بر سبکه مرجهت کند او را  
 در محتاج الیه پس ظلم بر غیر واقع میشود و امر اجتماع مختل میگردد و رئیس و عدل جزئیات  
 غیر محصوره را در نمی یابد بلکه ضرورت است برائی آن جنس بقواعد کلیه که علم شرایع است  
 و ضرورت است از برای آن قوانین و وضعی که مقرر کنند آنرا بطور سی که سه اطار و لایق است  
 در مالی که مضمون و محفوظ باشد از خطا و آن واضح شارع است و ضرورت است که شارع  
 مستاز باشد بهحقان طاعت یعنی نسبت بهکلمان واجب الطاعه بوده باشد و آن مقرر



نمی شود که آیات و آیات که دلالت کند بر اینکه شریعت او از نزد پروردگار است  
و آن آیات همزات است و بکلام مجرب پیغمبر با قرآن است که فارق است میان حق  
و باطل است و پوشیده نماند که در تحریر این تقریر ازین فاضل بحریر عده ای غلطه آهالی واقع شد  
که نتیجه کلام و خلاصه مرام را فرود گشته چه مقتضاتیکه بذکر آن پرداخته نتیجه آن اینست  
که تعیین این قوانین یا وضع آن که مصون باشد از غلطی بر قادر علیم و حکیم که عالم السیر  
و الخیات است واجب است چه غیر او تعیین چنین شایع نیست و آنکه در و بلکه واجب  
است بر حکیم علی الاطلاق نصب آیات و همزات بجهت تصدیق و اذکار ظاهر کل الظهور  
لکن عامه چونکه از وجوب چیزی دلوا بالنظر الی امکان بر باری تعالی تخاصی دارند و چنانچه  
از همین جهت از استتاج وجوب از مقتضات باوصف اعتراف بقدرت این امور  
پهلونمی نموده و کیف امکان تعیین بر تصرف بسیر در انحن فیه جاری است و بطلان  
مقوله اهل سنت و خیریه است و واضح میگردد زیرا که اکثر مقتضات مشترک است  
پس از برای تست که بگوئی که انسان مثالی لطیف است و تفویض اختیار بر او لازم  
بسیوی کما که امام باوصف اختلاف آراء و مختلف بودن شکیات و هموا آنها مقتضی  
است بسیوی فساد و اختلال حال عباد زیرا که هر کس بر نفس خود دفع جزوی را نخواهد  
تا بر است کبری چه رسد چه آن درجه قصوی و مقرر است عطی است که بر آن متعالم  
می نمایند و در معارک قتال و جدال می سازند و این عیان است که محتاج بیان است  
تا آنکه شکر ستانی در ملل و عمل نوشته اعظم خلاف بین الاثر خلاف الامانه او با مسئل  
سبب فی الاسلام علی قاعده و نییه مثل باسل علی الامانه فی کل زمان یعنی بزرگترین  
خلاف در میان امت خلاف امامت است زیرا که مثل شمشیری که در خصوص دعا



همت در هر زمان کشیده شد پس فاعده دینی اتفاق بنفاده اتهمی کنی که هرگاه  
 مقدمه دینی را برای اهل دنیا و الذا از بنفاد الملک استیم بسته نخبه بر او اخذ برستی  
 و خونریزیهای بجا خواهد کرد و اینکه نوشته است و قد سئل الله ذلک فی  
 الصدور الا قول ما خلف المهاجرون و الانصار فیها الى ان قال قال عمر بن  
 الخطاب فقیل ان یستغل الانصار بالکلام مدد یلحی الی ابی بکر فبایعة  
 فبایعة الناس و سکت النائرة الی ان بیعة ابی بکر کانت فلتة و فی الله  
 سرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوا پس بر ظاهر است که مبارزت بیعت ختمید  
 مردم چنانکه از عمر بن الخطاب بطور رسید موجب ثوران فتن بود بحسب اتفاق  
 از راه امهال بنجاء و ایما علی اللهم لیزدنا الله ایماناً بکما کانت بطور رسید مناسط  
 اعتبار نخواهد بود و فاعلش بفعل خودش مستحق قتال پس واجب شد نصب امام  
 از جانب ملک مظلوم زیرا که ضرر است بر کسیکه مانع از شرع باشد و از منکرات  
 و منہیات مانع نماید و مردم را دعوت بسوی امر خیر سازد و ظالم را از ظلم او  
 و جابر را از جور او باز دارد و منجم بادیه ضلالت را از حیرت او برآورد و شاه راه  
 هدایت رساند و بر رفع شکوک کلین پرواز دهد و اکیسائی شجاعت را با نوار هدایت  
 خود زائل کند و از خطا در قتل و فعل غیر باشد پس ضرورت است که متنازع باشد منقر  
 خدا و رسول او یا یا اینکه دال باشد بر اینکه اشخاص منصوص است از جانب صاحب  
 شریعت که نمی شناسند او را مردم مگر به هدایت صاحب شریعت فالله و لا القوم  
 لا یفقون حدیثاً چه چیز است که باعث شده است این قوم را بر عدم فهم گاهی میگویند  
 که بر خدا چیره و چپیت و شان خدا رفیع تر است از اینکه بر ذمه او چیزی واجب شود



و مال آنکه نظر بکلیت و رفت بجمال خلق آنچه بر ذمه مکیم علی الاطلاق لازم باشد چگونه  
 منافی شان رفیع او نیست و گاهی واجب میکنند بر او امور کثیره را مثل تعلیم بیان و مقرر  
 ساختن قوانین و معین نمودن شایع و ارشاد رسل و نصب پیاد و اظهار معجزات  
 بر دست شایع و نمکرمی شوند و خوب نصب امام را بر خداوند عالم و تفویض کمینند  
 این امر عظیم را بسوی سایر خلق که از کمر لایان و بالبلان اند ما اینکه بهمین جهت در خلافت  
 و امامت نوبت بار و ال و اجلاف امت رسید که بجهت از علم و صلاح نداشتند و زود  
 باشد که تفصیل آن انشاء الله تعالی بیان بیاید و چه دوم آنکه اصلاح بر خدا تعالی  
 واجب است و شک نیست در آنکه اصلاح بجمالندگان در جمیع احوال و ازمان وجود  
 رئیس و حاکمی است منصوب من قبل الله که اختیار دین و دنیای ایشان بدست او باشد  
 و چنین رئیس غیر است یا امام و در زمانیکه غیر نباشد منحصر است در امام با کمال نصب  
 امام مثل غیر آن بر اصلاح حال مندگان بر ذمه است و حکمت حضرت رت  
 العزت لازم است نه تفویض بر دیگران با قضاوت و استبانه شان خلیفه است  
 گمان کرده اند چه مفاسد آن بر مندگان واضح است و عیان و تغنی عن بیان  
 جناب و الداجد اعلی الله درجاته و سکنه بمحبه جنانه در بیان اول و خوب نصب  
 امام علیه السلام بفرماید و هم از آنچه در هوشان باده غفلت ایستادند و آرد و آری باب  
 عقول با قصه از خواب گران بهالت بیدار می سازد و مساطره شام بن حکمت  
 بعمر و عین بصری واقعه و آن بنا بر آنچه شیخ محمد بن یعقوب عینی در کافی و شیخ  
 صدوق در مالی و دیگران از یونس بن یعقوب روایت کرده اند چنین است که روزی  
 بنحمت حضرت صادق علیه السلام جماعتی از صحابه مثل حمزه بن عسین و مؤمن الطاق

و خوب نصب امام

و خوب نصب امام



هشام بن سالم و محمد بن طیار و جسی دیگر از صحابه حاضر بودند و در آن میان هشام بن  
 الککم نیز بود و عنفوان شباب داشت پس حضرت صادق علیه السلام با و فرمود که  
 هشام گفت بیک یا بن رسول الله حضرت فرمود آیا خبر نیدی مرا که چگونه عمرو بن  
 عبس بقیة اهل سنت را افحام و اسکات نمودی هشام گفت خدا تو شوم آفرزند رسول  
 برستیکم من یا میکم و زبانم در حضرت اقدس یاری ذکر آن ندارد حضرت فرمود  
 که هرگاه شمار الامر کنم چیزی پس از اینجا آورید در آنوقت هشام بمطالعه امور معذور عرض کرد  
 که من مال عمرو بن عبس شنیده بودم که در مسجد بعصر می نشیند و یاده گوئی میکند و مردم  
 بر دور او مجتمع می شوند و جوع با و می نمایند و این معنی بر من دشوار آمد پس بسوی او رفتم و  
 روز جمعه مسجد بعصر در آمدم ناگاه دیدم که جمعی حلقه بسته اند و از عمرو بن عبس دیده  
 سوال می کنند پس هجوم مردم را شکافتم تا مرا راه دهند و در صف آخرین شستم و با و  
 گفتم ایسا العالم من مردی غریب و مسافر ام آیا اجازت میدی که سینه از تو بپرسم  
 گفت پرس گفتم آیا چشم داری گفت ای پسر اینچه سوال است که میکنی گفتم سوال من  
 همین است گفت ای پسر پرس اگر چه سوال تو خبیانه باشد پس باز دیگر پرسیدم که  
 آیا چشم داری گفت آری گفتم پس بآن چه کار میکنی گفت الوان و اشخاص را بآن می بینم  
 گفتم آیا بینی داری گفت بلی گفتم بآن چه کار میکنی گفت روایح را می بینم گفتم آیا زبان داری  
 گفت بلی گفتم بآن چه کار میکنی گفت بآن سخن می گویم گفتم آیا گوش داری گفت آری  
 گفتم بآن چه کار میکنی گفت بآن آواز می شنوم گفتم آیا دست داری گفت بلی  
 گفتم بآن چه کار میکنی گفت بآن چیز را می گیرم و نرم و سخت را بآن می شناسم گفتم  
 آیا پا داری گفت بلی گفتم بآن چه کار میکنی گفت بآن از مکانی بکافی دیگر میروم گفتم



آبادان داری گفت اسی گفتم بآن چه کار میکنی گفت ذوق الطعمه مختلفه بآن میکنم و لذت  
 آنرا می یابم گفتم پس بگو که آیا دل داری گفت بل گفتم بآن چه کار میکنی گفت هر چیزی که  
 بر این اعضا و جوارح مذکوره وارد می شود از ابل خود تمیز میکنم گفتم که این جوارح مذکور  
 استغنا از دل دارند گفت نه گفتم چگونه چنین باشد و حال آنکه این اعضا صحیح و سالم اند  
 گفت ای سپهرگاه این اعضا در چیزی از چیزهایی که شنیده یا دیده یا شنیده باشند  
 شک کنند برای تیر آن بسوی قلب رجوع می کنند پس بگو ای دل تقین در آن محل  
 می کنند و شک باطل میشود گفتم پس حقتالی قلب را برای رفع شکوک که بر اعضا وارد  
 می شود قایم فرموده است گفت بل گفتم با چاراست از قلب و اگر نه اعضا را تقین بر  
 چیزی حاصل نمی شد گفت بل گفتم ای فلان برستی که حقتالی اعضا و جوارح مردم را  
 و انکدشت تا اینکه برای ایشان امامی شد و داد که نصیح امور میجو و ابطال شک بآن  
 نمایند و این خلق کثیر و جم غفیر را در حال حیرت و شک و اختلاف بجمال ایشان و انکدشت  
 و امامی را برای ایشان نصب فرمود که برای رفع شکوک و اختلاف خود بسو او رجوع  
 توانند نمود و برای اعضای تو امامی شد و داد که شکوک و اختلافات ایشان را بر او  
 عرض نمائی پس عمر و عین بید ساکت شد و بسوی من طفت گردید و گفت که آیا تویی  
 هشام گفتم نه گفت پس از کجائی گفتم از اهل کوفه گفت پس تویی هشام پس مرا بکنار خود  
 کشید و نزد خود نشاند و با وقتیکه پیش او بودم سخن بر زبان می آورد پس حضرت صادق  
 علیه السلام فرمود یا هشام من علمک هذا که بتو تعلیم کرد و این را گفتم تا این رسول الله  
 جری علی لسانی بر زبانم چنین جاری شد فقال یا هشام هذا والله مکتوب  
 فی صحف ابراهیم و موسی و چه سوّم آنکه جناب والد مرحوم اعلی القدر و جات

و بجهت  
 و بجهت



انبیر باید و ایضا بعثت رسول واجب است نظر باینچه فخر رازی در تفسیر کبریا آن عتراف  
 نموده چنانکه در ذیل قول او تعالی یا اهل الکتاب قد جئکم من رسولنا یبیین  
 لکم علی فتره متین الرسل گفته مسئله چهارم آنست که فائده بمبعوث ساختن محمد  
 صلی الله علیه و آله و سلم در زمان فترت و وقت خالی از بعثت آنست که تحریف و تغیر  
 در شریعت بسبب طول مدت و تعادم عهد بروین و تمت راه می باید و باین سبب حق  
 باطل و صدق بکذب عاقل مختلط میگردد و بسبب آن خلق را عذر می ظاهر در  
 اعراض از عبادت بهم میرسد لکن لهم ان یقولوا یا الهنا عرفنا انک لا یکت من  
 عبادتک و لکن ما عرفنا اننا کیف نعبدک پس باینجهت در چنین وقت آنحضرت  
 را برای قطع عذر بندگان مبعوث فرمود و بقول خود آن تقو لکوا ما جاءنا من بشیر  
 لا یدئیر فقد جاءکم بشیر و ندیر خیرین افندار از ازل فرمود قال و المعنی انما  
 حصول الفتره لا یوجب احتیاج المخلوق الی لئحة الرسل و هرگاه مقتضای قادر  
 است بر هر چیز پس قادر خواهد بود بر دستار دادن پیغمبران پس واجب خواهد بود بر ذمه  
 کرم و رحمت او آنکه پیغمبرند رسولان را بسوی ایشان انتمی محصل کلام پس بشکل بهمین  
 تقریر است نیز نظر بحکمت او تعالی در حب خواهد بود و نظر هشتر اک علت چه هرگاه تمام  
 عهد و طول آن مانع بسبب اختلاط حق باطل و صدق بکذب موجب تمامی عذر بندگان  
 می شود و در باب اعراض نمودن آنها از عبادات و طاعات پس هرگاه بعثت نبی  
 ممکن نباشد چنانکه درین زمان است نصب امام است همیشه واجب خواهد بود و الا  
 همان عذر خلق پیش خواهد گردید و مؤید این معنی است و موافق کتاب مدام حدیثی که  
 شیخ محمد بن یعقوب کلینی بسند خود از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است



ان الحجۃ لا تقوم علی خلقه الا بامام و نیز در آن کتاب از حضرت صادق علیه السلام  
 مرویست قال ان اخو من عوت الامام لئلا یجتمع احد علی الله عز وجل انه نزل  
 بغیر حجة **اقول** مختصر مقال درین مجال آنست که انکار اهل سنت از وجوب غیبت  
 و نصب امام و گفتن ایشان بلسان طیب و زبانه طحیه که بر ذمه مناسبت چه چیز واجب نیست بقول  
 امام خودشان باطل گردیده و ظاهر شد که عند الحاجة الی قطع الحجۃ احدا لامرین از غیبت  
 نبی یا نصب و بی بر ذمه بآن تعالی نظر بکرم و رحمت و حکمت و علمت و حکمت واجب میشود  
 و هر چند ازین کلام فخر رازی عمومی عموم و جوب در هر وقت مستفاد نمی شود لکن چون که  
 وجوب را بحاجت منوط ساخته پس کلام در اختصاص بعضی اوقات بحاجت دون  
 بعضی جاری خواهد شد و ظاهر است که هواریندگان جمالت پیش از خوف خدا  
 بی اندیشه محتاج میباشند با امام و پیشوای که معلّم و مودّب و حافظ شرع مطهر و شریعت  
 مستور باشد و از احادیث مذکوره و غیر آن مثل حدیث متفق علیه من لکم بعید  
 امام من مافیه مات میتة جاهلیة و آنرا دیگر عموم آن در هر وقت لازم میگردد و  
 در حقیقت زمان فترت و مانند آن خالی از نهیبی نباشد نه از اوصیاء و حفظ شریعت  
 از انحلال و کمین خلق از طغیانات که تکلیف بآن متعلق است و حفظ خلق از ضلال  
 در هر وقت و هر حال بر ذمه حکمت قادر تعالی لازم است لهذا احباب و اهل سلام طای  
 شراه بعد از تقی سریر عام را ذکر فرموده و ما غفر رب انشاء الله بقول آن غنیه آن از  
 تقریرات می پردازیم وجه چهارم قول او تعالی است یا ایها الذین آمنوا اتقوا  
 الله و کونوا مع الصادقین فخرالدین رازی در تفسیر گفته که این آیه دلالت  
 میکند بر دوام وجود صادقین بجهت وجه ازل بلکه تکلیف باقی است دائما بالاتفاق

وجوب چهارم  
 وجوب نصب امام



پس این تکلیف هم دائمی باشد دوم آنکه مسیئنه امر شامل جمیع اوقات است بر لیل صحت  
استثنا سوم آنکه تعین وقتی در آیه نگردیده پس حمل آن بر بعضی دون بعضی ترجیح  
بلامرئج باشد چهارم آنکه این قول مقتضای دالالت میکند بر اینکه تقوی از جمله مأموریه  
است شرعاً و این امر مستحسن شود مگر نسبت یک یک خلاف تقوی از او بعمل تواند  
آمد پس حاصل آیه چنین باشد که جایز آن خطا باید که افتد آنکه کسی که صدور خطا از او متمنع  
باشد و بودن با صادق معصوم او را از صدور خطا باز دارد و این معنی که در هر زمان موجود  
است پس سادقین در هر زمان موجود باشند و این تقریر با خود است از کلام صدق  
فرجام موالیان آنکه گرام علیهم السلام که امام ضرورت است که معصوم باشد لکن مطاعاً  
فی جمیع امور الدنیا و الدین و اتباع غیر المعصوم غیر سائغ من دون ضرورت فلا بد از آن  
که چون الامام معصوماً و العصمة ملکه نفسانیه قسیه لا یکن الاطلاع علیها الا من قبل  
اسلام العلیم حکیم بما فیجب علیه نصب من کان کذا لکن لا یکن ان یناط باختیار  
اخلاق و الحاجة الی الامام ماسته فی کل وقت فیجب نصب علی بنی کل زمان پس کلام  
فخر رازی در نی مقام مربوط است لکن بعد این هر کلام مربوط نام مربوطی گفته که مراد از  
موادقین اجماع است و مخالفتش بسبب پوشیده نیست و تفصله میابد و چه هم  
قول و تعالی است یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی  
الامر منکم جناب و الدعا بعد علی الرحه منفر ما بد که حکم این خطاب عام است شامل  
جمیع مکلفین یعنی یوم اقصیه پس باید اولی الامر در هر زمان موجود باشند و معلوم است که  
اولی الامر اگر عصاة فساد باشند اطاعت و مخالفت هر دو واجب باشد و این محال است  
و چگونه جناب حکیم علی لا ینطق بر بندگان خود اطاعت مثل بنی پلید و معاویه

و این خبر



و دیگر خلفائی جور را و جب خواهد ساخت و حال آنکه بر خلق تبری ویزاری از آنها دارد  
 است گمان نیست که هیچ یک از اهل دیانت و انصاف در باب جناب باری هستند  
 چنین امر شایع نماید استی کلامه علی الله مقامه میر تعریف و وجه ششم جناب والد ماجد  
 اعلی الله در جاتمه فی کجوته جنانه میفرماید و از جمله است حدیث متفق علیه بین الفرقین  
 من لم يعرف المم زمانه مات میتة جاهلیة چه این حدیث صحیح که میباید در هر زمان  
 امامی معین بوصف بصقاته که عدم معرفت چنین امام موجب موت علی الکفر است  
 موجود باشد و بعضی از متعصبین اهل سنت که آنرا تفسیر بقرآن کرده اند معنی ندارد و چه با  
 از آن نیست که امام بکر زمان غیر امام زمان دیگر میباشد و ایضا بسیاری از عوام اند که  
 سواد قرآن ندارند بلکه روایت کرده اند که خلیفه ثانی سنیان هم تمام سوره بقررا در تمام مدت  
 عمر خود یاد گرفته پس کافیه آنها کافر باشند چنین نیست ایضا حال هیچ یک از اهل اسلام یاد گرفتن  
 قرآن واجب نیست و اگر مراد از معرفت فهم معانی قرآن باشد پس سرف و ایمان  
 بسیاری از صحابه که معنی کلامه و آبار اند نهسته خواهد بود چه جای غیر اینها و ایضا عبد الله  
 عین معنی حدیث را مطابق امامیه و سائر عقلا فمیده و معلوم است که قول ابن سمرز  
 سنیان حجت است و چنین است که در شرح نهج البلاغه و غیر آن مرئور است ان  
 عبد الله بن عمر طرق علی اکحاج یا به لیل الیسیبایع عبد الملک لاییت تکمل اللیلۃ بلا  
 امام لانه روی عن ابی سبی الله علیه و آله و سلم انه قال من مات ولا امام له مات میتة  
 جاهلیة و چه هفتم خطبه جناب امیر علیه الصلوة و السلام است که در نهج البلاغه ماثور است  
 اللهم بلی لا تخلوا لارض من قائم الله محجة لما طاهر مشهور او خائف منمورا  
 لعلامیطل حج الله و بیناته و کمذا و این اولئک لا فکون عددا و لا اعطون

و چه هفتم  
 خطبه جناب  
 امیر علیه  
 الصلوة و  
 السلام



و مرا يحفظ الله بهم حجة و بينا نه حتى يودعوها الى الطرائفهم و يزرعوها  
 في قلوب اشباھهم يعني بار خدا يا خدای نمی شود زمین از تحتی بر خدا خواهی شد  
 باشد و مشهور خواهد غائب باشد و تو حجت تمامی خدا و بینات او باطل نشود و چه قدر  
 مردم خواهند بود که بچنین مرتبه فائز باشند بسیار کم است عددشان و بسیار اندک است  
 قدرشان که حفظ می کنند خدا تعالی بواسطه ایشان و الا مل می شد خود را اما آنکه می سازند  
 آنرا با مثال خود و می کارند آنرا در فرعه و لهامی شباهه خود و می دانست حدیث  
 متفق علیه بین الفریقین انی فارق فیکم المقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا  
 بعدی لن تفرقا حتی یرد اعلی الحوض قال بن الجمر فی القواعد المحرقة له  
 و فی احادیث الحب علی التمسک یا اهل البیت اشارة الى عدم انقطاع  
 من اهل منهم للتمسک به الى يوم القيمة كما ان الكتاب لعزیز کذلک و لذلک  
 كانوا امانا لاهل الارض کما سابق و یتمد لذلک الخبر السابق فی کل خلف  
 من اکتفی عدول من اهل بیتی الى اخره یعنی در احادیث تمسک بایمیت  
 اشاره است بسوی عدم انقطاع متابعی از انما از برای تمسک با و ما روز قیامت  
 چنانکه قرآن مجید چنین است و ازینجا است که ائمه بیت رسول الله از میان اینها خواهند آمد و گویا  
 میسر بدان خبر که گذشت که در هر خلف از بیت من مدلول از ائمه است من و اینهمه و الا است بر آنکه  
 عدم خلوز من از حجج العالمین عند الله محتوی است بر مصالح همه فان فعل حکیم لا یخلو عن حکم و الا  
 و جب علی الله بمقتضی حکم و جبر هم فو کما تعالی بک یخلق ما یشاء و یتخار ما کان له  
 سبحان الله و تعالی عما یشرکون قال العفصی فاضل المعنی برر و کار تو می فرزند چیزی را که میخواهد و اختیار  
 میکند و بر میگزند چیزی را که میخواهد نموده است ایشان را خست یا می منزه است خدا

و جبر و اختیار  
 و جبر و اختیار



از آنچه ایشان شرکاء میکردند و چه استدلال این آیه کریمه آنکه اختیار کلی برای تقرر رئیس مدعی بها  
 هست و مردم بسیار نیست و بسیار مرتبیم پس ابرائی خود دلیل آنست که ایشان  
 خود را شرکاء او قرار میدهند این آیه حدیث معمری در شرح نهج البلاغه طرف حکماست  
 آورده که عبداللہ بن عمر میگوید که روزی نزد پدر خود شت بودم پس گفت یا بن عباس آیا  
 میدانی که مردم شما چه سلوک کردند گفت نمیدانم پدرم گفت مکروه است قریش این را  
 که مجتبع شود برای شما نبوت و خلافت پس احجاف بکنید مردم را احجاف کردن  
 پس سرگردان قریش را آنچه نافع بود از برای نفوسشان فاختاد و وقت فاصحا  
 یعنی بسیار کردند برای خود خلیفه را و توفیق داده شدند پس بنی سیدند پس ابن عباس  
 گفت انما یا امیر المؤمنین عنی عضد فسمع یعنی ایاد و میکنی از من قصر و غضب  
 خود را و می شنوی هر چه را گویم گفت بگو هر چه را میخواهی پس گفت اما قول امیر المؤمنین  
 ان فریثا که هت فان الله تعالى قال ليقوم ذلک بانهم کوهوا اما انزل الله  
 فاحط اعماکهم یعنی اینکه گفتی که قریش مکروه استند این را که جمیع شود بر کمان نبوت  
 و خلافت پس بر سنی که این کره است مثل آن کره است که حق تعالی در قرآن مجید  
 بان اشاره فرموده جائیکه گفته است که کره است گردان قومی چه را که ازال کرده بودند  
 خدا تعالی الحسب طومر و مود اعمال انما و اما قولک انما کنانجف فلو حجتنا بالخلافة  
 حجتنا بالفراية و لکن اقوم اخلاقنا مشتقة من خلق رسول الله الذي  
 قال لله تبارک و تعالی و انک لعلی الخلق عظیم و قال له و انخفض جناحتک  
 لمن اتبعک من المؤمنین یعنی اینکه گفتی که اگر ما سلطی شیم بر مردم ضرر آنها  
 میرسانیدیم پس اگر چنین سیود که با بخلاف ضرر میرسانیدیم بقرب است همستونستیم



و لکن با قومیستیم که اطلاق از افعال رسول خدا برآمده است و خلق آنحضرت بدان مرتبه بود که حق تعالی  
 در شان او فرمود که هر آینه تحقیق که تو بر خلق عظیمی نیز فرموده است برای او که فرود آید از دی خور  
 از برای هر آنکه که متابعت کند ترا از مؤمنین و اما قولا ان قریباً اختادت پس هر یک که  
 حق تعالی میفرماید یقیناً یخلق ما یتشاء و یختار ما کان لکم الخیرة یعنی پروردگار تو  
 پدید میکند هر چیزی که میخواهد و بر میگزیند هر چه میخواهد نیست برای شما اختیاری تحقیق که  
 تو میانی ای امیر فاسقان که حق تعالی برگزیده است بر این امر از خلق خود کسی را که خود اختیار  
 فرموده است پس اگر نظر میکردی در قریش از آن راه که خداوند عالم نظر حجت فرموده بود از برای شما  
 هر آینه توفیق حرمی فتنه فقال عمر علی بن مسعود یا بنی عباس یا بنی هاشم الاغشانی امرتکم  
 لا یقول احدکم علی ما لا یحول یعنی عمر گفت که بحال خود باشی این عباس و کاردار دولتمای شما  
 ای هاشم مگر از خود خود او را در قریش که زائل نسیرد و وحید بر آنما که قبل نشو و فقال ابن عباس مهلا  
 یا امیر المؤمنین لا تنسب قلوب بنی هاشم الى الخش فان قلوبهم من قلب رسول الله الذي طهر الله  
 ذکاه و هم اهل البیت الذین قال الله تعالی هم انما یرید الله لیدفع عنکم الذین هم اهل البیت  
 و یطهرکم تطهیراً یعنی ابن عباس گفت ساکت باش ای امیر فاضلان نسبت ده و لکن بنی هاشم را بشویش  
 و بپاکش تحقیق که دلما شان از عمل رسول خدا برآمده و آن بود که پاک ساخته بود آنرا خدا و یا  
 البیت اوید که خدا در شان آنها میفرماید که جز این نیست که میخواهد الله که دور کند از شما جس را  
 ای بنی بیت و پاک کند شما را پاک کرد و اما قولا حقاً فکیف لا یحقد من غضب بعه و یوادی غیله  
 یعنی ای قولا تو که بنی هاشم را در بر قریش پس چگونه بغض کند کسی که حقش منصف شده باشد و بیند آن را  
 دوست غیر خود چشم خود و قال بلغه انک لا تزال تقول اخذ هذا امرنا صدق و اما این یعنی عمر گفت که خبر  
 که نمیشد میگوئی که گرفته شد مرا از راه ظلم و حسد بن عباس گفت اما حسد پس امر است قدیم که بنی حسد



کرو بود بر حضرت آدم علیه السلام پس بیرون کرد و او را از بهشت پس با فرزندانش آدم ایم و محمود ایم امامان  
پس ایضا سلطان خود بیداند که صاحب حق کیت آماجست یا آورده بودند عرب عجم بحق رسول خدا و حجت  
آورده بودند قریش رساند عرب بحق رسول خدا پس ما شیم لایق تر بر رسول خدا از تمامه قریش پس عمر گفت  
که برخیز درین وقت و برو بسوی خانه خود پس برخاست ابن عباس پس هرگاه پشت کرد  
باو آواز داد عمر که امی برگردند بر هر حالیکه باشی و هر چه از تو صادر شود ما از رعایت حق نو  
دست بر نسید ابریم پس ابن عباس طفت شد و گفت از برای ماست حق بر تو و بر سائر  
مسلمانان بسبب رسول خدا پس آنکه حفظ کرد آنرا پس خیر خواهی خود کرده و هر که ضایع  
گند آنرا حق خود را ضایع ساخت بعد از ان بیرون رفت پس سر از همنشینان خود  
گفت خوشا حال این مرد دیدم او را که مباحثه کند کسی را اگر اینکه غالب می آید بر او  
وجه ششم حدیثی است طولانی که کلینی بسند خود آنرا روایت نموده و ما آنرا باختصار  
حسب حاجت وارد می سازیم پس بدانکه یونس بن یعقوب میگوید که من نزد حضرت  
امام جعفر صادق علیه السلام حاضر بودم که مرو از اهل شام بخدمت آن امام امام حاضر شد  
و گفت که من مردی هستم از اهل علم صاحب کلام و فقه و فرائض آمده ام بر شما عرض کنم  
اصحاب نویس آنحضرت اصحاب خود را طلب فرمود و بمباحثه او پرداختند و او را محبوب  
ساختم تا آنکه نوبت بشام بن حکم رسید پس آنحضرت بشامی فرمود تکلم کن  
الغلام یعنی الشام او گفت آری پس شامی بشام گفت ای جوانک سوال کن از  
من در خصوص امامت اینکس و اشاره نمود با امام بحق مطلق حضرت جعفر صادق ع  
فغضب هشام حتی ارقد ثم قال هشام للشامي يا هذا اربك انظر تخلفك ام  
خلقنا نفهم فقال الشامي بل مرتبي انظر تخلفك يعني هشام بغضب اما انكر لرؤيه



براندام او بهر سبب بعد از آنکه مود که شخصی پروردگار تو متفق تر است برای خلق خود  
 یا خلق او بر حال خود و مهربان تر از شامی گفت پروردگار من مهربان تر است فقال هتاشا  
 ففعل بنظره لهم ما ذاقوا اقام لهم حجة و دلایلی لا یتشكروا و یختلفوا یتالفهم  
 و یقیمهم و دهم و یخبرهم بفرع هر تمام پس شام گفت که هر گاه خدای تو مهربان تر است  
 پس چه کرد درین مهربانی از برای اینها شامی گفت که بر فائده شان دلیل و حجت اقام ساخت  
 تا پرگشود و با هم اختلاف گفت تا لایف میفرماید حجت خدا در میان آنها و دست میکند بر آنها  
 و خبر میدهد ایشانرا از فرع و پروردگارشان پس شام پرسید که آن حجت کیست گفت سوائه  
 پس شام گفت پس بعد از حضرت حجت خدا کیست شامی گفت کتاب و سنت است  
 شام گفت پس این افع میاید بهر امر و زکات و سنت و روزه و حق و خلاف از ما شامی گفت آری  
 شام گفت پس چه اختلاف کردیم و تو و آدمی از شام بر من مظاهره ما پس شامی  
 ساکت شد پس جناب امام جعفر صادق علیه السلام شامی گفت چه امر است که شامی  
 شامی گفت که اگر بگویم که اختلاف ندایم دروغ گفت با شام و اگر بگویم که کتاب و سنت رافع  
 اختلاف است قول باطلی گفت با شام لایها یتملان الوجود و اگر بگویم که اختلاف کردیم و  
 از ما دعای میکند که من بر حق هستم پس درین هنگام کتاب و سنت بکار نیاید مگر اینکه  
 همین دلیل از من بر شام مقلوب میگردد و انهم پس حضرت صادق علیه السلام فرمود پس از تو  
 که می یابا و اهل علم و دانش پس شامی گفت این شخص کیست مهربان تر و خدا یا خلق او شام  
 گفت که پروردگارشان مهربان تر است بر حال شان از نفوس شان شامی گفت پس آیا قائم  
 ساخته است برای اینها آن کسی که کل ایشانرا مجتمع و یکی آنها است کند و خبر ایشانرا بحق و تمیز دهد  
 و درین بحق و باطل شان شام گفت بعد حضرت سالت تا بیاید و بیوقت شامی گفت در وقت سوائه



رسول خدا بخت بود مگر درینوقت کیست هشام گفت که این بزرگوار است و مردمان  
 راههای دور با شمس خود را به تهنیتش میرسانند و خبر میدهند ما را با اخبار آسمانی بفرست  
 از بعد و پدرش شامی گفت پس چگونه بدانم که چنین است هشام گفت پرس از او هر چه  
 خواهی شامی گفت که عذر مرا قطع ساختی پس بر من است سوال فقال ابو عبد الله  
 صلوات الله وسلامه علیه اخبرك كيف كان سفره وكيف كان طريقه  
 كان كذا وكذا پس حضرت تفصیل سفر و راه را از زبان فرمود و شامی گفت  
 که رست میفرمائی آخر گفت که سلام آوردم درینوقت برای رضای خدا پس فرمود  
 بل امنت بالله الخیر یعنی بلکه ایمان آوردی بخداست که اسلام قبل ایمان است و بر  
 اسلام است بنامی توارث و تلاح و بر ایمان است بنامی ثواب در روز حساب شایسته  
 عرض کرد که رست میفرمائی و گفت التناغة شهد ان لا اله الا الله وان محمد  
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وانك وصى الاوصياء وجه و هم ان که  
 جناب مولانا المجلسی در حق الباقین میفرماید چون بعثت حضرت رسول مخصوص زمان  
 آنحضرت نبود بلکه مبعوث بود بر کافه خلق تا روز قیامت و از برای ایشان کتابی  
 آورد و شریعتی از جانب خدا مقرر شد و آداب و سنن در هر امری حتی خوردن و آشامیدن  
 و جماع کردن و میت بخلا رفتن از برای ایشان مقسمه کرد و در فرائض و سواریت و قضای  
 و معاملات احکام و افعیه بوحی الهی مقسمه فرمود و بدت بعثت آنحضرت مدت قلیلی بود  
 و در آن مدت جمع قلیلی ظالم را دعان کردند که اکثر آنها نیز در باطن منافق بودند پس  
 هیچ عاقل نجو بر این نمیکند که خدا و رسول امر عظیم چنین را نامحکم بگذارد و حافظی بر  
 این ملت و شریعت و کتاب و سنت که معصوم و مامون از کذب و سهو و تغیر و تبدل

و بعد از  
 وجوب حکام



باشد مقرر نکند و کتاب مجمل غامض و دوجوه و محاملی در میان ایشان بگذارد که هنوز  
 این کتاب جمع و ترتیب نیافته باشد و آنچه در میان مردم باشد در ضایت اجمال باشد  
 و کس بخوبی بفهمد و مفسری از برای آن تعیین نماید با آنکه هزار یک احکام ضروری و در ظاهر  
 آن نباشد و احادیث سنت در نهایت اختلاف و تشویش باشد و نو مسلمانی چند را  
 که هر یک انواع اعراض فاسده داشته باشد صاحب تیار مت گرداند که هر جا ملی را که  
 خواهند برای خود تعیین نمایند و آن جا ملی در امری که رود هر صحابه را جمع کند و خود مانند  
 خود رکن مانده باشد و از این و از آن پرسد تا مقتضای عهد اضلاع خود یکی را ترجیح  
 دهد هر که قلیلی عقل داشته باشد چنین امر شنیدی را بر خدا و رسول روانمیدارد و خداوند  
 بآن لطف و مرحمت نسبت بعباد خصوصاً این امت و پیغمبری بآن مهربانی و شفقت  
 در حق امت چگونه راضی باین حیرت و ضلالت نسبت بایشان بشوند پیغمبر بزرگواری  
 که آن آزار را بر بدن شریف و نفس لطیف خود برای هدایت امت قرار داد چون شد  
 که یک مرتبه دست از ایشان برداشت رئیس و دهقانی که در دهی بیماری شود برای  
 شفقت بر رعیت خود و مزارع خود یک کسی تعیین نماید و وصیت برای ایشان میکند  
 و ضابطی برای متروکات خود تعیین نماید پیغمبر آخر الزمان از دنیا میرود و برای دین  
 و امت و کتاب سنت و رعیت و امت خود کسی را تعیین نمیکند اگر درین باب عقل حکم  
 نکند هیچ بدیهی حکم نخواهد کرد و چه یاز و هم آنکه اخوند علیه الرحمه میفرماید که مخالفان  
 نیز معترف اند که عادت مقرره حق تعالی در جمیع انبیا از آدم تا خاتم النبیین آن بود که تا  
 خلیفه برای ایشان تعیین ننمود ایشان را از دنیا رحلت نمیکرد و دست حضرت  
 رسالت تا بر جمیع غوث و مضر برای جزئی که آنحضرت از مدینه مشرفه میفرمود آن بود

و چه یاز و هم  
 پیغمبر بزرگواری



که تعیین رئیس و خلیفه میفرمود و در جمیع بلاد و قرانی اسلام نیز بسته عالمی نصب نمود  
 و امر ایشانرا بخود نیکداشت پس در این غارت کبری و سفری آنها احوال ایشانرا مهمل و  
 امور ایشانرا معطل میگذاشت **اقول** از جمله مؤیدات این تفسیر است روایت  
 مشهوره جاثلیق و جمعی که با او بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم از طرف  
 قیصر پادشاه روم برای استکشاف حال اختلاف امت وارد مدینه گردیده بودند چنانکه در انشاء القلوب  
 این روایت بطولها از سلمان مزیور است و مختصری از آن در اینجا بقدر حاجت  
 مذکور می سازیم هرگاه این جماعت داخل مدینه شدند و از مردم وصی آنحضرت را تفحص  
 نمودند مردم ابو بکر را نشان دادند پس گروه ایشان حاضرین محبت ابی بکر را سلام  
 کردند و آنها جواب سلام دادند بعد از آن گفت که رسانائی کنید مرا بجانشین پیغمبر خود  
 پس سرابی بکر را نشان داد جاثلیق گفت همین مرد پیر گفتند آری جاثلیق گفت ای شیخ  
 توئی وصی و جانشین پیغمبر که در علوم خود مستغنی باشی از غیر خود و امت این پیغمبر در  
 هر سندی که محتاج باشند رجوع بکنند ابو بکر گفت من وصی پیغمبر جاثلیق گفت پس کیست  
 عمر گفت این خلیفه رسول خداست باز جاثلیق از ابو بکر پرسید توئی خلیفه آنحضرت که ترا چنین  
 خود گردانیده است و امت خود گفت نه جاثلیق گفت پس آنچه مدعی است که در دین  
 حادث کرده اید در کتب سابقه ما خوانده ایم که خلافت از طرف خدا میباشد چنانکه فرموده  
 است **يَا دَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْاَرْضِ** پس کیست که ترا این اسم مستی گردانیده است  
 آیا غیر شما این اسم بر شما گذشت ابو بکر گفت نه و لکن قوم مرا پسندیدند پس خلیفه شدند  
 جاثلیق گفت فانت خلیفه قوم و لا خلیفه فیک چرا که تو خود گفتی که منی تو وصیت  
 نموده و ما دیده ایم در سنن انبیا که حق تعالی هیچ پیغمبری را مبعوث نساخت مگر آنکه برای



فی سراسر داده و غیریک را وضعی گردانیده است که مردم معلم از مشتاق باشند و او  
 کلمه میستاج نباشد و آن مصداق قول و تعالیه و لَنْ یَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ بَدَلًا یَاز  
 جَالِیْنِ گفت و ما اذکم الا وقد دفعتم نبوت محمد و قد ابطلتم سنن الانبیاء  
 فی قومه هم الخ و وجه و از و هم آنکه نصب امام لطف است و لطف بر حق تعالی واجب  
 است جناب الدی العلامة علی الشافعی دارالکرامه مقامه فرموده و بوجه آخر میگوئیم در محل خود  
 ثابت شده که تکلیف عباد بر حق تعالی واجب است و آن بدون تمکین ممکن نشود یعنی  
 هر چه سبب آن بنده مکلف بر تکلیف بر تادیر شود لابد است که قبل از تکلیف حاصل باشد چه حکوم  
 که کسیکه تادیر بر خدا نباشد او را تکلیف خدا کردن کسیکه او را قدرت بر تادیر شدن  
 نداده تکلیف قیام کردن و نحو آن اذ قبیل تکلیف طیران کسی که زمین بر او باشد قبیح  
 و مذموم و آن از مکرر تادیر علی الاطلاق محال است و ازینجا است که حق تعالی میفرماید  
 لَا یُکَلِّفُ اللَّهُ فِتْنًا اِلَّا وَتَعْفَا و از همین باب تمکین است علم بنده گان بآنچه حق تعالی  
 بآن امر یا نهی نموده چه اگر بنده گان را سبیل بر حق تعالی سبیل علم باموریه و نهی عنه نباشد  
 از قبیل عدم خلق قدرت و قوای خواهد بود که بدون آن اتیان باموریه و اعتناع  
 از نهی عنه محال است و تکلیف بآن ماقط و ازینجا است که بخون و بی و امثال آنها  
 که قوت علیه ندارند مکلف ساخته بشهادت رازی امام سنیان شاید بسبب تقاوم  
 عمد و طول زمان نظر باختلاف آراء علم بالحکامی که نبی بر امت آورده از جمله متعذرات  
 می شود چنانچه محال میباشد است که با وجود اینکه حکم خدا بر مذمب استار میان اهل  
 اسلام در هر باب معین است لکن بچگونگی برون بآن و علم حاصل نمودن آن از جمله  
 متعذرات است پس لابد است که هرگاه نبی در میان نباشد نائب او که معصوم از خطا

و واجب بامور

فانما لطف است و لطف  
 نصب بر حق تعالی واجب است



و عالم با حکام رسوخدا باشد و مویک مجوزات موجود باشند تا حفاظت احکام دین ادا نماید و الا  
 لازم آید سقوط تکلیف یا تکلیف بدون عملین و این هر دو باطل است و اگر کسی بگوید که گو  
 حکام خدا در هر یک شعبین است لکن حق تعالی تکلیف نمود باینکه در وقت فقدان نبی بعد  
 بنیل وجه هر چه نزد مکلف یا مجتهد راجع نماید بر آن عمل کند گوئیم اگر چنین باشد باید که پیغمبر  
 خدا نفراید مستغرق امتی علی ثلثة و سبعین فرقة کلمات فی التذاریا و احدة  
 و ایضا این باطل است باجماع من الامة الامن لا یفید بخلافه پس اگر کسی بگوید که از دو حال بیرون  
 نیست یا علم با حکام نفس الامری درین وقت که زمان فقدان نبی است و غیبت امام  
 امامیه امکان بحصول است یا نه بر تقدیر اول احتیاج امام نباشد و بر تقدیر ثانی سقوط  
 تکلیف یا تکلیف بالمحال لازم آید در جواب گوئیم که مراد ما نیست که حق تعالی چون در هر  
 واقعه در هر باب حکم معین دارد که بواسطه نبی یا ناعلام فرموده و تکلیف نموده پس  
 چون اوقات درست و حاکم لابد که بعد نبی حافظ دین و ارباب خلق بر نگارند تا خلق را ممکن شود  
 که علم بآن احکام بواسطه او حاصل نمایند چه اگر چنین کند تعیین احکام و بعثت نبی آن  
 بعثت باشد و خلق را تکلیف کردن بآن از سبیل تکلیف محال باشد اما هرگاه حق تعالی  
 حافظی معین نماید و خلق گفته او را قبول دارند و او را بخدول سازد پس چون خودشان  
 مغفوت منافع وجود آن حافظ شده و سبیل علم با حکام واقعه رسد و محافظت مستحق  
 عذاب باشند و برخلاف آنست حال آنها که آنها را ما بجلت در باب تقویت این غرض  
 و غایت نباشد چه لابد است که حق تعالی درین صورت آنها را معذور دارد و بعضی از امور  
 تکلیفی بقضای مظنونات آنها هرگاه معارضه شرایط مغیره شود آنها را تکلیف سازد  
 و از بیجا است که در احادیث آمده و آورده که عبادات و خیرات و مبرات مخالفین از



علیه صحت جاری و مردود درگاه الهی میباشد بخلاف اعمال خیر شیعیان و طبیعت  
 پس اگر گویند که اگر حقیقت مال چنین باشد لازم آید که من در اصول اعتقادات هم مخبر  
 باشد گوئیم اگر چه نزد عقل این مجوز باشد لکن از ضروری مذهب امامیه است که حقیقتی  
 باب علم با اصول اعتقادیه مسدود ساخته و اگر چنین نمی بود تفرقه میان مومن و عاقلین  
 و میان غیر آنها حاصل نمی شد قنائل فی فائده دقیق و سنی را چهاره ازین نیست که در  
 امثال چنین جا با اعتقادات پنجه خود که برای امثال چنین در سبب خود آمده کرده اند  
 مثبت شوند و گویند که از کجا که حقیقتی تکلیف بحال میکند چنانکه تکلیف نموده بعض  
 کفار را با وجود علم بعدم ایمان آنها و از کجا که خدا کارهای عبت میکند چنانچه در تکلیف  
 عباد و چنانکه در ان مطلق فائده مترتب نمی شود خصوصاً نسبت بعصاة و کفار و هر چند حقیقتاً  
 خود را از امثال چنین صفات ذمیه بری می نماید و میفرماید لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا  
 و میفرماید اِنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَادًا وَاَنْتُمْ اِلَیْهَا لَا تُرْجَعُونَ لکن آن مطلق  
 بحرف او گوش نمی کنند و عذر او را معترض قبول در نمی آرند و با محمد تعالی بدلائل  
 با بهره در کتاب عماد الاسلام بهایا بالعلماء الکرام حسن و قبح شایا و وجوب تکلیف  
 و وجوب کون افعال معللا بانعایات و استناعات التکلیف بالمحال و نحو آنرا  
 که تعلق با امثال چنین مثالی در روایات رسانیده ایم و بطریق از ان در کتاب موارد  
 که تقریب بعض باب التبیات کتاب این ناصب عدوات ائمه البریات مرقوم قلم گشته  
 هم ندوگر دیده **اقول** کلام در نی مقام با دو طائفه است اول باطل سنت که  
 ناصب عدوات باطل است اند و در صد و تحریب بنیان امامت آمده اند و دوم اخباریه  
 که مدعی تشکیک بدانان عزت طاهره اند با مخالفت طاهره اما امامت پس بدان که

افعل طاهره  
 با دو طائفه است  
 باطل سنت



سر کرده ایشان عبد العزیز دلموی در کتاب خود که از ابجد اثنا عشره مستی گردانیده بعد ذکر  
 مذہب اہلسنت کہ بنام امامت جہت یار امت گذشتہ اند میگوید بلکه اگر تا ازل نظر کنیم  
 معلوم توانیم کرد کہ نصب امام از جانب خدا مستقر بنفع بسیار است زیرا کہ ازلے  
 عالمان مختلف خواہش فتنہ ایشان متفاوت پس در تعیین شخصی بلکه اشخاص چند برا  
 تمام عالم در جمیع از منہ بقا دنیا موجب برگزینفتن بنا و کثرت ہرج و مرج و منجر  
 بتخلیل امر امامت و غلبہ متغلبین و حمل تقیہ آن اشخاص بلکه در معرض ہلاکت امت  
 ایشان و ہمیشہ مخالف و متغیی بودن آن اشخاص است چنانچہ در حق جامعہ کہ اعتقاد  
 امامت آنها دارند ہمین قسم وقعت پس نصب امام را لطف گفتن و آنرا بر ذمہ خدا  
 واجب دانستن مخفی است کہ عقل سر کہ آنرا باور میکند و بعد از اہل ہر گونہ جو نمیکنند و  
 اگر نصب امام لطف باشد بشرطی باشد کہ امام را باید و اطہار و غلبہ کتب مخالفین  
 و معاندین نیز سہم را باشد والا معاصی کہ مذکور شد دست بگیر میان آمد و چون تا بعد از  
 اصلا در میان نیست لطف بودن آن صریح مخالف عقل است و آنچه بعضی از علمائے  
 امامیہ در جواب ایراد سخن گفته اند کہ وجود امام لطفی است و نصرت او و تصرف وادن او  
 لطفی دیگر است و عدم تصرف ائمہ از جہت فساد بندگان است کہ ائمہ را باین مرتبہ  
 احاف و تمہید نمودند کہ بر جان خود مخالف شدہ از اہل ہمارا امامت پہلو تہی کردند و  
 رفقہ رفتہ امام غیبت خستہ یار نمود و غیر از امام از او نشانی پیدا نیست و چون نصرت او را  
 بندگان بسبب سہم خستہ یار خود ترک کردہ باشند بر ذمہ خدا چہ قیاحت لازم می آید و استقامت  
 و خوف ستم انبیاء و اوصیاست آنحضرت م نیز در غار خوف کفار مستتر بودہ اند پس  
 درین جواب سہم غفلت و چشم پوشی است از مقدمات ماخوذہ و از اعتراض زیرا کہ



معترف میگوید که وجود امام بشرط تصرف و نصرت لطف است و بدون تصرف و  
 نصرت متضمن مفاسد کثیره و حالابر ذمه مجیب است که آن مفاسد را دفع میکند  
**اقول** جناب والد ماجد علیه الرحمه درجوشش میفرماید **قولنا** اگر بتأمل  
 نظر کنیم آنچه سبحانه و تعالی میفرماید و بنده را در عاقل نصفت شعرا را بمعنی را بر زبان  
 تواند راند که فرستادن و تعیین فرمودن حق تعالی امام را متضمن مفاسد و ثوران فتن میشود  
 و چون تفویض این منصب بطرف خلایق مختلف الاراء و اقوال و اهل العقول ایالی عصبیت  
 و عناد و ارباب عداوت و لهذا عصبیه شهوات نفسانی و حلقه بگوشش بهوای شیطان  
 شود موجب صلاح عالم گردد و هر چند از شامت خستیار خلق در وقت اصحاب ثلاثه  
 و معاویه و یزید آنچه از ظلم و ستم و قتل و سب و تمسک غرض ایمیست نبی بوقوع آمده چون  
 موجب سرور و دلهامی نوحسب و احدی اولاد رسول است آنرا عین صلاح خوانند  
 و نیست و مفاسد نخواهند انگاشت اما مفاسدی که در اقطار عالم قبل از زمان نبی ۲  
 و بعد آن الی الآن که سنه یک هزار و دویست و هفتاد و هجری از روی کتب توارخ و اخبار  
 از دست سلاطین جور و ظلمیان بوقوع پیوسته گمان نیست که هیچ یک از مسلم و  
 کافر انکار آن تواند کرد و معلوم است که اگر خلق چنین سلاطین را اختیار نمیکردند و  
 رئیس خود نمی ساختند محال بود که اینها تنها تسلط بهم رسانند و ایضا خلق مختلف  
 الارایه را گردن و بعلم و یقین نیست که کار اینهاست عصیان و متابعت شهوات  
 نمودن و گردن کشتی از یک دیگر کردن و معذره الامور تعیین رئیس که مصلح امور دینی  
 و دنیوی بوده باشد بر برای آنها مغرض گردن چنانکه فرعون و امسنت است مستلزم  
 آنست که العیاذ بالله حق تعالی کار جمالت و نادانی کرده باشد تعالی الله عن ذلك

که در این  
 کتاب



علوا کبریا و ایضا اگر کلام ناصبی تمام باشد لازم می آید که جمیع انبیاء کما فیہ کہ تعیین او مصیبا  
 کرده اند و پیغمبر خدا که رسا و سر کرده الهی شکر تعیین میکرد و العباد بالتد از کمال جمل و  
 نادانی از سر زده باشد بلکه بابر عجم شان محول برای خلق و شکر میکرد و اقبل از اینکه  
 با احد اقبال نمایند خود با هم در باب تعیین رئیس منازعه نمودند و میشدند و عجب نیست که اگر  
 این ناصبی منافق در وقت رسوخدای بود قیاسی با تخلیفه الثانی اما لقی رسول خدا  
 و ریاضت نمود و مسلمین را باین تقریب در معرفی ملک آورده کام دل خود را حاصل می ساخت  
 استی بعض کلامه حسب النسخه اگر امده و میر می توان گفت که عجب است ازین ناصبی  
 که بر تعیین اهل مراتب را معترض نمی شود و از ابراستحسان تعیین امام مستحکم گرداند  
 آیا تجویر اول را بر تعیین ربانی غالب میدانند که این رشتا فساد و انرا نشاء صلاح  
 و صداد می چند ارد مگر خداوند علیم و حکیم و ائمه معصومین بندگان نیست و اول بمصلحت  
 امت و ائمه است چه نسبت خاک را با عالم پاک اگر اختلاف آراء بندگان  
 سر ایا عصیان نسبت بخالق امام مانع تعیین امام و نصب امام باعث هرج و مرج باشد تعیین  
 اول را در حق ثانی حرامی پسندد و اگر تقوینش بر یک مردم تحسینست چه را با حق  
 ریاست اول می گفت کانت بیعة ابی بکر فلیت و فی الله شرها فمن عادانی  
 مثله فاقتلوا باز جناب و الداجر محمد بن ابی بکر و بعد للیتا و التي میگوئیم که  
 بنا بر معتقدا مابیه حال امام بعینه حال انبیاء و شواهد و اعمال میامی شود که از طرف  
 حق تعالی منصوب و معبود شده بطرف خلق آمده اند و یا انبیاء انصار بر ممالک معتبر کرده  
 بر خیزش دست نهاده پس هر گاه خلق و عبا با اطاعت چنین انبیاء و محکم و اعمال کرده اند متمتع گردید  
 تا میباشند و اندو اگر عصیان و رزیده انبیاء و حکام را مقتول یا مذبذول ساخته اند مورد



دوم و ناخوشی پروردگار و رسول مختار گردیده و حجت خدا و رسول تمام و مقبول و بنا بر  
 مرسوم سنیان حال امام چنین میشود که مثلاً پیغمبر خدا یا حق تعالی بیکى از اهل اقلیم یا اهل بلد گفته  
 است که شما از میان خود متفق شده شخصی را برای اینکه نامصلح امور دنیا و دین شما  
 باشد رئیس خود سازید و چون اهل آن بلد مختلف الآراء بودند و اکثری از ایشان ارباب  
 اعراض فاسده و بسیاری از صاحبان عقول ناقصه در تعیین رئیس خواه دیده و دانسته  
 و خواه بسبب اختلافات استماریه مختلف شدند و تنازع میان اینها واقع شد و  
 اینجاست که جنگ و مقاتله گردید تا اینکه مفاسد عظیمه درین اقلیم پیدا آمد یا اینکه بر تقدیر  
 که آنها متفق شدند آن رئیس ظالم برآمد و مرکب گردید با انواع فسق و فجور بلکه ملحد گردید  
 و خدایت که دین آن نبی را برهم زد و چون عصاة و طعاه گرداد و در آمده بود بدین  
 وجه اتصال او نمی تواند شد و چون خدا و رسول آن اهل بلد متعرض شدند که چرا  
 چنین شخص را رئیس خود ساختید آنها در جواب گفتند که تقصیر ما درین باب چیست تو این  
 تعیین را برگزاشتی و میان ما در وقت تعیین اختلاف واقع شد و این مقصده بهم رسید  
 و یا اینکه بگویند که ما عالم نصبت نمودیم ما چه میدانستیم که انجام کار این رئیس چنین خواهد شد  
 چرا تو خود را قبل خود مقرر کرده نفرستادی در این صورت ارباب عقول سلیمه تا اهل  
 نمایند و ببینند که خدا و رسول مستحق دوم و ظلام می شوند یا نه پس چون بنا بر این مسئله  
 حال امام بعینه حال بنی و حکام می شود و آن با اتفاق اهل اسلام بل کافه عالمین  
 بنیوت انبیائی کرام واقع است و مستحسن نصب امامی چنین گوشل بعضی انبیاء است  
 مخدول و منکوب بل مقبول شود و میرستحسن و بجا خواهد بود بخلاف حال نصب امام که منصف  
 بر رائی مطلق باشد چه هم خلاف مجاری عادات حق تعالی و انبیائی کرام است و هم



موجب ثوران مفاسد عظیمه و نشانی منه مفاسد حق تعالی می شود و حجت خلق تمام چنانچه  
 و انسی انتهی کلامه علی الله مقامه تقریر آخر بعضی از اذکیا در جواب همین قول شاه  
 عبدالعزیز دهلوی حرفی چند بحسن بیان بآئین نهایی نوشته اند که ذکر آن در اینجا مناسب  
 نبود حیث قال شاه صاحب بعد از تأمل نظر این ترقی کرده اند و تأمل شان از نظر سر  
 بزرگ ترقی شان مین تزلزل است افکار و قد مررتم خطرتهم عبیر و کسرتمه ادب  
 و کسرتهم کبر خدای را می اهل سنت از تعلیمی تحت تدریس شرم نمی بردند این چه نظری  
 تأمل است خودش آرامی عالمی از مختلف و خواهرش نفوس ایشان را متفاوت بگوید و بعد  
 از آن نصب امام را موقوف بر چنین ارامی مختلفه و خواهرشهای متفاوت میگذارد و اتباع  
 و پیروی نفس عقلا و معنای عموم مذموم است خصوصاً در حکمرانی شریعت و پیروی نصب  
 امام چه اگر نصب امام که معدن شیع و احکام است موقوف بر رعایا باشد پس حقیقت  
 تمام احکام شریعت موقوف بر اموای رعیت خواهد بود و شاعت و فطاعت این امر  
 بیهیت عقل و تساوت نقل معلوم است قال الله تعالی و لا تتبعوا الهوی و قال  
 سبحانه و لو اتبع الحق أهواءهم لفسدت السموات و الارض و من فیهن  
 یعنی پیروی خواهشها نفسانی نمیکند و اگر حق بر وفق خواهشهای ایشان می بود هر چه  
 آسمان و زمین و هر چه در آنهاست فاسد و خراب می شد آیا ممکن است که حق تعالی  
 خلق خود را از پیروی هوای نفسانی ممانعت نماید و تعیین امام را بر هوای نفس و گذارد  
 و موافقت حق را با خواهش مردم باعث فساد ارض و سما فرماید و بانه فساد می راند و در  
 موافقت حق با هوای خلق لازم می آید و او را ولی ان قال مختص آنکه شاه صاحب  
 بالملک جبار و پادشاه قمار طر فخر خلافتی و زراعی افتاده است حاصل کلام ایشان اینست



که اگر نصب امام بر ذمه خدا باشد هر چه و مرج و فساد بر حید و هر گاه بحسب خواهش مردم  
 باشد فساد می برپا نشود و محصل فرموده الهی آنکه اگر حق طریقی خواهشهای مردم وقوع  
 یابد در کون و مکان فساد افتد و مسلمانان میدانند که درین بحث د نزاع و جدال حق  
 بطرف حق ذو الجلال است و گفته این دشمن خدا برین خطا و اعتلال که امام فستند و مرج  
 زیاده تر از نیست که تعیین امام بر عقل ناقصه و طبایع واهی و میستنافه اهل عالم مؤمن  
 باشد پس کی از ایشان زید را امام سازد و دیگری بکمران تجویز کند و ایلم خرافه هیچ امام  
 سازد بر امام منکر دیگر و هیچ نیست تا قول و مقبول شود و حکم این مردود و آیا چنین تجویز  
 مستلزم فساد است یا تجویز خدا که هر یک کردن از موبایک تر ساخته میباشد که اعمت  
 آن نمایند آلی ان قال خلاصه اینکه دلیلی که برای اثبات مطلب خود ذکر کرده اند  
 بر مطلب ما بکمال پاکیزگی و صراحت دلالت میکند اختلاف طبایع و آرای نبی آدم  
 و شیوع صفات حسد و بغض و حب جاه و ریاست و محبت و حمیت که اکثر افراد  
 انسان از اینها خالی نمی باشند مقتضی آنست که یکی از مملیفه سازان ناکسی را که قابل  
 امامت نبود بسبب اغراض فاسده خود بمصدوقه عتبه المثنی یعنی بکسم حق خلافت  
 داند و دیگران بکست اغراض صالیه بطور البطلان باطل یا باغراض فاسده که متشابه آن در  
 ایشان نیز مثل همان صفات ذمیه باشد فمما افترش نمایند پس در بصورت منازعات  
 عظیمه و مفاسد کثیره بانجامی متعدده واقع شود و از هر جا که روایت شده و فساد بر حید  
 یک طرف از دست ظلم آن شخص منصوب اهل حسان شود و فغان بر آرند و یک طرف  
 اهل حق که حق بجانب دارند فریاد و استغاثه نمایند و یک طرف بعضی از ارباب باطل  
 بجزو طمع و حب زعارف و نیویه مجاوله و مفاسد برآیند یا اجتهادات و همیه و انکار



ناقصه را کار فرمایند و هر چند وقوع این مفاسد کما اعترف به علامه تفاراز هم بقسمی است  
 که حیوانات و جمادات بآن گواهی میدهند و لکن چون بنا بر تقریر مصنف منصف نصب  
 امام از طرف خلق خالی از مفسده نمی باشد بعید نیست که این متعصب بالمره از آن همه  
 غنا بهر یاد بها که از دست خلفای جور واقع می شد عاشاره کند و در عقیده او انداختن  
 نعش اهل سرور بشری تهمیز و غسل و کفن و دفن و بجانب سقیفه و دیدن و در آنجا نشو  
 و فریاد برداشتن و سعد بن عباد را زدن و پامال کردن و شمیر را شکستن و حق  
 سید النساء عالمیان را بزرگ رفتن و خونها با حق ریختن و قتل علی بن ابی طالب را حاکم ضعیف  
 و مساکین را شکنجه و برای سنگسار کردن و مد زدن بی گناهان و دیوانگان و سران  
 دادن و بنی امیه که دشمن جمادان رسول بودند برگردن سنانان مسلط کردن و سر  
 سلطنت و عین منفعت باشد گمان نمی برم که ظلم و بیداد معادیه و بیزاری و زیاد و حجاج  
 و متوکل و افراسیاب را که بجز و جفا عالمی را نه و بالا کردند و دوستان خدا را زیر پای اهل الام  
 چنانیدند و آزار مسموم کردن بگریه رسول خدا و بهارستان زهر آلوده و بخت و بخت  
 غلطانیدن خامس آل عباد و ماه پیکران طبیعت در کربلا و سپهر خزان علی مرتضی  
 و وطن آواکی و زیت حضرت محمد مصطفی و سب و غارت مدینه زادگاه الله شرفا  
 و شکستن نماد خدا و دیگر انواع و اقسام مفسدها که بسبب آن خون از آسمان بارید و  
 بر زمین جوشید باکی و خوفی نکردند و صلیت و اندوختن و عجمی کنند که صلا مفسده و سنج  
 نیافت و هر چه اینها کردند عین صلاح بوده است و در نیصورت سبب چیست که جستن  
 ابولول و خطاب کشته شدنش و محسوس شدن حضرت نعش و مقتول گردیدن او در  
 حال صوم چنانکه میگویند مصلحت نیست که برای اقبال این دو حادثه شیون



بر یک بستند و خاک بر سر بریزند و قائلان این دو خلیفه مصلح نمیدانند خلاصه اول اثبات  
 دو مقدمه بر شاه صاحب واجب است یکی اینکه تعیین خداوند حکیم که وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ  
 الْفَسَادَ در حق خود فرموده شمر مفاسدی شود و دیگر آنکه در نصب خلق که ظَهَرَ الْفَسَادُ  
 فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ اَيْدِيَ النَّاسِ و نشان نشان دارد است هیچ فساد لازم  
 نمی آید و تا این دو مقدمه ثابت نمی شود کلام این حیوان لا یعلم چنین هیچ مرد مسلم مسلم  
 نخواهد بود که آنچه خدا کند در آن منصفه باشد و آنچه خلق کند عین مصلحت و بعد از آن که  
 شاه صاحب از همه اثبات این دو امر بر آید تکلیف دیگر بایشان خواهیم داد و آن اینکه  
 بفرمایند خمول و خائف ماندن و تقیه کردن چه عیب دارد که بسبب آن حق جل شانیه بر  
 نصب امام جرات نمیکند حال آنکه بسیار از پیغمبران را با وجودیکه در میان قوم خود  
 خائف و ترسان مانند مبعوث کرده است و ممکن نیست ازین سه بلا جا نگاه پل و در پی  
 بکرت روح پرست و گمان خود نجات یابند و اگر نیستند باز بیه و دیگر عیب است و آن  
 اینکه گرفتیم که اینهمه مفاسد در تعیین خدا لازم می آید آیا چون نه هب حضرت اهل سنت  
 که هر فعلی که خدا بکند خوب و پاکیزه است پس اگر نصب امام مبیح و مهورث مفاسد  
 نیز باشد بر ذمه خدا واجب میشود که هرگاه او تعالی این را بوقوع خواهد آورد و مبیح و  
 زشتی اینهمه قبائح بخوبی مستل خواهد شد انتی و الآن نعود الی نقل کلام الوالد السلام  
 فاقول قال طالب شراه فوقه و منجز تعطیل امر امامت النج و بر ابر اوله قطیعه که ولایت  
 بر وجوب نصب امام بر جناب حق تعالی میکند این ندیان گفتن بعینه اعتراض که در دن  
 ملحدان است بر افعال حق تعالی و ایضا معلوم است که حق تعالی بسیاری از انبیاء را مبعوث  
 گردانیده و آنها را منصوب ساخته و انما ید العزم از دست است جفا کار و ظل مانده و



مخدول و مغلوب بلکه مقتول گردیده اند و مطلقاً بعثت آنها فائده بحال امت نبخشید  
 بلکه موجب خلوت آنها و زار گردیده پس این شقی باید بگوید که میبایست عقل چنین انبیاء را  
 نمیفرستاد و موجب تعطیل آنها نمیگشت و آنها را در معرض بلاکت نمی انداخت و امت  
 مستحق عذاب الیم و خلوت در نار جهنم گردید و ایضا تعیین نمودن حق تعالی و رسول او الهی را  
 که موجب سبیل و در معرض بلاکت آوردن آنها گفته معلوم نیست که کدام دلیل محبت  
 این را با ثبات رسانیده و کدام علاقه است میان تعیین فرمودن حق تعالی در میان  
 تعطیل و بلاک شدن امام و اگر چنین می بود چرا خدا و رسولان تعیین او میگرداند  
 و اگر کرده بودند چرا تعطیل آنها و بلاک آنها لازم نگشت و ایضا ازین شقی کسی بگوید که بزعم  
 تو که حق تعالی نصب امام را بخلق گفته باشد تا در جهان بسبب منصوب شدن او از طرف  
 حق تعالی موجب ثوران فتنه و تعطیل شود و احتمال بیاد بیا که از بدت چنین عهد سال  
 این سلق کدام امام منصوب است تا اندو که امام شر و فساد از سر خلق بسبب این تفویض دفع  
 شده تا این تفویض راجع باشد به سیر فو که چنانچه در حق جماعت که اعتقاد است  
 آنها و از این سبب هیچ عاقل و بایست و در مخفی پوشیده نیست که هرگاه امری باشد که  
 معطل بجز یک از امور بسیار تواند شد بجز و خود اهل نفس و تسلط شیطانی آنرا نهند  
 بطرف یک امر معین ساختن ناشی از کمال عصیت و عناد است و تراز کجاستی که نفس  
 بدون آنکه بسبب تن شدن از قبل حق تعالی است بسببنا لکن قیامت این را از کجاستی  
 چه اگر قیامت بود پیش از سیزده سال از زمان کسبت چرا این بزرگوار فرستاد که او بسبب  
 معین شدن از طرف حق تعالی از دست کفار خائف و فرسان مانده و مخفی بیعت  
 میگرفت و از افشاء باز میگریزید و با اینکه چون خنجر و دم مسلما شمشیر و با تهاش



حضرت رسول اسلام را آشکارا کرد و کفار بسبب حمایت حضرت ابیطالب علیه السلام  
 را که نتوانستند آزار داد لکن بعضی صحابه را زیر چوب آوردند چنانچه کتیب معتمد استیلا  
 مثل تاریخ خمیس و غیره مرویست که شخص اولی چند ان کفرش کاری کردند که منی او بازخارش  
 برآورده از هم استیلا زدشت باجمله استیلا می کفار و خائف بودن رسول مختار  
 از دست اشرار بادت بسیار بجائی رسیده بود که صحابه او از که هجرت کرده ببلاد  
 بعید میسرند و خودش منحل شد اید کفار و کاره بیامی شد تا اینکه تقریباً مدت سه سال  
 در شعب ابی طالب با کمال خوف و بیم مختفی و متواری گشت و در شعب خاریجان  
 خائف گردید که اگر گذشته و حضرت امیر را بجای خود خوابانیده ماسه روز در خار که  
 مکان کثردم و مار بود بر و پس اگر این خائف ماندن بیسج است و ناشی از تعیین حق  
 چون او سبحانه باین ارتکاب بیسج خو گرفته در باب تعیین امام هم اگر مرکب آن گشت محل  
 اعتراض نیست تواند شد و اگر حال خائف بودن اکثری از انبیاء سابقه و اگر خجتن از  
 دست اشرار و مخدول و منکوب آنسا از روی تواریخ معتبره استیلا بر نگارم موجب  
 تطویل کلام می شود و هر گاه چنین سنت الهی از همیشه جاری باشد در باب نصب امام  
 انکار و استبعاد آن نتوان کرد **اقول** کلام بامصب عداوت اهل بیت که الله الخصام  
 است در مقام محضی عار و گویا مطلب این با صبی است که البته اثنا عشر شیعیان  
 چون خداوند عالمان از طرف خود نصب کرد و بود بهین سبب مرج و مرج در امامت  
 شان افتاد و منجم تعطل امر امامت و غلبه متغلبین و حمل و نقیته ایشان گردید اگر همین  
 مطلب مراد است پس مضمونی است عجیب و عقیده است غریب که هیچ تنی بآن  
 قائل نیست پس کما قبل مصلح مصرع مشهور خواهد بود و در کفر هم ثابت نه زمار را



رسول کن همه حال همین قدر سهولت برین تقدیر برای کافی و سندهست که از تعلیم اسلام  
 منصوب منجیل الله بودند و ادعای آنکه ازین سبب مفاسد برپا شد دلیل طلب است  
 بل صریح ابطال آن و اگر چنانکه ظاهر است اعتقاد بامامت شان ندارد کما شیریه قوله اگر آن  
 جماعت که شیعیان اعتقاد بامامت آنها دارند انچه پس متشهاد بذکرشان در دعوی  
 ترتیب فساد بر تعیین رتبه عباد و نفوس خواهد بود چه اعتقادی را که هیچ نمیدانند لال  
 بآن چگونه رو امید دارند زیرا که هرگاه مقدم شرطیه بر علم شان در نفس الامر متحقق نیست ترتیب  
 لوازم مقدم بران در نفس الامر چگونه است میتواند شد و اگر بطور دلیل الزامی شیعیان  
 وارد می سازد که چون شما حضرات را در نفس الامر منصوب منجیل الله میدانید پس  
 ترتیب مفاسد بر نصب الهی شما لازم خواهد آمد پس آنهم درستی آید چه شیعیان اگر چه  
 همیشه در نفس الامر حضرات را منصوبین منجیل الله میدانند لکن امور مذکوره را از مفا  
 مترتبه بر نصب الهی نمیدانند بلکه از قبیل معاصد ترتبه بر خودتیار خلق میدانند پس  
 الزام با تمام و کلام شرح کفایت مثل النظام خواهد بود کما لا یخفی علی الاولی الاحلام ثم  
 قال الوالد الامام اجله الله دایم المقام قول هر کس بر نصب امام را انچه اکمل است  
 عنقریب استی که اوله و جوب نصب امام منزه و لطف مقرب نیست بلکه حال آن مثل حال  
 نبوت است که داخل آن در نفس تکمیل است اعنی چنانچه تکلفین بدون رسول نمیتوانند  
 کسی با احکام الهیه برده انچه بایان آن تکلف اند بجا آید و انچه از ان نهی کرده شده اند  
 باز مانند هم چنین بدون وجود امام بی با حکام واقعیه شارح نمیتواند بر دین انچه فی زبانتا  
 مشاهد و معاین است و ایضا حال او مثل حال رسول است در باب رفع فساد از عالم  
 و تنظیم امور معاش و معاد نبی آدم و هم امام حجت الهی و نحو ذلک من الوجوه المزبوره



وفوت این منافع سوای آنکه حجت الهی هرگاه در صورت بعثت بسیاری از انبیاء ثابت است  
فوت آن در باب تعیین امام مضر نباشد و قطع نظر از اینکه گفته شد نسبت درین که  
امامت لطف مقرب هم است چنانچه بعثت انبیاء و مثل تکلیف گردانیدن حق تعالی بندگان  
بالحکام شرعیه اعنی هر که عقل سلیم داشته باشد میداند که امام معصوم صاحب محبت است  
و کرامت سرآمد علمائی زبان هرگاه میان خلق باشد البته موجب طاعت خواهد گردید  
و سبب دوری از معصیت و ظاهراً این را هیچ یک از اهل انصاف انکار نمی توانند کرد  
و مراد از امیه این نسبت است که انفس وجود چنین امام علت نامه اصلاح حال خلق است و چگونه  
چنین نباشد و حال آنکه اگر چنین باشد موجب آن می شود که خلق بمجاہد طرف طاعت  
شوند و این بنسبتی تکلیف است و هرگاه بمعرض ثبوت رسید که وجود چنین امام از جمله  
اسباب احلال اصلاح خلق است پس سبب فقدان بعضی از علل دیگر اگر معلول بوجود  
نیامد هیچ صاحب هوش انکار طلیت علت ناقصه نخواهد کرد و آیا نمی بینیم که نقص ثبوت  
از جمله اسباب وجود سخت است که بسبب فقدان بخار سخت موجود نشود و بوجه آخر  
هرگاه امری باشد که معلول بفعل دو کس باشد فاعل نیز دو نباشد و یا بر آن معلول واقع نشود  
مثلاً شخصی باشد مالک دو غلام یکی از آن مسیح و سالم و دومی زمین گیر و کلال پس  
مولا بر هر دو واجب سازد که مسیح از صحرا گل آورد و پیش غلام زمین گیر بگذارد و زمین گیر  
از آن کوزه درست نماید غلام مسیح گل را از صحرا آورده حاضر ساخت و غلام زمین گیر  
کوزه درست نکرد پس مسیح عاقل خواهد گفت که غلام اول عیث گل را از صحرا آورد چه  
آوردن او و دفعه مستحسنی افتاد که کوزه طیار می شد چون آن نشد آوردن او  
بیگوار گردید و بالین که خواهد گفت که آوردن گل وجود کوزه را بالقوه القریبه بفعل نکردند

فان



فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ حَاصِلِ آنکه چنانکه بعثت انبیا و تکلیف عین تفضل حق تعالی  
است و سبب اصلاح حال خلق خواه خلق باین منتفع شوند و خواه بسبب سختی  
خود نشوند همچنین است حال امامت و چون آن واقع است بالاتفاق در وقوع این چه  
قباحت خواهد بود و نه اظا هر کمال الطور قولا دست بگیربان انما امر چنین است  
که آن مفاسد دست بگیربان آنها اند که بسبب انکار امامت از آن اعاظم مستحق  
خلودنا گردیده اند و مفوت منافع وجود امام چنانچه کفار بسبب انکار نبوت نبی مختار  
و دیگر انبیاء کبار خود را از منافع دنیوی و اخروی محروم داشته و حق و خل و الارالبوار  
شده اند اما امامیه کجاست و امثال چنین اعتقادات حق که دارند و خود مفوت منافع  
وجود امام نشده و در زمان غیبت مصداق یَوْمَئِذٍ بِالْغَيْبِ حَقِّقُ اصناف  
اصناف است و ثواب بزیل گردیده اند و انشاء الله تعالی بعد ظهور آنحضرت در کاب  
ظفر است و نعم نعم غیر است و گردیده شیر بر بدنه ای منکرین و مجاهدین خواهند زد  
اَللّٰهُمَّ عَجِّلْ ظُهُورَکَ فَانَّهُمْ یُرَوُّنَکَ بِحَبِیدٍ اَوْ فَرَاغٍ قَرِیْبًا قَوْلًا پس درین جواب بر سر  
غفلت و چشم پوشی است که عجب خود را بر دیگری بستن شعار امثال چنین ادب است  
که نه از خدا شرم و نه از خلق پروا دارند با بخل و انستی که با اولیای طبع که یکی از ان نیست که  
وجود امام لطف مقرب است و لطف بر حق تعالی واجب با ثبات رسانیدیم که نصب امام  
بر حق تعالی واجب است و توفیق یک از مقتضات آن اولیای مخصوصه که ما عدمی دلیل  
لطف است مقتضی نمیتوان نمود و اگر در برابر آن اولیای طبع مقتضی جمالی معارفه نمائے  
و آن چنانچه دانستی وقتی سمع میشود که ثابت کنی که بسبب عدم ظهور چنین امام غالب  
و قاهر نهر است و عدم وجود نصب امام بر حق تعالی پس احوال بر عمده تست اثبات



این چهار دمار مجر و منع کافی است در باب تمام بودن ادله قطعیّه و علاوه آنکه ما برتر عا  
 بجه الله با ثبات رسانیدیم عدم انحصار و واضح شدیم که از قوت قهر و غلبه امام سقوط و جوب  
 نصب بر حق تعالی لازم نمی آید بلکه اگر او را تعیین امام کنند میان او و میان بندگان فی  
 نحو این بود در باب ترک نمودن امری که بر آنها واجب بوده بلکه مقدمه بر عکس می شود  
 چنانچه از مثال مذکور ظاهر میشود که اگر غلام تندست است گله را از صحرای دور و مستحق  
 دهم و غلام میگردید و محجوب می شد و غلام زمین گیر در باب نیاز کردن کوزه معذور محبت او  
 تمام و هم نظیر اینکه بطل نقض اجمالی تو باشد بنفس فعل حق تعالی که تکلیف باشد بعثت انبیا  
 در معرض چنین آمدیم اغنی اگر نقض تو درست باشد لازم آید که بعثت انبیا سیکه متهامی  
 سابقه آنها با نهایت نیافه اند بلکه انبیا را مخدول و منکوب گردانیده بصنوف رنج و  
 محن مبتلای گردانیده اند و بسبب چنین بعثت ایم نبی در معرض طاعت و آسمه و هم منت او منند  
 فی النار با قیاس باشد و گمان بغض را در او راه ندهیم چنین است حال تکلیف نسبت  
 بکفار و قهار و از اینجا واضح شد اگر سنیان مخصوص مقدمه دلیل لطف مقرب را که خلق  
 کردن امام مقرب الی الطاعة باشد از راه کمال اعوجاج منع محبت و کاینکه چون بالجملة الله  
 و علمانی با اثبات آن فارغ شده ایم از محل اعتبار ساقط باشد پس اگر سنیان از  
 کمال قناعت و بی شرمی بگویند که ما بعثت انبیا و تکلیف را هم قیاس میدانیم چنانچه همین  
 مستحکم است در باب جواز صدور قبایح من الله تعالی گوئیم که هر خدایا ما میدانیم که  
 امثال چنین تگوار از امثال شما که نه پاس خدا دارند و نه پاس رسول بعید نیست لکن بجه صورت  
 گواین قبیح است اما حق تعالی مرکب چنین با شیخ نزد شما شده پس چرا انکار می کنید  
 که نصب امام مغلوب را کوبنا بر زعم شما قبیح است مرکب شده باشد و بر خود الزام چنین قبیح



مثل الزام تکلیف قبیح کرده باشد و عادت او بر این جاری خصوصاً نظر باینکه میفرماید وَلَئِنْ  
 تَجَدَّدَ لَنُتَبِّدَنَّكَ أَفَلَا تَعْلَمُ أَنَّكَ بِأَمْرٍ عَدَاوَتٍ لِّمَنِ ابْنُ رَبِّكَ  
 أَفْضَلُ دَنَسَتْ و امام رازی سنیان بر حق تعالی واجب کما عرفت انتهى کلامه علی الله  
 مقامه **اقول** آنچه ناسبی گفته است که در جواب بعضی علمای امامیه که گفته اند وجود امام لطفی  
 است و نصرت و تصرف دادن و لطف دیگر سر غفلت و چشم پوشی است از مقدمات ما خود  
 در اعتراض زیر که متعرض میگوید که وجود امام بشرط تصرف و نصرت لطف است و بدون  
 تصرف و نصرت متضمن مفاسد کثرتی خواهد بود و محیب آنست که آن مفاسد را دفع کند  
 و الا پیوده سرانی نموده باشد و درین جواب آن مفاسد مطلقاً تعرض نکرده الی آخر کلامه  
 تسکیم و تهکیم بجاست و این پیوده سرانی ناسبی متنبی است بر چهل با تخیل او از معنی لطف  
 و چشم پوشی او از شر ابطآن که هیچ عامل بعد اطلاع بر آن دعوی شتر اطا آن تصرف  
 و نصرت نمیتواند کرد زیرا که لطف فعلی است که بسبب تکلیف بندگان باشد از امور طاعت  
 و یا سبب سبب آنها باشد بطاعت بدون آنکه بندگان در فعل طاعت مجبور شوند و آنگاه  
 مطلوب بر هم گردد و متحقق شدن تکلیف تقریب از طرف او تعالی بمحض نصب نبی و امام ظاهر است  
 و اعتراض مردم از او و اجتماع شان از طاعت قاطع در آن نیست پس شتر اطا لطف نصرت  
 بمعنی خواهد بود پس لطف علت تامه طاعت نیست بآنکه لطف ممکن بامقرب هر وقت که  
 تحقق شود طاعت با ضرورت یافته شود زیرا که اگر علت تامه طاعت باشد بندگان  
 در بجا آوردن طاعت از دایره اختیار بیرون روند پس مصلحت تکلیف از دست  
 خواهد رفت پس شتر اطا نصرت و تصرف متصور نمی شود مگر در وقتیکه بگوئیم که لطف  
 آنست که حصول طاعت در وقت حصول آن واجب باشد و حال آنکه چنین نیست



وقد صرحوا بذلك لقولهم ولا يبلغ من الاجباء، وهرگاه غرض از آن محض آنست و رفع عذر  
 بندگان بوده باشد آنچه حدیث است بجای آورده و محبت او تمام گردیده و **وَاللّٰهُ الْمَجْدُ الْبَاقِي**  
 اگر بندگان باقتال فرمان او پذیرا شدند فهو المطلوب و لهم الاجر الذخوري اگر کسی خیار بخالت  
 امام زمان خود را در ورطه هلاکت انداخته الزام بر آنها عاید فائده تکلیف بهر حال بر آن تشریب  
 خواهد بود پس لطیفی که بر ذمه خدا واجب است مشروط است بانکه بعد از مجاز رسد و شروط است  
 بانکه منافعی مصححت تکلیف و حکمت از اناش نباشد نه آنکه مشروط بوقوع طاعت باشد و نه آنکه  
 علت نامد رفع هلاکت باشد فقط تسویه و من اجل ذلك قال امير المؤمنين و  
 يعسوب الدين ولو كانت الامبياء اولى قوة بالانام و عزه لا تضام و ملك  
 يميل نحوه اعناق الرجال و تشد اليه عقد الرجال لكان ذلك اهنون على  
 الخلق في الاعتبار و البعد لهم عن الاستكبار و الامتناع من رهبة قاهرته و غيبة  
 مماثلة بهم و كانت النيات مشتركة و المحسنات مقبلة و لكن الله سبحانه اراد  
 ان يكون الاتباع لرسله و التصديق بكتبهم و الخشوع لوجهه و الاستكانة  
 لامره و الاستسلام لطاعته امور الخاصة لا تشوبها من غيرها شائبة و كلما  
 كانت البلوى و الاختيار **في الثوبية** و الجزاء اجزل الخیر پس از نیجا واضح و واضح  
 اگر دید که این ناصب عداوت علیه است که در پرده رو بر شیب جان نقض بر کلام امیر مؤمنان  
 بلکه ایراد بر عادت جاریه ایزد منان می خواهد سر از حق چشم پوشی نماید در اکثر اوقات  
 انبیاء و اوصیاء که بالاتفاق منصوص و منصوب من قبل الله بود و منظر و منصور نگردیدند  
 پس بعثت ناصب ایشان بر عزم فاسد این ناصبی به لطف بلکه شتم منقاد باشد نیست  
 مال اهل سنت که انبیاء و رسل و هدایه خیر سبیل را وجود محطل می انگارند و حکیم علی الاطلاق



لعائب و لا عجب را میدهند فاعبر و لا اولى الالبصار اما اخبار من ارسى عيان پس ما بين  
 تقریبا و سدا واقع اند زیرا که در خصوص لطف منفرق بدو فرقه شده اند اما فرقه اولی پس  
 ملاطاف حق و من یجد و عنده از وجوب لطف مقرب یکسر راه انکار پیوده میگوند که اشاعره  
 اهل سنت از جهت انکار حسن و قبح عقلی منکر وجوب لطف اند و معتزله شان قایل بوجوب  
 و اما امامیه پس کلام قدیمی شان که معاصرانته بودند مثل کلام ائمه شان از ذکر لطف غالی  
 است و لکن متأخرین که کتب معتزله را تتبع کردند بعضی شبهات شان در دل شان پیید  
 قائل بمقوله آنها گشتند از جمله مثلا لطف است که ترک لطف را منافی و بناقص غرض  
 شارع دانسته قائل شده اند بوجوب آن و حال آنکه دلیل شان محال نظر است چه غرض  
 تعریف ثواب است نه ایصال ثبوت و از ترک لطف تعریف از دست نمیرود پس  
 منافی غرض شارع نباشد و این فرقه با اشاعره اهل سنت مع شده اند در لطف  
 و جواب شان نیست که در حقیقت غرض از تکلیف تعریف است ثواب لکن محض تعریف  
 نسبت بغير محقق ثواب بغير ایصال ثواب نسبت به محققین آن زیرا که حکمت  
 و کرم حضرت ذوالجلال مقتضی آن نیست که مستحق را از عطا و ثواب خود  
 محروم دارد بلکه اگر بتامل نظر فرمایند اصل غرض همین است زیرا که علت غائی  
 ایجاد بمقادیر قوله فعلی و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون  
 عبادت و طاعت است و غرض و غایت از آن بجهاد و عالم السببه عود نخواهد کرد و لغناء  
 پس رجوع نخواهد کرد مگر بهندگان و آن منحصر است در ایصال اهل طاعت و عبادت  
 بدرجات عالیه ثواب و کرامت و کسیت که ادعا توان نمود که از خلق انبیا و اوصیا و مؤمنین  
 مختصین محقق تعریف مقصود است نه ایصال ثواب اللهم الا من كان في قلبه ما لا يري

از اخبار من ارسى عيان  
 در لطف منفرق بدو فرقه شده اند  
 و اما امامیه پس کلام قدیمی شان  
 و اما امامیه پس کلام قدیمی شان



حضرت صادق علیه السلام از ابانی طاهرین خود از حضرت امیر المومنین علیه السلام  
روایت نموده که آنحضرت فرمود آنچه حاصلش نیست که جناب باری تعالی بکمال تفضل  
واحسان و رحمتی بی پایان هرگاه فرائض را بر بندگان واجب گردانید پس نبود این تکلیف  
بجست آنکه خود محتاج عبادت اینها بوده بلکه مصلحت حکمت درین تکلیف است که  
خبیث از طیب در نظر بکنان متساوی گردد و آرایش بواطن حال شان بطور آید و تسلی  
نماید بسوی رحمت پروردگار خود و باین سبب درجات آنها در بهشت متفاضل گردد  
انتهی ملخص الروایه ارسى شبهات اشاعره اگر مدعی کسی باشد و این جهت منکر لطف گردد  
و از اقوال علمای کرام شیعیان مدعی بقول اشاعره بنیان نگیرد مستبعد نباشد و از اینجا  
که فاضل مدعی طاعن طاهر همانهاست بالنسبه خود بجائی که نقل کرده که متاخرین امامیه دلیل  
آورده اند بر وجوب نصب امام باینکه نسب امام معصوم لطف است و هر لطفی بر خدا  
واجب است پس نصب امام بر خدا تعالی واجب خواهد بود گفته که فخر رازی امام مخالف  
بر آن نقل آورده که اگر نصب امام لطف باشد پس نصب قضاة و نواب انبیا و ائمه که  
معصوم باشند نیز لطف خواهد بود پس وجوب آن لازم خواهد آمد و حال آنکه شیعیان قائل  
نیستند بعد آن فاضل مذکور گفته است و لا یخفان هذا الاعتراض و لم یحلی دلیل  
المذکور و لیس للتسکین به جواب عند پرسشیه امام رازی انقدر در دلش جا گرفته  
که آنرا مطلع ابجواب پیشته و هو مصدق لما قلنا لکن سبب آن عدم استغراق وسع  
والابغاد قوله تعا و الذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سبیلنا حق بر نصف امام  
محقق نیماند باید دانست که اگر ذکر لطف بعنوان متداول در سینه تکلم امامیه در کلام  
ائمه شان و صحابه حضرات واقع نباشد ازین لازم نمی آید که کلام حضرات شان از مضاف



لطف عالی باشد آسانی منی که آنچه شام در جواب شما گفته یا هذا امر بک النظر الخلقه  
 ام خلفه انفسهم قال الشامي بل ربي انظر الخلقه فقال ففعل بنظره لهم ما اذا قال اقام  
 لهم حجة ودليل الخیر وقل شام در مناظره او با عمر بن عبید یا ایامرؤ ان فالتله تبارک وتعالی  
 لم یترک جوابک حتی جعل لهم اماما یستدلوا به القیم ویتقن به ما شکت ویتروک  
 هذا الخلق کلام فی حیوایم واختلافهم لا یمیز ما یردون الیه شکم وحیوایم فسکت مع قوله  
 هذا والله مکتوب صحیفه اهل بیت وقل جواب میر علی السلام هرگاه با حضرت خبر رسید که قومی از اصحاب  
 آن حضرت در عدالت حق تعالی وجود او خوض می نمایند پس بالای منبر برآمد و حمد  
 و ثنای الهی بجا آورده فرمود آنچه حاصل مضمونش آنست که هرگاه حق تعالی غلایق را  
 از کتم صم نبصه وجود آورد و شیت الهی تعلق گرفت بآنکه بندگان او صاحب آداب  
 رفیع و اخلاق شریف باشند پس بعلم انبی دانست که این امر تمام نمی شود مگر آنکه  
 شناساند آنها را آنچه مفید است برای آنها و آنچه ضرر دارد این تعریف ظهور میگرفت  
 و بانجام میرسد مگر بامر و نهی و اینهمه مفید و مؤثر نمی گردد مگر بوضع و وعید و آن بجا شد  
 مگر ترغیب و ترهیب اکثرت الی غیر ذلک که نصوص معصومین و صحابه اهل بیت رسول  
 رب العالمین موجود است نفس است و آنچه گفته ام را می بیند که اگر اینهمه مودنی  
 آن لطف نیست مقصود از آن محبت و مدد از تقریر لطف و رجوع بتقریر وجوب تمکین  
 الی لطف است زیرا که لطف ممکن قسمی است از لطف که معرفت فیما سبق پس بنا برین  
 کلامش در خصوص لطف متقرب خواهد بود و هو ایضا البیس مملک لان عموم الدلیل نهیها  
 و ضیح التبیان البوی مرحوم رفع الشک و رجاءه در عماد الاسلام و ربانها است فرموده چونکه  
 مباحث بسیار بر مسلک عقلی اثبات لطف دارد و میگردید ازین جهت بعضی از علمای

قال والدی العلام  
 فی عماد الاسلام



فرقه متخذة اخباریه بسبب قصور بلاغ و قلت اطلاع در علوم عقلیه بسبب سبب از دفع آن  
 مباحث که علامی مخالفین وارد ساخته بودند لمجاگر دیده اند بسوی التزام عاری خطبه علام  
 امامیه که سالک این مسلک بودند و این معنی بر کمال غرور و خفیت و عدم اطلاع او بر  
 اخبار ائمه دلالت دارد پس همین که این طعن از کجا بکجا رجوع می کند پس باید که تو بکنی  
 و برادر است آید چرا که نمیکنند ورنیکه این مسلک اگر حق نمی بود ائمه دین و اصحاب  
 حضرات معصومین چرا با دل عقلیه بر مخالفین محبت می آوردند مگر من العافیین و هم  
 در آن کتاب بحسب باب عدالت فرموده که بعضی متاخر متاخرین امامیه گفته اند که ذکر لطف  
 در کلام ائمه و قدما می اصحاب یافته نمی شود پس متاخرین علامی با قول بوجوب لطف را از  
 کتاب معتزله یاد گرفته اند و من میگویم که قول بوجوب لطف فی اجماله از توابع قول بحدیث  
 و حکمت است و قدما می اصحاب ما البته از عدلیت بوده اند پس چگونه انکار لطف را سا  
 میگردانی ممکن است که تعبیر از معنی لطف بلفظ لطف اصطلاح تازه باشد و این معنی  
 بظاهر بی نبرساند و حال آنکه تعبیر باین لفظ نیز در کلام ائمه و اصحاب شان موجود است  
 آیاتی بی نظیر از طرف انچه روایت کرده است آنرا شیخ محمد بن یعقوب کلینی از حضرت امام  
 جعفر صادق علیه السلام که به سبب سئوال نمودن حضرت را مردی پرس گفت آیا جبر کرده است خدا  
 بنده گان را بر معاصی نه بوده پس سائل گفت که آیا تفویض امر بسوی آنها کرده فرموده  
 عرض کرد پس چیست چگونه است فرمود لطف من به یک بین فلک و از محاسن بر یکش  
 از این جازم روایت طولانی را نقل فرموده که مشتمل است بر آنیکه حضرت صادق علیه السلام  
 فرمود که خداوند عالم اگر میخواهد خود در حالی از احوال غضبناک می بود چگونه لطف خود را  
 در باب او مبذول میداشت پس چگونه او را از حالی به عالی ترقی داده نمی میساخت



و نیز فرموده است که شیخ ابو جعفر طوسی از جمله کتب هشام بن حکم کتاب الاطراف را  
 شمرده و نیز بیشتر دانستی که ذکر لطف و مصالح و در صفات شیخ مفید و سید مرتضی  
 و شیخ الطائفة از قدما و اصحاب با کثرت موجود است نه چنانکه استفاد می شود از آن  
 که قول بلطف در سالف زبان از مقطوعات اصحاب ایمان بوده و نیز فاضل عبد الجبار  
 معتزلی در رد بر امامیه در اثبات امامت بلطف سعی ناشکور نموده و این معنی را این است  
 بر آنکه توان بلطف قبل زمان شیخ مفید و سید مرتضی در میان امامیه شایع بوده  
 استی کلامه علی الله تعالی و هر گاه این را دانستی پس بدانکه شمس رازی فسطه  
 محض است زیرا که اگر کلام لازمی تمام باشد پس نقض اختصاص بقضاة و نواب انبیا  
 نخواهد داشت بلکه علی محاذاة ما قال الرازی می توان گفت که عصمت لطف است و لطف  
 بر خدا واجب است پس بیایست که خداوند عالم همه مردم را معصوم سازد و حال آنکه  
 بالاتفاق خدا تعالی قادر بر خلق را معصوم نساخته و نیز در باب نبوت می توان گفت  
 که فرستادن انبیا بر هر قومی و در هر زمانی و هر قطری بر خدا لازم بود چرا که در بنابرین  
 آنچه فخر رازی خود در ذیل قوله تعالی اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا بین لکم  
 علی فطرکم من الرسل گفته آن حصول الفتره بوجوب احتیاج الخلق الی بعثت الرسل  
 و محلل ساخته است آنرا باینکه فائده مبسوث ساختن محمد صلی الله علیه و آله و سلم  
 در زمان فترت و وقت خالی از بعثت است که تحریف و تغییر در شریعتها بسبب  
 طول مدت و تقادم عهد هرین وقت راه می باید و باین سبب حق بیاطل و صافی  
 بکذب عاقل مختلط میگرد و بسبب آن خالق را عذر می ظاهر در اعراض از عبادات  
 بهم برسانان *ان یقولوا یا الهنا عذرا اننا ابتلنا من عبادک و لکن ما عذرنا*



آنالیف نصیحت پس باین جهت در چنین وقتی آنحضرت را برائی قطع عذر بندگان  
 مبعوث ساخت پس این کلام رازی که مفید و خوب بعثت است در چنین وقتی  
 منتقض می شود بآنچه فاضل دهلوی در مسجبت تکلیف میگوید و نیز اگر تکلیف واجب  
 می شد بایستی در هر شهر و هر دیه رسولان را پی و پی میفرستاد و زمان فترت واقع  
 نمی شد و هیچ قطره حاجت از رسولان خالی نمی ماند زیرا که معرفت تکلیف را بالا جمال  
 عقل کافی نیست و حاجت رسول دین امر ضروریست حال اینکه بلاد کثیره از هندو سند  
 و خراسان و ماوراءالنهر و ترکستان و خطا و ختن و چین و حبش و قریه های بسیار  
 منقسم رسول انتمی شناختند و نه در تواریخ اینها مرقوم است که کسی برسم رسالت  
 پیش ایشان آمده و اظهار معجزه نموده و پیغام الهی رسانید و بترجمه موت نبی امام غالب  
 نه خائف نصب میفرمود و او را بایات ظاهره و معجزات باهره مایه میکرد تا بید غرضه  
 تبلیغ احکام فریاد و تکلفین را از احکام شرع غافل دارد و سکان شواهد حق جمال را  
 دعوت نماید و امامت را بدست جماعتی نمی سپرد که هرگز قدرت بر اظهار احکام  
 و اقبیه شده عید میباشند بلکه خود هم درنگ و دیگر کفر و فتنه بقیه میگذرانند انتی  
 کلام و لایققی ملائمه زیرا که هرگاه اتمام حجت بر خلق و قطع عذرشان نظر بحکمت  
 بر خداوند عالم لازم باشد پس تخلیه زمان فترت و محروم داشتن آنانکه در شواهد حق جمال  
 و در اظهار عبیده بودند ازین لطف و رحمت از چه راه خواهد بود و چنانکه جناب والد  
 باجد علیه سوانح رحمة رب العالمین در جواب دهلوی فرموده اما قول نا صبی نیز اگر تکلیف  
 واجب می شد الی آخره پس نظیر کلام شکین ختن و چین و هندو سند است که میگویند  
 در حق جناب محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم که اگر او بر کافه بنی آدم مبعوث



می شد می بایست که در همه روزین و یا رسولان و پیغمبر و تکالیف الهی را بجا میسر نمایند  
 و از لیس فلیس با جملة گناه تکلیف الهی بر سبیل و نسبت بکافه خلایق با جماع اهل اسلام  
 بنظر می رسد پس سایر اهل اسلام باید در باب سیدنا ابی طالب و رسولان آنحضرت با طراف  
 اکناف عالم توجیه و شکال آنحضرت قول بوجوب تکلیف نیست همچنین میتوان گفت که عدم رفع  
 عذر بندگان زمان فترت یا آوان جو آنحضرت و شکار شستن اطراف اکناف عالم از محبت نزد  
 عامه و اولیاست بر عدم تکلیف مقرر از حیث حصول الفتوة بوجوب احتیاج الخلق الی  
 بعثة الرسل و انتفاص حجت از قس الحان بر ذمه همه اهل اسلام رفع این شکوک معلوم  
 لازم اختصاص منصب امام که قول شیعیان است ندارد و لازم است که از بدیهی یک این  
 امور و شرایط تحقیق و موافق آن منصب نامزد شود تا او امام مذکور مرفوع گردد پس گوئیم  
 نقوض مستحقیست بر عدم فهم امام چه لطف تکلیف قطع عذر بندگان همه آن خداوند عالم  
 واجب و چنان عالم نیست که بخواهد لطف نسبت بر هر کس واجب باشد و تکلیف بر هر چیز و امری  
 در موقوف لازم باشد و الا اگر لطف این چنین عام می بود عصمت سایر خلق مثل ملائکه لازم می آمد و گناه گاری  
 در عالم باقی نمی ماند و تکلیف اگر بر هر علمی نسبت بشخصی مقرر می بود اهل فترت و سکنه شواهد حق و  
 و بلاد بعید الشقة در احکام سمعیه بهم می خورد و نه پس لطف مکرر و مقرب بهر کسی مشروط  
 بشرایط است اگر آن شرایط یافته نشود لطف باقی نمی ماند پس عدم علم آن در بعضی مواضع  
 بسبب میان بعضی موانع ضابطه لطف بهم نمی زند پس شیعیان از ايجاب لطف بخصایر  
 تحریف در وقت اجتماع شرایط و ارتفاع موانع و بر این اطلاق عامه و اطلاق خاصه و  
 اطلاق عامه نسبت باطلاق خاصه قطعی الموانع و شرایط می باشد و مصالح آن ارجح و واضح  
 و مفصل در کتاب است عام انتفاص موانع در آن معلوم خواص عوام از این جا

ع  
 شایسته است که  
 در این مبحثی



که محقق طوسی علیه الرحمه در تجرید فرموده است الاصابه لطف و محبت نصبه علی الله و المفاسد  
 معلومه الانتفاء و الانحصار اللطف فی معلوم للعقل و وجوده لطف و تصرف لطف  
 و عند مناته قال القوی شحی یعنی ان وجود الاصابه لطف تصرف و تصرفه علی نفس  
 عن علی السلام انه قال لا یخلو الاضرع عن قیوم الله بحجة اما ظاهر اشی و اما  
 خائفا من غم و الاثلا تبطل حجج الله و بیناته و تصرف الظاهر لطف آخر و اما عدم  
 جهل العباد و سوء اختیار هم و ازین کلام لایح شد که بعض الطایف سبب بعض موانع و عوائق  
 که خار راه می شود فوجی گردد و پس و چون لطف نخواهد بود و مگر در وقت ارتفاع مانع و عوائق  
 و من نسج علی منواله بسبب عدم فهم مرام میا فی الظلام بقصر اقدام نموده اند و تفصیل  
 این اجمال و تفتیح این میزان برین مبسوط است که مباد فیاض کل انواع ممکنات مخلوق و موجود ساخته است  
 بحسب لیاقت هر نوع افاضه صنوف و فیوض را صنفا و اجزا و بعمل آورده پس نوع ملائک که  
 بسبب انتفای قوا و شهوات و عدم معارضه هوا و نفسانی همه آنها صلاحیت عصمت و شرف  
 همه با صفت بلطف و حرمت و ممتاز است و نوع انسانی را که بحسب مراتب امتزاجات عناصر  
 و معارضه قوا و شهوات و غیر آن که یا مختلف الحقیقه و الهویه بودند و مصداق قول ملائکه  
 أَتَجْعَلُ فِیْهَا مَنْ یُفْسِدُ فِیْهَا وَ یُسْفِكُ الدِّمَآءَ وَ یُخْرِجُ یُسْرِجُ یُجْکِیْکَ وَ یُقَلِّسُ لَکَ  
 قَالَ اِنَّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ بحسب مراتب علم خود درجه بدرجه ایشان با لطاف و خفیه و بیه  
 سرفراز گردانید که لایق عصمت بود و او را معصوم است و هر که لایق عصمت نیست و از لطف  
 عاصم و راجح و مستقیم است پس یکی از جمله شروط بذل لطف عصمت است جتنا و صطفای که هر فرد  
 از افراد نوع انسان را میسر است و از جمله موانع بذل آن عدم لیاقت احوال و خلق است  
 برای انصاف بصفت عالی عصمت پس چنانکه منصب است یا صطفای و جتنا در کار است

شأنه بذل لطف



هم چنین بر آنست بپشت گزشت شیخ مفید علیه الرحمه فرموده و لیست العصاة  
صانعة من اقلادة علی القبیح لا مضطرة للمعصیة الحسن ولا مجبیه له الببل <sup>الشیخ</sup>  
الذی یعلم الله انه اذا فعله بعبد من عبیده لم یؤثر معصیة له لیس کل <sup>الحاق</sup>  
یعلم هذا من جلاله بل المعلوم منهم انهم الصفوة الاخیار قال الله تعالی ان الذین  
سبقتم لهم من الحسن الایة وقال لقد اخترناهم علی علم علی العالمین و <sup>از سبقت</sup>  
از جمله شروط لطیف آنست که می باید که بحدی که با و اضطرار نرسد و منافی اختیار و <sup>از سبقت</sup>  
نباشد کما مره الاشارة الیه قال الشیخ اهل السنة ابو المنصور العسکری لا یریل  
المحنة ای الابتلاء و معناه انه لا یجبر علی الطاعة ولا یجبره عن المعصیة  
بل هی لطف من الله بجلاله فعل الخیر و یزجره عن الشر مع بقاء الاختیار تحقیقا  
للا ابتلاء کذا فی عصاة الانبیاء للشیخ عبد الله الانصاری للاهوری و اگر خداوند <sup>عالم</sup>  
باراده و لطف قهری خودست خصوصیت بتوابع او و قضاة ندشت بهر معصوم  
و محفوظ از گناه و خطای شدند کما انه لو شاء الله مشیتة ختم لا صنوا جمیعاً لکن  
اختیار و آزمایش بنا بر اظهار طبع و صفات و ثواب و عقاب برهم می خورد و فی الجمع  
فی ذیل قوله تعالی لو شاء الله ما اشرکوا و فی تفسیر اهل البيت علیهم السلام  
ولو شاء الله ان یجعلهم کلهم مومنین معصومین حتی کان یعصیه  
احد لیس کان محتاج الجنة و نادر لکنه امرهم و نهاهم و امتحنهم و اعطاهم  
ماله علیهم بد الحجة من الالة و الاستطاعة لیستحقوا الثواب و العقاب  
معصوم لکنه محل نظام عالم نبات چهارم آنکه مشتمل بر فاسده نسبت  
این کس دیگری نبوده باشد چنانچه حق تعالی بداند که لطف مقرب حق تعالی

اختیار بای خود  
از سبقت



جماعت نافع و صلاح یابد تمام محبت او داخل خواهد بود و هرگاه این را نیستی پس بدانکه در جایگاه لطف  
 ظاهر حال تحقق نگاشته البته شرطی ازین شرط مفقود خواهد بود پس لطفی که کلام ما در آن است  
 خارج خواهد بود و لازم نیست که هر چه در بادی نظر لطف باشد در حقیقت در لطف موجود  
 منسلک و فعل آن در ذمه کرم الهی واجب باشد پس آنچه را فخر از می لطف پنداشته از نزد حق  
 روز جزا بسبب اختلال بعضی و لطف نباشد چه عجیب است که در بادی نظر امری مستحسن معلوم  
 می شود و در نفس الامر بر خلاف آن باشد فقی النجاشی عن ابی الحسن علیه السلام عن الرضا  
 علیه السلام و الثنا ان قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله قال الله  
 عز وجل ان من عبادی من لا یصلی الا الفجر و لو اغنیته کافسدا ذلک و ان من عبادی  
 من لا یصلی الا الضحی و لو امرضته کافسدا ذلک و ان من عبادی من لا یصلی الا المرض  
 لو احدث حسیه کافسدا ذلک و ان من عبادی من یجهد فی عبادتی و قیام اللیل فاقبل علیه  
 الناس و انهم الیه یتقلون یجهدون و یقومون و یساقون لفساد علیها و لو خلیت  
 و بین ما یرید الی الخلة العجیبه پس هر کس که صحت بر او منقرض است الطاعة صلاح است  
 از مرض و یا گمان کند که غنا برای من بهرست از فقر و یا شب بیداری ام ایست از منام اگر چه در نظر  
 ظاهر چنین باشد لکن جزم باین معنی و حکم بر خداوند نمی تواند کرد بستا که زعم او باطل باشد  
 چه غنا هر چند بمقا و خبر نعم العون علی تقوی الله الغنی مقرب الی الطاعة لکن لو اقبلت  
 ان الانسان لیطغى ان رآه استغنى بعد عن الطاعة و اقرب الی الاستکبار پس او  
 بر خدا مصداق قرآن ابطاء عني عتبت بحکلی علیک و لعل الله ابطاء عني  
 هو خیر لک لعلک بعاقبة الامور كما هو الدعاء ما شئ خواهد بود یا بحکم حق تعالی  
 در حق بندگان آنچه صلاح است بعمل می آورد فی الخصال علی ما نقله الکاشغری فی القضا



فی قصه توبه که یفعل عبادہ الاصلی لهم ولا قوۃ الا بالله لطف و توفیق همه از افراد  
 اصل است که اثرنا الیه سابقا حق و کما مصالح و حکم و استعداد مواد و بقا اختیار نظام  
 عالم و انتظام و فساد را در همه موقوف بر نظام می دارد و هر چه در نظام هر لطف باشد را در  
 ندارد که واقع بر لطف باشد و از این است که فخر رازی می گوید: نهائیه العقول اصل لطف را  
 با احتمال احتمال آن به منفعت منع کرده حال آنکه مقامات مختلف و بعضی با مصالح عام  
 جلیه است که انتظامی منفعت در آن این نوع اصحاب است و بعضی با مصالح مفاسد خطیه  
 می باشد و عقول ناقصه به هر چیزی مصححت می نمایند و پس بد آورده احتمال  
 در اصل لطف و تعریف و جوهر به هر آنچه بصورت لطف تجل شوی و مکاره است و بشهد  
 بذلك العادة من الله سبحانه بنص الانبياء والاوصياء والله الحجة  
 البالغة و لا تجد لسنة الله تبديلا و ما تركه فلا وجوه له عليه قضية  
 العدل الثابت له بالعقل والنقل قبل ان يخرقوا و ندلم اختيار نكره مثل عصمت  
 فضاة و نواب انهم بيقين مبين انهم كفعلش خالي از مصححت و مکتوب و ترک آن باعث  
 مفاسد اگر چه تفضیلاتش را ندانیم چنانکه در سلسله حسن و قبح عقلی بالا جمالی بطریقیه بیان  
 و استدلالات است که حکم اجمالی بر هر فعل و ترک حکم و قبح انی معلوم و یقین است اما تفصیل  
 فلیس للعقل لی ادراک فی جمیع مظانہ سبیل از این است که حاجت بحث سل  
 و منصبه سبب بنا بر تعریف بیان احکام سمعیة البینه متعلق می شود پس بیقین می دانیم  
 که مفصله تحقیقی ان الفعل حسن و قبح قطع نظر از حکم شارع عبادتی و باعث حکم  
 شارع و یشهد له قوله تعالى ان الله يامر بالعدل والاحسان و يتنهي عن  
 الفحشاء والمنكر والبغى و انما امرنا به و انما ننهى عن



که هیچ با عقل بحسن و قبح راه نیاید حسن و قبح نافع و عدا و داد و قبح کذب و ضار و ظلم و نیک  
 فساد و اینهم شناسد بچنین بالاجمال استدلال حکمی کنیم بوجوب لطف و اصح حکیم علی الاطلاق  
 و بعضی مویر که لطف بودن آن بهدیه عقل یا بر این قطعی ثابت و شرط آنرا میداریم  
 و ارتفاع موانع را در این موضع بهدیه عقل درمی یابیم تشکیک مشککین بنیان بر صو  
 آن از جهت مکابره بوالهوسان اختلافی راه نمی توان دریافت و امر امامت ازین قبیل است  
 چه لطف بودن آن چنان ظاهر است حاجت بخشم ادله دقیقه داشته باشد و از این جهت  
 که بگره هشام هشامی گفت ادبک و انظر الخلفه ام هم نفسی بود فکر و رویه  
 شامی مخالف جوابش بمفاد حق بربان جابر گفت بل بوالهوسان نظر الخلقه قدر  
 شطرواف من الوجوه الدالة على ذلك و اگر چنین احتمالات یکبار بر خلاف بدیهه  
 عقل لایق اصفا با هیچ حکمی بیانه اثبات نمی تواند رسید قال والله العلم في عمادة  
 اگر کسی بگوید مثل آنچه فی فخر الدین را نمی گفته است ضرورت در معنی لطف از آن قدیه خلوان  
 از جمیع سد پیش میم گفت که امامت ازین قبیل است اما اولاً این بحمت اینکه اتفاق کرده اند  
 اهل ملل و ادیان مختلفه بر اینکه غنی قدیر و حکیم خیر اگر نصب می نمود محفوظ فی الجمله در میان  
 خلق ننگند تحقق و هم او هم اید گردید چنانکه در ترک عدل و داد و صدق نافع نخواهد بود  
 عقلیه حکمی کنند بحدود هم بسو حکیم خیر پس اگر حسن آن خلوان از مفاسد و جود قبح ضرور  
 نمی بود هر آینه حکم جزم بآن نمی کردند و اما تا نیا پس اگر امثال این خیالات و او هام در نظر  
 دانشمندان لایق اعتنا می بود هر آینه فو بت بجمالات کثیره میرسد از انجمله است  
 گفته شود که شکر واجب تعالی واجب نباشد شاید آنچه در نظر با نعمت می نماید مثل ارسال  
 و انزال کتب و انبات اشجار و خلق آثار و فرود آوردن امطار و اجرامی از آسمان شاید بگویند  
 و بیدن و درو مانیدن ام



از وجهی مفسد باشد برای ما شکر داشته باشد پس شکر بر هیچ نعمتی واجب نباشد **قول** بلکه می توان گفت شاید شکر مفسد بوده باشد و از این جهت که بعضی متوهمین تصور کرده اند که شکر با که ناقص است می شود که از قسم ستمنا و سخریه با پس چنین شکر را چگونه واجب ندانند پس اصل وجوب شکر منعم که مبدأ دلیل وجوب معرفت و وجوب معرفت از دست خوافت اگر گویند که وجوب معرفت نزد اهل سنت سمعی است پس اینها محتاج بدلیل عقلی نخواهند بود و فساد آن برایشان صحیح نخواهد بود و آنچه می گویم گفت اگر چه چنین کلامی از اشاعره لا شعوریه یا بعان ابوالحسن اشعری و عمر و عاصم حق یعنی از بزرگان او که ابومعوی اشعری با بسبیل تعرض کنایه گفته مثل **الَّذِينَ جَاءُوا الدُّورَةَ تَحْمِلُونَ حُلُومَهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا** است مستبعد نیست لکن ایام عظم سفیان بگروه کوفیان ابوصنیفه کوفی بعضی اشاعره او قائل بوجوب معرفت من جهة العقل شده اند چنانکه در کتاب مسلم محاسبه بهار که نزد حنفیان اهل سنت مسلم الثبوت تصریح بان واقع راضی یا توفیق جیه بود و قطع نظر از این سمعیت و وجوب معرفت بدیهی البطلان زیرا که بخیر عارفی باشد که خدا را شناسد پیغمبر قول او را چه میداند و چه نه حجی شمارد بلکه پناه بخدا برین تقدیر حجت خدا و احصی حجت خلق بر او تمام ناهمض خواهد بود و شناعت آن بر عاقل لیسب مخفی نیست پس وجوب معرفت اسمع گفتن بنا فاست و بنا کلام بر این مقام بنا فاست علی الفا پس لایق اصفا نباشد و از این جهت که امام عظم شان این سمعیت آن انکار نموده اعتبار و یا اولی الا بصار باز جناب ال دعلام در این مقام می فرماید و از انجمله است معنی مایلند علیهم من الحجالات که گفته شود چرا جائز نباشد که پیش روی ما کوبه های بلند غیر جبال مرئیه بوده باشد و همچنین خلق کثیر و درندگان بسیار عادت برویت آن

و بعضی نقضین نقضین  
نقض حکم شدن  
نقض اگر چه شکی نیست



چهارم می باشد با تو از جمله است اینکه گفته شود که بعضی افراد از بعضی وجه نباشد و کل عظم از  
 جزو نباشد مانع پس اگر گفته شود که عقل حزم می نماید یا اینکه در میان وجوه و حجت ارباب فکاهی  
 نمی تواند شد خواهیم گفت که حکم عقل نزد شما از پایه اعتبار ساقط است و بقدری نیز بل  
 یحتمل که عقل یکی از شما چنین حکم نماید و عقل دیگری بخلاف آن استقرایا با آنکه معتبر است  
 مفید قطع یا مسکن خلاف آن نمی بود و ثالثا می گوئیم که طریقه اثبات وجوب بعثت بلکه  
 حسن آن و وجوب یا حسن نصیب تمام قریب یکسانند چنانکه اشاره بآن رفت پس هرگاه  
 حسن بعثت بادل قاطعه بود قریح آن که کاشف از حسن آنست پایه ثبوت سید احتمال می شود  
 مفیده قاطح آن نگردد پس حال امامت هم چنین باشد لانا المجلسی در عین الحیوة می نماید  
 بدانکه امامت عبارت از اولی تصرف صاحب اختیار بودن در دین و دنیا می است  
 بمانشینی حضرت رسول و در ضمن لایزال بعد بنی قلابه شد که صلاح ناس و هدایت ایشان  
 و رفع نزاع جدال از میان ایشان و قیمتی میسر نمی شود چنانکه حضرت امام رضا علیه السلام  
 در صلوات بر این شایان فرموده است که چون خداوند عالمیان مردم را بامری چند تکلیف  
 فرمود و اندازه چند از برای امر و نواهی و مقرر ساخت امر فرمود که ایشان از آن حدود  
 حدی نگذردند و فساد ایشان است پس ناچار است که برای ایشان امینی بگمارد که  
 مانع ایشان از آن تعدی و تجاوزات و کجای محارم نموند زیرا که اگر چنین شخصی نباشد پس  
 لذت و منفعت خود را از برای مفسد که بد بگیرد می باید کرد و ترک خواهد کرد چنانچه اطلبید  
 و هم ظاهر است از خدا تعالی قوی و امامی بر ایشان مقرر فرمود که ایشان را مانع نماید از  
 فساد خود و احکام الهی را در میان ایشان جاری سازد چنانچه ظاهر است که هیچ فساد  
 از فرق و ملتی از ملل نیست و بقای ایشان بدون کسی که بر ایشان حکومت نماید و بر ایشان



که حکیم علیه السلام این خلق عظیم را خالی گذارد و از امامی که مصالح احوال ایشان باشد و یار دشمنان ایشان  
 محاربه نماید غنائم صدقات و در میان ایشان بعد از تقسیم نماید امامت جمعه عت  
 در میان ایشان نماید دفع شر مظلومان از ظالم بکند یعنی هرگاه بتائید او پیرانند گرفته  
 او عمل نمایند همه مصالح شان بر سر کار آید باز می فرماید ایضا اگر امامی در میان مردم  
 نباشد که حافظ دین پیغمبر باشد هر کینه ملت مندرش شود و دین بر طرف گردد و حکام  
 الهی متغیر و متبدل شوند و ارباب بی شع ملامت و در امور دین احکام شرع متین نیاید و کم  
 بسیار بکنند و بجهاد در میان مسلمانان پیدا کنند زیرا که خلق چنانچه می بینیم همگی قیاس  
 و در طبایع ریسا ایشان اختلاف بسیارست و هر کس کجی ایش خود را فی اختراع می نماید پس  
 اگر حافظی برای دین نباشد دین بر روی باطل شود و انتهای هذا ظاهر کل الظواهر و من یجعل الله  
 له نوراً فماله من نور و والدی طایباً و رسیان اجد له و جو یصب ابایم می فرماید هم در جمله  
 آنچه مدیون باد و غفلت را بهوش آورد و ارباب عقول ناقصه از خوابان جهان  
 بیدار می سازد و منظر هشام بن الحکم است که با عمرو بن عبید بصره واقع شد و جناب عظم  
 انرا برایت محمد بن یعقوب کلینی با لفاظیا ایراد فرموده ما سابقاً ترجمه آنرا ذکر ساخته ایم  
 و اخوند علیه الرحمه در بیان این ترجمه آنرا ذکر فرموده بفاد و هو المسک  
 صا که ترتیب موضوع از تکرار نیندیشید باندک اختصار عبارت انخو علیه الرحمه باز آنرا وارد  
 می سازیم پس لانا مجلسی طایباً می فرماید که پسند معتبر منقول است که جمعی از اصحاب حضرت  
 صادق در خدمت آنحضرت نشسته بودند و هشام بن الحکم در میان ایشان بود و او در  
 شباب و حضرت از او پرسید که امی هشام گفت لبیک یا بن رسول الله فرمود که مرا خبری  
 که با عمرو بن عبید بصره بحث کردی عمر از علمای اهل سنت بود و هشام گفت فیدایتو



گروم من حیا می کنم و زبان من باری ای آن دار که در حضور چهری بیا کنم حضور فرمود که آنچه  
 ما شمارا امر می کنیم باید اطاعت کنید به شام گفت که مرا وانه عمر و بن عبید شدند و  
 که در مسجدی بیرون افتاده می کند بنصره رفتیم و در روز جمعه داخل بصره شدیم و بسجده را آمدیم دیدیم  
 که آن شهر است و صلقه بزرگی برگردانده اند و مردم را و سوال می کنند بدو را و  
 در آخر نشان چشم و گفتم ایها العالم من مرد غم می مار خصیت فرماید که از تو سوال می کنم  
 گفت بلی پرسیدم که چشم دار گفتی گفت فرزند اینچه سوالی است که می کنی گفتم سوال من چیست  
 و جواب میخواهم گفت اگر چه سوال تو احق است اما بار دیگر پرسیدن بار دیگر پرسیدم  
 که چشم دار گفتی بلی گفتم بآن چه چیزی می بینی گفت نکند و شخصها را می بینم پرسیدم  
 که بینی دار گفتی بلی گفتم بچه کار تو می آید گفت بویها را از این شنوم و همچنین از آن  
 و سایر حواس حسه پرسید و جواب شنید آخر گفت که دل دار گفتی بلی گفتم بچه کار تو  
 می آید گفت بآن تمیز میکنم میان چیزها سیکه برین اعضا و جوارح وارد می شود و گفتم آیا  
 این جوارح از قلب تغنی نیستند گفت نه گفتم چرا اعضا را بآن احتیاج است با آنکه  
 اینها صحیح و سالم اند و نقصی ندارند گفت افم زنده وقتی که این جوارح شک میکنند در چیز  
 که بوی بدند یا لمس کرده یا در جوی بقلب میکنند و آنرا حکم می سازند که آنچه معلوم یقین  
 می سازد و شک را زایل می کند و گفتم پس خدا دل را در بدن آدمی برای دفع شک خدای  
 جوارح مقرر ساخته است گفت بلی گفتم پس ناچار است از دل بدن آن امور جوارح مستقیم  
 نمی شود و گفت بلی گفتم ای بامروان انصاف بده که خدا اعضا و جوارح بدن را بچگونگی و آنکه  
 تا امامی از برای ایشان مقرر فرمود که آنچه درست یافته اند تصدیق ایشان بکنند و آنچه  
 در آن شک داشته باشند شک ایشان را بر طرف کنند تا تمام بر خلاق را در حیرت و گمراهی و شک



و اختلاف گفتند امامی این برای ایشان بقدر نفوذی که اگر شکلی بهم رسانند یا در جوع کنند  
 و رفع حیرت از ایشان بکنند پس ساکت شد و بعد از زمان ملتفت شد و گفت تو به شام نمیستی  
 گفتم نه گفت با و به شام نمی کنی کرده گفتم نه گفت پس ای کجای گفتم از اهل کوفه ام گفت پس  
 البته به شامی بریخت و مراد بر گرفت و بجا خود نشانید پس حسن بعثت و وجوب نصب  
 بنی و امام از ضروریات خلق انامست ضرورت وجود او در حکمت حکیم علی الاطلاق و  
 خلوان از مفاسد اقتضای مصالح از اجلا بدیهات و از اینها است که در روایات فیهین  
 وارد شده که اگر در زمین دو کس باقی مانند در آن وقت بهم ضرورت که یکی از آنها  
 حجت خدا باشد چنانچه در مجلسی علیه الرحمه در حدیثی فرموده که باید بستند یا معتبر منقول است  
 از حضرت صادق که اگر در زمین نباشد بگوید و نفر یکی از ایشان البته امام خواهد بود و قریب  
 بآنست و این صحیح مسلم و حسن معتبر از آنحضرت منقول است که جبرئیل بر رسول خدا نازل شد  
 و گفت حق تعالی فرمود که هرگز زمین را نگذاشته ام مگر اینکه راه عالمی و امامی بود که طاعت من  
 و هدایت مرا بخلق می شناسد و از میان پیغمبر تا به پیغمبر دیگر باعث نجات خلق میگردد و از  
 برای قومی البته هدایت کننده هست که سعادت آنرا هدایت نماید حجت بر این شفا  
 تمام میکند و ایضا از آنحضرت باسانید بیک شری منقول است که فرمود هرگز زمین جای نیست  
 از کسی که یاده کم و بیش بداند و اگر زیادتی درین بکند یاده را پندارد و اگر کم کنند  
 کمی را تمام کند و اگر نه اموی مسلما از آنجمله و شبهه شود و میان حق باطل فرق نکنند و این اخبار  
 معتبره بدیهات و اگر کسی تفکر نماید متعل بر این حقیقه واقعیه است هر یک از این روایات ایضا  
 از سعد بن عبد الله قمری در حدیث طولانی از حضرت صاحب العصر الزمان علیه السلام که  
 ایلاف النجیه و السلام در حال غیبت رسالت آنحضرت منقول است که گفت عرض کردم که بفرما



که دلیل صیبت بر اینکه است بر خود امام اختیار نمی کنند که فرمود که امامی را اختیار  
 خواهند کرد که مصالح احوال ایشان باشد یا امامی که فساد احوال ایشان باشد گفتند امامی که جمیع  
 مصالح ایشان باشد فرمود که چون میدانند که با عتصم صالح شان خواهد بود و حال آنکه از ضمیر  
 خیر ندارند گاه باشد که گمان کنند که مصالح است آخرت ظاهر شود از همین است که مردم  
 نمی توانند بر خود امام تعیین نمایند تا آنکه فرمود که موسی کلیم خدا با کمال عقل و علم نزد  
 وحی بر او از اعیان قحتم خود و بزرگان لشکر خود هفتاد و یک نفر اختیار کرد که با خود بگوید  
 که همه اینها را من می دانم و مخلص من است و مخلص من شد و ایشان را آخرت را بر شد که ایشان  
 منافق بودند چنانکه خداوند عالم جل شان حال ایشان را بیان فرموده پس هرگاه بر  
 گزیده خدا کسی اختیار کند بگمان اینکه صالح است و افسوس ظاهر شود پس چه اعتقاد  
 بر مختار و برگزیده عوام الناس که خبر از مافی الضمیر مردم ندارند پس باید که امام از جانب  
 کسی منصوب شود که عالم بضایع و خفایات است و چون که ضرورت بنی و امام بر آن انسان در  
 الطبع در نظر کافی نام ضرورت است تا آنکه علامه تفتازانی در مطول می یابد که انسان در  
 بالطبع است محتاج است در تقیض خود با اجتماع با بنی نوع خود تا تعاون کنند و تشکر  
 نمایند در تحصیل غذا و لباس و سکون و جزای این قیوت است بر آنکه هر یکی مافی الضمیر خود را  
 بدیگری اعلام نماید اشاره باین کافی نیست و در کتابت شقیقت بسیار و می یابد حق تعالی  
 بتعلیم نعمت بیافزاید بندگان انعام و احسان فرمود و بعد از این مقتضای نظم نمی شد بدون  
 معامله و ضوابط عدل بنا بر رفع ظلم که محل امر اجتماع است پس چاره نباشد از قوانین  
 کلیه آن عالم شرایع است و ضرورت است از برای آن واضح که محفیظ باشد از خطا و آفات  
 شاری پس ضرورت است که شارع ممتاز باشد از سایر خلق باستحقاق طاعت و آیات



و حضرت امام علیه السلام و محال با هم درین جهات مثل بنی علی و آل اسلام و ازین جهت  
 حضرت امام عصر اصرار فرموده که اصل عقل و نقل که امام باقر و عیسی بن ابی جعفر  
 پس نصیب امام بر خالق امام از نظر حکمت که لازم و واجب باشد و احتمال عارضه فساد  
 بالغ آن نمی تواند شد الا این که در لیکن موجب بعثت و نصب است و چون آن را به اعتقاد  
 ساقط باشد زیرا که مثل تفسیر از منی و مقابل اوله و چون نصیب امام با احتمال طرف  
 نقد و مقابل اوله و چون بعثت نیز مخفی است که ضبط قوانین شاید مثل بر سر باشد  
 و نقیض شارح باعث فساد باشد پس چنانکه این احتمال و در از کار و درین ادعای قاضی نیست  
 و یا سخن فیه هم قاضی نباشد و عجب آنست که خبر از کسی بر مجرد احتمال و در از کار میفشد  
 کفایت نموده بود و لکن قاضی باو نمی توانی کرده نصیب امام با از جانب خداوند علامت نام  
 البعث مفسد شد و اختیار خلق یا خالی از مفسد دانسته حال آنکه اگر کلامش تمام باشد  
 بعثت انبیاء هم مستبعد خواهد کرد و آنرا ابطال این قول با شایع کلام که در عجب است  
 که تا از امام عالم و خلافتی اصنافی نمی آید و اگر مستبعد است امام شود مفسد لازم آید و گاه عاجز  
 از نظام بسبب امامت متعصب شوند آبی بر روی کار و توانند آوردن و در این حد الشیء عجب  
 بطلان را واضح عند اولی الامر و بعضی امور که سلف بدون آن بدین شایعیت و در  
 بوجوب عدم جواب آن نمی توانیم کرد و معرفت آنرا و کول آنرا آیه بمعنیه توانیم و اینست لطف  
 و عصمت قضاة و حکام که ملاحظه من جمیع اهل سنته امام محل نظر و کلام است بوجوه عدیده  
 از جمله است اینکه لطف بدون آن خیال یا عن المفسد بدیهی نیست و مراد می فعلیه البیان  
 و ما را بر این دفع معارضه خبر منع کافی است از آنجمله است آنکه یا تبرع است منع یا هم کو  
 توانیم گفت فقول فضل بن شاذان در علل الشرائع در وجه عدم تعدد امام گفته است

و اینست که  
 در این مقام



ان الواحد لا يختلف فعلة تدبیرا ولا شئین لا یفق فعلهما وتدلها وذلک انما  
 لوجہ داشتن اختلاف الامر و الارادة فاذا كانا اثنين فمما اختلفت امارتهما و  
 كلاهما مفترضة الطاعة لم یکن احدهما اولی بالطاعة من صاحبه فکان یكون في  
 ذلک اختلا الخلق والتشاجر الفساد و تخیف و تقریب تقریرش میگوید که هر چند  
 در صورت عصمت مستبعد می نماید راسی یکی مخالف دیگری ده با لیکن اختلا امریه در مصالح  
 نسبت انبیا و ائمه نیز مستغرب نیست مثلا کسیکه قوت صابریت یاده تر شد مثل حضرت  
 نوح بمقادیر فیه ألف سنة الاخصیة عامات دراز چاک از دست کفار  
 قویش نکشید و تحمل آن کردید مثل حضرت یونس و حضرت ادریس که در اندک زمانی تحمل  
 جمل قوم خود کردند و طلب گار نزول عذاب امت خود شدند و آخر بسبب توبه انابت و تضرع  
 و استمال قومشان عذاب دفع گردید و کمره من نظامی پس تا وقتیکه یکی تابع دیگری مستوع بنا  
 انتظام صورت پذیرد و تابع از درجه یاست عا که مرتبه یاست بیرون افتد چنین  
 امور در صورت مقتضای حکام هم صورت فتاوی از انجمله است آنچه والد ماجد  
 مرقدہ افاده فرموده انه فی صوة التعدد از آراء بحال ائمة و ابتدال هم عدم  
 وقوعهم عند القلوب بسبب کثرتهم عدم تبعیة کل فرقة کلام فرقة اخرى  
 بخلاف ما اذا کان رئیس واحد فان حیدر فضلا و عظمة لا یخفى و این وجه نبوی  
 اقومی را سخن خیمه جاریست زیرا که اکثر قضایه و حکام بر پایه مقام معلوم حکام  
 و اختلال نظام بر تقدیر اوضح و از انجمله است فقدان لیاقت اصطفاء در اکثر الناس  
 تحقیق عصمت کافیه قضایه و حکام علی کثرتهم تمنع باشد عده کلام بر مقام تعیین  
 در میان نصب و امانت و نصب قضایه و حکام بر اقومی چه قیاس احدی بر آخر قیاس



مع الفارق است که بجا نصب اصل ایا که منطوقی بر صلیح عام است و جواب آن وضوح تمام دارد و گویا  
 نصیحة و حکام در هر قطره و ناحیه بر یک بر قوم خاص که متنبی بر مصالح خاصه است و بحال آنکه  
 العقول پس مصالح و مفاسد آن لایق که بر مختلف باشد پس اگر بعضی و جوهر صالح نماید  
 لازم نیست که از وجوه دیگر بفساد نبوده باشد پس باید و خیر از هیچ صورتی وارد  
 می شود که ماکلفه حکم میگوید که هر مقرر الی الطاعة که در بادی نظر مقرب باشد فعل آن بزرگ  
 او تکلیف واجب است و حال آنکه چندین نسبت چنانکه از حدیث آن من عباد من یصلح الی  
 الفقر الی الاخر الفقرات لایح گزیده و لی بردن عقل بمصالح جزئیة متعسر بل متعذر  
 لختلاف اذن اکثر عن مدارکنا و از این است که تعدد و اهل عصمت بحسب صلیح و بعضی  
 از مننه واقع شده و بسو ضبط مراتب تعدد و مصالح آن عقول ناقصه را را اینی نیست  
 و در بعضی از مننه تعدد و مطلقا صیوت نگرفته و فعل الحکم و ترک که لایخلو عن حکمت  
 پس آنچه ابراهیم الزم است و جواب معصوم واحد است هر چند اوان و اما عصمت سیاق خلق  
 عموم مثل عصمت بلائکه و عصمت نجابت خصوصاً پس لزوم ندارد که امکان جموع التقاص  
 الغیر المعصوم و الی المعصوم بلکه اگر تعدد متحقق شود کافی میوز کر یا و بارون  
 و بحسب مقتنی بمصالح دیگر خواهد بود فائده لایفعل بعباده الا ما هو الاصل و  
 هرگاه متحقق نشود البتة مثل بر مفاسد خواهد بود لانه لایحل المصالح و فی اقامه  
 الحجة الواحدة عنده پس غیر ابراهیم قیاس کردن کار اهل خلاف است بحجیه  
 وفاق فمالا اخباریه مناقده مالوا الی وفاق اهل الخلافة من الضرر و  
 ان تعدد النبی و الاما و لیس با ضرر و اما آنچه فاضل دهلوی نفی و تکلیف  
 گفته پس کافی است جواب آن آنچه و الی با جرد صوارم افاده فرموده اما جواب عدلیه



بر سبیل حل تحقیق نیست که تکلیف بر دو قسم است عقلی و سمعی اما تکلیف عقلی بر موقوف  
 بر بعثت است و نیست اما تکلیف سمعی پس که او را بعقل او علم حاصل شود باینکه جناب پاری  
 اسباب رضا و سخط است اکثر بشارت و سخط او بدین واسطه و معلوم نمی تواند شد و حق حاکم است پس اگر طلب  
 نبی کند البته او را دفعه بهرم رسد که اگر با وجود قدرت از تحصیل علم علم بان حاصل نماید  
 مستحق عذاب و پس واجب است بر او که حج بخیزد یا بشناسد الله را که ان یکون غافلا یصلح تکلیف  
 و چنانکه این مضمون مقتضا قواعد است و در خصوص تصدیق آن در گذشته چنانکه در کما  
 از تصویر جائز منقول است و قد مر نقله حین قال قلت لابی عبد الله علیه السلام  
 ان من عرف الله را بقصد یدبغی ان یفران الذلک الرب رضا و سخطا و ان لا یعرف  
 رضا و سخطه الا بوحی سئل فمر بینه الی الی فقد یدبغی له یطلب التوسل فاذا تم  
 عرف الحق الحق الا ان قال فی الجواب حمد الله قال قوله انما غایب فایقول مردود است  
 باینکه کلام درینست که مقتضا حکمت اینست که حق تعالی تکلیف نماید نه اینکه واجب است  
 که حق تعالی بقره و غلبه بندگان را بجا ساخته ممتثل سازد و نفس تکلیف موقوف بر غلبه  
 بلکه بسا اوقات چون بنا تکلیف بتلاوی امتحان است مقتضا حکمت اینست که انبیا  
 و اوصیاء در کمال ضعف باشند چنانکه جناب امیر و بعضی طلب فرماید که مضمون بلا مشی  
 آن اینست که اگر اراده جناب حق سبحانه و تعالی متعلق میگرفت انبیا جمیع در آنکه میفرستاد و بجا  
 طلا و کازنهای آن برای ایشان میگردد و از این اشجار چنان بانه اگر امت میفرمود  
 محشو میکرد با ایشان ندک با آسمان و حوش و می زمین را بیکو در صورت ابتلا و از  
 پایش ساقط می شد و اجر و جزا که بناسی آن بر ابتلاست بلطی و برای قائلین حق اجوبه  
 مبتلین واجب گردید و مومنین را خواججه بنین لازم نمی که دیدن چنین اگر حق تعالی از آسمان



نازل میگرد که بی اختیار گردن با مکلفین بآن خاضع می شد بسقط البلوی عن الناس  
 جمعین پس این است که جناب حق سبحانه و تعالی بغیر این مرسل خود را غم با درست  
 و نیت با قوی عطا فرموده در ظاهر بحسب بیت ضعیف الحال او بسبب قناعت  
 و لما و چشمها شان محلو و غیر خصما و ضیق آنها معرو و مشاهد و اگر انبیا ص با قوت  
 می بودند و غرهما ظاهر می شد و اهل ملک سلطنت می شدند که گردن با طمع  
 از هر طرف بطرف آنها دراز می شد و مردمان از راه دور و دراز بر خست و در مهیت سوار  
 شتران شده خود را با بساحت عظمت و جلال ایشان میرسانیدند جای استکبار  
 و اختیار بچکس را باقی نمی ماند و از راه رخصت یا رسمیت هر کس و ناکس با ایشان ابرام  
 می آورد پس نه تنها امتیاز نمی یافت و حشا انقسام نمی پذیرفت لکن از اینجا که  
 حکمت جناب باری تعالی مقتضی آن گردیده که اتباع رسل او و مصدقان کتب او  
 و شامعان عز و جلال او و مثلان او امر او بندگان خالص باشند و هر قدر که از پیش  
 و اختیار بیشتر باشد موجب مزید اجر و ثواب آنها گردد و انبیا و اوصیاء را از اهل اسباب با برتر  
 و ارباب سلطنت اقتدار نگردانید انتهی ترجمه بعضی کلامه **قَالَ قُلْ لَمْ يَكُنْ خَوْفٌ مِنْكُمْ**  
**وَلَمْ يَكُنْ كُفْرٌ وَظُلْمٌ يَقْتَضِي** میگردانیدند **قَالَ قُلْ لَمْ يَكُنْ خَوْفٌ مِنْكُمْ** استی که مراد ما از وجوب تکلیف اینست  
 که مکلفین را بواسطه عقل یا رسول امر و نهی فرماید و بندگان را منکر سازد و تحصیل علم  
 با حکامیکه نبی آنرا آورده و این معنی موقوف برین نیست که نبی غالب باشد بلکه همین در حق  
 محض در برابر زمین ستاد آنچه نظر بحکمت واجب و بعمل آید آئینده اگر مکلفین اطاعت  
 نکنند و یا او را مقتول سازند و یا او را تحریف نمایند که میان خوف درخت مثل حضرت زکریا  
 یا در خار مثل یغیر یا از شر کفار پنهان شود و یا از دست آنها فرار نماید چنانچه



حضرت سید و حضرت خاتم المرسلین قصور تکلفین خواهد بود نه قصور حق تعالی البته بعضی  
 کلام الشریف هر چند این کلام جناب علین یا بنی را صد مرقد و در خصوص تکلیف  
 و تمکین است کلام ما درین مقام اعم است از لطف ممکن و مقرب لکن چون بساوق جواب  
 قریب بهم بود بعلمت اینکه غلبه تسلط نه شرط نیست و نه شرط این که این کلام در محکم  
 فیه هم مفید است اما اگر خواسته باشد که در لطف ممکن و مقرب آنچه فقه مقام است  
 بفهمد آری پس بدانکه جناب اله با جد و صوارم در بحث تکلیف بقل آورده که  
 علماء ما گاهی اطلاق لطف می کنند و آن کل یا یقرب الی الطاعة و یبعد عن المعصیه  
 اراده می نمایند گویان جمله باشد که مدخاتی در تمکین فعل یا موعود داشته باشد مثل  
 حق سبحانه و تعالی و بعثت رسول و اعطاک الآلات فعل و قوی مع شک نیست لطف با حق  
 چونکه موقوف علیه تکلیف است از حجاب واجب خواهد بود و گاهی مراد ایشان از لطف نمی باشد  
 لکن آنکه مقرب الی الطاعة و یبعد عن المعصیه باشد لکن این را دخل در اقدار و تمکین نباشد  
 و وجوب این من حیث الحکمة بر جناب باری نسبت جمیع تکلفین بی ثبوت نرسیده و عمل شیعیان  
 بعد معموم آن تصریح فرموده اند بعد آن هر کلام بذر عبارات علماء اعلام که بر این  
 تفصیل شاهد است نموده و ما روایا اختصار بر این قدر اکتفا نمویم و بعد آن مضمونیم  
 که اعتراف ملاطاف بعد مضمون جو لطف مقرب بظاہر از راه منع عموم نیست پس قول ایشان  
 باینکه جواب این اشکال فخر از می نمی تواند شد بتوهم انتقاض کلیه لطف خواهد بود و حال آنکه  
 این عموم را در خصوص نیست بلکه غرضشان از کلیه لطف عموم نیست نسبت بلطف ممکن  
 بلکه مقرب نیز باشد و این که کم من لطف فی الظاہر لیس بلطف علی الحقیقه پس درست  
 که آنچه را طرف مقابل لطف قرار داده حکم لطف داشته باشد پس نقض بر کلیه قابل نخواهد



و هر چند بلاط ابرار لطف مقرب بتوهم انتفاض کلیه را اثبات امامت محض لطف ممکن است که  
 جسته حيث قال فان قبل اذ ابطال دلیل اللطف علی وجوب نصب امام فیهما ایستاد  
 الامامیه علی وجوب نصب امام المعصوم قلنا نحن نستدل علی خلاف وجوب  
 التکلیف انتقی و کما یعلم ان التکلیف ایضا من الالطاف و یمکن ان یکون مع مراد الجماعة  
 ولا یمکن ان الامامیه لها مدخله تامه فی التکلیف ایضا کما فصل فی الفصل  
 المذبذوب و غیره من المتکلمین بکونه علی السلام مفسر الملتزبات و صبیحنا للجملة من  
 الاحکام حافظا احکام شرعیة الاسلام لکن آنهم خالی از شوب و قبیحات انتفاض نیست  
 کما یلوح و اما فرقه ثانیه پس راجع الی محمد اکبر ابادی و بعض من تبعه گفته اند آنچه محصل این است  
 که اگر تعبد بظن جائز باشد حاجت بامام نباشد اگر تعبد بظن جائز نباشد باب علم باید که  
 هر وقت مفتوح باینست که امام زمان از شیعه مخلصین است و غائب است باینکه نمود دست  
 که فایده امام زمان همینست که ممکن نیست این علم و یقین فی کل صین بدید و گمان برد که امام زمان  
 بنابر مثل شکلا مسائل را وظایف عیان شود و بهو خلف من القول حیات تابع ظن حکم بظاهر  
 شرع در زمان حضور هم جای بسیار شائع بود لتعسر التکلیف و تعدله بالنسبة الی  
 اکثر الخلق بتحلیل یقین فی کل موضع پس تعبد بظن خاص تلزم آن نیست که حاجت بامام  
 زمان با نماند و غیبت امام زمان بسبب تنکاف اهل عدوان که در اکثر مسائل بر اخص  
 مخلصین باب علم دست و پاست باعث الزام بر خلاق علانم و صحتی امام نمی شود و ان کان  
 اللطف واجبا بترطه لفقده جو الشرايط فی مثل تفصیل این اجمال و تحقیق جلیته الی  
 و این را می دانست که زمان حضور هم بر اخبار احاد عمل و ابود و کبر کثرت حضرت بلا واسطه  
 نمی توانست سید هر حکمی یا که از آن حضرت شنیده بود بران عمل میکرد تا آنکه منافق و مختص

در این کتاب  
 در این کتاب



انرا نشود و لا متصحا بالاحکام السابق و حال العقل پس تکلیف بر علم یقینی مقتضی شود  
 در زمان حضور فکیف بر زمان الغیبه و انما مثل انتفاع الخلق بالامام زمان غیبه علیه السلام  
 مثل انتفاع الناس بالشمس فی يوم الغیم و از اینجا که این در غایت ضوح است بلا طاهر  
 در رساله خود با آنکه مثل سایر اخبار یکین بدار تکلیف بر علم یقینی پنداشته نصب امام را لطف  
 ممکن قرار داده و حیث قال لا یجوز لنا العمل بحکام الله الا بالعلم الا انه لا یجوز العمل بالظن  
 لقوله تعا ولا تقفوا لیس لک به علم و قوله تعا ان الظن لا یغنی عن الحق  
 شیاناً آنکه گفته است که آیات داله بر عدم جواز عمل بظن بسیار است و آیات داله بر آن  
 متواتر است تکلیف بر علم یقینی با عدم امام معصوم که عالم جمیع احکام با تکلیف بالاطلاق است  
 و هو محال بالضرورت و الا جماع فیحبان یكون فی الامه معصوم ما من الخطا  
 لیرجع الیه المسکون عنه فی الكتاب السقة المقطوع بها بعد اتمام تفصیل این مقام می نماید  
 اگر گفته شود که تکلیف بالاطلاق بر تقدیر وجود امام نیز لازم می آید در وقتیکه امام غائب  
 و غیر ممکن باشد با خواهیم گفت که امر چنین نیست که گفته شد بلکه حال رعیت در غیبت  
 مثل حال اهل مکه است در زمان هجرت و اما حال شیعیان پس مثل حال مستضعفان است  
 که قادر بر هجرت نبودند پس واجب نبود بر آنها سوا می عمل بر علم و توقف احتیاط در آنجا  
 علم بان نباشته باشند لکن آنها که مقصود سبب هجرت بودند پس واجب بود بر آنها تحصیل علم  
 بجمیع احکام و عمل بان زیرا که آنها صلت با هجرت بودند و همچنین حال مخالفین است  
 در زمان غیبت بسبب اینکه آنها قادر اند بر تحصیل اعتقاد صحیح باده قاطعه و ترک تقلید  
 بدور ساختن خوف امام موجب تها و اختفاست پس آنها معاقب و مواخذ اند بترک احکام  
 واقعی محفوظه عند الامام و مقصد تکلیف بالاطلاق لازم نمی آید زیرا که آنها سبب تها



بخلاف شيئا نيكه سبب تباين استند فانه لم يسلوا بمكلفين بالاحكام الواقعية  
 والا يلزم تكليف ما لا يطاق وهو محال على الله تعالى انه ترجه كلامه  
 باختصار ووالد ماجد اعلى الله درجته ودر بعض تعلقات خود برين ساله افاده  
 فرموده كه بر هر عاقل لبیب كه كلام صاحب ساله به بيند روح صحت اعتراف او باينكه  
 در زمان عصيت بلكه حضور و نیز در خصوص كتاب عزيز و سنت مقطوع بهماست چيز  
 دلالت بر تفصيل احكام و همچنین اجماع پس مكلفين اگر مكلف باحكام واقعية در حال  
 باشد تكليف بالاطلاق لازم خواهد آمد پس هر گاه معترف شد باينكه الله عليهم السلام  
 در اين بيان در معرفت احكام كافي نيست پس بنا اخبار دين اين پنج بر كننده اقول  
 مصرح با پنج افاده فرموده قول خود ملاطاهر باينكه شيئا نيكه سبب استند مكلف  
 باحكام واقعية نميستند الا لازم التكليف بالاطلاق و هذا مقالتنا اعتد به من حيث  
 لا يشتر فواجب لا فتراق و انما تعلم ان التمكن ان اراد بالتمكن عن الاحكام الواقعية  
 فهو غير متحقق لاستلزامه التكليف بالاطلاق وان اراد التمكن في الجملة ولو باحكام تنو  
 مناهيها من الاحكام الظاهرية فللمحقق ان يقول الامر لا يكفي مثله مع عدم وجود الامام  
 فلا يثبت جوب الامام فلم ينفع اذن العدو من اللطف المقرب الى الممكن ولو الرجوع  
 الى وجوب الشرايط و عدها كما حققناه فالتمكن والتقريب احيانا في الحكمة عند ارتفاع  
 الموانع لا في كل الموضع كما اوضحناه و المانع قد يكون تقصير المتعنتين الموكدا الى انتظار  
 الفرج قد يكون امتناع تكليف الجاهل بوجبه آخر كونه بعيد الشقة او متعسر الخضوع  
 للعس كرجح فالطالبون المجتهدون في الرجوع الى اهل الذكر ولو في زمن الخضوع الى ان تبلغوا  
 الحجة في سعة العلم و اما القول بنظر الامام على المخلصين فاداة العلم واليقين



در جواب  
آنکه میگوید  
که اینها  
در حدیث  
است

الذی القاء الیه بعض من یعبأ به من الاخبارین من قبل الیداکبر اباد المقتول فی بغداد  
فی بلاد و اخره سبیلین برآیه استار امام از دوست و دشمن که نظر بر اکر محو و تراشیدن سبک و ده  
بیم است جا انکار نیست و در مقامی خاص مخلصین یا مختصین فی زمان الغیبه و المعصیه اگر باشد  
و در آن وجه خرق عادت باشد فهو مسلم و لکنه لایستمن و لایغنی عن جوع و اگر کل باشد  
کما هو الظاهر من تقریب لیله فهو مقترا للاثبات و کیف السبیل لغيره من المقلد  
الی العلم به مع عدم ظواهر الامارات و الایات مع ان امتد غیبه معصوم و لم یقم  
على قوله و لا على ادعائه بكونه من مخلص المخلصین ببنیه و برهان و مجرد آنکه  
من غیر شاهد های کذب و وجدان طرق الامتحان اگر مخالفین گویند که لطف  
هرگاه شرط باشد باید جواب آن عند فقد الشر و طاسا قسط شود و پیش چنین این منصب امام  
و وجودش لازم نباشد خواهیم گفت که وجود امام لطفی است ممکن باین طاعت و استقامت  
از آنحضرت لطفی است دیگر و لیس کل شرط فی هذا شرطی خلاف و مخفی خواهد بود که اگر  
خداوند عالم از نصب امام است کشت حجت خلق تمام خواهد بود و بخلاف آنکه نصب امام  
از و بظاهر و سر و کشف و مستکاف از امت که درین حال غیبت از دست تعد شان با بحث  
الزام نسبت باین نشان نمی تواند و آنچه دلیلی گفته بود که معترض می گویند که وجود امام بشرط  
تصرف نصرت لطفی است فقد قیل فی جوابه معترض بسیار بیجا می یابد و وجود امام خود متصرف  
الی الطاعه و بعد عن المعصیت مثل اینکه وجود قرآن با بحث و بنمایست بر وجهی که گفته شد  
و وجودش موجب رافتش نیست اگر چه خفش را فائده نه بخشد و وجود آب از اسباب سیرابی است  
بانکه صاحب استغاثه شیر شود باین طعام برای سیرت هر چند مبتلا می جوع کالبی منته اند و  
قد در معنی لطف معصیت بلی وجود امام چنان نیست که مؤمنین بسبب آن مجبور شده طاعت را



بجا آرند و این غرض و لطف با نیت چنانکه مقتضای فهمیده بلکه سلب آن با خود است چنانکه  
 مرقوم گردیده چه لطفی که منافع تکلیف با برحق تعالی واجب است کدام و قولش بقول  
 کفار ما ناست حیث حکم الله سبحانه عنهم قالوا و لكن يؤمنون لك حتى نخرج  
 لك من الارض يكتوبون عا و تكون لك الجنة من الخيل و عنبر الخ اگر بگویند  
 چنانکه خداوند عالم ترک لطف ظهور السبب علم بعدم شرط انقیاد و اختیار فرمود  
 اگر چه بنیاد علی انقیاد باشد اگر نصب امام السبب علم بعدم انقیاد شان ترک میگرد چه محذور  
 لازم می آید خواهیم گفت که اگر بنا بر علم خود مطلقا و امی بود تکلیف از میان می رفت  
 اختیار و امتحان از میان می برد میرفت کانه غیر محتاج الی الاختیار و عالم بالباطن  
 و الامرار و لکن قد اقتضت حکمته علی المصلح بتوکید الحجة فلا تنکب عن الحجة  
 بالجهل نصب و امام لطیفست عالم که تمکین تقریر الی الطاعة از ان متصور و هر چه  
 غرض غایت از تکلیف و طاعت بران متوقف باشد فعل آن بحسب حکمت و محبت  
 بر حکیم علی الاطلاق عقل و اجبت و در جزئیات اشخاص اوقات و عمل بر قطع و یقین  
 اگر چه عقل یا رسائی بیدرک صلیت مفیده نباشد استعانت بمعین از آیات و آیات  
 متواترات می تواند شد و قد ثبت بالنصوص انه لا یخلو الارض من حجة لله  
 اما ظاهر مشهور و خائف مستود و من لم یعرف امام زمانه مات میتة  
 جاهلیة و ان صاحب علم من العباد فهو ضیوع عنی محمد حلال الی  
 يوم القيمة و حرامه و الامور الیوم القيمة و تکلیف غیر ساقط سواء کان بحسب العلم البقینه  
 او النظم المرعی فقد تطابق العقل و النقل علی انه لا بد من وجود مصدق کل معین  
 و اوان العمل علی الیقین لیس بلامر بالمیقین کل موضع و کما حدیث طول عیدة



فائده ثالثه در تحقیق شرایط امامت  
باشد از جهت شرط اول در امامت

مغیره خیر فاضل است

حق در هر امر است

امام العصر مصالح جمه و منافع مهمه فان فعل الحکیم لا یخلو عن حکمه و انهم  
على احاد الامة و سيعود الكلام الى شرح هذا المرام في بحث غيبة امام العصر  
عليه السلام و التحيه و السلام في آخر هذا الباب ان شاء الله تعالى فائدة ثلثه در تحقیق  
شرایط امامت بدانکه در امامت خلافت شرط چند معتبرست که بیا لش و برین مقام  
اهمست شرط اول آنکه باید که امام افضل باشد از همه امت در جمیع جهات خصوصاً  
در علم و التفصیل مفضول ترجیح مرجوح لازم آید و آن بحسب عقل قبیح است  
و نقل هم معاضد آن بخالف فی تلک اکثر اهل سنته در شرح مواقف مسطورست  
که از امامت مفضول با وجوفاً افضل قوی مثل امامیه منع کرده اند زیرا که این قبیح است عقلاً که  
لازم بکنند مثل شافعی را بدانکه در رس بعضی اصحاب و فقها حاضر شود و عمل بفتوای او نماید چنانچه  
او را خواهند گفت که سفیه است و از عقل بهر ندارد و اکثر اهل سنت جائز دانسته اند و گفته اند اگر  
مفضول را رئیس مقتدی گردانیدند رانجه او مفضولست در آن کما فی المثال المنصور قبیح  
خواهد بود و اما فیما نحن فیها لازمیرا که می شود که شخصی برای امامت اصالح باشد از فاضل بجهت آنکه  
معتبر در لایت بر امری معرفت مصالح و مفاسد است و قوت قامت آن بر رب مفضول  
فی علمه عمل به و بالزعامه اعرف بشر الطهارا قوم و اقتفاء فی تلک الافاضل الیکو حیث قال  
عقیده پنجم آنکه امام را لازم نیست که عند الله افضل از جمیع اهل عصر خود باشد زیرا که طاعت  
حق تنها بنص و خلیفه است حال آنکه حضرت شمویل و حضرت داود موجود بودند و بلا شبهه  
از او افضل آری اگر نصب رئیس بیعت اهل صلح عقد با حق باید که نصب افضل کنند در ریاست  
و شرایط مقرر شده در امور دیگر اسی بسادگی کامل و عالم منتهی و سید صیل الطرفین که از وی  
امور مقرر می بماند سر انجام نمی تواند شد انتهای قول اول و لا فضل الا اهل سنت در برین مقام طرفه



خلطه و خبطی بکار برده اند خود صاحب موافق و شارح این در صدر بحث امامت گفته اند که امامت  
 ریاست عامه است در امور دین و دنیا برای شخصی از اشخاص قال و نقض بالنبوۃ والا ولی  
 ان یقال هی خلافة الرسول فی اقامة الدین و حفظ حوزة الملّة بحیث یجب اثبات  
 علی كافة الامّة و هرگاه خود امامت بر ریاست عامه دینی و دنیوی اقامت دین بکلام  
 رسول این تفسیر شود و اندک پس چگونه مدار کار برخص است یا و ریاست بخص تفضیل  
 روایتی اند این تفسیر اند که ریاست عامه دین و دنیا برای کسی زید که من جمیع  
 ماوی کلمات باشد پس کلام در خصوص تفضیل مفضول فیما یوفیه مفضول در مقام  
 لغو مفضول خواهد بود زیرا که امام می باید که مطلقاً افضل باشد کما هو قضیه الریاسة  
 العامة فی الدین الدنیا و انکه من وجه مفسر و ان شد و از وجه دیگر فاضل یا افضل  
 تجویز مفضولیت در ما نحن فیه هیچ وجه نیست خصوصاً در علم چه تجویز مفضولیت فی العلم  
 برای امام مقتداست و ان الریاسة و الزعامة کما هو من عو اهل السنة و جماعت  
 زعمیست باطل و صریحاً مخالفست بفرمانی قال الله عز و جل اقمن یهدی  
 الی الحق احق ان یتبع امرکم لا یهدی الا ان یتدای فما لکم کیف تحکمون  
 بیضاوی گفته است فما لکم کیف تحکمون بما یقتضی صریح العقل بطلان  
 اخوند مجلسی ترجمه کریمه مذکور می فرماید آیا کسیکه هدایت میکند بسو حق سزاوارتر  
 باینکه مردم پیرو او کنند یا کسیکه خود بهم نمی تواند هدایت یا مگر آنکه دیگری او را  
 هدایت کند پس چه شود شمار آنکه نمی فهمید چگونه حکم می کنید بتجویز عدم فضیلت امام  
 و نیز فرموده است هل یتوهمی الدین یعلمون و الدین لا یعلمون انما یتدکرو  
 اولوا الالباب یعنی آیا سزاوارتر است باینکه با هم آنها که صاحب علم اند و آنها که صاحب علم



نیستند متذکر نمی شوند این بانگر صاحبان عقلها بیضا و منی ذیل آیه کریمه فلما انبأهم بانها  
 گفته که این آیه لالت کند بر اینکه آدم افضل است از ملائکه و اعلم از آنها بقوله تعالی  
 یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون جناب خوانند امی فرماید که چون حق تعالی  
 بملائکه وحی کرد که ای جبار علی فی الارض خلیفه من منیخواهم که در زمین خلیفه و جانشین  
 قرار دهیم ملائکه گفتند آیا قرار میدی در زمین کسی را که افساد کند در زمین و بریزد خونها مردم  
 و مانع و تقدیس کنیم ترا حق تعالی فرمود که من میدانم چیزی را که شما نمیدانید پس حق تعالی  
 اسماء را بادم تعلیم کرد و بان حجت بر ملائکه تمام کرد که چون او از شما اعلم است بخلق شما و است  
 پس معلوم که اعلم بود و چون حجت تمام شد پس عده غرض از بعثت بنی نضیب  
 تبلیغ و تمیز و حفظ احکام پرست هرگاه امام از احکام شرعی تا بلکه با چگونگی و سزاوار است  
 عامه ینیه خواهد بود اگر چه بالفرض لیاقت سستیها بر نه داشته باشد چه اگر امام عالم بحکام  
 نباشد پس بچاره عیاد و وقت حاجت جوع بکه آرند ماموین بقوله تعالی فاستکم  
 اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون اگر و بابام پیشوا نمی و نیارند کجا سر نیزند و قاضی  
 در این مقام راه انصاف پیروی مشیر الی قوله تعالی فلما انبأهم و ما قبل آن گوید هذه الایات  
 تدل علی شرف الانسان و رتبة العلم و فضله علی العباد و انه شرط فی الخلافة  
 بل العدة فیها انتیج ثانیاً آنچه فاضل دهلوی گفته که امام را لازم نیست که عاقل  
 افضل از جمیع اهل عصر باشد زیرا که ملائکه حق تعالی بنص خود خلیفه است از هر طرفه و عاقل  
 اینک نص قرآنی موجود است که ذکر الی ملکاء من بنی اسرائیل اذ قال الیهم انکم ابعث  
 کثاماً لکانتل فی سبیل الله بیضا و منی تفسیر خود می گوید آن بنی یوشع یا شمعون  
 یا اشموئیل علیه السلام بود که بنی اسرائیل از او گفتند افرلنا اعدا و نهضت فی وجه للقتال

تبلیغ و تمیز



درباره و تصد فیہ عن باد و در تفسیر صافی از مجموع عیاشی از حضرت صادق علیه السلام  
 نقول است قال کان المملک فی ذلک الزمان هو اللد یسیر بالجنود والبنی قریظ  
 و یدینه بالخیر من عند ربہ پس طالوت خود ملک بلکه امیر بود خلیفه نبود  
 لذلک قال لهم نبیهم ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا امرای جنود و عساکرا  
 از طرف بنی اگر چه بوحی آبی تجویز شوند مصداق خلیفه قرار نمی تواند داد کجا خلیفه و امام  
 در دین دنیا رئیس عالم باشد و کجا سرکرده یا لشکر که تابع پیغمبر و امام باشد و نیز گوئیم که این  
 غرض از حدیث اینست ان خلافت بعدک ثلاثون سنة ثم ملک عضو من غیر استفاد  
 می شود و خود این ناصبی گفته است گاهی امامت بمعنی پادشاهی ریا نیز اطلاق کنند  
 زیرا که پادشاه هر چند خوش شیر نباشد لیکن در بعض امور دین مثل جهاد و تقسیم غنائم  
 قانت و اعیاد پیشوائی دارد و چون در دین پیشوائی در جمیع امور باشد پس همین  
 خلافت حق که منحصر در پنج شخص است تصریح در زمین باوصف استحقاق و غلبه شوکت  
 نیز در این داهل سنت شرط دانسته و بگاہ امر چنان باشد پس باینکه طالوت هر گاه  
 منصرف از ملک باشد چه لازم است که خلیفه هم باشد خصوصا هر گاه در جمیع امور دین  
 پیشوائی او حاصل نباشد بلکه امور شرعی متعلق باشد بموید یا پیغمبری دیگر یا شایان  
 بعض افاضل و خود این فاضل در کلام خود تصریح کرده است که در خلیفه و ملک فرق  
 و در حبیب السیر کورست چون پنج ت چهل سال از عمر شمویل در گذشت بوصول مرتبه  
 رسالت مشرف گشت بنی اسرائیل در غایت سرور و بهجت بگوگردیدند و باخذ حکام  
 شریعت موسی پرداختند و از شمویل التماس نمودند که برای پادشاه تعیین فرمای  
 کار و کاسب با جباران بنیام و کافران خوانشام جهاد و قتال کنیم شمویل بموجب مطالبات



بسلطنت موسوم گردانید طالوت بمقابله جالوت که در آن زمان حاکم اهل طغیان بود فرشته و جالوت  
 بسنگ او و بقتل رسانید طالوت بطالوت منظر و منصوم رجعت فرمود انتهی و این کلام صریح است اینکه  
 منصب خلافت الهیه حفظ قوانین شرعیه موسویه بشمول مفعول بود نه بطالوت بلکه طالوت با  
 محض منصب امارت لشکر مفعول بود چنانچه در زمان پیغمبر آخر الزمان گاه گاه آن منصب با مثل  
 خالد بن ولید عمر و عاص مفعول گردیده بود غایت آنکه در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله  
 این چنین امر در لشکر بسیار بودند و این یک امیر تمام لشکر بود انتهی کلامه و ایضا می گویم  
 که هرگاه این فاضل النواصب معویه را خلیفه نمایند بلکه با دشاوه کننده بیداد کننده  
 زیرا که در وجه مصاحبه حضرت امام حسن با معویه احترام با بخصار استحقاق خلافت در ذات  
 والا صفا نموده گفته است که آنحضرت دانسته بود که زمان خلافت منقضی شده و وقت بادشا  
 گزیده و دوره ظلم و بیادوسی سیده پس طالوت هم اگر ملک باشد خلیفه نباشد چه عجب و علی  
 ابن ابی سلمه قمی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام وایت کرده که بنی اسرائیل بعد مکه علی نبینا  
 و آله و علیه السلام مرتکب معصیتها شدند و دین خدا را تغییر دادند و از امر پروردگار سر  
 کردند و بود و رانها پیغمبری که امر و نهی میکرد آنها را پس از اطاعت او و بر تافتند و  
 در بعضی از روایات آمده که نام آن پیغمبر ارمیا بود پس سلطنت حق تعالی بر آنها جالوت  
 و او از قطیبیان بود پس اخیار بیت را و بنی اسرائیل را و کشت مروان ایشان را و گرفت مالها  
 ایشان را و کینه ساختن آنان را پس رجوع آوردند به پیغمبر خود گفتند که سوال کن از خدا  
 عووضی که قرار بدی بر ما آسیران را در راه خدا جاد کنیم و در بنی اسرائیل نبوت در دودمان  
 و ملک سلطنت در خاندان بگیرد جمع الله لهم النبوة و الملك فی بیت واحد فمن  
 ذلك قالوا ابعت لنا صلیکا و توهم نشود که مقرر ساختن خدای عز و جل ملوک و



بادشاهان یا فی المعنی استخلافشان است و نه بدین پس باید که طالوت چنانکه ملک بود و خلیفه  
 هم بوده باشد زیرا که استخلاف فی الارض مطلقا خلافت حق نیست چه بسیار استیلا و غلبه  
 جابر و فراعنه بر ملک و ملت مسلط شده اند حق تعالی از بسکه بحسب مصالح ابتلا و آزمایش  
 تخلیه ده است در میان اینها و مطلوبشان از ریاست و ریاست مانع نشده است آنها را  
 ازین ریاست بهر انگیزه معارضه تا بمصادومت رسانیده باشد چنانکه در معرکه نخت  
 نصیر میافروخته که لا یتحیی هو یقتل یطل الحکیم فی ما حیران و لا سلطان علیهم شرعاً  
 و لادع و شرهم طعاماً پس ازین تسلط مجازی استخلاف شرعی لازم نمی آید و الا باید که  
 نخت نصیر دیگر ظلم و کفر و بی خلیفه باشد چنانکه حق تعالی خود می فرماید قُلِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْمَلِكِ  
 تُوتِي الْمَلِكُ مَنْ تَشَاءُ وَتُلْوَغُ الْمَلِكُ مَنْ تَشَاءُ حق تعالی هر که را میخواهد ملک میدهد  
 و از هر که میخواهد انزع میکند و همه این ملوک البته خلیفه نبوده و اند پس تسلط مستلزم  
 استخلاف حق نباشد و اگر بعثت یا اصطفا را مستند خلافت گردانند پس این خروج و طاهر  
 که مراد از بعثت بعثت نیست اصطفا در اینجا بمعنی اصطفا مملکت است نه بعثت اصطفا  
 برای سالت خلا رسول قال الفخر الرازی ان الله اصطفا علیکم اسی خذ الملك  
 من غیره صافیه آن مفید مطلوب نیست و کیفما کان حکم باینکه امام را لازم است که  
 که عند الله افضل از جمیع اهل عصر باشد اینکه طالوت افضل بود و تمویح فی سبب الفای  
 و نصیرانی در باره خلاطالوت روغ بیفروغ است چه لاکوت و زد کی بگفت چراغ داود  
 مگر نمیدانست که قرآن مجید در نظر هر مسلمی در می آید و کذب بر یحکمان لایح میگرد و مقوله امام  
 خود حسبن کتاب بعد از این که امام روز اند و خسته و بر نصیرانی نظرند و خسته و بالفرض  
 اگر لفظ خلا در قرآن مجید می رود در معنی آن لازم بود افلا یتدبرون القرآن أم

در این کتاب  
 در این کتاب



بکلی قلوب اقطالهم انکه فخت بمعنی امامت را بر فخت بمعنی ملک و امارت قیاس نمودند و  
 امام را عند الله باطل سازد و فضیلت را در تجویز اهل حل و عقد شرط کرده باز آنرا باطل  
 فی الریاسته تخصیص دهد و گمان کند که خداوند عالم فضیلت را رعایت نمی کند و اهل  
 و محقر را رعایت آن فیما يتعلق بالکریا لازم است و در علم و تقوی پیشتر ضعیفتر است  
 که فخت جابره است را تصحیح نماید تا هر بدعتی که خواهند بعمل آرند بهر حالت از امامت  
 به فخت شرعی هر سستی که برای این منظور دارند و ابا باشد و اطاعت آن بر کرده  
 همه خلاف لازم گردد و ذلک ظنکم الالهی ظنکم ارجحکم فاصبحتم مومنین  
 الخ اسیرین صاحب سیاست ملک و ریاست حق فخت نمی تواند بود و اهل باطل را باطل  
 قیاس نمیتوان نمود بلکه لازم است که تفرقه بین این بزرگین را بفهمند زیرا که فرق است میان  
 امام و اولی الامر حق است امام جوهر که امام تغلب شد اول مصداق قول او تعالیست و جعل  
 منکم ائمة یهدون بامرنا و همین است فضل عند الله و ثانی مصداق قول او تعالیست  
 و جعلنا منکم ائمة یدعون الی النور انما افاضت فیهم فیما یشاءون و جعلنا منکم  
 المتقین و المیزونین علی بن طالب علیه السلام در بعض خطبش در خطاب بسید  
 عثمان بنیان سخن بفرقه میان هر دو بیان فرموده است قال الله الله فی نفس  
 فانک و الله صابره من عمی و لا تعلم من جعل و ان الطرق لواضحة و ان اعلام ال  
 لقائمة فاعلم ان افضل عباد الله عند الله امام عادل هک و هک اقام سنته  
 و اقامت عتقه و ان السنین لینیة لها اعلام و ان البدع نظاهرة لها اعلام و ان  
 شر الناس عند الله امام جائر ضل و ضل فاما سنة ما خذوا و احببتک مدروکت  
 سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول یتو یو القيمة بالامام الجائر و لیس



ناصر و لا عاذر فلیقی فی نار جهنم فید فیها کما اتد و الوحی ثوب و ثبک فی محرو و ثابثا  
 میگویم سلت که طاعت خلیفه بود لکن خلیفه نایب پیغمبر اگر گویند قال شارح الموا  
 الامه بنی خلافة الرسول فی اقامة الدین و طایه است که خلیفه از خود پیغمبر است  
 که فضل با بکه واجب که از منو عبیه خود مفضل با پس قول او که اشمویل مر داود موجود  
 بودند و بلا شبهه از او فضل در مانحن فیه چه مصرفی دارد کلام در فضل بود خلیفه و امام از عا  
 بودند از انبیا و از فضیلت طاعت از رهائا خودش بقول او تعالی ان الله اصطفاه  
 علیکم و زاده بسطة فی العلم و الجسم خود واضح است پس تدلیس این تا جایی باید دید  
 که برای حق هر طریقی با بستی میخورد بر زبان می آرد فاعتبروا یا اولی الابصار که اگر  
 بگویند که آنچه گفتی نسبت بشمویل که منو عبیه بود مسلم است اما داود و پس رعیت طاعت  
 فضل از او بود و از اینجا که در لشکر طاعت او منسلک کردید بقتل طاعت پرده خواهریم گفت مسلم  
 که داود رعیت او باشد چه رعیت بودن او فرع نیست که نیابت پیغمبر مستلزم ریاست عامه باشد  
 و طاعت بر که نبوت عموم نفاذ حکم بر هر قوم لازم نیست پس خلافت که فرع نیست چگونه  
 ریاست عامه لازم خواهد بود پس انبیا ریاست بر بعضی اقوام اختصاص داشت پس حکم خلیفه  
 شان نیز عام نخواهد بود امامت بمعنی الامر که بر ریاست عامه قفسیه کرده اند لازم ندارد این که خلا  
 مطلق بر عام باشد آری خلا نسبت بنی عام حکم عام خواهد بود نسبت به هر بنی و فضیلت خلیفه  
 از جمیع اهل عصر در قسم دیگر یعنی نواب بنی عام النبوت معتبر است نه در قسم اول بانکه فتیله که بعد  
 رسالت با عام می باشد نه خلافتیکه در عهد رسالت با و شارکت او در جهاد بودی سجا  
 و امر خاص بان نبوت است بودن او ندارد بلکه غایت فی الباب آنکه در مقاتله طاعت هر تابع  
 فرمان یک نبی خواهند بود علی بن ابی طالب هم قوی از حضرت امام رضا علیه التحیه و الثناء و ابیت کرده



که آنحضرت فرمود که حق تعالی وحی کرد بسو پیمبر بنی اسرائیل که جالوت را آنکس خواهد کشت که فرع  
 موسی بر قامت او دست آید اوست مردی از اولاد لاولی بن یعقوب که نامش داوود بن  
 است و در تفسیر بعضی مرقومست و قتل داود جالوت قیل کان عیسی فی عسک طالوت  
 مع ستة من بنیه کان داود سابعهم کان صغیرا یرعی الغنم و اوحی الیه  
 انه لئن یقتل جالوت فطلبه من ابنه فجاء قد کلمه الطریق ثلاثه اجمار  
 و قال له انک ههنا تقتل جالوت فحملها فی محلاته و رماه بها فقتله ثم روجه  
 طالوت بدنته و در روایت دیگر که از عیاشی منقول است آمده که مرقوم طالوت عظمت  
 و جبروت جالوت را میانه خود بماند کور می ساختند پس حضرت داود برین حال اطلاع  
 یافت فرمود که شما امر او را عظیم میدانید فوالله لئن عاثت به لا قتلنه فلما ان صبح  
 و رجعوا الی طالوت و التقی الناس قال داود ارونی جالوت فلما داکه اخذ الحجر فجعله  
 فی مقدفه و رماه فصرک بین عینیہ فداغنه فکسه عن ابته قال الناس قتل  
 داود جالوت ملائک الناس حتی لم یکن یسمع لطالوت ذکر او جمعت بنو اسرائیل علی  
 داود و انزل الله علیه الزب و علمه صنع الحدید لیثله ازین روایت نیز معلوم  
 که در حقیقت طالوت محکوم او نبود و انما بادر الی قتل الکافر بانکه خلیفه یک پیغمبر پیغمبر  
 افضل می تواند بود چنانکه حضرت علی بن ابی طالب و صی پیغمبر افضل بود از سایر انبیا  
 و لکن افضلیت طالوت از داود ثابت نیست و انما ذکرنا هذا نقضا لاستدکال الخصم  
 و رابعاً لعمی قیوم قوله ای بسا ولی کامل و عالم بتجرب و سید ایل الطرفین از حدیثی که امام  
 و خلیفه بحق نیست که کامل من جمیع الوجوه و حافظ دین و حامی حوزه شرع متین و مثل  
 رسول امین بنایت عامه و مستحق ریاست دنیا و دین با پس هیچ چه از رعایا ناخواسته



پس اگر مراد او از ولی کامل آنست که در مراتب طاعت و عبادت کامل باشد در ریاست  
 پس ناقص من بعضی او جود خواهد بود و حاکم شرع است و نخواهد بود و از ضوابط بحث  
 خارج این چنین است البته لایق امامت و حاکمیت نخواهد بود لکن در کامل علی الاطلاق  
 در مقام ریاست که اولی تصرف باشد و نفوس عایا و برادر همه بود و دنیا و آخرت  
 دیندار باشد نه هر صفت شعری اگر چه مد معرفت و پروردگار باشد که اشاعه اهل سنت است  
 او را ولی کامل قرار دهند و او را بالاتر از وصی خلیفه بنی شمرند و دین را اصول و فروعاً  
 بسازند شعایر میان برین نند و مصلحت بر وی اینست بر وی و اگر مراد او از ولی کامل  
 همانست که در مراتب دین مدارج نیابت و کامل باشد پس تفصیل غیور و رویت چگونه  
 روا نخواهد بود کما عرفت آنجا با آنکه اگر مراد از افضلیت ریاست و ریاست دینوی آنست  
 که مواز شرع است پس آن عین دین است و آنست که در کامل از ان عبارت است با و اگر مراد از  
 سبب و ریاست جابرانه است پس آن معیشت و امام اگر چه طرق آنرا شناسد لکن آنرا واجب  
 میدانند قال امیر المومنین علیه السلام علی ما روی فی فتح البلاغة و مامعویة  
 بادهی و لکنه یغدو و یفر و لو لا کراهة الغد لکنت مراجع الناس و لکن کل  
 غداة فی کفره و لكل غادر لو آء یعرف یوم القيمة اما انچه در جمیع علمای نقل  
 گفته است قال الشیخ فی التبیان الشافعی لم اعلم ما ان یشارک و اعقلها و یلزم اهلها  
 ان یقتضیه و یرجع الیه کما فعل عمر و علی پس استنادست بقدر بکلام من کلام  
 فی قوله عند اهل الدین و تلیقه است غریب گاه امامت جای و مرجوع فی علم و ابان  
 و او را عصمت هم مرااتباع و اعتضاد او بعالم و فضل فی العلم کی صحت می بندد  
 اگر چه در مقامیکه غرض نفسانی محرک مخالفت نباشد طریق متابعیت را پیش گیرد و لکن

در این  
 دو مرتبه  
 بحث



إِنَّ الْإِنْسَانَ كَيْطَفٌ أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْفَى عَمَلِي وَطُغْيَانِ جَبَانِيَا كِي مَيَّكَدَارْدَكِهِ دَرِ طَرَالِ حُجْ  
 بِاعْلَمِ وَمَتَابَعَتِ افْضَلِ رَافِضِي الْعَيْنِ خُجُو سَارِ دَوَا زِي هَوَا وَهُوسِ نَفْسِ مَارِهِ خُودِ رَانَكِهِ دَارِ دَوَا  
 مِنْ خَالَفَاوِ يَدِ عَظَمَتِ مَرَاتِبَانِي لَمْ يَتَابِعْ فِيمَا قَوْلِ الْعَالَمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكُلَّ مَنِ اعْرِضَتْ  
 وَحَقْلِيَّتِ او دَرِ امُورِ سَيِّئَاتِ مَدَنِ نِسْبَتِ بَا مَزْمَنِ عَمِي سَتِ بَاطِلِ مَرَاوَاوِ كَلِمَتِ نَارِ كِه بَرِيَانِ  
 مَنِي آرِدَا نَزَا مَكْرَجَاهِلِي سَقَاهِتِ اِنْتَهَا كِه حَقِيقَتِ فَضْلِ جَنَابِ امِيرِ مَنَانِ رَا دَرِ نِيَا فَتَهْ وَنَجْ  
 دَرِ عَهْدِ كَرَامَتِ هَمْدِ حُضُرِ امِيرِ مَنَانِ اَزِ فُتُو حُرُوبِ بَرِيَا شُدِه نَهْ اَزِ سُوْدَتِ بَا مَزْمَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 بُوْدِ بَلَكِهْ اَزِ تَأْسِيسِ بَاطِلِ كِه دَرِ عَهْدِ مَتَدِ تَغْلِبَانِ رُو لَهَا جَا كَرَفْتِه بُوْدِ نَبِي هُوَ رَسِيْدُ فَاخِمْ  
 حَمَلَاوِنِي اَمِيَّةِ عَلَي رِقَابِ النَّاسِ حَتَّى اسْتَطَعْنَا مِنْ اِلَارِضِ صَارُوَادِ كِه دِهَاءِ دِهَانِ  
 پَسِ هَرِ قَدَرِ كِه دَرِ زَمَانِ قَلِيلِ امِيرِ جَلِيلِ مَحْسَنِ تَدْبِيرِ تَدَارُكِ اَنْ بَعْلِ اُو رُو اَزِ دُوسْتِ يَكِي  
 هَرِ كَزِ جَلُو هِ كَرْنِي قُوْنَسْتِ شُدْ كَلَامِ اِيْنِ اَلْحَدِيدِ دَرِ رَفْعِ اِيْنِ تَوْبِهِمْ غَيْرِ سَدِيدِ كَانِي سَتِ  
 حَيْثُ قَالَ عَلَمَانِ مِنْ لَوْ يَجْرُ حَقِيقَةُ فَضْلِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَمَّاوَانَ عَمْرُكَانِ اَسْوَحِ  
 وَانْ كَانِ هُوَا عَلَمٌ وَخَامِسَا بَعْدَايْنِ بِهَمِهْ مَيَكُوْنِيْمِ كِه قَوْلِ اَوْ عَقِيْدَةِ نَجْمِ اِمَامِ اَلْاَزَمِ  
 كِه عِنْدِ اَسَدِ فَضْلِ اِنْ جَمِيْعِ اَهْلِ عَصْرِ خُودِ بَاشَدِ چنانكه مخالفت با عقل و نقل دارد و لطف  
 تَصَرُّحِ اِيْمَةِ اَهْلِ سُنَّتِ نِيْزَ قَالَ بَعْضُ الْاَفَاضِلِ فِي شَمْعِ الْيَقِيْنِ خَلِيْفَةُ اَوَّلِ سَنِيَانِ بُوْجُوْ  
 فَضْلِيَّتِ اِمَامِ اعْتِرَافِ نَمُوْدِهْ وَهَمِهْ صَحَابِهْ كَافِهْ مُسْلِمِيْنَ نِيْزِ دَرِ مَعْنِيْ بَا اَوْ مُتَّفَقِ بُوْدِهْ اَنْدَرِ چِهْ اَوْ  
 بَرِ سَرِ نَبِيْ اَقِيلُوْنِيْ اَقِيلُوْنِيْ فَلَسْتُ بِخَيْرٍ كَمْ وَعَلَى فَيَكْمُ يَعْنِيْ مَرَا اَزِ خِلَافَتِ عَزَلِ كُنِيْ كِه  
 بَا وُجُوْدِ عَلِيٍّ مِنْ بَهْتَرِيْنِ شُمَايَسْتُمْ وَبِهِمْ كَسْمُ عَارِضِهْ بَا اَوْ نَكِرُوْدِ نَكَلَفْتِ كِه بَهْتَرِ بُوْدِيْنِ خَلِيْفَةُ خُودِ  
 وَظَاهِرِ سَتِ كِه اِيْنِ كَلَامِ صَحِيْحِ دَرِ بَهْتَرِ عَلَيٍّ وَاعْتِرَافِ سَتِ بُوْجُوْبِ فَضْلِيَّتِ اِمَامِ اَلْاَعْلِيْلِ  
 عَزَلِ خُودِ بَهْتَرِ اَنْخُسَرْتِ بِيَفَايِدِهْ وَنَامِ بُوْطِ بُوْدِ بَلَكِهْ تَوَانِ كَفْتِ كِه اِيْنِ كَلَامِ بَا اِتْفَاقِ

سید الشهدا و در این  
 دیوار مر



شان اجماع است بر دو چیز یکی وجوب فضیلت ایام دوم و فضیلت آنحضرت از بابی بکبر بلکه از اهل اسلام  
 و صوت این اجماع بعد است که سنیا میگویند که قول فی بکر در روز یسقیفه که شمار ائمه  
 ضرورت است اتفاق صحابه با اجماع است بر وجوب ایام دوم این اجماع بر ترتیب شش اتم است از آن  
 انتحی و امام بخاری در کتاب الصلاة گفته باب اهل العلم و الفضل الخ و کلاماً  
 و اگر چه مرادش در اینجا امامت نجاست است لکن ایام عام امامت نیز می باشد فیکون اجماع  
 من اهل العلم و الفضل مع اهل منزلة و الفضل علی امام الجماعة فیکون اولی بذلك و از  
 ابوالحسن اشعری نقل کرده اند قول بوجوب فضیلت را با قول بعدم قبح عقلی بنا بر آنکه  
 هرگاه امام افضل باشد کان اقرب الی انقیاد الناس له و اجتماع الاءاء علی متابعت  
 لان الامامة خلافة عن النبوة فحسب ان یطلب لها من رغبة اهل قیاساً  
 علی النبوة کذا نقل عن شیخ المقاصد پس این ناصبی باشد که اعتقاد اهل سنت را علی الاطلاق  
 بر خلاف اعتقاد ائمه اثنی عشری و اگر امام لا شاعره از اهل سنت خارج میدانند علاوه بر آن بعض  
 افضل معاصرین نقل کرده اند بر این فاضل صاحب در ساله خود گفته تا اعتقاد با فضیلت  
 مبلغ قرآن و سنت معین معانی هر دو نکند خاطر بر اخذ شرائع جمع نگرد و ایضا از  
 جلال الدین طبریزی نقل کرده که در جمع احادیث گفته روی البیہقی عن عمرو بن الخطاب  
 انه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان افضل عباد الله منزلة يوم القيمة  
 امام عادل انتحی و عدالت نیز در این فاضل ناصبی از شرائط امامت و امام عادل موجب این حدیث  
 افضل می باشد پس باید که فضیلت نیز از شرائط امامت باشد با فان الامر للامر لازم فبطل قوله  
 امام الامر لازم نیست که عند افضل از جمیع اهل عصر خود باشد و لذلک قال شارح المقادیر  
 ذهب معظم اهل السنة و کثیر من الفرق الی انه بتعین اللامامة افضل اهل عصر



وقاضی میضاد گفته و الا فضل لا یحسن ان یؤمر بالتخضع للمفضول فان العلم  
 شرط فی الخلافة بل العدة فیها و بالاین تصریح اهل نحل و سبانی که بلبند انکار عمده  
 شرط از زبان غیر این باب صبی کار بر من بخند و خنده بر نمی آید شرط دوم عصمت پس  
 صورت که امام که پیشوای امام است اعلم و فضل و جامع علم و عمل و مصون و محفوظ از گناه  
 و خطا و خلل باشد اخوند علیه الرحمه در حق الیقین فرماید اجماع علیک امامیه معتقد است  
 بر آنکه امام نیز مثل پیغمبر معصوم است از اول عمر تا آخر عمر از جمیع گناهان کبیره و صغیره و احادیث  
 متواتره برین وارد شده است و استدلال نموده اند برین مطلب بچند وجه و اول آنست  
 اخوند مجلسی آنرا ذکر فرموده که امام امین حق تعالی است برین دنیا می روم بگره خود در حکما  
 الکی خیانت کند کی قابل امامت خواهد بود بلکه محل ملامت خواهد بود و بقول حق تعالی انما امرنا  
 الناس بالبر و اتقوا و انفسکم و انتم تتلون الکتاب افلا تعقلون  
 یعنی ای امر می کنید مردم را به نیکی و فراموش می کنید نفوسها خود را با اینکه کتاب خدا را می خوانند  
 آیا عقل ندارید قباح است این امر را نمی فهمید باز فرموده است ای کج و مومنان چرا نمی گوئید  
 چیز را که نمی کنید بسیار دشمن پیدا کرد که بگوئید چیز را که نکنید و معلوم است که  
 کسیکه مستحق این ملائمتها باشد قابل پیغمبری و امامت نیست انتی کلامه وجه دوم آنکه حق تعالی  
 از روی خطاب بخلیل خود ارشاد فرموده انی جاعلک للناس اماما فخر رازی گفته است که  
 این آیه دلالت دارد بر عصمت آن جناب از گناهان بعلمت آنکه امام همان است که اوقات ایا و نموده  
 شود پس اگر صاد و رشو از او گناهانی است که درین خصوص من و ما واجب خواهد بود چه اگر احکام  
 او واجب باشد یا محال از من خواهد بود زیرا که عصمت ممنوع و ازین فعل اکام عمل بران واجب  
 اجتماع عام و نهی محال است و این دلیل است عقلی عام که در اینم جاریست و تمام بر عصمت امام

شرط دوم عصمت  
 پس صورت که امام که پیشوای امام است اعلم و فضل و جامع علم و عمل و مصون و محفوظ از گناه

وجه اول آنست

وجه دوم آنکه



مطلقا واجب باشد و چه سوم آنکه خواند علیه الرحمه فرموده ایضا چون چنانکه خطاب بحضرت  
 ایها الیهیم که مگر دانید ام ترا امام زبیری در محضر خلس ازین عطا جریب بسیار شاد شد از برای  
 فرزند آنج و این مرتبه اطلب کرد و گفت از ذریعت من نیز امامان قرار ده حق تعالی فرمود  
 کاینال عهد الظالمین یعنی نمیرسد عهد است من بنظایمان و صاحب معصیتی است که  
 بر نفس خود در هر وقت از اوقات عمر خود که معصیت بر او صادق خواهد بود که  
 عهد نامست با و نمیرسد اقول فخر رازی در تفسیر کبیر گفته است که و افضل باین کیفیت  
 آورده اند بر قدح در امامت ابی بکر و عمر پس چه اول آنکه در ابتدای امر کافر بودند کافر  
 ظالم است پس بر آنها صادق خواهد بود فی تلك الحالة انهم لا ینالان عهد الامام  
 البتة و کافی فی شیء من الاوقات پس لیاقت امامت نخواهند داشت دوم آنکه گنه کار بودند  
 چرا که با اتفاق معصوم نبودند سوم آنکه مشرک بودند و شرک ظالم است لقوله تعالى  
 ان المشرکین لظلم عظیم اما ان الظالمین لا ینال عهد الامامة فلهذه الایة و ظالم عم  
 از اینکه ظالم فی الحال باشد یا در ریاضی باز در جو گفته است که تا نباشد کفر کافر نیست  
 و لهذا اگر کسی قسم بخورد که من بر کافر سلام نمیکنم و بر جدید الاسلام سلام بکنم او را  
 عانت نخواهند گفت پوشیده ماند که فخر رازی درین مقام طرفه جمالی برای عیب پوشی  
 اصلاح فتنه شیعین بکار برده و ازین تقریرش ابی بر رو کار نمی آید چه این آیت صحیح است  
 و در بر اینکه ظالم متقدم مانع نیل امامت و علت مقدم است بر معلول کاینال با شصت و نه  
 استقبال است پس هر یک که ظالم بر او صادق آمده رایند از نیل مرتبه عالی تا البته  
 خودم خواهد بود درین خصوص صدق کافر بر مسلم عدم ادا ضلی نیست بر جدید الاسلام کافر  
 صادق است یا بر مطلقا حاصل است یا اگر مانع از کفر بر مسلم شرعی است لغوی پس

و اینست  
 امام  
 محمد بن  
 موسی  
 کاظم  
 علیه السلام  
 در بیان  
 عهد الظالمین  
 فخر رازی در تفسیر  
 کبیر

نقض اقوال فخر رازی  
 عانت میکنند



عام نباشد مولانا المجلسی کتاب الحج از بحار فخر مؤلفه اگر گفته که بقا مبدء در نزد جمعی در حد شقوق  
شمرست پس در صورت استدلال چاچونه مستقیم خواهد بود خواهیم گفت شکلی نیست که یکناله ظالم در آیه  
حقان باضنی دارد و نه احتمال این را که البتہ سوال نموده بود این نگار بر این نیست که بعد  
خواهند رسید پس تنگ در جوابش فرمود که خدا بخیر ایدر سید بر آنکه ظالم بود در آید صداد  
فکل مرید ق علیه بعد مخاطبة الله کا براهین هذا الخطاب انه ظالم و صد عنه  
الظلم فی اثنی من ان منة المستقبل يشمله هذا الحكم انه لا ينال العمد اگر گویند  
که مراد از ایت اینست که ظالم عهد آثار او در حال ظلم در نمی یابد بعد رفع ظلم و از این است  
که فخر راز گفته است کذا القول في نظائره الا ترى قوله تعا ولا تكونوا الى الذين ظلوا  
فانهم عن الركون اليهم حال اقامتهم على الظلم قوله صاعا على المحسنين سبيل معناه اقاموا  
على الاحسان و لم عقل نیز موافق زیرا که جو مانع مانع پس گاه مانع منقود شمع و ممنوع البتہ  
ممنوع اندیش خواهد گفت که قید حال ظلم و انیت این کجا این قید پیدا قال مونا الظالم  
فان قيل انما نفى ان ينال ظالم في حال ظلم فاذا تاب ظالم ما فيصيح ان ينال فما جواب ان  
الظالم ان تاب فلا يخرج من ان يكون الاية قد توافقت و حال كونه ظالمًا فاذا نفى  
يناله فقد حكم عليه ان لا تنالها والاية مطلقة غير مقيدة بوقت و حين  
فوجب ان يكون محمول على الاوقات كلها فلا ينالها الظالم ان تاب فيما انتهى كلامه  
مقامه و از این جا که قاضی بعد این آیه تفسیر خود گفته است اجابة الى صلة و تنبيه على  
انه قد يكون ذنبه ظلمه انهم ينالون الامامة لانها امانة من الله و عهد الظالم  
لا يصلح لها و انما ينالها البررة الاتقياء منهم فيه دليل على عصمة الانبياء  
من الكبائر قبل البعثة و ان فاسق لا يصلح للامامة انتهى علاوه آنکه فخر راز خود گفته است



على اننا بينا ان المراد بالامامة النبوة فمن كفر بالله طرفه عين فانه لا يصلح للنبوة  
وانهين جالاج شد که تحقق ظلم فی حق وقت کان قاضی است در نبوة لا بشرط وجوده  
حال و من حال پس امامت نیز چنین خواهد بود که یک نام در میانند و فقه مقام آن  
که منع مانع گاه است که مشروط می باشد بوجود آن حال و این جایست که من حیث المصادق  
و امتناع الاجتماع مانع باشد در صورتی که مانع نباشد و خواهد بود پس بحال  
و چون منوع محال خواهد بود نه مطاقاً و گاه است که جو مانع ولو فی الجملة سبب انتفاء منوع  
می باشد پس مطاق وجود آن کافی خواهد بود در هر مرتبه ای در حال و نه مانع آنکه قتل شود  
سبب انتفاء نیست اگر چه قاتل در وقت قتل نیست زنا سبب نیست اگر چه در وقت  
عقوبت زنا نباشد قال مولانا المجلسی فان قلت تعلیق الحكم بالوصف  
بالعلیة قلت العلیة لا تدل علی المقارنة اذ لیس صفاد الحكم الا ان عدم  
نیل العمد یا فاهو لا تضام بالظلم فی حد الا زمنة المستقبله بالنسبت الی  
صدور الحكم فتأمل اقول بل الظلم یحتمل ان ینکون کالعلیة کالمعدیة سبباً لعد  
النیل الی سابقین کما که تحقق ظلم فقط در حال وجودش مانع از نیل امامت در حال باشد  
کما ظنه الرازی مطاق وجود آن حال آنکه در آیه کریمه توقیتی و تقسیدی نیست پس ملا  
آیه کریمه حجتی است واضح بر اینچه شیعیان گفته اند و عامه نیز نسبت به نبوت ایشان پسندید  
اگر چه در امامت بنیاد ظلم و بیداد بسیار ساخته ظلم و جور اقبل امامت و بعد آن  
رد او شته اند اما قبل امامت پس چنانکه نیستی که ظلم عظیم و کفر و شرک سابقین  
تصحیحاً لا ممتنع فادح در امامت نیستند بیکر اصناف ظلم و جور چه در و اما بعد  
پس این چه حجتی است در عقاید اهل سنت چنین نوشته است که امام بغیر سبب



شارحش در معنی فسق میگوید ای خروج عن طاعة الله باز میگوید لا یجوز شارح میگوید یعنی معزول شود  
 امام نظام بنندگان خدا را که فسق ظاهر شد و جوره شر گردید از امامان اهل سنت امری را بعد از آنکه ایشان  
 و سلف همیشه کردن با طاعت آنها ندادند و عصمت بر نیست پس از ظلم و جور و زاریشان چه باک الحال بنظر  
 انصاف باید دید حق تعالی فرماید که عباد من ایما نخرجوا منی اهل سنت کونه ظلم و جور را برای آنچه خود  
 و امید دارند اگر برای نام برسی بادی و روز در هنگام نیل آنها رفع ظلم را شرط ساختن ازین چه حاصل  
 نفس در دار ک گفته است معتزله میگویند که این دلیل است بر اینکه فاسق صلت امامت را در زیر  
 امام برافکند باز دشمن مردم از ظلم پیشگاه ظالمی نفوس و دشمن بر عهده جلیل منصوب شود  
 پس مثل سایر صلی الله علیه و آله فقد ظلم صادق خواهد آمد که گفته اند که نیاید که گویایی  
 و بعد از آن رجوع گفته است لیکن با تمییزیم که مراد از این کافر است کانه الظالم المطلق بعرض شد  
 که خدا که عوض عصمت بر نام شرط کرده اند از این دست اند و فرق در میان مطلق ظالم و ظاهر  
 است ظالم مطلق نفی میزند و از عموم کاطاعة الاقوال المعروفة و کاطاعة المخلوق فی معصية  
 الخالق که سیو و تفسیرینا لعهد الظالمین باسانید خود آورده چشم پوشی کرده و چون  
 عموم آیه بکافر تخصیص داده فساق ظالم را مطاع اجبالتابع نبسته و ازین جا که علامه  
 علیه الرحمه فرموده اهل السنة هبوا الى امامة العصاة والفساق والفساق کمال  
 الزختم هو من افضل علماءهم کالدانقة المتلصص بشیبه المنصوب اما اینکه او میگوید  
 که مراد از امامت نبوت پیشوا نیست که امامت چنانکه درستی و معنی را یکی خاص دیگر عام است  
 ریت عامه و در جمیع انوین دنیا پس اگر استتلال با بدوین متحقق نخواهد بود و اگر به نیابت  
 پیغمبر پس بدوین جلا حقه متحقق نخواهد شد و بجایخص با لاخیر و در این هنگام قید نیابت  
 تعریف می فرمایند و مراد از این مقام همان معنی عام پیشواست اما از نبوت عام من خواهد بود و هذا الذی



ذکرناه مصدح به کلام علماء الفرقین بر آنکه باین تصریح واقع شد در کلام علماء اعلام  
 نقله صاحب المبحث عن مجمع البحرین و حسن عبد الرزاق و شمع الیقین گفته که اینست  
 مراد از عتدین آن نبوت است نه امامت گوئیم لفظ آیه حریت امامت است و پیشوایی نامی است  
 از نبوت و تخصیص محتاج است لیل انتمی و هم چنین در کلام علماء اهل سنت فان الامام کما صرح به  
 اصحابهم الازلی المقام اسم من تدریجاً از امامت و تدریجاً قال می یاتون بک دینک و یو  
 و تفسیر در مذکور گفته اخراج عبد بن حمید عن ابن عباس قال جعل الله للناس اماماً یقتد به  
 و هدیك و سنتك و اخراج ابن جریر عن الربیع قوله انی جعل الله للناس اماماً یوتوبه  
 و یقتد قال ابراهیم و من ذی یقتد فاجعل من تدریجاً یقتد به عن ابن عباس فان  
 یفعل ثم قال لا ینال عهد الظالمین من مجاهد قال اجعل اماماً ظالماً یقتد به  
 و ازین همه و آیه یقیناً و اثباتاً معنی پیشوایی در دین متفاوت است اعراض از اینکه من حیث النبوة  
 باشد یا من حیث الخلافة و الامامة بالمعنی الاخص صاحب موافق گفته الامامة  
 ریاسته منتهی فی الدین و دنیا و نقض بالنبوة و الاولی ان یقال فی خلافة الرسول الخ  
 و اینقدر نفهمید که این نظامت بمعنی العام فلا نقض بهرگاه معنی امامت عام باشد و پیشوایی که  
 امامت مطلقاً نظام نخواهد سید زین جاک که خود فرار از می و مسئله خامسه است جمیع  
 فقها و متکلمین عقید امامت را بر این فاستقار یافته اند و حجت آورده اند بر این که این مراد  
 از حدیثی بر آن است تا جواب خطای این فاستقار و فاستقار فاستقار فاستقار فاستقار  
 هو الامامة فی صیغته کانه قال تعالی انما الظالمین کل عام فظالم لنفسه  
 فكانت الایة دالة علی قلناه باریک و ید اگر گفته شود که ظاهر این است که ظالم ظاهر او باطناً  
 منتفی باشد پس عصمت لازم خواهد بود و خواهیم گفت که شیعیان البته بر این بر شتر از عصمت حجت



می آرند و اگر بامی گوئیم مقتضای آیه خلاف آنرا ترکنا اعتبار الباطن فیقی البعد  
 الظاهرة معتبرة انچه ما از دناصیح حاصل کلامه پس اقول باید بدید که بمقادیر و روح کو  
 حافظه نباشد اول در جواب شیعیان خود گفته است انا قد بیننا ان المراد  
 بالامامة النبوة و بار ذکر بفاصله لیسیر بهین آیه خود و جمهو اهل سنت  
 تجویز عقدا ماست برای فساق دلیل آورد و پیرچ می شود محققین علمای اهل سنت را  
 که در وقت استدلال خود ازین آیه معنی عام امامت را مراد میگیرند و در وقت احتجاج  
 شیعیان باین دست و گریبان میشوند و معنی آیه را بدل می کنند فیه و غون  
 روح الثعالب و چیست فخر رازی را که در مقام اثبات اراده نبوت گاهی میگوید  
 که مراد از امام آنست که امام جمیع انام باشد و الذی یکون كذلك لابد ان یکون  
 رسولا من عند الله مستقلا بالشرع لانه لو کان تبعاً لرسول لکان مأموراً  
 لذلك الرسول لاما ماله فی بطل العموم و گاهی باین مقام می گوید که  
 که انبیاء آئمه اند ازین جهت که واجب است بر مردم متابعت شان قال تعالی  
 وجعلناهم أئمة یهدون بامرنا و خلقنا نیراً آئمه اند کانی محمد و نبوا فی المجلد  
 یجب علی الناس اتباعهم و القضاة و الفقهاء ایضاً آئمة بهذا المعنی  
 و الذی یصل بالناس ایضاً یسمی اماماً الحال این تعمیم از تعمیم شیعیان نیز بالاتر  
 فاین اختصاص بالنبوة اما این که گفته است و وقتیکه ثابت شد که اسم امام  
 همه پنجه را ذکر کردیم شامل است و انبیاء علیهم السلام در اعلامی مراتب اعلی است  
 واجب گردید حمل لفظ امامت بر نبوت زیرا که حق تعالی در معرض استئذان  
 امامت را ذکر فرموده پس جوابش اینست که نبوت لازم ندارد و ریاست



عامه را چه بعضی پیغمبران بر نفس خود نبی بودند و بعضی نبوتشان منحصر و محصور بود و بعضی نبی  
و تابع پیغمبر بودند بمنزله هارون بر موسی پس اصل نبوت اگر چه مستلزم است یا باشد لیکن حکایت  
عامه در خصوص انتساب کافی است با آنکه راجعه نبوت از امامت منزع نیست که مراد از جامع  
للناس اما قبل بعثت و نبوت ابراهیم خلیل با چنانکه قاضی گفته که این ابتلا جز نبوت نیست که  
نبوت بوده زیرا که حق تعالی آگاه ساخته بر اینکه قیام آنحضرت بمقام ابتلا بکلمات بمنزله  
سبب برای دانیدن امام و سبب تقدم است بر سبب لکن این قبلیت مستلزم نیست زیرا که قول  
قاضی بعلیت ابتلا تمسکاً بحديث السبئیه در وقتی تمام می شود که مراد از امامت نبوت باشد  
اول النزاع ازین است که خود فخر رازی می یزد دیگران گفته اند که این ابتلا بعد نبوت بوده زیرا که  
ابراهیم این ابتلا و این تکالیف را شناخت مگر بعد از این چنان نیست از تقدم و محمی برتر  
اینها و مصدق این است حدیثیکه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل  
امامیه نقول قال الصادق علی ما روی فی الکافی والصفیه ان الله تبارک و تعالی  
اتخذ ابراهیم عبداً قبل ان يتخذہ نبیاً و ان الله اتخذہ نبیاً قبل ان يتخذہ  
رسولاً و ان الله اتخذہ رسولاً قبل ان يتخذہ خلیلاً و ان الله اتخذہ خلیلاً قبل  
ان يجعلہ اماماً فلما جمع له الاشیاء قال انی جاعلک للناس اماماً فمن عظمی  
عین ابراهیم قال و من ذی یبئ قال لا ینال عہدی الظالمین قال لیکون السفیاء امام  
و لک ان تقول فی الجواب عن الوجه الاول سلمنا که مراد از امام مقتدا می کافه انتم لکن مقتدا  
کافه نام در عهد امام مقتدا بسائر مخلوقات و این آدم الی و القیام و پیچانکه نبی در  
وقت و مقتدا کافه عایا و برایاست همچنین امام نیز بعد از ان پیغمبر خود مقتدا کافه انتم  
فلا یقدح فی ذلک موتاً بالنبی و چه چهارم آنکه باز اخوند علیه الرحمه میفرماید و ایضا

و چه چهارم



عمده فائده در نصب امام نیست که حفظ ناموشن شریعت بکنند حافظ شریعت با هر گاه معصیت و خطا  
 بر او و آباء امام گیرد یا که او را از معصیت منع نماید خطا نیکه از او صادر گردد و او ظاهراً هر دو پس  
 امام کل خواهد بود اول وجه پنجم آنکه نیز جناب خوند مجامعی موده و ایضاً نهی از منکر بر ایشان  
 واجب است اگر بکنند مخالفت با اطاعت رعایت امام دارد و اگر نکنند ترک واجب خواهد بود  
 و اگر وجوب اطاعت غیر حرام با پس بایشان امام بگیرد باشد که حلال و حرام از او اخذ کنند  
 پس محتاج به امام خواهند بود و اگر او معصوم نباشد محتاج با امام گیر خواهند بود پس تسلسل  
 لازم آید یا نه حق امام معصوم شواذی فاضل و بگویند این هر دو وجه استدلال از طرف شیعیان  
 بدو عنوان نقل کرده یکی آنکه امام اگر معصوم نباشد تسلسل لازم آید زیرا که محتاج منصب امام جواز خطا  
 بر است در علم و عمل پس اگر بر او نیز خطا جائز باشد محتاج شود با امام گیرد و بگویند چرا ای غیر انما  
 بعد آن در جواب میگوید لاسم که مجموع جواز خطا بل اغراض کوره انداختن تنفیذ احکام  
 و در انفس حفظ بیضه الاسلام در حصول این اغراض عصمت ضرورت است جهات و علت  
 کفایت میکند چون بر او مقلد او در صورت خطا و اجتناب از خطا نه باشد جواز خطا و عدم  
 جواز آن بر ایشان لکن لاسم التسلسل بل منتفی الی الغنی المعصوم بالاتفاق تسلسل اخذ  
 و اکتفاء سلیم لکن این منقوص است بجهت جامع الشروط که نزد امام در عصمت امام نام امام است  
 حال آنکه معصوم نیست بالاجماع پس خطا بر او جائز باشد و جواب هم فیه فهو جوابنا فی الامام  
 کلامه قول جواز خطا بر است از جمله علل احتیاج با امام است غایات و ثمرات دیگر نیز بر امام است  
 پس اثبات بعض غایات نفی با عدم آن لازم نمی آید بیشتر نیستی که خود گفته است که چون دین پیشوا  
 در جمیع امور با پس همین خلاف است کسیکه در جمیع امور دین پیشوا خواهد بود البته خطا  
 بر او نادر خواهد بود زیرا که در چنین امور محتاج به تنبیه گیران خواهد بود پس در جمیع امور پیشوا خواهد بود

در جمیع امور پیشوا

در جمیع امور پیشوا

در جمیع امور پیشوا

در جمیع امور پیشوا



بلکه تابع گیر می پس موشم خواهد بودند امام فخر رازی می فرماید که می طاعوا الله واطيعوا الرسول  
 واولی الامر منکم با این مضمون قریب باین اعتراف نمود که حیث قال ان الله امر بطاعة اولی الامر  
 علی سبیل الجبر وکل من امر الله بطاعته علی سبیل الجبر ورجحان بکون معصو عن صواب الخطا  
 و غیر گفته و الا لکان بتقدم اقدار علی الخطا بکون قد امر الله بمتابعة ذل و الخطا و الخطا  
 لکون خطا بکون منها عند هذا بعضه الی الاجماع الامر و الفهم فی الفعل الواحد باعتبار الواحد  
 وانه پس بتصریح فخر رازی معلوم شد که مطاع و جب الاتباع باید که معصوم و مامون از خطا باشد  
 اگرچه فخر رازی و اولی الامر را محلی را جماع نمود و شکست که حاله عا قریب لکن با اینهمه تجویز خطا  
 از اتباع این امام الهست بجا است غایت با آنکه خطا درین مقام شامل معصیت و صدور است  
 باعث نه جو توینج بلکه گاه موجب تادیب و تخریم می شود پس محکوم خواهد بودند حاکم و مامو  
 ر منبری خواهد بودند امر و ناهی علی الاطلاق و تنفیذ جمیع احکام از چنین کسی غیر متصور بلکه  
 در صورت انتقام عصمت هر حکمی که موافق خواہش او خواهد بود نافذ خواهد ساخت هر چه را  
 منافی طلب خود خواهد داشت از انفاذ آن باز خواهد ماند و عدالت تالی عصمت نیست که ازین امر  
 مانع باشد با آنکه جائز است که عدالت بعدیاست زایل شود و عقیده الهست چنانکه گفته  
 در حقایق نوشته است که امام فاسق و خروج عن طاعة امر من عزل نمی شود و نه بحور و ظلم  
 بر بندگان خدا و شارح این حکم را معطل ساخت است باینکه فسق ظاهر شد و جور از ائمه و امر او  
 بعد خلفاء و الراشدین شمر گشت و السلف کافوا بقتل و انهم و لان العصمة لیست بشرط  
 للامامة پس اعتبار عدالت در پید و امامت چگونه کفایت خواهد کرد با آنکه اگر غرض از مامور باشد  
 و تبعه از ازاره ریاست عاجز باشد پس فایده امامت ساقط می شود خواهد شد پس در و مفاسد کجا  
 بلکه مفاسد بسیار به افعال خیر یا بنحار و در دین خواهد رسید بکما هو مشاهد سیر اهل کفر



شاهد اما اجتهد پس اجتهاد بیکه اهل سنت باین قابل شده اند و بناسی آن فی الاکثر قویا فاسد  
 الاساس استخسافی است که حنفیه ضابطه باین قابل اند پس قبول شیعیان نیست بلکه رقیاس نشان  
 مقلد اول مقلدین میدانند و در استحسان که با وصف انکار تحسان استقباح عقلی باین قابل شده اند  
 صاحب بحث تحت تشریح می پندارند و مصداق قول شافعی علی حکامه ابن الحاکم است مختصر الاصول  
 من استحسن فقد شرع میدانند قال الشارح یعنی من اثبت حکما بانه مستحسن که من غیر  
 دلیل من قبل الشارع فهو الشارع ذلك الحکونه لم یأخذ من الشارع وهو کفر  
 و کبیره پس اینچنین اجتهادات لایق قبول نیست خطا آن که عدم الخطا بلکه ان ارجح انوار  
 اگر چه اهل سنت آنرا گاهی تفسیر می نمایند تا آنکه برای پیگیری نیز اجتهاد را جایز بلکه واقع میدانند  
 طرز جمله صحابه بر کس و ناکس چنین اجتهاد را روا میدانند و گاهی تخصیص نمایند بفقهای  
 و در باب عدل اجتهاد را امتد سازند زیرا که این قیاس اجتهاد است مذموم که سفیان بسبب اعضاض  
 از امام شریفان بآن گردیده اسفا فاسد بر معارضه ایشان چیده اند و شیعیان بنکر آن نند  
 و لم یخفف له عن مخالفهم فضلا عن موافقهم و حنا لک شیخ ابو جعفر طوسی زلسان  
 در طعن شیعه نقل کرده من ینفی القیاس و الاجتهاد الا طریق الاما لکثرة المسائل  
 و لا التصریع علی الاصول لان جل خلك و جمیوه صاخر من هذین الطریقین قال  
 الشیخ فی جوابی و هذا جهل منی و هذا هبنا و قلة تامل الاصولنا و لو نظروا فی  
 اخبارنا و فقهائنا لعلوا ان جل ما ذکره من المسائل موجود فی اخبارنا و فقهائنا  
 علیه عن ائمتنا الذین قولهم فی الحجة محرم من قول البقی علی و آله السلام لما  
 خصوا و عمومًا او تصریحًا او تلویحًا و اماما کثرا و ابه کتبهم من المسائل  
 کافروع و لا فرع من ذلك الا کلامه داخل فی اصولنا و مخرج علی مذاهنا



لا على وجه القياس بل على طريقة توجب علما يجب عليها العمل ويسوغ المصنوع  
 من البناء على الاصول براءة الذممة وغیر ذلک پس این اجتهاد اهل سنت که  
 متنبی باصول فاسده است و خطا و خطا در آن خطا و با عت و اخذات و موالی  
 ائمه طاهرين بسبب جموع بائمه دين محمد صاندين اجتهاد و مبر او اما اجتهاد و یک در نزد  
 شيعيان مقبول است از جهت انديا و نصب و صياغه نیست زیرا که تکالیف سمعیه در  
 بیان شاریع و آنکه حافظ شریعت بمین شکلات مجتلا شرع با معلوم نمی تواند شد بر  
 مکلف واجب که عند التکلیف مکلفین را برین احکام برین اطلاع بخشد و اگر بر این موم گمانه  
 المخالفون و انذار و بفاد و لاتباع الحق احوالهم الایه فساد عظیمی در دین پیدا کند بلکه از  
 برای خداوند و هر واقعه حکمیست معین ختم ارشادش و جمیع احکام انبی بوضوح و دلیلت  
 می سپارد تا مردم در وقت حاجت یا بفاد فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون  
 رجوع آید و حجت خدا تمام گردد و لهذا شاریع معرفت امام را فرض ساخته فرموده است که  
 العقائد النسفيه من مات لم یغفر امام زمانه مات میتة جاهلیة و خدامی تقا  
 روئی برین گواهی حجج خود خاتم النبیین است که بر جوب نصب امام بر خلق حجت می آید  
 باینکه لامه قد جعلوا هم المتأبدا بعد وفاة النبي نصيبا امام حتى قدموا على الله  
 و خدا و رسول خدا را ازین اهرم متخافل و ذایل می پندارند چگونه عقل عاقل را و امیدارد  
 که حکیم علی الاطلاق میت کائنات ازین اهرم متخافست کشند و امت را مهمل معطل گذارند و  
 هم عن ذلک هرگاه از طرف خدا بعثت پیغمبر و نصب امام صورت یبند و بمفاد علینا القار  
 الاصول و علیکم التفریع اصول و کلیات برای عایا القافر باینکه استنباط جزئیات از آن  
 باجتهاد و بدلال سبع بر آنها لازم خواهد بود و آنکه بجز و سخاوت و تشنه نفس و قیاس ستاسی

در این باب  
 در بیان  
 در بیان



اول هر قاس تشریقا در دین پیدا کنند و در باره هر کس و ناکس بکجا جهاد گشته محاربات  
 مشاخرات بیجا نمایند و بر امام زمان خروج نمایند کما بود و یکن ائمه اهل السنة با جملة جهاد  
 که در شرع مقبول است بذل و منع است و فهم کلام پیغمبر امام و استنباط احکام از ادله عقلیه  
 شرعیه هر گاه مستنبط لیاقت استنباط داشته باشد نه آنکه مجتهد مستقل باشد در ادیان  
 آن پس منحنی از امام نمی تواند شد و برخدا می توان تکلیف این حق که شایسته طاعت و آن نباشد  
 اتنا بالحق اعلیٰ بالحق الشریعه لازم است فانه لا تکلیف الا بعد البیان و لکن نگردد و اوقات  
 ضرورت و اضطرار و فعلی لخرج خصوصاً در زمان غیبت که سبب آن طبع و انجیت است  
 برای اهل حق مقتضیست عمل بر احکام ظاهری بجهاد کما حج فی الدین و المیسر و یسقط  
 بالمعصی و مجوز باشد اصل و جو نبی امام که این چنین استنباط احکام از فروع نیست مصادق  
 نمی تواند شد هر گاه خداوند عالم در تدبیر از احتیاج و خطای بنده گان باشد و آنها در طلب علم  
 و تحصیل یقین کفر نمانند و بر تقید بر خطا از اینها بقتضا بشریت میسرند و خداوند عالم  
 از غایت رحمت رافت از مواخذه شان بگذرد و آنرا معفو سازد از این لازم نمی آید که  
 خود در فتح سبیل رفع خطا و نصب اهل اسلام بکوتاهی نماید مردم را اغیار بر طاعت نماید و هر گونه  
 خطا را بر وادارد و کوا جهاد و در جزئیات مسائل و استنباط آن از دلائل و کجای جهاد  
 ثلاثه حتی عایشه و معویه و در سعی نامشکوره در جنات عدان با عزت ال و دقیقه فرو نگذاشتند  
 جهاد و مقابل نصر قطع و خطا در معلومات یقینی و آنکه برخلاف اصول شرعیه بایست که  
 روانی تواند بود پس هر قسم خطا را بر قسم دیگرش قیاس نتوان کرد اگر کارخانه دنیا بخش  
 چنین جهاد بی بنیاد باشد باعث ظلم و فساد و خرابی امور عباد و خواهر بودند باعث  
 رفع آن بایستی بفرمایند که هر گاه یا امام زمان نباشد و جهاد خلیفه و جهاد را

له در کردن امام

له اغیار با کینه  
 بر غلبه آن امام



باید که مختلف پس خلیفه تابع توابع خود باشد یا بالعکس یا بر هر حد را حمل بر اجتهاد خود لازم  
 بر تقدیر اول است یا عامه بر او باشد و بر تقدیر ثانی مجتهد ثانی با وصف علم خطا  
 خلیفه قول او را اگر بعمل آورد دیده و دانسته عمل بر خطا کرده باشد و ذلک محایمیه العقول  
 و لا یقبله العادل و اگر هر یکی بر اجتهاد خود عمل نماید بنیان بر یاست محمل و اساس اطاعت  
 از صحت متاصل خواهد گشت مفاد و ظواهر الفساد فی البر و البحر با کسبت ایدیه الناس صاق  
 خواهد آمد **قوله** چون بر او و مقلد او در صورت خطا و اجتهاد مواخذة نباشد جو خطا  
 و عدم جواز آن برایش **اقول** دانستی که حق نیست که خطا مطلقاً بر محبت خدا ناراست  
 اگر چه ایست بر پیغمبر خدا نیز خطا و او دارند و خطا کار از مثل قائلان بر سخت فقوم  
 و قائل بولا علی لعلک عمر بر حلال مشکلات در امر خلا مقدم دارند و از نص صریح کفر  
 اقمین کهدی الی الحق الحق ان یتبع امری کما یشاء ان یجد کهدی ان یجد کهدی پوشی نمایند  
 و برای علمای بعضی انواع خطا معفو است بهر قسم خطا پس حاجت بنصب امام رفع الخطا  
 ثابت باشد و چنین خطا بهر خطا بر اینگاه برای نظم نظام عالم ظهور شرقلیل از حکیم خیر و  
 خیر کشیده و با خطای پیغمبر در جنب اصلاح کثیر معفوی تواند بودند و جمیع خطاها حتی خطای  
 الامام کمالا نجفی علی او الی اعلام **قوله** سلمنا لکن لا نسلم التسلسل بل ینفخ الی الله  
 المعصوم و بالاتفاق سلسله اخذ و اقتدائه **اقول** عصمت انبیا از گناه و خطا  
 در نزد امامیه مسلم و لکن عویض سنت نبوی است زیرا که صدر عصمت از انبیا مطلقاً محذو  
 نمیدانند و مختار نزد اینها نیست که پیغمبر خدا محمد مصطفی که مصداق و مایه نطق و کلام  
 ان هو الا و حی یوحی بود و تعبد با جتهاد و بود قال ابن الحاجب فی مختصر الاصول  
 المختار انه صلحهم کان تعبد بالاجتهاد پس مصداق المجتهد خطی و یصیب خواهد بود

و انکه در این  
 کتاب نفی است



و ندیده نمی بیند بر خطا واجب قال بن الحاجب المختار انه لا یقر علی خطا و اجتهاد قال  
 الشارح بناء علی ان النبی له الاجتهاد فهل يجوز علی الخطا فيه فی خلافه و علی تقدیر  
 جوازها فاذا وقع هل یقر علیه و ندیده علی الخطا المختار انه لا یقر لئلا ینتفع  
 علیه الخطا لکان لما یمنع لانه ممکن لذاته الاصل عدم المانع پس هرگاه خطا بر  
 پیغمبر خدا اگر افضل و شریک و ادا دارند و پیغمبر واجب اند پس بخلاف او ایتمه که نواب انبیا  
 هستند چه پس آنها سلسله الی المعصوم عن الخطا برای اهل سنت هرگز میسر  
 نخواهد بود و هرگاه باین مافظی معصوم از جانب حق قیوم بمیان نبی احکام شرعی است  
 این اجتهادات بجائی اهل سنت سهو و نسیان و خطا یا کم است بلکه پیشوایان امرت اند که ما  
 مخوف و نسی خواست فالی من یفتی الامر بعدة بل الی ربك المنتهی و الی من قصبه من  
 الانبیاء و الاوصیاء المعصومین علام الله فی قولہ لکن این مقصود است  
 جامع شریعت که در نزد امامیه رنجیب است امام نائب امام است حال آنکه معصوم بالاجماع پس  
 خطا بر او جایز است و یا هو باهم فی حق و یا فی الامم اقول مخفی نماند که بال این خطا  
 بر مقصود است که مانع ظهور آنحضرت از طرف آنرا ظاهر است چنانکه در عهد اوان حضرت  
 رسالت تأیید و در هنگام حیات غیبت آنجناب در عدم اعلان حق و احکام شرعیست  
 بر کفار بلکه باعث بر آن و نه عاید بود و الیهم بر حق و رب العزت که از طرف خود و ملکین از  
 رفع خطا بنصب ائمه هرگز تا کیست و تدبیر معرفت شان بقوله من یحیی امام زمانه و  
 میته جاهلیه فرموده خیر دارد احوال بفرمایند که این جواب سنی اهل سنت اصول شان چگونه  
 است آید که عوی مسرعی شریک در این جواب اند عجب است که صاحب این شارح آن را در جواب  
 فصلی ام بر خلق گفته است که ناچار از برای دوم از امامی که قایل شود بنقض احکام و چنین

نقل کلیم  
 عفا و شایع



باشد تا آنکه نوشسته است پس اگر گفته شود که برای نظام امور است یا چه گفته اند می توان کرد و بشوکت  
 هست یا عامه دانه باشد شرط امامت را او بایان باشد خواهیم گفت اگر چه بعضی نظام در امور  
 دنیا حاصل خواهد شد لکن می شود این خصال را هم بدسانند بهای لطف و الا هم المنة العظمی سران  
 گفته شود که در خلافت سی سال است پس میان ما بعد خلفاء اشد خویشی از امام خواهد بود پس  
 است که خواهند بود و مردن آنها بفساد و شکست من بعد یعرف امام زمانه صامیتة جلیة  
 بر شوکت خواهد بود و خواهیم گفت که مراد از خلافت خلافت ملة است و او سلم پس او نیست که  
 دور خلافت منقضی خواهد شد نه دور امامت بنام علی بن الامام اعلم لکن این اصطلاح در کلام  
 قوم پانمی شود بلکه شیعیان خلافت را هم میدانند و لکن بعد خلفاء عباسیه امر مشکل است  
 مگر امامی باید که ظاهر باشد نه مخفی و منتظر چنانکه شیعیان اعتقاد دارند زیرا که در صورت  
 اختفاء اغراض مطلقا این دست خواهد بود و خوف از دشمنان اختفا کلی را نمی خواهد که معلوم  
 نشود از او مگر اسمی بلکه غایب است که در عمومی امامت اختفا نماید چنانکه ابائی غایب  
 منتظر میکردند که ظاهر بودند میان مردم و هوای امامت نمیکردند انتهای محصل کلام بود  
 مانند که حاصل جایش نیست که تعمیر خلافت از خلافت کامل و ناقصه خواهد تعمیر امامت از خلافت  
 القراض و در خلافت مطلقه و امامت را نمی خواهد بلکه میتواند بود که وجود خلیفه ناقص خلافت  
 و یا امامی که خلیفه نباشد در هر زمان مستحق باشد و معرفت او بر امت واجب با و فساد کلامش  
 قطع نظر از مخالفت با اصطلاح قوم بر اقل غیر مخفی نیست چه قدر درین کلام تهاوت  
 و بی توجه سرانگیست که اولاد امامت یا است عامه دین دنیا معتبر سازند بلکه نظام  
 امور دین را بعد از غرض امامت قرار دهند بعد از بر باد شاه جائز و حاکم قایم که از امامت  
 دین بهره مند باشد امام پندارند و معرفت او را واجب ندانند و معلوم نیست که از ایشان

اختفاء  
 منقضی  
 است







الایة وان المطلق ينصرف اليه وسيعو الكلام مفصلاً فانظروا دوم انك گفته است  
 که شیعیان گویند که امام حافظ شریعت اگر بر خطا جائز باشد حفظ شریعت چگونه تواند نمود  
 باز در جوابش میگوید گوئیم مسلم که او حافظ شریعت است بلکه مروج احکام شرعیست منفذ  
 او امر و نهی و حفظ شریعت است بوجهی که قوله تعالی و الرابان یون الاحبار بما استوفوا  
 من کتاب الله و كانوا علیہ شیخو و قوله تعالی و انما یأمر بالعدل و البیّن و ما ینها عن الفحشاء و المنکر  
 و ما ینها عن الفحشاء و المنکر و ما ینها عن الفحشاء و المنکر و ما ینها عن الفحشاء و المنکر  
 سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجماعین بین عامست حفظ شریعت البتة باو متعلق است و امام  
 در پیرامون اصل الاطلاق بمقادیر حدیث متفق علیه فی کل خلف من امتی عدل من اهل البیت  
 الخیر کما رواه ابن الحکم حافظ احکام دین باشد و ترویج احکام و تنفیذ امر و نهی شرائع اسلام  
 هم از ثمرات نتایج است و صحت حق بمقادیر حدیث ثقلین متمسک بدان کتاب مبین خوشبین  
 و مقتبس انوار ایمان طاهرین اند نه حافظ مستقل و علمای باطل در صد ضلال خلق و اما  
 حق اند نه حافظ دین و کیفما کان علما چگونه حافظ دین علی الاطلاق خواهند بود و حال  
 آنکه خطا بر آنهاروست و هر کس خطا بر او جائز باشد حفظ شریعت کلیاً چگونه تواند نمود  
 پس همان اشکالی که در انتقای عصمت از ایام بود در حفظ علما هم دارد و خواهد شد استدلال او  
 بر این مطلب بقول او تعالی و الرابان یون الاحبار بما استوفوا من کتاب الله  
 و كانوا علیہ شیخو و ما ینها عن الفحشاء و المنکر و ما ینها عن الفحشاء و المنکر  
 حق تعالی امر کرده بود آنهارا که حفظ کنند کتاب خدا را از تصبیح و تحریف کما صرح البیضاوی  
 و از مطلقیت استخفا و تحقق آن لازم نمی آید زیرا که تکالیف شرعی همه مراد و مطلوب است  
 از بندگان لیکن بکسر است که عمل بر آن نباید فلا بد من محصور حافظ للشرع و الا کل

مستند است  
 به حدیث  
 و روایت  
 و اخبار  
 و کتب  
 و کتب  
 و کتب

مستند است  
 به حدیث  
 و روایت  
 و اخبار  
 و کتب  
 و کتب  
 و کتب

مستند است  
 به حدیث  
 و روایت  
 و اخبار  
 و کتب  
 و کتب  
 و کتب



النظام وفساد الحلال و الحرام پس این اجبار و رهبران که تحلیل با حرم است تحریم باطل  
 میکردند و ما تحقق حفظ شریعت هم بر جان انصاف نمودن است قال الله عز وجل و اتخذوا  
 اخبارهم و رهبا فخر انبا بآ من دون الله بضاوی میگوید بان اطاعتهم  
 تحریم ما احل الله و تحلیل ما حرّم الله و اما ثانیا پس بجهت آنکه تحفظ از چیزی  
 از هر کس میتوان شد و تحفظ کلی مخصوص با اهل عصمت و بهجت محل کلام در مقام  
 اول و این از آنکه بر مستغفار نیست و اینست لای اونا تمام شد و همچنین احتیاج بکرمه گویند  
 کتابتین بکثرت تعلمون الكتاب و بکثرت تداکسون چه از این آیه مستغفار نیست  
 مگر تحصیل تقریر باب تعلیم تدیس کتاب ازین حفظ جمیع احکام لازم نمی آید قوله و نیز در  
 فترت امام چون حفظ شریعت نزد امامیه نیز بود و علم است همچنین بر غیبت او بلکه در حضور  
 نیز باشد قال ابن المطر الحلی فی کشکول الکرامه ان حصل بین الامام المتصل بالله  
 المتصل بالله فتره من الزمان الى وجهه و حفظ الله تلك الوصية برجال من  
 المومنین قول ابن کلامی است نامر بوظنیر که نیابت مجتهد جامع الشرائط مر امام ماران غیبت  
 بر نیابت امام بر پیغمبر قیاس آنکه زیرا که امام یکس عامست مجتهد رئیس خاص و کلام در ریاست  
 عامست نه خاصه حفظ علی اعلام عامست بلکه خاصست و تبیین محلات حل متشابهات و تفصیل  
 شرایط و احکام که پیغمبر نزد امام و بیعت میکند و کار امامست در زمان غیبت انقدر احکام و آثار  
 الله علیه السلام که بعلما رسیده حفظ آن بخلق بعالم دارد و حفظ کلامهم از ایشان غیر متصور  
 زیرا که سهو و خطا بمنزله طبیعه ثانیه انسان است ضیاع چندین احادیث و اخبار از سوانح  
 روزگار و عدم وقایع باقی بکمال احکام و عدم تکرار غیر معصوم از احاطه علوم اینهمه از اسباب عدم  
 احتفاظ و این حفظ منتهی از حفظ امامست و لکن هر گاه بسبب عدم ان اهل زمان با غایت



حاجت بان شدید ترست و لهذا در بعضی اخبار وارد گشته که اگر در زمان غیبت علی نبی بودند و  
 همه گمراه می شدند زیرا که هرگز در مقام انقیاد و مقصود قاضی امام با این سبب حاضر و ظاهر نیارای  
 غیر مقصود بنماف و المیسر و لا یسقط بالمعسور حفظ علی اخبار عمن و بکار خواهد بود  
 در حفظ تمام احکام و آنچه از علامه علی هم از کثکول الکرامه نقل کرده پس بر تقدیر تسکیم  
 نقل محمود بر همین حفظ جزئی است و فترت بآن معنی که اهل سنت عم کرده اند که زمان از حجت خدا  
 من النبیین خالی باشد خلافت شیعه است پس اواز فترت نخواهد بود و باز زمان فتنه و  
 غیبت و مانند آن قوله لکن ایام حافظ شریعت بکتاب است و اجماع است بنفس خود  
 بالذات درین اثبات خطا جاز نیست **قول کتاب است عین شریعت** نه حافظ شریعت  
 و اگر چه کتاب است محتوی احکام شریعت بلکه هیچ طبع یا نبی نیست که در کتاب مجید  
 و سنت نبی حمید نباشد لکن علم آن همه مخصوص امام است که مود و کرمیه و مود عینده علم الکتاب  
 و مصداق علم رسول الله الف باب یفتح من کل باب منها الف باب بوده باشد حفظ  
 آن از تحریف و تحریف و تبذیر و تاویل و بغیر معنی مراد از خلط صحیح و سقیم و اختلاف  
 بسبب موضوع و موضوع بر وجه کلی منصب امام است ندیگری و اجماع در هر مسئله که بایست و اختیار  
 کسیست که اجماع را پیدا سازد و بواسطه آن حفظ شریعت بکند یا آنکه اجماع مقبول شیعیان  
 باین موضوع صورت نمیکند اجماع مقصود اهل سنت باطل و از حایه صحت عاقل و عقرب  
 حقیقت حال آنکه اجماع را باید واضح خواهد شد یا آنکه اگر اجماع شان کاشف از حق و حاکم  
 خطا باشد لازم آید که بیزید پدید خلیفه بر حق باشد که نسبت خلفا از بعد اتفاق ناسبت  
 او بلا شبهه انهم و اکمل بود و حال آنکه مخالفات اعمال و مشاغل و افعال او بدیهه سیه که اکثر است  
 نیاز او بیزید از حق است پس وقوع خطا در اجماع بریزد بکار نمی تواند بود قوله







منتشر اند و هر یک بحاجت خود گرفتار حضور همه در نزد امام از محالات عادیست و اگر امام در  
شهری نباشد یا بدین حکم فقدان عصمت خطاب بر آن نایب جایز خواهد بود و بسبب  
مسافت امام بر آن خطا مطلع نمی تواند شد خصوصاً که در حوادث یومیه وقایع غیر  
که تا اندر ک خطا کار شده می رود و هم علی الخصوص در زمان غیبت کبری بر تقدیر یک  
هم شد پس تنبیه بر آن خطا نمی تواند کرد مگر بفرستادن سولی یا کتابی و رسول عصمت  
لازم نیست پس مأمون نباشد در خطا و در خطوط جعل و تبلیغ جارست و احتمال خطا  
موجود و مع هذا نایب فهم مراد امام از عبارت کتاب تعبیر رسول بغیر محال بود  
و این قیاس محکم نخواهد شد اینهمه مظنه خطا پس امر آن خطا بغیر نصب معصوم در هر قطری  
از اقطار حاصل نمی تواند شد اقول کلام این ناصبی محل کلام است بچند جا اول آنکه صد  
اطلاع امام بنابر اصول شیعه بعلم ماکان و مایکون برامی آید و لو بعض المعانی قایل اند و مش  
سلونی قبل از تفقدن و سلونی عمادون العرش الهی که متفق علیه بین الفرقین  
راست آید و هم آنکه حسب اصل اهل سنت نیز اطلاع شان به غیبت محل استعجاب و انکار نمی تواند شد  
هرگاه صوفیه که مدعی اتباع امیر المومنین اند بعد از فوت مافع از اطلاع نباشد چنانکه حکایات مشهور  
ایشان بر السنه و افواه عوام خواص اهل سنت و در کتاب ایشان مثل ذکره الاولیا و نفحات و مرآت  
الاسرار و مثل آن بد کورست شاید این عاقلان را چگونه بعد از فوت مافع از اطلاع احوال اتباع  
او تواند شد قول تنبیه بر آن خطا نمی تواند شد مگر بفرستادن سولی یا کتابی اقول معلومست  
که این عصر عقلیست یا استقرائی و انتظامی و ان بدیهی است اما استغنائی پس بجهت اینکه تنبیه خطاب  
او نصب بکبری تواند شد قول در خطوط جعل و تبلیغ جارست احتمال خطا نمود اقول  
بنابرین باید که نامه یا حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که بکبری قیصر شده بود بر ایشان مجتنب



و در روز قیامت حضرت سیدنا محمد صلی الله علیه و آله لازم و مستحق گردد و نفوذ باسد من لک الاعتقاد  
 معلوم آنکه نقض ناصبی تنبیه است بر عدم فهم مردم جاهل و یا تجاہل او از آنچه مقصود در این مقام  
 زیرا که فرقیست در میان افراد خطا اگر خطائی لازم الرفع باشد بجز عصمت بمعصیت صوت نه باشد  
 و نصب معصوم بر غیر طریقی ارفع از انباشته بیشتر اشاره کردیم که خطا محذور است و غیر محذور  
 در رفع اول بر او تعالی لازم است رفع ثانی و موید این معنیست قول آنحضرت رفع القلم عن الناس  
 و عن الصبی حتی یتبلغ و عن المجنون حتی یفقی و همینست حال خطا که در زمان نبی امام معصوم  
 من قبل الله الملك العلم بذن تقصیر طریقی واقع شود فعلى الله ان ینصب لک علام و یمکن البنا  
 من استعلام الاحکام و یتلهم علی خطائهم و ما عمن یصل الیه یعقوبهم و الا فها هو من  
 حضرت ملک علام خلقت انسان را بسبب اجتماع قوای شهوانی که مود ایراد و یسفک الدماء  
 وَ تَحْنُ کُتُبُکُمْ بِمُحَدِّکُمْ وَ تَقْدِیسُ لَکُمْ بُوْدُنُکُمْ بِحَسَبِ مَصَالِحِ جَلِیةٍ خَفِیةٍ کَہ صَدَاقِ اِنِّی اَعْلَمُ  
 مَا لَا تَعْلَمُونَ پدیدانمود و رفع مطلق خطا از آنها تسخیل عادی بود و از مالیش و امتحان ایشان نظر  
 داشت پس حسب الامکان علی ما اقتضاه النظام علام احکام آنها را بپای امتحان در آورد  
 و بار سال با دیان درین صلاح حالشان پوشید لعلک من هلاک عن بدیة و یحیی من  
 حی عن بدیة اگر چه گونه خطا را و اعمی بود حاجت بنصب انبیاء و رسل چه می بود و اگر  
 گونه خطا محذور می بود و هلاک تمامه بندگان رخ می نمود و پیش خطا یکبار رفع آن بندگان  
 و ابحان مطلوب بود رفع همان خطا در زمان ائمه هدی مطلوب بود و زمان انبیاء در هر قطر و  
 ناحیه بنی معصومان طرف حی قیوم موجود می بود و نه در زمان ائمه در هر قطر و ناحیه امام معصوم  
 در کار بلکه بعد نصب علام جمیع انا هم بکنایه امام بقاء فاسئلوا اهل الذکر ان یتلکم  
 لَا تَعْلَمُونَ قَوْلَهُ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ طَلَبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ کَانَ بِالصِّیۡنِ بِفَادِ قَوْلِهِ تَعَالٰی

کرمه شده  
 خاندان نبوت  
 نبوت از امام

کرمه شده  
 خاندان نبوت  
 نبوت از امام



واللذان جاهدوا فينا لنهذه بهم سبلنا برعایا واجبا لازم است اگر ایشان تحصیل بعد  
 استغفرانه و تسبیح و تحویل علوم دین این کتاب مجید آثار انبیا و ائمه معصومین خطاب و دعا  
 و صاحب الله عن العباد فهو موضوع عنهم معفو و مرفوع القلم خواهد بود و در زمان غیبت  
 که سبب تفریق و تفریق این معذورین خیر مقصرین باین تیر به تجویز چنین خطاب باعث نمی شود  
 تجویز مطلق خطا و اجمال مصالح و حکم عباد و ضرورت نشان بر جهل و خطای که از پروردگار  
 حکیم ممکن نیست خلق عباد و خلقة محتملة للادب و الله و لم یذکرهم سدا هملا این  
 فکلفهم تحذیرا و نهاهم تحذیرا پس گاه پروردگار عالم و خالق بنی آدم ایشانرا سگاف  
 گردانید و عالم حکام هم او لازم گردید پس اقامت نشان بر جهل و عاقلان زمان با هیچ گاه بی از  
 حجت خود انما بالحق و اعلاما بالحق خالی نگذاشته بتدارک جهل و از انچه غمی و بغی ایشان  
 پراخته و وجه شکر کریم طیب و الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم است ایامیه  
 گویند که مراد از اولی الامر ائمه معصومین اند و این آیه لالت عصمت نشان دارد زیرا که حق تعالی  
 امر کرده است باطاعتشان علی الاطلاق بر سبیل حزم و آن است یعنی آید بگنجهت بآنانکه  
 از گناه خطا شل خدا و رسول محفوظ باشند و لعل انما قال کاطاعة لمن عصی الله  
 انما الطاعة لله لرسوله اولاه الامر انما الله بطاعة الرسول لانه معصوم  
 مطهر و یامر بمعصیت و انما امر بطاعة اولی الامر لانهم معصومون مطلقا و یامرون  
 و تفسیر صفا از عیسا از حضرت صادق منقول است که آنحضرت فرمود که نازل شد این آیه بر شما  
 علی بن طالب و حسن و حسین علیهم السلام پس گفته شد که مردم یعنی اهل خلافت گویند که  
 چنین بود چرا بنام حضرت ائمه است در آیه که تصریح واقع نشد حضرت فرمود بگویند از آنها  
 که در کتاب مجید ام به نماز نازل شد چرا تصریح نشد بیه کعبت نه چهار رکعت تا آنکه

استغفرانه و تسبیح و تحویل  
 علوم دین این کتاب  
 مجید آثار انبیا و ائمه  
 معصومین خطاب و دعا  
 و صاحب الله عن العباد  
 فهو موضوع عنهم معفو  
 و مرفوع القلم خواهد بود  
 و در زمان غیبت  
 که سبب تفریق و تفریق  
 این معذورین خیر مقصرین  
 باین تیر به تجویز چنین  
 خطاب باعث نمی شود  
 تجویز مطلق خطا و اجمال  
 مصالح و حکم عباد و ضرورت  
 نشان بر جهل و خطای که از  
 پروردگار حکیم ممکن نیست  
 خلق عباد و خلقة محتملة  
 للادب و الله و لم یذکرهم  
 سدا هملا این فکلفهم  
 تحذیرا و نهاهم تحذیرا  
 پس گاه پروردگار عالم و  
 خالق بنی آدم ایشانرا  
 سگاف گردانید و عالم  
 حکام هم او لازم گردید  
 پس اقامت نشان بر جهل و  
 عاقلان زمان با هیچ گاه  
 بی از حجت خود انما بالحق  
 و اعلاما بالحق خالی  
 نگذاشته بتدارک جهل و  
 از انچه غمی و بغی ایشان  
 پراخته و وجه شکر کریم  
 طیب و الله و اطیعوا  
 الرسول و اولی الامر منکم  
 است ایامیه گویند که  
 مراد از اولی الامر ائمه  
 معصومین اند و این آیه  
 لالت عصمت نشان دارد  
 زیرا که حق تعالی امر  
 کرده است باطاعتشان  
 علی الاطلاق بر سبیل حزم  
 و آن است یعنی آید بگنجهت  
 بآنانکه از گناه خطا شل  
 خدا و رسول محفوظ  
 باشند و لعل انما قال  
 کاطاعة لمن عصی الله  
 انما الطاعة لله لرسوله  
 اولاه الامر انما الله  
 بطاعة الرسول لانه  
 معصوم مطهر و یامر  
 بمعصیت و انما امر  
 بطاعة اولی الامر لانهم  
 معصومون مطلقا و یامرون  
 و تفسیر صفا از عیسا  
 از حضرت صادق منقول  
 است که آنحضرت فرمود  
 که نازل شد این آیه بر  
 شما علی بن طالب و حسن  
 و حسین علیهم السلام  
 پس گفته شد که مردم  
 یعنی اهل خلافت گویند  
 که چنین بود چرا بنام  
 حضرت ائمه است در آیه  
 که تصریح واقع نشد  
 حضرت فرمود بگویند از  
 آنها که در کتاب مجید  
 ام به نماز نازل شد  
 چرا تصریح نشد بیه  
 کعبت نه چهار رکعت  
 تا آنکه



رسول مختار آنرا تفسیر نموده و نازل شد حکم زکوة و نه فرمود که از چهل در هم یک در هم بدهند  
 تا آنکه رسول خدا آنرا بیان نمود و همچنین در خصوص حج پس بر منوعان آن بود که اولی الامر نازل شد  
 پس رسول خدا آنرا ظاهر نمود و بقول خود رباره علی بن ابی طالب عرض گشت مولا و فعلی  
 مولا الی آخر الحاشیة بحسب است از فخر رازی که بعد از عرفات ایات کرمیه بر عصمت او و الی الامر  
 ما هو الحق لتتحقیق بالاتباع خطی نموده که این آیه بر حجیت اجماع لیل آورده از اولی الامر  
 صل و عقد را مراد گرفته می گوید که دلیل بر مطلب است که حق تعالی حکم نموده است بطاعت او و الی الامر  
 بر سبیل جزم قطع ناچار ازینکه مراد از اولی الامر کسی باشد که از خطا معصوم باشد و الا بقدر اقتضا  
 او خطا لازم خواهد آمد که حق تعالی امر بمطاعت آن خطا نموده باشد و خطا منافی است با این باینکه  
 امر و نهی در فعل واحد مجتمع شود و آن محال است پس از این ثابت شد که اولی الامر واجب الطاعة اند و  
 به آنکه مطاع واجب الاتباع باشد البته معصوم خواهد بود پس لابد است که از اولی الامر معصوم  
 مراد باشد و بگاه این نقد تمهید یا پس گوئیم که این معصوم مجموع است یا بعض است چنانکه نیست  
 که بعض است باشد زیرا که وجوب طاعت مستحق نمی شود مگر بعد معرفت مطاع امکان وصول با و  
 و استفاده از او و نحن نعلم بالضرورة انما فی صاننا هذا عاجزون عن استفادة  
 الدین العلم من هرگاه چنین نباشد پس مراد نخواهند بود مگر اهل صل و عقد و این تفسیر است  
 پس شکرت که ربطی با الفاظ آیه ندارد لهذا بعضی فاضل گفته اند که فخر رازی در تفسیرش صراحت  
 متکلم شده گفته این آیه لایست می کند بر عصمت عدم جواز خطا او و الی الامر لکن چون دیده که  
 اعتراف بقضا این مستلزم بطلان است خلفا نشان گفته مراد از اولی الامر معصوم اجماع  
 و مخفی نیست کاکت این تاویل چه از اولی الامر جماع را خواستن از قبیل آسمان گفتن و ریسمان  
 خواستن است چنانکه روشنست بر ذوق سلیم از باب محاوره و انتهی معنی اضمحلتی است

این آیه  
 از اولی الامر  
 است  
 و این  
 در حدیث  
 صحیح  
 است

اعتراف  
 است  
 بر  
 این  
 که



تازه که بخاطر هیچیک از مفسرین یقین نگذشته پس اوده جماع خلا اجماع با و ازین جهت  
 فخر رازی بعد ازین تمهید ابر خود ایراد میکند که آنچه تو مراد گرفته خلا اجماع بعین آنکه  
 اقوال مفسرین منحصرت در چند چیز یکی آنکه خلفا را شد بر این باشند دیگر آنکه مراد امر  
 سرانجام است و آنکه علماء و مفتیان شرع متبرین و با چهارم آنکه ایما معصومین و ایشان  
 چنانکه در افضح گویند قول تو خارج از این پس بخیالفت جماع باطل باشد  
 بعد ازین گوید که قول با از قول سوم بر وزن نیست زیرا که اهل صلح عقد در هر زمان حکما آن نمائند  
 پس باطل باشد قول ابراده علماء تفسیرت جداگانه و اراده اجماع اهل صلح عقد تفسیرت  
 علیه زیرا که در اول اتفاق شان شرط نیست ثانی شرط است پس اوده اجماع خارج از اول  
 اهل صلح عقد و تفسیر بالرای باشد و تلمیح از کجی کار ساز بنگر ده با و کیفما کان الحمد سر که  
 بمقدمه محمد که نزد ما نیز مسلم است همه اقوال عامه بغیر قول خود بمقادیر بخوبن  
 باید که یکم و اینک المومنین باطل ساخته زیرا که خلفا معصوم بودند و نه امر اونه علماء اهل  
 افتائهم الوفاق باقیمانده احتمال ابراده در باب صلح عقد آنها نیز فی حد و اتمه بالاتفاق  
 معصوم نیستند الا قول هر اوصاف از آنها محبت باشد و حال آنکه این احتمال باطل است پس اطلعت  
 شان در حال اجتماع آنها قول واحد بود و نه در حال افتراق و الا اجتماع اراء متنافیه لازم  
 خواهد شد آن محال است و هذا مننا کلا طلاق کایه جدا پس مراد نخواهد بود مگر اتباع  
 بعضی است بلکه اهل صلح عقد نیز بعضی است اند اتباع شان نیز مقید بحال اجتماع پس اطلاق بحال  
 بلکه اطلاق ایست منی آید مگر بر تقدیر ابراده ایما معصومین صلوات الله علیه جمیع و آنچه  
 در ابطال این احتمال گفته است که طاعت آنها درین صورت مشروط بعتدالشان خواهد بود و تقدیر  
 و صواب آنها و الا تکلیف با اطلاق باشد و حال آنکه ظاهر آیه اطلاق را جمعی اهل تصحیح و تحریف

فخر رازی  
 در تفسیر  
 این حدیث

اجماع

فخر رازی



زیرا که اطلاق آیه کریمه منافق قول اوست که اتباع اهل صل و عقد را در حال اجتماع لازم نیست  
 نه در حال اگر بگویند که اولی الامر جمع است و آن مفید عموم و استغراق می باشد با این معنی  
 لفظ داخل خواهد بود نه قید خارج پس گفت که غایت الامر آنکه مجموع اولی الامر را خواهند  
 لکن مجموع اهل صل و عقد مجموع آنها صادق آید او افتروا و اختلافوا فی الحکم پس  
 اجتماع فی حکم از نص خارج و دلیل بر صافیت آن قیاس است پس تخصیص اطلاق آیه عملی  
 ماقال ناروا باشد بلکه تخصیص لازم قولشان افحش است از تخصیص که قول امامیه لازم آید  
 لشده الاجتماع قلنا الاجماع آنا اشتراط بعرفه قدره دل پس نیست که بر هر عمل  
 در کار است از او از هر حکم است معرفت بآن میباید وضع حکم پس بعت اهل صل و عقد نیز  
 معرفتشان و احوالشان تواند شد و تعسر اطلاع بر آن واضح است من لدی غیر فقه  
 با عیانهم مع انتشارهم و اقطار العالم فکیف الوصول الیهیم یا جمع پس این اشتراط  
 از پایه اعتبار ساقط ساختن تیشه بر پایش میریزد و اگر بعضی سائل اطلاع حاصل شود  
 و در جمیع سائل اطلاع تواند شد علاوه آنکه مراد از مجموع اهل صل و عقد مجموع اهل صل و عقد  
 جمیع از مندان یا اهل صل و عقد نیزمان بقدری قول امتناع اطلاع بر حال سابقین و حتمین  
 ظاهر است پس حکم بعتشان منقطع است و بر تقدیر ثانی تخصیص نیزمان لازم خواهد آمد مع عموم  
 اللفظ فیکون تخصیصا لاطلاق الاية یا آنکه اجماع زمان سابق بر لاحقین حجبت پس تخصیص  
 بمتابعت اهل نیزمان با اولی الامر مانع و بیجا خواهد بود و آنچه گفته است که یک اطلاع است که بسو  
 نبی و اولی الامر مستثنی گشته و مراد که اطلاق نسبت به نبی و اشتراط نسبت به غیر نبی منقطع است  
 زیرا که یک لفظ مطلق مشروط نمی اند و پس ترتیب است مگر شناختن پیغمبر اسکان در صل  
 باو شرط نیست که آیه ان نسبت باو مطلق قرار میدهند و در خصوص معرفت او را شرط میدهند و



ان شاء الله بعد لكن كذا يكون حال من الحق المجيد اگر بگویند که معرفت بنی سبب آیات  
 و الا بتدریج بهر تاسیست محتاج بنظر و فکر نیست خواهیم گفت بهیچ حال ائمه معصومین پس اگر  
 منافقان و منافقات صفات این مثل کافران که آفتاب سالت را نمی شناسند از شما مادیان ایا مستنیران  
 که بمقادیر امر غیر امانت صافیه جاهلیت در میان موجود است محروم باد در دنیا  
 مرصوص امانت دایره نخواهد یافت و اما اینکه گفته است که لفظ اولی الامر جمع و نزد  
 شیعیان در میان نباشد مگر امام واحد محل جمع بر فرد خلا ظاهر است پس با آنکه چنین باشد  
 شایع است نظیر فی القرآن کثیر درین مقام چونکه خطاطی عوارا بسو کافران نام الی یوم القیام  
 و آنها مامور و مکلف باتباع مجمل و ای که پیش تکلف معنی جمع مراد می نمایند بود پس صغیه  
 جمع شکالی نباشد اما اینکه گفته است که قوله تعالی فان تنازعتم فی شئ فردوه  
 الی الله و الی الرسول پس اگر مراد از اولی الامر امام باشد فردوه الی الامام هم می باشد  
 که رای مذکور می شد پیش از این است که اول الامر سلم که درین آیه ذکر اولی الامر بنا بلکه  
 روایات اهل بیت و هم اخصر با فی البیت دلالت دارد بر اینکه لفظ اولی الامر درین مقام  
 نازل گردیده از جمله آنچه از قرآن ناقص شده اینهم ناقص شده فقه تفصیل عن تفسیر العیاشی  
 و الکافی عن الباقر علیه السلام انه تلا هذه الآية هكذا فان خضعت تنازعنا فی امر  
 فردوه الی الله و الی الرسول و الی الامام و منکم قال کذا نزلت علی ابن ابراهیم  
 از حضرت صادق علیه السلام وایت کرده نزل خان تنازعتم فی شئ فردوه الی الله و الی  
 الرسول و الی الامام و منکم و اینست بهر مقتضای روایا کثیره خود که لا یرتفع  
 نقصان بسو قرآن و انکار آن نمیتواند کرد و ثانیا بر فرض تسلیم عدم ذکر اولی الامر  
 در کتب مجید و بالاخص در اشعار این طاعت هم منطوقه فی طاعة الرسول المختار سیم

۴  
 نظر در آیه



بعد ذکر اولی الامر فی لفظ واحد بقوله اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم  
 حیث ان الله استند فعلا واحدا الی الرسول واولی الامر اشعار الطیف باطلاق  
 وطاعت واحد نفی بحال ایلست منصرف برامی بلحق ندارد و قد نص علی ذلک المومنین  
 مبین فی وسیلة النجاة فی فضل ایلست حیث قال الطاعون ایشان بعینه اطاعت خدا  
 ورسول خدا قال اخرج الحاکم فی مستدرک عن ابی خذرمی اطاعنی فقد اطاع الله  
 ومن عصانی فقد عصی الله من اطاع علیا فقد اطاع الله ومن عصی علیا فقد  
 عصی الله ویراکه هرگاه ملحق بذکر بنی کر و اولی الامر در صدر آیه واقع است پس عدم ذکر  
 حجتیه بخیرین محلی ندارد و که سبب وضوح امر حاجت بتکرار ذکر بنی کر و اولی الامر  
 تنصیف حضرت سالت درین بیان قلیل محتمل بود و پس بذكر اصل منسوب عنه خدا را التکلیف  
 اقتضای شد از اینجاست که جائیکه بعد حمدی و دایره تنبیها للفاصلین باز فرمود است  
 ولورثه الی الرسول واولی الامر منکم لعل الذین یستنبطونه منی یمتثلوا  
 ما توریث از حضرت امام حسن علیه السلام فی بعض خطبه فان اطاعتنا مفر و صفة الذکا  
 بطاعت الله ورسوله مقرونه قال الله عز وجل اطیعوا الله واطیعوا الرسول  
 واولی الامر منکم فان تنازعتم فی شئی فردوه الی الله واولی الامر منکم قال و لو  
 ردوه الی الرسول واولی الامر منکم لعل الذین یستنبطونه منی یمتثلوا  
 که ذکر اولی الامر بجا عدم تنازع و اختلاف و ترک ذکرشان بمقام تنازع و اختلاف  
 قرینه بر آنکه مخیر از می گفته است که مراد از اولی الامر اهل صل و عقد اند که مصداق اجماع  
 پس اصل کلام چنین خواهد بود که اطاعت خدا و رسول خدا و اهل صل و عقد نمایند و چنانکه  
 اتفاق حاصل باشد پس اگر نزاعی و اختلافی در میان آنها رود و بدین نحو جمیع بخدا و



رسول چاره دیگر نخواهد بود و لکن جماع پنهان خواهد بود که اطاعت خدا و رسول خدا  
 اختصاص بمواد جماع و اختلاف اندارد و لکن طاعت او را لامر کس اگر اطاعت او را لامر کس بحال  
 اجتماع اجتماع با طاعت رسول مطلق لازم خواهد بود جمیع میان ابرار و اهل طاعت و ارادته را در  
 واحد آن محبت که اعتراف به ارازی قول او تعالی تا نزد علم محمول بر اینکه اطاعت خدا  
 و رسول صیاحان امر به شمول است یعنی هرگاه نزاعی شمار در پیش شود رجوع کنید و رفع  
 خود نمایند و رسول و ذوات وی پس حکم اول بجا بیان طاعت مطلقه او این حکم بر  
 بیان رفع آثار عافیه است تعلق مسائل اجتماعی و اختلافیه دارد و اهل صلح عقد غیر  
 معصومین مثل سائر ناس در این حکام شریک بهر اند و محرز از کسی این که بر اجماع تنزیل نموده  
 از قبیل تفسیر را منتهی عنه می باشد نه دلیل عقلی بر آن قائم است نه دلیل سمعی پس محاله  
 فاسد خواهد بود و قبح تفسیر را بقول صد نقیض است و نظری امامی بر ضل ثقلی اقلیت  
 فی القرآن می نامی ثابت پس بر چنین تفسیر از کبیر است و قتل علی است  
 و موجب اثم کبیر و لایندک مثل خیر و جهنم یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و کونا  
 مع الصادقین جناب لانا بایستی تفسیر تقریب است و لایان این که در حق ائمه فرماید  
 ای و بهی ایمان آورده آید تر سید از خدا و باشد با صادقان و راست گویان و همه چیز  
 در دعوی ایمان بگفتار و کردار و ظاهر است که مراد از بودن با ایشان متابعت ایشان است  
 در گفتار و کردار نه آنکه ببدن و جسد یا ایشان باشد زیرا که این محال است و بیفایده و متغی  
 امامت همین است چنانچه خطاب با قرآن مجید عام است شامل جمیع امت همه مذمت با اتفاق  
 است پس باید که در جمیع زمانها چنین صادق بوده باشد که امت با او باشد و معلوم است که صادق  
 فی الجمله مراد نیست و الا لازم آید که هر یک است بگوید متابعت او واجب با و یا با اتفاق

و در تفسیر حضرت امام  
 از کبیر یا ایها الذین  
 امنوا اتقوا الله و کونا  
 مع الصادقین



باطل است پس باید که صادق در جمیع افعال و اقوال مراد باشد و این مصدوم است پس ثابت شد  
 وجود مصدوم در غیر ما و وجوب متابعت ایشان باتفاق غیر حضرت رسول و دو وارده امام  
 صلوات الله علیه جمعین مصدوم نیستند پس حقیقت است بیان و امامت ائمه ایشان  
 با آنکه سیوطی و غیره مشهور و نقلی در تفسیر مشهور از ابن عباس و حضرت امام باقر و ائمه  
 که مراد از صادقین علی بن ابی طالب و از ابراهیم بن محمد ثقفی و خروکوشی در کتاب شریف النبی  
 از اصمعی بن اوزار حضرت امام محمد باقر و ائمه اند که مراد از صادقین محمد و علی است و از  
 حضرت امیر المومنین و ائمه اند که فرمود صادقون یا ایما که حضرت آنحضرت و از حضرت صادق  
 منقول است که صادقون آل محمد اند و سیاق تمام القول فی هذا المقام فی ادلة امامه الامام  
 علی بن ابی طالب علیه السلام انتشار اسلام ملک العلم جمیع هم آیه لا تروا الی الذین  
 ظلموا فتمسکوا بالنار یعنی رجوع نکنید بسو آنرا که ظلم کرده اند پس برسد بشما آتش عذاب  
 و هرگاه که بسو ظالمان منع باشد باطل است امر و نهی شان بطریق اولی متنع خواهد بود و امام و  
 رسول نیست مگر کسی که احکام و نهی او علی الاطلاق بر جمیع امت واجب باشد و لیسر الا  
 فلا یکون الظالم اماما اما اینکه فخر رازی گفته است که مراد از این آیه نهی سحاز و کون  
 بظلمه حال اقامتی هر علی الظلم کما ان معنی قوله ما علی المحسنین من سبیل ما اقاموا  
 الاحسان پس هیچ ایش نیست که مفاد آیه اعم است پس تقدیر بوقت ظلم اضافه قید باشد  
 از قبیل نفس جمع و تفسیر القرآن بالذی منی عنه و نیز می توان گفت که هر که ظالم و لونی باشد  
 رکون بظلم او علی الاطلاق کما یهوان الامام المطاع نمی توان کرد بدو چه یکی آنکه هرگاه مصدوم  
 ظلم با اطمینان از و مرتفع خواهد بود پس تا وقتی که از خارج صحت قول و فصل او ثابت نشود و تا  
 بر آن متابعت او نتوان کرد فان الذی کون هو الوثوق والتکون ففی مجمع البحرین

و این حدیث صحیح است  
 و در کتاب  
 الی الذین



فومعنا لا يباح لا تطعنوا اليكم تسكنوا الى قوتهم وكم سيرة قول فعل او محل وفاق نباشد لا  
 امامت رياء عامه برين دنيا البته نخواهد بود و بگويد انك امام مطاع انك صلا لا طلاق و انك  
 او على الاطلاق واجبت و ظالم و في بعض الاوقات امام نمي تواند بود مكان السلب الجرح  
 ينافي الايجاب الكل وجههم آية اذ قال ربك للملائكة ان جاعل في الارض  
 خليفة قالوا اتجعل فيها من يفسد فيها ويسفك الدماء ونحن نسبح  
 بحمدك ونقدس لك قال اني اعلم ما لا تعلمون بيضاوي في تفسيره گويد  
 كه معنى آية چنين است كه آيا خليفه سگروا ني عاصيان را و نحن معصون احقاء بدانك  
 و مقصودشان استسفات از وجه ترجيح با توقيف كه از براسي ملائكة معصومين بعد و خصوص مستحلام  
 نه عجب و تفاخر و نه طعن بر نبى آدم بر وجه نصبت فاختم اعلى ان بظن كجهم ذلك لقوله تعالى  
 بل عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول وهم يامره يعملون پس كلام ملائكة هم  
 عصمت خلاف ثابت شود و بعين وجه اعتراضشان و حق تعالى فضليت حضرت آدم  
 برايشان با حتراف بيضاوي بقوله وان آدم افاضل من الملائكة لانه اعلم منهم  
 اثبات فرموده قال بعض المفاضل و هرگاه حضرت آدم منصوص كلام الهى و بشهادت امام  
 افضل از ملائكة معصومين بايد كه معصومين نباشد زيرا كه افضل همان كه را مى بيند  
 كه جامع جميع فضائل مفضول باشد شى ناپيد شكلى نيست در اينكه از جمله فضائل ملائكة  
 عصمت پس عصمت شرط خلافت باشد و نيز اگر چنين بود حق تعالى تفضيل آدم چه لازم  
 مى بايست كه همين قدر در جوابشان بگويد كه عصمت شرط خلافت نيست فقط در هم  
 علما اعتقدند كه من الاشواط على حسب اعتقاد الامامية و اعتقاد  
 هذا الناصب في رسالة تفضيل الشيخين بان المعصوم افضل بان النبى على

و امام محمد باقر  
 و در بعضى اوقات  
 رياء كبريه و اوقات  
 رياء للملائكة الآية

و اشراط كبريه  
 و اشراط كبريه



وَجاءَ رسولُ اللهِ  
عليه السلامُ فوجدَ  
النَّبيَّ وَاَهْلَهُ  
يُحِبُّونَ لِقَاءَهُ

مع الحق يدل على عصمة علي عليه السلام وهذا الفيض بالاجماع المراكبي لا اشتراط تقدير  
وجه هم آیه تطهیرت قال الله عز وجل انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت  
ويطهركم كما تطهيرا فانما قلنا انما وراوينا اخبار وفسرنا بوزن كازنزل ان در شان البيت  
اطهار بالانفلاق نقل کرده اند در مفتاح النجا از مسلم از قباير وايت کرده که برآمد حضرت  
رسول خدا اقول روز و بر دوش آنحضرت رسد آيا بهي دارم و سياه دين حسن علي بن حسين  
اوراد داخل فرمود بعد آن حسين پس داخل شد با او بعد آن فاطمه آمد پس داخل فرمود و او را  
در زير رد ابعاد آن علي بن ابي طالب آمد پس او را داخل فرمود بعد آن فرمود انما يريد الله  
ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم كما تطهيرا و من بر در شسته بودم  
در حجره رسول خدا و علي و فاطمه و حسن حسين بودند پس بپوشانيد آنها را ببرد  
مبارك گفت اللهم هؤلاء اهل بيتي خاصته اذهب عنهم الرجس وطهرهم  
تطهيرا پس عرض كردم كه من هم بايشان هستم فرمود انك الى خدي انت مني و اج  
رسول الله و از عمر بن ابي سلمه روايت کرده كه اين آيه نازل شد بر رسول خدا انما  
يريد الله الايه پس طلب فرمود فاطمه و حسن حسين را پس بپوشانيد آنها را ببرد  
و علي پشت سر آنحضرت بود بعد از آن فرمود اللهم هؤلاء اهل بيتي فاذهب عنهم  
الرجس طهرهم تطهيرا قالت ام سلمة وانا معهم يا رسول الله قال انت علي  
مكانك و انت الى خير و تقرب لالت اين آيه بر حضرت طهارت حضرت ايمه بر قتل خبير  
پوشيده نميت زيرا كه حق تعالى باهتمام تمام از باب جبر و ابعاد عصيان با او ايشان  
خواست قال العلامة الحلي في منهاج الكوامر في هذه الاية دلالة على العصمة  
مع التاكيد بلفظة انما و با دخال اللام في الخبر و الاختصاص في الخطاب بقوله



اهل البيت والتكدير بقوله ويطهرهم تطهيراً واما كذا في الهمزة دعوتك سالت بنا  
 البتة واقع كزید و فانه لا زاد لما اراد ارادة حتم ولا رد له عوة النبي عوفاً  
 وركاكت شبرها اهل خلد که بالا و کزاف درین مقام کرده اند بر هکسان بگوید وانه انجا  
 که سجوت عنه درین مقام اشتراط عصمت مطلق امامست و این که بیه خصوص عصمت  
 امامیت علیهم السلام لالت دارد تفصیل مباحث آنرا بمقام کفر ضائل حضرات اوله  
 خاصه اثبات عصمت و طهارتشان بکول ساختیم و سنیشرا لی جواب الشبهات عنقریب فی  
 ذلک المقام فانتظره تدنیب فاضل دهلوی غایت قاحت اشتراط عصمت امامت  
 که باده عقل و نقل کتاباً و سنه مدلل و مبرهن مخالف کتاب عترت پنداً و قوله انما  
 الکتاب فقله تعالی ان الله قد بعث لکم طالوت ملکاً پس طالوت امام مقرر الطالوت  
 بونیصب الی و بالا جماع معصوم نبی بلکه آخر ما معامله که با حضرت داود کرد در حدیث  
 اودح می کند چه جای عصمت **اقول** جواب این کلام سرایایلام سابقاً بتفصیل گذشته و  
 حال بالا جماع می گوئیم که این استدلال از قبیل بنا فاسد علی الفاسد زیرا که از نص آیه  
 اعطاک ملک بطالوت استفاد می شود نه اعطاک امامت و این هدام خیال پسین طریقه و  
 طالوت را امام قرار دادن باینستفا عصمت و دلیل بر نفی اشتراط عصمت آوردن جمعی  
 پیش نیست و بگوید که می توان گفت که کلام نافرجام این ناصبی مبتدی است بزر و مقدمه  
 یکی آنکه طالوت امام مقرر الطالوت باشد و دوم آنکه معصوم نباشد بزر و مقدمه مقدمه  
 امامت اول پس بجهت آنکه قدر مسلم نیست که طالوت ملک بود و امام بودن در منع  
 و از آیه کریمه امامت او هرگز ثابت نمی شود پس دعوی بلا بنیه مجموع نباشد بلکه اقوال غیر  
 فریقین که پیشتر نقل شد بزر و خدا ان دلالت دارد و امامت ثانیه پس بر فرض صحت

بکالت بالفتح  
وضف شد ان

ببینید  
تقصیر  
فاضل دهلوی  
راشترا  
مخالفت  
عقبت پیوسته



مقدمه اولی نیز محل مناقشه است و سند اجماع غیر سموح قال بعضی الا فاضل فی جواب کلامه داخل بود  
شیعه بین اجماع کذب محض و افترا می صحت زیرا که مولانا محمد باقر مجلسی در کتاب حیات القلوب  
بعد از تفسیر آیات متضمن قصه طالوت گفته بدانکه اکثر مفسران آن مؤرخان عامه نسبت خطا و کفر  
بطالوت داده اند و گفته اند که او بعد از کشتن جالوت با داود آغاز دشمنی کرد و اراده قتل  
آنحضرت نمود و امور شیعه بسیار با و نسبت داده اند و از احادیث شیعه اینها ظاهر می شود  
بلکه ظاهر آیه اکثر و آیات نیست که او خوب بوده است و در بعضی از خطب غیر مشهور نقل  
کرده که حضرت امیر المومنین فرمودند که من طالوت این امت را می بینم بدانکه این آیات دلیل  
بر آنکه حضرت امیر المومنین احق است بخلافت امامت از آنها که غصب حق او کردند  
زیرا که این آیات صحیح اند و آنکه در بادشاهی و سیاست خداوندی زیاده تر شجاع و علم  
معتبر است با اتفاق امت حضرت امیر المومنین علیه السلام از همه صحابه شجاع تر و عالم تر  
بودند و هیچ کس را درین خلافت نیست پس آنحضرت بکلام امامت احق بوده با از آنها که در  
اکثر جنگها اگر بختند و در اکثر قضایا اقرار بنا و ادانی و با آنحضرت جوع می نمودند استی بلکه  
دعوی اجماع اهل سنت هم بر عدم عصمت طالوت در محل منع است زیرا که بعضی اهل سنت  
قابل اند باینکه او بنی بود چنانکه فی الخبر الدین و تفسیر کبیر گفته و من الناس من قال کان طالوت  
نبیاً کان الله اظهر المبعوث علی یدیه و کل من کان كذلك کان نبیا و لا یتقال  
ان هذا کان من باب کرامة اولیاء لان الفرق بین الکرامة و المعجزة ان  
الکرامة لا تكون علی سبیل التحدی هذا کان علی سبیل التحدی فوجب ان  
لا یكون من جنس المکرمات انتخب هرگاه طالوت بنی باشد معصوم هم باشد انتخب  
کلامه بلفظه اقول از کلام اخوند مجلسی اگر چه خوبی طالوت مستفاد می شود لکن



عصمتش لایح نمی شود و از کلام جناب امیرالمومنین بعد فرض صحت و ایضا عصمت طایف لازم  
 نمی آید غایت الامر آنکه از کلام آنحضرت مشابعت در بعضی صفاتش از ریاست و نصفت لازم آید  
 فان التشبیه یکفیه فی المشارکه فی اشی الصفا کما فی التعبد عن الجواد بالکمال  
 والله العالم قوله تعالی جاعل فی الارض خلیفه پس حضرت آدم قبل از نبوت امام  
 و خلیفه بین بود و بالا جماع مصدک گناه شده قوله تعالی و عیسی اذ مر به فغوی  
 و اتبعه من یزما ابانست خلا بود نه در زمان نبوت بدلیل قوله تعالی اجدبه و به کتاب  
 علیه فهدی اقول این کلام نافرم از کلام سابق نیز غریب است معلوم است که آنکه یا  
 عامر بن نبیاست پیغمبر حضرت آدم که ابوالانبیاست به نیابت کدام کس را داد و حضرت آدم  
 قبل نبوت خلیفه که ام پیغمبر ساخته است این قدر فقهید که مراد از خلا موعوده دین است  
 نیابت خدا و رسالت یعنی حق تعالی موعده که من زمین حجتی و نابی از طرف خود قرار  
 میدهم قال الکاشانی و تفسیر الصاوی فی روایة خلیفه یكون حجة لی فی  
 ارضی علی خلقی کما یاتی و قال البیضاوی و الخلیفة من یخلف غیره و ینوب منابه  
 الهاء فیه للمبالغة و المراد به آدم لانه کان خلیفة الله فی ارضه کذلک  
 کل بنی استخلفوه عما لا ارض و سبیه الناس تکمیل نفوسهم و تفنذ امره فیهم  
 لا حاجة له تعالی من ینوبه بل القصد المستخلف علیه عن قبول فیضه تلقی امر  
 بغیر طریقی چو مراد از خلافت موعوده رسالت نباشد قوله تعالی اجدبه و به کتاب  
 دلالت بر تراخی اجتناب از ترک اولی در دونه از خلا و امامت بلکه ترک اولی که تعبیر از ان  
 بمعصیت نموده در جنت واقع شده و نزول بر زمین که وقت استخلاف است متاخر از ان است  
 پس در وقت خلا وقوع امر منافی از کجا ثابت شود دعوی اجماع بر مصدور و نبی از ان حضرت



الطرف است زیرا که مراد از اجماع یا جماع مسلمین پس با مخالفت فرقه امامیه چگونه صورت  
 می بندد و یا اجماع اهل سنت مراد است آن هم باطل است قال البیضاوی و تمسک  
 الحشویة بحدثة القصص علی عدم عصاة الانبیاء و الجواب مروجوه الاول  
 انه لم یکن نبیا حینئذ و المذموم مطالب البیان الثانی ان النسخ للتفریغ و انما  
 سقی ظالما و حاسدا لانه ظلم نفسه خسر حظه بترك الاول و اما اسناد  
 و العصیان الیه فسیا الجواب عنه فی موضعه و انما المرء بالتوبة تلافیا لما فات عنه  
 و جرم علی ما جرم معانیه علی ترك الاول و الثالث انه فعل ما فعله ناسیا  
 لقوله لا آفئذ فی لم یجد له عذرا و لكنه عوبت بترك التی حفظ عن سبب النبی  
 پس قول حشویة مجمع علیه المستنزلات دارد بر اینکه خود این ناصبی فرقه حشویة است قول  
 و اما اقوال المعتزلة فقد سبق انفاصا فی نهج البکلاء من فی الامیر للمومنین علیه السلام  
 لابد للناس من امیر و او فاجرا لم اقول ان احتجاج ناصب عداوت اهل بیت  
 نهج البکلاء تبعاً لابن ابی الحدید المعنوی طرفه استدلال است که معنی کلام را ناهمیده یا  
 تجامل و زبیده بنامی کار بر تلخیص تمویح گذاشته تفصیل این جان بر منوال است که کلام  
 جناب امیر المومنین علیه السلام در مخرج مد و خوارج در قول شان بنفی امامت مطلقه که اعم  
 از امامت بیخوش عنها خارج گردیده اهل سنت آنرا بمفاویر فون الکلم عن مواضع  
 بطرف امامت مصطلک کشیده اند چنانچه ابن ابی الحدید در شرح این کلام گفته است هذا فی  
 صریح منه علیه السلام بان الامامة واجبة بعد ان یگوید که همه حکمیین میگویند که  
 امامت واجب است الا ما یحک عن ابی بکر الا هم من قد ما اصحابنا انها غیر واجبة  
 اذا تناصفت الامامة و لم یظالم و بعضی تاویل کرده اند که این قول او نظیر

جواب استدلالات  
 در جواب ادعای  
 در امامت بقرآن  
 در امامت بقرآن  
 در امامت بقرآن



تعلیق بحال محال است زیرا که عادت باین جاری نمیشد که بدون دلیل استقامت میبرد پس اگر  
 قابل بود بوجوب عبادات خلق خواهد بود و این تاویل نیست و لکن در کیفیت خوب کرد و اند  
 بصر این مشایخ مایل و جوی شرع را میگیرند و بغداد و غیره را بوعثمان حافظ عقل را و  
 بهمت قول امامیه بکار صاحب و جوی استعلی بکلفین میگیرند و امامیه بلیل لطف  
 خداوند عالم واجب میدانند و ظاهر کلام جناب امیر علیه السلام همان است که اصحاب با گفته اند  
 آیا نمی بینی که تعلیلا آنحضرت تعلیق بمصالح و نیاد از انتهای ملخص کلامه بحال این باب  
 تامل و رسیاق و مساق کلام آنحضرت که عاری از شوب و صحت است بامعان نظر لازم است  
 تا بفهمند که کلام امام علیه السلام چه معنی دارد و این ابی الحدید فاضل و بلوی آنرا بر چه چیز  
 نموده اند و خوشبختی که محکم تجربه دیدم بیان تاسمیه و می شود آنکه در روشن شدن تالیف  
 و حفظ شذیع شان بر ناظران واضح گردد پس بدانکه این ابی الحدید ناصب عداوت اهل بیت  
 لفظ امیریه که در کلام جناب امیر علیه السلام واقع است بر امام مفترض الطاق که نصب آن  
 بخراتقی علی نذر امامیه راه لطف و عنایت بحال بنده کار واجب و نذر اهل سنت و نصیب  
 بر خلاف واجب محمل نموده اند و بهین جهت بر شتر اطاعت عصمت آمده ابراهیمی نمایند بحال آنکه این  
 تفریق شان از قبیل بنی قاسم علی الفاسد بوجه اول آنکه اگر هر چه فاجر امام تواند بود  
 نه عصمت شرط خواهد بود و نه عدالت ایمان و لا یقول احد من اهل الاسلام و الا یمان  
 اگر این معنی مراد می بود چرا که دیگر از کلام خود می فرمود که سواء امام الهدی و امام الردی  
 و ولی النبی و عدو النبی و لقد قال فی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انی لا افاض  
 علی امتی منوا و لا مشرک اما المؤمن فیمنع الله بایمانیه و اما المشرک فیمنع الله  
 بشرک و لکنه افاض کل منافق الجنان علی اللسان یقول ما تعرفون و یفعل ما تنكرون یعنی برابر

نصبت و در امام



اما سیکه هدایت کند و امام سیکه بهلاکت اندازد و آنکه دوست پیغمبر باشد و آنکه دشمن پیغمبر باشد  
 و بدست سیکه رسول خدا فرموده است که من ترسم برت خود از مومنی نه از شرکی امام مومنین  
 خدا تعالی بکبرت ایمان را از عصیان با او میدارد و امام شرک پس سبب شکست می شود  
 و لکن ترسم بر شما کسیکه دلش نفاق دارد و زبانش بعلم گوشت گوید مثل آنچه گوید  
 و می کند چیزی را که شما آنرا از شرع نمی شناسید و انتحار محصل کلامه الشریف پس تا بل بگوید  
 که آیا نصب چنین ائمه بر خدا یا خلق واجب تواند بود یا نه عقل بی عاقله و انچه  
 که خداوند عالم و او را در نصب چنین امامی که مردم را بهلا می اندازد چه جای حاج و و هم  
 هر روز فاجرا ما مفضل الطامی بود چرا آنحضرت در مخاطبه عثمان بن عفان در وقت نصیحت  
 با و بنا بر رفع ظلم او و استغیثان از شادی فرمود ان افضل عباد الله عند الله  
 امام عادل هک و هک فاقام سنة معلومه اما بعد تبحر و ان السنن نوره  
 اعلام ان ابداع لظاهرها اعلام و ان شر الناس عند الله امام جائز و صل  
 به فامات متماخذه و لحن بدعه متروکه و ان سمعت رسول الله صلی الله  
 علیه و آله يقول یونی یوم القیمة بالامام الجائر و لیس مع نصیر کاعاد فیلقی  
 فی ناد جهنم فیدرفیها کما تدور الوحی ثم یرتباک فی قعرها و این خطبه آنحضرت  
 در تاریخ طبری موجود است قال ابن ابی الحدید فی خیل شرح هذه الخطبة قد کو  
 ابو جعفر محمد بن جریر الطبری فی التاریخ الکبیر هذا الکلام باری بفرمایند که این  
 اقسام امام در امام مصطلح جاریست یا در معنی اعم امام که غیر موضوع بحث بر تقدیر اول  
 کفار و منافقین فجاء در سلاک امامت و اوجب علی الله و علی العباد غسل کوبه گردید  
 و فساد و افساح چه ظاهراست که شیعیان که در امامت عصمت را شمر طمیدانند چنین

وصف امام  
 و بحث طبری



توهمی هرگز بخاطر شان او نخواهد یافت و گمان نیارم که مصفاان اهل سنت نیز از ائمّه چنین امر  
 شایع با تصریح اکثر شان باعتبار عدالت نمایند اگر گفته شود که از کلام اول و دوم همین قدر  
 معلوم می شود که هر دو قسم امام مساوی نیستند بلکه مرتبه امام عادل عینه الله علی مرتبه  
 امام جائز اولی است ازین لازم می آید که امامت یا است بر فاجر از اصل باطل باشد  
 و نصبش و اثبات او بهر قسم که اگر چه صد را این چنین کلام مختل النظام از فضل اهل سنت  
 اصول شان که منکر حسن و قبح عقلی هستند عجب نباشد و بسبب امتیازات مختلفه  
 چنین پیوده سر از اینها مستورند لکن اکثر اهل سنت چنین کلامی نخواهند پسندید  
 والا ایمان عدالت را چه اثر میسر و تدبیر ثانی معنی امام چنین مقام اعم خواهد بود  
 ائمه هدی و ائمه ناز قال الله عز وجل وجعلنا منی ائمة یهدون بالقرآن و قال  
 وجعلنا منی ائمة یدعون الی النار و ان من موضع یخرج خواهد بود بلکه بمفاد  
 صافی البحار عن علی علیه السلام قال الائمة قویش ابرارها ائمة ابرارها و فجاءها  
 ائمة فجاءها ثم تلا هذه الآية وجعلناهم ائمة یدعون الی النار و یوم القیمة هم  
 لا ینصرون هرگز فجاء ائمه ابرار نمی توانند بود و فخر رازی در تفسیر کبیر گفته است او قد یمین الله  
 من یجت فی الباطل قال الله تعالی وجعلناهم ائمة یدعون الی النار الا ان اسمهم امام  
 لا یتناول علی الاطلاق بل لا یتعمل فیها مقلد افانه لما ذکر ائمة الضلال  
 قید بقوله یدعون الی النار کما ان اسمهم لا لا یتناول الا المعنوی بالحق فاما المعنوی  
 بالباطل فاما یطلق علیه اسمهم لا مع القید قال الله تعالی فاما اغنت عنهم الهی و قال  
 تعالی فانظر الی الهی و ان ظلت علیه کفایا نصب هم چنین امام باطل که نظیر معبود  
 باطل است بلکه مفاد اخذ و اخبار هم رهبانهم بابا مروج و الله و عنطوق

کتابت در  
 کتب معتبره



اطلاع رجال فقد عبدوا افراد الکه باطله است بر خدا یا خلق واجب تواند بود حاشا  
و کلا پس این معنی عام شامل این اقسام موضوع بحث درین مقام نمی تواند بود چه با  
لفظ امیر که اشتراک لفظی بهم با امام حقیقی ندارد پس حمل لفظ امیر بر کلام جناب امیر بر امام  
مصطلح میشود عنده بایم آن از بر فاجر موسوی پیش نخواهد بود تعجب است از قاضی که شاید معنی  
این را بداند که چندین کلامی نص و وجوب نصب ایام مطلق که شاملین بر فاجر است گردانند  
و مطلب واضح را بفهم خود بنحید و فاضل دهلوی تقلید او این کلام را عدم شرط عصمت  
دلیل ساقا معتبر و آیا اولی که بصاد سوم آنکه بکار لاج شد که بنا بر قول فریقین حمل  
بکلام حضرت امیر نام بر معنی محو عنده نمی تواند شد پس آنچه مراد امیر المومنین یا امام المتقین  
از این کلام متین است بگوشتش دان بپیشینید پس بدانکه این کلام بلا غش نظام و مقابل خوارج لیا  
رد القوالهم که باراده باطل می گفتند که حکم الاله شرف صده ریافته زیرا که در عنوان  
این کلام در نهج البلاست و من کلام له علیه السلام فی معنی الخوارج لما سمع علی السلام  
قولهم حکم الله پس آنحضرت فرموده کلمه حق یاد بها باطل از که حکم الله و لکن  
هو کلام یقولون امره یعنی قول که حکم الله است و در نفس الامر حکم خداست علی  
است لکن خوارج معنی آنرا نفهمیدند و آنرا بر معنی باطل حمل کرده شتند اند که متابعت کسی  
ما را در کار نیست و اما رقی برای حد بریانی تواند بود پس آنحضرت در جوابشان فرموده  
انه لا بد للناس من امیر و فاجر یعنی چون انسان مدنی یا لطیف است تمام نمی شود  
امو او مگر بشارکت بنی نوع او و بشارکت اجتماع منجر بفساد و فساد میگرداند  
هلاکت مردم و ضیاع انفس و اموال و هلاکت حرث و نسل می شود پس جلی انسان  
که بدون رئیس نیک یا بد تعیش نمی تواند کرد انکارشان از مطلق امارت انکار

تفصیل

در بیان تفصیل  
و بصلح آوردن  
و باین وجه  
که در این



جملة الكلام في معنى شرطية متصلة هكذا اذا قالوا لا حكم الا لله كما تصوره فقد قالوا  
 بنفي لامرته لكن القول بنفي لامرته باطل فالقول بنفي الحكم الا لله كما تصوره باطل فقول  
 ولا بد للناس من امير او فاجر في معنى استثناء نقيض نافي المتصلة تقريبا ان  
 الانسان خلق متنوعة بمقارنة النفس الامارة بالسوء محتاجا الى مجموع قوى  
 في بدنه هي متابع الشر فاهو ام الخلق لئلا تختلف قلوبهم متفرقة فكما  
 نظام طبيعة احوالهم في معاشهم وبقائهم محوجة الى سلطان قاهر يكف  
 رهبة الاهواء ويجمع بحيثية القلوب يكف بسطوة الايدي العادية في  
 طباع الخلق من حيل المعالاة على ما اثره والقهر لمن عائد وولا ينفكون  
 الامانع قوى ورا دج مله وقد افصح المتنبى عن ذلك حيث يقول لا يساهل الشر  
 الوفي من الاذى حتى يراق على جوانبها الدر والظلم من شيم النفوس فان تجد  
 ذاعفة فلعله لا يطرأ وهذا العلة المانعة من الظلم عند الاستقراء ترجع الى  
 اموار بقية اما عقلنا جواردين عاجز مانع او سلطان بادع والسلطان  
 القاهر ابلغها نفعا لان العقل والدين بما كانا مغلوبين بدواعي الهوى فيكون  
 رهبة السلطان اقوى دعاوهم نفعا وان كان جائرا فانه دعو عن رسول الله  
 صلى الله عليه واله ان الله ليؤيد هذا الدين بقوم لا خلاق لهم في الاخرة وروي  
 بالرجل الفاسق وعنه اي قال الامام الجائر خير من الفتنه وكل لا خير فيه وفي  
 بعض الشر خيار اي ان جو الامام وان كان جائرا خير من عدم المستلزم لوجوه الفتنه  
 ووقوع المخرج والمخرج بين الخلق اذ كان بوجوده صلاح بعض الامور على انه وان كان  
 لا خير فيه الاصلام جهة ما هو جائر كما قال وكل لا خير فيه الا قال الله



قوله لا بد للناس من ابيور او فاجرا **اول** مصدق اين معنی هست آنچه در بحار مستفی

از ابو بکر این خبر را نقل کرده است که امام باقر علیه السلام فرمود است ان الدنيا لا تكون الا وفيها امامان

بروفاجر فالبلوالن قال الله تعا وجعلناهم ائمة يهدون بامرنا واما الفاجر فهو

اللَّهُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَجَعَلْنَا هُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى عَنْهُ

قال لا يصلح الناس الا مع امام عادل وامام فاجر ثم تلا الايتين واهل البيت يصبروا في

البیت پس کا شمس فی راجعۃ النہار متجلی شد کہ تعیش انسان را ناچار از رئیس و امیری

پس از ابطال قول خوارج ضرورت اثبات امامت بر اهل بیت و فاجده کما زعمایه انصاری

هرگز لازم نمی آید زیرا که هرگاه مراد از قول آنحضرت چنانکه در فتنی آن ماکه مذکور است بحجت

تعیست در دنیا از امری گزینم نیست نیکوکاری یا بدکاری و ارشته اطاعت نیست مگر بد

صلوات و معاد و عباد که عباد تا از فرقه استگار و زنا و آذیت است از هر صلاه

حضرت معاشه کیفی کار را استقامت و عزم و اراده و خفا و استتار و پنهان کردن و برپا داشتن و استقامت

کس است و کان پس سعادت چگونگی لازم خواهد آمد و اگر چنین باشد با اشتراط عدم  
اکتساب مال و یا قائلان از منزه است و تعصبات را که

که اگر این سنت باین حال اندوخته شود و ناصبی طریقی بآن کرده نیز برهم و برهم خواهد شد این طریقی

محمود از من بگویت مصلحت ظهور رسیده که اشتراط عدالت هم گسار بجو و بیشتر از حقانیت

چشم بر السنه جمعه مشهود در کتبشان مسطورست معلوم بود که آنها بمقادیر خلاصه

کل رو فاجو قائل اند احوال امری تازه بدست آمد که اشترط عدالت و غیر خدایا و امامت

ساک بود حالا بتصریح این ابی الحدید مقلد رشیدش صافی گردید که ایشان بوجوب نصب امامی که

انند اعظم است از اینکه بر باشد یا فاجرو ازین حال هیچ می شود صدق آنچه علامه و کشف الحق

موتوا قالوا يا ممتلئ الفساق والمسراق كالدوانيقي المتلصص والكافضل بن زهير

[illegible]



در مردم نمی‌زنند و چرا بکسی عثمانی در مقابل شیعیان هیچ فایده‌ای ندارد و اشتراط آنرا در است  
 بر زبان می‌رانند و تبصره حکم اتباع مختلفا چو چنانکه از کلام نسفی مستفاد می‌شود و در مردم  
 منتشر نمی‌سازند و در صد تا ویلات بیجا و دفع مطاع عن ثلثه بر می‌آیند بلکه چندین  
 شرط که در امام اعتبار می‌کنند جمله بی‌کار خواهد بود زیرا که این ابی‌الحدی گفته تعلیلا  
 آنحضرت جمله مصاح دنیا تعلق دارد پس امانت عبارت از ریاست عامه بر دنیا نخواهد بود  
 بلکه امور دینی و ادراکات بنا بر این هرگز دخل نیابد و هر بادشاهی حاکمی امام خواهد بود و لو که  
 جائز این کار اجازت چهارم آنکه شارح عقائد در ذیل قول ما تنج المسلمون بدله من  
 اصام یقوم بتنفيذ احکامهم و اقامه حدودهم و سد ثغورهم و تجهیز جویشهم و اخذ  
 صدقاتهم و هر المتغلبة و المتلصصة و قطاع الطرق و اقامه الجمع الاعیاد و اقامه  
 المناسبات الواقعة بین العباد الخ گفته است پس اگر گفته شود که چرا جائز نباشد انتقاد  
 شوکتی در برابر این که نصب امام یعنی من له الریاسته العظمی واجب با خواهد بود گفت  
 مؤید می‌شود و بسبب منازعات و خصایص که مفضی می‌شود بسبب اختلال امور دین و دنیا چنانکه  
 مشاهد است در زمان بابی اگر گفته شود چرا انقیاد نمی‌کنید بزرگ شوکتی که ریاست عامه داشته  
 باشد اعراض از آنکه امام یا غیر امام زیرا که نظام امور است باین طریق نیز حاصل خواهد شد کافی  
 عهد الاتراک خواهد بود گفت اری بعضی نظام که نظام امور دنیا باشد حاصل خواهد شد  
 و لکن امور دین مختل خواهد شد و هو المقصود الا هم و العدة العظمی و ازین کلام چند چیز  
 مستفاد شد یکی آنکه امام نیست مگر رئیس عام و امیر رئیس خاص که امارت او مختص ببعض  
 امور امام نمی‌توان گفت و کلام آنحضرت لابد للناس من امیر را و فاجر اعظم است از عام و خاص  
 دوم آنکه نظام امور دنیا بغیر از امام جامع الشرائط از دیگر حکام که ریاست و امارت آنها



امام باقر تواند شد لکن بمقتضای منزلت منصب امامت پس امیر عام می باشد از امام شود آنکه صلاح  
 او و دین و عهده اغراض نصب امامست پس از نصب ق و فجار در خصوص امامت باقی بود  
 کار نخواهد آمد پس اگر در امامت یا دینیه ملحوظ است هر بوقا جبر رئیس نمی تواند بود و اگر از  
 او دین قطع کرده اند انتظام امور دین را بجهت مقصود ابرام و عهده عظمی گفته اند و از همه  
 آنچه گفتیم کاشمیس را بعد از هزار لایح گردید که مساق کلام جناب امیر محض بیان حضرت  
 عقلیه جو د امیرت بنابر تعیش عباد اعم از اینکه امام یا یا متغلب باشد یا فاجر  
 نه بیان حال امامی که نصب آن بر خدا یا خلق واجب باشد پس ازین کلام نفی عصمت امام  
 بیح گونه لازم نیاید و هذا ظاهر کمال الظهور و لکن من لم يجعل الله له نورا فماله  
 من نور پس آنچه آنکه بر تقدیر تسلیم دلالت آن بر مطلوب صحت آن ظاهرش لازم خواهد بود  
 زیرا که بر فرض محال اگر کلام آنحضرت برای جواب امامت بحث عنها مسوق باشد چونکه  
 ظاهرش مخالف مذهب اسلام است عموم الفاجر عن الکاذب کما يدل عليه قوله تبارک  
 ان الفجار لفي حجير و قوله فاجرا كفارا فهو ما اول على القولين ولا يكون صالحا  
 للاحتجاج في البين قوله و نیز در کافی کلینی بروایت صحیح روایت که حضرت  
 باران خود می فرمود لا تکفوا عن مقالته حتى او مشورت بعد فاقی است  
 امن ان اخطى الى آخره و سبج نقله انشاء الله تعالی باب المطاع عن قول اول  
 قاضل معاصر در جوابش نوشته که این قاضل این روایت را در این باب کتاب کافی  
 کلینی نسبت داده و بعد اتمام روایت گفته و سبج نقله انشاء الله تعالی باب  
 المطاع عن در جواب طعن هشتم از مطاع عن ابی بکر و همین روایت به همین الفاظ بکتاب  
 نهج البلاغه حواله نموده در اینجا بعد از همین الفاظ گفته الى آخره سابق نقله و این



دلالت صریح می کند باینکه سابق ازین الفاظ این آیت یاده از آنچه در بنیاد  
 نقل کرده حال آنکه راغبناظر این آیت منقوله در هر دو موضع هیچ تفاوت نیست و  
 دلیل اول از دلایل شیعه بریاست حضرت امیرالمومنین نیز این آیت را به همین الفاظ  
 بکتاب نهج البلاغه نموده انتهای از اینجا واضح شد که بمقتضای آنکه در روایت کور حافظه بنا  
 کلمات این ناصبی نقل این آیت مضطرب پس تصحیح نقل و اثبات صحت سند بر عهد است  
 و ثانیاً بر فرض تسلیم صحت آیت چونکه خبر واحد است معارض با دله عقلیه و نقلیه  
 پس مطرح محل علی التقیه یا تأویل بنا و یثامرضیه اید بود و بنا اصول اعتقاد برین  
 اخبار احاد خارج از طریق سند و از اینجا که فاضل مزبور بعد کلام مستطوره فرمایند  
 قوله است آمن ان اخطی پس در صورت فرض صحت لالت بر عدم عصمت آنحضرت ندارد  
 زیرا که مراد از ان احتمال خطا بلحاظ بشریت می تواند بود انتهای کلام و ثالثاً میگویم که  
 بعد مراجعت بکتاب نهج البلاغه لایح کردیم سید رضی امیرعنه و خطبه صفین  
 که طولانی از آنحضرت نقل کرده فلا تکفوا عن مقالة بحق او مشوره بعدل  
 فان لم یکن فی نفسه بفق ان اخطی ولا امری لک من فعلی الا ان یکفی الله من نفسه  
 ما هو املاک به صلیه فانا انا و انتم عبید علو کون لربکم غیره الحدیث  
 و هرگاه دوستی که درین کلام که ناصبی تمام آنرا بحسب حواله ذکر کرده استقتنا واقع است  
 بقوله لا ان یکفی الله پس بنیاد این کلام نظیر مفاد قول یوسف و ما ابوی نفسی  
 ان النفس لا مکاره بالسوء الا ما رحم ربی خواهد بود و مانند قول حضرت  
 سید انبیاء عقبه و ت کریمه مذبوره و لا انا الا ان یدار کنی الله بر حمت و ظاهر  
 که عصمت نبی و امام با آنکه ایشان مصداق انما انا بشر مثلکم می باشد حاصل نشد



مگر با لطافت بانیه کما اتضح ذلك في مبحث اللطف والذقال بنص قوله لا  
 ان يكفى الله من نفسه اسناد العصمة الى الله انتهى ملخصا پس استدلال با قبح  
 عصمت لالت بر خطا مستدل دارد و گویا ناصبی بر این تمسك كلام كه شهادت آن  
 واقع است ذكر کرده با كه تلميح او در نظر نا بلدان من منزل تحقيق رواج پذیر گردد و  
 از آنکه این بحث و فحش البته بر تمام كلام مطلع میشوند و بالاخره نوبت به سوا میرسد  
 فاعتبروا يا اولي الابصار ومن ههنا لاح تقوية ما ذكره من التاويل و انه ليس محتمل  
 احتمال بل هو يد بشواهد المقال رابعا محتمل است كه این كلام بمقام تقييد بطرز توثيق  
 و ایهام صادر شده باشد یا بطول الزام خصام او مما شاة معهم في الكلام كما قيل في تفسير  
 لِيَغْفِرَ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ مِنْ كونه ذنبا بزعم الكفا  
 پس تقدیر كلام بر تین تقدیر چنین خواهد بود و است كذا بر علم و این كلام تمسك خواهد بود  
 برای اختیار آراء و افشاء اسرار مکتوم و استار مكنونه شان و خامسا این ابواب  
 در شرح این قول توه هذا اعتراف منه بعدم العصمة فاما ان يكون الكلام على  
 ظاهره او يكون ما قاله على سبيل تضم النفس كما قال رسول الله صلى الله عليه  
 و لا انا الا ان يدار كفى الله برحمته يعني كلام المحضر يا محمول بر ظاهر و اعتراف  
 از او بعدم عصمت یا آنچه فرموده است بر سبیل تواضع فروتنی است چنانکه بغير خدا نیز  
 فرموده است انتهى محصل كلامه قول واحتمال قولين صحت و ظهور آن از این كلام ممنوع است  
 زیرا که نظر بقراین سیاق و سباق كلام همین احتمال ثانی ظاهر است چه در صدد این كلام واقع  
 وان من اسخف حالات الولاة عند صلح الناس ان يظن بهم حب الفخر و يوضع لهم  
 على الكبر نیز فرموده است فلا تثبوا على تجمل ثناء و نیز فرموده است فلا تكلم في عما كنتم

۱۲۱  
 بحث خطا مستدل  
 ۱۲۱  
 فاعتبروا يا اولي الابصار  
 ۱۲۱  
 فاعتبروا يا اولي الابصار



به الجبابة ولا تنوابوا استشقا لا في حق قيل ولا التماس عظام النفس وادب  
 فروه فانما انا وانتم عبید محلو کون برناظر این همه فقرات پوشیده است که کلام آنحضرت بمقام  
 تواضع رفع تعلی صادر شده پس کلام محمول بر فروتنی خواهد بود و از اینجا است که این مضمون در شرح  
 این کلام بر مجرای این احتمال اقتضای نموده می فرماید و قوله فانی لست انا قوله من قبل  
 التواضع الباعث لهم علی الانبساط معه بقول الحق پس اگر گفته شود که بر همه این احتمالات  
 استشاره از اصحاب عیث خواهد بود و بسبب عصمت امام حاجت بان متعلق نخواهد بود و خواهم گفت  
 که استشاره بمقادیر و شاور هم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله ثابت و لو تعینا  
 پس اگر سیر امر را معار و مینا باشد بنا بر آنکه گاه است که برای تنگنا آرا و اطلاع بر  
 و بصیرت بر مکنون ضمیر بوده با و فیه من المنافع و اختبار حال التوابع مالا یخفی علی بصیر  
 ثاقبه قوله شیعیان نیز می فرماید حضرت امیر را بر مشوره دنیا و می حمل نمایند از قبیل انتم علم  
 بامور دنیا کم انکارند زیرا که حضرت امیر دو لفظ فرموده است عن مقالته یحیو متوفیه بعد  
 اگر لفظ اخیر را برین معنی حمل نمایند لفظ دیگر را بجا خواهند داشت اقول شایسته آنالقی  
 خود را بیک کنار گذارند شیعیان هرگز چنین کلامی که مشعر بر اعلیت عایا یا متفوه می شود  
 این قول مختص با اهل سنت است که در باره پیغمبر که افضل بشر است و کلام او مصداق ان یحیو  
 الا و یحیی یوحی است چنین نسبتی را رد میدارند فضلا عن الاوصیاء شیعیان انبیا  
 و ائمه هدی را در همه امور دین و دنیا را ندیده و پیشوا و قول ایشان را بر می از خطا میدانند  
 چگونه چنین کلامی متفوه خواهند شد بلکه این کلام بر فرض صحت محمول بر اعتبار خواهد نمود  
 و با فرض اگر چنین کلامی بگویند حق را نیز اعم از امر دینی می توانند گرفت که لفظ حق  
 محض بر امر دینی دلالت دارد زیرا که معنی حق مطابقت واقع و نفس الامر است چنانکه در کتب

اختیار موعده  
 از بودن امر



منطق مذکورست الصدق مطابق الخبر مع الواقع وکتب مطابقه مع الخبر قوله  
 و نیز صاحب الفصول و غیره از امامیه روایت کرده اند عن ابی مخنف انه قال کان الحسین  
 بن علی یسده الکراهته لما کان من اخیه الحسن من صلح معاویة و یقول لوجرا  
 کان احب الی مما فعله اخي چون احد المعصومین دیگر می رانند خطای یکی از معصومین  
 ثابت است لا محاله اجتماع النقیضین و نیز در صحیفه کامله که از حضرت سجاد بطریق صحیح آمده  
 روایت ثابت است قد ملأ الشیطان عنانی فی سوء الظن و ضعف البقین و ان شکو  
 سوء مجاورت علی و طاعة نفسه و نکاح هر که این کلام بریده و تقدیر صحت و کذب منافق است  
 اقول اقول لا بعض فاضل گفته اند که روایت کوره در کتب امامیه کوریت مصنف فصول  
 مالکی مذکورست و از امامیه دو معنی این عبارت لالت صریح برین ندارد که حضرت امام  
 حسین خطیب امام حسن بنموده اما اظهار کراهت پس بجهت عدم علم بصلحت بوجه چنانچه علما  
 شیعه روایت کرده اند که وقتیکه صلح حضرت امام حسن با معاویة منعقد شد حضرت امام  
 ناخوش بنزد امام حسن اندون خیمه رفت با فرج سر بر سر آمد و سبب آن همین بود که  
 وقتیکه جناب امام حسن از مصلحت آن صلح امام حسین را آگاه فرموده امام حسین فرجناک شد  
 و کراهتی بخاطر شریف آنحضرت سید بود ائمه گریذ اقول فی بعض ماذکوره المجتبی کاد  
 یزول بعد معان النظر فی المقال و الاول ان یقال فی الجواب اصابع الروایة الاولة فالتی  
 من روایاتنا و بر تقدیر تنزل میگویم که اخبار احاد که منافق اصول اعتقاد با منطرح  
 کانیها لا توجب علما و لا عملا كما قال السيد المرتضى و بر تقدیر تنزل باول خواهر بوبانکه  
 و زبان عرب بلکه و زبان میانگانشایع است و هرگاه باوله قطعیة عقلیة بحکمیت الهیة  
 معصومین ثابت است چنین روایات بر تقدیر تسلیم مثل آیات تشبیه باول خواهر بود عند  
 النبی

بعض فاضل  
 بعد از شهادت  
 روایت  
 بقیه شریف  
 جامع صحیفه کامله







استغفر عن غیبات فضل و جعلت قوتاً معلوماً من فضل طهارت شراب جریته  
 لامتناه التي اسکنته جوفها و او دعته قوارحهما یعنی چون بعد از نفخ روح و تعلق  
 نفس به محتاج شدم بر روح تو و مستغنی نشدم از فریاد رسی فضل تو گردانیدی برای  
 من در مصیبت قوت از فضل آب طعم که بکنیز خود روی کردی آن کنیز می مراد شکم او  
 باید از روح او تکلیم یارب تلك الحالات حولی و تضطرب فی الفحش لکان الحول  
 علی معتزلاً و لکان القوة صفة بعيدة یعنی اگر حواله میکردی می پور و کار من را جالت  
 بسو قوت من هر آینه حول و طاقت از من کیناره میگرفت فغذوتنی بفضلک غذاء اللب  
 اللطیف تفعل لک و تطول علی غایتی هذه کلام براء و لا یطی بحسن صنعک و لا تنالک  
 مع خلک و تفتی فاتفرغ لما هو اخطی عندک قد ملک الشیطان عنانی فی سوء الظن و  
 یقین غیث وادی مرا بفضل خود و اینچنان غذا یکبارگی صلیح لطف بکسی غذا وید بعل می رود  
 این عنایت را بر من و احسان و کرم تا این غایت که باین عمر رسیدم هرگز نیکی و احسان تو از من و  
 فشد و گاه بی تانی و تاخیر در حسن سلوک تو رونداد و باینهمه که میدانم که همواره  
 احسانها تو پی در پی از ابتدا خلقی در رحم مادر تا حال متحقق گشته اعتماد و توکل من  
 بوصول روح تو نمی شود تا آنکه فارغ شوم بر ای تحصیل آنچه مرتبه آن بالاست و است نر  
 تو از عبادت طاعت تحقیق که شیطان باک عنان من شده در اینکه بطریق کمائی و عدم  
 اطمینان کامل در روی رسا و ضعف یقین بایقان حصول روحی کشد پس مراد از  
 سوء ظن عدم اطمینان کامل و از ضعف یقین ضعف توکل است لا غیر و این امری است اضافی  
 و ترقی مدارج ایقان امریست مطلوب شایع یدل علی ذلک قوله تعالی خلیفته بوا  
 اوله و من قال بل و لکن یطعن قلبی و شیطان خار راه مدارج ایقان است نفوس

نفخ روح در دین

نفخ روح در دین

نفخ روح در دین



بشری بالطبع مائل بان فانما الشكوسو مجاورته في طاعة نفسه واستعصام من  
 ملكته وانصرع اليك فان سهل الى رقي سبيل ايشكايت كنم بدرگاه تو از بد ریحی  
 شیطان را و اطاعت و نفس من را و از تو طلب عصمت حفظ می كنم از وسوسه شیطان  
 و زاری كنم بدرگاه تو درین باب كه آسان كنی بسو روزی من را كه بستی بمن شیخ بهاء الله  
 علیه الرحمه می فرماید كه مقصود ازین كلام نیست كه من را و آن بود كه اعتماد و توكل من بر تو و  
 رسانیدن و زرع كفایت تمام كه میگردید تا صرف میگردم غالبات خود را و ریحی  
 تحصیل روزه بلكه فارغ می بوم و مشغول میگردم بعبادت تو و انقطاع بسو تو و لازم  
 میگردم در ترا یعنی از محراب عبادت جدا نمی شدم بر ناظرین این كلام ظاهرست كه مسكن  
 آن نیست مگر بیان آنكه بسبب اشتغال بشر طاعت چند آنكه لائق عظمت تو باشد و بفرانج بال آن  
 بوقوع نمی آید مرتبه كل پیاكسال نمیرسد سبب آن وسوسه شیطان است كه در خصوص روز  
 او می را بدرجه طمانیت نمی گذارد بلكه آن وسوسه خاطرش را در قلعی و نفوس بشریه كه مبانی است  
 دارد در اضطرابی می اندازد و این وسوسه و هوا جس اگر چه منافرتی با مراتب عالیة تو كل دارد  
 تا وقتيكه آدمی تلفظ بشكوه شكایت پرزدگار خود نكند و معصیت محسوس نمی تواند بود و اگر  
 مجر و وسوسه خطرات در عصمت قاطع باشد و در خصوص كرمیه صا ارسلنا من قبلك  
 رسول الا اذا تمنى اليك الشيطان في مدينه فيسخر الله صايلق الشيطان ثم  
 يحكم الله آياته والله عليم حكيم ليجعل صايلق الشيطان فتنه للدين  
 في قلوبهم عرض الايه چه خواهند گفت آيا مثل مفسرين طاهرين اهل سنت تجوز خواهند  
 كه بزبان سب ابرار در حال تلاوت سوره و الحمد مدح و ثنای صنام كفار جاری شده  
 كارد و كه انه قال عليه السلام تلك الغرائيق العله من الشفاعة توجب انتقمه هو

در وقتیکه آدمی تلفظ بشكوه  
 شكایت پرزدگار خود نكند  
 و معصیت محسوس نمی تواند بود  
 و اگر مجر و وسوسه خطرات  
 در عصمت قاطع باشد و در خصوص  
 كرمیه صا ارسلنا من قبلك رسول  
 الا اذا تمنى اليك الشيطان  
 في مدينه فيسخر الله صايلق  
 الشيطان ثم يحكم الله آياته  
 والله عليم حكيم ليجعل صايلق  
 الشيطان فتنه للدين في قلوبهم  
 عرض الايه چه خواهند گفت  
 آيا مثل مفسرين طاهرين اهل سنت  
 تجوز خواهند كه بزبان سب  
 ابرار در حال تلاوت سوره و الحمد  
 مدح و ثنای صنام كفار جاری شده  
 كارد و كه انه قال عليه السلام  
 تلك الغرائيق العله من الشفاعة  
 توجب انتقمه هو



افحش می‌کون چگونه دل و زبان بسنجان ریاضی می‌شود با سناد مدح غریبی لالت لب‌سید کائنات  
 باین کلیات دلالت بر یک مرتبه آنها دارد بحدیکه شفاعت اینها مر جوباً حاشاه عن ذلک و  
 یاشل فخر رازی و بعضی دیگر از افاضل اهل سنت این وایت مشهور خود را تکذیب خواهند کرد  
 و تفسیری را بتلاوت باطل خواهند ساخت پس لامحاله تمنی قلب یا مراد خواهند گرفت  
 چنانکه فخر رازی گفته اما اذا فسرنا هاتمنی القلب و الحاطر فالمعنی ان البنی متنی  
 من بعض ما یقننا من الامور و سوس الشیطان الیه بالباطل یدعو الی امال  
 ثبات الله ینسخ ذلک و یبطله و یجذبه الی ترک الالقاء و سوسه پس اصل  
 و سوسه منقح نخواهد شد هرگاه نسبت بانبیا القاء و سوس را مجوز دانستند نسبت  
 باوصیا تجویرش جا غایت نخواهد بود و لکن الله عاصم لهم جمیعاً عن ذلک  
 و لذلک استعصم من الله سبحانه بعد ذلک اگر بگویند که سوس ظن و ضعف یقین نیز  
 نسبت به پروردگار عالمین منافی عصمت خواهد بود می‌گفت که درستی که مراد از سوس ظن  
 عدم کمال اطمینان از ضعف یقین و ضعف توکل است و نیز گاه است که سوس را بسبب اطمینان  
 می‌نامند باین معنی که بیان کردیم منافاتی بعصمت ندارد چنانکه در قول بونظن این  
 نقد علیه بیضاوی گفته ان یضیق علی الی قوله او خطرة شیطانية سبقت الی  
 فسمیت ظناً لئلا یلغی الی غیر ذلک و پس و ظن مبدل حسن ظن گشت فتاویل حتی باتیک  
 الیقین و لا تظن بالانبیاء و الاصباء المرضیین صلاً یجوز علیهم بظن و لا تخمین آیا نشنیده  
 که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید باره حضرت یوسف فرماید لنصرف عنک السوء و الفحشاء  
 ثم مع عبادنا المخلصین پس حق تعالی هرگاه از بندگان خاص خود و بدی صرف نماید  
 شیطان چه یار که بر ایشان تسلط یابد و او خود نیز باین معنی اعتراف نموده چنانکه حق تعالی

القاء القلوب  
 الی الله



قول او را در قرآن مجید حکایت فرموده که او گفت فبعتناك لا غوثهم جميعين <sup>لا</sup> عبدا  
 مني <sup>مخلصين</sup> پس اگر آنکه معصومين <sup>مخلصين</sup> نزد اهلست <sup>مخلصين</sup> موم نباشد از بندگان مخلصين <sup>مخلصين</sup> و درگاه  
 عالمين البته خواهند بود پس تسلط شيطان بر ايشان العياذ بالله نه نزد احد مجرب  
 نمی تواند بود و وجه آنکه بر تقدير يكه اين كلام و کلمات ديگر در مناجات ظاهر يا در آنچه  
 ناصبي نمید نیز حاجت نخواهد بود زیرا که هرگاه نسبت به پيغمبرين <sup>مخلصين</sup> كلام از دستان  
 قصص انبيا کلمات مشعر به عصيان <sup>مخلصين</sup> او باشد پس اگر چنين مضموني خصوص در مقام تخصيص و  
 در كلام امام واقع باشد چه حاجت بآن خواهد بود بلکه آنکه او خواهد بود مثل آنچه متشابهات  
 قرآن مجید با صدد و رعا از انبيا مضاف عن الظاهر می باشد ففهموا موقفه و شرحه  
 و احتجاج مخالف الذاهب <sup>مخلصين</sup> جواز صدور الذنب عنهم بعد النبوة بقصص الانبياء  
 التي توهم صدور الذنب عنهم زمان النبوة والجواب عن تلك القصص احكام  
 ما كان منقولا بالاحاد او جازها لان نسبت الخطاء الى الرواة اهلون من نسبة  
 المعاصي الى الانبياء و ما ثبتت مني باتواتر فدا ماله محل آخر حملناه عليه نصرا عن  
 ظاهرة له كمثل العصة و ما لم نجد محيصا حملناه على انه كان قبل البعثة او كان  
 من قبيل قول الاول و من صغائر صدقت عن مرسى و الى آخره يعني حجت آورده است  
 مخالف که قائل شده بجواز صدور عصيت از پيغمبرين <sup>مخلصين</sup> بقصص انبياء که موهم  
 گناه است از آنها و زمان نبوت و جواب بان بر سبيل اجمال آنست که چيزي که منقول بخبر  
 احاد بار و آن حاجت زیرا که نسبت خطا بر ايويان سهل تر است از نسبت معاصي <sup>مخلصين</sup> که سبب پيغمبر  
 و آنچه بدرجه تو اثر رسیده تا هنگامیکه برای آن محلی دیگر خواهیم یافت آنرا بران محل  
 خواهیم کرد و آنرا از ظاهر شرع حایت اول عصمت <sup>مخلصين</sup> ضرر خواهیم کرد و هرگاه چاره کار مفقود

و در این

و در این



در تاویل مسدود خواهد بود بر ما قبل نبوت حمل خواهد نمود یا بر ترک اولی یا بر صغیره صادقه  
 و یا نفی این امونی کنیم و منافق آن محال نیست تعبیر بذنب نه استغفار و نه اعتراف است  
 بر نفس جمع و زیرا که می شود که از جهت عظمت آن باشد و آنها چنانکه جمع بین حسنا و الا برادر  
 سیئات المقربین یا آنکه از روی ضم نفس باشد و اعتراف استغفار بر سبیل تضرع اجتهاد  
 تا به تخت و در گذر و پروردگارشان این مواخذه آن قال من جود الصغائر عدا فله زیاده  
 فیه انتهی مخلص او هر چند این فاضل است مبنی بر خلط و عملا صالحا و اخو سیئا  
 درین مقام کلمات غث و سمین و الفاظ و عبارات متین و غیر متین در طریقی این جمله ذکر نموده اند  
 که غرض از ذکر این کلام اظهار آنست که بگاه الهیست یا آنکه قایل بعصمت حقیقه مطلقه  
 هستند در چنین مقامات بر صغور تاویل تعویل نمایند پس اگر شیعیان بسبب تاویل  
 مطلقه بمقادیر صغیره و مع صاکن از این جمله بتاویل صافی و معنای کافی کلام  
 درین باب ترک اولی یا پیضم نفس و تشع و تخضع و ان سازند چراست بعد با فان التاویل فی  
 مثال ذلك سائق شائع مسلم عند الفريقین پس این صغیر و ابط و اورا مثال عبارت  
 صحیفه کامله نیز از دست نباید داد و آنرا حجت بر نفی عصمت نتوان دانست و الا در بنیان  
 عصمت انبیا بهر که باشد بخواهر کلام ملک علام اختلاف و انتقاضی راه خواهد داشت پس  
 چنانکه نا صغیر است که این کلام امام بر تقدیر صغیر و کذب منافق عصمت است و الهیست  
 اگر بگویند که امثال قول حضرت یونس در شکم حوت لا اله الا انت سبحانک انی کنت  
 من الظالمین در صورت صدق و کذب منافق عصمت است چه جواز خواهد بود وجه حاکم  
 آنکه فقرات شریفه که از دعا صحیفه که در برابر آل محمد است از دعا تعقیب نماز شب نقل کرده  
 صریح است که از آن را ایها صمد در همین دعا واقع است که بولان گناه و بام تو

در تاویل مسدود خواهد بود بر ما قبل نبوت حمل خواهد نمود یا بر ترک اولی یا بر صغیره صادقه  
 و یا نفی این امونی کنیم و منافق آن محال نیست تعبیر بذنب نه استغفار و نه اعتراف است  
 بر نفس جمع و زیرا که می شود که از جهت عظمت آن باشد و آنها چنانکه جمع بین حسنا و الا برادر  
 سیئات المقربین یا آنکه از روی ضم نفس باشد و اعتراف استغفار بر سبیل تضرع اجتهاد  
 تا به تخت و در گذر و پروردگارشان این مواخذه آن قال من جود الصغائر عدا فله زیاده  
 فیه انتهی مخلص او هر چند این فاضل است مبنی بر خلط و عملا صالحا و اخو سیئا  
 درین مقام کلمات غث و سمین و الفاظ و عبارات متین و غیر متین در طریقی این جمله ذکر نموده اند  
 که غرض از ذکر این کلام اظهار آنست که بگاه الهیست یا آنکه قایل بعصمت حقیقه مطلقه  
 هستند در چنین مقامات بر صغور تاویل تعویل نمایند پس اگر شیعیان بسبب تاویل  
 مطلقه بمقادیر صغیره و مع صاکن از این جمله بتاویل صافی و معنای کافی کلام  
 درین باب ترک اولی یا پیضم نفس و تشع و تخضع و ان سازند چراست بعد با فان التاویل فی  
 مثال ذلك سائق شائع مسلم عند الفريقین پس این صغیر و ابط و اورا مثال عبارت  
 صحیفه کامله نیز از دست نباید داد و آنرا حجت بر نفی عصمت نتوان دانست و الا در بنیان  
 عصمت انبیا بهر که باشد بخواهر کلام ملک علام اختلاف و انتقاضی راه خواهد داشت پس  
 چنانکه نا صغیر است که این کلام امام بر تقدیر صغیر و کذب منافق عصمت است و الهیست  
 اگر بگویند که امثال قول حضرت یونس در شکم حوت لا اله الا انت سبحانک انی کنت  
 من الظالمین در صورت صدق و کذب منافق عصمت است چه جواز خواهد بود وجه حاکم  
 آنکه فقرات شریفه که از دعا صحیفه که در برابر آل محمد است از دعا تعقیب نماز شب نقل کرده  
 صریح است که از آن را ایها صمد در همین دعا واقع است که بولان گناه و بام تو



لیام می تواند بود و عجیب است که ناصبانی تمسک بآن اعراض نمود و لکن با خود استیم که برای دفع خل  
 مقدار اولاً این فقرات را نقل کنیم و بعد از آن شبها و او با هم نواصب لیام را یکسر بگونه تعابیل  
 و مضحک سازیم لاجبی من حی عن بدینة و یهلك من هلك عن بدینة پس الی الی  
 وقت نیست که عنان جواد قلم را بسو این واد کی کشیم بدانکه در همین دعا واقع است و است  
 اتوسل الیک بفضل نافله مع کثیر ما اغفلت من وظائف و وضک و  
 تعدیت عن مقامات حد و داک الی حرمت ان تهکتها و کبائر ذنوب اجترحتها کانت  
 عافیتک فی فضائلها استواء نیز فرموده است قد استحوذ علی عدوک الذی  
 استنظرک لغوایتی فانظرته واستمهلک الی یوم الذین لا ضلال فی مملته  
 فاقع و قد هربت الیک من صغائر ذنوب صوبقه و کبائر اعمال مردیه  
 حتی اذا فارقت معصیتک واستوجبت بسکسعی سخطک و قتل عن  
 عذار عدوک و تلقانی بکلمة کفره و تولی البرائة منه و ادبر مولیک عن  
 فاصح من بغضیک فرید و اخرجنی الی فناء نعمتک طریقه لا شفیع شفیع  
 الی الیک و لا خفیرت و مننی علیک و لا حصن یجنبی عنک و لا ملاذ لجام  
 الیه منک فهذا مقام العائذ بک و محل المعترف لک و بر عاقل خبر یافت  
 این کلمات بلاغت است که از هر فقره آن بواجح معروف و مراقبه خدا شناسا و از هر جمله  
 آن بواجح مکاشفه عظیم الیه و خدا ترستی شام جان میرسد پوشیده نیست بگمان ندانم  
 که کسی منصفان فریقین این الفاظ را نسبت بانحضرت بر عاقل ظاهره آن چنان کند  
 مدایح معروفه و معارج طاعت مع قطع النظر عن عصمت اعلی و ارفع و منی  
 من ان یظن بمثل حقیقه امثال هذه المعانی الموبقة الشنیعة التي لا تلیق باح



العدول فكيف بالرسول الحسن نير حضرات اهل البيت اگر چه بنشین پیغمبر اند لکن  
 آیه تطهیر یعنی قوله تعالى انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم  
 قلوبهم امید دارند که صریح به این کجاست که قلبی قسری من کجاست اگر گناهان صغیره و کبیره بقیه  
 از ایشان مثل سایر ناس زنده پس از آنکه بایست و تطهیر چه باشد و لهذا الحسن نیر حضرت  
 اهل بیت را از مقدسین و پیشوایان عارفان فحول می پندارند فاضل دهلوی در غفره  
 نوشته و نیز باید دانست که امامت نزد اهل سنت بمعنی پیشوائی در دین نیز اطلاق گشت  
 معنی امام عظم و امام شافع را که در فقه پیشوای بودند و امام غزالی و امام رازی که در عقائد  
 و کلام و نافع و حاکم را که در قرائت امام بودند امام گویند و ائمه اطهار در جمیع این پیشوایان  
 بوده اند خصوصاً در هدایت باطن و ارشاد و طریقت که مخصوص ایشان بود و باین جهت اهل سنت  
 ایشان را علی الاطلاق امام دانستند اما که مراد از خلافت نزد ایشان تصرف در دین بود  
 استحقاق و غلبه بر امت و این حجر در صواعق محرقة خود می گوید و زین العابدین هذا  
 هو الذي خلف اياه علماء وزهدا وعبادة وكان اذا توفى للصلاة اصفر لونه  
 فقيل له في ذلك فقال لا تدرون بين يدي من اقف و حكم انه كان يصلي في اليوم  
 واللييلة الف كعة یعنی این بن عباد جهان است که بجای الدنیر گوار خود بود در علم و زهد  
 و عبادت و بود در وقتیکه وضو میکرد و زرد می شد رنگ بشیر و روی آنحضرت پیش چهره آن سپید  
 فرمود آیا نمیدانید در پیش روی کدام کس میخواستند که ایستاده شوم مر و بست که آنحضرت در روز  
 هزار رکعت سجده آورد بعد از آن بعضی کلمات مقتضای آنحضرت ذکر کرده که با انشاء و مسجود  
 امامت آنحضرت بیان خواهد کرد پس ایار و امی دارند که چنین پیشوای دین و زو شرب گناهان  
 صغیره و کبیره منزه است باشد حاشا عن ذلك پس اهل سنت که قایل بعصمت آنحضرت نیستند







ثقلت علي فتن وودت جراحا قمر اجل جمل شقيت انجنت الي الدهر مشيت يو  
كله كهيلا لان نفسي ملوة هرواوا ليس كسك شفا شقيت تضعفت جاحتر من نجل  
نحو اكلها امامك وفي الموضع الخمسين ارجمني يا الله بعظيم حمتك ومثل كثرة  
رافتك تمحوني تغسلني كثيرا من اثمي ونظري من خطيئتي كاني عارف اثمى وخطيئتي امامي في  
كل حين بين كلام بزيان رايند وداود وپيغمبر خدا را العياذ بالله يا كاذب پندارنده يا  
صادق فاسق خصم نظري بانك حق تعالي در قرآن مجيد فرموده فاستغفر لله خيرا  
سرا كعنا وانا بوقوبه يستغفار بحسب طلب امرنا يست مكره برائى تلافى گناهاى برين بقاء  
انچه در روايات آمده ان بصره وقع على امرأة فعشقها وسع حتى تزوجها وانه  
رسل اوردى الى الجهاد امرارا وامن يتقدمه قتل فتزوجها البتة از غایت و محبت  
تصديق واذعان بانهم خواهند نمود لکن در صورت برفق انچه بيضا و تفسير خود  
گفته و صاقل اندر رسل اوردى الى الجهاد الى قوله افداء ولذلك قال على عليه السلام  
من حدث بحديث داود على ما يرويه القصاص جلدته مائة وستين بسبب الفتن  
سحق ضرب كيصه شديت تازيانه كه بنا بر اين حديث حد فترا بر انبيا خواهند دفاعت و  
يا اولى الابصار وچه پنج آنكه اين همه بنا بر تعليم سازناست قال السيد علي خان في شرح  
شرح الحقيقة في ذيل بعض الاذهانه يمكن جعل ذلك على تاديب الناس وتعليمهم  
كيفية الاقرار والاعتراف بالتقصير والذنوب والاستغفار والتوبة منها او  
وبودن صافى التوضيح في شرح الجزء الثالث عشر من صحيح البخارى في باب استغفار النبي  
صلى الله عليه وآله في اليوم والليله حيث ذكر فيه حديث ابو سلمة بن عبد الرحمن  
قال قال ابو هريرة سمعت رسول الله يقول والله لا استغفر الله واتوب اليه في اليوم



اکثر من سبعین مرة الشرح اراد النبي صلى الله عليه وآله وسلم بذلك تعليمه و  
 ملازمه الخضوع في العبودية والاعتراف بالنقص والافقوس صبرا من كل نقص قال  
 صلى الله عليه وآله لو تعلمون ما اعلم الضحكة قليلا وليكنتم كثير او قال فلا اكون  
 عبدا شكورا وقال في اخشاكم الله واعلمكم بالقوه هذا اول من قال ابن الجوزي  
 هفوات الانبياء لا يسلم منها احد الانبياء وان عصموا من الكبائر فليس عصموا من الصغائر  
 يحد للطبع غفلا فيحتاج الى الاستغفار فان المختار عصم من حرجه شمس انك سنا  
 معصيت وذنوبه دازين حيت فرموده با كه خطا و قصور عا يا منسو به شيواي تو اند  
 اذ قد ينسب الرئيس فعل الرعايا بضرب من المجاز ففي المواقف و شرحه تاويل قوله تعالى  
 لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَقَوْلُهُ وَاسْتَغْفِرْ لِدُنْيِكَ وَقَوْلُهُ لَقَدْ  
 كَابَأَ اللَّهُ عَلَى الْيَتِيِّ نَسْبَ الْبَيْتِ ذَنْبُ قَوْمِهِ فَإِنْ تِلْكَ الْقَوْمُ قَدْ يَنْسَبُ إِلَيْهِ مَا فَعَلَ بَعْضُ أَنْبَاءِ  
 فَالْمَعْنَى لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ مِنْهُ اسْتَغْفِرْ لِدُنْيِكَ  
 وَتَابَ اللَّهُ عَلَى الْمَظْلُومَةِ الْيَتِيِّ وَاتَّبَاعَهُ انْتَهَى وَكَانَ لَكَ كُلُّ عَلَى حَذِّ الْمَضَامِيهِ هَذِهِ الْآيَاتُ  
 كلها پس محصل كلام شارح واقف آنست كه گاه است كه نسبت ده شو گناه قومى از تنها  
 رئيسشان و پس معني آيات چنين خواهد بود تا كه بخشد از براى تو خدايى كه گناهان امت  
 گذشته و آينده ستغفار كن اين براى امت خود و تحقيق كه خدايى الى تو بمرت قبول فر  
 و چنانكه در آيات مزبوره مجاز با كذب را از تكاتب نموده اند و رايح فيه مجازى النسبه  
 و سنا و فعل الى غير بوله ممكن است بلكه مجاز فى النسبه المبلغ است در هر و جاعلا مجاز برنج  
 و احصى تحقق فسال حقه يا تياك اليقين فان الامر مستبين والله الموفق والمعين وقفصيل  
 اين مرام در شرح صحيفه سيد خانى برين مبط واقع است كه انبيا و ائمه بزبان امتها و عا

ارجو







کما یبقی الثوب البلیض من الدنس زیرا که تنقیه جامه چرکین بعد تلوث بچرک است و یونانی  
 للعصه جدوان اخذت علی براه الجوه و یا خواهند گفت که در ساختن و فرساختن  
 اعم است از وقوع آن کما پیشتر به محاورات العرب و شیعیان در تفسیر آیه تفسیر از باب  
 در جسیمین را نوشته اند فنع الوفاق پس باید که از شهرت و راز کار در باره آنکه اهل  
 نیز دست کشند و یا این تعاده و سناد و خط را بنحوی در نظر این مکان وقوع بحسب البشیریه  
 قطع النظر عن الالباب العاصیه یا معانی دیگر و او با مجاز حمل نمایند بر همین کلام  
 بر معانی صحیح حقیقه باشد یا مجازی حمل می توان کرد با جمله بر مجازات عند وجود الصارف  
 و قیام القرائین در محاورات و قرآن سنت شایع لکن مفاد شعر مشهوره نه هر یک که  
 توان تا ختن که باها سپرد باید انداختن نه بر مقام مقام تعویب بر معنی حقیقی است نه بر  
 مقام مقام تاویل پس اگر تسک بقره صلاک الشیطان عنانی فی سوء الظن ضعف  
 الیقین از قبیل و صا ارسلنا من قبلك من سوا الا اذا تمذ القی الشیطان فی  
 اصنینه فینسخ الله مایلق الشیطان توحیکم الله آیاته است از برای دفع طعن  
 شیعیان از کلام مؤد کلام اول این ادعای کفایه الخافه اعنی این بترساید از شیطان  
 یعتر فی الخ که ترجمه و تقریب طعن این شمع الیقین چنین واقع است که بویا خوشتر است  
 میگرد و می گفت شیطان بن من سلطان می شود و بر من و روی و پس اگر خوب کنم و کم خیر اگر غلط کنم  
 و براه باطل و ممر براه راست آید هر گاه خود تا این تبعه قرار بسلط شیطان کند و محتاج بابت  
 و هدایت دیگران باشد بچه کار خلا آید و بچه عذر اصلاح این اند پس این خیال از قبیل از پرت  
 محال و قیاس مع الفارق چه اولاً کلام غیر معصوم را بر کلام معصوم قیاس نمی توان کرد و ثانیاً  
 التاویل فی الشان دون الاول فکیف یكون علیه المعول و اگر بعد التاویل معراج الی التاویل







مظنة التقصير ودر تفصیل این اجمال می توان گفت که چون انسان در هر وقت بلحاظ  
 بشریت در مظنه تقصیر واقع است میل طبع او و حدیث نفس بسبب و از جهت قوا و غنای  
 و شهوانینه که ترکیب انسانی را شامل است باعث اندیشه با هر فرد بشر از صد و در معصیت  
 در خطر ازین جهت اگر غیر واقع را بمجاز بالمشارفت واقع قرار دهند از راه مجاهده  
 که جهاد اکبر است بتوبه و انابت در دفع آن کوشند و از وقوع در معصیت بوالا احتیاط  
 بامد اندیشه ناک بوده تقصیر نفس و احترام و رزق عجب نباشد بلکه بعضی گفته اند  
 که این احترا احترا تقدیری است و المعنی انی ان صدر منشی من هذه الامور فاغفره  
 لما تقر من انه لا يلزم من صدق الشرطية صدق كل واحد من جزئیهما فتدبر وجه نه آنکه  
 شیخ علی بن عیسی بلی در کتاب کشف الغمّه افاده فرموده و آن این است که از بسکه پیغمبران  
 و امامان خالص و قاضیان مستغرق بذکر الهی می باشد و لهما و خاطرشان متعلق بدار اعلی است  
 و آنها ابداد مراقبه عظمت الهی میسر می نهد کما قال علیه السلام اعبد الله كأنك تراه  
 فان لم تراه فانه يراك پس ایشان را بایست که او متوجه تمام همت بر او اقبال دارند پس  
 هر وقتیکه ازین مرتبه عالیه منزله فیض سبب تغافل یا اشتغال بشریه از قبیل ماکول و مشا و مناج  
 و غیر این از مناجات اخطا در می یابند آنرا خطا می پندارند آیا نمی بینی که بعضی غلامان این بیانی  
 اگر بنشینند و مشغول کل و شرب و معاشرت زن و نان گردند در جائیکه میدانند که نظر قائمش بر او  
 می افتد و کلامش بشمع او میرسد هر آینه در نظر عقلا ملامت کرده خواهد شد و خطا این  
 غلام در مرتبه اقا و سید مشرقت فما ظنك بسيد السادات و مالک و الاملا و  
 هذا الشاهد بقوله انه ليغان على قلبي و ان لا استغفر الله بالنهار سبعين مرة و قوله حسنا  
 الابوار سيئات المقربين و وجه هم آنکه شارح صحیفه یعنی سید خان بدلی از تقاضا

مناقشت بر این  
 صلاح

جواب اول

مستغرق  
 در ذکر الهی

۱۴۸

جواب دوم



از قاضی ناصر الدین بن ضیاء و بی از شرح مصابیح نقل کرده که او در شرح قول حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم اندلیغان علی قابی فی الاستغفار الله فی الیوم مائة مرة چنین گفته که غیدین لغت است و غیر بمعنی ابو عثمان علی کذا بمعنی غطی است ابو عبیده گوید که معنی حدیث چنین است یعنی پوشش دل من بسیار غفلت را و بدرستی که از اصحی منقول شد که کسانی و می پرسید از معنی این حدیث پس بسائل گفت که از دل من سوال میکنی گفت از حال قلب من خود گفت که اگر از دل غیر و می پرسید هر آئینه شرح میکردم قاضی میگوید الله حد الاصح فی انتحاج منجم ادب و جلاله القلب الذی جعله الله موقع حب و منزل تنزیله بعد از آن گوید که هر گاه بود در این پیغمبر از همه احوال تر از و می صفاء و اثر از و روشنی و ضیاء و ستغرق تر بر عرفان خدا و با این همه مامور بود به تبلیغ رسالت و تشریح ملت و مکان مدینه غیر معسر چاره نبود برای آنحضرت از فرود آمدن بسور خضرت التفات بطرف حظوظ نفس بآنکه متحن بود با حکام بشریه پس هر گاه از این موضوع بر اجعل می آورد است که در رة القلب لکمال دقت و نوریت و فان الشئ کما کان بق و اصفی کان ورود المکد رات علیه ابین و امکنه فکان صلی الله علیه و آله وسلم اذا احسن بشیء ذاک و عدة علی النفس نیا فاستغفر به انتھ کلامه ملخصاً و فی التوضیح شرح ایصح الخارجی باب استغفار البی هو سببه اشتغاله بالنظر فی مصالح الامم من عظیم مقام و لا شک ان اولی العباد بالاجتهاد فی العبادۃ الانبیاء لما جاہل من معرفت فہم دائیون فی شکرة معترفون له بالتقصیر تلك عشرة کامل و بیست که پیغمبر خدا و ائمه ہدی معین علوم و معارف بودند و در مراقبہ عظیم الی البیت تاسی بکتاب نبوی بؤہ فانهم فروغ تک الشجرة الطیبة الحال فی الیوم باید دید که چه

و این حدیث از  
 بعضی از ائمه  
 و از شیخین  
 و از دیگران  
 روایت شده است



جسارتی در قبح عصمت آمده و این جسارت از کجا بجا می آید و مگر دیده متسک بفقیر و دعا  
غیر بیدار فهم طلب کا نیف بسته قدم خود را در میدان استا او به راز ساخته جزاه الله  
عن نبیه و الهبیت نبیه سوزا بجز او این شهر شوبه مناقب آل ابی طالب روایت کرده  
که بعضی از بگنا بصرین کر مضامین عیالیه و عبارات بلیغه متعالیه صحیفه کالمه شنیده  
از رو استخفا و گفت خدا دهنی حتر اقله علیکم مثلها پس قلم را بدست گرفت و سر را  
فرو داد و در فکر رفت پس فحبت بسر بردن نه سیم به هم وصل کرد و دید الحق که این ادعیه  
فوق کلام مخلوق و تحت کلام خالق واقع است و قدر آنرا نمی شناسد مگر کسیکه بهره وانی  
از بلا و حظی کافی از معرفت داشته باشد پس تعرض ناصبی نالائق بچنین کلام فائق مایست  
بتعرضت کفار بکلام ملک قمار قال السید علی خان المکمل ان هذه الصحيفة العاصلة علیها  
مستخر من العلم الالهی و فیها عقبه من الکلام النبوی کیفک و هی قیس من نور مشکو  
الرسالة و فحة من شمیر ریاض الا نامة حتمه قال بعض العارفين ان خاتمی مجری  
التزیلات السماویة و تسمیر صیبر الصحف اللوحیه العرشیه لما اشتملت علیه مایغیر  
حقائق المعرفة و ثمار حقائق الحکمة قال و اما بلاغته بیا تخاف من ان تجده حرة  
الکلام و تدعن بالبحر البدر الا اعلام و تعترف بان النبوة غیر الیکهانة و لا یستوی  
الحق و الباطل فی المکاتة و من حار حول سمائها بافسق فکرة الواقف من من جود الخذلان  
بشی باب الثاقب یرید حال این ناصب و ت با بیت که از عاقبت کار نیندیشید بکلام امام  
علیه السلام متعرفن و بران معترض کرده دیده گفته است که این کلام بر تقدیر صدق و کذب بنا  
عصمت و این قدر نفهمیده که کذب در ساحت کلام حضرت مساعی نیست پناه بخدا ارا  
و ادن چنین احتمال ناسر بکلام آمده و صدق کلام معصوم در مفهوم و معنی موعوم طلش

منصف باند و زیاده

دستور ناصب و کلام



منحصر است که آن لها معانی صحیح و شواهد علیها عتقها الخصم و كما اوضحنا  
 ولنعلم ما قيل و ميله شمسها اها خرافتها الفضل ما شئت بالاعداء و برین تقیاد و کلام  
 آنحضرت بکلیه بدق و راستی آراسته از مناسقا عصمت است و آراسته باشد و هذا فی غایة الظواهر  
 و لكن من لم يجعل الله له نورا فخاله من نور شمس و رسوم از شرایط آتای و نیابت  
 حضرت ختم المرسلین نزد الهی و یقین است با بودن امام است و ان بنص و که خصوصیت  
 از ائمه صلوات الله علیهم و شده است معلوم خواهد شد انشا الله تعالی و سنیا ان هیچیک  
 ازین سه شرط که فضیلت معصومیت و امامت است قائل نیستند ازین جهت بخلاف خلفا  
 بلکه یکی از آنها تمیمی بود و دیگری عدد و دیگری میگویند و با اقرار و اعتقاد  
 بعدم عصمتشان که صریح باین کجای فی الصواعق و غیره فی غیره آنها را مقتدا خود می بینند  
 و با مفضولیت ظاهر آنها و نفی اشتراط فضیلت امام از راه حجت و کجای بر عصمت بر  
 آنها از وصی حق و فضل میدانند و جمعی با اعتراف بمفضولیت شان آنها را بر امامان  
 مقدم دارند و در نفی اشتراط عصمت بعدم عصمت اینی حجت دارند آن فی المصداق و نیست  
 و شارح عقاید تعبیر از عدم عصمت بعدم عصمت اینی بگرموده و ملا کمال محشری  
 که قول او بعدم علم بعصمت گنایه است از عدم عصمت لکن بیاس اینکه سواد لازم  
 نیاید تصریح بآن نکرده و عدم عصمت او ثابت بجهت آنکه زانی را باقتضای سوانید با آنکه  
 او می گفت که من مسلما نمرد دست چپ و در قطع کرد با آنکه خلا شمرع بود و حکم بخلاف  
 شمرع گنایه است پس معلوم شد که او معصوم نبود و لکن مثل این ابو منافی امامت و عدالت  
 انتی محصل کلام سبحان الله حکم بغیر ما انزل الله را بر امام که حافظ و مبتنی احکام ملک  
 علامت و او شمرع و آنرا منافی امامت نه پنداشتن کار جا بلای است که امام با شان

اینست که  
 در این باب



مثل شان جایل بوده اند اخوند علیه الرحمه می فرماید و این سه صفت را متکلمین ذکر کرده اند  
 و گفته اند که باید صفا که در پیغمبر کور شد و او با بانگ شبنم و رنجهش نیا و پدایشان  
 دلی و مادر ایشان غیر عقیقه نباشد و از عیوبیکه موجب نفی خلق است مبرا باشد  
 خوره و پیوستگی کوری و گنگی و درشت خوی و کج خلقی و بخل و دنائت نفس و ناصفت  
 مانند جنگ و حجاجی و افعالی که دلالت بر ضعف عقل کند امثال اینها و سلطان المحققین  
 نصیر الملة والدین حمده و بعضی از رسائلش گفته است که در امامت شریعت معتبر است  
 اول معصوم چون او از گناهان کبیره و صغیره بماند کور شد و هم آنکه عالم با بهره  
 امامت بآن محتاج است از علوم دینی و دنیوی مثل احکام شرعی و سیاست مدنی و ادب  
 حسنه دفع دشمنان و بر دفع شبهات ایشان زیرا که غرض از امامت بدو اینها حاصل شود  
 سوم سجا برای دفع فتنه و برانداختن این باطل و خالکبند این دین حق زیرا که اگر او که  
 سر کرده است بگریزد و ضرر عظیم بدین میریزد خلا اگر بختن بعضی از رعایا چهارم آنکه در جمیع صفات  
 کمال باشی باعث سخاوت و مروت و کرم عالم هر چه از صفا کمال باشد از همه عیوب و کمال باشد  
 و الا تفصیل مفضول لازم آید و ان قبیح است عقلا چنانکه پاک باشد از عیوبیکه باعث نفی  
 مردم میکرد و خواه در خلقت مانند کوری خوره و پیوستگی خواه کور خلق مانند بخل و حرص و کج  
 خلقی و خواه در صفت مانند دنائت نسب مانند ولد الزنا بودن و تهافت و نسب با پدران خواه  
 در فرع مثل صنعت با پست افعال و کینه زیرا که اینها منافات با لطف دارند و آنکه قریب  
 منزلت او نزد حق تعالی از همه کس بیشتر باشد و زهد و عبادت و طاعت او از همه بیشتر باشد و آنکه  
 معجزات او ظاهر شود که دیگران از این عاجز باشند و آنکه در وقت ضرورت دلیل حقیقت او باشد  
 آنکه امامت عام باشد و امامت منحصر در او باشد و الا موجب عناد میانہ رعیت گردد و اثبات این بدعا



باجماع و احادیث متواتره اولی است و حسن بن عبد الرزاق در شمع البقیین نوشته و اکثر سفیان در امام  
 بهشت شرط اعتبار کرده اند اول اجتماع در اصول و فروع دین دوم وقوف بر امور حرب و سوم  
 شجاعت چهارم عدالت پنجم کمال عقل ششم حریت هفتم ذکوریت هشتم بلوغ زیرا که عقل نر  
 و کدگان ناقص است و جوانی این است که اما اجتماع پیش تفصیل تحقیقش در فصل اول گذشت بیان  
 که بدو مستعمل است یکی استنباط احکام از کلام الهی و حدیث نبوی صلی الله علیه و آله این  
 حیثیت مقصود و مطلع مخالفان است و بر تقدیر یک مقصود باشد داخل است در فضیلت که گفتیم  
 دوم اختراع احکام به خود و این عبت و ضلالت و پیچ کس را جائز نیست چه جا اینکه شرط  
 امامت تواند بود و بر تقدیر تسلیم صحت آن نیز داخل است در فضیلت شرط دوم و سوم و پنجم و ششم  
 در فضیلت چهارم در عصمت و بلوغ در امام ضرورت نیست مثل نبی چنانکه حضرت عیسی  
 علیه سنا و آله و علیه السلام که در کتب مبعوث شد و ششم و هفتم مسلم است بسبب صحت که در  
 امامت حضرت امیر المومنین و اولاد طاهری و صلوات الله علیهم وارد شده چنانکه نشان داده  
 می آید یا اینکه حریت ذکوریت نیز بوجهی داخل اند در فضیلت میم هرگاه دانسته که امام می باید  
 که معصوم باشد پس ضرورت است که از طرف خدا و رسول و امام سابق نص بر امام لاحق بظهور آید  
 یا معجزه بنا بر تصدیق دعوی او بظهور رسد و در نزد شیعیان طریقه اثبات امامت  
 منحصر است در این هر دو امر زیرا که معصوم را هر کس نتواند شناخت پس بقیق اثبات  
 نبوت نبی و امامت امام معین و چیرست و از آنجا که اهل سنت امام را بر خلق واجب دانسته  
 و عصمت را شرط نگردانیده اند اکثر ائمه را نیز قایل نشده اند فاضل دهلوی می گوید  
 عقیده چهارم آنکه امام را لازم نیست مخصوص باشد از جانب خدا زیرا که نص او بر همه  
 مکلفین واجب است که وقت حاکم بر وفق مصلحت آن وقت یکی را از خود رئیس سازند پس تعیین  
 واجب خدا

در فضیلت که گفتیم  
 در اول و دوم و سوم و پنجم و ششم  
 امامت نص بر امام  
 لاحق بظهور آید

عقیده چهارم  
 فاضل دهلوی می گوید  
 امام را لازم نیست  
 مخصوص باشد از جانب خدا







خود بی ضرر و ده خدا و رسول خدا کسی خواهد بیعت با طریق دیگر خلیفه خدا و جانشین رسول خدا  
 انتهت الروایه بی بیضا و نواخته را نباید انداخت خلیفه ثالث بنی امیه و آل سفیان را یونان  
 یونان با وصف عدم تحقق بر قیام مسلمانان ساخت تا آنکه رفته رفته کار معویه بن ابی  
 سفیان انقدر سخت گردید که با ایام زمان که مصداق حربی بود محاربتا و مشاجرت  
 بر پاستا و باعث قتل الاف مسلمین گردید و آخر الامر نزد جمعی از اهل سنت فحش  
 رسید و نیز بنص پدرش و با جماع اهل صلح عقد خلیفه گردید اینها هر ظلم و فسق و جور  
 که خواستند بعمل آورده و ضغائن در سینه ایام جاهلیت و ارسینه ها بر کینه بروز داده  
 پس ظلم و فسق و جور بر عزال او و منصب امامت باعث نشد که نتیجه این مقوله که نواخته  
 نباید انداخت همین بود و پناه بخدا ازین بی وفایان و نیز در نقض این قول می توان گفت که  
 با وجود آنکه مهاجرین انصار عثمان را با اختیار خود نصب کردند و باز در اطاعت او  
 کردند و نواخته خود را بچنان انداختند که بخوار می گشتند و تاسه زود فرنگ کردند چون  
 بعد از روز حکم بن خرام قصد فرار کرد مردمان سنگبار چنان اوزدند و نیز طلحه و زبیر  
 بیعت حضرت امیر المومنین کردند و باز در اطاعت آنحضرت قصه کردند حتی بچنان سخت  
 بر خاستند و نفوس هزاران دین را بپایان نمودند چنانچه در محل خود مذکور است و ایضا می توان  
 گفت که مقوله این ناصبی مستلزم بطلان اجماع است و التالی باطل فال مقدم مشکه زیرا که  
 این طریق اثبات است که بنص رسول و امام سابق باشد نزد اهل سنت نیز مقبول است حسب  
 مواقف میگوید انما تثبت بالنص من الرسول و الامام السابق با اجماع پس اهل  
 نظر تامل باید دید که این ناصبی و تالیثیت که گفته است که اگر امام از جانب خدا منصوب  
 شود مثل سایر احکام شرعی در نصب هم در اینست مساومت بوقوع خواهد آمد انوار

در بیان  
 صفات

جمع  
 صفات



که در نصیب ایام منظورست ضمایع خواهد شد و آنچه سابقا گفته که اگر بتأمل نظر کنیم معلوم می شود  
 که نصیب ایام از جانب خدا متضمن مفاسد بسیارست زیرا که اراعی عالمیان الی آخر ما ذکره من المفوت  
 آیاتنا و معارض این مسئله جماعیه است یانه حالاصفا صفا بگویند که نص خدا و رسول  
 و امام سابق بر گاه متنافی اغراض است یا و باعث ضمایع مصالح است متضمن مفاسد بسیار  
 پس حرجی الهیست یا اتفاق این عقل نص رسول و امام سابق را مقبول دارند و این نکته سجدی است  
 ناصب بظهور رسید بخاطر آنها خطور نکرد و فهم شان تا باین دقیقه نرسید بلکه این رسائی فهم  
 از کجا بکدام می کشد مگر وصایت شمعون الصفا و خلافاً مارون از موسی مخصوص و قطع نظر  
 از این همه نص ابو بکر بر عمر چرا بیکار نشد از الهیست چه عجب که نص خدا را متضمن مفاسد پندارند  
 و نص ابو بکر را متضمن مصالح دانند که فعل حق تعالی را معطل باغراض و مصالح نمی دانند لکن  
 بنا برین دلیل عقلی شان هم خواهد خورد و هر گاه این دوستی پسین آنکه نزد اهل سنت  
 ثبوت امامت منحصر برین طریق که ما آنرا در اثبات امامت ذکر کردیم نیست بلکه باجماع اهل  
 و عقد نیز امامت را با ثبات سیران و چون از اثبات آن بر ما خلفا خود عاجز می آیند  
 کار بر این بهم نمی گذارند حسب مواقف می گویند و اذا ثبت حصول الامامة بالاختیار  
 والبیعة فاعلم ان خدام الحصول لا یفتقر الی الاجماع اذ لم یفهم علیة دلیل من العقل <sup>والسمع</sup>  
 بل الواحد الاثنان من اهل الحل والعقد کافیه ثبوت الامامة و وجوب اتباع الامام  
 علی اهل الاسلام کمال این باوره گوئی الهیست یا چشم نصایب باید دید نص خدا و رسول را مستلزم  
 مفاسد دانند و نص ایام را به بیعت شخص خاص معتبر پندارند احوال انحراف اراعی مردم را که  
 نصیب پنداشته بودند در اسقاط حکم خدا و رسول با تمسک گردیده بودند چنانچه  
 اعتبار بیعت شخص خاص انداختند و اتباع چنین ایام را بر اهل اسلام بحج و بیعت اخذ نمودند



بر کردن تمام خلق واجب ساختند و از ثوران فتن که مقتضای اختلافی ناسی بودند نشیده  
 فتنه بر بیعت عمر با ابی بکر که بقول خودش مصداق کانت بیعة ابی بکر فتنه و قی الله  
 شرها فمر عباد الی مثله فاقتلوه بود اکتفا نموده اطاعت را بر کردن تمام خلق لازم  
 ساختند و ضابطه مضبوط و سنت جاریه را برین بطرز صادره علی المطلبون قرار دادند  
 فقد قالوا ان الصحابة مع صلاح بنهم الدین اکتفوا فی عقد الامامة بیعة الواحد  
 والاثنین کعقد عمر کابی بکر و عقد عبد الرحمن بن عوف لعثمان و لیس شرطی فی عقد  
 اجتماع من فی المدينة من اهل الحل والعقد فضلا عن اجماع الامة عن علماء مصر  
 الاسلام و یجوز کما جمیع اقطارها و لم یکن علی احد و از قول عمر فمر عباد الی مثله فاقتلوه  
 چشم پوشی نمودند اینست حال اختیار مردم که بنا بر نصب ابی بکر بر آنها نموده داد و ظلم  
 بیداد داده اند فاعتبروا یا اولی الابصار فائدة ایضا انک المصنف جلیل الامت  
 از فروع احکام قرار داده اند نه از اصول اعتقاد و موافقت شرح آن مشیر الی الامت واقع است  
 مباحثها لیست من اصول الدین و العقاید خلافا للشیعة بل هی عندنا من الفروع المتعلقة  
 بافعال المكلفین لاننا احماد و بیکی میگویند عجمی دیگر آنکه بسیار کسی نشان چون شارع قضا  
 مسئله امامت از فروعین میدانند و میگویند ما را بحث از این واجبست و تقلید بر این کافیست  
 و فصل او رسول را درین بدین نیست و جمعی دیگر چون قاضی بضا و جمعی کتاب منهای شرح کلام  
 او بر اینند که این مسئله از اعظم مسائل اصول دینست و مخالف آنرا کافر و مبتدع شمرده اند و  
 از علماء حنفیه در کتابیکه در بیان نشان بفصول مشهور گفته که هر که بآیا الی بکراکت  
 کافرست بلکه جمعی از ایشان متصدع بقتل کسی شوند که اعتقاد بآیا ابو بکر نداشته باشد  
 یا بگویند که علی بعد از رسول بلکه فاصلا امامست و بگویند یا بگویند کسی

فائدة ایضا  
 انک المصنف جلیل  
 الامت اصول  
 اعتقاد و سنت  
 از فروع احکام



یک فرعی راندند کافر یا کشتنی نمی شود و آن حدیث که حمید در کتاب جمع بین صحیحین نقل نموده  
 که پیغمبر گفت من مات ولم یعرف امره فمات میتة جاهلیة هم بر این لالت دارند  
 یعنی کسیکه نداند و نشناسد امام زمان خود را مردوده است و در زمان جاهلیت تفرک کردن  
 امام زمان بقرآن چنانچه بعضی از ایشان کرده اند و یا بعضی از قرآن مثل فاتحه و سوره بجهت  
 آنکه در نماز واجب محض دست و پا گرم کردن است **اقول** کلام می لانا خالی از اجمال نیست  
 بدین این است اصول این بعقل و نقل میرسد اما محقق پس بجهت آنکه علوم دینی در کتاب  
 یکی از این است که مقصود از این نفس علم باشد و دیگر می آنکه مقصود از این عمل باشد بر این اول حکمت  
 نظر به اصول دینی است مثل شناختن خدا و رسول و ایمان آوردن بایشان و ثانی حکمت  
 عملیه فروع دینی است مثل شناختن طریقه نماز و روزه و مانند این چه غرض در قسم اول  
 از علم و معرفت نفس تصدیق و اذعان است و آن کان بتفرع علیه العمل بواسطه و ساطعه و در قسم  
 عمل بآن تحصیل علم بآن مقصود بالذات نیست بل لکونه و صله و وسیله الیه مقصود است  
 از درجه ایمان و اسلام بیرون است و مقصود در ثانی و جاهل بآن اگر معذور نباشد آنست  
 نه خارج از ایمان اللهم الا ان لیون من ضرر یا الدین الایمان فیکون حکمه حکم اتحاد و لازم  
 دلیل بر اتحاد ملزوم است بجز از عموم لازم و هرگاه فرق در میان اصول و فروع شناختن  
 پس بدانکه هر چند اینست از نسبی که نصب ایام را بر خلق واجب است اینست که تکلیف  
 عملی پس باین جهت آنرا از مبسوط فروع محسوب می توانند کرد و شارح اقصی گوید بل هی  
 عندنا من الفروع المتعلقة بافعال المحکفین لکن این عم شان باطل و اربعه دلیل بنا و قاف  
 علی الفاسد زیرا که اینست که نصب ایام خدا واجب است مثل نصب انبیاء الا صغیر للعبه پس  
 تکلیف شرعی فرعی بآن متعلق نیست مقصود از معرفت و اذعان است بآیات او عدم معرفت

وکیل  
 ایشان آنکه  
 امامت اصول  
 دین است  
 اگر در بیان  
 اذعان و بیان  
 و شناختن  
 باطنی است



محکوم محال نیست کما به نشان المعارف الاصولیه از جمله اوله نقلیه نفس حدیث متفق علیه است  
 من مبات و لم یعرف اصالحه صانده تمامیت جاصلیه زیرا که اگر امامت از فروع می بود  
 مقتضی معرفتش اتم می شد نه اینکه از ایمان خارج شود و نمی توان گفت که متوجه علی الجاهلیه در  
 انکار فروع ضروری به هم متضاد است پس موت علی الجاهلیه لازم نمی آید که معرفت امام از  
 اصول ایمان باشد زیرا که اولاً گوییم که انکار ضروری فرع مستلزم انکار ما جاره الذبیست انکار  
 مستلزم انکار نبوت و عدم تصدیق به نبیست و هو الجاهلیه پس درین امور کفر و بیعت  
 عدم تصدیق است پس تصدیق به نبی از اصول ایمانست و ما جاره الذبیست از فروع ایمان و  
 هم چنین عدم معرفت امام که فی المعنی عدم تصدیق است با و محال ایمانست و مقتضی او عین  
 ایمان پس این اصول باشد نه از فروع قیاس آن بر ضروری نمی توان کرد زیرا که فروع در میان  
 استلزام ابتدائی استلزام بالواسطه و ذلک بین استره فیه و ثانیاً گوییم معرفت  
 قطعاً ضروری به فرعیه و دو قسم است یکی شناختن آن حیثیت آنکه حکمست از احکام تکلیف  
 از آن نوع و مثلاً نماز پنج گانه واجب قطعیت منکر و جو بآن منکر ضروری کافرست و  
 دیگر شناختن آن تا که عمل نماید بر آن در صورت اقسام علم بعملیاست و خارج از فروع است  
 لکن اولاً قطعیت گاه است که از اصول می بیند لکن این معنی آخرست بر آن لفظ  
 اصول و شناختن امام منصوب من قبل است از قبیل عام عمل نیست پس عدم معرفت امام  
 متوجه کفر نه از راه انکار ضروری عملیست بلکه از راه انکار اصلی از اصول عامی است و ثانیاً  
 من النقص زیرا که اگر نصب امام با اختیار خلق می بود خلق ساخته خود را خود می شناختند حاجت  
 بتاکیه تمهید چه بود اگر نمی شناختند یا انکار از امامت شخصی خاص می نمودند چونکه مسئله  
 ضروری بود هرگز متوجه علی الجاهلیه لازم نمی آید تا حدی که نبوت رسیده امام از طریق

میکند  
 از میان آنکه  
 است از اصول  
 می بیند



باید منصوب و دلیل عقل و نقل بر آن قایل گردیده پس امارت این اصول ایمان شده از وقوع  
 آن که تعلق با فعالان بندگان دارد و فاضل را بهیچ وجه در شمع الیقین گوید که معتزله در وجوب  
 عقل نصب امارت بر این حجت متمسک شده اند که نصب امارت مشتمل است بر دفع ضرر منقول  
 و دفع ضرر منقول واجب عقلی نصب امارت واجب است و این همان دلیل است که پیشتر از  
 اشاعه منقول شد که بجا عقلاً اجماعاً گفته بودند و جواب این در ضمن جواب آن گشته شد  
 و مجلس نیست که در وجوب دفع ضرر مسلم است عقلاً اما بر فاعلش نه بردگیری پس دفع این ضرر  
 و نصب امارت اگر ثابت شود که فعل است برایشان واجب است و این عین محال نزاع است و بنا  
 دلیل بر این در صریح است و اما بر اینکه نصب امارت کار جناب الهی باشد چنانکه حق و ندیب  
 شیعه است مباشرین این کار تصرف در خداوندی و خصیصه کار الهی و از جمله معتدین مستحقان  
 خواهند بود و ازین بیان بفضل التمسکین شد که مخالفین تنها بخصیصه امارت قناعت  
 نکرده اند بلکه خصیصه تبعه و بیعت نیز نموده اند و در جای دیگر فرموده و نیز حدیث متفق علیه  
 میان همه مخالف و موافق مسطور در همه کتب معتبره ایشان از جمله جمع بین صحیحین است که من  
 مات و لم یعرف امام زمانه میته جاهلیه پس امارت صواب این مقام که نه شناختن او  
 موجب کفر و شرک است بالضرورة باید منصوب از جانب جناب الهی و حضرت رسالت پناه  
 باشد نه امری منصوب عا یا چه امری مستان ایشان که در شان ایشان فصل نصب و رسول  
 صادر نشده باشد مثل اصنام تراشیده مشرکان از امامت سوا ک نام نشانی ندارند چنانکه  
 جناب مقدس الهی فرموده ان هی الا اسماء سمیتموها انتم و ابائکم ما انزل الله بها  
 من سلطان یعنی این بهتر است که شما می پرسید و امر که شما خلاص می انید نیستند مگر نامی  
 از جویت خلافت که شما و ابائ شما دار داده اند خداوند تعالی هیچ حجت سلطنت ایشان



عطا نموده ایشان را حاکم و سلطان فرموده چون بر این امر ثابت شد که امامت بنی هاشم  
 و احتیاج به و یکی است ایمان و اسلام آن تمام نیست بلکه بنی هاشم امام مدبر کافر است  
 چنانکه از ادله کوره بغایت ظاهراًست پس ثابت شد بفضل امامت که مسئله است  
 از مسائل اعتقادی یقینیه و از جمله اصول دین ارکان ایمان است از مسائل ظنییه و فرعیه  
 اعتقاد سنیا است و از جمله غرائب افعال شان اینکه با وجود اعتبارات احتیاج به  
 و امام خروج جابل با نام از اسلام نبوت را از اصول میدانند و امامت را داخل فروع و  
 بعد از این نیز خصوص صحیح که شمره عدول اند برین مدعی تفصیل خواهد داشت و از مسائل  
 انتقادی از جمله ادله سمعیه علیه الیه و اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی است که بعد  
 نصب جابر لایتناب در غدیر خم نازل گردید پس معلوم شد که امامت از مهمات دین و مکملات  
 سبیل یقین مخفی نماند که اصول دین چنانکه دینی مسایل علمیه است و فرع دین مسایل  
 علمیه پس منکر دین با یکدیگر بخلاف قول تعالی ان الدین عند الله الاسلام خارج از دین و  
 اسلام یا مقتضایش آن بود که مخالفین در عدد و کفار محسوب باشند از اینجا که جمعی  
 از علماء امثال سید تضاوی سید حیدر و شیخ یوسف بحرانی منکر امامت کافر دانسته  
 اند مشهور نیست که در ظاهر شرع احکام اسلام بر اینها جاریست و آن بکافی لغوی  
 شد کفر و نفاق چنانکه بر منافقان حکم اسلام جاری بود اگر چه در باطن بدتر از منافقان  
 فار بودند و این حکم تعبیر است و التصوص من طریقنا دالة علیه الحدیث الاسلام  
 حقن بالدم و تحلی الفروج الا ان یکتسب الجنان پس در حال شان مثل حال کفار  
 و ضلوع نار و حرمان از ثواب پروردگار و در دنیا حال شان مثل حال منافقان و دور نیست  
 بدترین امر حرام کلمه طیبه شهادتین یا پس چنانکه اهل کتاب بت پرستان باعتبار عقل

منکر امامت کافر است  
 جمعی از علماء کبیرین  
 علماء امثال سید تضاوی  
 سید حیدر و شیخ یوسف  
 بحرانی منکر امامت کافر  
 دانسته اند مشهور نیست  
 که در ظاهر شرع احکام  
 اسلام بر اینها جاریست  
 و آن بکافی لغوی شد کفر  
 و نفاق چنانکه بر منافقان  
 حکم اسلام جاری بود اگر  
 چه در باطن بدتر از منافقان  
 فار بودند و این حکم تعبیر  
 است و التصوص من طریقنا  
 دالة علیه الحدیث الاسلام  
 حقن بالدم و تحلی الفروج  
 الا ان یکتسب الجنان پس در  
 حال شان مثل حال کفار و  
 ضلوع نار و حرمان از ثواب  
 پروردگار و در دنیا حال  
 شان مثل حال منافقان و دور  
 نیست بدترین امر حرام کلمه  
 طیبه شهادتین یا پس چنانکه  
 اهل کتاب بت پرستان باعتبار  
 عقل



شان بود نبوت انبیای سابقه در ظاهر شرف دارند مخالفین نیز بسبب اعتداف بتوحید نبوت  
 بنی با طریق اولی در ظاهر شرف از کفار باشند و لکن خطشان از اسلام نیست و لیس  
 فی الاخرة من جلاق فی رابیه ابی یعقوب عن الصادق علیه السلام انه قال فی  
 تفسیر الله لی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور یعنی ظلمات الذنوب الی نور التوبة  
 والمغفرة بولا یتهم کل امام عادل من الله عز وجل قال الذین کفروا اولیائهم  
 الطائفة یخرجونهم من النور الی الظلمات افاعنه بهذا یتهم کافوا علی نور الاسلام فلما  
 ان قالوا کل امام جائل لیس من الله خرجوا بولا یتهم من نور الاسلام الی ظلمات الکفر  
 فواجب الله لهم النار مع الکفار و زاد العیاشی بعد قوله الی الظلمات قال قلت للعلی  
 عنه بهذا الکفار حدیث قال الذین کفروا قال فقال ای نور الکافر وهو کافر فخرج  
 الی الظلمات افاعنه بهذا الی آخر الحدیث اگر گفته شود منکر بعض اصول دین کافرست پس  
 باید که اینها نیز کافر باشند خواهیم گفت که آن اصول ضروری اسلام که منکر آن کافرست  
 و اما اصول ایمانی پس انکار آن باعث خروج از تشیع ایمان نه خروج از اصل اسلام  
 و چون شبهات در دکان اهل نقایق شقاق جا گرفته بمسئله امامت نسبت باینها ضروری  
 باقی نمانده اگر نسبت بجای حدیث غدییر که از صدر اول بودند عذر پذیر نباشد  
 و ان عوملت معهم معاملة المسلمین نظام الضرورة تقییه او غیر با و نه مشبه بود در میان  
 اهل سنت بر حسب عدل نیست که اهل قبله را تکفیر نباید کرد و لکن جمعی از اینها قائل  
 بتکفیر مخالف خود شده اند و چونکه مسئله امامت از فرع عید اند و از فروع ضروری  
 بهم نیست پس حکمشان بتکفیر از راه محض عناد و لدا و با و از جمله شرائط امامت نیست  
 که منصوص من الله باشد و آن بعد ثبوت اشتراط عصمت واضح است چه علم آن

علم از کتب  
 جامع الکلیات

علم از کتب  
 جامع الکلیات

علم از کتب  
 جامع الکلیات



بدون علامه ای غیر متصور است پس نص بر او تنگی واجب باشد و بعضی اهل سنت گفته اند که شرط  
 در امام که غائب مستو نباشد و آنچه سابقاً از ادله عقلیه و نقلیه گذشته است در دفع  
 آن کافی است و در بحث غیبت امام ثانی عشر علیه الصلوة والسلام انشاء الله مفصلاً  
 بیان خواهد شد فائده خامسته آنکه اخوند علیه الرحمه در حق الباقین فرموده مقصد  
 سوم در بیان صفات و خصائص امام است که از احادیث معتبره ظاهر می شود و آنها  
 در احادیث بسیار است و در حیوة القلوب مذکور درین ساله بعضی را ایراد  
 می نمایم کلینی بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که امام زاده  
 علامت پاکیزه و نافه دیده و ختنه کرده متولد می شود و چون از شکم مادر بر می آید  
 دستهارا بر زمین می گذارد و صد الشهادتین بلند می کند و محتمل نمی شود یا نبوت  
 جنابت را و بهم میرسد قول کویا مراد اخوند علیه الرحمه ازین احتمال عدم حاجت  
 الی الاغتسال بعدم الانزال و این باقی فی المنام شیخا من الاحلام علی وجه یشابه الاحلام  
 او رویا علیه السلام لیس من مضغاث الاحلام و انه والی الفضل من الانعام یاز می فرماید  
 و دیار اش بخواب میرود و دلش بخواب نمیرود یعنی آنچه واقع می شود در آن حال نیز اینند  
 و خمیازه گسان کبشی نمی کنند و از پشت سر بیند چنانکه از پیش رو می بیند قول  
 توهم نشود که ازین روایت تحقق رویت با تخلف بعضی شروط مستفاد نمی شود زیرا که از  
 جمله شرایط رویت تحقق مقابله است انتفاء هائل و در رویت پشت سر این دو  
 منقوض و یوناف لما مر فی بحث امتناع رویتة نقایم اجتماع شرایطها فیه کما یستفید  
 الا ما میانه بر آنکه مراد از رویت درین مقام معنی حقیقی آن نیست بلکه رویت درین جایگاه  
 ادراک و معرفت و بر تقدیر یک رویت بمعنی اصلی آن مراد با متبنی بر انعکاس شعاع

در بیان صفات و خصائص امام  
 در حدیث معتبره ظاهر می شود  
 و آنها در احادیث بسیار است  
 و در حیوة القلوب مذکور درین ساله  
 بعضی را ایراد می نمایم



خواهد بود چنانکه در وقت ملاحظه آئینه آدمی شایسته است بر می بیند مقابل که شمر  
 بر ویست اعم است از مقابل حقیقه و مافی معنای پس بر تقدیر آنچه در حکم مقابل است تحقق  
 خواهد بود و لا ضریفیه یا آنکه حق تعالی قوه موعده فی الاصادق را برای آنحضرت موعود  
 هم و بعثت نموده باشد و آنکه اس نظر از غیر صیقل و ظهور اثر بصیرت غیر حد چون نظر بقدرت  
 الهی است ممکن اگر چه عادت با مستلزم تحاله خواهد بود بجز آنکه نظر اصادق با  
 شریک تحقق شود فانه تحیل چه حسن بصیرت در آن نظر که مسمی است بر ویست بدون تحقق شریک  
 محال که علی الحقیقه تحقق گردد چنانکه نار کارش احراق است هر گاه ماده قابل للاحراق  
 با مقارن و البته می رود و حق تعالی وقتیکه حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام را  
 نمرود بجات او امر فرمود یا ناد کونی بر دلا و سلاما علی ابراهیم پس حقیقتش تحیل و  
 حقیقه آخری دید ازین جهت اثرش متبدل گردید اگر چه صورت نار در شراق و فور باقی باشد  
 والا ممکن نبود که حضرت ابراهیم را مقامی آسودشان بین الامرین فافهم فانه دقیق و لکن من  
 لم یجعل الله له نورا فماله من نور یار آدمی فرماید و فضلا که از این به بعد می شود که از ان  
 می آید زمین خدامو کل کرده است که از این پوشانند و فرود و چون ره حضرت رسول را  
 می شود بفرستش در دست آید هر کس دیگر که بشود خواه دراز و خواه کوتاه یک شمر از قاف  
 زیاده می آید و ملک با او سخن می گوید تا آخر ایام عمرش و این بابویه حمه الله علیه حضرت  
 امام ضار وایت کرده است که امام داناترین مردم است و در حکمت علم بدقایق امور از همه درین  
 و پر هیزگار تر و بر دیار تر و سخنی تر و شجاع تر از همه کس است و عبادتش از همه بیشتر است و  
 ندارد و شاید مراد آن باشد که گاهی چنین است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
 و بول غایب او را کسی بیند و زمین کل است یا آنکه آنچه از او پیرن آید فرود که مردم



ظاهر نشود و بویشتن از مشک خوشتر است **اقول** و این عادت موافق است که بدلیل عقل<sup>شده</sup>  
 از عصمت طهارت و فضیلت برات از منفرد بر وجه اتم و اکمل فلا تغفل باز در ترجمه حد  
 می فرماید اولی است بمهرم از جان بشان که باید او را مقدم بر خود در هر باب جان خود را  
 فدای او کنند یا آنکه مردم بی اختیار این حالت را نسبت باو بهم میسرانند **اقول** ظاهر امر  
 اخوند علیه الرحمة در این احتمال از لفظ مردم اهل بصیرت اند که بصیرت ایشان را جان بشان  
 و تقدیم حضرت در برابر طلب المصاة البارة و امید دارد و الا نسبت با اهل نفاق و ارباب شقاق  
 تخلف این حالت بهترست فافهم اتبذروا حقوقهم و قد موغیوهم علیهم و باز می فرماید  
 و مشفق تر و مهربانتر است بر ایشان از پدران مادران ایشان و قواضح فروغی او نزد خدا از همه  
 بیشترست و آنچه مردم را بان امر میکنند خود زیاده از دیگران بآن عمل نمی نمایند و آنچه مردم را بان  
 می کنند بشان دیگران اینست که امر را ترک کنند و فریاد و دعا او مستجاب است حتی آنکه اگر بگوید یا علی  
 هر آینه بدو نعم شود و آنچه حضرت رسول<sup>ص</sup> نزد اوست خصوصاً شمشیر ذوالفقار که از آسمان آمده است  
 و نزد او نامه است که نامها جمیع شیعیان اهل بیت تار و زقیامت در آن نوشته است نامه دیگر  
 نزد اوست که نامها دشمنان ایشان تار و زقیامت در آن نوشته است و نزد امام می باشد جامعه و آن  
 نامه است که طول آن بیفتاد ذراع است و عرض آن یک سفتد چون بچید می شود بکشد آن  
 می شود و در آن نوشته است هر حکمی که فرزند آدم بآن محتاج است نزد او می باشد جعفر بزرگتر و جعفر  
 کوچکتر یکی از پوست برست و دیگری از پوست گوسفند و در آنها احکام عدد و غیر آنها  
 حقه ارشادش که در بدن کسی بکنند و حتی گناهی تغزیر آن یک تازیانه است یا نیم تازیانه  
 یا ثلث تازیانه و آنرا حضرت رسول<sup>ص</sup> املا فرموده حضرت امیر المومنین<sup>ع</sup> بخط خود نوشته است  
 و صحیفه فاطمه<sup>ع</sup> نزد امام<sup>ع</sup> و در آن نامه و احوال پادشاهان تار و زقیامت نوشته است



و از برای آن که از آنحضرت نسبت میدهد که چون حضرت سالت پناه از دنیا مفارقت کرد  
 حضرت فاطمه را ندیده عظیمی از مفارقت آنحضرت و جفاها منافقان امت را در حق تعالی  
 جبرئیل را برای تسلی آنحضرت فرستاد که خبرها آینده را برای آنحضرت ذکر میکرد و حضرت  
 امیرالمومنین میگوید و در آن کتاب اخبار آینده است تا روز قیامت در حدیث دیگر فرموده  
 که میان امام حق معالی و عموئی از نور هست که در آن عمو اعمال بندگان خدا را می بیند و آنکه  
 بر او مشتبه شود و در آن نظر نمی میداند و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم منقول است که امام  
 بچند خصلت متوقفا شناخت اول آنکه امام پیش از فصل امامت می آید چنانکه حضرت رسول  
 نص بر خلت امیرالمومنین کرد صلوات الله علیه و هم آنکه هر چه از او پرسند جواب شایسته می داند  
 و اگر نه پرسند خود ابتداء می نماید سوم خبر میدهد مردم را بآینده چهارم آنکه جمیع لغتها و زبانها را  
 میدانند هر کس را بغت او جواب می نماید پنجم آنکه کلام هیچ مرغی و حیوانی بر او مخفی نیست و همیشه  
 میفهمند از احادیث مستفیضه بل متواتره ظاهر می شود که ایشان از برای اظهار معجزه در وقتیکه  
 مصلحت بود است مرده را زنده میکردند و چنانکه حضرت امیر مکر مرده را زنده می کرد و حضرت  
 باقر و حضرت صادق ابو بصیر بنیاد کردند و صفا خوره و بیسی شفا دادند و در احادیث  
 بسیار وارد شده است که هر معجزه که حق تعالی بخواهد بفرماید او را بود همه بر رسول خدا و ائمه  
 هدایتی عطا کرده است و قادر بوده اند بر طاعتی که مساقبت بسیار بعید در زمان قلیل طاعت  
 بلکه در یک روز کمتر چند مرتبه بر در دنیا بگردند و کتابها جمیع پیغمبران مانند تورات و  
 انجیل و زبور و صحف آدم و صحت شیت و ادريس و ابراهيم و الواح موسی و ایشان بود  
 و آثار جمیع پیغمبران مانند عصا موسی و برهمن ابراهيم و یوسف و سنگ موسی که دانه  
 چشمه از آن جاری شد و انکشتن سلیمان و بساط او و سائر آثار انبیاء و ایشان و انوار

اینک  
 حق تعالی  
 شریف  
 جعفر صادق  
 منقول است  
 عفو عنه



همه نزد صاحب الامر علیه السلام حق تعالی ابرار امثالشان کرده که بر این سوار خواهند شد که  
 ملکوت آسمان و زمین را بگردند و هفتاد و دو سهم عظیم حق تعالی میدهند که برای هر چه خواهند  
 البته استجاء می شود یکی از آن سواران اصف میست که باین اسم تحت یقین را از دو ماه راه  
 بیک چشم زدن نزد حضرت سلیمان حاضر کرد و علوم ایشان چندین نوع بود گاهی صد ملک را  
 می شنید و گاهی روح القدس خلقی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل مشافهت با ایشان القا  
 میکرد و گاهی با امام حق تعالی در ایشان نقش می شد و گاهی صد ای ملک بگوشت ایشان پیر  
 مانند صد آن بخیری که طشتی فرو آید در احادیث بسیار وارد است که همه عالم با علی است که  
 در هر آن در هر ساعت از دریاها نامنتها علم آگهی می افتد و ملائکه روح عظم  
 از ملائکه است در شقیه ربر با نام مان نازل می شوند و بر آنحضرت سلام کنند آنچه از امور  
 انسان در آن شب مقدر شده است بر او عرض کنند و عالم گشته و آینده همه نزد ایشان است  
 و هر یکی که از آسمان بنشیند آن نزد ایشان است و اوست علم جمیع پیغمبران اند ایشان متوسل اند  
 که هر کس که نظری کنند از جبین ایمان کفر و نفاق او را میدانند و در هر درختی و برگی و ری  
 و سنگی که امام نظری کنند از آن علم بر او ظاهر میگردد و تمام قرآن و علم ظاهر و باطن آن با هفتاد  
 باطن مخصوص امام است و جامه او و حریرها و مرکبها و انکه در او جمیع اسباب ظاهر و  
 و باطنه حضرت رسول بحضرت امیر المومنین رسید نزد سائر آل علیه السلام مضبوط است  
 و صندق از پوست نزد ایشان است که علم پیغمبران و اوصیا و علما گذشته و آینده در آن مضبوط  
 و آنرا جعفر ابیض گویند و صندق دیگر نزد ایشان است که جمیع علم حضرت رسول در آن  
 مضبوط است و آنرا جعفر حمیری گویند و حضرت صاحب الامر آنرا خواهد که شوال و اویش باشد و حدیث  
 ابی عبد الله انه قال عند الجعفر ابیض فقال له ید بن ابی العلاء وای ذی فیه قال فیه



ان بود او و تودیت سو و انجیل عیسی و صحف ابراهیم و الحلال و الحرام و مصحف  
 فاطمه و فیما یحتاج الناس الینا ولا یحتاج الی احد قال علیه السلام و عند الجفر الاحمر  
 و ما یدیکم بالجفر فی السلاح و ذلک انما یفتح للدم یفتحها صاحب السیف للقتل کذا فی مجمع  
 البحرین و نقل عن شریف الجرجانی شرح المواقف ان الجفر و الجامعة کتابان یعلی کرم الله  
 وجهه قد ذکر فیهما علی طریقه علم الحروف و الحوادث الی انقراض العالم و کان الامم و غیره  
 من کلامه یعرفونها و یحکمون بها انتم بایضا فی در احادیث معتبره بسیار منقول است که  
 در شهر جمعه روح مقدس حضرت رسول و ارواح مطهره امامان گذشته و روح پیغمبر امام زمان  
 صلوات الله علیه با رخصت نمید که با سمانها عروج نمایند تا بعرش اعظم الهی میسر و در آن  
 هفت طپاوت کنند و نزد هر قائمه از قوایم عرش و رکعت نماز می کنند پس بسو بدنهای شریف  
 بر می خیزند و بر فراوان و علوم پایان و اعمال هر یک از این است از نیکان و بدان در هر صبح و شام  
 و هر هفته و هر ماه عرض کنند بر روح حضرت رسول و ارواح ائمه گذشته و بر امام زمان و بر  
 و دیوارها و گویها و دریاها با مافع علم ایشان می شود و آنچه در شرق و مغرب عالم واقع می شود  
 بران مطلع میگرددند از جانب حق تعالی و حضرت رسالت پناه در هنگام فات جمیع علوم خود را  
 با میر المومنین تسلیم کرد و حضرت امیر المومنین فرمود که در آنوقت هزار باب علم تعلیم کرد  
 که از هر بابی هزار باب مفتوح شد و فرمود که چون مرا غسل دهی کفن و حنوط کنی مرا ایشان از هر چه  
 خواهی ال کن من چنان کردم و در آنوقت نیز هزار باب علم را تعلیم کرد که از هر بابی هزار باب  
 کشف می شود و بهم چنین هرگاه در وقت فات جمیع علوم خود را با امام بعد از خود تسلیم و تعلیم  
 می نماید و امام را بغیر از امام غسل و کفن و دفن نماز نمی کند و اگر امامی در مشرق از دنیا برود و امام  
 بعد از او در مغرب باشد البته در آنوقت با عجز از آما و طی الارض نزد او حاضر می شود و علوم



اور اکسبے کند تجھ را و می نماید بخو یک اکثر مطلع نمی شوند چنانچه حضرت امام خداوند  
 بغداد حاضر و حضر امام محمد تقی علیه السلام رخا سان حاضر شد و تفصیل در جلال و جلال  
 ایراد نمود در احادیث متکثره از دست که ارواح ایشان از انوار مقدسه حق تعالی خلق  
 شده اند بد نهاد و کما ایشان از طینت عرش آفریده شده اند چون حق تعالی خواهد  
 که امام را خلق کند ملکی را که می کند که شریک ابی از زیر عرش بر می دارد و نزد پد امام می رود  
 که او می شناسد و آن از آب قیق برست است ایسکه نرم ترست و از غسل شیرین ترست و آبشیر  
 سفید ترست و از برف سرد ترست پس امر می کند او را بجماع و نطفه امام از آن آب  
 می شود و چون چهل روز بماند در رحم روح را و دمیده شود و برای یک ربع از چهل ماه  
 پس سخن مردم را می شنود و می فهمد پس ملکی بر باز می آید و می فرستد این آیه را و تمت کلمه  
 ربك صدقا و عدلا لاهدال الکلماته و هو السميع العليم و در شکم مادر که در حق  
 می کند و ملاقات انا انزلناه و سائر آیات نماید چون متولد می شود و ترشسته از جانب یا  
 بر می آید اقوال در بعضی و آیت آمد که حضرت امام حسن عسکری فرمود که حمل ما اوصیا  
 پیغمبران و شکم نمی باشد در شکم باشد از رحم بیرون آیم بلکه از ران در آیم و می آیم  
 زیرا که ما نور با حق تعالی ایم و غیر کلمات ثافت نجاست را از ما دور گردانیده است باز می فرماید  
 پس چون متولد می آید و بقبله می کند و دستها را بر زمین گذارد و در سجده آسمان بلند می کند  
 و صد ایکنه شهادت بلند می کند پس ملک در میان او دیده اش و گفتش همان آیه را نقش می کند  
 پس عالمی میان عرش با و میرسد که ثابت باشد بر حق که بر امر عظیم ترا خلق کرده ام تو برگزیده  
 از خلق من محل را بر منی و صدق عالم منی و آید منی بر روح من و خلیفه منی در زمین منی بر ایمی تو  
 و هر ترازوست از او واجب ایندم رحمت خود را و بخشیده ام بهشت خود را و بجز و جلال



خود سو گندیدایم کی نعم کہ بہر با تو دشمنی کند اور اور بدترین صدا غیب و مہجور و ہمہ چہ در دنیا  
روز اچھی رافراخ کرد انہم چون بنیاد ہی تمام شد او آیہ شہد امیر را تا آخر در جواب بنا و بنی خواند  
پس ان وقت حق تعالی علو مقام ولید و آخرین بابا و عطا کند و حق تعالی آن شو کہ روح القدس  
در شب قدر و نخیال او را زیار کند پس چون بہ تہہ جلیل آتا فایز کرد و حق تعالی در ہر شہری  
منارجی عالمی نور بر او بکشد کہ اعمال بندگان خدا در ان بہ بیند و برایت دیگر در ان شہی کہ منور  
شو نور دہی ان خانہ ساطع کرد کہ پرمادرش انرا مشاہدہ نمایند و چون بیند کہ بقبلہ  
و مسہ تہہ عطا کند و انگشت بخت میزد بلند کند و ناف سیدہ ختنہ کردہ بیاید دندانہایش ہمہ  
روئیدہ باشد و در یک شبانہ روز نور دہی مانند طلا از دستہا مبارک او ساطع باو و  
احاطہ بسیار وارہ شدہ آ کہ خانہ ہا ایشان محل نزول ملائکہ است و در خانہ ہا ایشان  
مکہ ملائکہ نازل شو ند و حضرت صادق علیہ السلام فرمود کہ ملائکہ با اطفال با ہر پادشہ  
از مادہ است حضرت بیاضی بال شہا خانہ خود فرمود کہ بسیار تکیہ کردہ اند بر اینہا ملائکہ  
و بسیار باشد کہ پیر ہا ایشان بر می چینم و جمع کنیم و تعویذ اطفال خود بخاکیم و این  
حجت پیدا یند بر جمیع جن و انس و افعال جنیان بخدمت ایشان آمدند و صلا و حرام احکام  
خود از ایشان پرسید و ایکہ ایشان را خدمت فرمودند و بر کتہا فرستادند و یکی از جن  
بصوت ارادہای عظیم فریاد کرد کہ گوشت خدمت حضرت امیر المؤمنین است و در وقتیکہ آنحضرت بہ  
منبر بڑ و بلند و حضرت اشارہ فرمود کہ صبر کن چون ان خطبہ فارغ شد پرسید کہ کیست  
منہم عمر و پسر عثمان کہ پدم را بر جن خلیفہ کردہ بود و او درین وقت فوت شد چہ فرمائی حضرت  
اور ابجا پد خلیفہ خود گردانید اینہا مجلی است از احوال ظاہر ایشان کہ عقل اکثر خلق با  
مغی اند رسید و غرائب احوال و خفایا اسرار ایشان را نمی دانند و تا شب نیند انہا ندارد



مگر ملک مغربی یا پیغمبر مسلی یا مومن کاملی که حق تعالی او را امتحان کرده باشد و بنویسند  
 منور گردانیده باشد و در اخبار وارد شده است که بارش هر یک صد بار و اندر هر یک کارهای  
 از برای قایل شود و غیر اینها آنچه از فضائل و کمالات برای اثبات کنید که گفته خواهد بود  
 حق تعالی فرموده است قل لو كان الهم صداد الكلمات ربی لنفذه اليه قبل ان تنفدا  
 كلمات ربی و لوجيئنا بمثله صدام یعنی بگو ای محمد اگر بوده باشد در یاد او بر این شستن  
 کلمات پروردگار من آئینه آخر شود در یا پیش از آنکه تمام شود کلمات پروردگار من چند بار و بگو  
 بمثل آن در یاد او و در احادیث وارد شده است که ما هم کلمات پروردگار که فضائل و  
 احصا توان کرد و چنانچه گفته اند بیت کتاب فضل تر آب بحر کافی نیست که ترکیم  
 آنکه شست و صفح و بشمارم انتهی کلامه علی استر قاسم بدانکه فضائل و کمالات و محاسن  
 و خوارق عادات حضرت زیاده از آن است که بشمار و آید و در بعضی و آیا این کلمات  
 البحار صدادا و الا شجارا قلاما و الا نسکتابا و الی این جا با الا احصوا فضائل  
 علی بن طالب و لکن بعضی نا بلدان بر منزل تحقیق که افسر کلمات غلظه بهرینند اندک  
 می ند که حدیث نزلوا عن الربوبية و قولوا فینا ما شئتم و دلالت دارد بر اینکه هر چه  
 غیر از خدا بر این حضرت با ثبات سازند از خلق و رزق و مانند آن این صفا مختصه  
 باری تعالی و آبا و اجداد و اینست که در فضائل دیده و شنیده شود اگر چه و می آید غایبی و قایل باشد  
 قبول آن لازم نیست لیکن از غایت تا فهمی اینها شنیده زیرا که صفا مختصه از خصایص  
 حضرت باریست و نفی ملزوم مستلزم نفی لوازم مساوی آنست پس نفی ربوبیت در قوه  
 نفی آن همه است بلکه این همه در مفهوم رب منطوقی است چنانکه در بعضی احادیث از حضرت امام  
 حسن عسکری در تفسیر العالمین وارد است ای مالکهم و خالقهم و سائق اراهم یا آنکه

نقض افعال بعضی نا بلدان  
 منزل تحقیق که نیست  
 بکلمات غلظه بهرینند  
 گفته اند که حدیث  
 نزلوا عن الربوبية  
 و قولوا فینا ما شئتم  
 دلالت دارد  
 بر اینکه هر چه غیر از  
 خدا بر این حضرت  
 با ثبات سازند  
 از خلق و رزق  
 و مانند آن  
 روا باشد



این مسئله از مسائل اصول است و بضرورت دین ثابت است و ازین جهت که صدق و عدمی است  
در رساله اعتقاد آن خود گفته که از جمله علامه کفر مفوضه خلق و زرق ناند و از راه  
روایت که بحکم حضرت امام جعفر و حق عرض کردم که مرد از اولاد عبد بن سبغین ساقیل  
بنفویض فرمود و نفویض صبیست عرض کردم که او می گوید که حق تعالی خلق کرد محمد و علی  
پس کارخانه ایجاد و تکوین بر دو رسانی با آنها سپرد فخلقوا و رزقا فرمود و دروغ  
دشمن خدا الحاد است و روایتیکه از ابی شام جعفر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است  
که خالیان کافر مطلق اند و مفوضه مشرکین اند کسیکه با آنها مجال و شمیخی کند یا با آنها  
مخلطه و محبت نماید یا همراه شان حیر بخورد یا باها شامد یا صله نسبت بایشان بعمل آرد  
یا با آنها منا کحت کند یا آنها را امانت دارد و قرار دهد یا امانت آنها را نزد خود نگه دارد یا حدیث  
آنها را تصدیق کند یا آنها نماید اگر چه بیک کلمه یا بعض کلمه باشد از قول او دوستی خدا  
غیر و جل و ولایت رسول خدا و ولایت مایه میر و در دستان کافری است از اینجا لایح شده که  
انچه بعضی از ایشان می بالغه در قبول جمیع روایات فضائل نموده گفته است هر کس اعتقاد  
اللہ یحب یعقدا المؤمن یدین الله به قبول فضائل امیر المومنین تصدیق  
جملتها و التسلیم لرواياتها کائنه صا کانت بالغه صا بلغت کایراعی فی احادیث  
القضائل الرسال و کلاهمال از اینها و اغفال قائل سر و ماگر تمسک نموده است درین  
دعوی بعض فقرات دعا اعتقاد که در هیچ الدعوات و مفتاح الفلاح و غیر آن مورد است  
وفیه شهد ان علیا امیر المومنین الی قوله اصاف و حجتی و دلیل و صراطی  
و حجتی و صریحی با اعمال و ان ذکرت و کلاهمالها منجیه و لی امیصله کلا بولایت  
و کلا تمام به و کلا و ان فضائله و القبول من جملتها و التسلیم لرواياتها الی

نفویض بن سبغین  
کار سبغی و ام  
خطه بضم ن باری  
و کلا سبغین  
ماشت کردن  
بکسی ام  
ایمال خود  
و کلا اشتن خیر  
منتهی الارب  
ع اغفال  
گذاشتن خیر  
و فراموش نمودن  
و فراموش  
کنانیدن  
منتهی الارب



اخر الفقرات ثم قال المستدل مع انهم سلام الله عليهم اعطوا قاعدة كلية  
 شريفة وعية مسلمة عند المخالف والموافق من قولهم نزلونا عن الربوبية وقولوا  
 فينا ما شئتم وبعضنا باعش برأين عجي حجت آورده بر دایت بصائر الدرجات  
 از ابی عصبه الصادق علیه السلام که فرمود که نکذیب کنید هیچ حدیثی را که بیاروید  
 برای شما احد پس بدستیکه شما نمیدانید بلکه شاید آن حدیث چنانچه با پیشرفت  
 نکذیب آید خدا بر فوق عرش او و برایت معانی الاخبار از علی شیبانی که حضرت امام  
 علیه السلام در مکتوب و بعمل شیبانی گوشت که هرگاه حدیثی از ما بتو برسد یا منسوب بسو  
 ما باشد مگو که این باطل است اگر چه مقتضی بخدا آن باشد که ما قلنا او علی  
 وجه صفت بدستیکه تو نمی دانی که از برای چه گفتیم و بر کدام وجه کدام صفت کلام محمول  
 انتی لکن این از جهت تمسک در فن حدیث و کلام چه اولاً بقاء قول تعالی ان جاءکم  
 قاری عن نبی فلیتبعوا ان تصیبوا قولاً من جملة فقیهین و اعلموا انما فعلتم  
 تا در میان ما موقوفیم و تحقیق چه راستی و دروغ در میان مردم شایع است جملت  
 عملاً صاحب احادیث و سیار ثانیاً بقول خود حضرت رستم پناه که فرموده است اکثر علی  
 الکذابة فمن کذب علی متعمداً فلیتبوا مقعده من النار و ثالثاً بقول حضرت که فرموده  
 ان لكل رجل مناد جلا یکذب علیه در حدیث سابق وارد است که هر کس یکصد نفر  
 روایت اهل غلو را از قول ما ببرد و بفرستد الی آخره پس هر حدیث را قبول ننماید که در حدیث  
 رد نتوان کرد بلکه تمیز و تفرقه و تحقیق حال داده و روایات ضروریست اخبار یمن هر حدیث  
 در احکام فروعیه عمل کرده از طریق سنی یا پیروی نهاده اند اگر در اصول یمن نیز بر هر حدیثی  
 عمل نمایند که در میان مصوص عتقارات حقه و بین مسیخ اختلال کلی خواهد یافت

در حدیث  
 در حدیث  
 در حدیث



پناه بخدا از مثل این بگشت که از نیم ملاها می نماند کم بایگان و بظهور میرسد پس از تحقیق حال سند چارچست  
 بلکه در اکثر اوقات از الفاظ و مضامین عبارات تمیز در میان روایات برای من خیر حاصل شود  
 فانه علی کل حق حقیقه علی کل صواب و کما هو النصوص صائون و چنین است  
 خاصه بطایفه غیر مستور و ازین است جا که هرگاه روایتی از سیاق روایات قطعی معصومه  
 میرسد یافتند یکسری که آن روایت را می آورد می گفتند اعطال عن جوب النور و تنقید حال  
 رجال می گویند و روایتیکه لایق قبول نبود آنرا بر صواب آن می زدند هر چه که از طریق حق  
 مخالف یافتند هرگاه مجال تاویل نمیشد آنرا انکار میکردند و لا اقل که در پایه استغرا  
 بر می آوردند و می گفتند فلان روی الغواثب تا انکار صریح لازم نیاید پس گمان اینکه هر  
 روایتی که یکی از روایه فضائل اهل بیت علیهم السلام منسوب بیک از حضرات ساخته با انکار آن  
 نمی توان کرد توهم فاسد بلکه است که علی ما روایات فضائل از کتب معتبره ائمه اهل بیت  
 و الزاماً علی هر می سارند و لازم نیست که اعتماد بر آن داشته باشند و گاه است در نقل  
 فضایل باسید تواند در صد تحقیق رجال بر نمی آیند پس از راه تواتر معنوی حاصل فضیلت  
 باثبات میرسانند اگر چه اخبار احاد را به تنها محل اعتماد ندانند چه جرم خلاطه حنا  
 می باشد و اعتماد بر هر اجداز آن نتوان کرد پس چنانکه انکار فضائل قطعی بربخروج از  
 ایمان اثبات فضیلت غیر ثابت به هم بخیر خروج از حدود ایمان میگرد و بسیار از امور  
 که علامه بآن متغوه می شوند اگر چه در نظر ظاهر از قبیل فضائل معلوم شود و تحقیق  
 امور جعلیه غیر اصلیه و انکار آن باین است و قبیل انکار فضائل آنحضرت پس انکار فضائل ثابت  
 کفر است انکار چنین فضائل بلکه تخصیص بفضائل ندارد انکار هر حکم آن حضرات  
 همین حکم دارد لکن عرض حضرات را از امثال روایات سابقه در نیافته اند و ندانسته

بطلان کلام  
 نهانی و نیست  
 و در حق  
 منتهی است

و تحقیق آنرا که  
 در کتب معتبره  
 از ائمه اهل بیت  
 و از ائمه اهل بیت  
 و از ائمه اهل بیت



که چنین نصوصی لایلت بر قبول هر روایت ندارد و نه بر ذم انکار هر روایت بلکه اختصاص موضوع  
 شک دارد و دلالت می کند بر اینکه دفع و ایات بجز استبعادات ممنوع است که با وجود احتمال صحیح است  
 تاویل صحیح انکار آن را ساختن می تواند کرد و لکن بر آن را و می گفتن و التعمید علی الراوی را می توان  
 چنین موضوع موضوع و قول آنحضرت فانك لا تدري لما قلنا و علی ای وجه صفت صحیح  
 در اینکه انکار در جائیکه جه انکار معلوم نباشد و عموم تعلیل در آن دارد و بر اینکه بهین حال قبول  
 چه عقاید بمفاد ظاهر بدو تنجی بر حق حقیقت آن روایت پس تسکین بظاهر قول او فیما مشتمل  
 بر آنکه فاضل شسته و تابع افش آنرا تمسک اعتبار بر هر گونه فضیلت من فهم معار و ایست خفته  
 یحیی فان الله لا یدک علی ای وجه صفة صفة هذا الكلام علی الوجه العام مع انه در  
 بعض الاخبار لا یتجاوز ابنا العجوبة ثم قالوا فینا ما شئتم و لن تبلغوا و فی بعض الروایات  
 لا توفونافوق حدنا و چه ماناست کلام او در بیان مقام بکلام اهل سنت که عموم فاعل و ما  
 در خصوص اهل بدیر تمسک اعتبار بر فعلی از افعال ایشان ساخته اند اگر چه مخالف است  
 مطهره داشته باشند و بر ذم شان هیچ معصیتی سهید کنند و عدالت شان را بر هر غیرند حال  
 شرح کلام را نیافته اند که در چه محل صادر گشته مگر کما ای می نماید هر حرامی بنص حدیث بر آنها  
 سلام بود پس حال شان مثل ایا حرم خواب و علیه السلام نقول مسته و خزی یا قال العسقلانی  
 وقد استثنی سجدت از بعض مدعیان تشیع که بطر غلو و تفویض بر آن خست و هو خلاف  
 الشرع و الله دین است که بعضی از فضلاء اهل سنت مغفرت اهل بدیر را بر ضعی حمل کرده اند  
 لکن این تاویل را عمل اوجار نمیست و بعضی گفته اند که گناهان آینده شان مغفورست  
 و آن گناه است از عدم وقوع گناه از آنها و بجز بعض اهل سنت در آن نظر و تامل کرده اند  
 و بعضی گفته اند که غفرت لکم فی الاخرة مراد است قال الطینی فی شرح المشکوۃ

فاضل شسته  
 تابع افش  
 عدالت شان  
 السجدة الخیر  
 شکست  
 فضیلت یافته اند



قوله قد عرفت لكم هذه في كراهة واما في الدنيا فلو توجه الى حد من حد الخير  
 اقله عليه واقله رسول الله صلى الله عليه وسلم حد الفريه و كان بدريا انتقمه و پس دست يار  
 اهل سنت را بنظر غمق بايد و استلال ایشان را بر قطعیت نجات بدر ريس با وصف  
 چنین اخطا در لغظ حدیث میزان عقل باید بنحید و اگر مراد نیست استیناف عمل نمایند  
 یعنی حدیثی از حدیث گذشتة شان در گذشته الحال هر چه خواهند بکنند از اعمال خیر یا شر  
 خواهند بکنند از اعمال خیر و شر که حسب آن جزا شان بد بود فهو معنی صحیح لکن بر تقدیر  
 تمسک شان چگونه صحیح خواهد بود و هذا كما في حديث البخاري بسنده عن النبي ع  
 النبي فيمن اغتصب استغفر فعليه ثلاثا فانه قال الله علم عبدی ان له رباً يغفر  
 الذنب و ياخذ به عرفت لعبدك ثلاثا فليعمل ما شاء قال بعض الشراح اعمل  
 ما شئت معناه ما دمت تدين بتوب غفرت لك پس هر گاه درین جام غفرت  
 على طلاقه او را دنیا باشد بلکه شرط توبیه باشد چه عجب در حدیث اهل بدر نیز مثل این  
 مراد باشد که گفته اند که یک باجم و دوی و اندارد و ممکن است که بگویند که حق تعالی تائب منکر را  
 که گناهانت بخشیده شد بخیر از حد خواهی بکن یعنی از اعمال خیر یا آنکه الحال حساب از سر نو  
 شروع پس بکن هر چه از آن بتوان کرد پس چنانکه از کار طلاق گناهان و توبه و جبرین با حق فیض  
 رشتی و اتباع عیش و شرب و غیره و بیهوده ایام و مکر و بسیار توبه و انابه  
 چه مراد نیست که از فضائل صحیح هر چه را خواهند می توانند گفت فضائل خیر و تاصدق  
 آیات و بیانی که نمی توان گفت که آنحضرت پیغمبر بود حال آنکه نبوت مرتبه ناز که از مرتبه نبوت  
 و هم چنین نه توان گفت که آنحضرت از پیغمبر افضل بود زیرا که پیغمبر است البتة  
 و آنحضرت نجیب و تابع او و المتبوع بما هو متبوع افضل من التابع بهم چنین نه توان گفت

این حدیث  
 در حدیث  
 صحیح  
 است



که فیضیلتی که از دل خود تراشند یا برایت شمع مسند یا بسازند اعتقاد بآن لازم چه جمله  
فضائل اهل فضائل اند و بطان و خاصه مکان اصحاب و نه بهر غالی و باغی و طاعی پناه بخدا  
از تغیر و تقصیر جا بجا آن تحریف خالیان این کم مایگان مصداق نصف ملاحظه ایمان با  
ضلال جم غفیر از مومنان گردیده اند و ضرر بهم اشده شئی چه اینها دشمنان خائنان هستند که  
عوام و الیایان اهل بیت اطهار را با دعاهای موالا ظاهر حضرت بسو خود می کشند بعد از آن غث  
وسمین در بار دارند باینها القامی کنند آنهایی بحقیقت حال نبوده تبااهی شان در جهالت  
و ضلالت افتند فضائل حقه حقیقه چه کم است فضائل از خود می تراشند یا بر روایات  
و آن فاسد اعتقادان اعتماد نموده آنرا ایمان می سازند و ایمان خود دیگر مستحق  
بباید و فتنه چنانکه راتباع شان فساد اعتقاد درین بلاد مشاهده گردیده لازم  
چنان بود که متشابهات آیات و روایات را بروجیح تفسیر نموده دفع اشتباه مردم می نمودند  
نه آنکه اشتباه مردم را بیفزایند و کلمات موهبه بر زبان آورند و الا نشیر الی تاویل جمله  
ما یصلح للتأویل کی یسلو من التّضلیل و کایض جواهر السبیل فاقول انما جمله است  
اینچه در بعض روایا وارد گشته نحن اسماء الحسنه الحسنه التي هو الله ان تدعوه بها یعنی ما  
اسماء حسنی از برای خدا می بخور و جل که امر کرده است خدا تعالی شمار را باینکه دعا بکنید بآن در زیارت  
حضرت امیر المومنین علیه السلام از حضرت سجاد علیه السلام نقل است السلام علی اسم الله الرحمن  
و وجهه المفضل عجب است از بعض مدعیان تشیع که بطرف غلو و تفویض میل کرده می ید که اخبار و ادعیه  
نشریه علوه بر عقول صحیح و لالت کنند بر آنکه حق تعالی خلق کرده خلق خود را با اسماء خود و سما  
او حضرت اند پس خالق اسم و تعالی که بآن خلق را خلق فرموده فاعل اسم است که با فعل  
اشیا نموده و علی هذا القیاس قیوم و مجیی این اسماء عین حقانیت مقدسه است پس یا چنین



فهمیده که حق تعالی با سما خود خلق فعل و اعیان است را واقع می سازد و اسما او همچنین  
 مقدسه پس لازم آید که خالق یا ایشان و هو منکر من القول و ذود بالضرورة  
 چه اسما و الکی بهی اطلاق کرده می شود بر هر حرف و کلمات و هو علی الحقیقه و گاهی می شود  
 مقدسه بجزاز اطلاق نموده می شود پس تکرر و سطر تقریرش ممنوع است و کافی است  
 در روایت آن جل حضرت صادق علیه السلام من قال نحن الخالقون یا هو الله فقد کفر  
 و در وایات دیگر ماثور است که قول باله واسطه کفر است پس این که خدا تعالی را  
 باین واسطه خالق و محیی و ممیت میدانند اگر چنانکه در بعضی اصحاح از رساله خود تصریح  
 کرده باینکه خلق و رزق از ایشان اینست بلکه از ایشان فعل او است یعنی مشیت است و خود  
 ترجمه یا نور محمدی و انوار ائمه صلوات الله علیه هم مرادش آنست که خلق عالم از انوار مقدسه  
 و ذوات مطهره واقع می شود فهو کفر و محال کما مر من خبر المحدث الصادق و ان خود علی  
 و در رساله اعتقادیه می فرماید و لا یعتقد انهم خلقوا العالم یا مر الله تعالی فانقاد کما  
 فی صحاح الاخبار عن القول به و لا عبرة بما رواه البرقی غیره من الاخبار الضعفة  
 و اگر مرادش آنست که حق تعالی بواسطه شان خلق عالم کرده و خلق منسوب است باونه ایشان کما یقال  
 علیه السلام ان الله فاعل و خالق بهم از نسبت خلق بسبب و غیره تعالی خود را بر سبب و غیره  
 بجز تغییر اسلوب مع الاعتقاد بانه لیس الخلق من شانیه تعالیجات ازین بر طه بلکه  
 نمی تواند شد زیرا که خلق هر گاه بغیر و قائم باشد سلب خالقیت از آن غیر متصور خواهد بود پس  
 جائیکه خالق بهم صادق آید خالقون یا مر الله نیز صادق تواند شد لکن لازمه بدین آنست که  
 ولد الله و در القرآن و ان تخلق من الطین کهیة الطیر باذن فلافوق فی الهم  
 الا انه فی الکرمیة بالبحار و فی کلامه علی الحقیقه باجمله اطلاق اسما الهی

و در بعضی نسخ  
 که در راه کتب  
 است



حضرات محمول بر حقیقت لغوی و عرفیه نمی تواند شد چه اسماء الهی حقیقت در کلمات  
 در نزد ایشان که بطور اعلام القاب آن بزرگواران صفت بر او متعالی اطلاق کنند در کافی از ابو هاشم  
 جعفر منقول است که من نزد حضرت ابو جعفر ثانی علیه السلام حاضر بودم که شخصی از آنحضرت سوال کرد  
 از اسماء صفا که پس منو که اگر می گوئی که اسماء صفت همیشه بود باین معنی که در علم او بود  
 و مستحق اطلاق آن پس صحیح است اگر می گوئی که همیشه بود تصور این جزو اسماء  
 پس بنا به نزد آن بزرگواران چه بوده بابل کان الله ولا خلق ثم خلقها وسیلة بنیه بین  
 خلقه بتضرعون لها الیه بعد و نه ذکره کان الله لا ذکره المذکور بالذکر هو الله  
 قدیر الحاشی و نیز در بعضی از نقلات که قایل بودند باینکه اسماء الهی عین سبوت در کافی در  
 حضرت صیادق ماثور است لله تسعة وتسعون اسما فلو كان الاسم هو المسمى لكان  
 كل اسم منها الها ولكن الله معني يدل عليه هذه الاسماء وكلها غيبة نیز در کافی در  
 باب از ابی جعفر علیه السلام قال ان اسم الله الاعظم على ثلاثة وسبعين فاولها ما كان  
 من مخاف واحد فخلق خسف بالارض ما بينه بين سائر بلقيس حتى تناول السر يوبى ثم  
 ادرك الارض كما كانت اسما من طرفة عين وعندنا نحن من الاسم الاعظم اثنان وسبعون فاما  
 ثم عند الله تبارك وتعالى استأذنه في العلم الغيب لا ولا حول ولا قوة الا بالله العلي  
 العظيم یعنی بدستیکه اسم اعظم الهی برافتاد و سهولت و نزد آصف برخیا یک حرف آن  
 می یاشد بآن پس مدینه که میان او و تخت بلقیس بود فرو رفت و پیچیده تا آنکه  
 بلقیس را بیک چشم زدن بدست خود گرفت بعد آن زمین بحال اصلی خود در طرفه این  
 روید و نزد ما اهل بیت سالت از اسم اعظم الهی برافتاد و دو حرف است و حرف واحد نزد  
 اوست و جل که اختصاص داده است آنرا خود در علم غیب نزد اوست نیست چنانچه در قوه



مگر بخداوند بلند و برتر از غیر ذلک من الاخبار و الاثار پس اطلاق آن زیورات مقد  
 نخواهد بود مگر بهجازه اشیا به مثل آنکه اسم دلالت بر معنی کند و زیورات مقدسه دلالت بر عظمت  
 خالق دارد پس اسم که مشتق از اسم بمعنی علامت بر آنها صادق خواهد بود کما یكون اقوی  
 دلالة فکان حق بیان یسیمی هذا الاسم یا آنکه چنانکه اسماء الهی و سایل استجاب است و ذوات  
 مقدسه نیز از سایل اجابت پذیر عابراین آن هر دو وجه قبول است و منسلک در سلسله اسماء و  
 و درین حدیث جناب شیخ جعفر نجفی در رساله و بحمد العزیز بن سعید و یابی خادم روضات  
 مقدسه مانع استعداد از ارواح مطهره مسکا بروایات المخالفین نوشته اند المقصد السابع فی السیل  
 و لایب ان من سبلین سیرة الصالحین دلالت علی الاخبار و الاثار نقل الی  
 لما اقتروا الخطیئة قال یا رب انا اسالک بحق محمد لما غفرت لک فقال یا آدم کیف  
 قال لا انا لما خلقتنی نظرت الی العرش مکتوباً فیہ لا اله الا الله محمد سول الله  
 فرأیت اسمہ مقروناً مع اسمک و عرفت ان حب الخلق الیک صحیح و الحاکم و عن الامم  
 امرأة ضريرة بقیة لیال تقسم علی الله بعلی فحوت یعنی از اعمش مقوس است که  
 نابینا شش شب و عامی که در قسم میداد خدا را بعلی بن طالب پس بنیاد شد که روزی زایل کرد  
 و از بهیقه بطریق صحیح از ملک الدار خان عبرت کرد که فحلی مردم سید پس شخصی بقبر سالک  
 التجانم و گفت یا رسول الله استسق لا متک فقد هلك و ایں بنخیر خدا در خواب بنظر او آمد  
 و فرمود بگو که مردم سیر کرده شد اقول و آیت از طرق با معاشه شیعیان در خصوص سئل بحضر  
 علیه السلام را و عینه یاده از حد حصا و انا نکه از عوام از حضرت مدد خواهند یا طالب حاجات  
 می شوند یا نه است که حضرت اشفیغ نمود می گردانند آنکه فاضل مستقل می پندارند و طعن عامه بر  
 سوائیل اهل بیت و درین خصوص با وصف التجاشی شایع صوفیه از راه حیف سئل بر شیخ



در ساله مذکور می فرماید اما مذکور است من انکار علی کثیر من الناس من الاستعانة بغير الله  
 ودعوة غير الله پس اگر دعوت غیر خدا و استعانة بخلق ازین باشد که او را فاعل مختار چنان فاعلی  
 که منافع و مضار بقبضه اختیار و یا بفهم پس این قول کفارست و کمان کنتم که هیچ کس از محافل  
 و موافق در بلاد اسلام با چنین رای داشته باشد و اگر مردش آن باشد که عالمی و متغاشه با و  
 برای شفاعت اگر چه تصرفی و مسامحه از او در عبارت واقع شده پس این از اعظم طاعات  
 و از باب محافظت علی الآداب من کل الجہات انتهی مطابق نیست آنچه شارح مشکوٰۃ گفته است و اما  
 الاستعداد باهل القبوف انک بعض الفقهاء پس فهم که مراد او با استعداد امداد چیست که  
 انکار آن بنموده است و چیزی که با آنرا فهمیده ایم است که داعی محتاج الی الله عالمی خدا و حاجت خود را  
 از وی طلب و توسل شود بر طاعت بنده از بندگان بفرخند و بقول اللهم ربنا و ربکم هذا  
 العبد الذی بمرحمته و اکرمتہ و بمالک به من اللطف و الکرم ارض حاجتی و اعط سؤلوا و  
 هذا العبد المکرم المقرب عند الله یقول یا عبد الله اشفع لی و ادع ربک و سلم ان  
 سؤل و یقصر حاجتی و اعطی المسؤل و المأمول هو الرب تعالی و تقدس صا العبدین  
 الا و سبیلہ قادر و فاعل نیست مگر او تعالی و تقدس او کیا او فانی و مالک اند اگر چه همین قدر شرک  
 باشد و حال حیات هم توسل و رجوع کسی بقرین خدا و انباشت از می زیارت قبور اعتقاد کنند که اهل  
 قبور متصرف صاحبان قدرت اند چنانکه جاهلان عوام می کنند پس فعل شان مجذوب و از پائین اعتبار  
 ساقط و خلاف است مگر در غیر انبیاء و اما الانبیاء فافهم حقایق بالحوادث الدنیاء  
 بالاتفاق صلوات الله علیهم اجمعین شیخ جعفر علیہ الرحمہ می یاید شکلی نیست این پیغمبر خدا  
 بعد از زنده شدن کلام را می شنود و جواب می فرماید مگر قوه سامعه اکثر خلق از سمع آن حدس  
 کرده شد و منافقان و باطنی اطلاق اسمت بر آن حضرت این که حیات مخصوص است وقت



رسانند پس اگر تدبیر عالم و تفویض کارخانه بنی آدم درین نشأه دنیویة بحضرات بایکس  
 در بوسیتان نجاشست و ذلک هو الضلال البعید پس و ند عالم که انا بصالح و کم  
 البته چندین کاری اختیار نخواهد فرمود و خود را و مجرد مطلق نخواهد ستایل کل یوم هو فی  
 شأن جد و بعد و یحیی میت و هو حی لا میت و لا یفقه علی مرالد هو و الا زمان بانه  
 خلق جوهر جسم و خلق روح و طعام کار خلاق عکاس نه کار ممکنا اگر چه بنی و امام باکما  
 مصرح بعض التصوص الوارد من اهل الخص و علیهم الصلوة والسلام و نیز جمله مشایخ  
 ما اوله اطلاق وجهه علی حجة الله و ان بمعنی جهت یا توجیه الیه فی البصائر باسناد  
 ابن المغیره قال قد کنا عند عبد الله فساله جل عن قول الله کل شیء هالک الا وجهه  
 ما تقولون فی کل شیء هالک الا وجهه فقال کل شیء هالک الا وجهه الله  
 یعنی وجهه الذاتی فی منه یعنی صاحب بصائر باسناد خود از ابن مغیره روایت  
 نموده که یازده حضرت امام جعفر صادق حاضر بودیم پس سوال کرد از آنحضرت مدتی قول او  
 کل شیء هالک الا وجهه پس فرمود که مردم چه گویند آنمرو گفت می بیند که همه چیز فانی  
 گردد و می و این مقوله مشبهه لعنهم الله بود پس آنحضرت فرمود بلکه مراد آنست که هر چیزی در معرض فنا  
 و ضاع گردد و هیچکدام آن وجه بخدا رسد و ما نیز آن وجه در آیه کریمه جوهر صمدیه در احادیث  
 و اخبار و کلام علما اخبار و اوست از انجمله است آنچه سید تفضی عالم الهدی علیه الرحمة بیان  
 اشاره فرموده بقول خود وجهه الشیء فانه منه قولهم انما فعل ذلک لوجهه و منه  
 قوله تعا وجهه یومئذنا عیة لیسعی راضیه و اغایضک الی الجملة قوله کل شیء  
 هالک الا وجهه الا ایه و از انجمله است آنچه گفته اند که احتمال دارد که درین مراد باشد  
 و مؤید آنست آنچه صدوق در کتاب حید باسناد خود در تفسیر این آیه از ابو حمزه از جعفر

فی بعض روایات  
 منتهی در این  
 اخبار و روایات  
 بیکواری

به حدیث  
 مشایخ  
 ما در این  
 اطلاق وجهه  
 علی جمیع



عليه السلام وايت نموده که آن حضرت فرمود ان الله اعظم من ان يوصف بالوجه ولكن معناه كل شيء  
هالك الا دينه الوجه الذي يوتى منه اما قوله تعالى انما نطعمكم لوجه الله ليس كلام  
سيد مرتضى و غير ولايج می شود که مراد از ان ثواب رضا او تعالی است و اما قوله تعالى انما اتواها  
فتم وجه الله فالمراد به ثمر الله لا على معنى الحلول لكن على معنى التدبير العلم تعجب  
از تشبیه اهل سنت غیرشان که بر اخدامی ثلثا تشبیه معنی باطل که بخیاں ناقص از تشبیه جسم  
باشیات میسرانند و بران گفتا نموده بفنا همه چیزها و بقاء محض وجه خدا شفاخو بر ممکن  
ظایر سازند قائلهم الله انی یوفی کون تعجب است از غالیان که امیر منان را خدا پندارند و جسم  
او جسم خدا یا منظر خدا قرار دهند چنین آیات را بر حضرت حمل کنند و نقائص جسمیت را بر  
شما عن النقائص باشیات سازند با مرید اهتمام امام انا هم در رد این بسایم و تعجب است از ابوان  
اشعری چون میگویند که فیه فتمش و انز سید گاهی گوید و صفتی است از صفات ذاتی  
بذات و لکن با گفته اند انهم و همچنین ابوالحسن اسفرائینی و سلفشان گاهی میگوید مراد از  
می سازد جناب الدجید علیه الرحمه می فرماید و هدا کله بالاعراض حقیق و ازین جا که خدا  
مواقف مانگه از پیران ابوالحسن اشعری می گوید که وجه در لغت موضوع است بر اعضا خاص  
که نیست اثبات آن برای خدا و موضوع نیست بر صفتی دیگر که مجهول الکنه یا بل لا یجوز  
وضعه لانه لا یعقله المخاطب فتلین المجاز و التیجوز به عما یعقل و یثبت بالدلیل متعلین  
انتهی پس واجب رجوع در امثال این آیات و روایات متشابه بحال کتاب الهی اهل بیت نبوی  
هستند و معصوم اند از خطا و قد سلف الاشارة الى ما افادوا و انفا و نیز از جمله متشابهها  
چه اثبات بعین بر او تعالی بلکه اعین و ما اضعیف الیه فی الروایات من الاذن والقلب  
واللسان حق تعالی در قرآن مجید خصوص کشته حضرت نوح می باید تفسیری با عیننا و در حق



پیغمبر خود حضرت موسی می فرماید لتصنع علی عینی جناب الذی جسد علیه الرحمه می فرماید اشعری  
 گاهی گوید عین صفتی است مجله زاید ذات گاهی گوید مراد از ان بصارت و لازم رجوع  
 بامام تفسیر ملک علام ابن بابویه از حضرت صادق روایت که جناب امیر مومنان علیه السلام  
 انما علم الله وانا قلب الله الواعی ولسان الله الناطق وعین الله وجنب الله وانا عبد الله  
 وابن بابویه علیه الرحمه بعد نقل این حدیث می گوید معنی انما علم الله آنست که منم محیط علم خدا  
 و معنی وانا قلب الله الواعی آنست که منم قلب خدا که گردانیده آنرا دعای علم خود و منقلب و متوجه  
 ساخته آنرا بسط طاعت خود و آن قلب مخلوقی است از مخلوقات خدا که بزرگ اختصاص با حق  
 و متسوبت به قلب الله که ایقال عبد الله و بیت الله و جنة الله و نار الله و مراد از این  
 حفظ دین الهی است بمعنی حفظ در آیات سابقه است ای قری مجتهدان و لتصنع علی حفظه

و عاقل و متوجه  
 جماعه از باب  
 ازین جهت  
 و نظایر آن

و همچنین است اطلاق بدیعنی قدرت و قوت و قول او تعالی و ما صنعك ان تسمی لما خلق  
 بیدای استکبرت اگر چه اشعری و دوست دو صفت مجله و قرار داده اکثر از فریقین  
 که مراد قدرت کامله است تخصیص آدم بذکر التشریف عن الرضا بیدای یعنی بقدرت  
 و قوتی نه چیزی دیگر از خارج خصوصه صفت مجله نه قدرت و تشبیه و الا در قول او تعالی  
 و السماء بنیناها باید آراوه معنی جمع لازم می بود و بدیع معنی نعمت بهم آمده و اراده  
 این معنی بهم روا شده و بعضی از علمای تصحیح آن کرده اند بشرط توقف بر لفظ خلقت  
 و الروایه مطلقه و در قول او تعالی و الله فوق ایدیکم ظاهر آنست که مراد از ان عودت فوق  
 عودت و مرتبه یا در حد مجمل سقوت قدرت خاصه عطا کرده خدا می تعالی است که کافی قوله  
 انما قلعت باخبر بقوة ربانیة یا محمول بر بطش است بر اعدای یا محمول بر حرمت خدا  
 چنانکه فرموده انما ید الله المبتسوطه علی عبادته بالرحمة المغفرة وانا باب احسنه

و عاقل و متوجه  
 جماعه از باب  
 ازین جهت  
 و نظایر آن



یعنی ستم دست خدا که راز کرده شد بر بندگان بر حمت و مغفرت و بخشش نامتناهی مژده در واره  
 خطه یعنی چنانکه در موسی با جملہ بود که هر کس در اینجا خطاط و استغفار حق صوت می نمود  
 بخشش شد من هم در مغفرت هم پیش سلیقه من خواهد بخشید خواهد شد و همچنین حسب امر که مراد  
 از ان جناب بمعنی سادت و یا امر الهی است اطلاق آن بر امام از جهت اختصاص تمام اوست بجناب است  
 و این معانی با آنکه از مجازات شایسته است و سید مرتضی علم الهدی علیه الرحمه بر این معنی شایسته  
 از کلام عرب اشعارشان ذکر فرموده امتناع اراده ملحق حقیقیه این الفاظ از حکیم علمیه  
 و ضحی است بر اراده این معانی مجازی و نیست این استعارات مگر برای دلالت بر محض اختصاص و مزید  
 فضل و کرامت و التوحید با سناد عیسی بن مسلم قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام  
 يقول ان الله عز وجل خلق خلقا خلقهم من نور و بر حمة من حمد و حمتهم عین الله الناطقة  
 و اذنه السامعه و لسانه الناطق و خلقه باذنه و ما اؤده على ما انزل من عند و اذنه  
 اوجحة فیهم و نحو السیاسة و بهم یدفع الظلم و بهم یزل الوحمة و بهم یحیی میتا و تمیت  
 حیاء و بهم یبلی خلقه و بهم یقضی فی خلقه قضیت قلت جعلت فداک من هؤلاء قائل  
 الا و صیاء یعنی ابن بابویه در کتاب تو حید از محمد بن مسلم روایت کرده که شنیدم حضرت صدق  
 علیه السلام که می فرمود که از برای خدا مخلوقاتی چند اند که خلق کرده است نه از نور عظمی خود  
 از برای حمت شان خواسته است بسبب رحم خود پس ایشانند چشم خدا که نظر رحمت و هدایت  
 شان بر مردم واقع می شود و گوش شنوای اویند که کلام عیای او بر ایا می شنوند و زبان  
 کو یای او تعالی اند در خلق او باذن او و حکم امینان اویند بر آنچه نازل فرموده است از عذر و نند  
 یعنی سیاق و درجا و از حجت بر بان او بسبب ایشان سیدات را محو می کند که شفاعت و مقربان  
 خدا و یاران خلق خدایند بایشان عظم و ستم را از مردم دفع می فرماید و بکبر ایشان حمت بر آنها

خطاط و غیره  
 که در من خواست  
 یعنی الایات  
 استغفار  
 عیسی بن مسلم  
 عیسی بن مسلم  
 عیسی بن مسلم



نازل می فرماید بایشان مرده رازنده گنج اند و زنده گنج اند یعنی بسبب ایشان جای که بپند  
 و تعلیم ایشان جهنم شود از جهنم و متوجه به جهنم می باشد و بپند بپند باقیه نجات میسرند زنده  
 که بظاہر زنده است بعد تمام حج و سوا اختیار شد و رومی میفرماید لعل و صبر و صبر و صبر  
 و یحیی بن عیسی بایشان از مایه خلق خود را و بسطه ایشان احکام خود دارد  
 جاری می فرماید عرض کرد که فرایتموشم ایشان میبایند فرمود هم اکا و صیاء اینست یعنی  
 صحیح حدیث که لالت در فیضائل و مزایای حضرت بودن ایشان حج و خدا و پیشوایان خلق دنیا  
 و شفیعان و زجر الیس و این چنین الفاظ داله بر مزید اختصاص و قرب و نفی زبان شرع  
 و عربی و بلکه در زبان بسیار واقع است تا آنکه در غیر ائمه هدایتی نیز مثل آن وارد شده است  
 چنانکه در حدیث نوافل وارد است بدستیکه بنده من صل کند تقریب به بجا آوردن نوافل تا آنکه  
 محبوب من شود پس چون محبوب من شد در آن هنگام من بمنزله گوش او می شوم که بمن بشنود و بمنزله  
 او می شوم که بمن بیند و بمنزله زبان او می شوم که بمن بگوید بمنزله دست او می شوم که بمن کار بکند اگر مرا  
 بخواند اجابتش کنم و اگر از من سوال کند عطاایش کنم آنخوند ملا محمد تقی علیه الرحمه حدیثه  
 بعد از این روایت فرماید ظاهراً این حدیث نسبت بنده بسبب نوافل به مرتبه فنا فی الله میرسد که  
 هر چه کند از برای خدا کند با کلیه فانی می شود و از مرادات نفس حقیقی از بهشت و دوزخ و ملک  
 قرب نیز و در هر فقره از فقرات این حدیث معتبر میان عامه خاصه حقایق و معارف بسیار  
 مندرج است و کتاب او شرح این حدیث تصنیف کرده اند مخفی نماند که این چنین جاودیت  
 محل انبایش نالوست که با پانچ حتی اسبب یلالت شیطانی و هوا جس فسانه در ان لغزیده است  
 و لا عاصم الا من عصا الله فنا فی الله هر گاه باین معنی گفته شود که بنده خاص در  
 حال مرصاة فانی بر مرصاة خود مقدم می آید و از فکر خود غافل و از خود غافل می شود و یک لحظه

له مزایای انبیا  
 معارفی و غیره  
 و در حدیث  
 منشی الاله  
 صحیح و باقیه  
 و در فاضل  
 معنی و  
 تا ستن کار می  
 و در حدیث  
 آن چیز که در حدیث  
 در حدیث











خلق الله المشيئة ثم خلق بها سائر الخلق لا يبيد كنهه بل انك مشيئة اول مخلوقا و علت  
 سائر كائنات مشيئة را مستعمل قايماً بذاته پندارسته اند و اراده را فعل الله و قدرت  
 و علم الله گویند این گمانشان باطل و از حلیه صحت عاقل است چه واسطه فی الخلق  
 از ضرورت یا دین است ظاهر است که مشیئت نام عزوم اراده است و ما خود از اشارت مشیئت و آثار  
 جوهر توان گفت پس محل مشیئت آن مجاریست بعید که لا یسوغ عنه الا المكابرة عنید بلکه اراده  
 یعنی علم بمصلحت عینیات است و اراده او بمعنی فعل عین فعل و اراده بعضی اقتران و تعلق  
 علم بمصلحت امر است اضافی و الموتر الحقیقه هو الله لا غیر و معنی حدیث آن است که حق تعالی  
 مقدر ساخته است که هیچ فعلی از افعال نیاشد مگر با اراده و اختیار او و خلق بمعنی تقدیر  
 بسیار است و اگر فرض کنیم که مجاریست پس مجاری مجازی و بی نخواهد بود پس چگونه تمام  
 مجاز را در لفظ مشیئت با وصف احتمال مجاز فی الخلق ترجیح داده اند و چگونه استدلال  
 شان بجنین حدیث متشابه محتمل الوجوه بر جوهر مشیئت و ایا باشد حال آنکه مشهور است از لجا  
 الاحتمال بطل الاستدلال و قولهم نحن مشیئة الله از قبیل مجاز فی النسبة است که دلالت  
 بر مزید اختصاص دارد و کما مره فی نظایره و اما آنچه بعضی ایشان بعضی از روایات نقل کرده اند  
 نحن علم و نحن حکمة و نحن امر و نحن عینه اذا شئنا شاء الله و یوید الله ما یرید الله معنی  
 ما علم و حکم او هستیم و ما امر و هستیم و قتی که ما می خواهیم چیزی را می خواهد خدا اراده می کند  
 چیزی را که ما اراده می کنیم و گفته اند که درین مقام ایشان واسطه صدور انداز برای جمیع آنچه  
 از مشیئت اراده قضا و قدر صادر می شود و گفته است که امام مقام الله است یعنی محل  
 صدور افعالی است این که حضرت فرموده فمهر الله الخ و اولیائنا المقربون و امره  
 بین کاف والنون بل هم الکاف والنون و این اشاره است باینکه حق تعالی را یجاد می کند

اختصاص  
 و خاص شدن  
 بیک چیز  
 در میان دیگران



اشیا را بائمه دین پس این کلام ماناست باینچه بعضی از اهل سنت مثل شیخ عبدالحق بلوی  
 نورنبوی گفته است که در حدیث صحیح آمده که اول ما خلق الله نوری و سایر مکتوبات علوی و  
 ازان نور و ازان چه پدید آید و از اوج شهاب عرش و کرمی کرم و قلم و بهشت و زنج و ملک و  
 فلک و آنس و جن و آسمان و زمین و بحار و جبال و اشجار و سایر مخلوقات قال و در کیفیت  
 صدور این کثرت ازان حد و برز و ظهور این مخلوقات ازان چه عبارات تعبیرات غریب آورده  
 فکل هذا خوص و تخصیص العیاذ بالله من ذلك چنین کلمات منقول باخبار احادیث و  
 ثبوت آن بصدق محض و اختصاص است نه معنی ظاهری چه ظاهر است که اراده خدا تابع  
 اراده هیچ کس نیست بلکه اراده حضرات تابع اراده است و کافی است در دفع آن علامه برائت  
 قطعی و ایتیکلی شیخ صدوق آنرا از زبیری وایت کرده گفت حاضر بودم رخت حضرت امام  
 زین العابدین علیه السلام در آن حال مری از اصحاب آنحضرت حاضر پس آنحضرت از راه تفقد  
 ما خیرک ایها الرجل پس عرض کرد که ای فرزند رسول الله چهار صد دینار طلا ای  
 سراج قرض بگردن دارم که از این چه وجه نه جهت بی چیزی ادانی توانم کرد و علامه بیان  
 هیال بسیار فرموده ام هست چیزی ندارم که باین کفالت شان نمایم پس حضرت گریان شدند و  
 بسیار گریه فرمودند شخصی عرض کرد که اگر تو از برای صیبت ای فرزند رسول فرموده نیست  
 گریه مگر برای وقت مصائب و محنتها بزرگ عرض کرد که چنانچه هست لکن فهمیدم درین وقت چه  
 روده فرمود و صیبتی ازین باده نمی تواند شد برای من از او موصو بگویم که به بیند بزرگایا  
 خود را مبتلا حتی پس ممکن نشود او را قضا می حاجت و به بند او را در حالت فقر پس  
 طاقت دفع آن نیاید بعد از صحبت منقضی شد پس هرگاه این حکایت بگوشتن بعضی سفاقیین  
 رسید بیان طعن بر آنحضرت کشاده گفت تعجب است از اهل بیت که یکبار ادعای کمی کنند

شرح

تفسیر



که آسمان زمین هر چیزی بر فرمان ایشان است و هر چه را از خدا خواهند حق تعالی بشارت  
 دهد نخواهد کرد و بار دیگر می گویند که ما عاجزیم و صلاح حال خواص حاجت قدرت پرست  
 این خبر بآن مرد و من سید دلش را شنید پس همانوقت خدمت آنحضرت حاضر گردید و عرض کرد  
 که چنین چنین فلان منافق بمن رسید و کان لک اغلظ علی صبی مجنتی پس حضرت  
 آنحضرت فرموده وقت آن رسید که غیر آن کار سازی نمی بکنند فقدا ذل الله فی وجهك  
 که خدا آنحال اجازت داده است در شایسته تو باز صد از دشمنان خود داخل سجده و صلوات  
 که حاضر کن طعام هرگاه افطار را را پیش کرده آن آورد پس آنحضرت ارشاد فرمود که بگر  
 این دو نان را که بغیر این چیز نداریم که بتو بدهیم بدستی که خداوند عالم بکرت این دو نان را  
 یسره تو انگری گرامت خواهد فرمود پس گفت آنرا و باز آمد و بکرت بود که بار دیگر آنقدر  
 و کثرت عیال یکطرف خدا یا انجام کار چه خواهد بود و شیطان بدل او و سوره انداخت  
 که ازین و کرده نان کار سازی چگونه خواهد شد پس در میان یکدشت بر یک فروشی یک  
 ناقصه در دست باقی مانده بود و بگوید بهر سانی بود پس باو گفت هل لك ان تعطينی  
 سمك هذه البائثه و تاخذت فرصتی هذه البائثه گفت عجب ندارد پس بعضی  
 یک و ده نان با بیخیال هر نقصان بود و بعد آن گدشت بر یک فروشی که نمک کمی ناقص فرود  
 مانده بود که هیچکس بآن میل نداشت فقال له هل لك ان تعطينی صلك هذه الموهبه  
 فیه بقرصتی هذه الموهبه فی ما گشت نعم پس آن مرد بآن ماهی نمک نمک خانه رسید یا با نان  
 گفت صلح هذا بعدا پس هرگاه شکم آن ماهی را شکافتند و در دوارید گران بهادران  
 یافتند پس شکر خدا مشغول گردید پس در همین حال شمر بود که ناگهان صدای قلاب  
 بگوش او رسید چون آن خانه برون آمد صاحب ماهی نمک دید که هر و حاضر آمده اند

این خبر بآن مرد و من سید دلش را شنید پس همانوقت خدمت آنحضرت حاضر گردید و عرض کرد  
 که چنین چنین فلان منافق بمن رسید و کان لک اغلظ علی صبی مجنتی پس حضرت  
 آنحضرت فرموده وقت آن رسید که غیر آن کار سازی نمی بکنند فقدا ذل الله فی وجهك  
 که خدا آنحال اجازت داده است در شایسته تو باز صد از دشمنان خود داخل سجده و صلوات  
 که حاضر کن طعام هرگاه افطار را را پیش کرده آن آورد پس آنحضرت ارشاد فرمود که بگر  
 این دو نان را که بغیر این چیز نداریم که بتو بدهیم بدستی که خداوند عالم بکرت این دو نان را  
 یسره تو انگری گرامت خواهد فرمود پس گفت آنرا و باز آمد و بکرت بود که بار دیگر آنقدر  
 و کثرت عیال یکطرف خدا یا انجام کار چه خواهد بود و شیطان بدل او و سوره انداخت  
 که ازین و کرده نان کار سازی چگونه خواهد شد پس در میان یکدشت بر یک فروشی یک  
 ناقصه در دست باقی مانده بود و بگوید بهر سانی بود پس باو گفت هل لك ان تعطينی  
 سمك هذه البائثه و تاخذت فرصتی هذه البائثه گفت عجب ندارد پس بعضی  
 یک و ده نان با بیخیال هر نقصان بود و بعد آن گدشت بر یک فروشی که نمک کمی ناقص فرود  
 مانده بود که هیچکس بآن میل نداشت فقال له هل لك ان تعطينی صلك هذه الموهبه  
 فیه بقرصتی هذه الموهبه فی ما گشت نعم پس آن مرد بآن ماهی نمک نمک خانه رسید یا با نان  
 گفت صلح هذا بعدا پس هرگاه شکم آن ماهی را شکافتند و در دوارید گران بهادران  
 یافتند پس شکر خدا مشغول گردید پس در همین حال شمر بود که ناگهان صدای قلاب  
 بگوش او رسید چون آن خانه برون آمد صاحب ماهی نمک دید که هر و حاضر آمده اند



و می بیند که ای بنده خدا که شکر کردیم و پشیم عیال ما پیش ندانها می در کینه و بامی نال  
 پس آنکه دریم بنو مگر اینکه فقر و حاجت بر تبه نهایت سید که چنین نالی خشک نموده  
 تست اندازانها را بر تو رد کردیم و آنچه از ما گرفته بود بطیبت خاطر بنو بخشیدیم پس  
 نال از آنها گرفت داخل خانه بنو قرار نگرفته بود که باز در را گویند چون برآمد  
 که فرستاده حضرت ایستاده است و می گوید که آنحضرت فرموده اند که کشایش و در برای  
 حاصل پس طعام را برادر کن خانه کلا یا کله غیو و آن مرد من و در را بر فروخت  
 بعضی مایه کثیر که در خود را از این کرد و توانگر شد پس با دیگر منافقین باین طبع کشان  
 و گفتند که چه تفاوت در کلام ایشان که گاهی در عاجز می گویند گاهی به چنین غنا  
 بگردیم می بخشند پس حضرت فرموده که اقامت قریش للنبی کیف یضرب الی البیت المقدس  
 و یشاهد صافیه من آثار الانبیاء من مکة و یرجع الیها فی لیلۃ واحدة کلا یقید  
 ان ینبع من مکة الی المدینة الا فی اثنی عشر یوما و ذلک حین هاجر منها یعنی  
 همچنین کلام مختلف النظام الکفار قریش حضرت سید الانام گفته بودند چگونه می شود  
 که از مکه بروی بسو بیت المقدس و مشاهده نماید آثار انبیاء را و برگردد و در یک شب کسی  
 قادر نباشد بر رفتن از مکه تا بمدینه مگر در روز و در وقت هجرت بعد از حضرت  
 علی بن الحسین فرمود که جهلوا لله و الله امر الله و امر اولیائه مع من المراتب الرقیعة  
 لا تنال الا بالتسلیم لله جل ثناؤه و ترک الافتراف علیه الوضایا و یدهم که  
 جاهل شده اند آنرا قسم خدا امر او را و امر اولیا و دوستان او را و معاملة فیما بین خدا و ایشان را  
 بدستیکه مراتب رفیعہ غزیرة المنان یافته نمی شود مگر بتسلیم برای ب کریم در هر چه خواست  
 و ترک اقتراف خود را و فرمایش بر او تعاضد و راضی بودن با آنچه خواهد که نیکی نماید

غنا که  
 بنویسند

فقر  
 بنویسند

فقر  
 بنویسند

فقر  
 بنویسند

فقر  
 بنویسند

فقر  
 بنویسند



ایشان ان اولیاء الله صبروا على المحن والمكاره صبروا لیساهم فی غیرهم  
 کما زهم الله تعالی جلاله عن ذلك بان وجب لهم نفع طلباتهم کما هم مع ذلك لا یرون  
 الا ما یریدونهم بدستیکه وستان خدا بر محنتیانی انتها و مکر و تازمان بی وفا صبری نمودند  
 هیچ کس غیر ایشان باین مرتبه صبر نرسیده پس حق تعالی در جلدی آن نفع حاج ایشان را  
 بر خود التزام فرمود لکن بعد از آن نمی خواهند ایشان بگر چیزی را که او اراده می کند بر ایشان  
 و از این حال واضح شد که هر کس که معامله حضرت امیر طاهرین با پروردگار عالمین مفت  
 ساخته است می اند که ایشان تابع مرادات الهی اند آنکه اراده الهی تابع اراده ایشان باشد  
 لکن اراده خواهششان مقصود بر اراده خالقشان و موافقت باین دارد و آن از منسوب متکبره است  
 اگر سبیل مجاز بگویند که اراده ایشان عین اراده خداست و اراده خدا موافق اراده ایشان  
 باز راه تلازم از راه اراده عینیت مطلقه با اتفاق برین و نصب لایزال و امارات و  
 بران باکی نخواهد داشت اما بر سبیل حقیقت پسین بطلان آن از اوضح و اصحاحات این اراده القدر  
 کما شانه این اراده العبد از بدینها دون بعید و کذا که زعم توسطه که ایجاد العالم  
 و خلق الکائنات فانه رای غیور سدید قال صاحب العصر والزمان علیه آباءه  
 الکرام الا فالحقیة والسلام من الملائک الدیان ان الله تعالی هو الذی خلق الاجسام  
 و قسم الارزاق لانه لیس فی جمیع السمع البصیر فاما الائمة فافهم  
 یسلون الله تعالی فخلق و یسلونه فیرزق ایجابا بالمسئله و اعظاما بحکمهم  
 و منیها ما و در فی انهم یعلمون الغیب و انهم یعلمون ما یرزقون و الائمة یعنی از جمله  
 کلمات مفتقره الی الا یصحاح است اخباریکه و اراده شده است و در خصوص آنکه علیه السلام میداند و  
 غیر او آنچه در زمان گذشته واقع شده است و آنچه آینده واقع خواهد شد تا روز قیامت و این

نفع نفسی و دنیوی  
 و آیدن حاجت  
 و نفع  
 نشان عدل  
 امارات جمیع

از جمله مفتقره  
 الی الا یصحاح  
 اخباریکه و اراده  
 شده است و در خصوص  
 آنکه علیه السلام  
 میداند و غیر او  
 آنچه در زمان  
 گذشته واقع  
 شده است و آنچه  
 آینده واقع  
 خواهد شد تا  
 روز قیامت و این



هم گفته تفصیل است پس گوئیم که آخوند مجلسی علیه الرحمه در بحار می فرماید که مقام اسبغ  
 در باره بنی امیه است که قائل شوند بالو هیبت بن یا شریک گردانند ایشان را در عبادت یا خلق  
 و رزق یا بگویند که حق تعالی در ایشان حلول کرده است یا متحد شده است یا آنها یا آنکه آنها را  
 غیب از خود می شناسند یا اینکه امیده انبیا قرار دهند یا قایل بتناسخ شوند و راجع شان یا  
 مفت ایشان را بسخن دانند از طاعت خدا و این همه امور الحاد و کفرست و لایزال عقلیه و نقلیه در آیات  
 اخبار بر نفی آن دلالت دارد و امده از زمین و مهربانی بنیاری نموده اند و حکم بکفر و قتل آنها داده اند  
 هر گاه برسد بکوشش و چیزی که موهم این امور باشد پس یقین بدان که یا ماول است یا از مفتربان یا  
 و لکن بعضی حکمین بعضی محدثین در خصوص کفر بطا کرده اند بجهت آنکه از معرفت مدارج امیه قاصر  
 و عاجز شده اند از ادراک غرائب حال شان و شئون ایشان پس قدح نموده اند در اکثر روایات  
 بسبب نقل شان غرائب معجزات را تا آنکه گفته اند بعضی از ایشان که از حمل غلوست نفی بسیار کرده  
 یا قول یا اینکه علیه السلام عالم ما کان یا کیون حاصل و غیر ذلک یا بکه در اخبار عدیده وارد است  
 لا تقولوا قیما بالربوبیه و قولوا ما شئتم و لن تبلغوا ووردان امرنا صعب  
 لا یختل الاصل و مقرب بنی مرسل و عبد امتی الله قلبه لایمان و ورد علم ابو ذر  
 قلبه لایمان یقتله غیره لا و فلا بد للمؤمن المتدین الا یبادر بررد ما و در غنی مرع  
 قضائهم مع ائمتهم الا اذا ثبت خلاف بضررة الدین او بقواطع البراهین و بالاکت  
 المحکمة او الاخبار المتواترة اقول تفصیل این امر بل تحقیق این مقام است که غلو منعی عن  
 در آنچه ذکر فرموده است بلکه اثبات سائر صفات مختصه حضرت باری جلالت عظمت از قدم و است  
 و تجرد و نفی کانیات و زمانیت و اثبات نبوت و رسالت هر چه مخالف ضرورت دین  
 و قواطع بر اینست برای حضرت مصومین غلو و کفرست و اثبات مدارج فیوض مراتب

این  
 نشان  
 کار  
 چون



که باین حد و نرسد بآلة قطعیه احادیث متواتره برای حضرات از قبیل مجازات خواری  
عادات ثابت باشد یا عین ایمان واجب الایدان است و آنچه از احادیث فضائل موضوع مخالف اصول  
قطعیه مقبول و مشهور عبارتند انکار آن واجب الایم است و آنچه از فضایل یا اخبار احادیث و روایات  
و مخالف ضروری است و قطعیا نباشد که از آن محض استبعاد در دلیلی توان کرد و نه بالجزم و یقین اعتقاد  
بان آنکه و بلکه علم از احوال حضرت ذوات ولیا باید نمود و استنکاف از آن استخوان فیر و لکن  
عدم دین بجهت اسکان عدم ثبوت استحاله نسبت و از جهت آنکه ذوات مقدس ایشان محط  
رحم الهی و فیوض نامتناهی اند پس فیضی مرتبی که برای ایشان از خزاین فیوض بانی بود  
انعام سجا جاری و عجب نباشد و اخبار یک مشتعل بر تشدد و درین امر وارد گشته بنا بر دو است  
بر اعدای دین که در قبول فضیلتی از فضایل حضرات بمحض عادات است و بر سینه  
می گذارند حتی وقت اجتماع فضیلت شان این سایر صحابه بآلة قطعیه اخبار متواتره متفق علیها  
بین الفرقین ثابت است راه انکار می پیمایند و یکدجه از درج غلو آنرا قرار میدهند پس نهایی  
مورد ولایات تشیع و خصوص در فضائل و الکافی با سنادی عن ابان بن تغلب قال  
سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول قال رسول الله من اراد ان یحیی حیو و یموت  
و یدخل جنة عدن التي غر شهابی بیده فلیتول علی بن ابی طالب و لیتول لیه  
و ليعاد عدوه و لیسلم الا و صیاء من بعده فانه عتوق من لحمی و دمی و عظامی  
همی علی الله اشکو من امتی المنکرین لفضلهم القاطعین من صلتی و ابر الله  
لیقتل ابی لا انا هم الله شفاعته البتة یقینی است که سنک فضائل ثابتة ایشان را بدو  
ایمان خارج است بلکه سنک و را در حکمی از احکام ثابتة ایشان بلکه احکام شیعیان شان که حاکم  
ایشانند درین حکم مشارک است تخصیص فضایل را و قال فاذا حکم حکمنا فالرأد علیه

افزونگی ۱۲  
تیشده بدی ۱۲  
مقتی الاراب  
خط قطع شری



رادعلینا والوالادعلینا رادعلی الله وهو علی حد الشک بالله وعدم انکار فضل  
 مریه اثبات نفی آن بپایه یقین توان ترز سید از بابت احتیاط فی الدین حکاورد فی اکایا  
 متن ک الشی بانفی عن الطرمات واما عدم جزم یقین بآن خصوصیات پس این جهت است که  
 ورسایل اصول اعتقاد علم قطعی در کار است و عمل بر اخبار احاد و جزم به فاد آن بالاعتقاد  
 نمی شاید خصوصاً وقتیکه بجز ضعیف یا ثور باشد لکن گاه است که عملاً دین به مناقب و فضائل  
 توسع بکار می نند بر جا توان تر سعت و اخبار اهل خلا و ضعیف و در کتب و مندرج می سازند  
 تا دلیل التزامی با بر سر مخالف غوی ازین راه که اخبار احاد و اصول اعتقاد محل اعتماد بوده  
 فاما بدرجه تحقیق پس فضائل یا احکام سایر مسائل متساوی الاقدام اند در تصریح با ساند  
 تنقید رجال تحقیق احوال سند متن پس خبر واحدی متصل الاسناد یا در اصول عقاید  
 بکار نمی آید فیکف بما فیہ ارسال اجمال و رواه قال او قال چنانکه از بعضی عیان کمال چنین  
 ادعا بنظر رسیده کافی است درین مقام ذکر حدیث ابی ایوب بن ابی حمزه که گفت بخیر است  
 امام رضا علیه السلام عرض کرد ما یابن رسول الله بدستیکه میرسد نزد ما احادیث فضائل  
 ابی المومنین و ابلیس علیه السلام بر اینست مخالفین شیخ و نه ختم ایم مثل آنرا از طرف  
 حضرات آیا اعتقاد بسیاریم فرمود امی ابن ابی حمزه تحقیق که خبر دادم را پدرم از پدرش از جدش  
 باینکه رسول خدا فرمود من اصنع الی ناطق فقد عبده یعنی هر آنکه گوشه بد بکلام منی  
 تحقیق که عبادت کرده او را فان کان الناطق عن الله عز وجل فقد عبده ان کان الناطق  
 عن ابلیس فقد عبده ابلیس یعنی پس اگر آن کلام از جانب خدا می عز وجل گفته است پس  
 بتحقیق که عبادت کرده است و اگر از ابلیس حکایت کرده پس تحقیق که ابلیس پرستیده است  
 بعد از امام رضا علیه السلام فرمود امی ابن ابی حمزه بدستیکه مخالفین ما چندین جا داشته

در کتب  
 و مندرج  
 می سازند



ساختند در فضایل ما و گردانیدند آنرا بر قسم یکی از این اخباری است که لالت غلو دارد  
 دیگر این است که لالت کند بر قصیر را مر ما و دیگر این است که تصریح دارد بطاعن دشمنان با  
 اینکه هرگاه بشنوند مردم کلمات غلو را در باره ما تکفیر کنند شیعیان را او نسبت دهند آنرا  
 بقائل شدن بخدا ما و هرگاه بشنوند کلمات تقصیر را اعتقادشان باین مستحکم شود و هرگاه بشنود  
 مطاعن دشمنان را نام بنام ما را بد بگویند قال الله عز وجل ولا تسبوا الذين يدعون  
 من دون الله فيسبوا الله عدا كبحیر علمی بن ابی حمزه وقتیکه میزدند مردم را و میزدند  
 پس لازم بگیرد برقیه را پس بدستیکه هر کسکه لازم بگیرد برقیه را ما از وجدانی شویم پس  
 که مخالف است کند برقیه را جدائی می بینیم از او و بدستیکه کمتر چیزی بگویند و بسبب آن  
 او می اندازد ایمان این است که بگوید سنگ یزه را که این هشتیمت و بان یقین بیاید و نیز  
 کند از آنکه مخالف است و نماید باین ابی حمزه حفظ ما حدیثك فقد جمعت لك  
 فيه خیر الدنیا و الآخرة مولانا مجلسی علیه الرحمة بعد نقل این خبر فرموده که نهی از  
 اعتقاد بفضائل که از مستفادات مخالفین با منافی جواز احتجاج بآن در دشمنانست  
 زیرا که در شبهاتشان ضررت باین داعی می شود پس این را جای طرح شد که بر هر چه اعتماد و  
 اعتقاد نباید کرد و اجمال و ارسال در سند و ایت که باعث بر چهل حال او می و ایت  
 با وصف احتمال مخالف بودن چگونه محل اعتماد و خصوص اعتقاد می تواند بود و صد و نوا  
 عن البیویة و قولوا فینا ما شئتم اگر لالت قبول باین ایت شد چگونه روایات  
 و غلاة مطروح شد و تحت درین مقام اگر چه طول کشید خواهد کشید لکن دفع شبهات و رفع البیانات  
 شایعه در این اوقات مقتضی تطویل بود پس درین طویل کلام تل تنک نباید شد فان الكلام وان  
 اقصر الى التطویل لکنه لا یخلو عن التحصیل و حیث کان کلام مولانا المجلسی مجلا



احتجنا الى بيان التفصيل لدفع اوهام اهل الضليل اما اين كه فرموده است كه بعضي علماء  
 نقی سهوا از پیغمبر و امامان در جملات و شمرده اند پس آن فی الحقیقت از راه غفلت از ادله عقلیه  
 كه معارضه و آیات تجویز آنست شده چنانكه در بحث نبوت از این كتاب مفصلا ذكر کرده ایم  
 و اما نقی علم غیب و علم باكان و با یكون پس مقتضى بسط كلام بنا بر تحقیق مرام دفع اوهام  
 پس گوئیم بدانكه فاضل ششی معاصر ایشان شیخیه رد بر بعض معاصرین و گفته است كه آنها  
 تفریط کرده اند و می گویند كه امام نمیداند كه میرا كه در كدام گنجی هست از گنجهای خانه و حق  
 نمی كند در میان آن پنج و يك و امام حسین علیه السلام هر گاه در مشربین كبر بلا و ارشد می رسید  
 كه نامش چیست پس جواب ایشان گفته ام كه اگر چه در سوال دلیل جمل عدم علم با سوال و نقای  
 از موسی و ما تلاك یهیناك یا موسی قول و یا عیسی انت قلت للناس اتخذونی ولی

الہین دیش با العیاذ باللہ بر جہاں خدا عز و جل پہنچ چیری عالم تکوینیت مگر آنکہ حضرت

آنرا بشناسد خواه گذشته باشد یا خواهد آید و اما آنچه در عالم اسکان است و لایعینون حتی بعد از الله  
اقول کلام فاضل ششمنی خالی از حیف و میل نیست چه نفی علم خیر و نسبت خطا به است که اگر نبیند و تعلیم

الهی چیزی از عالم تکوین بایمکان بدانند امر سیت محال در توقیع منیع حضرت صدام لعن الزمان  
 علیه علی آباء اکرام الکاف النجیه والسلام من الملک الدیان که بنا بر دو غالیان است محمد بن علی  
 بن هلال که خجی برآمده و است یاس محمد بن علی تقی الله عز وجل عما یصفون سنیها و محمد  
 الحسن شکاه و عارف که قد تشرکوا بالذبح غدا شکاه و عارف که قد تشرکوا بالذبح

ليس شركائه في علمه ولا في قدرته بل لا يعلم الغيب غيره كما قال في محكم كتابه تبارك وتعالى  
 قل لا يعلم من في السموات والارض الغيب الا الله وانا وجميع الانبياء من رسله وليجزي من فوج و

ابو اهلوس موسى وغيرهم من البين من الاخوين محمد صلي الله عليه وآله وعلى بن  
ابيطا والحسن والحسين وغيرهم من ماضي من الائمة صلوات الله عليهم اجمعين



الی مبلغ ایامی و منتهی عصر عبید الله الی قوله واشهد کل من سمع کتابی هذا  
 انی بری الی الله الی سوره من یقول اننا نعلم الغیب و اننا انزلنا فی مکه و یحیی  
 سکا محل الله رضیه الله لنا و خلقنا له الحدیث پس اثبات علم غیب باین معنی  
 که بدون تعلیم الهی چیزی بدانند ضروری بطلان است و اما بتعلیم خدا و امانا او پس اگر چه اقا  
 متعدد و متشتمل بر این مضمون که حضرات را علم ما کان و ما یكون حاصل بود و در دیده ظاهر  
 فعلیت جمیع علوم و جمیع اوقات برای آنحضرات لکن چنین عموم محل نظر است علامه  
 علیه الرحمه در بحار از شیخ مفید حمایه از کتاب المسایل نقل کرده که فرموده است یا قول ان  
 الاثمه من ال محمد قد کانوا یعرفون ضماثر بعض العباد و یعرفون ما یكون قبل کونه  
 و این کلام مفید عموم علم نیست مولانا الصالح بهر چند در شرح کافی بعضی از جایا که  
 عموم علم نموده لکن غالباً ماول است از قبیل مسامحه است بیان یا اجمالیست که تفصل از  
 هر کول ساخته است بر بعضی مظاهر دلیل بر این نیست که در شرح کافی می فرماید ینبغی ان یعلم  
 ان علمه تعلی علی ثلثه اقسام مختص به سبحانه و لا یطلع علیه احد من  
 عباد و قسم محتوی الظهور للانبیاء و الاوصیاء که در اوله و لا تبدل و قسم غیر  
 محتوی و میری فی البداء و هذا اکثر نظر هر چنانچه کلا فی وقت حلیفه فاد  
 الظهور صراحتاً و ما یعنی نرا و است که دانسته شود که علم او تعلی بر قسمیست  
 انان مختص است علم آن با و مطلع فساختم بر آن هیچ کسی از بنده گان خود و قسم دیگر است  
 که محتوم است و آنرا بر انبیا و اوصیا ظاهر فرموده است و گنجایش تغییر و تبدل ندارد و قسمی از ان غیر  
 محتوم است که جاری شود در ان و این قسم حق تعلی ظاهر می فرماید هر چیز از در وقت  
 اما نه مان هرگاه ظاهر می کند حکم محتوم می شود اقول غرض از نقل کلام این حاصل

کلام  
 از کلام  
 از کلام  
 از کلام



عالی مقام است که عموم مردم را وثابت نیست اما تنقیح خصوصیات این کلام و تحقیق این  
 اقسام پس تفصیله می خواهد و بزود با که بآن بفرض کنیم و میر یوسف علی که در حدیث  
 سید نور الله نور السمرقده سوالی متفرع بر اثبات علم ضامن برای ائمه علیهم السلام  
 فرستاده در جوابش فرموده است که علم جمیع ضامن ثابت و باز گفتگو در میان سائل  
 و سؤل عنه طول کشید که رساله در آن مولف گردیده لکن طرفین رجوع بکنت معتبره  
 حدیث کمتر فرموده اند و الحق مع عجیب فی اصل مسئله و عموم و ایات علم با کمال و با کمال  
 چندین معارضات دارد اول آنکه شیخ محمد بن یعقوب کلینی باطنی را در کافی و علامه مجلسی  
 در بحار بر بیان آن معقود ساخته که علوم ائمه علیهم السلام در هر شب جمعه اند می شود  
 روایت کرده است کلینی در آن باب بنام خود از ابو جحیف از حضرت صادق علیه السلام  
 که آنحضرت فرمود یا ابایحیی ان لنا فی لیالی الجمع لشان اهل البیت گفت عرض کردم  
 و ما ذلک الشان یعنی آن چیست فرمود که از آن داده می شوند ارواح پیغمبران و ارواح اوصیا  
 ماضی و روح آن وصی که در میان شما که بالا برند آنها را بسو آسمانها تا بعرش پروردگار  
 برسانند و بگرد عرش هفت شوط بگردانند و نزد هر قائمه از قوایم عرش و در رکعت بیجا آید  
 بعد آن گردانیده شوند و بسوی بدائی که در آن بودند پس رجوع می کنند انبیا و اوصیا  
 در حالیکه سینه با شان از سر و در حلقه و شحول است و اصبح الوصی الادی بین ظهرانیکم و قد  
 دیکر علمه مثل جم الغفیر و در روایت دیگر از آن حضرت روایت کرده و لا یرجع الا بعلم  
 مستفاد و لو لا ذلک لا تفقدنا و وجوه علم حضرات بسیار بود کما یاتی و نحو آن  
 در باب دیگر که معنون است بقول او لا ان الائمة یزدادون لنفد ما عندهم  
 از صفوان بن جبرین روایت کرده گفت شنیدم از حضرت ابی الحسن که می فرمود شنیدم



از حضرت امام جعفر صادق که می فرمود لولا انا نزلت لكانت قد نسا و همچنین روایت  
 صحیح دیگر از حضرت صادق و همچنین روایت صحیح دیگر از حضرت امام جعفر  
 و در آخر آن یاد می است و آن اینست که من عرض کردم آیا می شود که زیاده کرده شود علم  
 شما چیزی که علم آن رسول خدا داشته باشد فرمود که آگاه باش که اگر چنین چیزی اتفاق  
 اولاً بر رسول خدا عرض می شود و بعد آن بر ائمه و اصحاب بعد از آن بر ائمه و همچنین  
 در سلسله یونس در آخرش بعد مضمون آن خبر حدیث زراره در دست لکیرا یکن آخونا  
 اعلم من اولنا سوم آنچه در کافی با ثورست قال قلت بی عبدالله علیه السلام  
 متی یعرف الا خیر ما عندک الاول قال فی آخر دقیقه یبقی من وجه و بهمین مضمون  
 دو حدیث دیگرست چهارم آنچه در کافی در باب ناز و ذکر غیبت کور ساخته قال قال  
 ابو الحسن جل من هلی فارفع الی الله اتعلمون الغیب قال ابو جعفر یسطرنا العلم  
 فاعلم و تقبض عنا العلم فلا تعلم شارج قروینی گفته اند لا تعلم ما لا یحتاج الی علمه پیغمبر  
 چیزست که آنرا فاضل رشتی از راه طعن بر معاصرین من اسناد الیهم ذکر کرده که آنحضرت  
 نمی دانست که کنیز او در کدام گنجی از گنجهای غایب است پس این قول بعض معاصرینست مضمون  
 حدیثیست که ثقة الاسلام شیخ محمد بن یعقوب کلینی آنرا در کتاب کافی با سند خود از سید  
 روایت کرده گفت که من ابوبصیر یحیی زراره و داود بن کثیر در مجلس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام  
 حاضر بودیم که ناگهان از اندرون محل سراجی با رونق افراشته و آثار غضب بپوشیده مبارک  
 نمایان بود پس مجلس قرار گرفت فرمود یا عجبا لا قوام یزعمون اننا نعلم الغیب ما یعلم الغیب  
 الا الله عز وجل فاضل قزوینی می گوید هذا یبطل قول الزنادقة و الملاحدة الصوفیة  
 حیث یعمون صاحب النفس القدسیة و صاحب الرياضة و المکاشفة یعلم جمیع الاشیاء



ضرورة ان قال لقد هممت بخرج جاريته فموتت من فماعت في امي يتوالدها هي سديت  
 پس گاه آنحضرت از مجلس خود برخاسته داخل منزل فرمودند و ابو بصير مي نشست و او رسيد و گفتم  
 فداعي شويم شنيديم که آنحضرت در باب کتير خود چنين چنين ارشاد کردند ما گوييم که آنحضرت  
 علم بسيار فرمايد نسبت به ما و ما را بعلوم غيب پيروي مي فرمايد يا قرآن بخوانده عرض کردم  
 آري پيروي فرمايد يا نه در آنچه خوانده در کتاب خدا که مي فرمايد قال الله عندك علم الكتاب  
 اننا انيك به قيل انك تدا ليدك طرفك عرض کردم فداعي شويم البته خوانده ام فرمود پس  
 شناختي قال ابراهيم او دوستي که چه بود نزد او از علم کتاب عرض کردم بفرموده بقره قطره از آب  
 در بحر انحضرت چنانست آرد از علم کتاب گفتم بسيار کم است فرمود آيا خوانده در کتاب خدا قل  
 بالله شهيد ابدي و بينكم و من عنده عليك الكتاب عرض کردم بلي خوانده ام فرمود  
 فرمود آيا گويي که علم کتاب در فهم است يا گويي که نزد او علم کتاب يعني بعضي آن عرض کردم بلکه  
 مرچنده علم کتاب فهم پس بسينه مبارک اشاره فرمود و علم الكتاب والله كله عند علم  
 الكتاب که عندنا و احاديث بسيار دلالت بر اختصاص علم تمام قرآن باييه عليه السلام  
 نه اختصاص مطلق علم قرآن چنانکه اخبار گويان کرده اند فليكن منك و قد قول  
 شارح معجم لانا الصالح و شرح کافی فرموده که عرض از تعجب آنحضرت از مدعيان علم غيب  
 او دفع و هم به است و خدايي و آنچه نسبت کرده اند از علم غيب مثل علم الهي بنا بر فطرت  
 خود و الا آنجناب که عالم بها کان و ما يكون بوده چگونه بر او مگان جاريه مي شد پس  
 کسی بگويد که از آنچه گفتم العياذ بالله کذب آنحضرت لازم مي آيد خواهيم گفت که کذب در صورت  
 لازم مي آيد که قصد توريه نکرده باشد باینکه ما علمت علما غير مستفاد من الله  
 تعاو العلم المستفاد في الحقيقة ليس علما بالغيب كما ان الله و قوله سديت



فاما من مجلسه دلالت می کند بر اینکه آنچه فرموده بود بر سبیل تقیه بود از بعض حاضرین مجلس  
 همان مجلس را سوال میکردند انتهی لکن منافات این حدیث بعلم ما کان یا کیون نیست  
 اینکه مراد جعلیت جمیع علوم با و آن ممنوع است بلکه مراد قوت قریبه من الفعل است لغد  
 اما علوم هم که من علم ما شاک و امتی شاک و او آری است که فاضل قزوینی در شرح عزلی  
 ذیل فقره حدیث گفته و کایناف ذلک کون مثل هذا ممکن العلم بالاستنباط  
 القرآن کما یجئ فی احادیث الباب الاخری و لکن حضرت نیست پس ضرورت حمل بر تقیه نباشد  
 می حکم بتقیه در نفی علم غیب علی الاطلاق بحیثیکه نفی علم استفاد من الله از آن لازم  
 از سیاق بعض فقرات عجب نباشد قدرت بر و موید مطلوب است چیزی که خود مولانا الصالح  
 با سلف نقل فرموده است که علم خدا بر همه است علمی است که مختص با و تعالی واحد  
 بندگان خود را بر آن مطلع ساخته و می از آن محتوم است که مجال بداد را نیست از انبیا  
 و صیاق تعلیم فرموده و آن گنجایش تبدیل دارد و قسمی از آن غیر محتوم است که بداد در آن جاری  
 شود و هر چیزی از آن برای خلیفه خود در اوقات آن بیان می فرماید بعد اظهار محتوم می شود  
 و یا قیاسی از اشاره کرده است با آنچه در بحار و حدیث صبیح بر نبیانه و است  
 است شنیدیم حضرت امیر علیه السلام را که می فرمود ان الله عند علم الساعة ویدر  
 یت و یعلم ما فی الارحام و ما تدری نفس ما ذاکت کسب غدا و ما تد  
 ی فی ارضی قوت و له علم قد اطلع علیه ملائکته فقد اطلع علیه محمدا  
 علیه السلام یعلم الکبیر منا و الصغیر الی ان تقوم الساعة یعنی بدستیکه نزد خدا  
 قیامت و وقت آن را بداند چیزی را که در رحم مادر است و غیب اندر هیچ نفی فرما  
 میریزم میزند و نمی شناسد هیچ تنفسی بکدام زمین میفرستد محصل معنی آیه باز فرمود



که او برای خداست علمی مطلع ساخته است بران فرشتگان خود را و آنچه بدین شباهت پس بر  
 مطلع فرموده است محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و جمیعین بران میدانند خورد و بزرگان  
 تار و قیامت بر مضمون این و آیت و آیات عدیده دلالت می کند لکن معارضت و  
 دلالت بر آنکه آنحضرت را علم بلایا و منایا حاصل بود و در چنین مقامی حکم جزم با حدیث  
 نمی تواند شد مگر آنکه بسبیل احتمال چیزی گفته شود و از این است که مولانا المجلد در مقام  
 چند احتمال اذکر کرده است اول آنکه مراد از امثال این و آیت متقدمه آن باشد که  
 بصورت وقت آن امور را غیر از خدا کسی نشناخت و حضرات را خداوند عالم بگاه بمشخص  
 میشد دقیقه مو بر ما مشکف می شود و هم چنین بر ملک الموت هم آنکه علم حتمی آن بر او  
 نیست و چه نبیند بر آن دیدن محال بود از سوره آنکه مراد آن باشد که وقت مرگ بدون اطلاع  
 خدا کسی شناسد و علت تخصیص ظهور است در آن یا امری دیگر غیر آن چهارم آنکه حق تعالی  
 مطلع ساخته است بران امور را حدی از خلق را بر وجه کلی بچشمتکه گنجایش بدو این باشد  
 بلکه علم آن بر وجهی بکسی دهد مگر در زمان قرب حصول آن مثل شب قدر یا قریب تر از آن  
 قال و این وجهی قریب که احادیث کثیره بران دلالت دارد زیرا که ضرورت از برای  
 ملک الموت از علم بخصوص وقت کما ورد فی الاخبار و هم چنین اطلاع ملائکه و کلین  
 و باران وقت نزول آن و همچنین فرشتگان بدان بوقایع و وقوع حوادث انتهی  
 ملخصا و این همه کلمات دلالت بر عدم عموم علم دارد و کما هو واضح لمن نظر بعین التامل  
 فی مطاویرها و الله سبحانه و لیائنه اعلم و مثل این کلام اختلاف در میان علما  
 الهاسنت نیز در علم نبی واقع است عبد الحق و بلوی در مدارج النبوت می گویند شیوه  
 مردم نیست که مراد بقول می باشد خانه قل الروح من امر ربه است که پروردگار تعالی

۲۰۶  
 و علت تخصیص  
 اگر دانند آن  
 باشد که هیچ  
 منصف و بیخ  
 بدون علم کسی  
 اطلاع باین  
 نمی شود و طبیعت  
 است و این  
 خلق باین  
 بوجهی  
 توقف  
 پس از  
 بر اعلام  
 اشیاست  
 امور دیگر  
 آنکه کسی  
 رسید باشد  
 و الله اعلم  
 منه طالب راه



تاثیر و متغیر است بعلم روح و خیر و ی تعالی را بمعرفت حقیقت آن را نیست و نیست که  
 آید لیلی نیست بر آنکه حق سبحانه و تعالی مطلع نکر دانیده است صبیح و در برابر ایهیت و وح بلکه  
 تعالی دارد که مطلع گردانیده باشد و امر نکرده باشد او را اگر مطلع کرده اند این قوم را  
 بدان و بعضی از علما در علم ساعت نیز مثل آن گفته اند و اسد علم ششم پنجم شیخ محمد بن یحیی  
 یعنی با سند خود از عمار سابطی و ابیت کرده که گفت ال که دم از امام که علم غیب و نور  
 و لکن هر گاه خداوند عالم می خواهد که چیزی را با و اطلاع دهد اعلام می کند و اینان  
 قول اخبار غیب که از معجزات انبیا و اوصیا باعتبار اعلام الهی است پس آن غیب  
 اضافی است به غیب حقیقی شیخ مفید فرماید که ای که مطلع می شدند بر ضمایر بعضی بندگان  
 و شیئی کاین را قبل کون میدانستند و لیس ذلك الواجب في صفاتهم ولا شرط في ايمانهم  
 و لیس ذلك بواجب عقلا و از جهت اوله سمعیه بآن قائل ایم اما بقول مطلق آن گفت  
 حکم بعلوم الغیب زیرا که قولی است منکر بین الفساده زیرا که این عنوان را مستحق نیست یا  
 که یک نفر نفس خود و شیای را بداند نه بعلم متفاوت این چنین شخصی نیست مگر خداوند عالم  
 و علی قولی هذا جماعه اهل الامامة الا من شذ عنهم من المفوضة و من انتفی  
 بهم من الغلاة انتفی کلامه علیه السلام مقامه قول ازینجا است که حافظ  
 رجب بر که میل باین قوم دارد بمقام مسئله عرض اعمال می گوید المومنون من الشيعة  
 من بران الاعمال تعرض علی النبی و الولی و منی هم من لا یروی لك و منی هم من  
 روی لها تعرض علی الولی و النبی و تلك خاصة خص الله بها و لیه فقول  
 الاعمال تعرض علی النبی و الولی و ترفع الی حضرة الرب العلی و مع عرضها  
 انکان الامام لا یعلمها الا بعد العرض فما الفرق بین الامام و المامون



بل يكون في الرعية من هو اعلم منه فان الامامة التي تعريفها اخبار بايسة عام  
 واين عمومها اذن وان كان يعلمها قبل العرض فالحق الفائدة في عرض ما يعلم وكذا القول  
 رخص الاعمال في حضرة الربوبية فان كان الرب لا يعلمها الا اذا رفعت اليه فانه  
 اعلم من الرب وهو محال لان الرب سبحانه عالم باعمال عباده ومحيط بها و  
 لها وقيوم عليها ولا يخفى عني شيء في الارض ولا في السماء فالحق الفائدة اذن  
 والله رسول الله وليه اعلم به الجواب عنه ان الفائدة في عرضها على الله ان  
 الاعوان يدل على عظمة السلطان واما الفائدة في عرضها على الولي فان ذلك  
 على سبيل الطاعة والتعظيم منه ما من امر ينزل من السماء ويصعد من الارض  
 ويعرض على الولي لتعلم الملائكة ان الله حجة في امره وانه مطاع الامور والامر  
 السموات والارض متعبدان بخدا منه حبه سبحانه من استعبدها هل السموات والارض  
 بوكاية محمد وال محمد تشهد بذلك صاروا محمد بن سنان عن الصادق عليه السلام  
 انه قال ان لنا مع كل ولي لنا اذن سامعه وعين ناظرة ولسان ناظر انتم من كان  
 ما اردنا نقله انك علم الامم بجميع كائنات وجميع اوقات شرطت ورياسة مقتضى  
 ان غيبت اعلام شان بحسب الحال بوسط ملائكة يا الهام برالي امامك ام كافى وضرورت  
 در عرض اعمال نسبت بائمه عليهم السلام منقضي ظاهرا ان اخبار اعلام سميت خود اظهار  
 احترام ضرورت تاويل غيبت مكر نسبت بملك اعلام لا يقاس عليه غيره من الامم كغير  
 نبي امام با فلان تعبير يقول من لا يوثق وبقوله في مقام غيبته انك در و ايا غيبته  
 استفادة سيده كالتعليم من وجاب سالتاب صلى الله عليه وآله كحضرة علي بن الحسين عليه السلام بظهور  
 كذا بهر اولى از ان مغتو شده من باب في البصائر باسناده عن افعانه قال قال



ابو عبد الله عليه السلام علم رسول الله عليا الف باب يفتح كل باب الف باب عن امير المؤمنين  
 انه قال ان صدر هذا العلم اجماع علمية رسول الله واگر حضرت امير از اول  
 علوم ميشد حاجت تعليم هميشه قول او تعالى است مخاطب اليه صلى الله عليه  
 وآله و من اهل المدينة مردوا على النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم فخرنوه جناب  
 رسالتهم صلى الله عليه وآله على ما حكمي عنه رب الارباب فرمود لو كنت اعلم الغيب لاستكثرت  
 من الخير ما صغى السوء و در اكثر اوقات منتظر وحي مي بود قاضی را سرفراز و سرفراز  
 می فرماید تخفني فانه که حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وآله بر ضماير جميع مرمان جميع  
 احوال اطلاع داشته دليل بر آنست که عارف شیرازی فرموده یکی پرسید از ان گم کرده  
 فرزند که ای و شش و ان سر خردمند ز مصر شریعی پیراهن شمشیر چادر چاه  
 کنعان شنیدی بگفت احوال بابرق چیست و می پیدادم دیگر نهانست که می پیدام  
 اعلیٰ نشینم گوی برشت پا خود نه بنیم و در اصول عقائد دینیه هیچکس این دعوی نکرده  
 که انبیا بر ضماير بشر در جميع احوال اطلاع داشته باشند بلکه تصریح کرده اند باینکه انبیا  
 صلا الاتصال منتظر وحي فی الجلال می بودند و آنچه میر یوسف علی در جواب تو بسیم خبر  
 بر میگردد یکی قدح در شیخ سعد که او متهم است نزد امامیه و هم صدق قول او در حق حضرت  
 یعقوب و عدم صدق مثل آن در نبی که فضل پیغمبر است شوم آنکه حکم انا اعلم عاکان  
 و ما یکون چنانکه در خطبة البیان واقع است ظاهرا هر چه در معراج بود و خواهد بود  
 بآن حضرت رسیده غایتش بامو نگردیده که بی وحي بود سطره جبرئیل باست رساند بلا  
 انتظار وحي بدین جهت بود و جناب قاضی در جواب فرموده آنچه نوشتند که از عبارات  
 خطبة البیان و غیره چون ثابت نمودیم که حضرت امیر را اطلاع بر ضماير بود و بطریق



اولی لازم آید که حضرت پیغمبر نیز چنین باشد جواب آنست که ثبت العرش ثم انقش من  
در اثبات است و خدام تا غایت اثبات صحت خطبه البیان بحضرت امیر منان علی مؤذنه اثبات  
اراده عموم علوم و جمیع احوال و اوقات که از ظاهر آن فهمیدند و در رقعه کاتبان بکار  
منع هر دو مقدمه نمودیم پس چگونه می گویند که از عبارات خطبه البیان اثبات مدعا  
کردیم و آنچه از مقصد الاقصی نقل نمودند صلاحیت استدلال ندارد بلکه مؤلف آن بانیست  
شیخ مردود و محمول المذهب می بوده با آنکه استناد فقیر بشیخ سعد از آن حیثیت است که آن  
شعر متضمن قصه حضرت یوسف است که در حسن القصص مذکور شده چون قصه حضرت یوسف  
در قرآن مذکور است طول تمام است و تحت تذکره همان شعر اقصا نموده پس الحقیقه  
فقیر بشیخ سعد استدلال بمضمون کلام الهی است پس تعجبیکه خدام از سند آوردن شعر  
شیخ سعد کردند **عجب با اول** در معظم مواضع و محلی ظاهر است که انتظار و محلی از برای انتقاد  
حصول علم بوده است حصول اذن در تبلیغ و برتبیع خیر حقیقت این امر پوشیده نیست  
بعضی آیات در روایات بسبیل انوفخ بیان شد **قال الله عز وجل وما ينطق عن الهوى**  
**ان هو الا وحي** چو علمه شدیدا لقوی و مجالس ابن عباس آورده که گفت نماز  
عشاء اینجا آوردم یک شبی با رسول خدا صلی الله علیه و آله پس گاه سلام میگفت بشه  
سکوا و فرمود که زود باشد که وقت طلوع فجر ستاره از آسمان فرود آید در خانه یکی از شما  
پایست و غایفه و امام بعد من پس گاه فجر قریب شد هر اחד در خانه خودش است  
منتظر فرود آمدن ستاره در خانه اش و کان اطعم القوم فی ذلک ابی العباس پس گاه  
فجر طلوع شد در خانه علی بن ابی طالب ستاره فرود آمد الی ان قال فقال المناقبون  
مثل عبد الله بن ابي القدر ضل محمد فی محبة ابن عمه و ما یطق و مثانه الا



الهوى غوى فانزل الله تبارك وتعالى النجم اذا هوى ما ضل صاحبكم وما  
 وما ينطق عن الهوى الا ايات واز حضرت امام محمد باقر عليه السلام تفسير این آیه فرمود  
 ما ضل في علمه و ما غوى و ما ينطق عن الهوى و ما كان قاله فان بالوحى الذى  
 ووحى الیه و در سورة کاف و تعامی فرماید و لا تقولن لشيئ ان فاعل ذلك غدا  
 الا ان يشاء الله فى الفقيه عن الصادق ان رسول الله اتاه ناس  
 اليهم فسألوه عن اشياء فقال لهم تعالوا نعدا احدكم ولم يثبثن فاجاب  
 جبرئيل عنه اربعين يوما ثم اتاه و قد و اية فاحتبس الوحى عليه <sup>العباد</sup>  
 يوما حتى اغتم و شاك صاحبه و حافظ رجب و مشارق الانوار از ابن عباس  
 روايت کرده قال جاء رجل الى رسول الله فقال يا رسول الله ينفعني  
 علي في معادى فقال النبي لا اعلم حتى اسال جبرئيل فنزل جبرئيل عليه  
 فقال له النبي يا جبرئيل ينفع هذا علي فقال لا اعلم حتى اسال سرافيل ثم  
 ارتفع فسال سرافيل فقال لا اعلم حتى اناجي رب العزة فاعلى الله الى سرافيل  
 قل لجبرئيل يقول الحمد انت مني حيث شئت وانا و على منك حيث انت  
 منه و محبوبي مني حيث علي منك و شيخ صدوق عليه الرحمه در آيات و سنن  
 خود از حضرت امام زين العابدين عليه السلام روايت کرده که حضرت رسالت  
 رسول بر اين نماز فجر بيرون آمد و بعد از نماز ارشاد فرمود و معاشر الناس انكم  
 الى ثلاثة نفر اولوا باللات والعزى ليقتلوا بعض اسي گروه خلق كسيست شما که برود  
 سيمى كسى که از كفار که قسم ياد کرده اند بلات و عزى از بر اينى مړن قد كذبوا  
 و رب الكعبة قال فاجم الناس و ما تكلم احد فقال ما احب الي طلبكم



یعنی تحقیق که دور غ گفته اند قسم برت کعبه اومی گفت بسن بازماندند و کعبه کس  
کلام نمی کرد پس گفت گمان دارم که علی بن ابی طالب در میان شما باقیام الیه  
غامر بن قتاده فقال انه وعك فاستاذن مضمی و صار الیه فخرج  
کانه نشط معنای یعنی پیش خود آبسوی آنحضرت غامر بن قتاده عرض کرد که علی بن  
ابی طالب شدت پستی گشته پیش ستمور نمی است برفت نزد آنحضرت خبر  
اورا پیش تا من برخواست که گویا از بندگی باشد و بزودی خود را نزد حضرت رسان  
پناه رسانید فقال یا رسول الله ما هذا الخبر قال هذا رسول بنی هاشم و علی  
و کذا پس عرض کرد که اینچه خبر است که شنیده ام آنحضرت فرمود که فرستاده خدا چنین  
خبر میدی فقال علی فالحم سرته و حاکم فله عهده و عهده و قلن واک  
فرسه فمکث ثلثة ايام لا یاتیه جبریل بخبره ولا خبر من اهل الارض یعنی  
حضرت امیر علیه السلام عرض کرد که من تنها کار شکر می برم مقابل آنها می کنم و حضرت رسول خدا  
صلی الله علیه و آله زره و عمامه خود را باو پوشانید و شمشیر خود را حایل او کرد و بر او  
سوار فرمود و روانه شد پس روز گذشت که نه جبریل از آسمان خبری آورد و نه از اهل زمین  
خبری آمد فاقبلت غنایة بالحسن و الحسین علیهما السلام علی و دیکها تقولین  
حضرت فاطمه صلوٰة الله علیها حسین علیهم السلام بکنار گرفتند و خدمت  
پدر بزرگوار خود حاضر شده عرض کرد او شک آن یوتمر هذان الغلامان تربیت  
که این هر دو فرزند من یتیم شوند فاسیل النبی عینیه یکی پس بخت سولی اشک  
از هر دو چشم خود در حالیکه گریه میکرد و ثوقال معاشرا الناس من یاتینی بخبر علی  
ابشره بالجنة و افترق الناس فاطلب لعظیم ما را و ابالنبی و خرج العواقب



فاقبل عامر بن قنادة يذهبكم بعلي بن ابي طالب  
 بشارت بهم اورا بهشت و خزان و نشینان از قلق بیرون آمدند پس همان عامر قناده  
 بیرون رفت و در گشت بشارت داد آنحضرت را بر اجعت علی بن ابی طالب  
 و هبط جبرئیل علی النبی فاخبرها کان فیه و جبرئیل نازل شد و خبر فصل آورد  
 و اقبل امیرالمومنین و معه سیران راس و ثلاثة ابعرة و ثلاثة افراس سید  
 ابن ابی طالب و با او بود و واسیر یکم مقتول سه شتر و سه اسب فقال للنبی تحب اخبرک  
 بما کنت فیہ یا ابا الحسن پس آنحضرت فرمود آید دست میداری که من خبر دهم ترا  
 بسر گذشت فقال المنافقون هومنذ ساعة واحدة قد اخذنا الخاص و هو  
 الساعة یبدان یحک الحث و قد نقلت مختصرا پس منافقان ایست گفتند یک ساعت  
 می گذرد که در روز گرفته بود اینک می خواهد که خبر دهد اورا بسر گذشت او پناه بخدا این  
 کلمات بهر چه که از زبان ایشان آمد کبروت کلمه تخرج من افواههم ان یقولوا کذبا  
 این است معنی مختصر حدیث و تتمه را بخوف طول اندیشه ملال ناظرین بیرون شد  
 از اصل بحث ترک کردیم بالجمله ازین و آیات امثال ان یضح می شود که علم بهر شیئی باین  
 برای حضرات حاصل نباشد و انتظار روحی بر استعلام حال بود نیز برای تهیذان سلیخ اگر چه  
 در بعض مواضع بهمین قسم باشد و صدوق در ساله احتقادیه فرمود که احتقا و مادر  
 نزول محی نیست که در میان هر دو چشم اسرافیل روحی است پس هر گاه حق تعالی خواهد که بوج  
 تکلم شود ان روح را بر پیشانی اسرافیل مینزد پس آنرا می بیند و میکائیل القامی کند و میکائیل  
 جبرئیل و جبرئیل باینها میرساند و شیخ مفید هم می فرماید هذا الصدوق عن شیخ  
 الحدیث فی خلاص لما قدمه من ان الملوح ملک من ملائكة الله والور







از شیعیان حاضر فرمود و فرمود فقال علینا عین آیا بر ما جاسوسی هست پس گفت شدیم سبب چیست  
 عرض کردیم لیس علینا عین فقال و رب الکعبة و رب البیتة سیه یا بعد آن فرمود اگر می بود  
 در میان من و خضر بر آئینه می گفتم که علم ما بیش ترست از علم شما و خبر می دادم ایشان را یا علم  
 بآن نمی داشتند آن موی آن خضر اعطیا علم ما کان و لم یعطیا علم ما یكون و ما  
 هو کائن الی یوم القیمة و ظاهراست که تفحص آنحضرت از وجود جاسوس عدم آن دلیل  
 بر عدم فعلیت جمیع علوم و محل سوال بر آنچه کاشف از عدم علم نباشد بدون قرینه بنده و اول  
 قطعیه نیست پس قیاس بر سوال الهی که ساحت علمشان عدم علم قطعا نیست قیاس  
 مع الفارق است من له سبیل الی العلم و ان لم یعلم بعد لا ینسب الی المحل پس نسبت علم  
 ما کان و ما یكون باعتبار عدم انسداد ابواب علم نسبت بحضرت مقدم جمعا بدین دلیل امر که  
 و علیه محل ما و در حد لیل القدر فی توجیه عرض اعمال علیها و همچنین عرض  
 اعمال بندگان بر سید الانس و الجن بصائر الدرجات آورده که از ابی الحسن علیه السلام از کرمه  
 اعمال و فسیری الله عملک و رسوله پرسیدند پس فرمود که اعمال بندگان عرض می شود  
 بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر صبحی خواه ابرار باشند خواه فجار پس برتر رسید  
 بلکه از احادیث کثیره معلوم می شود که حق تعالی از برای حضرت جبرائیل علیه السلام برای علم قرآن  
 داده بود قال المجلسی کتابها بآبجیات علومهم ما عندهم من الکتب و الله ینقر فی  
 اذانهم ینکت فی قلوبهم و جائی بکیر نوشته است باب الله تعالی توقع للامام عموما  
 ینظر الی اعمال العباد و در جمله احادیث این بابی شماری روایت کرده قال ابو جعفر  
 علیه السلام ان الامام من الله لیسع الصوت فی بطن امه حتی اذا سقط علی الارض اتاه ملک  
 فیکتب علی عضده الا یمن و ثمت کلمة ربک صدقا و عدلا لا مسدول الیکلمه



وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ حَتَّى إِذَا شَبَّ رَفَعَ اللَّهُ لَهُ عِصْمًا مِنْ بَرِيٍّ فِي الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا  
وَلَا يَسْتَرْعَنُهُ نَهَاشَةٌ يَعْنِي حَضْرَتَ ابُو جَعْفَرٍ فَرَمُوهُ كَمَا مَامَ زَيْنُ الْعَبِيدِ حَتَّى شَنُوهُ وَأَوَّزُوا بِمَلَكِهِ  
وَرَشْكُمَا وَرَخُودَتَا أَنْكَ هِرْكَاهُ مَتَوَلَّدَ حَتَّى تَوَفَّرَتْ حَتَّى آيَدُهُ دَرِ بَارِزِي سِتِّ اَوْ مَنِي وَتَمَّتْ  
كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا صَبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ تَأَنَّنَكَ هِرْكَاهُ  
جَوَانِ شَوْ بَلَدِ سَارِ حَقِّ تَعَالَى اَوْ عَمُّوهُ اَوْ زَنُورَ كَمَا مَيِّنْدُ دَرِ اَنْ نِيَا وَمَا فِيهَا اَوْ مَيِّنْدُ  
چَيزِ اَزَادِ پوشیده شوی پس آنچه بعضی گمان کرده اند که در هر حال هر وقت حضرت ارا علم جمیع اشیا  
حاصل است خالی از تحکیم نیست بلکه مراد همان است که گفتیم که ایشان متمکن اند از علم جمیع اشیا  
الاما ثبت استثنائه فاضل قزوینی در شرح احادیث علم ما کان یا کیون می گوید که مراد از  
علم قرآن است فانه تبیان کل شیء یكون الى قیام الساعة لا یخفى علی هر شیء اذا  
ان یعلوا علوا بالاستنباط من القرآن اقول دانستی که طریق علم حضرت منحصر در تنبیه  
از قرآن نیست بل هذا احد الوجوه ووجه دیگر بسیار است چنانکه شیخ محمد بن یعقوب  
در باب پنجاهم از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام وایت کرده قال صلیع علمنا علی ثلاثة  
وجوه ماض و غابر و حارث فاما الماض فمفسر و اما الغابر فهو بورد اما الحارث  
فقدنا في القلوب و نقر في الاسماع هو افضل علمنا و لا نبی بعد نبینا یعنی انتها  
علوم بر سه چیز است فاضل قزوینی در شرح آن گفته که مراد از ماضی استنباط حوادث  
سابقه است بزمان امام حجتی مراد بظاهر باقی است که از الفاظ قرآن و مدلول مطالبی  
تضمنی آن در می یابند مراد بحارث استنباط امور متاخره است از ماضی قوله فاما الما  
لمفسر قال لقزوینی صایصرح به الامام السابق ویلقیه الی الامام اللاحق فلا یحتمل  
الاستنباط علی حد و اما الغایر فهو بورد قال المراد المكتوب في القرآن و اما الحارث



فقد في القلوب وهو عبارة عن الهام الله تعالى المقدمات المعلومه بتدريج <sup>تدريج</sup>  
 الحوادث بالفكر في ليلة القدر ونحوها ونقر في كلا سماع بالنون والتقاء قال المراد  
 اسمع الملك النازل في ليلة القدر وغيرها قوله لا نبى بعد نبينا دفع لتوهم كون  
 العلم بالحادث بالتحديث مستلزما للنبوة ودر وایت یکر از حضرت امام رضا منقول است  
 اما الغاب فما تقدم من علمنا واما المربور فما ياتينا واما النكت في القلوب فالإمام  
 واما النقر في كلا سماع فامر الملائكة اين همه صريح است در عدم فعلیت جميع علوم ملكه علما  
 شأن بما كان ما يكون بالفعل بالقوة القرينة من الفعل حاصل و مؤول مشقت  
 شأن مشقت شأن تابع مشقت الهی است پس چه استفراژ دارد که علم شأن در بعض احیان مثل سایر  
 افراد انسان بالفعل فعلق ببعض جنسیات غیر احکامیه وجود کنیز در کنجی از کنجهای خانه  
 یا بنجاست طهارت خاصه بقول علی علیه السلام لا ابالی ابول اصا بنی ام ماء اذالم اعلم  
 و بمقا و نحن لحکم با نظام حاصل نباشد هرگاه خواسته با عطا یم امر را توان فهمید بر آنکه  
 دینی که حضرت امام زین العابدین در وایت سکه فرموده حملوا والله امر الله و امر اولیاده  
 وقد سلف تقه الحدیث و نظام هرست که حال حضرت در علم کائنات بر یک نظم نیست پس  
 دعوی فعلیت جميع علوم که منافی با اخبار و غیر آن از متواترات بالمعنی است افراط است در قریب  
 علیه حضرت ایشان با جمله معرفت ما راجع حضرت که خالی از افراط و تفریط باشد اکثرها پس  
 صحت و لذا و در آن امر ناصعب لا یجتمعا لا نبی در سل او صلا مقرب و مؤون  
 امتحنی قلبه للايمان و تخصیص قولشان از اراکام امامان یعلم شیئا اعلم الله  
 با نچه در عالم امکان است و گاهی از عرصه عدم بعالم امکان در نمی آید محکمی است بجا که دلیل بر این  
 قائم نیست منافیا صریح آن وجود انا آنچه در حدیث لیل القدر و واروست نظام نیست



که عرض اعمان برای اطلاع و اعلام حضرت اگر چه در بعضی مواضع تصدیق معلوم است  
 و تطبیق آن کائنات مطلوب باشد لکن حضرت آن ممنوع است گاه است که تفصیل اجاب باشد و  
 محلی که بعضی و آیات لیلۃ القدر و آما آنچه میر یوسف علی در مناظره با قاضی راند و تواتر  
 مرده نوشته آنکه قلمی شده که کلام بلاغت انجام حضرت امیر المومنین علیه السلام لالت برین  
 نمی کند که در جمیع حوال بر ضمایر جمیع مردمان مطلع باشد و همچنین در الایات و که بعضی وقتا  
 بر ضمایر مطلع باشد این مسلم است اما حضرت امیر علیه السلام در خطبه البیان فرموده انا الذی اعلم  
 ما یحدث فی الدلیل شیئا بعد شیء الی و القیمة انا الذی اعلم ما یحدث ساعة بعد ساعة  
 انا الذی اعلم تغیرات الارض و حداثه انا الذی اعلم اعمال الخلق فی مشارق الارض  
 و مغاربها و لا یخفی علی من هم شیء یسر قاضی راسد علیه الرحمه در جوابش نوشته که سنا  
 این خطبه بانحضرت ثابت و فقیر مکرر عرض کردم که عبارت از خطبه البیان و جمیع خدام  
 آنرا فهمید موافق قرآن و اصول نیست پس بالضرورت باید که نسبت آن عبارات بحضرت  
 امیر علیه السلام باطل باشد یا تاویل بوجهی باید که مخالف قرآن و اصول نباشد و دیگر مخفی  
 نباشد که خلاه شیعه بسیار دعویها بلند و سخنان چند بانحضرت نسبت دادند با آنکه  
 بعضی آنحضرت را خدا گفتند چون با و خطبه البیان مجموع است می تواند بود که آن خطبه یکی  
 از ایشان بانحضرت منسوب کرده باشد **اول** معنی این است که در آن خطبه واقع است آیات الله  
 الکبریٰ و دلائل و عوین عصر و انا عصر الکلیم به اخذ بناسیه الخلق جمیع  
 اینه اگر چه آیات خدا هستند عن و در الرقی سالت عن الصادق علیه السلام عن الله  
 عز و جل و ما تغنی الایات و المذاقال الایات هم الائمة و الله هم الانبیاء لکن تعبیر  
 شان بایات یا از جهت آنست که امامت مدلول الایات بینه است و یا ازین جهت که آیات







آن شب که از پیغمبر باستشفاع حضرت فتوسل بانوار مقدسه شان بکرمات دفع می شد و از  
فتنه مانجات یافتند چنانچه از روایات صحیحیه بثبوت میرسد این تاویل اگر چه صحیح است  
لکن سیاق این عبارات بمراحل درست اگر راه چندین تاویلات مفتوح شود هیچ کلامی  
فی تاویل نخواهد بود پس چنین تاویلات ضعیف رات بعد صحت و آیا لایق اعتناست  
نه بدون آن و الله اعلم من بعد شمس علی نوشته که آنچه در صحت نسبت خطبه البیان بحضرت  
امیر مینان دغدغه نمود و وجهی ندارد زیرا که عقل ناطق است بآنکه هر کس را که ذره از  
ایمان باین نوع سخنان بلند از زبان مبارک حضرت امیر علیه السلام نشنیده و نقل نمی کند  
و قاضی در جوابش نوشته که دغدغه در صحت نسبت خطبه که در حضرت امیر بنا بر آن است که  
بنو ایمان آویزان خطبه مانظا هر شده هرگاه حال این سوال با وصول از هب طلائع  
دلالت کند حکم جزم بر عدم صحت آن باید کرد چه جا دغدغه انتقد بعض کلامه اما آنچه بعضی  
از راه طعن استناده گفته است نیز امام علم ماکان و مایکون نزد اثنا عشر ضروریست پس  
این شقیاق فرق شیعه و بلاد عراقین و خراسان و هند و سند و صواب بلاد پور و بنگاله  
و دکن و لکن و فیض آباد و فصل او را معلوم خواهد بود و مقدار کثرت افواج پلطن با و شک  
اینها با فرنگیان و توفان و آلات حرب معتقدان و مخلصان او دارند نیز نزد افواج هر بلاد  
اینهمه خود را تحت دشمن توهم آنکه مثل مرزا مظفر و کسی بد فاقصد کشتن من باید گویم  
نمی تواند کشت مقتدرست بر چه چیز حمل توان کرد در این مرتبه و هر چه صباکی و انبیاء و اصیبا  
گذشته اند و مخالفین معاندین آنها در پی باید افتاده بلکه متک عرض نقصان بد  
و اتلاف نفس شان کرد و آنها تن بپلاکشی در رضا الهی داده صبر پیش نهادیم و خیر خسته  
و استتار و احتیاط و قرا اختیار نکرده قوله تعا و کاتی من یبی قاتل صعد ربی و

چون بفرموده میسر

فصل در بیان خطبه  
کفایت که امام علم  
و مایکون و این  
ضروریست پس  
اینهمه شقیاق  
و مقتدرست  
نمی تواند کشت  
مقتدرست بر چه  
چیز حمل توان  
کرد در این مرتبه  
و هر چه صباکی  
و انبیاء و اصیبا  
گذشته اند و  
مخالفین معاندین  
آنها در پی باید  
افتاده بلکه  
متک عرض نقصان  
بد و اتلاف نفس  
شان کرد و آنها  
تن بپلاکشی در  
رضا الهی داده  
صبر پیش نهادیم  
و خیر خسته  
و استتار و احتیاط  
و قرا اختیار  
نکرده قوله تعا  
و کاتی من یبی  
قاتل صعد ربی







شیخ عبد القدوس در بیان آن می گوید بعد ثبوت قطعیت این وایت احتمال دارد که بسبب اوبی ملک الموت  
 بظاهر حال موگمان کرده باشد که پناه بخدا این ملک نیست بلکه شیطان است که خود را در زمره ملک  
 زینت داده یا بیشتر است حصول که بقصد کشتن مراد نه یر که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام جاریه می نمود  
 در باره موت انبیا که نمی یزد ایشان را قبل آنکه ایشان را از پیشتر خبر دهد ایشان را مخیر سازد و در میان  
 متوجهات پس بعد آنکه موت خود را اختیار فرمایند امر می فرماید ملک الموت را بقبض روح ایشان  
 پس گاه ملک خلاف ضابطه بدون سبق اطلاع و تقدیر مخیر گفت که داعی حق را لبیک بگو  
 بگو بفاولن محمد سنة الله تبدل احضرو موسی دست که این ملک الموت نیست بلکه موسی است  
 متعنت ماند نیست که بسو ادب من غیر اذن الرب آمده است پس دفع ضرر او از خود بسبب این  
 فرمود و آن مخیر بگوری یک چشم ملک الموت گردید چپین تا ویلی را برای کور ساختن چشم ملک  
 فلک نشیده باشد این بد عصبه الانبیا که از خطیة الانبیا که سابقین نوشته بودند عدل بد عصبه  
 کرده بود و مضایقه داشت و لکن این چه حرفی است که بزرگان آورده اگر پیمبران بر میان فرشتگان  
 و شیاطین اشرار و جان نیرند پس می رانند چگونگی از وساوس تمیز خواهند داد و ملک  
 که از جمله ملائکه مقربین باشد که آنها مصداق هم باوره یملون می باشد چگونگی بر اساس ادب  
 بدون اذین با قدام تواند کرد و پروردگار عالم چگونه از سنت قومیه خود تخلف و در تیر  
 و کیف ماکان هر گاه سنت جاریه پروردگار عالمیان در باره متو پیغمبران پنهان باشد  
 که اول پیغمبران از عزم قبض روح مقدس ایشان آگاه و مخیر فرماید و باز ایشان را  
 در موت حیات مخیر سازد پس بر سنت الهیه چنانکه آمده در نزد شیعیان آگاه اند البته  
 پیغمبران نیز تصریح صاحب عصمة الانبیا آگاه اند پس فرار حضرت موسی علیه السلام و اله  
 و علیه السلام باز دست خدا تا ترسان فرعونیان در هنگام اخبار موسی آل فرعون

در حدیث  
 و بسبب

اسارت  
 بدی کردن

انبیا کبریا



بما حکاه الله تعالی القرآن حیث قال عز من قائل یا مومنان الملاء یا تمرون بکم  
 لیقتلواکم فآخروج انکم من الناصحین فخرج منها خائفاً یترقب و بهر چه  
 حل توان کرد و همچنین اختفای سول مختار در غار از شر کفار که در فکر قتل و آزار خضر  
 بودند و حکم آنجناب را بنی هاشم علی بن ابی طالب بخواب بستر مبارک که بسبب شرف  
 خطاه من کثیر ای نفسه ابتغاء رضا الله برای آنحضرت حاصل گردید همچنین بهر  
 آنحضرت بدیاری شریک سکنای مینه طنبه موطن اصلی و جا قرار خود از چه راه مگر آنحضرت  
 که افضل المرسلین بودند با آنکه نزد جمعی از اهل سنت تبصریح عبدالحق دهلوی محقق و علم  
 ساعت دیگر اسرار ربانیه و خصایص جانیه مطلع بود برین سنت الهیه اطلاق ندایا یرفعون  
 ربانیه کن فیکد لیسنة الله تبدیلاً یا خبر یو یا وثوق بوجه حضرت بتا العزت بنصرت  
 و اظہار شوکتش که از اخبار و آثار کثرت ثابت شدت کل ذلک من المستحیل پس اگر علم  
 و اختیار آیمد برین بخت حیات و ازمنه و اوقات آن موجب و موجب اقتحام شان در هر مسکنه بوده باشد  
 پس علم انبیا بطریق اولی موجب آن خواهد بود و اگر علم شان بسلامت خود مشروط بتحرز ازین  
 ممالک الا عند ارادة الله منہم ذلک بوده پس همچنین علم آیمد بسلامت خود مشروط بتحرز ازین  
 مواقع خواهد بود و ثانیا می گوئیم جناب الله جده الله در جات فی الجنان در جواب این کلام حکایت  
 تتبع و دوزین از بادشاهان ایام جاہلیت را در معارضه این مقام ذکر فرموده که حق سبحان و تعالی  
 بلا شک و ارتباب بلا خلا عالم الله و الخفیات چه در اوقات همیاسامان و از منہ  
 سلاطین بان فیا تم پیغمبر را بوجود دنیاورد تا از تعب و نصب و تحمل اذی از قوم خود محفوظ  
 و اہل سلام بصنوف نعم دراحت محفوظ می ماند می فرماید که از جمله چنین وقایع قصید  
 تتبع است که از جذب القلوب شیخ عبدالحق دهلوی ذکر آن پر از م و آن نیست که چون

۴  
 رفع منہ منہ

۴  
 منہ منہ منہ



بتسخیر حاکم شرقیه برآمد و اتفاق مرور او بدین طریقه افتاد یکی از پسران خود در این مقام  
 بخلاف نشاند و متوجه شام عراق شد این مدینه را بدعا گشتند و تبع بقصد مقام  
 باز به مدینه آمده داد قتل داد و اسیر در معرکه کشته شد یا و شاه سوگند خورد که تا  
 این بلده را خراب نکنند قدم پیشتر نهند بعضی از اصحاب یهود که با دومی بودند گفتند که این  
 بلده محفوظ بجزای الهی است و این را هیچ کس نمی تواند کرد و این شهر را الحیره می گویند  
 آخر الزمان که از اولاد اسمعیل با تبع باستماع این کلمات از اراده که دشت باز من محمد  
 بن اسحاق می آید که تبع خانه برای نبی آخر الزمان بنا کرد و با دومی چهار صد از حاکم  
 توریت بودند که ترک مراقت او نمودند عقد موافقت بر اقامت مدینه بآورد  
 ادراک سعادت صحبت پیغمبر آخر الزمان بستند تبع برای یکی از ایشان خانه بنا کرد و جاریه  
 بخشید و اموال جزیه او کتابی نوشت که در آن شهادت اسلام خود ثبت نمود و از آن جمله این  
 ابیات است **شهدت علی محمد آتاه رسول من الله باری السم فلو مد عمری لی عمری**  
**لکن ذنبه الیه بن عم** و این کتاب را مختوم ساخته بکلان ترین این جماعت تفویض نمود و دست  
 که گوی نیکی خردمان را در یاد این کتاب بخدمت او برساند و اگر نه با اولاد و اولاد خود  
 و قریب باین حکایت حکایت ملک سیف و یزید حاصل آن بنا بر آنچه در کتب فقیهین  
 مسطور است آنست که چون قتل او را بر سر قرق این بر سر فتح و ظفر ازانی فرموده صناد  
 و بتقریب سار کباب نزد او رفتند و آن بادشاه بعد از آنکه بلوازم هماندار می نماید  
 روزی حضرت عبدالمطلب پیغمبر خدا را از میان آنها طلبید در خلوت بشارت بوجوه محمد صلی الله  
 علیه و آله داد و گفت که این امر از یهود پوشش و بقوم خود بگو که از حله ایشان بپوشند و بدانند که چون  
 آنحضرت مشغول شود و قریش با او محاصره نمایند و قتل نمایند آنحضرت بضرورت مکه میران آید

عبدالمطلب

پیغمبر

آخر الزمان

بن اسحاق

توریت

ادراک



مقدم در بادیه مهاجرت بسوی شرب نهند و با اهل مدینه که در دایره پیر و او آمده باشند با یکدیگر  
 و مهمانان آن شهر مدین انجام پذیرد و من اگر بجز مستغفار اعتماد میدهم ششم لشکر باران  
 ساخته به شرب متخاتم و بنصره دین حق می کشیدم پس این ناصبی و اخبار بادشاه تبع  
 و سیف و بزن بنزله شاه اسماعیل صفوی شاه عباس صفوی قرار دهند حق تعالی که  
 قادر قومی مالک سنده ضعیف خود که عهد امت باشد بجای عهد آخر الزمان و او تفکر انحطاط  
 با عطا خود که تراچه خود اندیشه که را مثال چنین مانده و و بادشاه عظیم الشان خود را بر  
 نصر و انداد و جناح خاتم الانبیا آماده کرده بودند و تمنا می آن داشتند که در کاب سعادت  
 آنحضرت اعدا او را مقهور سازند آن سخن را مبعوث نگردانید الی مثل ما قال پس در صورت  
 آنچه خدا خواهد و ادب مثل همان جواب دهد که در وقت سلاطین صفویه خروج نکرد  
 خواهد بود بلکه بطریق اولی الی آخر ما افاد فاجاد قال و الضیاقول سیف و بزن و امر او  
 بکتمان آنحضرت از یهود و هم از خویش و اقوام خود شش که قریش باشند با آنکه میدانستند که  
 که مال کار این پیغمبر چنین خواهد بود و همچنین حرست حضرت علیه المطلب نفس  
 او را از اشارت قریش مزید احتیاط و حفظ و صیانت آنحضرت مثل مخفی شدن امیرالمؤمنین  
 و ماوراء حضرت موسی را در دست حج ناصبی که گمان کند که هرگاه تحسب یزید از آن مقرر  
 شده بود که حضرت صاحب الامر تسلط بهم خواهد ساخت و بگوید که در غیبت و اعتیاد  
 نماید خواه انصار یا خواه یسار سنیان گویند که خدا را می رسد که بگوید من آنچه خواهم کنم  
 گوئیم محمد علیه السلام را می رسد که بگوید که من آنچه می خواهم کنم و انچه که در چنانچه محمد صلی الله  
 علیه و آله در وقت جز انصار و سنیان پیدا نکرد و در وقت سلاطین صفویه امر  
 بخروج نمودن ماعذ و در این زمانه که برای ما که دلیل علم آنحضرت بکافران و مایک  
 منتهی الارب باشد و او را می رسد که بگوید که در این زمانه که برای ما که دلیل علم آنحضرت بکافران و مایک

منتهی الارب باشد و او را می رسد که بگوید که در این زمانه که برای ما که دلیل علم آنحضرت بکافران و مایک



برنا صبیحی سبب ازیم و گوئیم علم حضرات با کان و مایکون کینما کان معنی ظاهری باشد و خواه  
 متی شاد و ان بعلو علم و اشتغال بر فعلیت شطری و افی از علوم قوت قریب سائران باشد <sup>حققه</sup>  
 المحققون باعث بر حکم بظهور آن بفرموده و رد کار غفور نظر با جماع اسباب تمیاس سائر امور  
 از آماندگی مدعیان نصرت از موالیان و منظران و لای انحضرت نمی تواند شد چه ادعا کسسانی  
 امریت جدا گانه و تاهب و تنیاد و افعی امریت علیحده اگر در نظر ظاهر بنیان این همه  
 معاودن ناصر انحضرت بنظر دایند از کجا که در علم و اطن و سر و معرفت ضما که شیعیان  
 انحضرت مثل سائر ابا طی طاهرین او بمقادیر و آیت خیر صادق پائیات میسر اند نیز امر بر همین  
 باشد بلکه می تواند بود که انحضرت بسبب علم با کان و مایکون اطلاع بر ضما بریشان بدست  
 ایشان در او عا نصرت انسته با و بمقادیر الملک عقیق فمیده باشد که اینها بر وقت ظهور من و انرا  
 خود با از مناصب که مناسب حال شان نباشد در وقت انظار عدل و افعی تسویه بین این  
 و القوی و شمرین خواهند گردید و چنانکه اموی و عباسیه بلکه سائر مدعیان خلا با وصف  
 از عا و ایت اعتراف با حقیقت حضرات پیچ دقیقه از معاودت و قتل و غارت و هتک  
 بمحض توهم در عا ریاست و تخمیل خلل بیانی حکومت فرو گذشت نکرده با این مدعیان ریاست  
 نزد صاحبان فهم و گویاست گو مدعی موالاته و آرزو مند ملاقات باشند در هنگام عزل شان  
 از مناصب جللی که بسبب قیام لایق ان نیستند نیز بر دعوی خود قایم خواهند بود و کار  
 بمعاودت خواهند کشید و نوبت از جانی بجائی خواهد رسید پس علم انحضرت ببادشاهی چنین  
 بادشاهان بسبب ظهور انحضرت چنانکه ناصبی گفته خواهد بود بلکه بسبب ظهور و آنرا خواهد بود پس  
 شکوفست که این ناصبی که فاسق و کفر و جهل و غلط با وصف عدم خبرت بر یو اطن و محبت  
 بر عالم ضما و سر و می دهد و امید اند که علم امثال او بر امان زمان حجت نیست بلکه علم کی دیگر

سر و می دهد  
 و امید اند

ان شاء الله  
 ریاست



باعث التزام نمی تواند شد با خصوص هرگاه علم مترض ظاهر بدین نسبتی بعلم حقیقت بند داشته باشد  
 پس چگونه امام زمان از علم خود قطع نظر نموده گرفته این و آن اعتماد نموده ظاهر نماید خصوصاً بعد  
 حال اموی و عباسیه بتجربه بیایه امتحان رسیده با آری هرگاه با اعلام الهی صدق و عیان  
 نصرت کما بهی اطلاع خواهد یافت البته ظهور فایض النور و فوق افزای جهان خواهد گردید زمین را  
 از عدل و داد خواهد فرمود اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه جعلنا من انصاره و  
 اعوانه و القائلین عدائهم و اهل شنائهم پس بجز تو هم فاسده جمال کاسد عدا  
 و استعداد اهل زمان بر امام زمان یا طعن اکتشو هرگاه پیغمبران اولی العزم را در معرفت حال و  
 و انتخاب مخلصان اجماع بسبب حکم علی انظار شریک است و هر که مثل حضرت موسی از پیغمبر بفرستد  
 و از پیغمبر بفرستد نفر را برای سناجا پروردگار خود اختیار فرماید حال کفر و نفاق آنها  
 در وقت مکالمه حضرت با العزت بر خلاف متعجب و زیاده حضرت رسالت یاب و جنگ  
 لشکر عظیمی از مهاجرین انصار بیاراید باز در مقابل کفار کافه مهاجرین و انصار آنحضرت  
 و وصی آنحضرت را در میان کفار اشرار یکدم تنها گذاشته راه وایر برقرار اختیار نمایند مظنه  
 ظاهر بنیان مردم ناشناس بودیم قیاس خود در حق جمعی بهمانند چگونه نزد باطن شناسان اگلا  
 بیایه اعتبار و محاکم امتحان اختیار تواند رسید پس بنگان فاسدان اعتماد نموده البته قدم  
 جسارت بر اظهار ریاست توان که پشت مقوله الملک عقیق را از نظر نتوان انداخت و رابعاً از آنچه  
 بعضی جوهر که جناب الدیاجد اعلی است در جاته فی الجنان در مقام افاده فرموده مختصر بیان  
 می شود که از جمله وقایع که لالت بر بطلان عم ناصبی دارد و ارباب انصار را آگاه می سازد ماجر  
 جنگ احد است این در کتب تاریخ و تفسیر صلا مذکور و بر سینه جهل مشهور است هرگاه ارباب جنگ  
 پوشش منظر این ملاحظه آن دارند بیقین میدانند که آنانکه بر عم شامق بقادر قرآن مجید و



و ستایش آنها در باب یاری نصرت و حسن عقیده نسبت به جناب سید المرسلین و مواضع بسیار  
 فرموده و بجهان شایسته پست شجاعت جلالت عرب و با ایمان افعی مشاهده معجزات  
 نبوی قایم بودند و یقین داشتند باینکه این آنحضرت بر سر ادیان فالج اهدا کرده آنحضرت را  
 تسلط تام بهم خواهد رسید وقت شدت هیچ اوصعوبت و غار خدا و رسول شرم ناکرد  
 و از ربا قرار در نزد رسول مختار اختیار کردند و بان جمعیت عرب مشهور بود و پروا از عا  
 و عقوبت نارت نمود پس چه گمان میکنی در باب نصرت و یاری قشون و افواج سلاطین صغیر و بجهت  
 که از جمله آنها فساد بوده اند و جمعی بفساد اعتقاد و تصویب میکنند که زبانی ادعا نصرت  
 و علا حضرت صاحب الامر علیه السلام نموند لکن چون احوال آنها مطابق افعالشان بود معلوم  
 که حال آنها در شدت صعوبت چه خواهد بود با جمله ادراک و جو و انصار و قحط و قحط و طین  
 حال بشری مخصوص جناب بآلار باب حضرت رسالت و من عنده علم الکتاب و آله  
 الاطیاب من اطلع علی خفایا اسرار و اندیشی سر با خبا و من الواسعین فی العلم هر  
 نمی تواند که بجز ادعا نصرت که از کسی بمنصه ظهور رسد جزو نماید باینکه او از انصار و قحط و ادراک  
 عقل و هوش را از ملاحظه مرات ماجرای مصاحبه حدیثه تجلی هویدا می گردد که این با صفت و  
 ابلهیت را که بر هر گوشه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که سبب آنحضرت است اعتراض  
 تاسی نام خلیفه ثانی حاصل در اعتراض بر حضرت رسالت که بی صلاح و حکم رانیده و  
 مقربان درگاه صدانیه نبیره گمان که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله آنحضرت صحت عارضه و نادر صحت  
 بر خود التزام می فرماید ازین جهت زبان باریاد بر آنحضرت کشاده گفت که تعطی الدینیه چنانچه  
 از فاروق مرویت که در آن روز امر عظیم خاطر من خطور کرد نزد رسول خدا رفتم و گفتم که تو پیغمبر  
 گفت بلی گفتم ما بر حقیم و دشمنان با بر باطل فرمود بلی پس گفتم که چرا این حقارت مذلت قبول



میکنم فرمود که رسول خدا ایم و او را ضایع نخواهد گذاشت و البته آنچه بر من عهد فرموده فایان  
 خواهد فرمود باز فاروق گفت که توبه بر من عهد فرمودی که نزد بیکار و بیم و طواف خانه کعبه نمایم  
 اری مگر نگفتم که ای سال واقع می شود و فاروق از نزد رسول محزون برخواست و نزد حضرت  
 شکایت کرد و او مطابق قول رسول جواب داد و برای منی گفت او فرستاده خدا هر چه می کند بخدا  
 می کند و مصلحت نیست است رکاب مدار بر گفته او اعتراض مکن و در روایتی آمده که آنحضرت  
 فرموده فراموش شد شمار که روزی از راه فرار را پیش گرفتید و من شمار می دادم و هیچ یک از  
 شما التفات نمی کرد و فراموش کردید و از اجزای آن که دشمنان این اعلی و اعلی متوجه بودند و چنین  
 سواطین کشید و ایشان را در دو خامسای کویم و نیز از سیر سلف صاحبین پیشوایان و  
 در بیان راه خدا مستند بقوله تعالی و کاین من یثی قاتل معه دبیون گشتی و اقصا  
 وَهَؤُلَاءِ اصَابِحُهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا اللَّهُ لَئِنْ  
 الصَّابِرِينَ تَعْرِضُا بَعْضُ الزَّمان علیه السلام کرده پس صدق لقَدْ ضَحَكَ بَعْدَ اسْتِعْبارِ  
 که آدمی را بر عفران زار می اندازد این ناصبی خواهد که عیب دارد و عار نامزد و چنین خلقت  
 خود را که شمرده آفاق و دیار است بیکرو حیل مخفی و مستتر نماید عیب آنها را بذر و طایفه  
 سید بن ایمن که موت و شایان بن احمد سالن افضل می بیند است یکا آنحضرت  
 گردانده حال آنکه مراتب جللیله منیع و مقامات عالییه فیجیه حضرت نزد و و شمرن کمال  
 و علین مثل آفتابان و وزیر و شجر حکمان و بیدست هتیه الفیت بنی عبدالمطلب علی بن  
 و بنی هاشم و بنی الموهرا عن اقا هم ناکلین عن عدا هم خائفین و چون بنی هاشم  
 سیما بنی عبدالمطلب با خصوص بنی علی از هر آراء و وقت معارضه لیران محارب  
 و مجاهده و گردان فیه مقامات ثبات اقدام شان در معارک مردان که صدق لعمریه



قدم بعد ثبوتها بود و پا اگر صحابه بران بر جانماند بر السنه جمهو مشهورست هذا  
 الامام علي المرتضى اسد الله الغالب ليث بن ابي طالب مفرق الكتاب است جلدان  
 شان که شیر خدا و غالب احد و مفرق جماعت اهل عناد و در غا بود اول المجاهدین  
 مقدمهم فی لنزال حین قتل الفرسان والرجال پیشتر مجاهدان مقدم مردمان و مبارک  
 قتال در وقتیکه اقران و امثال دل دزدیدند و چاره کار در کناره گشتی میدیدند شجاعت  
 و نجی بیان عالمیان ضرب المثل و جلدت او در جهانیان از همه افضل بلکه یک ضرب او افضل  
 از عباد آسمان و بشر و هوالت قاتل الا بطان اجماع ذکره علی السنین العالمین فجاهد  
 الفقار و ردة الکفار و عتاة الفجار من القاسطین و الناکثین و المارقین قد عجمت من  
 حلاته فی الموضع ملائكة السموات علی روحی له الفدا جاهد فی الله جهاداً فی سبيله  
 ابان الله به فضله علی القاعدین بما ظاهراً مستبیین و ثبت ذریته الا طائب  
 و عترته الا کرمون التجدد و الشجاعة و مقاساة دواهریة المنون افنسیت  
 تناسیت سبط الرسول الا صیر ابائکم التسعة الا نجبین کیف قاتل علی قلة  
 من ناصر به حیث لا مغیر له و لا معین قتل لا تشدیداً لیطیع الرؤس و لا یکلاً عداء الدین  
 قاسمی و اهل الزمان و قتل کل اذی نال من ید اهل الشنآن و هو اربط جاشا و اشد  
 باسامع انه قد حصر بین الاعداء و متع من المایه فجاد بنفسه جاد من معتزهم  
 من ولده و عشرته فی سبيله حتى مضى لسبيله قیل فی شأنه رايت میکشود اقط  
 عشرته و ولد اربط جاشا منه فبعد مات الحجة او صواباً بالصبر سلوک هذه  
 فاعلیهم من کثمة و ربه اعرف بمصالحهم و مصالح الاممة و اوصیاء که در بعض اوقات یا حو  
 ساعت اسباب ظاهری تحمل شداید و مکاره نمی شوند نه ازین جهت که پناه بخدا زندگان



خود را عزیز میدارند و محنتها و مشقت ها را بر خود گوارانمیدارند بلکه مبتنی بر مصالح بملایم حکم  
 خفیه می باشد از کلام خود ناصحی میگوید که مستشار بر آنند بیکار و مصالح و زنگار غیر  
 و خوف از اشرار که مذکور فی تاویل قصه الغار پس خفا بحکم خدا بمصالح اختیار حال  
 اهل روزگار و یا از جهت اطلاع بر بواطن احوال و اصلاح اخلاق و خفا فی اشرار ندارد و طول  
 زمان را درین چرخ غل غلین محاذاة آنچه در حق امام مان که تابع فرمان حکیم علی الاطلاق  
 از راه طعن و ظن بطعن سنان گشته کفار و باحدان نبوت انبیان نیز نمی توانند گفت که چرا حضرت  
 عیسی بعد از رفعه تسلیم السمار و نزال عنه خوف الاعداء و حضرت ادریس و حضرت کبرج خدا  
 بودند و در میان خلق بر هدایت نگشتند و کنار گزیدند راه مجاهده همچو خود را می نمودند  
 بقابل و مجاهد حضرت الشهدا و ظلم و بیداد شقیاء و عذر مدعیان نصرت میکرد مقام تمام حجت  
 و پیوسته قائل در شریعت باقی مانده قال والد اعلام بعض افادات المقام هم از جمله قصص  
 و واقعات که بشان باده غفلت را بهوش می آرد و زنگار تبلیغات و تدلیس را که ناصحان و  
 بکار برده می خواهد که عوام خلق را فریب دهد از مراتب حق بزداید و افعه نامله حضرت مسلم و حضرت  
 الشهداست بیان آن بقدر آنچه بمانح فی تعلوق دارد است که چون اهل کوفه نامه ها  
 متواتر و رسولان پی پی می آمدند عاقد و هم آنحضرت فرستادند و اظهار مراتب نصرت  
 و یاری می نمود که شایان شیعان خاص باشد در محبت آنحضرت که در حد حضرت امام حسین علیه السلام  
 طریق حرم و احتیاط مرعی داشته حضرت مسلم بن عقیل را که برادر عم زاد آنحضرت بود و بکوفه فرستاد  
 و نامه بدین مضمون قلمی فرمود که مسلم بن عقیل را از طرف خود بکوشمار وانه شتم تا اوقاف  
 حال یافت و خلوص شما را که در باره من اید و عزم و ثباتی که دارید بالمشافه و ریافت  
 نماید و شمارا امری کنم که با و بیعت کنید و عهد و پیمان آسمی که در یاد محکم سازد اگر بار را

خدمت  
 حضرت  
 زکریا



از حسن ابدت شما و خبر معیت کردن شما منجر سازد و انشاء الله تعالی این عقیده را نه شده بشما  
میرسم و السلام پس چون مسلم کوفه رسید اهل کوفه قریب هجده هزار مرد و ثبوت بیعت قائل  
شدند و در اظهار مراتب خلوص عقیده و اظهار حسن ابدت دقیقه فرو گذاشت نکردند

حضرت مسلم حقیقت حال را بخدایت امام حسین علیه السلام فرستاد و اهل کوفه با اینهم  
عهد و پیمان نکست نمودند و در طریق عذر و مکر را پیش گرفتند و حضرت مسلم را شهید کردند

عذر  
عذر

و آنچه بر حضرت شهید اگر بشت بر تمام خلوق و صبح و روشن بیست احتیاج بیان آن است

و از آنجا که از جماعات امامیه است که علماء دین مدعی امامیه در غیبت کبرئیت عام جناب

امام زمان اند و اگر ادعای علیهم السلام علی باقی الائمه کما فی مقبوله عمر بن حنظله پس صاحبان

انصاف که بفرمود عقل و فهم خصاص شده باشند با حضرت صاحب الزمان ابجا حضرت مهدی

فرض کنند و علماء دین را که نایبان آنحضرت اند بجا حضرت مسلم قرار دهند و سلاطین و امرای

زمان را که دعوی تشیع می نمایند از روی خروج آنحضرت ظاهر می سازند بجا شیعیان

کوفه که رباط این اهل خلا و در ظاهر مظهر فاق بودند پس عقل و در بین و مراتب امتثال

و طاعت شیعیان ادعای رانسیبت نایبان حضرت صاحب الزمان با وجود اعتراف و با ایشان

باین که بجهت ان نایبان آنحضرت اند ملاحظه فرمایند اگر آنچه شیعیان کوفه در اول غیبت

حضرت مسلم از مراتب فرمان ارجح انقیاد بجا اینها ان طریق رانسیبت بکار دین مردمی شده

محل گفتگوی اینها می تواند شد که چنانچه شیعیان با ان طاعت نواب حضرت صاحب الزمان

می کنند البته اگر صاحب الزمان خروج نماید طاعت فرمان برداری جان بخار می دهند و چنانچه

بر حضرت امام حسین علیه السلام اتما بالحق خروج لازم کردید بر حضرت صاحب الامر خروج خواهد

بهر چند باز در عذر غیبت آنحضرت می توان گفت که چون شیعیان بار اول نکست بیعت نمودند

وفاق  
سازگار  
کردن



و فویت بشهادت حضرت سید الشهدا علیه آلاف التحية والثناء رسید حق تعالی تواند فرمود که  
 هرگاه از این بیت جفا کار نگیرد و نکست عهد بعمل آید الحال هر چند ادعای نصرت نمایند بعد  
 از چنین اتهام حجت امر خروج ظهور آنحضرت را مفوض به علم ازلی خود و امام خصوصاً نظر باینکه  
 بعد امام حسین اما مانع نگیرد که ندارد که امر شرعی بایشان متصور بود و موجود و مترقب بود و بود  
 بخلاف حضرت صاحب الزمان که بعد او امامی نخواهد بود اما در صورتیکه علم ادین نظر  
 ایشان بخوار نشاند و اگر احیاناً ازین جمله کسی حرفی که منافی باست ایشان باشد و حق صریح  
 باشد بر زبان آن داور استحقاق تغیر و اندر مردم اطاعت مخلوق را معصیت خالق خود ختیا  
 کنند چنانکه مشاهد و معاینست چگونه در ادعای نصرت و ثبوت بایشان میتوان کرد و نهی ملخصاً  
 اقول صدق این مقال و موضع از حقیقت این حال قضیه مقاتله اهل اربل است بار و سیه  
 روسایان که قریب این باب بنصبه ظهور رسیده اند از ذکر محالی اندان که زبان مردم شده و شایع  
 رسیده مناسب این مقام گردیده پس بدانکه پادشاه جم جامه فتح عالی شاه طایفه در دیندار  
 و قدر دان علم ادین کوی سبقت از امثال اقوان خود از پادشاهان بوده و چندین  
 ممالک را مثل شیشه و نگینه از دست کفره روسیه متصرف خود آورده اهل اسلام ایمان را  
 در آنجا جاداد که در ظل افکش بآسایش بسر می وند من بعد کفار و اعدای این دین بودند  
 محفل داده باز آن ممالک را متصرف خود آورده بر ضعیفان مومنین بیاطم و بیاد و قتل  
 و هتک عرض نمادند و آن بیچاره گان استغاثه بآن شاهنشاه مان نمودند و آن گیتی ستان  
 مصلحت او ان ندیده بداد رسمی ایشان رسید ناچار مظلومین بجنایت شدند و ملال

مجتهد الزمار آقا سید محمد باقر  
 هزاران حمت باد اولاد پادشاه مجاهد را حجت ترغیب جهاد از آن کفر و ظلم نهاد بنابر  
 حضرت سید الشهدا علیه آلاف التحية والثناء



اعانت ملو فرین نموند و من بعد خود نفس نفیس متوج به جهاد گردیدند و با اعانت پادشاه اسلام ایمان  
و نصرت شیعیان کفار غلبه دند و آنها مقهور شدند و درین اثنا از قرار آنچه سموع گردیده عیان مرزا  
شاهزاده ولی عهد و با افواج روسیه نصرانیه ساختگی کرده بود باند نشیه این کج جناب مجتهد  
من بعد باستقلال برتبه سلطنت فایز شود و خود از ریاست محروم بماند در باطن با کفره  
مع گردید لشکر یان خود را مخفی ناموست که از جنگ واقعی بازماند تا آنکه طرف مقابل بر لشکر  
مومنین غالب شد و حال جنگ منقلب شد و مومنین بحال زار برگردیدند و جناب معظم از فوطه صدمه عالم  
بعد و سه روز بعالم عدم حلت فرمودند پس هرگاه حال حب ریاست بمفاد الملک عظیم چنین باشد  
و ثوق بر عادی عیان و ایراد بر امام زمان از صفت نصف بعید باشد و از این جا واضح شد  
که ساختگی با افواج کفره کلیه مفید نیست بلکه گاه هست که مضر باشد فلا تغفل

## مقصد اول

در اثبات امامت ائمه اثنی عشر علیهم الصلوٰۃ والسلام است و در آن چند مطلب

## مطلب اول

در اثبات امامت و از امام علیهم السلام بالا جمالت بدانکه اطلاق شیعه بر آنکس نمایند که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام  
بعده حضرت رسول خدا بلافاصله وصی و خلیفه و جانشین نبی با حقیقه بدانند و امامی اثنا عشری کسی را گویند که  
انسان جنابا حضرت صاحب العصر مهدی منتظر علیهم السلام الصلوات من بعد الاکبر همه حضرت ابراهیم خلیف  
بر حق پیشوایان مطلق اند که اول شان ابراهیم رسول مختار حیدر اگر حضرت ابوجحش علی بن ابی طالب  
علیه السلام است الملک الغفار و علی اله الاطهار یا کر اللیل والنهار و بعد از ان سترار جوانان اهل  
فرزند بزرگش حضرت ابو محمد امام حسن مجتبی علیه السلام و بعد از آن حضرت برادرش  
سترار جوانان اهل بهشت حضرت ابی عبد الله الحسین سید الشهداء علیه التحیه و الثناء

مقصد اول  
در اثبات امامت ائمه اثنی عشر علیهم الصلوٰۃ والسلام است  
مطلب اول



بعد آن حضرت فرزندان جمیع حضرت علی بن الحسین امام شریفین علیهم السلام  
 بعد آن جناب فرزندان حضرت ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام و بعد آن حضرت فرزندان  
 ابو عبد الله امام جعفر صادق علیه السلام و بعد آن جناب فرزندان حضرت  
 ابی الحسن الاول امام موسی کاظم علیه السلام و بعد آن جناب فرزندان حضرت ابی الحسن  
 علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثناء و بعد آن جناب فرزندان حضرت ابی جعفر  
 محمد الجواد و التقی علیه السلام و بعد آن جناب فرزندان ابی الحسن الثالث حضرت امام  
 علی التقی علیه السلام و بعد آن حضرت پسران ابو محمد حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام  
 و بعد آن حضرت فرزندان حضرت صاحب العصر الزمان قائم منتظر مهدی علیه السلام  
 حضرت خیر البشر مکنی بکنیت آنحضرت علیه علیه السلام و التحیه و الثناء و هم ایشان را معصوم  
 دانند از گناهان و افضل اند ایشان را از سایر عیالشان و جمیع ضرورتها و دین و دنیا  
 مقربا و از انجمله است آنکه از عیان نماید باینکه امام دوازدهم موجود و غایب است از نظر  
 اکثر خلق و آئینه ظاهر خواهد شد زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد بعد آنکه از ظلم و جور  
 پر کرده باشد با عجل الله فرجه و اتم نوره و لو که المشركون مقربا شد بر جنت و گشتن  
 حضرت یا بعضشان و کوبالاجمال چنانکه تفصیلش خواهد آمد ان شاء الله تعالی و همین  
 مذهب حق صابتر تا جی است و دیگر مذاهب باطل است در باب آن مالک خواه منسوب  
 بنسب یا مثل نیدیه بخلافت زید بن علی بن حسین علیهما السلام قائل اند و بعضی از اینها  
 حضرت امیر علیه السلام را بیفاصله خلیفه میدانند و بعضی بآن سه خلیفه باطل نیز قائل اند  
 و هم حق بآن بنسب و الی اهل السنة من این بضا و الشیعه و مثل اسماعیلیه که اسماعیل  
 ابن جعفر الصادق را امام گویند و کیسانیه که بعد از حضرت امام حسین علیه السلام محمد بن <sup>صفیه</sup>











و بعضی از اهل حدیث می گویند که حضرت رسول خدا انصاح بر مختلایان بکر نمود و این روایت  
که آنحضرت در هنگام قرب وفات خود فرمود بیارید نزد من دوات و کاغذ را تا بنویسم  
برای ابو بکر کتابی را که و کس با هم درباره او اختلاف نورزند ثم قال یا ابی طالب  
الا یا بکر و جمعی می گویند که آنحضرت نص فرمود بر علی ابن ابی طالب و بعد از آن شیعه  
محصل کلامه خلیفه دوم بنص خلیفه اول عمر بن الخطاب است و خلیفه سوم سبب قضایه  
شومئ عثمان بن عفان است بمقتول شدن او و خلیفه چهارم علی ابن ابی طالب است  
ولیس هذا كله من التشيع في شيء بانك تشييع ما هو بدست از مشایعت بمعنی متابعت  
فچونکه متابعت امامیه علی ابن ابی طالب علیه السلام را بدان مرتبه واضح است که سنیا  
هم بان اعتراف دارند پس همین بنا سبت بطریق نقل شیعیان یاد صمد ملاح شیعه  
می بیند شهنشانی در ملل و نحل می گوید الشيعة هم الذين شايعوا عليا وقالوا بما  
وخلافته فصا اما جليا او خفيا واعتقدوا ان الامامة لا تخرج من اولاده  
فان خرج فظلم الى آخر ما قال وفي غنية الطالبين اما الشيعة فلها اسم للشيعة  
الشيعة والرافضة وانما قيل لها الشيعة لانها تشعبت عليا وفضلوه على  
سائر الصحابة و چون سنیان از متابعت مشایعت امام الانس و الحائز نی ببر اند و  
با آنکه آنحضرت در هر عهد حق خود را طلبکار بود و تعظیم از اهل سد زگار می فرمود و اهل سنت  
گاهی اعتنا ننمودند و دیگران را بر او تفصیل دادند و بقول او تعا اولئك هم خير البرية  
که بر این آیه قطعی مفسران جناب شیعیان اطیاب است که ایشانند پس برای  
ایشان با هر گز نمی یابد تغییر اصطلاح باوصف مخالفت ظاهری عدم مناسبت  
از واجب محضین خارج است و اصطلاحی است تازه که از اسلا نشان چنین صحت می شنود

منهج الابرار



پس احداث اینچنین اصطلاح ایسی نیست و برای تسمیه شیعیان باین اسم هم جای دیگر  
در حدیث مفصل از حضرت صادق علیه السلام ما تورات انا خلقنا انوارا و خلقت شیعتنا من  
شعاع ذلك النور فلذلك سميت شيعة پس گشت آن شعاع بنا سبب <sup>لفظ</sup> و معنوی  
شیعیان مقتبس از انوار ائمه اثنی عشر از اهل بیت که احد الثقلین اند می باشد و بمقادیر وایتی  
که صاحب این عقیدین فضل الشرفین از ام سلمه آورده که رسول خدا صلی الله علیه و آله  
فرمود شیعة علی هم الفائزون فوز و نجات برای ایشان است تا بعد از کبر و عمر که از  
اهلبیت بیگانه و طریقه جداگانه دارند این شیر در ترجمه محمد بن یعقوب از شیخ توفیق الفقیه  
الامام علی مذهب اهل البیت علیهم السلام عالم فی مذهبی که کبیرا کمال است  
که اگر او را تشیع حقیقی دارند شایسته متابعت سنیان علی و آل او را که بمقادیر حدیث

ابو بکر شافع عن ابی بنی صلعم انه قال ایها الناس قد توکلت فیکم ما ان اخذتم به  
 رتبوا بعد کتاب الله وعلزقی اهلین وروایات دیگر همین مضمون که در منہج العمل  
 مامور بهست باثبات سازند و الا چونانکه ابن اثیر و شهرستانی و غیره احوال شایعست  
 شیعیان نمودند خود را بیک کنار کشیده اند از دعوی تشیع خود فارغ خطی نوشته و پسند  
 ضلال را برای خود اختیار نمایند زیرا که از تشیع حقیقه که مناسط فوز و فلاح است بی نصیب اند  
 بدون مناسبت اصطلاح تازه وضع بی اندازه لفظ شیعیه را برای خود وضع کرده اند پس  
 هر چند که مشهور است که کلام مشایخ و اصطلح لکن خیالی از خلط بحث و تغلیط عوامست  
 و الامر بدین الاسترقاقیه عجب آنست که فاضل دهلوی از راه تعویض در باب اول تحفه در حدیث  
 مذہب تشیع می گوید قوله البیداء که مذہب تشیع از ابتدا می حدیث ظهورات بنگانگ  
 نموده کسوتها گوناگون پوشیده در هرقت برنگ دیگر ظاهر شده تا آنکه سلاطین

کسی نام انداختن تعلیل در غلط دادن کسی نام ضایع بکرم ذریع

فاصل و بلندی باب  
اول و خطی که رفتند  
نخستین از اینست  
صد و بیست و یک  
موت و آنکه در زمانه سلیمان  
صفوی حکم آن وقت  
صعود و نزول  
آوردند از این باب  
این باب غرض شد



صفویه و عراق و خراسان و ترویج این مذهب ضبط اصول و حفظ قوانین آن کوشیده و  
 حکما و قضا و افتقار تقدیم رسانیده تمهید اصول و تفریع فروع بجا آورده کتب و رسائل  
 مدون ساختند از آن باز تبدیل و تحول این مذهب موقوف شد و بر یک روش قرار گرفت و آن  
 و تبدیل خاصه بهین است و بسا قول بیخاکان و هذابگهان عظیم این دروغ بی روح  
 شاه صاحب ابوراسته شیعین کاذبین غادرین آئین که این صفشان با عترت ثانی اخلیه  
 نزد حضرت امام الثقلین و الهدی مصداق علی مع الحق ثابت نصیبت این ناصبی  
 بمقادیر و دروغ گور حافظه نباشد گاهی ملائکه خود را بشیعه اولی و شیعه مخلصین  
 می نماید گاهی در حدیث مذمت شیعیان علی الاطلاق و تلویح آن با کلمات مختلفه می آید  
 اگر مذمت شیعیان حادث پس شیعه اولی یا دومی حادث آن خواهند بود و اگر تشیع تا صفویه  
 تشیع نیافته بود این خامی در شیعه اولی بطریق اولی جاری نمی آید و اگر ظهور را در نظر  
 در مذمت و ایشان برای ایزد منان حتی ظهور او در سبک و گریه انسان و شیطان و ابانشان  
 قطور آنرا تشیع چه امور و طعن و لوم این مذهب بوده باشد و اگر حد و حجب با هر چیزی قلمروی  
 حادث نیست و تشیع مذهب تشیع چه باشد و اگر کلام و قدیم و حدیث اضافی است پس قدم بر  
 تشیع نیست و حدیث برای هر مذهب و امام است بمشابه جز و لا ینفک است فان البی و الامه  
 صدون بل نوران افتراق نور و احدا علامه علی علیه السلام اولاد اوست صاحب بن جنبل است  
 کرده که رسول خدا و من و علی بن ابی طالب نور بودیم و نور خداوندی است و قبل آنکه پدید آید  
 آدم چهارده هزار سال الحدیث بعد از آن و آیت ابن مغازی شافعی آورده که هرگاه خلقت حق  
 آدم را آن نور را در صلب او پس منتقل شدیم از صلب او بعد از آنکه خداوند پدید آید  
 صلب المطلب فی النبوة و فی الخلافة و در حدیث حضرت صادق علیه السلام گفت

بطلان اقوال  
 فاضل و کرم

جواب روشن  
 به صاحب  
 کتب  
 شیعیان  
 در جواب  
 شیعیان  
 در جواب  
 شیعیان



اما خلق کرده شدیم در حالیکه نور با بودیم و از شعاع آن نور شیعیان باید آورده شد باز علما  
 علی علیه السلام از احمد بن محمد بن طبرسی علیه السلام از تعلیق صاحب عالم التزیل و کتاب یا خضر و محمد بن  
 جریر و دیگران از سنی شیعیه باسانید خود از حضرت علی بن ابی طالب روایت کرده اند که گاه  
 آیه کریمه از انعام شریف تلاوت فرمودند و این نازل شد جمع کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله بنی عبد  
 و دعوت نمود آنها را و هر یک از آنها گوشت یک گاو یعنی بره را می خورد و یک شکر آب را  
 می شلید پس امر فرمود که طعام بسازم پس یک فراع گوسفند را و یک گندم یا جو را بچشم  
 و یک کاسه شیر را حاضر ساختم فاکلوا و شربوا حتی شبعوا و ابقی الطعام کما هو  
 کان لم یس و لم یشر ب پس خوردند و آشامیدند و باقی ماند طعام با عجز آنحضرت  
 چنانکه بود گویا دست کسی بآن طعام نرسیده و کسی آن آب نیاشامیده بود پس فرمود  
 یا بنی عبد المطلب من ستاده شده ام بسو شما خاصه و بسو سایر مردم عامه و بدو  
 آن من اینچه را دیدید از احوال من پس کیست از شما که مبادرت کند به بیعت من بنی عبد  
 که بوده با برادر من و ضامن من بنی مرق و عده های من بوده با خلیفه من یا من باشد  
 در پشت پس کسی مبادرت بامتثال فرمان آنحضرت نکرد مگر علی بن ابی طالب قال فعل  
 ذالک بنی ثلثانی کل ذلک قوم و اقول انا علی ما نقله العلامة و فضل  
 بن و زبیران فقره خلافت انکار کرده گفته که از محققان و افاضست با آنکه جمعی  
 از سند احمد بن محمد بن طبرسی از نقل کرده اند اگر الحاق کرده با آنها کرده باشد شیعیان  
 علاوه آنکه قدریکه در روایت دیگر طبرسی موجود است که آنحضرت فرمود علی بن ابی طالب  
 و صاحب و ابی و شاه ولی الله پدر فاضل و بلوی در ازاله انخفا هم از خصائص آنرا  
 نقل کرده در افاده مطلوب کافی است که فی المعنی افاده نیست مگر کنه فان الوراثة



هنا ليست واثثة المال وروايات فخر ووزارت مفسرین است و قد نطق بوزارت  
احادیث الخاصة والعامة فيكون فيكون عا ضده لها من زامر خشی و سفین النجا  
آورده اخرج الطبرانی ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال اولا و صيد  
يا علي انت اخي و زبوي تقضه ديني اخبر وقال اخرج احمد عن يده قال قال  
رسول الله صلى الله عليه وسلم لكل نبي وصي و وارث ان وصي و وارث علي بن ابي طالب  
قال و اخرج الطبرانی عن ابي ثوبان ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لفاطمة ما علمت  
ان الله اطلع على اهل الارض فاختار مني عواياك فبعثه نبيا ثم اطلع الثانية  
فاختار بعلي فاوحى الي فانكته لفتنة و وصيا پس از روز اول اظهار  
نبوت آنحضرت اظهار امامت حضرت امير عليه السلام بوقوع آمده بلکه از روز است  
خداوند عالم استیثاق اخذ نمود و میثاق بر امی حدانیت و رسالت نبی و وصایت علی  
نموده بکما هو موصوف في المنصوص و بموارد تاسیس اظهار و تا کین در هر بار انظار سید  
تا آنکه حضرت سالت پناهی بامر الهی که در آیه کریمه بلغ ما انزل الیک تا نزل شده  
علی رؤس الاشهاد و در روز غدیر نصب جناب امیر علیه السلام بعمل آورد و از احرار و عجم  
و سود و استیثاق عهد و بیعت گرفت حتی شخین نیز ر بقیه بیعت در قبه طاعت  
انداختند و بر آنحضرت بامارت مومنین سلام کردند پس در صد زمان بعثت و تبلیغ  
رسالت اسلام مفترق نشده بود و همین که آنحضرت ازین جهان رحلت فرمود منابین  
و سائر اعدای دین که در کین بودند آن عهد و پیمانی را که خداوند عالم از یوم الست  
و رسول او در یوم غدیر بسته بود شکسته بدامان عجم و بکر منشبت گشته راه اختلا و افتراف  
پیش گرفتند بلکه در مرض آنحضرت پیش نمیدانستند پس اول نزاع عجم که در مرض آنحضرت

از زمین که در آن  
سودمند است  
۶۲  
رقبه فخرین  
۶۳  
کردن و ام



برای تمهید غصب خلافت از این باب بطور رسیده و احوال طایفه و شهرستانی در مملکت محل گوی  
 فاول تنازع وقع فی مرضه فیما رواه محمد بن اسماعیل البخاری با سند عریضه  
 بر عباس قال لما اشتد بالنبي مرضه لما توفي فيه قال ليتوني بدات قرطاس  
 اكتب لكم كتابا لن تضلوا بعدي فقال عمران رسول الله غلب عليه الوجع حسبنا  
 كتاب الله وكثير اللغظ فقال عليه السلام قوموا عني لا ينبغي عند التنازع قال  
 ابن عباس الرزية كل الرزية ما حال بيننا وبين كتاب رسول الله يعني قول  
 نزاعيكه در مرض رسول خدا حسب وایت محمد بن اسماعیل بخاری واقع شده است  
 که بخاری از عبد الله بن عباس آورده که هرگاه مرض موت حضرت سالت پناه سخت شد  
 فرمود بیاورید نزد من و اوست و کاغذ را تا بنویسم از برای شما کتابی را که گمراه نشوید بعد  
 پس عمر گفت بدستیکه در دو مرض غالب شده است بر آنحضرت کافی است از برای کتاب خدا  
 پس عمر غافل شد پس حضرت فرمود که برخیزید از نزد من که لا اقول نیست تنازع پیش روی من  
 پس ابن عباس از آن روز گفت که مصیبت کل مصیبت آنست که حائل شدند در میان ما  
 و در کتاب رسول خدا پس نگذاشتند که آنحضرت مکنون خاطر خود را بوقت آخر بر زبان  
 و مردم را از ضلالت باز دارد و غریب آنست که بعضی از اهل سنت علی با حکایه شارح المصاب  
 دروغی بر آنحضرت بسته گفته اند آنه قال اکتب لی بکتابانی خوف از آنکه آنحضرت  
 فرمود است من کذب علی صنعاً فلیبؤ مقعداً من النار و فی اندیشه اینکه چنین  
 دروغ فاحش موجب تضاع عار خواهد گردید و هیچ گونه رونق نگرفته تا آنکه اکثر اهل سنت  
 نیز این دروغ بی فروغ را قبول نخواهند داشت فکیف غیرهم و اما آنچه صاحب بحر المصاب  
 گفته است که خلافتها از زمان اول در امور اجتماع و پدید آمدن مثل اختلاف متقدم و اوست

یعنی  
 تنازع کردن  
 و خصوصاً

میان

ستمون

داشته شده

و

توضیح

شدن

۳۸



و قوطاس فحجب مثله سبب ان بدو در مقابل فصل جهاد کی دست پیغمبر خدا افضح فرماید بر آنکه گنای  
 من با بحث دفع خدا است و مانعین در مقابل این نص صریح بمقوله حسبن الله کتاب الله می آیند  
 و اهل سنت از اقران خود استلزام جهاد می قرار داده سبب ضلالت پندارند که والله ذلک  
 هو الضلال البعید و الله علی لک الشیء یسیر تعجب است که اختلافاً که در امامت خلافت و بیعت  
 امت پدید آمده آنرا از استنباط استلزامی شمارند بلکه از فروع می پندارند با آنکه خود و اکیفینده  
 که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده است من لم یرعوا امام زمانه صلت  
 جاهلیت پس اگر مخالفت در امامت که باعث متوثر بر کفر است از قبیل ضلال نبی دیگر ضلالت  
 از چه چیز لازم خواهد آمد فانه اعظم خلاف در اصول الاسلام قال المشهورستانی فی الملل  
 و النحل اعظم خلاف بین کلامه اختلاف فی امامه اند ما سئل سیف فی الاسلام  
 علی قاعه مثل ما سئل علی امامه فی کل زمان قد اهل الله ذلک فی  
 فی الصداک اول معنی عظیم ترین اختلاف فیکه در میان امت پدید آمده خلافت در مقدمه امامت  
 زیرا که چنین شمشیر کشی که بمقدمه امامت در نهانی بهر سیده و هیچ مقدمه از مقدمه  
 اسلام واقع نشده مگر آنکه در صدر اقول خدا تعالی این امر را سهل ساخت اقول  
 جسارک پیغمبر خدا را بر بستر مرگ گذاشتند و دست بر بر حقوق ابلهیت زدند همان  
 دین اسلام را گشت کونا کون پوشانیدند انصار می گفتند فیما امیر منکم اصیر و عمر و بکر  
 بطرف خود می کشیدند از صاحب حق کسی نمی پرسید و آن حضرت در شغل تشریف مشغول  
 گردیده بود و هیچ خلقی از بابایت منازعت و در حق ثابت خود نداشت منافقین که درین  
 بودند میدانرا صاف دیده از هر سود و دیده کار خود را با انجام رسانیدند اگر این حق  
 تلفی و شرارت و خدو خدویت را که بقول عمر کانت بیعة ابی بکر فلتد فی الله شراً

صحت این حدیث



بیک دفعه بجا آوردند و افق عقیده خود که فاعل خیر و شر خدا را میدانند تسبیح امر را میسر بیندازند  
 عجب نباشد لیکن در نظر اهل انصاف که متجنبان اعتساف باشند روشن بودید است که این شر و  
 ستر یا محمد و زین العابدین علیهما السلام نمی توانند بود با کمال از آن روز هر آنکه بر طریقه قومیه  
 قدیمه قایم بود سبب شایسته علی شیعیه گفته شد و آنکه از اطاعت صبی حق دست کشید  
 و در مخالفت جماع منافقین گردید با اهل سنت جماعت نامیده شد پس اصل فرق دو تا بود و است  
 کمافی تبصره العوام چیست قال پس اصل فرق دو بودند و باقی فروع این استی باز شاخها از آن  
 برآمد اول اهل تسنن بنا بر جهاد و بی بنیاد گذاشته خلفای بی بعه مجتهد قرار دادند و  
 جهاد را تا بعایشه و معاویه کشیدند بعد از آن در آمدند بر بعه خود شافعی مالک و ابو حنیفه  
 و غیره که منحصر شدند اول طریقه اعتزال داشتند تا آنکه ابو الحسن اشعری استاد شعریه  
 از این کلام استناد خود در خمس و ستین و ثلاثه مخالفت و زید کمافی القبره و در بحر المذا  
 آورده که ابو الحسن حلی بن اسماعیل که سلسله نسب تا ابو موسی اشعری میرسد اول آن  
 کسی است که ابو علی جلالی معتزلی را مخالفت کرد و از مذاهب بسنت و طریقه بنی حجت  
 رجوع کرد و این رجوع بطرف سنت ادهای است بیدلیل اول آن خود صاحب بحر المذاهب  
 گفته است که در مصداق اهل سنت اختلاف است پس شهریه و دیار خراسان و عراق و شام  
 و اکثر اقطار نیست که آنها اشاعه اند اصحاب ابو الحسن اشعری هم در دیار ما و راهزهر  
 مشهور نیست که آنها ماتریدیه اند اصحاب ابی منصور ماتریدی که مذابی نصرانی و ماترید  
 قریه است از دوات سمرقند و در میان بیرو و طایفه اختلاف است در بعض مسائل اصول  
 و محققین این فریقین چهار بصله است و نمی کنند بخلاف متعصبین سبطیین و ثانیاً هر یک از معتزله  
 که مخالف خلفای اربعه اعتقاد دارند مدعی آن هستند که ایشان از اهل سنت اند پس



فمن چنین کل مشکل است که هنوز منهدم و مصداق آن متعین نیست پس در عار جوع شهر  
 بسنت حکم حضرت صاحب صرغمی گید باب سیزدهم در مقالات قوم که ایشان خود را  
 اهل سنت و جماعت خوانند اصول این جماعت هفت فرقه اند فرقه اول او دیان و ظاهریست که از  
 اصحاب ایشان کسی نمایند و دوم اصحاب ابو حنیفه و ایشان در اعتقاد هیچ فرقه باشند اول  
 معتزله دوم بخاری و علی بن ابی القیاس سائر فرق را ذکر کرده و موافق آنچه صاحب موافق گفته  
 معتزله نیست فرقه اند و اصلیه عمریه هزلیه نظائیه اسواریه اسکافیه جفیه  
 بشریه مزداریه هشامیه صالحیه حایطیه حدیه معمریه تمامیه خیاطیه جاحطیه  
 کعبیه جبابیه همیشه کلام اصحاب اصل بن عطاء اعتزل عن مجلس الحسن بن ابی الحسن  
 اشعری است که ابو علی جبابی را مخالفت کرد پس از اعتزال نگارنگت بخت برنگاره  
 اشعری را شعوریه که از حسن و قبح عقلی که از قبیل بدیهی و لیست انکار نمود و عقل را بیکار  
 بسیاری از اصول عقلیه را برهم و در هم ساخته و از اشعریه شعبیه یا تردیه پدید آمدند که  
 باز بطرز اعتزال حسن و قبح عقلی رجوع کردند و لکن وجوب حرمت عمل را مسلم ندانستند  
 بلکه بعضی افاضل نوشته اند که بسیاری از ارباب طبایع سلیمه و اصحابان یان تقیمه چون  
 و غیره ضعف اصول اشعریه مطلع می شوند انکار بعضی از اصول او می نمایند چنانکه از استاد  
 معین الدین سنن در اصول شافعی در فروع نقل کرده که او در حق شیخ اشاعره گفته است  
 لیت شعری صلا لا شعری لحر یحصل مطلب الکلام کالتزول العین الی البدل المقدم  
 و غیر ذلک فانه ذهب الی ان کلام من ذلک مما یجب الايمان به و الکفیه محو  
 و السؤال عنه بکذا فلا ادری لعمري عن حقیقه الکلام الی المباد البعید ثم قال  
 و اعلم انه قد یرعوی الی عقیده جدیدة فی حرج اقتباس قیاسی اساسی مع الله

وین  
 شیخ  
 شدن



منافی صریح القرآن و صحاح الاحادیث مثل ان فعال الله غیر معلل یا لا غرض من  
 چیست شیخ اشعری را که صفت حکم خداوند عالم را کلام نفسی بی معنی قرار داده می گوید  
 که آن بنیاد جنس حروف و اصوات است نه از قبیل انشاء و اخبار اگر معنی کلام نفهمیده  
 کاش می گفت که کلام او صفتی است مجزوه لکیفیه ما جملا بیان از همان جا که چنانکه در  
 مقام صفت است و اگر در کریمه علی العرش است و در قرآن مجید آمده و در معنی نزل  
 که در بعضی آیات آمده اند یبذل فی کل لیلۃ جمعه و در لفظ دیگر در قول او تعالی  
 ید الله فوق ایدهم آمده و همچنین در لفظ قدیم غیر آن و گفته که هر حد از اینها ایمان آوردن  
 لازم است و کیفیت آنرا نمیدانم تا از ارتکاب تجاوز بعید قول غیر سدید تفسیر کلام  
 رب مجید محفوظ می بود و در جای دیگر گفته بدانکه شیخ اشعری گاه استنباط و خراع می کند  
 عقیده جدید را بجز استنباط قیاسی اساسی آنکه آن اعتقاد منافی می باشد بنص قرآن  
 و احادیث صحاح حسان مثل آنکه گفته که افعال خدا اصلا معلل یا غرض و غایت نیست و این  
 عقیده او مخالف صریح با نصوص کتاب و سنت است از الحسبه انما خلقناکم عبثا  
 الایه عجب از اهل سنت که گاهی دعای تشیع می کنند و آن ادعا را بجا نمی رسد گاهی خود را  
 با اسم اهل سنت می نامند و آنهم ادعا کسای است و بر خلاف سنت عمل می کنند پس این اسم  
 بی سمی است و از اینجاست که صاحب تبصره می گوید اینک شما خویشترن با اهل سنت نام می کنید  
 این اسم حقیقی بود یا اصطلاحی اگر گویند حقیقی بود محال است زیرا که سنت آن بود که پیغمبر  
 گفته باشد یا بعل و نه با یا بکر موده باشد این سخن را که مصداق سنت خواهد بود شما خود می دانید  
 که حضرت رسالت پناه کسی را خلیفه نکرد و بر ابوبکر رضی الله عنهما ابوبکر را خلیفه ساختید  
 باز ابوبکر را بطریق پیغمبر از دست داد و عمر را خلیفه ساخت باز عمر را بطریق رسول خدا و سنت



ابو بکر را گذاشته نامی امر خلافت بر شور می گذاشت پیش شمار از سنت نبوی حکما قطع  
 از این شیخین جای بسیار مخالفت نص سول مختار نموده بدعتها در دین احداث کرده  
 چنانکه عمر بر منبر گفت متعتان کانتا عهد عهد سول الله انا انما نعها و حتی علی  
 خیر العمل که فصل از فصول اذان در عهد سید الانس و الجان بود عمر آنرا موقوف بر  
 عوض آن در اذان صبح الصلوة خیر من النور افروده و قول ابو بکر در میراث حدیث  
 الی غیر ذلک من اولیایه و بدعاته الی سبانی الاشارة الیه المطاع عن الشاهد علی  
 الحال از خلفا اهل سنت در گذشته حال همان ایشان را بایستید ایشان را اکثر احوال  
 قیاس و دینند علی الخصوص ابو حنیفه علی ما حکاه صاحب التبصرة بجزومی از حدیث  
 احادیث کاریگر و می گفت که قیاس بر اخبار مقدم است و خبر متواتر اندک بود و در مختصر  
 مسند ابو حنیفه مذکور است که ابو بکر بن محمد بن علی بن ثابت بن خطیب در تاریخ بغداد اکثر نموده است  
 از مطاع عن ابو حنیفه قیاسات او و خود در جواب آن نوشته که روایت آن کسی که کثیر لغلط  
 باشد اگر چه پر هیزگار باشد مقبول نیست و خطیب همین حال است و کافی است را ثبات  
 این امر آنچه امام حافظ ابن حجر زبیری در کتاب معجم مصنفین فی الرد علی الخطیب نوشته و از جمله  
 خطای خطیب است چیزی که تشفیج نموده است بآن خود خطیب و غیر او بر ابو حنیفه که او عمل بر خبر  
 نمی که دو جز این بود که او عمل بر را نمی کرد و این قول کسانی است که از فقه او خبر ندارند  
 بسند ج اول آنکه ابو حنیفه روایات مرسله را حجت مقدم بر قیاس میبندست پس چگونه  
 روایات را خواهد کرد و محلا شافعی و دوم آنکه انواع قیاس چهار است قیاس موثر قیاس منسب  
 قیاس شبه قیاس طرد و ابو حنیفه یک نوع یا دو نوع را با استعمال می آورد و شافعی  
 هر چهار را و همه انواع آنرا حجت میداند و قول هر چند از کلام خطیب غیر مفید می شود



که خطیب ابو حنیفه را قیاس می‌زدنت و محبت افشای زهر طرف که شکسته و سلامت  
 لکن وایت از اوطاق قیاس و اخبار سید الناس ابو حنیفه شهرت ز محشری از یوسف  
 بن اسباط در باب شصتم از بیع روایت کرده گفت ابو حنیفه رو نمود بر رسول خدا  
 چهار صد حدیث را و این در نه از راه ضعف ستند بود بلکه با جتهاد و مقابله نص  
 چنانکه بر متابع خبر پوشیده نیست چنانکه در آن کتاب آن جمله چهار صد حدیث شطری  
 ذکر نموده و اما بطریق انموذج یکصد حدیث را ذکر می‌کنیم گویید که از آن جمله است حدیث  
 نبوی سحان للفرس و هم للوجل ابو حنیفه گفت من سهم سحر را از سهم و من بادیه می‌کنم  
 و از آن جمله است حدیث البیتان بالخیار ما لم یفتوا و ابو حنیفه می‌گفت بعد از من  
 بیع و وقوع آن خیار معنی چه در لسان الیزان استقلانی مرویست که یوسف بن اسباط خطیب  
 ابو حنیفه کرد با اینکه زاید عابد بود و یکی بن معین شوق او کرد و این حدیث گفته که یوسف  
 بن اسباط نزد من این اهل حدیث و این جور در جزو خامس از کتاب منظم فی تاریخ الملوک  
 و الاحم گفته که همه اتفاق کرده اند بر طعن ابو حنیفه در رساله غزالی درین باب از جمله  
 مشهور است و این جور در همین کتاب ابی اسحاق مرادی روایت کرده که گفت ابی اسحاق  
 ابو حنیفه را از یک مسئله چون جواب گفت گفتتم از پیغمبر خدا چنین روایت می‌نمود است  
 گفت این را محو کن بدم خنجر برو هم در کتاب منظم مذکور است که ابو حنیفه رفع یدین را نزد یک  
 بر کوع و رفع را از رکوع سنون نمیدانست و حال آنکه در صحیحین این بن عمر روایت  
 که گفت ان رسول الله کان اذا فتح الصلوة رفع یدیه حتی یحاذی منکبیه  
 و اذا اراد ان یرکع و عند ما یرفع راسه من الکرکع و روایت کرده است این حدیث را  
 از بنیت صحاح و نیز ابن جوزی از محبوب حدیثی روایت کرده که شنیدم یوسف بن اسباط را که

۹۴  
 کپی از خطیب  
 ۹۵  
 انموذج فی  
 مسند بنی امی



شنیدم ابو حنیفه را که می گفت که اگر رسول خدا را در آل میگردید  
 بسیاری از اقوال مرا اختیار می نمودند چه سبب خاک با عالم پاک و سبحان الله که در کلمه  
 تشریح من افواهی حران یقولون اکه کن بااری چون اینست پیغمبر از ابراهیم مقتدر است  
 اگر ابو حنیفه را بر صواب پیغمبر را بر خطایند از دنیا بجا قیامت و بر نظر این کتب خفیه افراط  
 قیاس از یک نوع بیاورد و نوع و دیگر اعتبارات عقلیه بل همه مخفی نخواهد بود و خواب  
 ابو حنیفه نیز اشارتی واضح بآن دارد و در مختصر میگوید که ابو حنیفه خواب دید که قبر رسول خدا  
 نبش کند و روایت دیگر نوشته که نبش قبر آنحضرت نموده خواندند و آنجا بایستید جمع کرده  
 بودند آنرا از خواب بیدار شد و لکن این خواب غفلت بیدار شد پس این سیر می گفت عالم  
 یفحص علم رسول الله و حقیقت آنست که این خواب حاجت به تعبیر نیست بلکه از قسم سوپا  
 صادق و تنبیهی و برای و بر این معنی که فتاوی و سنت نبوی احکام شرعی را مثل آنجا  
 آنحضرت بر همه در هم ساخته و تاریخ صغیر بخاری در ذیل سده شصت و مائت علی بالنقل عنه  
 محمد روایت نموده انه قال حدثنا الضاری بن کنت عند سفیان فنعی عنده  
 ابو حنیفه فقال الحمد لله کان یقضی السلام عروه عروه ما ولد فی الاسلام  
 منه یعنی هرگاه خبر مر که ابو حنیفه نزد سفیان بن کثیر شد و شکر خدا بجا آورد و گفت این  
 مرد می گشت رسن اسلام را پاره پاره در اسلام ازین کس شوم تر پیدا نشده پس این بود  
 تعبیر خواب ابو حنیفه که بقول هم شریبان او بظلمت رسید شاه اسماعیل صفوی موسی  
 گو یا بپاداش خواب شوم این نباشد و باشد این بیتک سانید که مردمان را نبش قبر و  
 ساخت و آنجا آنرا و از قبرش بیرون آورده و در انداخت و بعد آن بانش سوزانید  
 خاکستر او را در هوا پراگند و ساد و جای قبر او را مطرح بجا گذاشتند و عبت او را تلمیذ حضرت



امام جعفر صادق علیه السلام قرار میدهند آنحضرت را و را بر از قیاس منع و زجر فرموده و ار  
کرد و قیست الشریعة بحق الدین او شاگرد رشید حماد بن سلیمان بود که صاحب بهی  
مختص و مسنده انه استاذ ابی حنیفه لزمه و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه  
گفته است که بعضی از بزرگان معتزله گفته اند که غلط ابو حنیفه در احکام شریعه عظیم است زیرا که  
او گمراه کرده خلق را و غلط حماد عظیم است از غلط ابی حنیفه زیرا که حماد وصل ابو حنیفه است  
انتی بعضی کلامه تخصیص با ابو حنیفه نیست بلکه همان بعضی حق علقه نوشته است غلط  
علقه و سود عظیم است از غلط ابراهیم که این هر دو وصل اعتماد اویند و غلط ابن مسعود عظیم  
از غلط شان زیرا که او اول کسی است که مبادرت کرد بسو وضع دیان با فروع نیست حال  
شان در فروع بر سنت که بدعت است نام نهاده اند هرگاه ترک عمل بر سنت است یا نه  
ایشان را جهت اتباع سنت بگویند سنت ان گفت اگر این راه عمل بر سنت و شان که همواره عتقاد  
در دین احداث نموده اند اهل سنت می توان گفت چنانکه ابو بکر را پرسیدند که ترا رسول خدا  
خلیفه ست گفت گفتند پس چگونه خلیفه شدی گفت مردم مرا اختیار نمودند گفته شد  
انت اذن خلیفه قومك و لا خلیفه رسولك و اما در اصول پس اعتقادشان بر طریق  
ابو الحسن است که شمر از حال او شنیده به بطریق رسول پروردگار مقبول اصول مضبوطه  
آنحضرت و سننیدك بیا ناپس گوئیم که در بحر المذاهب قومست فی الدنیا و الآخرة  
للمحقق السامع مونا عبد الرحمن الجامی ذهب الکاشع<sup>ع</sup> الی ان الله سبحانه و تعالی  
موجوده قدیمه زاید علی ذاته فهو عالم بعلم قادر بقدره قهریه باراده و علی  
هذا القیاس الحال کلام بلا نظام شاه ولی الله پدشاه عبد العزیز دهلوی محمد خلیل سنت  
باید شنید که بکتوب فی در خصوص نفس صفات زنده می گوید که هر سکه انصاف کند می فهمد



که قول بصفات زائده و محمول صحاح و زیادت از اعظم تشبیهات است پس اگر بگوید گوینده که  
 این سب اهل سنت پس قبول آن لازمست خواهیم گفت که اهل سنت نزد ما اهل قول مشهورها  
 بالخیرند و از ایشان قول زیادت صفات مروی نگشته و اما این فرقه که از آنها متاخرند و ادعا  
 می کنند که اینها از اهل سنت اند پس تقدیر کند این قولشان بدعت در دین و اختراع بشیخی و حال  
 و هم حال جناب الداجدی فرماید که این عبارت او چنانکه می بینی شتمل بر چند فائده است  
 اول اینکه ابوالحسن شعری کلام در صفات نموده و صفات را زاید بر ذات دانسته بمشهادت والدین  
 از اهل بدعت بوده و معلومست که توبه اهل بدعت منست بالاتفاق پس لابد که امام شاعره  
 اگر توبه هم کرده باشد از اهل بدعت باجماع اهل اسلام پس امام شاعره با بلا شبهه منصف است  
 اصدق من الله قیلاً و جعلنا منی سائمة یदन النار و هم اینکه مشهادت والدین  
 عدوت اهل بدعت و اسلام و اخلا او که من جمله قائلین بدعت است ایند از اهل سنت نباشند و از دیگر  
 اسلامی که بالاتفاق نیستند پس اهل اسلام خارج باشند و لنعم ما قال الشاعر و صلحة  
 شهد لها خرافات و الفضل ما شهد به الا عداه پس قرین جزو زمان از اهل سنت  
 ارباب اعتزال که از این شعریه کنار گرفته و بر عقل و رای زین را کثر جا با عمل می کردند متفرض شده  
 و اما آنکه از اهل سنت موجود اند برنگ شعریت قرار گرفته اند عقل دست برداشته اند فهم کلام  
 بل افضل سبیلاً اما ای که شاه صد گفته که در عهد صفویه تشیع و وصول شان بر یک رنگ  
 قرار گرفت بهشتی است اضمح و از بغیر و صبح آشکارا ترویج هذله مولفاتهم قدیم و حداثه  
 بدین ایدیکم صاحب جامع الاصول در ترجمه محمد بن یعقوب کلینی می گوید محمد بن یعقوب  
 الفقیه الامام علی مذهب اهل البیت علی السلام عالم فی مذهب کبیر و فضل  
 عندهم مشهور له ذکره فیمن کان علی اس المائة الثالثة این کتاب فی از مولفات

سید محمد  
 و فی حین  
 مایه



آن شیخ جلیل الشان که حاوی اصول و فروع مذہب شیعیان ایشان است و موجود است کما زمان  
شیخ الاسلام محمد بن یعقوب کجا آوان صغیریه کتب مائیه مثل شیخ مفید و سید مرتضی  
علم الهدی و مناظرات شان با اهل سنت و هر زمان متداول ایدی بوده است  
فلعنہ اللہ علی القوم الکاذبین کافی است تکذیب قول این صاحبی بخیر جناب  
والد جد علیہ الرحمہ و غیر آوان ابن اثیر نقل فرموده که در ذیل بیان حدیثان اللہ سیبغ  
لہذا الامۃ علی رأس کل مائۃ سنہ من تجد لحادینھا کفنتہ لازم است کہ محمد بن  
یکرم باشد قال و نحن نکران المذہب المشہور فی الاسلام علیہا مدار المسلمین  
فی اقطار الارضین و ہذا مذہب الشافعی و ابن حنیفۃ و مالک و احمد و مد  
الامامیۃ من کل المشارقیہ من الطبقات و کان من الفقہاء بالمدينة محمد بن  
علی الباقر علی رأس المائۃ الاولی علی رأس المائۃ الثانیۃ من اولی الامر المامون  
الرشد و من الامامیۃ علی بن موسی الرضا و علی رأس المائۃ الثالثۃ محمد بن  
یعقوب الحلی فی علی رأس المائۃ الرابعۃ السید الامام تقی علیہ السلام و از ابو بکر تا اسد  
پیر امیر تیمور منقول است کہ ابو بکر تیمور باین عبارت نامہ نوشت مروج الدین و الشریعہ امیر تیمور  
اید الشریعہ بدانکہ در ہر ناحیہ ضلعی تھا ذی شکر کتی ہا در ہر صد سال مائیکہ و کہ دین  
و شریعت الہی را رواج بدو در مجلس و حاضر می اورد کسی را کہ عالم بکتاب است و صدق  
باشد چنانچہ در سنہ ماکنہ اولی مجتہدین عمر بن عبد العزیز است در ان بابۃ عالم با حکام الہی  
و شریعت حضرت رسالت پناہی حضرت امام محمد باقر عارف کتاب است و مروج احکام  
دین بعد و در سنہ مائۃ ثانیۃ مجتہدین بامون است و از علی مروج احکام شریعت امام موسی  
ابن جعفر است و در سنہ ماکنہ ثالثۃ مقتدر بامون عباسی مروج شریعت و از علی مروج احکام



ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی سمت و ابو العباس آن علمای شافعی و ابو جعفر از علما حنفیه  
 و ابو بکر احمد بن مبارک و آن علمای مالکیه و در سنه مائتة رابعة مروج بن شریعت معتزالدوله  
 و یحیی از علما فتوی سید مرتضی علم الهدی و در سنه خامسه مروج بن سلطان بنجر  
 ملک شاه است و از عرفا حکیم ثنائی است و در سنه مائتة سادسه مروج وین ملت غاوان است  
 و از موصدین شیخ ایراییم حموی و در سنه مائتة سابعه محمد بن ابی حنیفه خداوند است و از  
 علما در شیخ جمال الدین مطهر علی و در سنه مائتة ثامنیه که این بیان مستخرج از میر حبیب قرآن  
 و از علما سید شریف علامه جرجانی است پس با وجود اعتراف و تصریح اجماله علما  
 اهل سنت بوجود محمد و ان بنده ایامیه و مستقر این طریقه مرضیه درین از منته مطالب و انتقادات  
 بر یک و یکصد و با سال مقدم بر سلاطین صفویه بود و نزدیک عاقلی چرت باقی این بر  
 خلیفه ثانی ریج گونه رنگ و رونق ندارد و **شمال** کلان ترین کبریه عمیده  
 بن سبک پیروی است که سالها در نهویت علم تجسس و اضلال افراخته و نرد دغا و دغل با  
 سر و گرم فتنه انگیزی چشیده و نشیت و از این صحرانور دیده خیلی پرکار برآمده اولاً  
 اهلار محبت اخلاص بخاندان نبوی و دودمان مصطفوی تحریف بحسبیت الهیبت شروع  
 کرده و احادیث مرویه مناقب آنجناب باضم موضوعات و مخترعات و منتشر ساخت هر چه دید  
 که تلامذه او تفصیل جناب تصوفی جمیع اصحاب قائل شدند و دیگر تعلیم کرد که جناب تصوف  
 وصی بنمیر بود و پیغمبر او را بنص صریح خلیفه ساخت و خلافت او در قرآن مجید از آیه انما  
 ولیکم الله و رسوله مستنبط می شود لکن صحابه بعلیه مکر و وصیت بنمیر را ضایع ساختند  
 و حق مرتضی را تلف نمودند و هر یک بر کمالع دنیوی از دین برگشتند و مناقشه که فیما بین  
 سیده النساء و خلیفه اول در باب فیکر فتنه بود و آخر با صلح و صفای انجامیده دستخیز

فاضل و کبیر  
 و باب اول  
 در فتنه کلان  
 که در زمان  
 سید بن طاووس  
 است و بنمیر



دستمک ساخت هر یک بکتمان این سر و صییت مبالغه نمود و گفت اگر با مردم شمارا چنین  
 مقادله در میان آید نام من بگیرد و از من تیرا و نیز از علی هر سازید که مرغی از این نصیحت محض  
 بیان حق است نه نام نشان بجهت این سوسه و گفت شنودا این مقدمتا و سبب طعن خلفادر  
 لشکریان حضرت امیر جاسجی و مناظرات مخاصمان گشت تا آنکه حضرت امیر بر منبر  
 ازین جماعت تیرا می تیرا اظا به نمود و بر را بوعیب و ضرب متهمید کرد چون این سبب و بدین  
 تیرا و هم بهدقت جماعت از اخلاص الخواص شاگردان خود بر حیدر خلوت  
 خالی از اغیار بعد از گرفتن عهد و میثاق بر دیگر یار یک تن و نازک تر در میان نهاد  
 که از جناب تصویب چیز با صادر می شود که مقدم بر شریعت از خوارق عادات و احیای  
 اموات هیچ میدانید که سراسر این امر چیست این خواص الوهیت است که ظهور می نماید در  
 ناشو و لا یشو جلو و می فرمایند فاعلموا ان علیا هو الله و بعض کلک تصویب  
 که در حالت سکرو ضایع که اولیای الهی باشد مثل ناحی که ایموت اناباعت  
 فی القبول و اذا مقیم القیامه از ان جناب سر بر نه و موبد مقال و شانه لاله  
 خود گردانید و رفته رفته بکار کل سرجا و دلا تملین فقیه شمع این مقدار قبیح فائز شد  
 و جناب تصویب سید و آنجناب این جماعت را مع این سبب تهدید با حراق نار فرمود و توبه داد  
 و بعد از آن جلاد فرمود پس لشکریان جناب امیر بسبب و قبول سوسه ایشان طایفین  
 چهار فرق شدند اول فرق شیعه اولی و شیعه مخلصین که پیشوایان اهل سنت جماعت اند  
 و این گروه حکم ان عبادی لیس لک علی هر سلطان از شر این ابله محض و ناپاک  
 دوم فرق شیعه که جناب تصویب بر جمیع صحابه تفصیل میدادند و این فرق از  
 اولی تلامذه آن بعید شدند سوم فرق شیعه که آنها را تبه آید نیز کوبید جمیع صحابه را



ظالم و غاصب بلکه کافر و منافق میدانستند و این دو از اوساط تلامذه آن خبیث گشتند  
 چهارم فرقه شیعه غلاة که ارشد تلامذه و اخص الخواص یاران آن خبیث بودند  
 انتهای کلامه **اقول** این ناصبی ای عوام فریبی دعاوی بیدلیل را پیش گرفته بمقتضای  
 مصالح مشهور چه دلتا درست درو که بگفت چنانچه دارد بهر طریقی یا یکی در باره  
 بزبان می آرید و این لطیفانور الله با فواهم و الله صلت نموده و لو که  
 المشراکون مخفی نمایند که عبد الله بن سبا لعین کز کلاان تنشیعیان امیر المؤمنین نبود که  
 شیعیان آنحضرت را در بدگفتن و لعن و طعن و بدگفتن و نمیکند از نسبت دادن شیعیان  
 آنحضرت چنین کسی ایشان بنکار و اتباع او باشند و همواره بدتم و لوم و طعن و لعن  
 این قوم پروازند بدو و کز نسبت که از کلام علما اعلام امامیه رجاء بالغیب و سبک اظلام  
 یعنی چه شیخ صدوق محمد بن بابویه از قدما شیعه در رساله اعتقادیه می فرماید اعتقادنا  
 فی الغلاة و المفوضه ائمه کفار بالله جل جلاله و ائمه شر من الیهود  
 و النصارى و الجوس و القذیة و شیخ مفید علیه الرحمة در شرح رساله مزبوره می گوید  
 که غالیان همان کسانی که نسبت می کنند امیر منان دیگر ائمه کرام را از ذریت آنحضرت  
 بسوی الهیته یا نبوت یا وصف می کنند آنها را بفصائل آنچنانی که تجاوز می نمایند  
 در آن حد میانه رو و هم ضلال کفار حکم فیه امیر المؤمنین علیه السلام  
 بالقتل و التخریق و قتل کایمه علیه السلام علی هر الکفر و الخروج  
 عن الاسلام و گویا تشدید صدق علیه الرحمة و تکفیر اینها و بدشروعشان  
 نیاید و ترازی و نصاری بسبب نسبت که از دشمنان می مزید عذر لازمست که آن شرهم  
 باشد مثل شر منافقان که از شر کافران بظالم الکفر سخت ترست از ابو حمزه شمالی مرست

ابطال اقول  
 فاضل



که حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود که خدا لعنت کند کسی که بر دروغ بندد و بجا  
 آورد عبادت بن سب را پیش روی شتم بر خا زید که او ادعای پیغمبری کرده بود چه بود  
 خدا لعنت کند او را قسم خدا که علی بن ابی طالب خدا بود و برادر رسول الله و وصال  
 الکرامه الا بطاعته لله و لرسوله و ما نال رسول الله الکرامه الا بطاعته  
 و کبر کماله کتب احادیث و رجال شیعه در این امور کما انور علی شایق الطوبی  
 و روشنست لکن من لم یجعل الله نوراً فحالاه من و آنچه بر رفع سب عباد و  
 عبادت بن سب نوشته که او بعد از قاتل طاع عن خلفا نزد شیعیان گفت که  
 نام من بگیرد و تبر او نیز از منی بپسارند که غرض من این نصیحت محض بیان  
 حق است دروغی است بیقر و رخ که با خدای مستندی ای آن پید نیست این  
 تراشیده غرضی از این برای منی نبوده مگر آنکه مردم را بوجه انداخته که نه همیشه شیعیان را  
 از راه وصیت او بودند با اعتبار حقیقت و استحقاق و حال آنکه اگر این سب را بطاع عن خلفا  
 اکتفا می کرد چگونه شیعیان این تبر را می نمودند که خود اثبات طاع عن خلفا می نمایند تبر او  
 نیز از منی نبوده است مگر از جهت فساد و اعتقاد او در توحید تنزیه حضرت باری این هلا  
 من ذاک و بوجه آخر می گویم اهل سنت بهر آن جناب امیر از مقام این سب بپس می پذیرند  
 و ناصبی هم بآن اعتراف نموده و در مقام ذکر ملل و نحل تصریح کرده اند باینکه شیعیان  
 اتباع امیر منان اند فقد قالوا ان الشيعة هم الذين شاكوا عليا و قالوا بفر  
 امامته پس بعد اعتراف باین هر دو مقدمه شکی باقی نماند در اینکه شیعیان که با علی  
 ابی طالب متابعت متابعیت اند و سه موان گفته آنحضرت تجاوز نمی کنند البته از  
 متابعت این سب بپس می برد از قول دمی و در غلو خواهند بود پس این سب را هرگز از صفات

و  
 سب  
 بن  
 سب

و  
 سب  
 بن  
 سب



شیعیان که تواند بود و آری اگر کلان شیعیان با خود ترشان با عجب خود بود زیرا که این  
 علی بن ابی طالب علیه السلام را منظر خدا می گفت و پیران خود را از صوفیه غوییه هر کس و ناکس را  
 منظر خدا می دانند و منبذ در شرح دیوان جناب امیر نوشته تکلمی با صوفی منظره کرده پس  
 مشکل گفت بنابر آن خدای که در سبک گریه نمود کند پس در حدیث گفت بنابر آن  
 خدای که در سبک گریه نمود نکند و کلمات ابن عربی در خصوص الحکم مثل سبحان الله  
 اظهر الاشياء وهو عینی با نصوص محکم است روح و وجود و عینیت با کثرت وحدت  
 و کتب محققین صوفیه که سنیان آنها را پیران خود قرار میدهند معلوم است از چنین کلمات  
 کفر و زندقه پس بچشم انصاف باید دید که اهل سنت را که طریقه تصور را محدود می کنند  
 و ابو الحسن بصری ابن عربی و منصور صلاح و بایزید بسطامی و ملازمی را پیران مرشدان  
 خود قرار داده اند و احمد بن حنبل و عبد القادر جیلانی صنیعی و حنابلہ مجسمه از خود  
 محسوب ساخته اند مذمت قابل علی بن ابی طالب و تکفیرش نمی رسد که یومی با حجة منق  
 من حاجة باز بوجه دیگر می گوئیم که عبد الله بن سبام موافق اعتقاد شیعیان  
 از شیعیان نبود و تا بکلان تیر بود نش چهره سدا آری کلان تر سنیان البته با عترت خود  
 شان پس خطاب نموده و او را از منافقین و رئیس انصابت و بعد از عبد القادر جیلانی  
 حنبله و ابن عربی پس الحال پاره از احوال این هر سه پیوستگی سنیان باید شنید که کلان تر  
 اهل سنت اند و ابته نامی نشو و نما می خوارج و سایر فرق اهل سنت و ملاحده تصوفین از  
 اینها اتفاق افتاده پس بدانکه کلان تر اهل سنت کلان تر منافقان پس خطاب است اگر این  
 قبل اظهار اسلام از ملت یهود و از اهل کتاب بود پس خطاب قبل اظهار اسلام فرستاد  
 و سالها در جاهلیت علم تبیین و اضلال برافراخته نرد و غاود غل باخته سرگرم فتنه انگیزی

حجة منق



چشیده و نشیب فراز این صحرا نور دیده خیل پرکار برآید بمقادیریه اذار ایتم  
 تعجب و اجسامهم و ان یقولوا تسمع لقولهم کانهم خشب مسند چوب نازشیده دار گرد  
 اولایطمع دینوی اظهار اسلام و اخلاص حضرت نبوی و تحریر مردم باسلام میکرد  
 و باطنش در شک و نفاق و در کین اضر اهل و فاق بسرمی برد که شمه از ان در معرکه صلح  
 حدیبیه و ز گرفته حق قال ما شکک کشکی یوم الحد بلینه و شمه از ان در سفر  
 مراجعت حج الوداع در هنگام غلط اندیشی بانی عقبه بروزیافته که در آنوقت حضرت  
 نبوی منافقان را نام نیامد حذیفه بن الیمان نشان ادا الحاصل در بغض و عناد و نصیب و  
 اهل بیت امجاد که موت نشان اجبر سالنت دقیقه فرو گذشت نکرده نفاق دیرینه خود را  
 از سیننه بر کینه در شقیفه و شورخی ظاهر کرده کار اهل بیت را که احادیث قلین و ندم تمام ساخته  
 بلکه در بیماری سول مقبول حضرت باری حق خود حسبن کتاب الله کینه دیرینه خود را از  
 اهل بیت نبوی ظاهر ساخته صراحت مخالفت طریقه رسول مختار را اختیار کرده سبحان الله  
 آنحضرت حسبت و استغیض باری باری فرمود ان تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی  
 لن یفترقا حتی یرد اعلی الحوض این کرده منافقان که از حذیفه الیمان بمقادیر آنکه  
 در دل مزدخجان می باشد می پرسید که آیا پیغمبر آخر الزمان در وقت شمار اهل نفاق  
 نام مر گرفته یا نه برخلاف مقوله سید مرسلان ندای حسبن کتاب الله در داد و از  
 ایام مرض موت آنحضرت و ثقلین بفرقه انداخت و بعد آنحضرت همان سامری است محل  
 اهل بطالت را منصوب ساخت بغضب حقوق اهل بیت رسالت پرودا رفته رفته و  
 نمر حق و سایر اهل بیت نبی مطلق را بفظاطت غلظت و فتنه انگیزی یا محمل گیرنده  
 بمفاد قول جناب امیر احلب بالاک شطره بالاستقلال بر حقوق عترت و آل



مستولی گشت در شور که از بدعتا بود اشخاص چند را با شریط چند که موجب حبه مان  
 ذوی الحقوق بود بگماشت که بعد از بدعت و قضای طر خود نیز آنحضرت عترت  
 از وصول بحق محروم ساخت شجره ملعون فی القرآن یعنی بنی امیه که بدترین خلق و بد  
 لعن طعن نبوی بودند بر گردن اهل اسلام مسلط گردانید تا آنکه اشقیای امت  
 پیچ و پیچیده از دقایق استخفاف امانت قتل و غارت اهل بیت سالت فرونگداشتند  
 قال المفتاران و اما ما جبر بعد هم من الظلم علی اهل بیت النبی صلی الله  
 علیه و آله وسلم فمن الظلم و محبت لاجال للاخفاء و من الشناعة بحیث  
 لا اشتباه علی الاراء ان کما دیشهد به الجباء و البجاء و تبکول الارض و السماء  
 و قد صد منه الجبال و تنشق الصخور و یبقی سوء عمله علی کراشی و ویرالدجور  
 فلعنة الله علی من یاشر و رضی سعي و عذاب الاخرة اشد و ایق فان قبل  
 علماء المذهب من یجوز اللعن علی زید مع علی حرم یارب علی ذلک و یزید  
 قلنا نعم میا من این تقی الی الا علی فلا علی کما هو شعر الروافض علی مایر و  
 فی رد علی محمد مجری ایدیهم فرأی المعتنون باهر الدین الجاهم العوام بالکلیة  
 طریق الی الاقتضاد فی الاعتقاد یعنی آنچه که گشت بعد خلفا بر این بیت رسول  
 پس بمشایبه ظهور رسیده گنجایش اخفاء پوشیدن را باقی نمانده اقول این فقره من  
 غیر این شعر اشعار دارد باینکه معائب سابقین من ظالم سالفین مجال اخفاء دار و آن  
 بلا ریب کاشف از ثبوت عیبت و مجال اخفاء ندارد و اگر چه مفاد حب الشی لعم و یصم  
 در نظر کور باطنان گنجایش تلخیص و تدلیس داشته باشد فان الحق و صم مستبین  
 و سیاتیک نباه بعد حین بازمی گوید که مشناعت این این بود بمرتبه است بر مری و

استخفاف

فمن الظلم و محبت لاجال للاخفاء و من الشناعة بحیث لا اشتباه علی الاراء ان کما دیشهد به الجباء و البجاء و تبکول الارض و السماء و قد صد منه الجبال و تنشق الصخور و یبقی سوء عمله علی کراشی و ویرالدجور

فلعنة الله علی من یاشر و رضی سعي و عذاب الاخرة اشد و ایق فان قبل علماء المذهب من یجوز اللعن علی زید مع علی حرم یارب علی ذلک و یزید قلنا نعم میا من این تقی الی الا علی فلا علی کما هو شعر الروافض علی مایر و فی رد علی محمد مجری ایدیهم فرأی المعتنون باهر الدین الجاهم العوام بالکلیة

طریق الی الاقتضاد فی الاعتقاد یعنی آنچه که گشت بعد خلفا بر این بیت رسول پس بمشایبه ظهور رسیده گنجایش اخفاء پوشیدن را باقی نمانده اقول این فقره من غیر این شعر اشعار دارد باینکه معائب سابقین من ظالم سالفین مجال اخفاء دار و آن بلا ریب کاشف از ثبوت عیبت و مجال اخفاء ندارد و اگر چه مفاد حب الشی لعم و یصم در نظر کور باطنان گنجایش تلخیص و تدلیس داشته باشد فان الحق و صم مستبین و سیاتیک نباه بعد حین بازمی گوید که مشناعت این این بود بمرتبه است بر مری و



استبانهی ندارد **اقول** بلکه شتیاده را پیشینان هم نزد آری قومیه باقی نیست والله  
 یحق الحق و یهد السبیل باز می دیکه قسیت که گویای هر آن حیوانات بی شاخ و دلی  
 و بگرد بر آن زمین و آسمان پاره پاره شود کوه پاوشگافه شود سنگهای سخت باقی ماند  
 و خامت این اعمال برگشتن شهنورد و مورو و فلغنه الله علی من باشد و رضای و سعی  
**اقول** از قریبت که بگرد بر آن زمین و آسمان اگر چه قریبت بحق لکن تا هم بعید از بیان  
 واقع چه بود و آنچه بکاد و عسی تعبیر نتوان کرد چه خون کرستین زمین و آسمان و ظهور آثار غضب  
 رحمان چنانکه از روایات فریقین ظاهر است در نظر اهل بصیرت واضح و عیان می باشد  
 که بگوید بکت علیه السماء و الارض و ناحت علیه الحق و الانس و الاشیاء  
 و ملائكة السماء روی المناصب فی سر الشهادتین عن ابی نعیم عن بصیرة الا  
 قالت لما قتل حسین مطرت السماء دما فاصبحنا و جبابنا و جوارنا  
 و کل شیء لنا ملأج ما و عنه عن الزهیری قال بلغنی انه یوم قتل حسین  
 لم یقلب حجرا من احجار بیت المقدس الا وجد تحته دم عبط و عنه عن جابر  
 بن ثابت قال سمعت الجنة تتوح علی الحسین <sup>ع</sup> ھے تقول شعری البنی جینه  
 فله یریق فی الخدود ابواه فی علیا قویثم جد خیر الجدد <sup>القائد</sup> روی عبده  
 فی الغنیة ما توجهت علی ما توجه الفاضل الرحیم عبد الحکیم هکذا از ام سلمه  
 مرویت که گفت پیغمبر مرا هر گاه خوشحال شدیم بحسین و حال آنکه او بر سینه من باز می کرد  
 آمد مرا جبریل و داد مرا یار و از گلی که گشته می شود آن حسین بر آن گل پس از جهت آن  
 گریستم و خبر کردم را ابو نصر از ابی اسامه از جعفر بن محمد گفت فرود آمد بر قبر حسین  
 روزی که گشته شد هفتاد هزار فرشته که میگریید بر او تا روز قیامت فلغنه الله علی

و خاست  
 و گشت

و گشت  
 و گشت



من ظلم اهل البيت وعلی من اسس خلائک اساسا فسادا علی الناس  
 ولعذاب الاخرة الشدید وایچه در توجیه ترک لعن یزید پلید از خوف ترقی مردم علی  
 فالاعلی علی ما هو شعار الرضا افضل نوشته دلالت بر عصمت و حق پوشی و حمایت خلفا  
 جور دارد و باین باعث مردم را در زنج و ضلالت انداخته نه آنکه صون و حفظ شان  
 بعمل آورده باشد باعتبار وایا اولی الا بصار و بعد آن ثانی ثانی عبد القادر صبیحی  
 بنامی خلیفه ای سنت بدعتا آنها را تازه نمود باظهار عید روز عاشورا طریقه خوارج  
 و نواصب و طوائف امیه احیا نموده داد بغض و عناد اهل بیت سالت که مودت  
 شان مفاد کلا استلکم علیہ اجرا الا المودة فی القرابی اجر رسالت بود و او در  
 غنیه الطالبین بعد ذکر روایات بسیار موضوع در فضل عاشورا می گوید و قد طعن قوم  
 علی من صیام هذا اليوم العظیم و ما ورد فیہ من التعظیم الی آخر ما قال  
 و ما بر ترجمه فاضل البیور عبد الحکیم الکوئی که از جمله مشایخ فاضل این باریست اقتضای کرم  
 فاقول قال بتحقیق طعنه کردند قومی که کسی روز شنبه درین روز بزرگ و خبری که از شده است  
 درین روز از بزرگی و کمان بودن آن قوم بدستیکه شان اینست که جایز نیست روزی که گفتن  
 در آن روز از جهنم قتل حسین ابن علی رضی الله عنهما و گفتند آن قوم می باید این باب بصیت  
 در آن روز غام بهرم مردم از جهنم نیافتند حسین در آن روز شامیگیرید آن روز را روز  
 خوشحالی و خوشی می فرمایند در آن روز بفراموشی طعام بر حیال و نفقه بسیار و صدقه دادن  
 بر فقیران ضعیفان و مسکینان نسبت این کار از حق حسین رضی الله عنه بر جماعت مسلمانان  
 و این گویند خطا کنند است و نه بهیچ بدست فاسد زیرا که بدستیکه حق تعالی اختیار کرد  
 برای نبیره پیغمبر خود که نزد حق تعالی نام پاک و می محمد است جعل هم شهادت در بهترین روزها

نسخ  
 نمود  
 و صحت  
 در

نسخ  
 شد  
 در  
 روز

در



بزرگترین روزها تا آنکه زیاده کند او را بان شهادت بکن در مرتبه ها او بزرگتر  
 ضافه کرده شد بسو بزرگی او و تا برساند او را بمنزله های خلفای شدین که شهادت  
 اگر جایز می دایم گرفته شود روز مرگ آن حسین روز ماتم هر آینه روز دوشنبه نرود از  
 ایوب بان ماتم از جهت این قبضه خدای تعالی جان پیغمبر خود را که محبت صلح و آن  
 دوشنبه و همچنین ابوبکر صدیق قبض کرده شد جان او در آن دوشنبه و آن خبرست  
 که وایت که ده شام از عایشه گفت ابوبکر را کدام روز میراند شد پیغمبر در آن روز گفت  
 روز دوشنبه گفت ابابکر مران می آید امیر این پیغمبر در آن روز دوشنبه پس ابابکر را  
 دوشنبه کم کردن رسول خدا و ابابکر بزرگتر است از کم کردن غیر ایشان و تحقیق اتفاق کرده  
 مردم بزرگی روز دوشنبه فضیلت روز او و بدرستی شان اینست که عرض کرده می شود  
 در آن روز دوشنبه عکاسان بندگان در روز پنجشنبه بالا برده می شود و عکاسان بندگان  
 و همچنین روز عاشورا گرفته نشود و ماتم از جهت این بدرستی روز عاشورا گرفته  
 روز ماتم نیست منراوار از این گرفته شود روز خوشی از جهت خبری بالا یاد کردم  
 و فضل او انتی کلامه لاینتی بلامه چنان متعصب عنید بمفا و فرحت بدال هر دو  
 و الی یاد برونی سنت می یزد و عاشورا را روز فرح و سر قرار داده و در پاره  
 بیان بارج شهادت مثل سنی امیه اظهار فرح و سر کرده شهادت لقتل حسین بنموده و او را  
 از ابی بکر مفضل قرار داده استخفاف نشان او کرده معلوم نیست که بجای سید پیغمبر بلامه  
 مقربان را بر فرح و سر محمول خواهد کرد یا بر وقت قلب بر مصیبت عظمی و همچنین آنچه  
 صحابه کبار که بر روز وفات سر کائنات با وصف انتقال آنحضرت بدارج عالی  
 بهشت جزع و فرح و گریه زار می اصطراط ببقاری می کردند خصوص خلیفه ثانی

شهادت شهادت  
 که کبکی سردار  
 پیغمبر  
 شهادت  
 که کبکی سردار

پیغمبر  
 شهادت

شهادت



که وفات آنحضرت را انکار میکرد تا آنکه ابو بکر بایه کرمیه آنکس صحبت و از آن حضرت صحبت  
 اورا متنبه ساخت علی اهل سنت گویند که از فوط غم و هم خواص او از هم پرانند شده  
 که بانکار امرار ضروری بانجام و کشتو بر چه چیز حمل خواهد کرد آیا انتقال آنحضرت بدست  
 عالیه پشت آرام فرات آنجناب طبع پس خطاب سایر اصحاب ناگوار آید و  
 که اظهار اینهمه هم و غم نمودند یا بحمت المم غارقت حریان از فیض صحبت فخر من  
 که خلف له کارب العزت اقامت یافت نمودند بر تقدیر اول از ایمان بهره خواهند بود  
 که براحت پیغمبر خود لنگ شدند و براحت او سر و فرج ناک نشدند اگر مقول این  
 ناصبی خطی از صدق شدت چرا یاران پیغمبر از جهت احوال و فرج و سرور پذیرفتند  
 و بر تقدیر ثانی چرا روز عاشورا روز حزن و ماتم برای موالیان اهل بیت علیهم السلام  
 نبوده با که بسبب ظلم و تعدی طغیان امت بدرجه شهادت فایز گردید و شیعیان  
 داغ مفارقت او برداشته اند و سینه چاک از مصیبتها که باعث حریان  
 شان از فیوض صحبت آنحضرت گردیده نشوند و عاشورا اگر روز متبرک می بود  
 عجب بود لکن آنچه از روایات فضائل این روز این متعصبان به اتفاق فریقین  
 از موضوعات اثبات موضوعیت آن بنا بر طریق شیعیان پس روایت حلیه  
 که ابن بابویه ضعیف السند از امامی آورده با این کجانی است و حاصل مضمون آن  
 اینست که روایت کرده جایزه که گفت شنیدم میثم تمار را که در گفت و گو میفرمود که هرگز  
 قتل خواهد کرد این است فرزند و ختر پیغمبر خود را در راه محرم بتاریخ و بهم آن و هرگز  
 خواهند داد دشمنان خدا آن روز را روز بیکت پس در سستی که هرگز این امر واقع نشود  
 که در علم خدا همچنین گذشته است میثم تمار این امر را بعد از آنکه گفته است آنرا بسوی من

اینکه بگویند که این  
 سخن بطلان دارد  
 و اندوختن کردن  
 و بقیعین نکرده  
 و بقیعین کردن  
 و بقیعین کردن  
 و بقیعین کردن  
 و بقیعین کردن



مولای من امیر مومنان و محقق که هر آینه خبر داده است مرا که گریان شیعه بر او همه  
 چیز یافته و خشیان در صحرا با و ما هیان در ریایا و پیرند مادر زیر آسمان گریان می  
 بر او آفتاب و ماهتاب ستارگان آسمان زمین مومنان این چنین فاس و همه ملائکه آسمانها  
 و رضوان غارین چنان مالک خزینه دارنیران حاملان عرش الهی میگردد آسمان بخون و فاشتر  
 بعد آن گفت واجب است لعنت خدا بر قاتلان حسین چنانکه واجب است لعنت  
 بر مشرکان که گردانیده اند با خدا معبودان دیگر او چنانکه واجب است بر یهود و نصاری  
 و مجوس گفت جمله پس گفتم او را ای میثم چگونه خواهن گرفت مردم این چنین و زیر آگشته  
 شده با دران حسین بن علی روز بركت پس میثم گفت و گفت و دبا که گمان کنند  
 بحدیثی که وضع کرده باشد آنرا که بدستیکه این آن در است که خدا توبه آدم را قبول کرد  
 در آن بدستیکه خداوند عالم توبه آدم را قبول نفرمود مگر در ماه ذی الحجه و گمان کنند که  
 این آن در است که خدا قبول کرد در آن توبه آدم را و بدستیکه خدای تعالی توبه آدم را  
 قبول نفرمود مگر در ماه ذی الحجه و گمان کنند که این آن در است که بیرون آمد دران پس  
 از شکم ماهی بدستیکه بیرون نیامد خدا او را از شکم ماهی مگر در ماه ذی القعدة و گمان  
 کنند که این آن در است که قرار گرفت در آن کشتی نوح بر کوه جودی بدستیکه کشتی  
 نوح قرار نگرفت بر کوه جودی مگر بر روی بیهم ذی الحجه و گمان کنند که این آن در است  
 که لشکرافت خدای تعالی در آن دیار برای بنی اسرائیل بدستیکه بنو این شکافتن  
 مگر در ماه ربیع الاول پس میثم ای جلیله بدانکه بدستیکه برای حسین بن علی است  
 که در ارشیدان است برو قیامت برای اصحاب بر همه شهیدان فتنی امی جلیله می  
 به بنی سبک آفتاب که سر نهنگ باشد مانند خن تاز و پیدانکه بدستیکه توبه حسین



بتحقیق که کشته شده باشد حبله گفت پس بآمدم روزی پس دیدم افتاب بر بوار  
 گویا آن بوار بالحقاف سبز رنگ است برنگ کافشه پس نعره دوم من را نوقت گریسته  
 و گفتم تحقیق قسم بخدا که کشته شد سیدنا حسین بن علی علیهما السلام و اما بنا برین  
 اهل سنت پس کافی است در تکذیب این روایات و این مقامات قول ابن حجر از فضل  
 معتبرین اهل سنت خلاصه کلام و درین مقام آنست که بهر چیز از آنکه مشغول شویم  
 درین روز که بدعت و افض است و بهر چیز از بدعت لغت اصابت باطلیت و حبسیت  
 و از بدعت جاهلان که بدعت در مقابل بدعتی دیگر پیدا می آرند از اظهار غایت  
 ضرر و فرح قرار دادن روز عاشورا و زعیده اظهار زینت را آن مثل خضاب کردن و  
 در چشمها کشیدن و جامه نو پوشیدن و در تفقات عیال توسعه کردن و اطعمه لذیذ  
 بخلق خوب خارج از عادت را بودادن و کمان بچون نشان که این امور سنت و حال آنکه  
 ترک اینها سنت نه فعل آن پس بدستیکه وارد نشده است در خصوص این امور چیزی که  
 اعتماد بر آن توان کرد و نه حدیثی صحیح که رجوع بآن توان نمود و از بعضی ائمه حدیث و  
 پرسیده شد در خصوص سرمه کشیدن و غسل نمودن و عینا مالیدن و خوب بچین و جامه  
 نو پوشیدن و اظهار ضرر کردن و روز عاشورا پس گفت لوری خفیه حدیث صحیح نه  
 صلی الله علیه و آله و سلم و لا ان احد من الصحابه و لا استخبره احد من  
 ائمة المسلمين كما في الاربعة ولا غيرهم و لم يرد في الكتاب المعتمد  
 خبر صحيح ولا ضعيف و آنچه گفته شده که هر آنکه درین روز سرمه بکشد چشم او  
 بمرض مبتلی نشود تمام سال او و هر آنکه غسل کند تمام سال او بیمار نشود و هر آنکه  
 وسعت بد بر عیال خود وسعت دهد بر او خدای تعالی تمام سال او امثال این



فضیلت نماز و آن را اینکه قبول شد تو به حضرت آدم و آن روز کشتی نوح بر کوه جود  
 قرار گرفت و ابراهیم از آتش نمرود نجات یافت برای اسماعیل فدیه گوشتند و یوسف  
 به یعقوب وصل بهر سانید فکل ذلک موضوع پس اینهمه موضوع است و از صدق  
 بهر ندارد قال فصار هو کلام لجهلهم یخندونه و من سماوا و لک لرفضهم  
 یخندونه ما تمنا کلاها مخطی مخالف للسنّة و از اینجا معلوم شد تصدیق اینچه  
 از حضرت امام جعفر صادق در کتب ما ثور است که اینچنین روایات برای شیخ آمد یعنی  
 و اخذ جواب از ایشان موضوع گردیده پس بمقادیر کذب علی متعدد افلیتو  
 مقعد من النار این اشاره که وضاع اخبار فضایل عاشورا بودند لا محله مستقر  
 در نار خواهد بود پس تصریح این حجر که لش از سنگ سخت تر بود هر چند اتخاذا تم  
 در مصیبت عظم نار و اباشد لکن افعال و افعال پیرستگیرش همه در هم و بر هم گردید و حکم  
 او به عید کردن روز عاشورا چنانکه تا حال در اهل آنکه معتقدند مدینه طیبه مروج است  
 از سنن نبویه بعد بلکه سنت بنی امیه نیز بدست پس لازم است که اهل سنت پیرانرا  
 از اهل سنت خارج و طایفه خوارج را که دانند رفت بر حتی ستمین لک جلیله  
 الحال و الحمد لله اذ کفی الله المومنین القتال طرفه ترا آنکه این نواح صلب نام محض  
 تخریب خاندان نبوی است اکتفا نموده در همه بنیان اصل قول از اصول دینی که شدید غل  
 در معقولات کرده قائل بقول غیر سدید گردیده اند و از امثال این رئیس المشایخ فساد  
 در اعتقاد توحید بهم رسیده و اج گرفت چه از پیران پیش شبلی که در سلسله مشایخ  
 او منسلک است مسلک و حد و جو باور رسیده در تذکرة الاولیا آورده شبلی گفت  
 من می گویم و من می شنوم در هر دو جهان من کسیست اگر عبد القدر سباده عوی لا بیت

۹۰  
 اخذ جواب از ایشان  
 ۹۰  
 مقعد من النار  
 ۹۰  
 در نار خواهد بود



علی مرتضی که شافعی هر شاک را در شعر مشهورش کف فی فضل مولانا علی و قوع الشک و فيه  
 انه الله و موات الشافعی و ليس يدعي على به ام به الله بيان ساخته بود و طبع و بیان  
 قصور شریک بر اصول اربعه است که پیرایه ایشان بخدا بی بخنداد و داده صلا الوهیت  
 در هر دو جهان افراشته و اینک مقولات ابن عربی در خصوص حکم و خصوص عبودیت و اولاد  
 در هر فرد ناست مثل طشت از بام پیش افتاده که همه آن کفر و زند قه است بعضی از علما  
 فرموده اند که دست با و قوی بود و عده وجود و قبل او صوفیه یا با اتحاد قائل بود و ندید با حلو  
 و انما کما و در پیشگاه سیده که در خصوص رقص مکتب او رسیه و تفسیر کمال  
 یا اکتب افعول صا کو هر نوشته فخر آبی بدینج سوک نفس فدا لا بدخ عظیم فطر  
 بصورة کبش من طهر بصوة الانسان و طهر بصوة والد کابل حکم و اید من صوعین  
 الولد خلق منها زوجا فاح نکح سوک نفس منه الصاحبة و الولد خلاصة معنی  
 این کلام میوه و انست که در تار ابریم خلیل که در خواب فرزند خود را دید جز این نیست  
 که فرخ نفس خود را دیده بود و فدی کبش که فرستاد همان کس بصوت گو سپند جلوه گر شد  
 که بصوت انسان ظاهر شده بود و بصوت پسر ظاهر شده بود بلکه پسر عین پدر بود و  
 عین پسر بود پس و طی نگردد مگر خودش پس از دست زن و فرزند او چنین کلمات سر نمیزند  
 مگر از منکر بدیها و الجنون فون امی کاش مجنون بود فالحواک یفقهون انست کلمات  
 بهوده صوفیه که آنرا می بیند که در حالت سکر و غلبه حال از اولیاء الله صادر می شود  
 نه کلمات طیبیه حضرت امیر علیه السلام و آنچه با آنجناب کلمات غلو نسبت کرده غلو محض  
 حاشا که ان يقول انا حی کایموت انا باعث من القیوة انا مقید القیامة نیست  
 این کلمات مگر با خود از و آیتا خلاصه که تکذیب آن از روایات حقه ثابت و شاه صاحب

این کلام میوه و انست که در تار ابریم خلیل که در خواب فرزند خود را دید جز این نیست  
 که فرخ نفس خود را دیده بود و فدی کبش که فرستاد همان کس بصوت گو سپند جلوه گر شد  
 که بصوت انسان ظاهر شده بود و بصوت پسر ظاهر شده بود بلکه پسر عین پدر بود و  
 عین پسر بود پس و طی نگردد مگر خودش پس از دست زن و فرزند او چنین کلمات سر نمیزند  
 مگر از منکر بدیها و الجنون فون امی کاش مجنون بود فالحواک یفقهون انست کلمات  
 بهوده صوفیه که آنرا می بیند که در حالت سکر و غلبه حال از اولیاء الله صادر می شود  
 نه کلمات طیبیه حضرت امیر علیه السلام و آنچه با آنجناب کلمات غلو نسبت کرده غلو محض  
 حاشا که ان يقول انا حی کایموت انا باعث من القیوة انا مقید القیامة نیست  
 این کلمات مگر با خود از و آیتا خلاصه که تکذیب آن از روایات حقه ثابت و شاه صاحب



بسبب اشتراک در الحاد آن اسناد را سلم داشته در مصدق من صدق و فقه کن بنا بر این کرده  
 علی و سید ابن بابلیه منکوس این ناصبی متحل شیع اگر جا گرفته باشد بنهاد کفر و  
 واحدة محجب نباشد باجماع مقالات فاسده الحادیه این عجز اکثر محققین  
 اهل سنت و ائمه کفیر نموده اند صاحب کرم المذاهب گوید ان الشیخ ابن العربی لیس  
 من الصوفیة لمخالفة عقائده عقاید اهل السنة و الجماعة حیث کفره  
 کثیر من العلماء پس محمد رفیع ابن ابی که پیر پیران صوفیه است بمقبوله اکثر اهل سنت  
 باثبات رسیدت که اهل سنت تا حال از این رو آن را از دست نمیدهند و انصوب  
 این را که الحاد محض است کلمات موفت پیدا شده بر سر چشم می دهند احوال تا بل  
 باید کرد که بقول سهروردی تفسیر عین تصویریت کما حکاه عن صاحب کرم المذاهب  
 حیث قال ما حاصله شیخ نجیب الدین سهروردی گفته است که علی مجاهدین و ائمه  
 سنت رسول امین بر قسم اند اصحاب حدیث و فقها و علما صوفیه یا آن  
 دو فرقه در عقایدشان جدا نکرده اند و نه در معانی و نه در رسوم لکن معلوم علیه  
 و احوال سنیه مخصوص کرده شده اند و از شرک خفی خود را نهانند و اقول سبحان الله  
 پیران و فیه که منحصر اند در جلوه و اتحادیه و محذریه محققین شایسته تالشه را که مستلزم  
 حمل واجب بر فرد ممکن ترجیح داده کثرت را عین وحدت پنداشته اند و این نیز اهل کفر  
 محض است پس اگر اتباع ابن سبأ و حشر علی ابن ابی طالب را مظهر خدا دانستند محققین سنیه  
 هر کس و نا کس را مظهر خدا میدانند و در پرده احراز از شرک خفی نفی وجود غیر را نموده و  
 خدا قرار داده بشرک صلی مبتلا گردیده اند اگر اعتقاد اینها و اعتقاد اهل سنت یکی  
 و لهذا محی الدین بن عربی و عبدالقادر جیلانی صلی را پیر مرشد خود قرار میدهند

س  
 متحل اند  
 کسی را بر خود  
 بنده و خود را  
 بمنزه و الهی



پس طعن شان بر سبائی و جندی از آن بجز آنکه وجه اخو غمی آن باشد که در وحدت و اتحاد  
 چرا که می رانند و خا طر نموده جمیع عباد را عین خدا و منظر او قرار داده اند و اگر عتقا  
 اهل سنت و این صوفیه معا بر همدگر است و قول سهروردی در غیر این مشایخ صوفیه است  
 پس باید که چنانکه شیعیان از عبد الله بن سبا و اتباع او بنیز از شیعیان می نمایند اصل  
 نیز بر ملا از این عینی و دیگر بر این بر دو غایب از شیعیان بنمایند و کلام و فان اکثر حقیقهم  
 لما سلفا عتروا بکفر شیخ مشائخهم من العربی کیفما کان تصوف مثل تسنن  
 رنگارنگ در حقیقت هیچ یک غیر شخص مثل مشهور است که یومی یا الحجاره من کابلیه  
 صلیح حساب طعن بر اختلافات شیعه بالمعنی الا عم نمی سرود چه این تنوع عتقا خاصه است  
 تشیع نیست بلکه این حبیب عام است بطریق اولی جاد و ساریست فاعتدوا  
 یا اولی الابصار و ثانیا بوجه آخری گوئیم اگر تلونات بهر مذاهب باعث آن باشد که اصل  
 آن مذاهب اصل باشد پس تلونات ملل اسلامیه که حدیث مستفیض متفق علی یقول  
 حضرت رسالت پناهی که امت موسی بر هفتاد و یک ملت متفرق شد و یکی از آنها  
 ناجی و باقی و آتش و زرخ و در امت حضرت عیسی هفتاد و دو فرقه بهم رسید یکی  
 از آنها ناجی بود و باقی هلاک و امت من هفتاد و سه فرقه متفرق خواهند شد و یک نفر  
 ناجی خواهد بود و باقی هلاک و برای العین مشاهده و شعب فروع آن علاوه  
 بر آن باید که العباد با تعدد اصل مذاهب اسلام را بر هم نزنند و اگر این اختلافات را نگارند  
 در بنیان قیوم طریق مستقیم اصل این اسلام رخته اند از بنیاد اختلافات را نگارند  
 متحمل تشیع چرا اصل طریق تشیع را که مصداق اصلها ثابت و فرعها فی السما  
 مورد لعن و ایراد گردانند و اگر این تلونات رنگارنگ تشیع باشد تلونات است

در بیان تشیع



وافتراق شان بفرق کثیره مثل فرق کرامیه و جهمیه و تشیه فرق معتزله و اشاعره و ماتمیه و غیره  
 و صوفیه چار عیب تنبیه اینک اختلافات اهل سنت و اصول و فروع که در کتب یقینین مذکور است  
 و مذکور در السنه جمعه و مشهور است تا آنکه هر فرق از آنها دیگر بر افعال و مصلحت قرار میدهند  
 معتزله اشاعره و اشاعره و معتزله نسبت بضمائل می کنند که به توضیح بجز المذاهب  
 و غیره حال آنکه اینهمه تابع چار یار و مقدمه یار غار بسیار صحابه کبار اند پس اگر این اختلافات  
 و تلونات و تسنن و خننه نمی اندازد و در بنیان اصول تشیع چار خننه خواهد انداخت شما خود  
 مسئله امامت را از فروع قرار داده آید اهل قبله را تکفیر نمی کنید پس مخالفان را تا جرات  
 ضلالت خواهد بود باید که شیعیان را هم معذور دارند و لا اقل مدعیان تسنن را که معذور  
 خواهند شد اگر بگویند که بغیر اشاعره هر که خود را بابل سنت و جماعت مسامی سازد و در  
 از جماعت اهل سنت خارج است و مسلک یا منسلک نیست خواهیم گفت که بر تقدیر تسلیم  
 همچنین شیعیان می توانند گفت که هر کس از متخلین تشیع خود را شیعه و امی کند و تشیع حقیقی  
 و در رمره شیعه امامیه غیر منسلک است قبلیج احتیقا و ضلال و فساد او بامتداد می نشود  
 و آنکه لکن تکمیل مناسب این مقام است ذکر کلام امده علام سکنه الله اعلى رجا و السلام  
 که در صواب ام الیهات در نقض کلام ابن بابویه و محبت الیهات بقلم اعجاز رقم آورده افاده  
 فرموده و هوذا باید دانست که بعضی از علما امامیه مثل جناب علامه علی علیه الرحمه و غیره نظر  
 یابینکه بنابر اجماع اهل اسلام احادیث متواتره متفق علیها بین الفرقین مثل حدیث  
 ثقلین و مثل حدیث ابلبیت کمثل سفینه نوح و حدیث اثنی عشر خلیفه و غیر آن احادیث  
 بسیار بضمیمه آیات قرآنی مخلف از اهل بیت نبوی استنکاف و اعراض از تبعیت ائمه اثنا عشر  
 موجب هلاکت ابدی می نماید سر بسجی و در بعضی معنیها مستعد ذکر اقوال بعضی اهل

۹۴  
 معتزله  
 و غیره  
 و تشیع  
 و غیره

۹۵  
 و تشیع  
 و غیره  
 و تشیع  
 و غیره



مل فاسد و اسلامیة لایسما الذین قالوا بخلافة الخلفاء الثلاثة که مقرون بکمال سختی  
 وظاهر البطلان بوده گردیده تا بر صاحبان محقول سلیمه ظاهر و هویدا گردد که همانا سبب  
 اختیار نمودن آنها این اقوال سخیفه و آراسی باطله را همان تخلف نمودن آنهاست از سفینه اهل بیت  
 طاهرین و ائمه معصومین و ناصب و تائیدیت چون کج راه بطلان بعضی از مصنفات  
 فاسد گردیده بی اینکه بی حقیقت حال بد و تامل نماید شروع نموده در ذکر اقوال سخیفه  
 بعضی از ارباب باطله که از زمره شیعیان محسوب شده اند و امامیه آنرا کتاب مطبوعه  
 می نامند و بنا بر عدول آنها از آیه لا استلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی  
 بخمس العین میدانند خیال نموده که باین تقریب دعوی همسری علیا امامیه مطرقت با آنها  
 متعاند شد و حال آنکه این خیال محال است چه این معارضه و دعوی همسر وقتی نمی باشد  
 که سنی یا نیز مثل اجماع اهل اسلام و یکی از هزاران این احادیث متفق علیه فریقین پیدا  
 که آن دلالت میکند بر مالک و در تخلف این سفینه صاحب ثلثه تا منشای این اقوال سخیفه  
 که اسماعیلیه و غیره دارند این تخلف را قرار میداد اما چون اسلام و اخلا او از مثال  
 چنین فضیلت بی نصیب محروم اند غیر از ندانست و پیشیما چیزی عاید حال کثیر الاختلاف  
 او نخواهد گردید آرمی علیا شیعه را میرسد که منشای این اقوال سخیفه که اسماعیلیه و غیره  
 دارند همان تخلف از سفینه اهل بیت عصمت و طهارت را که ائمه اثنا عشر ایشانند  
 و بوجه دیگر تمیما للامم و توضیحا للمقام گفته می شود با اشاعره که بالفعل توجیه  
 خطای بسوی آنهاست شبهه نیست و اینکه بعضی از فرق اهل سنت مثل کرامیه مرجیه  
 اقوال سخیفه دارند که موجب تبرا و بیزاری ما و شما هر دو از آنها گردیده و همچنین بعضی  
 از فرق شیعه مثل اسماعیلیه و غیره هرگاه این تمهید یافت پس گوئیم که تخلف فرق

اینها از کتب معتبره  
 خلافت کثرتی است  
 اختلاف نفعی  
 پیشینیان  
 اختلاف نفعی  
 بین کلام و کلام



اهل سنت که احوال بخیر و رند با اتفاق با و شمار سفینه اهل بیت عصمت و طهارت نبوی  
 ثابت و بمرتبه از غلویت که مجال انکار آن اهل امانت و دیانت نیست هم ثابت با جماع  
 اهل اسلام تخلف اهل بیت نبوی موجب ملکوت است پس اینها بر این مرد و مقدمه  
 اجتماعیه اتفاقیه که منوریم که منشأ این اقوال مخیفه و آراسی باطله همان شایسته تخلف است  
 از اهل بیت عصمت اما تخلف این فرق از سفینه صاحب ثلثه چون محل بحث است چنانچه ایشان اتفاق  
 قایل با امامت آنها بوده اند و هم سناد و هلاکت آنها بسبب تخلف از اصحاب ثلثه غیر مسلم سناد  
 این اقوال مخیفه است از تخلف آنها که موقوف بر دو مقدمه مخیفه ناشی از کمال غیبت است که  
 بجای است اما سماعیه و غیره پس چند تخلف آنها از اصحاب ثلثه متفق علیه است که تخلفهم  
 عن اهل البیت لکن بنا بر مقدم بودن مقدمه ثانی نسبت تخلف آنها از اصحاب ثلثه و مسلم بودن  
 آن نسبت تخلف آنها از اهل بیت نبوی باز اسناد اقوال مخیفه آنها بطرف تخلف آنها از  
 اهل بیت نبوی و در آن تخلف عن الاصحاب مقرون بصواب و عکس آن عین خطا و غلط است  
 آن بصوت اولی قناتر حجتیه و یقین الله الموفق والمعین هرگاه این را دانسته  
 پس بدانکه حقیقت حق امامیه ثنا عشریه بچندین وجه واضح جلایه لایح میگرد و میآید  
 اجمالیه و درین مطلب ضمن چند فصل موضوع بیان آوریم انشاء الله اما تفصیده حسیا  
 ذکره بعد از افاضان تفصیل بعد از اجمال و وقع فی نظر اهل الکمال فصل اول در بیان  
 فصوصی است که اثبات انحصار امامت خلافت در عده خاص و از ده از آن لایح می شود  
 و آن نزد امامیه متواترات اضحی جلایه است که مخالف و موالف با سانی متعدد در کتب معتبره  
 خود آزار وایت کرده اند و شیخ جلیل سعید علی محمد بن علی خزاز قمی علیه الرحمه در کتاب خود  
 که مسمی است بکفایه الاثر فی النصوص علی الائمة الاثنی عشره و آنرا مخصوص بنا بر جمع نصوص

صاحب نفع فی  
 کتب شیعیان

فصل اول در بیان  
 فصوصی که اثبات  
 انحصار امامت خلافت  
 در عده خاص و از ده  
 از آن لایح می شود



مجموعه فصوله بر امامت ائمه اثني عشر عليهم التحية الزاكية تاليف نموده از اصحاب معصوم و فاضل  
عبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود و ابی سعید خدری و ابی ذر غفاری و سلمان فارسی و جابر بن  
و جابر بن عبد الله انصاری و انس بن مالک و ابی هریره و عمر بن الخطاب و زید بن ثابت و  
بن ارقم و ابی امامه و ائمه بن الاستق و عمار بن یاسر و حدیفة بن اسید و عمران بن حصین و  
بن مالک و زید بن الحارث و ابی قتادة الانصاری و علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام  
و از هر دو فرزندانش سرار جوانان این بهشت امام حسن و امام حسین علیهما السلام از زمان  
صحابیا از امام سلمه رضی الله عنهما و از عایشه بنت ابی بکر و از حضرت فاطمه سیده زنان  
عالمیان صلوات الله علیهما انصوص اثني عشر خلیفه و اثني عشر امیر بعدة نقباء بنی  
از هر واحد از این صحابه با سانیست سفیضة و ابیث نموده و در سایر کتب شیعه از بن قریب  
روایات بسیارست و در کتب معتبره مثل سنت و صحاح شان هم بسیار این اثیر صحت جامع الاصول  
از علما عامه نیز از بخاری و مسلم با سانیست این جابر بن سمره روایت کرده قال سمعت  
النبي يقول يكمين بعد اثنا عشر اميرا فقال كلمة لم اسمعها فقال ابى انه قال  
كلهم من قبش يعني گفت شنیدم از رسول خدا که گفت بعد از من و از ده امیر خواهند  
پس کلمه فرمود که شنیدم از پیغمبر که گفت که فرمود که همه آنها از قبش اند قال و فی  
روایة انه قال لا يزال من الناس ما ضيا ما وليهم اثنا عشر جلا ثم تكلم الله  
بكلمة خفيت على فسالت ابی ما ذا قال قال سول الله فقال كلهم من قبش  
قال هذه رواية البخاري و مسلم و فی آخری لمسلم قال انطلقت الى سول الله  
وصع ابی فسمعتة يقول لا يزال هذا الدين عزى امة الى اثني عشر خليفه فقال  
كلمة صمتها الناس فقلت لا بى ما قال قال قال كلهم من قبش يعني ابی اثیر گوید



که در روایت دیگر آمده که رسول خدا گفت همیشه امر مردم گذران خواهد بود تا وقتی که وارث  
 مرد و الی شان یعنی او مقتدا می ایشان باشند با نگاه متکلم شد رسول خدا بکار که پوشیده  
 بر من سپیدم از پدر خود که چه گفت پیغمبر خدا پدرم گفت فرمود که همه از قریش اند  
 این اشیر می گوید این است روایت بخاری و مسلم هر دو مسلم تنها بسند دیگر روایت کرده  
 از جابر بن سمرة گفت باید مردم خدمت رسول خدا رفتن پیش منیدم که آنحضرت می فرمودند که پیوسته  
 این بن عزیز و غالب و منیع و مستحکم است تا دوازده خلیفه بعد از آن کلمه فرمود که مردم مرا از  
 اجتماع آن باز داشتن پس آن مردم پرسیدم که چه فرمودید مردم گفت کلام من پیش قال  
 و فی آخری قال دخلت مع ابی الی البقی فسمعتہ یقول ان هذا الامر لا ینقض خفی  
 بمضی فی اثنا عشر خلیفه قال ثم تکلم بکلام خفی علی فقلت کلامی ما قال قال قال کلهم  
 من قبش و فی آخری لا یزال الاسلام عن یز الی اثنی عشر خلیفه ثم ذکر مثله یعنی در  
 روایت دیگر از برای مسلم چنین است که او گفت داخل شدم باید مردم نزد رسول خدا پیش شنیدم  
 آنحضرت را که می فرمایند بستی که این کار منقض نمی شود تا بگذرد در اربع دوازده خلیفه گفت  
 بعد آنحضرت این کلامی فرمود که بر من مخفی شد پس گفتم بپدر خود که رسول خدا چه فرمود گفت  
 همه آنها از قریش خواهند بود و در روایت دیگر آمده که همیشه اسلام عزیز و غالب خواهد بود  
 تا دوازده خلیفه بعد از آن مثل سابق ذکر کرده این است آنچه ابن اشیر از بخاری و مسلم روایت کرده  
 و این پنج روایت و فضل لایحی گفته است که در صحیح مسلم یازده حدیث و در صحیح بخاری یک حدیث  
 باین مضمون است بعد از آن اشیر می گوید فی وایة الترمذی قال قال اللہ یكون من  
 اثنا عشر امیرا قال ثم تکلم بشیء لم أفهمه قال قلت لابی یوسف فقال کلهم من قبش و فی  
 رواية ابی داود قال سمعت رسول الله یقول لا یزال هذا الذین قائما حتی یكون علیکم



اثنا عشر خلیفہ کلہم یجمع علیہ کلامہ فسمعت کلاما من النبی لہ فیہ فقلت کلام  
 ما یقول قال کلہم من قبش فی آخری قال لا یزال هذا الذین عن نزال الی اثنی عشر خلیفہ  
 قال فکبر الناس وضجوا فقال کلمہ خفیة و ذکر الحدیث فی آخری بهذا الحدیث  
 و زاد فلما رجع الی منزلہ اتتہ قریش فقالوا انہ یكون ما ذاق قال ثم یكون الہرج  
 و ترجمہ ابن اخبار مثل اخبار سابقہ و در حدیث اخیر یادہ کردہ است این ضمنی کہ گاہ  
 آنحضرت بدلت سیرا گشت قریش خدمت آنحضرت آمدند عرض کردند کہ بعد از دہ خلیفہ  
 چه می شود فرمود ہرج می شود ہرج بمعنی اضطراب است فاضل لا بھی گفته است کہ تفسیری  
 صحیح حدیث و در جمع بین صحیحین نیست حدیث و در جمع بین الصحاح است و حدیث و در  
 احمد و سایر کتب معتبرہ مذکور است بالفاظ متقاربہ کہ حضر رسول فرمود کہ یزال امر اللہ  
 باقیما و لیہم اثنا عشر خلیفہ کلہم من قبش و بعضہ باین عبارت کلاما من النبی قائم  
 تقوم الساعة و یكون علیہم اثنا عشر خلیفہ کلہم من قبش و روایتی کہ وہ است خلیل  
 شیرازی این حدیث را از مسلم از سند و قاصد فاضل لا بھی گفته بعضہ باین لفظ است  
 لئلا یزال هذا الذین قائما الی اثنی عشر خلیفہ کلہم من قبش فاذا مضی ملک الامر  
 باصلہا و بعضی از روایات سجاکا یزال امر الذین یزال امر الاسلام و ارد شدہ است  
 و ترجمہ اینہا اینست کہ در حق اسلام الی یوم القیمہ منقضی و تمام نمی شود تا اینکہ وازدہ خلیفہ  
 بعد از دہ باشند برایشان بگذرند و بعد از آنکہ ایشان بگذرند زمین و ہل زمین ہمہ خارج ہلا  
 شوند و مثل این اخبار است اینہ صحیح بخاری و مسلم روایت شدہ از عبدالمجید بن عمر کہ رسول خدا  
 فرمود کہ یزال هذا کلہم فی قریش سابقہ من الناس اثنا عشر و روایت دیگر سابقہ منہم اثنا عشر  
 و این مجرور صواعق محرقہ خود در ذیل اخبار بایہ برخلافت ابی بکر از اولیل خستہ آورده

در کتاب کلمات خاصہ  
 کہ ترجمہ غایت المرام  
 و سابقہ و اخبار و مجاہد  
 و پشت و حجت و طریقی  
 از قول فاضل علیہ السلام  
 منقول است کہ کیامت  
 اثنا عشر خلیفہ است  
 از اخبار شریفی است  
 منقول است کہ در بعض  
 اثنا عشر خلیفہ و بعض  
 کلام من قبش و بعض  
 و باقی است و بعض  
 مفصل است کہ در بعض  
 اسما علیہ السلام  
 از کتب و در بعض  
 اسما بعض آیتہ و بعض  
 حدیث



اخراج ابولقاسم البغوی بسند حسن عن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله  
 يقول يكون خلق اثنا عشر خليفة ابوبكر لا يلبث الا قليلا قال الائمة صل  
 هذا الحديث مجمع على صحته وارجح من طرق عدة اخرجها الشيخان وغيرهما  
 فمن تلك الطرق لا يزال هذا الامر عز يراي تصرون على من ناواهم عليه الاثني  
 عشر خليفة كلهم من قبش رواد عبد الله بن احمد بسند صحيح ثم ذكر رواية  
 مسلم وابو داود ومثل ما مر ثم قال عن ابن مسعود بسند حسن انه سئل كم  
 يملك هذه الامة من خليفة قال سألنا عن هذا رسول الله صلى الله عليه وآله  
 فقال اثنا عشر كعدت نقباء بني اسرائيل واتخرج السيو في تاريخه مثلها يعني و  
 كرده ابوالقاسم بغوی بسند حسن از عبد الله بن عمر كه شنيدم رسول خدا را كه مي فرمود  
 مي شوند بعد من و از زده خليفه و ابوبكر يكث نخواهد كرد و مگر بزمان قليل ابن حجر مي گويد كه  
 ائمه حديث گفته اند كه بر صحت صد اين حديث اجماع كرده شده و ارد شده است بطرف  
 متعدده كه شيخان يعني بخاري و مسلم وغيرشان آنرا روايت كرده اند پس بنظر تامل بنگردد  
 كه از اين كلام واضح گرديد كه اصل اين حديث در نزد ائمه اهل سنت اجماعي تصحيح است همچنين  
 غرض ما در اين مقام و فقره ابوبكر لا يلبث الا قليلا كه بغوي فرموده است غير معلوم است  
 و غير مسلم پس فكر اين حجر اين خبر را در ذيل مخصوص خلافت ابوبكر كه حقيقت غير  
 منصوص اختلاف است كما صرح به فحول علماء هم با آنكه نص در فضلاء ابوبكر است از راه  
 محض عصبيت كه او است باز اين حجر مي گويد پس اين جمله آن طرق حديث يكي است انحضرت  
 فرمود كه هميشه اين امر عزيز و غالب است و نصرت كرده مي شوند بر آنانكه معاذا بآنها  
 بر اين امر مي نايستند و از زده خليفه كه همواره از فرشتگان روايت كرده است اين را احمد



بسنده صحیح بعد از این حجر و آیت بخاری و مسلم را برنجیکه گذشت نقل کرده و بعد آن گوید  
که از ابن مسعود بسند حسن روایت که پرسیدند از او که چند خلیفه مالک امر اینست خواهند بود  
پس گفت که ما پرسیدیم همین امر را از رسول خدا پس فرمود که دوازده خلیفه مثل عدد و بقتا  
بنی اسرائیل و همچنین و آیات سیوطی و تاریخ الخلفاء و آنچه در مجلس عالی رحمه در حق  
می فرماید ایضا و صحیح مسلم از عامر بن ابی بنی قاصص روایت کرده است که نوشتم بسوچان  
بن سمره که خبر ده مرا بجزیکه شنیده از رسول خدا پس بنوشته که شنیدم رسول خدا  
در روز جمعه در پسینی که اسلی را سنگسار کرده گفت پیوسته و بین برپا تا قیامت برپا  
و برایشان دوازده خلیفه خواهند بود و از قریش و در روایت دیگر تمهید این حدیث نیست  
که پسین و بن آیند و روح گوی چندی نزدیک قیامت و در کتب معتبره ایشان چنین  
از شعبی از مشرق روایت کرده اند که گفت ما نزد ابن مسعود بودیم و قرآن بر ما می خواند  
پس مردی برخاست پرسید که آیا از رسول خدا پرسیدند که چند نفر خلیفه بعد از او  
خواهند بود و عبدالله گفت که تا من بعراق آمده ام کسی این را از من نپرسیده بلی سوال  
کردیم حضرت فرمود دوازده نفر خواهند بود بعد و نقیاسی بنی اسرائیل و همه از قریش  
خواهند بود و از ابو جحیفه روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که پیوسته امرت  
من شایسته است تا بگذرند دوازده خلیفه که همان قریش اند و از انس روایت کرده  
که حضرت رسول فرمود که پیوسته این بین برپا تا دوازده خلیفه از قریش پس هرگاه  
ایشان بر و ندرند بموج خواهد آمد با اهلش و ایضا از عبدالله بن عمر روایت کرده اند  
حضرت رسول فرمود بعد از من دوازده خلیفه خواهند بود و ایضا روایت کرده که ابن عمر  
گفت بابی طفیل که دوازده خلیفه بشمار بعد از این هرج مرج قتل و قتال خواهد بود و ایضا



مروست که از عایشه پرسیدند که چند خلیفه از برای رسول خدا خواهند بود گفت خبر داد مرا  
 رسول خدا که و از دو خلیفه خواهند بود گفتند که کیستند گفت با حمای ایشان و بنو نضیر است  
 با ملائی رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند بگو با کرد نگفت برین مضمین با الفاظ بسیار دیگر  
 روایت کرده اند تهی و لکن صاحب کفایه الاثر از عایشه روایتی آورده که را این سمانی نقد  
 بتفصیل مذکور است و در باشد که آنرا نقل کنیم علامه علی علیه الرحمه در نهج الصواب است  
 که از مشایخ حمیر و ثقاتشان است روایت کرده که چون سار و دو به حضرت ابی سیم علی بن ابی طالب  
 و علیه السلام اظهار کرامت نمود از بودن با جبره و در اسماعیل خدامی تعالی و حی و ستاد بایزیم  
 که اسماعیل علی بن ابی طالب و آله و علیه السلام را با مادرش بنو فرودار ایشان را بخانه پیغمبر می برد  
 یعنی مکه معظمه بدستیکه منبتش خواهم ساخت فریت اسماعیل را و ایشان را بتفصیل خواهم داد  
 و می گردانم آنها را با گرانبه آنانکه کافر می شدند می گردانم از آنها پیغمبر عظیمی و ظاهری نام  
 دین را بر سایر ادیان می گردانم از فریت او دوازده بزرگ می گردانم فریت او را بعد  
 ستارگان آسمان انتمی و در کتب سماوی نیز باین بشارت اشارت واقع شده چنانکه صاحب  
 احوال فاخره که مالک المذهب است در بشارات محمدیه از سفر اول از تورات از فصل دهم آن  
 روایت کرده که حق تعالی بابرهم فرمود که درین سال متولد می شود برای تو فرزندانی سحاق نام  
 پس این پیغمبر عرض کرد که آرزو دارم که اسماعیل فرزندم بدرجه تجید طاعت فایز گردد  
 پس حق تعالی فرمود که عاصی مستجاب کردم در باره اسماعیل و برکت میدهم او را و بزرگواری  
 با و کرامت می فرمایم بزرگواری بسیار و می گردانم او را برای است بزرگی و میدهم او را شعب  
 بزرگی و قریب است که بهر سندا از او دوازده بزرگواری جناب الابد علیه الرحمه در عباد السلام  
 می فرماید که ظاهراً او را از شعب جلیل حضرت رسول خداست از اثنی عشر عظیم دوازده امام



علیه السلام اند و چونکه این عبارت مشتمل است بر بشارت ائمه اثنی عشر علیهم السلام و ناقل  
 مالک المذنب است که او را غرضی باین وایت متعلق نیست بلکه منافی مذکور است احتمال  
 جمل وضع باین راه نمی یابد علاوه آنکه دیگر ثقات هم بعینه همین عبارت این بشارت  
 روایت کرده اند مثل او ندی و غیور با آنکه جواد سابطی حنفی معاصر بر این روایت نقل  
 کرده عبارت هکذا و اما اسماعیل فانی قد سمعت عائله ها انا و اقدارک  
 فیہ جعلت ثمر و ساکثره تکتیرا و سیلا اثنی عشر عظیما و سا صبرهم مع عظمه  
 النعم و مثله فی الصحف المطبوعه بامل النصارى که ان فیها مکان اثنی عشر عظیما  
 عشر نفیاجتاج الی الحدیث علی القدر و حجت می فرماید اما اینکه بر دو نصاری گویند مراد  
 باثنی عشر دوازده پسر صلیبی است پس اند پس فرض تسلیم اینکه آنحضرت دوازده فرزند و آن باشد  
 بلا کم و زیاد می گویم که حق تعالی و صف کرده است بیشتر بهم البطلت چنانکه در لغت و فخره  
 کلام ساطعی واقع است بشارت چنانکه در صحف انبیای ترجم حکم نصاری وجود پس درست  
 از بیان آنکه اولاد صلیبی آنحضرت باین وصف متصف بوده اند تا برسان او تعالی مدح و بیشتر بهم  
 توانند بود و این صناد در آنها شمر باشد تا انصاف بشارت بآنها تواند شد پس اگر گویند که  
 ائمه شما ملک ریاست نداشتند پس چگونه ایشان را بعظمت شرافت که لایق بشارت باشد  
 متصف توانی است خواهیم گفت که عظمت شرافت امامت که ریاست مدینه است از طرف  
 خدای تعالی و ایشان بظاهرت اعمراد عیانی داشتند کرامات مقامات ایشان بر دو  
 و شصتن و زیافته اگر چه تسلط ظاهری می ایشان حاصل نشده در توصیف آن کافی و دانی  
 پس تسلط ظاهری رکار نباشد با آنکه از حضرت عیسی تعبیر ملک الیهود در انجیل واقع  
 و ایشان بر روی تسلط نبوی انجیل و خاندان الله لما صلب الیهو عیسی کتب فی لاطس







روز عاشورا بود حسین علی مرتضیٰ نقه در حدیث و کثیرا مایروی فی فضائل  
 اهل بیت سید غریب ابوالفضل بن علی است چنانچه در این مضمون روایات فریقین همچون  
 مکرانکه سید غریب ازین راه باشد که از عمر بن الخطاب نقل چنین خطاب است یا و صفای  
 کرده فصاحت ده محل استغراب است تعجب است و داده باشد فوقی محله باز صاحب کفایت  
 بسند خود از حدیثی عبد الله بن مالک از عمر بن الخطاب آورده که گفت شنیدم رسول خدا را  
 که می فرمود ای گروه مردم من شیر و شمشیر و شمشیر من حوض و اردوی من حوضی و حوضی من  
 مابین صنعاء و بصری است و ران قدمها از نقره است بعد دستار گان و من سنده ام  
 از شما وقت رود شما از حال هر دو ثقل پس نظر داشته باشید چگونه سلوک می کنید  
 بآن هر دو سبب اکبر است یک طرفش بدست خدمت طرف دیگرش بدست شما  
 پس تمسک نمائید با او و بدل کنید از او و بگیر اهل بیت من و عزت من پس بدستیکه خیر داده است  
 مرا لطیف خبر که این هر دو جدا نخواهند شد تا آنکه نزد من حوض قرار دهند پس گفتم ای  
 رسول خدا آیا نزد عزت تو فرمود عزت من اهل بیت مرا اندازد و لا علی و فاطمه که نه  
 از ایشان از سلب حسین بیرون آیند آئینه بر آینه عزت مرا اندازد گوشت خون من بکشد  
 از عایشه نقل کرده که او گفت کان لنا مشربة و کان النبی اذا اراد لقاء جبرئیل لقیه  
 فیما پس منی رسول خدا آنجا بملاقات جبرئیل رسید پس حسین داخل شد جبرئیل پرسید این  
 پس حضرت فرمود فرزندم حسین است و بران خویشانشانید جبرئیل گفت آگاه باش که این  
 زود باشد که بدرجه شهادت رسد حضرت فرمود کیست آنکه قتل خواهد کرد او را جبرئیل گفت  
 امیر آنحضرت فرمود است من قتل خواهد کرد او را گفت بلی و اگر خواسته باشی خبر دهم  
 تلک بآن بدین مقتول خواهد شد در آن اشاره کرد بسوی من طیف عراق و گرفت از آنجا



ترتیبی سرخ و بنظر آنحضرت در آورد و عرض کرد که این است تربت جامی شهادت او پس گریه پاشید آنحضرت  
لیکست با و جبریل گریه پاشید و دبا شد که حق تعالی انتقام خواهد کشید از آنها بقیه شما  
این است پس رسول خدا فرمود ای حبیب من جبریل کیست قایم با این است گفت چشم از او را  
حسین همچنین خبر داده بود و کار مرگ زود باشد که خلق می کنند از صلب حسین فرزند را  
و می نهد او را علی نزد خود و او خاضع خاشع خواهد بود بعد آن می آید از صلب آن فرزند می  
که نام کرده است او را محمد قانتا الله ساجد و خارج می شود از صلب فرزند می که نام کرده است  
او را خدای تعالی نزد خود جعفر ناطق عن الله صادق فی الله و بر می آید از صلب فرزند می  
که نام کرده است او را حق تعالی نزد خود موسی و اثنی باسند محبت فی الله و خارج می شود از صلب  
فرزند نام کرده است او را خدای تعالی نزد خود علی الراضی بالله و الله عملی فی الله و خارج  
می شود از صلب فرزند نام کرده است خدای تعالی نزد خود محمد الراغب فی الله و الله  
عن جرم الله و خارج می شود از صلب فرزند نام کرده است او را خدای تعالی نزد خود  
المکلف بالله و الولی الله از خارج می شود از صلب فرزند نام کرده است او را خدای تعالی  
نزد خود حسن و حسین با الله شد با الله باز خارج می شود از صلب کلمه الحق لسان الصدق  
و منظر الحق حجة الله بر تمام خلق برای او غیبت در از باشد بظاہر خواهد کرد خدا با سلام  
و اهل اسلام را و پدید خواهد کرد کفر و اهل کفر و اهل فاضل شیرازی از خطب چهارم از سلیمان  
راعی و ایت کرده که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می گفت لیلة الاساءة  
الی السماء قال الجلیل امر الرسول ع انزل الله من به یعنی شبی که ما با آسمان دند گفت من خدا  
برگوار که ایمان آورد و گوید پیغمبر با نوح نازل شد با و از جانب و در کار و قتل المؤمنین و می گفت من  
نیز گوید با نوح نازل شد قال صد یا محمد من خلقت امتك قلت خیرها قال علی بن ابی طالب

مرا از فاضل شیرازی  
مرا علی بن ابی طالب  
صاحب غنیه النجاشی  
که از دکان شیرازی است



قلت نعم گفت است گفتی ای محمد که را خلیفه کردی را می گفتتم بهتر این است گفت علی بن  
ابی طالب را گفتتم آری ای پیرو کار من خانی یا محمد انی اطلعت الی الارض طالعاً فاخذت  
منها فتققت لك اسماء من اسماء فلادكر فی موضع الاذکوت معی فانما المحمود  
وانت محمد ثم اطلعت ثانیة فاخذت منها علیاً فتققت له اسماء من اسماء  
فانما الاصل وهو علی گفت خدا می تعالی ای محمد من نظر کردم زمین نظر کردم بی اختیار کرد  
و برگزیدم از اهل زمین را و بیرون آوردم از اسماء خودم همی از برای تو پس کور نمی شوم  
در جانی مگر آنکه تو نیزند کور می شوی بامر من محمود و تویی محمد بعد از آن نظر کردم زمین  
بار دیگر پس اختیار کردم علی را و بیرون آوردم از برای او همی از اسماء خود پس من علی  
و اوست علی یا محمد انی خلقتک و خلقت علیاً و فاطمة و الحسن و الحسین  
و الائمة من لدی عرضت و لا یتکم علی اهل السموات و الارض  
فمن قبلها کان عندک من المومنین من جمدها کان عندک من الکافرين  
ای محمد بدستیکم من ترا و علی را و فاطمه را و حسن و حسین را و امامانی را که پس از اویند  
آفریدم از نور خود و عرض کردم و لا یت شمارا بر اهل آسمان و زمین پس کسی که قبول کرد  
و گردید بولایت شما خواهد بود نزد من از مومنین و هر کس که انکار کرد آن را خواهد بود نزد  
از کافیرین یا محمد لو ان عبداً من عبیدک عبدانی حتی ینقطع او یصل کالشی  
البال ثمراتانی جاهداً بولا یتکم ما غفرت له حتی یقر بولا یتکم ای محمد  
اگر بنده از بندگان من پیشتر کند مرا تا آنکه در عبادت من و حش از بدن بخارفت کند  
یا بگردد از عبادت و ریاضت مثل پوست خشک و هم کشیده شده انگاه بسوی من  
در حالتی که منکر است و لا یت شمارا نخواهم آورد و اورتا آنکه اقرار کند بولایت شما



یا محمد تحبان تراهم قلت ففهم یا رب فقال التفت عن عین العرش فالتفت فاذا  
 بعلی وفاطمة و الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد  
 و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن محمد  
 و المهدی فی حضاح من نور قیام یصلون هوفی و سطهم کانه کوكب دری  
 اسی محمد ایدوست سیداری که به بینی ایشان را گفتم آری ای پروردگار من پس گفت متوجه شو  
 و بین بجانب راست عرش را چون متوجه شدیم دیدیم که علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن  
 و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد  
 و حسن بن علی و محمد بن علی علیه السلام در نوری مثل آب تنک افتاده اند و نماز می کنند  
 و محمد بن علی علیه السلام در میان ایشان مثل کوبی بود و در شنده فقال یا محمد هو کلام  
 الحج و هو النار من عذرتک و عرفت و جلال الله الحجة الواجبة لاولیائک  
 و المنتقم من اعدائک پس گفت اسی محمد ایشانند مجتهدی من و مهدی از میان اهل بیت  
 باز یافت کننده خونها و جفاها که نسبت ببله بیت تو بطریق آوردند بعزت و جلال  
 خود قسم که او است حجت لازم از برای دستان من و انتقام کننده از دشمنان من اینهم کلام  
 و اهل سنت نیز اسامی متبرکه را که اثنتی عشر و فضائل و فرایاشی در کتاب خود نوشته اند کما  
 فی صواعق ابن حجر و غیره بلکه ابن صباغ مالکی و کمال الدین بن طبرک شافعی و ملا جامی مولوی و  
 سبک گویندی کتاب های مستقل در تفصیل اسامی مقدسه و ضبط حالات و کرامات مقامات  
 حضرات تالیف کرده اند این صباغ در دیباچه فصول مهمه می گوید اما بعد فعنی لی ان  
 فی هذا الكتاب فصولاً عممة فی معرفة الائمة اعفوا الائمة الاثنی عشر الذین  
 اولهم علی المرتضی و اخرهم المهدی المنتظر تنضم شیئاً من مناقبهم الشریفة و مراتبهم



العالیة المنیفة الی قوله عقدت لكل امام منهم فصلا وکما الالدین بن طلحه می گوید  
 وبعد فاحسن ما نظمته اقلام الافهام مراقب کلام الکلام فی الحسنات المستحبات  
 الی ان قال تالیف الا الالمصطفی ائمة الهدی اهل البیام والنجی ذوی الایات  
 والبیئات الی ان قال الترفست یامرا غتراب تالیف کتاب تطلع مطالعة دار  
 فضیلتی هم فشرعت فیہ وصیت کیفیة ترتیبه فی مبادیه وجعلت  
 علی ابوابه عدة ائمتهم فسطرته ودرتته وحررتة وپوتیه وفتت  
 بمقرض خد متهم وسمیه ذیلة المقال فی فضائل الال مجامع و شواهد النبوة  
 نوشته رکب سادسین بیان شواهد و لایلی که از صاحب کرام و ائمة عظام اهل بیت ظهور  
 آند و همچنین شیخ یوسف سبط شیخ ابو الفرج عبد الرحمن بن الجوزی در تالیفش  
 سبب تذکره خواص الامم فی معرفه الائمة اسماء و فضائل حضرت رافعه شریف و ما افشاها  
 در ابواب فصول حال هر واحد از ائمة اثنی عشر و آیات این کتاب مفصلا خواهم نوشت  
 شاه عبد العزیز بلوی هم اعتراف با مامت ائمة طاهریں علیهم السلام بتاویل معنی آن  
 در تحفه خود می گوید نیز باید دانست که امامت نزد اهل سنت بمعنی پیشوائی در دین  
 نیز اطلاق کنند و بهمین معنی امام اعظم و امام شافعی را که در فقه پیشوا بودند و امام غزالی  
 و امام رازی که در عقاید و کلام نافع حاکم را که در قرأت امام بودند امام گویند و  
 ائمة اهلدار و جمیع این پیشوا بوده اند خصوصا در هدایت باطن و ارشاد طریقت  
 که مخصوص ایشان بود باین جهت ایشان را اهل سنت علی الاطلاق امام دانستند اما  
 که مراد از خلافت است که در خلافت نزد ایشان تصرف در زمین باوصف استحقاق غلبه  
 شوکت نفاذ حکم ضررست که در خلافت منحصر در پنج شخص مذکور داشته اند

فاضل و بلوخی و بلوخی  
 اعتراف با مامت  
 ائمة طاهریں علیهم السلام  
 بتاویل معنی آن

اول تحفه



اقول مخفی ماند که این باب صحت عداوت با اهل بیت هر چند که امامت ائمه اطهار را خواست که تشبیه امامت  
 امام عظم خودشان از نظر باینده لکن این خیال محال و گمان باطل است که از قیاس سیدالاسلام <sup>سراج</sup>  
 بربانانش جاری شده - این شیخ یا من الشری و این النعمانه من الکری چه نسبت خاک را با عالم پا  
 و از این جا که من بعد خود گفته و آئینه اطهار در جمیع این فنون پیشوایان بوده اند خصوصاً در هدایت  
 باطن و ارشاد و طریقت که مخصوصشان بود پس در پیشوایان حضرتشان در هدایت ظاهری  
 از هدایت باطن سهل تر است چه خصوصاً اگر به سوره اختیار بندگان اشاره حق  
 و هوای الحقوق را از آنها بیک کنار می کشید البته حق بمرکز قرار میگرفت **قول** یا هر چه ایشانشان  
 اهل سنت علی الاطلاق امام دانند **اقل** اما اگر علی الاطلاق امام میدانند بحد تخصیص این  
 فنون و هدایت باطن چه ضرر بود و اگر ایشان را در خصوص علم فقه که در این فنون مندرج است  
 پیشوایان علی الاطلاق میدانند بتقلید دیگران چه اگر درین می نهادند و متابعت ائمه اربعه  
 خود را بر متابعتشان ایثار میکردند و جمیع سائلین بمقا و فاسئلوا اهل الذکر اکتفا و تقلید  
 چرا با آنحضرات جوع نمی آورند **قول** نه امامت که مراد از خلافت است که در خلافت و ایشان  
 تصرف در زمین با و صفت استحقاق و غلبه شوکت و نفاذ حکم ضرورت **اقل** اول آنست  
 که مراد از خلافت است صریح نافی و منافی امامتشان علی الاطلاق که آنفا حقیر آن  
 کرده می باشد و تعلیل این نفی باینکه در خلافت نزد اهل سنت تصرف در زمین شریعت است  
 بناسی فاسد علی الفاسد می باشد اعتبار این شریط اول نزاع است لاسم که در امامت  
 فعلیت تصرف و تسلط معتبر باشد قاضی سید نور محمد نور محمد مرقد در جواب فضل بن  
 روزبهان فرماید که اگر حقیقت خلیفه همین معنی است لازم می آید که ابو بکر در وقت امتناع  
 اعراب از ادای خراج کوه بسوا و نسبت آنها خلیفه نباشد و فیه نظر لکنه کلام فی



السند الاخص به آئینه می یابست که عثمان را در ایام حاکم دار خلیفه نشمارند بلکه خلیفه  
 و امام مخصوص مرعنه اسد الرسول او السابق علی الملاحق كما یقولون فی عمر بن الخطاب  
 او با اختیار بعض الامته که ذمه به السيد خلیفه و امام بالفعل تا حصول انصر تعرف  
 در امور و جریان احکام نبوده باشد تا محصل حاصل کلامه بلکه محض استحقاق تصرف اولی بودن تصرف  
 در نزد باری تعالی و امامست خلافت مثل نبوت کافیست پس هر که از خداوند عالم الایق  
 این مرتبه میداند و را پیشوا و امام قرار میدهد چنانکه هر کس را که الایق اختیار از برای نبوت  
 میداند و را به پیغمبری بر می گمارد اگر است از موسی استیلا کاف و رزند و نبوت و امامت  
 و اختلال متطرق نمی شود حضرت هارون بلا شبهه با خلافت حضرت موسی خلیفه او  
 در اقوام بود و قوم اطاعتش نکردند پس غیبت بان جاریست که گفت یا ابن اتم ان القوم  
 استضعفونی و کادوا یقتلوننی پس اگر در خلافت امامت تسلط و تصرف معتبر  
 می بود می بالست که حضرت هارون از خلافت حضرت موسی بدر میرفت اگر رزوا اهل سنت  
 در خلافت تصرف رزمین معتبر باشد و در نزد خدا و رسول معتبر نباشد بار از بقوله  
 چه کار قال السید نور الله تورا الله مرقه الخلافة و الامامة ریاسة  
 فی اموال الدین الدنیا نیابة عن النبی و فعلیة انما یكون بالنص والتعین  
 لا یجریان شیوع التصرف فی الامور كما قال النبی فی شان السبطین علیهما السلام  
 انما یتوکل علی الله و ما یتوکل علی الله الا ان یتوکل علی النبی و ما یتوکل علی النبی الا ان یتوکل علی الله  
 و اما رت ائمة ما ممنوع بودن شان از خلافت ظاهر میستبدست و نقل شدن دیگران بآن چنانکه  
 قاض نشد و نبوت انبیاء تکذیب انانکه تکذیب آنها کرده اند و مجاهره بنا فرمائی و عدان شان  
 بعمل آورده و قد قال علی علیه السلام و صاعلة المؤمن غصاصة فان یکن مظلوما

در خلافت  
 و امامت  
 و نبوت



فالمریکن شاگاف دینه و کلام تا با بیقینه و اما تو هم آنکه درین صورت فائده است  
 منتفی می شود پس معارضت به نبوت چه در صورت عدم اطاعت نظر این تجلیا هر بنیان  
 فائده نبوت به منتفی خواهد شد جواب بحال آنست که تحقق طوسی علیه السلام بآن فائده فرموده  
 بقول خود وجوده لطف تصرف لطف آخر و قال علی علیه السلام لا تخلوا الارض من  
 حجة الله اما ظاهر امشهورا وخایفا منمو الا لا یبطل حج الله و بیئاته ففکر  
 الظاهر لو عدم فائده من جهة سوء لختیار العباد الی آخر ما افاد و قوله  
 باوصف استحقاق اقول اگر استحقاق با رعایت میکردند با عمر و بکبریت نمی کردند  
 و با معویه پزید نمی ساختند استحقاق ائمه اطهار بنص قرآنی و احادیث سید ابرار با کمال وجود  
 ثابت اما الشیعة فقالتم فی ذلک و اظهر من الشمس و ابدین من الکواکب اما اهل السنة  
 فلقوله و ائمه اطهاره جمیع این فنون پیشوا بودند خصوصا در هدایت باطن و ارشاد طریقت  
 که مخصوص ایشان بود با هر جهت ایشان اهل سنت علی الاطلاق امام اند پس باقی نماند  
 کلام ما در عدم حصول تصرف اعتبار آن پایه اعتبار ساقط است کما اخرنا الیه و کیف  
 ما کان استحقاق شان باقر خصم ثابت است اینست حال ائمه طاهران با کبر و دست و دشمن بآن  
 معترف اند و لکن ابائی فجدتی بمثلهم اذا جمعنا یا جریو الحیامع اما حال استحقاق  
 خلفای ایشان پس هر چند در بحث مطاع انبشار است و شریحا واضح خواهد شد لکن محلا  
 در بین مقام نیز باید رسید پس اولا می بینیم خلفای و از ده گانه اهل سنت از کلام قاضی  
 شافعی عیاض که سیوطی در تاریخ الخلفاء و ابن حجر در صواعق محرقه خود از نقل کرده  
 تشخیص باید نمود و بعد آن پاره از احوال شان باید در یافت پس بدانکه قاضی مزبور چونکه  
 از اصل نصوص خلفای اثنی عشر راه انکار نتوانست پیمو راه کجی را و پیش گرفته می گوید



لعل المراد بالاثني عشر في هذا الاحاديث ما شاكلها اتم يكون في مدة  
 غرة الخلافة وقوة الاسلام واستقامت اموره والاجتماع على من يقوم بالخلافة  
 يعني شاید مراد از دوازده خليفه که زین الاحاديث و آنچه شایسته آن مستفاد می شود  
 آنست که در مدعوت خلافت قوت اسلام و استقامت امور آن بوده اند و جماع مردم  
 بر خلافت آنها تحقق گشته بعد از اجماع کار فرموده می گویند و تحقیق که جمع شده است  
 این احوال را آنکه جمع شده اند مردم آنها تا آنکه امر بنی امیه در سرخ مرجع واقع شد و آنها  
 در میان آنها را دود و دانه مان و لید بن یزید آنکه و کت عباسیه قایم شدند و بنی امیه را مستاصل کردند  
 لکن ده از رخ بر کند شیخ الاسلام اهل سنت اند که تفصیل نموده در فتح الباری می گویند  
 که آنچه قاضی در بیان مقام گفته بهترین اقوال است در تفسیر این احادیث از جمیع آن زیرا که تأیید می کند  
 آنرا قول آنحضرت در بعضی از آیات که صحیح است کلامه یجمع الناس مع مراد از اجتماع  
 شان انقیادشان است به بیعت هر یک و آنکه جمع شدند بر کبریا خلفا نلته بودند و علی بن  
 ابی طالب تا آنکه امر مکرر در صفین واقع شد پس از آن و در محو به بر خود و نام خلافت است  
 بعد از آن جمع شدند بر وی وقت صلح حسن و عیسی بعد از آن مجتمع شدند بر پیشین یزید و ظم نشد  
 برای حسین امیری بلکه مقتول شد پیش از آنکه اجماع بر او معقود شد بعد از آن هر گاه یزید  
 مردم مختلف شدند تا آنکه جمع شدند بر عبد الملک بعد قتل ابن الزبیر بعد از اتفاق نمودند  
 بر پسران چهار گانه او که اول شان لید بود بعد از سلیمان بعد از یزید ثانی بعد از هشام  
 و در میان سلیمان و یزید و آمد عمر بن عبد العزیز پس از بیعت نفر بیعت امام اهل سنت اند  
 بعد خلفا را شدند و دوازدهم و لید بن یزید بن عبد الملک مجتمع شدند مردم بر او وقتی که  
 عیسی هشام و پسران حکومت و قریب چند سال بعد از آن مردم بر هم شدند و قتل نمودند امام



دو از دهم خود را و فتنه مایه پاشد و طرفه ترک کلامی است که بنا علی قاری در شرح خود فتنه کبر  
 ابی حنیفه گفته است که رافضی بدل عشره مبشره با بجنه دوازده امام خود را مولای قری  
 حال آنکه ذکر ائمه اثنا عشر در احادیث و روایست مگر بر صفتی که رد قولشان می کند  
 و آن چیز است که روایت کرده اند از اشخان صحیحین این جابر بن سمره که او گفت که فتح  
 بخیر است سول خدا باید بر خود پیش شنیدم آنحضرت را که می فرمود کایزال الامر لنا  
 صاعدا ما ولی امر اثنا عشر جلا کلام حقیش فی لفظ کایزال الامر عزیزا  
 الی اثنی عشر خلیفه و چنان بظهور آمد که آنحضرت فرموده بود پس اثنا عشر خلیفه  
 خلفا را شدین چهار گانه و معویه پیش از عبید الملک بن ابی جراح پسران چهار گانه  
 او و عمر بن عبد العزیز اند و بعد آن امر خلافت انحلال و ختلان پذیرفت و نزد  
 روافضی نیست که امر ایامت ایام ائمه شان فاسد و ناقص ماند و همیشه ظالمان بلکه  
 منافقان و کافران بر حکومت سوار و بر ائمه تعدی دند و اهل الحق اقول من الله  
**اقول** الحال باینکه احوال خلفای شان بغیر از امیر منان بود که در حقیقت  
 ظالمان و تعدیان بوده اند باینکه تا صدق و کذب طرفین لایح کرده و خوش بود و گریه  
 آید بکمان تا سیمیه و می شود هر که در خوش باشد و در غم باشد و همگنان بود اگر دوش  
 بدانکه عزت امر اسلام و جاری بودن تمام آن بین الانام که بر عزم فاسد این الد الخصاص  
 در عهد دولت این ایام حاصل بوده امریت بدین الم بطلان همواره بدعات تازه و ظلم و بیاد  
 می اندازد از اینها بظهور پیوسته بیان این احوال تفصیل این مقال آنکه دوازده امام خلیفه  
 اهل سنت بنا بر احتمال ارجح در نزد محققین شان بدین ترتیب حال شان بدین منوال است  
 خلیفه اقول شان این ابی قحافه است فان اقل من جاذ الخلافه بلا نص من الشارع



ابی بکر بن ابی قحافه بل با اختیار من الجلق فلم یکن هو بالحقیقة خلیفه کما اعد  
 بنفسه بل هو خلیفه قومه او خالفة کما اقر به علی نفسه بل با اختیار قوم  
 بلکه با اختیار پس خطاب خلیفه اول است صاحب واقف گفته است که به بیعت یک کس فلا  
 ثابت می شود چه این قحافه به بیعت پس خطاب خلیفه شد پس این جهت ابی بکر قحافه  
 خلیفه اند هر چند که او خود می گفت اقیلونی اقیلونی قلت خیرکم و علی فیکم  
 لکن پس خطاب خلافت را بگردان او است و باز پس خطاب دشمن بیانگ بلند می گفت کانت  
 بیعة ابی بکر فلتة و قال لله شرها فمن عاد الى مثله فاقتلوه یعنی بیعت ابی بکر  
 دفعه بلا فکر و رویه واقع شد خدا تعالی از شر آن محفوظ داشت پس هر آنکه عود کند  
 بمثل آن پس بکشت او را و دشمنان مراتب پس خطاب قائل باشکات کشکی یوم صید یبیه بنقض  
 ابی قحافه خلیفه و هم شان با با اعتراف اینکه اگر علی نمی بود عمر ملاک شده بود اشعار ابا نه  
 غیره لک و انی له لک فانه لک مع الحق و سلوک اسوء المسالك  
 اولم یقرع سمع هؤلاء قولة تکلمت بهذا الحق الحق ان یتبع امری بهذا الا  
 ان یهدی فمالکم کیف تحکمون با آنکه نزد علی بن ابی طالب که صدیق علی مع الحق  
 و الحق معه بود و تخمین با احترام تانید ما کاذبین غلورین خائنین اثمین بودند کما و در فی  
 صحاحهم عدوان شان بر اهل بیت علیهم السلام غصب حق شان که در کین آن بودند از رو  
 وفات حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم رسید و سیاهی تفضیل سومین اعیان  
 محرق القرآن سارق الفرقان بادی الظلم و العدا ان قتل الدار حامل بنی امیه الا شرار علی رقا  
 الناس بسبب حکمت عملی پس خطاب خلیفه سوم گردید زیرا که عمر و وقت مرگ و بنای سخته  
 تازه نهاد که شور می میان شش کس قرار داد و امیر المومنین صلی الله علیه و آله و سلم درین مجاد افلاحت



اخذ علیه الرحمه فرموده تدبیری کرد که یا امیرالمومنین گشته شود یا بناچار با عثمان بیعت کنند زیرا که  
 حضرت امیرالمومنین را با عثمان بیعتی بود و عید الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص ضمن کردند  
 و گفت اگر همه بیک اتفاق کنند او خلیفه باشد اگر اختلاف کنند اگر یک طرف بیشتر باشند  
 کمتر باشند اگر مساوی باشند با دو نفر یک کس را اختیار کنند و دو نفر دیگری آن سینه نفری که  
 عبد الرحمن در آنهاست اختیار کند سینه نفر دیگر اتفاق نکنند آنها را بیکشت چون بیرون آیدند  
 حضرت امیر فرمود که تدبیر و ابرامی محروم کردن من تمام کرد زیرا که عبد الرحمن پسر عم سعد  
 و عثمان را و عبد الرحمن بیعت داشت که این سه نفر از همه جدا نمی شوند نه انقیاد نیست که طوطی  
 و زبیر با من باشند چون عبد الرحمن را آن طرف است باید برگشته شوم یا با یکی از آنها بیعت کنم و نفر  
 چنان شد و روز شوری بعد از آنکه حضرت امیر جمیع قبایع در ابرای ایشان شمرده و همه تصدیق  
 کردند با وجود آن عبد الرحمن بجز امیر گفت با تو بیعت می کنیم بشرطیکه عمل کنی بکتاب و سنت  
 و سیرت بخین حضرت فرمود که من بکتاب خدا و سنت رسول عمل می کنم و بدست بخین عمل نمی کنم  
 و برای آن این سخن را گفت که نیست که حضرت شیران و مبتدع فاسق را قبول کنی باید کرد پس  
 همان سخن را با عثمان گفت و قبول کرد پس عبد الرحمن و سعد بن ابی وقاص بیعت کردند و مردم  
 نیز بجز بیعت کردند پس خلیفه سوم او را میباید آن شخص بیعت کرد و چون قسوق و ظالمها و بدعتها  
 عثمان از حد گذشت صحابه اتفاق کردند او را گشتند و با خلیفه برحق امیرالمومنین بیعت کردند  
 لهذا آنحضرت را خلیفه چهارم میدانند چهارم اسم الله الغالب بفرق الکتاب علی بن ابی طالب  
 الصابور فی الکروب و المصائب صلوات الله و سلامه علیه علی الدائم و الاصل صدق  
 علی مع الحق و الحق مع علی و معه حثیمه و ابراهیم و عیسی و یحیی و زکریا و یونس و هارون و موسی و  
 بن ابی سفیان علی المشهور بین الجمهور با چندین مجاریبات با امیرمومنان بیعت کردند و در این



قالوا انه خليفة حق بعد مصلحة الحسن فذله له على اختلاف فيه ولكن تحقيق ما بين  
 ابن حجر موافق تحقيق فتح الباری و ملا علی قاری همین است حيث قال ان المجتهد اذا  
 لا يلام فله اجر واحد و لعل اجران فهو بعد مصلحة الحسن خليفة حق و ام  
 صدق ششم سالک سالک هاویه یزید بن معاویه را که اهل سنت را حرفه رکفر و سلام او  
 بنصر پدرش و باجماع اهل حل و عقد که از اجماع بر خلافت خلفای ابعده بالا بمرتبه خلیفه  
 یحیی بن مقتضا ضوابط اهل سنت و از این است که خلیفه زاده عبد الله بن عمر را از  
 خلع خلیفه بنی نضر تا نام یزید رسید و هیچ بسیار کشید تا آنکه صاحب جامع الاصول می گوید  
 که بهرگاه اهل مدینه یزید بن معاویه را خلع کردند عبد الله بن عمر حشمت و اولاد خود را جمع کرده گفت  
 شنیدم رسول خدا را کسی فرمود که بر پا کرده می شود برای هر عذر کننده و لوسی و زقیات  
 و بد رستی مابیت کرده ایم این را به بیعت خدا و رسول خدا و بد رستی من نمی دانم عذری را  
 بالاتر از این که بیعت کرده شو برای مردی علی سید و رسول الله بعد آن بر پا کرده شود از  
 برای او قتال و تحقیق که من نمی دانم احدی که خلع کند او را و یا متابعت نماید و رین امر او را  
 الا كانت الفیصل بیننا و بینهم اخرجنا بالخاری و بهرگاه خلع کردند یزید را و مجتمع شدند  
 بر عبد الله بن مطیع آمد او را ابن عمر پیش گفت عبد الله بن مطیع بیندازید برای ابی عبد الرحمن  
 و ساهو پیش گفت عبد الله بن عمر که من نیاید ام نه تو برای آنکه بنشینم آمده ام برای آنکه حد  
 ترا حدیثی که شنیدم ام آنرا از رسول خدا که فرمود که آنکه خلع کنند است را از طاعت ملاقات  
 خواهد کرد خدا را بر و قیامت حال آنکه حتی برای او خواهد بود و هر آنکه بگوید در گردن بیعتی نباشد  
 بیعت کفر خواهد بود و آنچه مسلم الحال چشم انصاف باید دید که این بیستم حشمت و اهتمام خلیفه زاده  
 و مبارک است که از اسلام هم بهره نداشت چه جا عدالتی که عوض عصمت برای نام



در حق امام اعتبار کرده اند و باز در عقاید خود تصریح نموده اند باینکه امام بفسق منزل نمی شود  
پس اگر مسامی سلام ششم باشد هر چه از قتل و غارت در بیت حضرت سید المرسلین که مودت  
شان مفاد لا اسالکم علیہ اجر الا المودة فی القربی اجر رسالت بود و از ضرورت  
دین اسلام از اول ظهور رسید گو قادیان و بنیان مرصوص میان او و برجم فاسد اهل سنت بسبب  
کینه اهل بیت نبوت نباشد و از اینجاست که مقدم شان صاحب فتح الباری گفته و الله تعالی  
الحسین امری بقتل قبل از کربلا و بعضی دیگر گفته اند قتل الحسین بسبب جنگ پناه و بخدا  
از این احوال سجا لکن نظام و بیداد می کرد از او بر اهل مدینه و استخفاف آن شهر معظم که خسران از  
اسلام بود و هم نزد پسر خلیفه ثانی جعتی برای عزل او کافی نبود تا آنکه موت منکر امامت او را  
موت جاهلیت قرار داده فاعتبروا یا اولی الالبصار فی فیلیفه و غمی امام ابن جماعت لیایم  
که ابن حجر در شان او گفته که اهل سنت اختلاف کرده اند در کفر برید بن معاویه و ولی عهد او  
پس طائفه بر آنند که او کافر بود بجهت قول سبط ابن جوزی و غیره که مشهور است که هرگاه مبارک  
امام حسین را نزد وی می روند جمع کرد اهل شام را و کان بینکت بخیر برانند رسیده یعنی  
بخوبی از خیران بسیار که آنحضرت را بخلاصند و ابیات ابن زبیری را می خوانند و لیت اشیا  
بیک شهادت الی اخره ابیات المعروف ابن جوزی چنانکه سبط او نقل کرده می گوید  
تعب نسبت از قتال ابن زیاد و ظلم و بیداد و عجب است از مخدول گردانیدن یزید اهل بیت  
رسالت را و زدن او چوبی با بزرندان امام حسین و سوار کردن او را بر سوار و مالیکه  
آنها را بر شتران بی کجاوه مذکور ساخته شنای اعمال او را از اینجه مشهور است نقل از  
و بر گردانیدن او را شریف ابی که قد تغیرت ریحیه بعد آن می گوید ماکان مقصوده  
الا الفضیحة فی اخطار التماس فجوز ان یفعل هذا بالخواج یعنی بود مقصود از یزید



لکن آنکه آنکه در فضیلت و اخلاص سر شریف آید است که بخارج چنین معامله نکنند البتة باجماع  
 المسلمين ان الخواج البغاة یكفون و یصلی علیهم یدفنون و لو لم یكن فی قلبه  
 اعتقاد جاهلیة و اضغان بدلیه كاحرم الرأس و كفنه دفنه و احسن الی آل  
 رسول الله آیا اتفاق نكرده اند مسلمانان باینكه خواج باغبان را كفن می كنند نماز می كنند  
 بر جنازه شان اگر نه آن می بود كه در دل او كینه یا جا بلیست و اضغان بدیه بود باینكه احترام  
 آن سر شریف می كرد و بكفون و دفن آن می پرداخت بآل رسول حسن سلوك پیش می آمد و باین  
 می گوید كه جمعی از علمای اهل سنت گفته اند كه یزید كافر نبوده زیرا كه چیزی از اسباب جبهه كفر  
 از او به ثبوت نرسیده و الاصل بقائه علی اسلام تا آنكه گفته است كه از این است كه جمعی از محققین  
 اهل سنت گفته اند كه طریقه قوی در نشان یزید نیست كه در باره او توقف نمایند و راویان بسیاری  
 قال و علی القول بانہ مسلم فهو شریك یاربك یا خبریه النبی فصدأخج  
 ابو یعلی فی مسنده بسنده لکنه ضعیف عن ابی عبیدة قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله لا یزال مرأتی قائماً بالقسط حتی یكون قول من شمله رجل  
 من بنی امیه یقال له یزید یعنی ابن حجر می گوید بنا بر قول باسلام او پس ده است فاستق  
 شریر شراب خوار جوړ كننده چنانكه خبر داده است بان پیغمبر پس بد رستی كه ابو یعلی در مسنده  
 بسند ضعیف از ابو عبیده روایت كرده كه رسول خدا فرمود كه هر كس مرأست من باستقا  
 خواهد بود و بعد از انصاف تا آنكه اول کسی در آن خانه خواهد انداخت شیخ صلی بنی امیه خواهد بود  
 كه در یزید خواهند گفت **قول** اگر این روایت ضعیف است استدلال بان یعنی چه اگر لایق است  
 اگر چه بضام قراین دیگر باشد و از این جهت باین تسكند و ده پس فقره لا یزال كه در حدیث است  
 با فقره لا یزال را لا سلام قائماً او ضعیفاً كه در احادیث صحیح مستفیضه متضمن است و غیره



دارد دست باید بخیزد بر شمار کردن بنید از آن بعد و شریفی که علی اهل سنت تمام بر جان انصاف نموده  
 بآن حکم کرده اند نظر باید کرد و قطع نظر ازین خبر و ضعف آن اعتراف خود این محرم و محال نیست <sup>بلید</sup>  
 که از اجل ضرورت ریاست تا آنکه تفتازانی در شرح مفاسد گوید اما صاحبی بعد همین  
 الظلم علی اهل بیت النبی صلی الله علیه و آله فمن الظلم و محبت کمال الاحفاد  
 و من الشناعة محبت کاشتهاء علی اکاداء اذ کادیشهد به الجهاد و البجاء  
 و بتکلی له الارض و السماء و تعهد منه الجبال و تنشق الصخور و یبقی سوء عمله  
 علی کما الشیء و مرالد هو فلجنة الله علی من یأشرا و رضی و سع و لعذاب <sup>خفته</sup>  
 اشد و باقی یعنی لکن آنچه جاری شده بعد صحابه که از عظم و ستم بر اهل بیت رسول مختار پس برین  
 مرتبه ظهور پیدا که محال اخفای آن نیست شناعة آن بآن شایسته نیست که در آراشتیه  
 تواند گردید زیرا که قریبت که گواهی دهند بآن حوادث حیوانات محمودی بآن گریان و بر این  
 زمین و آسمان و پاره پاره شود از آن کج بهما و شکافته شوند از آن سنگهای سخت باقی ماند  
 سوء عملش تا گذشتن شهر و مرور و دور پس لعنت خدا باد بر آنکه مباشر این کلمات شد  
 یا راضی یا کبر دیده یا سعی در آن کرده و هر آینه عذاب آخرت سخت و بقاییش بیشتر است  
 پس حیف صد حیف است اهل خلا آیا استقامت و تدبیر در استیصال اهل بیت رسول این  
 فصدیه اند یادید و دانسته در انحراف حق و انکسار حقوق اهل بیت است شیدا که چنین کسی  
 در عداوت و خلفای اشعشعش است بیشتر منسلک می سازند از خدا خوف دارند و از خلق شرم دارند  
 شارح مقاصد می یزدان قبل آن من علماء المذهب من لا یجوز اللعن علی یزید مع علمهم  
 بانه یستحق ما یرقی علی ذلک و یزید یعنی اگر گویند که از علمای بنی عباس است که می شناسند  
 که لعن یزید و انمی دارند با آنکه می شناسند که او ستمگر و ستمگر است که از لعن بالاتر است



قلنا فاحشیا عن ان یرتقی الی الاعلی فالا علی کما هو شعار الروافض علی سائر من  
 فی دعیته یحیی فی اندیجیم یعنی خواهم گفت که منع از لعن بنیاد را راه احترام است از تنقی  
 اعلی فالاعلی یعنی بنابر سبب لغوی و اصحاب ثلثه است از جهت حفاظت عرض صحیح که  
 چنانکه شعار و افضست که در دعا یا خود از ان نقل می کنند و بحال خود از آن طریق اجاز  
 میدارند الا در تحقیق می شک نیست **قول** این ترقی شیعیان بی سبب نیست زیرا که  
 این تخم فساد کاشته سقیفه و شیورستی که از روزی که جناب سالتماب صلی الله علیه و آله  
 ازین جهان غایب عالم جاودانی رحلت فرمود وصیت آنحضرت را پیشین انداختند و خود  
 اهل بیت رسالت را بیا و فناء دادند و بنیاد بیداد و بیاساختند و روز بروز حسارت  
 اعدای بنی یاده شد و بنی امیه بر قایم تسلط ساختند این مجری گوید و لقد عمل  
 معاویه و عثمان کفایه ذلک شرافایعنی در شرافت معاویه کافی است که عمر  
 و عثمان او را بکار حکومت ارشادند تفصیل آن بچنین عنوان بیان کرد که ابو بکر بگاه  
 جیوش مسیوشی فرستاد معاویه با برادرش بنید بن ابی سفیان رفت پس بگاه برود  
 یزید و معاویه را بجای خود حاکم و مشق کرد پس عمر او را بران حکومت قرار داد این  
 عثمان نیز بنیاسلمی را بحال و مشق جمع کرد بر اموح تمام ملک شام را پیشینست سال امیر تو  
 شام بود و پیشینست سال با معاویه بر سر خلافت نشست قال کعب احبار دین عیلاک  
 احد هذه الامة ماملک معاویه پس برین ت و راز که مبانی حکومت با حکام  
 رسید بمفاو ان که انسان لیطغی ان که استغفر روز بروز کشتی و طفیان او زیاده شد  
 تا آنکه با امام زمان در او سخت و کحیل طلبت عثمان با آنکه می دم نبود شوران در آمد و  
 محاربات بجا نمود که اهل سنت آنرا بر خطا اجتهادی حمل کرده او را در خطای جش



سخن یک جزو او و انداخته او را در مقابل نصرت مقابل نام چنانچه این اجتهاد  
 بلکه شغال نو گرفته و فساد از غایت خصوصیت عناوین در همین عمار که جناب  
 عمار کشت بنفاد و عمار قتل الفئه البائه بغاوت او بر حکمان لاکشت  
 پس برای خود من غیر تحقیق عقد خلافت است حتی حاله من الطغیان الی حال  
 من استیصال هلبیت الرسالة و الا لشد الله علی ما العذاب النکال  
 و سیعلم الذین ظلموا انی منقلب ینقلبون مولانا المجلسی رحمه در جلد عاشق الی  
 و قال امیر محمد دهلوی در فقه المؤمنین الی البر از بلاد رکی از اعظم محدثین اهل سنت  
 روایت کرده اند کتب عبدالله بن عمار بن الخطاب الی آخر الوایة یعنی بکار حضرت امیر  
 حسین بن علی بدرجه شهادت فاکر گوید عبدالعزیز بن عثمان نقیبه که در خلافت یزید میشت  
 رگ حمیت بنای اسلام او را بران میشت که بسارت گستاخی در جهت امام خود نموده بود  
 اما بعد تحقیق که عظیم شد ز ریت بزرگ شد مصیبت حادث شد در اسلام خسته عظیمه  
 و لا یومر کوه الحسین پس ایام زاده اهل سنت بر سر عتاب آیده در پاسخ نوشت  
 اما بعد ای حق بدستی که ما آمدیم بسو خانه با افراشته و فرستاده می گشته و آرا  
 و وسادها بالاسی بهم انداخته پس مقاتله کردیم از برای این پس اگر حق ما بود بر حق خود  
 مقاتله نمودیم و اگر حق از غیر است فابوک اول من بین هذا بین بر تو اول کسی  
 که بنا را بر سنت نهاد و حق اهل حق را گرفته است گفت ازین جا که گفته اند قتل الحسین  
 یوم القیفه که در شخصی سوال از دانا به که بگو گشته شد حسب کجایه گفت کاشقیقه  
 گشتند بهر نیای خیفه اش گشتند پس سد باب لعن بر ترقی طعن کرد از غایبان  
 نیاید قاعته و یا اولی که بصار و اگر این همه در نظر اهل سنت و قعی نداشته باشد



ماجرای مدینه و قتل الوف صحابه و سنجاف حرم محترم مدینه نموده هم قنود خفت و مستی  
 قیام بالقسط و امارت با او نخواهد بود عبدالحق در جذب القلوب ایام یا المحبوبین  
 که از اشنع شایع واقعیه هست که آنرا حیره و اقم و حیره زهره گویند موضوعی است بسیار  
 مدینه مطهره مسافت یک میل هر چه از جنس قتل و سفک و فساد و تنک حرمت این الجبل  
 درین قضیه بوجوه آمده اگر چه ذکر آن با بحث کدورتی در صفا صافی ضمیر بود لکن وقوع  
 آن مصداق قول مجبر صادق که بیش از زمان وقوع بران خبر داده بود مرجع مال آن بطریق فضائل  
 و خصائص این بلده عظیم الشان بود مقتضای مضمون حدیث نبوی که فرموده که هر کس  
 و تحریف اهل مدینه کند عاقبت حال او در دنیا و آخرت بعذاب نکال عاید گردد و چنانچه  
 از سیاق قصه روشن خواهد شد لازم افتاد بدین مناسبت که اشارتی بدان نموده شود  
 قرطبی میگوید در زمانه که این بلده مطهره در رونق و عمارت بمرتبه حسن و کمال رسید  
 و بوجوه و بقایا مهاجرین و انصار و علما عالی مقام از تابعین اخبار مخلوق و مشحون بود  
 حوادث و فتن بسیار و قوای و قوای و سوی بدان آورد و اهل مدینه از مخافت این آفات  
 اختیار رجعت ازین موضع ضعیف که محل رحمت بودند نموده بیرون آمدند و یزید بن معاویه مسلم بن عقیله  
 مروی بالشکری عظیم الزمان اهل شام بقتال اهل مدینه فرستاد تا ایشان را بحیره مدینه در غارت  
 شتاعت و قباحه بقتل رسانیدند و زهرا حرمت حرم نبوی نموده داد امانت  
 و الحاد دادند ازین جهت این واقعه حیره نام آمد و وقوع این واقعه در حیره و اقم بود که  
 مسافت یک میل از مسجی و ران بیاست صلی الله علیه و آله و سلم و یکبار و مقصد تن از  
 بقایای مهاجرین و انصار و علما تابعین اخبار را بقتل رسانیدند و از هجوم و راهی  
 و اطفال و هزار کس را کشتند و مقصد تن از حاملان قرآن مجید نمود و هفت اقامه قرآن



در تحت تیغ ظلم آورده اند که هزار زن بعد از این واقعه اولاد زنار آیدند و اسپان را  
 در مسجد پیغمبر حلال کردند و در وضعی که نام موضع است در میان قبر و منبر شریف ۹۰  
 و حدیث صحیح و روایتی که در وضعیست از ریاض جنات اسپان بحال فرستادند مردم را  
 بر بیعت یزید بر عهد عبودیت که اگر خواهد بفروشد و اگر خواهد آزاد کند خواه بطلب خدا  
 خواند و خواه بکسبیت جبر اگر آید نمودند و چون یزید ابن عبداللہ بن معاویہ کربیت بر  
 حکم و آن دست زبانی آورد و در حال گردش و ندو و هم قریبی می گوید که اهل خیار گویند  
 که مدینه در این میان مطلق از مردم خالی ماند و فواکه و ثمرات او نصیب حوش و بهائم آمد  
 و کلاب و دیگر حیوانات در مسجد شریف آمد گاه ساخت مصداق آنچه منبر صادق بدان  
 خبر داده بنظر آمد اینست ترجمه کلام قرطبی بعد از شروع کرده در وایت طبری و گفته  
 که او از احاطه حکما حدیث است و حکایت قصه اعاده نموده و ما بر این قدر و یا کمتر  
 اقتصار نمودیم این حجر می یزد از جهت افراط یزید در معاصی اهل مدینه و بیاد خلع کردند  
 و واقعی بچند طریق از ابن عبداللہ بن خطلم بن حبیل روایت کرده که با خروج نکردیم  
 بر یزید تا آنکه رسیدیم که بریان آسمان سنگ باران شود بدستیکه آن مرد بخرمات نسبت به  
 از دختران و خواهران نامیکرد و شراب خوار می میکرد و تارک نماز بود و ذریع می گوید که  
 هر گاه کرد یزید با اهل مدینه آنچه کرد با شراب خوار می اعمال شنیعه مردم بر او خروج کردند  
 عمر او کوتاه شد و برکت از او برفت این حجر می گوید که نوافل این الفرات می گوید که در نزد عمر  
 بن عبدالعزیز بودم پس مردمانی حاضرین کردند بن معاویه بیان آورد و تعبیر از او  
 با میر المومنین یزید نمود پس عمر ثانی که خلیفه سیم سنیان است او را بیست تازیانه بجهت  
 اجرای تعزیر بر او زد و الحال آنانکه او را با این شناع اعمال خلیفه زمان امیر مومنان بدفع



و بهتان قرار داده اند که از آنجمله است ملا علی قاری و شارح صحیح بخاری مسمی بفتح الهمزة  
 بر اینها صد فرزند بلکه چهار چند آنرا جاری سازند چنانکه عبد العزیز و بلوخی از پیش  
 متقیان و امیر مومنان علی الحقیقه و ابیت کرده که آنحضرت فرمود که اگر کسی را خواهم شنید  
 مرا بشنید تفصیل میدهد و او را صد افترا که بهشت او چاک است خواهند زد و سبحان الله اگر این  
 ناصبی حظه از صحت میدهد بسیار می از صحابه کبار از مهاجرین انصار این حد عاید می  
 زیرا که در استیجاب علی ما نقل بعض الاصحاح مصرح است که حضرت سلمان فارسی مقداد و  
 غفاری و حباب جابر بن عبد الله انصاری و ابو سعید خدری و زید بن ارقم قائل بتفضیل  
 حضرت امیر المومنین علیه السلام بودند قال هذه عبادت محمد و عن سلمان و ابی ذر  
 و المقداد و حباب و جابر و ابی سعید الخدری و زید بن ارقم ان علیا اول المرسلین  
 و فضله هو لا علی غیره بلکه از عمر بن الخطاب بقول است که در وقت فتح مدینه  
 اموال غنائم فراهم شد امام حسن علیه السلام را هزار درهم داد و همچنین حضرت امام سید  
 و عبد الله سپهر خود را پانصد درهم پس او شکایت کرد پس عمر گفت اذهب اتنی  
 کابیهما و امر کامهما وجد کجدهما و عم کعمهما و خال کخالهما و خالة کخالهما  
 فانک لاتأیننی به اما ابوها فاعل المرتضی و اما اهلها فاطمة الزهراء  
 و اما جدّها فمحمد المصطفی و جدتها خدیجة الکبری و عمها جعفر بن ابی طالب  
 و خالها ابراهیم بن رسول الله و خالتها رقیة و ام کلثوم ابنا رسول الله  
 چه این و ابیت لالت صریح دارد بر اینکه جناب فاروق قائل بتفضیل حضرت امیر المومنین  
 بر خودش بود و از این تفصیل آنحضرت بر خلیفه اول نیز لازم می آید از کلا قائل بالفض  
 هرگاه شمه از حال و خامت مال زید بن معاویه ریافتی پس بپای که از احوال باقی خلفه



بنی امیه باید شنید پس گوئیم که از آنجمله است عبد الملک بن مروان ابن الحکم قال بعض  
الافاضل که هرگاه نوبت خلافت باورسید در تلاوت قرآن مجید شغول بود پس از آنکه  
وگفت سلام علیک و هذا فراق بینی و بینک و از امر بالمعروف نهی نکرد و او را سبب  
افراط در بخل ابو الذباب می گفتند و سیوطی در تاریخ الخلفاء از ابن ابی عایشه نقل کرده که هرگاه  
امیر خلا عبد الملک و مصحف مجید در کنار او بود پس بر سر او می زد و گفت هذا اخر العهد بک  
و نیز در عسکری وایت ده اول خلیفه که طریقه بخل اختیار کرد عبد الملک بود و کان یسهری شمع الحجاز  
لخلاء هو اول من غلب فی الاسلام و اول من نخی عن الکلام حضرت الخلفاء و اول من  
نخی عن الامر بالمعروف عجب است از اهل سنت که چندین کسی خلیفه بحق دانست که غادر و ناهنجار  
المعروف بود بلکه سیوطی گوید که اگر نمی بود از مساوی عیوب عبد الملک مگر متولی ساختن احوال حجاز  
سفاک را بر صحابه و سایر مسلمانان که امانت میکرد و بخوار می شان می کشید قتال و ضرب و باوشتن  
و حبس تا آنکه از صحابه و اکابر تابعین آنقدر مردم قتل کرد که شمار نتوان کرد و چه جان غیرشان  
و داغ کرد بر دلان و خوار و صحابه از راه امانت تذلیل هر آینه کافی می بود در قبح حال او  
فلما رحمه الله و لا عفا عنه پس کسی چند عیوب داشته باشد و بحق دعا بدیاشد نمی رسد  
مگر بر اهل امامت ایستادند از آنها سلیمان بن عبد الملک عرج بود که در اکل افراط و شست  
و به تخمه مرد و هو من جمعی القرائین سیوطی در تاریخ الخلفاء نوشته که او از پر خواران  
نامی بود که در یک مجلس مفتاد آثار و یک حرف شوش مرغ خانگی و یک کمرک برب طائفی خود  
و این از صفات بهیمه است از حیثی خسانی روایت کرده که او نظر کرد در آئینه پس خشمش آمد و راشبا  
و جمال خود و پیش محمد پیغمبر بود و ابو بکر صدیق و عمر فاروق و عثمان جبار و معاویه  
بر بار و یزید صبر کرد و عبد الملک سیاست کننده و ولید جبار و هر که باو حلفا



جور و اشرار مثل معویه یزید باشد البته از جنس آنها خواهد بود نه لائق مدح پس قسری  
 آنکه کان من خیار ملوک بنی امیه نخواهد بود مگر از راه عصمت از آنها یزید بن عبد الملک  
 که معروف بود بفاسق از جهت کثرت فسق و فجور و از آنجا که بود شام بن عبد الملک الی  
 المیشوم و از آنجا که بود ولید بن عبد الملک که از او در شراب خوار می و غلبت بر آن کسی که از او  
 بالتر نبود و یکروز می مصحف تفاقول نمود پس آیه کریمه واستغفر لک فاجاب کل جبار عنید برآید  
 پس قرآن را از روی مستخفاف تمیز می نمود و انشد یقول القلاد بن مجبار عنید و حالنا  
 ذاک جبار عنید اذ ما جئت بک یوم حشر فقل یارب رقی الولید در  
 تاریخ الخلفاء نوشته که عبد الملک و زنی غمناک بود و فکر می کرد و بین که ام کس را بعد خود  
 خلیفه کند روح بن ابیاع گفت این انت عن الولید گفت او نموی شناسد که خلافت  
 و کجا نخواست بهر کیف ولید هرگاه این امر را شنید از همان وقت اصحاب نخج را جمع و دشمنان با آنها  
 در یکجا و یکجا صحبت داشت و برآمد از آنجا در آن حال که از سابق هم جاهل تر بود پس عبد الملک گفت  
 اما الله قد اعد وقال ابو الزناد کان الولید یخافنا و نیز در آن کتاب آمده و کان الولید  
 جبارا ظالما و از عمر بن عبد العزیز نقل کرده که گفت ازین که ولید شام حجاج روح  
 و عثمان بن جبار و در حجاز و حرم بن شریک مصرت زید بن جور پر شده و معانی هرگز  
 ظالمی مسلط است نیست حال ولید بن عبد الملک گفته اند که سبب قتلش آن بود که او را در  
 فاسد می دیکه بریام غایه کعبه شراب می خاید پس مردم بغضب آمدند و تفسیق او کرده  
 و او را کشتند و از آنجا که است عمر بن عبد العزیز که سیوطی او را از اخبار خلفا بنی امیه  
 پنداشته در مدحش اظهار نموده حال آنکه او هم در عموم مردم بنی امیه مندرج است و بنا بر تضرع  
 بعضی علما و کسی است که جمعی از اولاد امام حسن را حکم داد که از خانه خودشان که در جوار مسجد

در مدح بنی امیه  
 و در مدح بنی امیه

او را کشتند

فیرک

و او را کشتند

و او را کشتند

و او را کشتند



جد بزرگوارشان بود بیرون کرده شوند پس آنها امتنان نمودند پس حکم کرد که خانه را  
 بر آنها نهند و مسازند و سیلاب آنها را بیرون بیاورند تا آنکه مضطر شده از مدینه بیرون  
 آیند حال خلفای اهل سنت که هر کس از اهل انصاف بر این مطلع شود البته بر او  
 و بزرگوارسی آنها اختیار خواهد کرد و از اینجا است که منصفان اهل سنت نیز در جایی که راه  
 انکار نیافته اند اعتراف بشناخت اعمالشان نموده اند فاعتبروا یا اولی الابصار  
 پس عاقل و دشمن باید که بتامل نظر نماید که آیا دوست که رسول خدا بفرماید که همیشه  
 اسلام عزیز و دین برپا خواهد بود تا دوازده خلیفه و اهل شان باشند و مراد از این هجده  
 ظلمه بود باشند و این همه فسق و فجور و ظلم و جور و بدعات و سایر شرور و قتل و غارت  
 الی رسول اطهر و سبکی و امانت است و شرع افروز که از اینها بظهور رسیده عین اعزاز دین  
 و قوام شرع متین شد و ثانیامی گوئیم آیا عاقل و دانا می دارد که مراد از اثناعشر خلیفه  
 باعث عزت دین و اسلامند همین خلفا شجره ملعونه فی القرآن بوده باشند زیرا که بعضی  
 در تفاسیر و روایات خود شجره ملعونه را به بنی امیه تفسیر کرده اند و مختصری در تفسیر گوی  
 قبلی ای فی المنازل و لا حکم یبدأ و لون منبره کما یبدأ اول الصبیان الکوة  
 میر باقر دانا و علیه الرحمة می فرماید که شارحین این کلام گفته اند که ولد درین مقام صحیح است  
 ای اولاد حکم یعنی نوافل حکم و هو الجدا کاحل ملعونه یزید فاعلموا بالحسن  
 و الحسنین تعبیر هذه الروایة و مراد است که علامه نیشابوری عرج در خود قول  
 ثالث در تفسیر این آیه از سعید بن مسیب و ابن عباس فرموده که رسول خدا  
 دید بنی امیه را که می چند بر منبر او مثل میمون یا و در بیان شجره ملعونه گفته است عن  
 ابن عباس الشجره قبلنا میه و سیوطی در تاریخ الخلفاء فصلی را برای ذکر اصابت مرده



بخلاف بنی امیه مقود ساخته آیامی تواند شد که بیشتر بر مندر به متخدا باشند این هذالش  
 عجب باد آنکه سیوطی را فیصل از یوسف بن سعد روایت کند که مردی بسوی حسین <sup>علیه السلام</sup>  
 برخاست بصلح و بیعت معاویه گفت العیاذ بالله سیاه کردی و می دهم پیش فرمود  
 که بنیان بسا نوجو دایم ده مرا پس بد رستی که پیغمبر خدا بخوابی و ده شد رفتن بنی امیه بر سر  
 فساده ذلک فنزلت انا اعطیناک الکوثرونزلت انا انزلناه فی لیلۃ  
 القدر و ما ادرناک ما لیلۃ القدر خیر من الف شهر و لیکما  
 بعدک بنو امیه یا محمد قال لقاسم فعدنا فاذا هی الف شهر لا تزيد  
 و لا تنقص از سهل بن سعد از پدرش از حدیث روایت کرده رسول خدا بخوابید  
 بنی حکم بن عاص را که می چند بر بنبر او بر نحو یک سیمون جست می کنند پس بر خاطر مبارکش  
 برگزشت فاما استجمع ضاحکا فمات و انزل الله فی ذلک و ما جعلنا  
 الرویا القرینا کلا فتنۃ للناس یعنی آنحضرت را بعد از حج ایند یزدید باطمینان  
 گاهی خندان باشد تا ازین جهان حالت فرمود و نازل شد در پیشان آیه کریمه محصلش  
 که نگردانیدیم خوابی را که بتو نمودیم مگر از مایش برامی مردم پس در این مایش مردان مائی پائی  
 ثبات برامی اهل سنت بر جانماند خلیفه زاده عبد الله بن عمر چه قدر در تائید خلافت  
 یزید کوشید و پادشاه بنامی حکومت معویه بر چید و در نصب عثمان اموی چه فکر پائید  
 تا این که نوبت بآن رسید که علمای ایشان مثل صاحب فتح الباری و قاضی عیاض و در وانه خلیفه  
 بیشتر مردم تا از بنی امیه برگزیدند و اگر چه سیوطی بعد روایت اخیر و اشاره بضعف سند آن نموده  
 لکن آن وجه دیگر تقویت آن پرداخته می گوید اسناد ضعیف لکن له شواهد  
 من حدیث عبد الله بن عمرو و یعلی بن مره و حسین بن علی غیر هم قال



السيد الامام ثوران الملتج المتبرذ الطف المندبر ووفق التامل في تواز الاخبار  
وتناقل الاثار بزع له كخلق ليصبح اجديث زوال القرحة ليست تخصص هؤلاء  
بل هو مرقى منهم الى معوية بن ابرسغيان هو الذي قد صح ان رسول الله قد عا  
عليه في مواقع عديدة منها ما في صحيح مسلم وسائر صحاحهم انه لما دعا  
فخيل يا رسول الله هو يا كل قال لا شيع الله بطنه ثم منه الى عثمان بن عفان وهما  
من الشجرة الملعونة في القرآن ثم الى شيخني لصوص الخلافة وسراق الامامة فمن  
المستبين ان فعلتها التي فعلها من بدو الامر كانت كالبدن وما ترتب عليها  
من بعد كالتزويج وشرح قال علامة تفتازا في شرح المقاصد بهذه العباد  
ان ما وقع بين الصحابة من الشاجرات على الوجه المسطور في كتب التواريخ والمذكور  
على السنة الثقات يدل بظاهرة على ان بعضهم قد جاوز طريق الحق وبلغ  
حد الظلم والفسق وكان الباعث له الحقد والعناد والحسد والداد وطلب الملك  
والرياسة والميل الى اللذات والشهوات اذ ليس كل صحابي معصوما ولا كل  
من بقى النبي بالخير موسوما الا ان العلماء لحسن ظنهم باصحاب رسول الله ذكروا  
لها محامل وتاويلات بما يليق وذهبوا الى انهم محفوظون عما يوجب التضليل  
والتفسيق الى ان قال اماما جرى بعدهم من الظلم على اهل بيت النبي فمن  
الظلم بحيث لا مجال للاخفاء الى آخره ليس باقرار صراحة تفتازا في صحاح معصومين  
وبما وصفه ظلموا في جزر رستم وعلم نجف حسن ظن باعت برتاويل عليل لم يتمكن  
وضررت صارفة كعبارت ارجعت يست مفعول غير اخفامي حق روايات الكرم  
مجال اخفاد رافوق ظلمه متجاهرين برعم خود داشته باشند واما الشامي فيمحق سجا



در شان بنی امیه در سوره ابراهیم می فرماید الحق تعالی الذین بدلوا نعمة الله كفراً  
 واحلوا قلوبهم دارالبوار جهنم يصلونها و بليس القرار عذراً من محشر من ركتشاف  
 در ذیل این آیه می گوید عن عمر بن الخطاب قال سمعت رسول الله يقول ان من قبيش  
 بنو المغيرة و بنو امية اصحابنا و المغيرة فكفيتهم يوم بدلوا و اما بنو امية فتعوا  
 الى حين حال معنی آیه را و آیه آنکه حق تعالی می فرماید آیا ندیده بطرف آنانکه بدل کردند  
 نعمت خدا را بکفر و فرود آورده اند قوم خود را در دمار هلاکت که آن جهنم است داخل شوند  
 در آن بد قرار است جهنم صاحب کشف و تفسیر این آیه از عمر خود روایت کرده که او گفت  
 مراد از بنی امیه و قوم بدترین فاجرانند یکی بنی مغیره و شتر آنها را در بدر کفایت کرده شد  
 و یکی بنی امیه متمتع کرده شدند از زخارف دنیا چند گاه بی یاتا وقت معلوم پس هر گاه قاطبه  
 بنی امیه درین آیه منسلک باشند پس لعن الله بنی امیه قاطبه صا و قاید و  
 عثمان و غیر عثمان بقول میر سنیاں داخل آن شدند و ندید سبایل سنت بقول خلیفه  
 ثانی ایشان در هم بر شکست و الحمد لله على ذلك و اما رابعاً پس این امر است  
 روایتی که اخراج نموده است از ابن حجر در صواعق محرقه خود از ابن شیبیه فی المصنف  
 از سعید بن جهمان می گوید که گفتم از سفینه که بدرستی که بنی امیه گمان می برند که خلافت  
 در ایشان است پس و گفت که دروغ می گویند بنی الزرقا و آنها ملوک اندا شملوک پس بیعت  
 خلافت از روی این حدیث اهل سنت از برای بنی امیه حتی خلافت عثمان بن عفان و معاویه  
 بن ابی سفیان و عمرو بن عبد العزیز بن عبد الملک بن و ان یکسر باطل باشد اگر چه ابن حجر  
 بتاویلش پیچ واخته گفته است معناه ان خلافة معاوية وان كانت صحيحة الا  
 انها غلب على امثاله الملك لكن ابن توميل علیل است صدق المعنى في بطلان الشك



زیرا که سفینه که علم را گنجینه بود در مقابل قول سائل که بنی امیه گمان می برند که خلافت  
 در ایشان است گفته کذب بنو الزرقاء پس اگر خلافت معاویه را صحیح می دانست چگونه نکند  
 او را است می آید بآنکه قولش صریح است در تقابل ملک و خلافت و متقابلین تقابل تضاد  
 جمع نتوانند شد و اما خامس این است مشهوره اهل سنت اختلاف بعد ثلاثون  
 سنة خرج بعد ملکا عضو ضانانی خلافت بنی امیه است از این جالاج شد که قول  
 فاضل دهلوی که نزد اهل سنت تصرف در زمین با وصف استحقاق و غلبه شوکت نفاذ امر که  
 ضرورت بی اصل است و تحقیق استحقاق در این اهل کفر و نفاق و خلافت و شقاق با لاتفاق  
 مستحق نبوده چنانکه خود می بیند که حضرت امام حسن مجتبی با و چه صاحب با معاویه ترک خلافت  
 با وجودیکه استحقاق این مرد آن وقت ذات عالی صفا ایشان منحصر بود و در جانب مخالف  
 بی استحقاقی ظاهر این است که حضرت امام دهم بوده که نهان خلافت منقضی گشته و وقت  
 باوشاهی گزیده و دوره ظلم و ستم و سیدی اگر من متصدی می یا خواهیم شد چون  
 مقدر نیست منتظم نخواهد شد و فتنه و فساد و تعصب و عناد و میان خواهد آمد انتی  
**قول** پس باید که شاه صاحب این حجر را که معاویه بن ابی سفیان را خلیفه حق و امام حق  
 عند نزول الحسن گفته است همچنین صاحب فتح الباری می قاضی عیاض که معاویه  
 و اذناب او را خلیفه بر حق میدانند یا از اهل سنت خارج و از خوارج و از کج و انده و یا از  
 مقوله خود که برای عیب پوشی اهل بخلاف خود گفته اند که نزد اهل سنت در خلافت استحقاق  
 شرط است دست بردارند اگر بگویند که شاه صاحب تصریح نموده باین که خلافت گاهی یعنی  
 باوشاهی می رسد نیز اطلاق کنند پس خلافت معاویه چه از این باب نیست نباشد خواهیم گفت  
 که اگر امر چنین بود چرا این حجر در جواب وایت سفینه می گفت خلافت معاویه



وان كانت حقّة كالأئمة أغلب عليها مشايخة الملك زير كنهة فمعتا بمعنى بادشاهی است  
عین ملک است نه مشابه بان اگر همین معنی مرادش می بود چرا می گفت که احتقا و اهل سنت  
و جماعت آنست که معویه را یام خلافت حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام خلیفه بنویسند  
كان من الملوك واختلفوا في امامته بعدت على فقيل صار اماما و خلیفه  
لان البيعة قد تمت له قيل لم يصير اماما لكان ابو حاد و التورمك و النسا  
الخلافه بعد ثلثون سنة ثم يصير ملكا و قد انقضت الثلثون لع فارت  
و جبر استحقاق او با حدیث كذب و بطل ما نسب الی النبی انه قال اللهم اجعله هاديا  
مهديا و اذا ملكك فاحسن ثابت می كرد و می گفت فهو ما یحتاج به علی فضل معویه  
وانه لازم یلحقه بتلك الحروب لانها كانت من اجتهاد كمال المنازعة علی و الخلفاء  
انتهی ملخصا سبحان الله يا امام من حارب به كرون و حكم محاربة سيد الانس و الجان است  
در فضیلت معاویه قاض نباشد نه محمول بر طمع فست با آنکه معاویه خود می گفت ما دخلت اطعم  
فی الخلافه منذ قال رسول الله في يا معاوية اذا ملكك فاحسن پس در بیان طمع  
تیز بود و بحجت حدیث مختلف بحسب طلب تاریخان که ولی آن نبویا امام مان را و خلیفه ابرار  
دعا و ملکی این صحابه تابعین بود و التشر فتنه را مشتعل گردانید این فتنه فساد را بنام جتاه  
سبکی و منافق فضل معاویه بنسبتن ستم بر جان انصاف نمودن است و آنچه ناصبی بر مقام  
مصدق حق بزبان جاریست الا از اهل سنت یقنع نفی استحقاق معویه نبوده و  
و اما سادس گایس این جاودیت اشعی خلیفه را که متفق علیه است بنظر تامل باید دید  
که صریح ناظن است و لو یضم بعضها الی بعض باستمرار مرورد و از ده خلیفه الی آخر الذکر  
و قیام امر اسلام الی یوم القیام پس مصداق آن و از ده خلیفه سنیان کی در اندک زمان

۹  
صنعت  
بدر  
م



نقض شدند چگونه توانند بود بلکه این صفت منحصرست در ائمه اثنا عشر و هو  
المطابق للخبير المجمع عليه بين الامم من مات ولم يعرف امام زمانه مات ميتة  
جاهلية كذا لست می کن در وجود امام در هر زمانی پس بعد انقضای این و از ده امامان  
که و اعیان الی النيران بودند مدتی بر آنگشته که امام ایشانست شارح عقاید  
در این مقام مبسوط است یازده و بجز حیرت چیزی بآتش نیامد و حیث قال فان قيل علماء  
من امة الخلافة ثلثون سنة يكون الزمان بعد الخلفاء الراشدين خاليا  
عن الامام فتنقض الامامة كلهم يكون ميتة حرمية جاهلية قلنا قد سبق ان  
المراد بالخلافة الكاملة ولو سلم فلعل حور الخلافة ينقضه دوج و الامامة  
بناء على ان الامام اعم لكن هذا اصطلاح محال فجدد للقوم بل من الشيعة  
من يسمون الخليفة اعم ولهذا يقولون بخلافة الاثمة الثلاثة دون امامتهم و اما  
بعد الخلفاء العباسية فلا مشكل في ذلك و متطاول عامه بل سنت که بوجود  
امامان بنوع خود عقدا و نقل امامت و اند عامه می تارک واجب موتشان بجا نیست خواهند  
و هو المطلوب و از این اشتکال چاره کار نخواهد شد و کات حین مناصب اماما باعنائس  
سکت و متارخ الخلفاء آورده عن ابن الخلد انه قال لا تقل هذه الامامة حتى  
يكون منها اثنا عشر خليفة كلهم يعمل بالهدى و دين الحق مني و جلان من اهلبت  
و على هذا فالمراد بقوله ثم يكون المخرج الى الفتن المؤدية بقيام الساعة من المخرج  
الدجال و ما بعد پس اما انچه طغيات بنی امیه از استیصال اهل بیت و اهل بدینة بعمل آورند  
عین بدی بود یا نه اگر شق اول را اختیار کنند از دین حق البته بیزین خواهند رفت اگر شقانی را  
اختیار نمایند البته این اشقیار بمصدق اثنا عشر خلیفه نخواهند داشت فیصل ما کانوا يعملون

بمع  
انقضای  
بسیار  
از  
امامان



واما سامنا پس چنگنه دو کسر را از اهل بیت محمد را درین باره نفرستاده اند  
پس این شخص ایشان را ایشان باطل باشد و اما تا سعا پس بنی امیه که بزبان رسول  
ایزد منان لعن ایشان برات جاری شده در بعضی آیات اهل سنت آمده که آنحضرت و ایشان  
بن ابی سفیان فرموده لعن الله الراكب والقائد السابق ولعن مؤبر و لاد چارگانم  
کما نقل عن وایة سیوطی فی جمع الجوامع عن صاحب الفهرست و سنن نیز از سیوطی منقول است  
که پیغمبر خدا لعن کرد و حکم او بر آنکه از صلابت بر آید تا روز قیامت و نیز در حق بنی امیه فرموده  
شما القبائل بنو امیه پس شما حال محققین اهل سنت که بدترین قبایل عرب و موافقان  
پیشوا و امام خود قرار داده اند بیش از ظالمین بدکار و ستمگر هم الله تحت لوایه  
این چه عزت اسلام بود و چه استقامت امور مومنان که افضل پیغمبر اهل بیت خود را  
بآن بشارت میداد لکن بمفاد حب الشیء یعنی و یضم هر چه زبان اهل سنت آید می گویند بحسب  
آن نظر نمی کنند اما عاشق پس بنی امیه که بر بنا بر لعن و طعن و سب ششم امام متقسان عبادت  
کرده بودند البته کافر بودند کفار با اتفاق لائق امامت نباشند سبحان الله اهل سنت  
سب شیخین کفر می بیند و سب علی بن ابی طالب علیه السلام را کفر نمی پندارند و مبالا می آید  
نمی کنند که مولعین بشیء پیشوا می خود قرار داده اند و سَعَلُمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا اَمْ يُنْقَلِبُ  
يُنْقَلِبُونَ هر چند اهل باطل در اطفائی نورانی قیقه فرو نگذاشتند لکن حق تعالی نور خود را  
روشن تر ساخت و لنعم ما قال ابن ابی الحدید فی شرح نهج البلاغه ما اقول  
فی جلالة عدائه وخصومه بالفضل و لم یکنه حجة مناقبه ولا کتمان  
فضائله فقد علمت ان استولی بنو امیه علی سلطان الاسلام فی شرق الارض  
وغربها واجتهدوا بكل حيلة فی اطفاء نور والتهریف علیه و وضع المعاد و المناقب



ولعنوه على جميع المنابر وتوعدوا ما دحبه بل جسدوهم قتلوا ومنعوا من رواية  
 حديث يتضمن له فضيلة او يرفع ذكره اختاروا ان يسمي احدا باسمه فجازوه ذلوا  
 وسماوا وكان كل مسلم كلما ستر انشر عذره وكلما ذكره توضع نشره وكالشئ لا يقدر  
 بالراح كضوء النيران حجبت عنه عينا واحدا در كته عيون كثيرة اخرى  
 چه خوش گفته است ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه چه گویم در باره مردی که اقرار نموده  
 دشمنان او بفضیلت او نتوانستند خصوم او محمد و انکار مناقب او را و ممکن نشد آنها را  
 کتمان فضائل او پس بد رستی که میدانی که مستولی شدند بنی امیه بر حکومت اسلام بر  
 روی زمین مغرب آن گوشتیدند بر حیل و اطفای غم را و تحریف نمودند فضائل او را  
 و ساختند معائب و مشاکب را برای او و آلوده کردند بانهای غم را بلعن بر جمیع برادران  
 و تهدید نمودند مادحان او را بعذاب بلکه صیقل زدند آنها را و کشتند و مانع شدند  
 از روایت حدیثی که شتمن فضیلتی از فضائل او باشد یا محتوی بر آنچه ذکر او را بلند سازد  
 تا آنکه حرام ساختند که کسی بنام او فرزند خود را نامی گردانند پس این هیچ چیز را از فضیلت او  
 نکاست بلکه روز بروز سمور رحمت او زیاده بر زیاده و شرح گشت و حال فضائل او  
 مگر مثل خوشبوی مشک که هر چند آنرا مستوسازند مستحشری کرد و مثل و شنی آفتاب که  
 هر گاه آنرا بکف دست مخفی سازند نمی توانند مخفی ساخت مثل و شنی روز روشن که اگر  
 یک چشم را بند کنند که نه بیند آنرا البته بسیاری از چشمها خواهد دید آنرا بد آنکه حق تعالی  
 می فرماید اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰىكُمْ پس بنی امیه افستق ناسنج و ندما و جو و شمر و ناس  
 هرگز لائق خلافت نباشند بیش للظالمین بدلا قال امیر المومنین علیه السلام  
 ليس امية كهاشم ولا حرب كعبد المطلب ولا ابو سفیان كابي طالب ولا المهاجر



كالطليق ولا الصريح كاللصيق ولا الحق كالمبطل ولا المؤمن كالمذنب وليس  
 الخلف خلف هوى في نار جهنم يتبع سلفا جناب امير عليه السلام وخطاب باجنا  
 بمعويه شئت نه اميه مثل باشم بود نه حرب مثل عبد المطلب نه ابو سفيان مثل ابو طالب  
 و نه مهاجر مثل طليق يعني كساني كه بشوق ايمان دارا كه حرب بن و فرزند و موطن نج و را گذارشته  
 بشوق اسلام ايمان بخداست حضرت سالتاب آمدند حمالان نجي خوانند بود كه در حاکم  
 در جهاد بدست سلمانان اسير گرفتار شدند و بشد و ثاق و ربنه سخت مبتلي گردیدند  
 و بفاد و شد و الوثاق فاما منا و بعد ما فداء بعد منت يافد چه او ن اطلاق  
 در پايشان صورت بست نه صريح مثل لصيق يعني آنكه نسبتی و صريح و صريحيت نيست  
 مثل كسي داخل النسب با و خود را ملصق و ملحق بغير پدر خود ساخته با ابو الفرج صفها  
 در كتاب اغانى او ششم بن عد از كتاب مثالب نقل کرده كه اباعمر و ابن اسيه غلام اميه ششم  
 ذكوان بود پس اميه او را جانشين خود ساخت ذكوان و جعل نسابه نزد معويه داخل شد  
 پس معويه گفت من رايت من عليه قوئيش يعني كرار از اجداد عليا قرينش و يدي پس  
 ديدم عبد المطلب بن باشم را و اميه بن عبد شمس را پس معويه گفت صف كن هر دو را از بر  
 من پس ذكوان گفت بود عبد المطلب سفيد رنگ و از قامت خوشتر از پيشاني او نور  
 نبوت پيدا و غوت ياست ملك بشره او پيدا بود و دورش را ميگرفتند و ده پسر او  
 كانهم اسد غاب يا شيران پيشه شجاعت بودند گفت اميه چه گونه بود گفت ديدم  
 او را مرد پيري کوتاه قامت نحيف الجسم نابينا كشي او را غلام او ذكوان معويه گفت  
 باز ايت از چنين كلام او فرزندش ابو عمر بود گفت ابن خبر نيست كه شما بعد او را جز  
 تراشیده آيد و حقيقت حال همانست كه من خبر او را بآن قد سلف الكلام فاميه

در كتاب اغانى او ششم بن عد از كتاب مثالب نقل کرده كه اباعمر و ابن اسيه غلام اميه ششم  
 ذكوان بود پس اميه او را جانشين خود ساخت ذكوان و جعل نسابه نزد معويه داخل شد  
 پس معويه گفت من رايت من عليه قوئيش يعني كرار از اجداد عليا قرينش و يدي پس  
 ديدم عبد المطلب بن باشم را و اميه بن عبد شمس را پس معويه گفت صف كن هر دو را از بر  
 من پس ذكوان گفت بود عبد المطلب سفيد رنگ و از قامت خوشتر از پيشاني او نور  
 نبوت پيدا و غوت ياست ملك بشره او پيدا بود و دورش را ميگرفتند و ده پسر او  
 كانهم اسد غاب يا شيران پيشه شجاعت بودند گفت اميه چه گونه بود گفت ديدم  
 او را مرد پيري کوتاه قامت نحيف الجسم نابينا كشي او را غلام او ذكوان معويه گفت  
 باز ايت از چنين كلام او فرزندش ابو عمر بود گفت ابن خبر نيست كه شما بعد او را جز  
 تراشیده آيد و حقيقت حال همانست كه من خبر او را بآن قد سلف الكلام فاميه



فباب النبوة و نه محض مثل سطل و نه مؤمن مثل مدخل و آیه اشارة است بنفاق بنی امیه و این باب  
 ایشان لسانی بود که صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که خلافتشان تا بیع سلاطین و اند که ما و امی همه آنها  
 جهنم است یتبع بعضهم بعضا و قال فی موضع آخر من الله فی منکم المکذوب و منا  
 اسد الله و منکم اسد الا حلاف و مناسبت ایشان اهل الجنة و منکم صبیبة النار  
 و مناخیر نساء العالمین و منکم جملة الخطباء اسلامنا قد سمع و جاهل بکم که باید  
 یعنی آنحضرت فرمود که از ما پیغمبر و از شماست مکذوب از ماست شیر خدا و ظالم را و حمزه بن  
 عبد المطلب عم آنحضرت و از شماست شیر برقم همان کفار قریش که برای بختن فتنه ما و  
 غارت گرمی قسم شده بودند و نامش اسد بن عبد العزی بود و از ما است سیدین شباب  
 اهل جنت یعنی حسن و حسین علیهما السلام که فرزندان آنجناب اند و از شما صبیبة النار و  
 عتبه بن ابی معیط اسوی کل ذکر که پیغمبر را خنق نموده بود و خدای تعالی آنحضرت را دوست  
 نجات داد و اولاد او از زن پدرش بهم رسیده بودند چنانکه در ایام جاهلیت این امر صبح  
 رواج داشت و این بخت در جنگ بدر بدست مسلمانان گنفتار شد پس رسول خدا ص فرمود  
 بکشتن او صبر و قبل کشته شدن گفت انا یا محمد من خاصة قولن فی صبیبة بعدک  
 قال النار فلذلك سموا بنوابی معبط صبیبة النار و از ما بهترین زنان عالمیان از شما  
 زن بهر در آنکه آتش فتنه را می افروخت و او است ام حسیل دختر عمه معوینه بن ابی لهب که شتاره چوپان  
 فار و در وقت شب سر او رسول خدا می انداخت تا پاهای آنحضرت مجروح گردد و بعضی گفته اند  
 که جملة الخطیب کنایه است از نامی سخن چینی و فتنه پرداز و از امی و پس از حج اسلام با گوشش بوش  
 همکنان سیده و جاهلیت شما با امی بکار نیست شان بین الفرقین الحان باید فهمید که حجت  
 صاحب فتح الباری می فرماید این اثر را جماع است چنانکه در باره آیه اثنی عشر شخص



قاضی عیاض پسندیده گفته اند که احوال التائید بما فی بعض طرق الحدیث کلمه  
یجمع علیهم الناس احوال اهل سنت می پریم که با معاویه و اذناب را خلیفه بحق میدانند  
و از جمیع شایع چشم می پوشند چنانکه قاضی عیاض و صاحب فتح الباری گفته اند فیود علیهم  
ما اوردنا و معاویه را فضلا عن ذنابه از پایه استحقاق خلافت می اندازند چنانکه شاه صاحب  
در باره معاویه گفته که عدم استحقاق او ظاهر است پس جواب این اجماع چه خواهد بود بگاه اجماع  
اهل سنت بر باطل و درین واضح بنبوت رسید اجماع شان بر باطل گردید که اجماع ثقیفه و  
شور می بر این اجماع نیست درست ما بر تسلیم این آیات می گوئیم که مراد از اجماع بر استحقاق  
و استحقاق ائمه اثنی عشر جمیع علیه السلام است پس بغیر شان اجدی الاثر امامت نباشد و سوراختن  
بندگان بقول خود او که عدم استحقاق در جانب معاویه ظاهر است بر ممکن الایحاج گردید و الحمد لله  
علی احسانه قد جمع الحق الی مكانه اما قول او که نصرت و غلبه و سنیان و راست  
شرط است می گوئیم که نزد خدا شرط نیست نزد اهل سنت اکثر شرط باشد را چه شمار شرط  
استحقاق کی عمل کردید که در صد شرط دیگر بر می آید هر گاه از وقت معاویه یا از خلفا شرط  
استحقاق منقود شد باری بفرمایند که از ان بیان الی الان اهل سنت که نصب امام کذا و کذا  
که عادل و مستحق فخر باشد و بر ذمه ایشان واجب بر اهل عمل نبوده اند اگر بعمل آورده اند نه افشان  
والا آماده جواب الهی باشند که بر ترک واجب اصرار نموده اند و بیعت کفر مرده اند  
فاعتبروا یا اولی الابصار فصل سوم در بیان دلیل دوم که دال است بر وجوب  
مسک باهل بیت علیه السلام بدانکه نور الدین علی بن حسام الدین الشهرییر بالمتقی  
در کتاب منج العمال جامع صغیر که مختصر جمیع الجوامع است در باب ثانی که باب الاعتصام  
بالکتاب است آورده عن مسند الحاکم عن ابی هريرة عن النبی

فصل  
در بیان وجوب  
کتاب است و وجوب  
مسک باهل بیت  
علیه السلام  
حدیث اثنی عشر  
فی کتاب التعلیل



خلعت فيكم شيعتين لن تضلوا بعدكما كتاب الله وسنتي ولن يفترقا حتى يردا  
 على الخوض وبكر الشافعي من الغيل انبأ عن أبي هريرة ايها الناس قبل تركة  
 فيكم ما ان خذتم به لن تضلوا كتاب الله وعترتي اهل بيتي الترمذي عن جابر بن  
 تارك فيكم حليفين كتاب الله جبل محمد صابدين السماء والارض وعترتي اهل  
 بيتي وانما لن يفترقا حتى يردا على الخوض **حوطب** يعني في مسند احمد في الكبير  
 للطبراني في سنن سعيد بن منصور عن زيد بن ثابت رضي الله عنه ان رسول الله  
 ص ان تمسكتم به لن تضلوا بعدكما احدهما اعظم من الاخر كتاب الله جبل محمد  
 من السماء الى الارض وعترتي اهل بيتي لن يفترقا حتى يردا على الخوض فانظروا  
 كيف تخلفوني فيهما من عن زيد بن ارقم اصابع ايماننا انا بشر وبشرنا ان  
 ياتيني رسول في فاجيب وانا تارك فيكم ثقلين احدهما كتاب الله في اهدى الناس  
 من استمسك به اخذ به كان على الهدى ومن اخطأ ضل فخذوا بكتاب الله  
 واستمسكوا به اهل بيتي اذ كرم الله في و اهل بيتي اذ كرم الله في اهل بيتي و  
 والبا على الرحمة شطري في و رحا والاسلام ان بين وايات فكم مؤدة ارسمن ابل و الو  
 صحيح ترمذي فانظروا كيف تخلفوني في عترتي نقل في مؤدة ارسمن ابل و الو  
 وانتم صمو الجبل الله جميعا من قبيل و ايات باسانه اور و ايت و و منها  
 قال قال رسول الله اتي قد تركت فيكم الثقلين الخليفين لن اخذتم بهما  
 لن تضلوا بعدكما احدهما اكبر من الاخر كتاب الله جبل محمد صابدين السماء  
 والارض وعترتي اهل بيتي لا وانما لن يفترقا حتى يردا على الخوض فانظروا  
 بن كمال الدين حسين بن ابراهيم بن شيراز در اصل ششم از كتاب خود سفينة النجات در فخر



تمسک ثقلین امثال این آیات با ترجمه و در ساخته و ما تقلیداً للمؤنة بنقل آن با نقل  
 می پردازیم و هذه لفظة احمد بن حنبل روایت کرده است از ابی سعید خدری که گفت  
 رسول خدا اثنی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم لن تضلوا بعد احدی اکبر من الاخر  
 کتاب الله جبل محدد من السماء الی الارض و عتوق اهل بیتی که اونها من یفترقا  
 حتی یرد اعلی الحوض یعنی بدرستی که من می گذارم در میان شما دو امر گر نمایم بخنان و امار  
 که اگر تمسک شوید بدان هرگز بضلالت نخواهید افتاد بعد از من یکی از ان دو امر بزرگ است  
 از دیگری کتاب خدا و آن بزرگ است ممتد کشیده مثل رس از آسمان تا زمین و عزت من اهل بیت  
 من اندگاه باشد بدانید که این دو امر از هم جدا نمی شوند تا آنکه وارد شوند بر من و حوض کوثر  
 دیگر روایت کرده از زید بن ثابت که رسول خدا گفت اثنی تارک فیکم الخلیفتین  
 کتاب الله جبل محدد من السماء الی الارض و عتوق اهل بیتی و انها من یفترقا  
 حتی یرد اعلی الحوض دیگر روایت کرده از اسیریل بن عثمان بن مغیره که گفت  
 ملاقات کردم زید بن ارقم را در حالی که او داخل می شد بر مختاریا بیرون می آمد از  
 نزد او پرس گفتم مرزید را که آیا شنید می تواند رسول خدا که می گفت اثنی تارک فیکم الثقلین  
 زید گفت آری شنیدم دیگر روایت کرده از زید بن حبان و از زید بن ارقم که رسول خدا  
 در خطبه غدیر خم گفت الا و اتق تارک فیکم الثقلین احدهما کتاب الله و هو  
 من الله من اتبعه کان علی الهدی و من ترکه کان علی ضلالة بعد فرموده  
 و آخرها اهل بیتی از کرم الله فی اهل بیتی یعنی دیگر از ان دو امر گر نمایم  
 اهل بیت من اند خدا را بیاد شما می آورم و در باب اهل بیت و سلم و صحیح خود روایت کرده  
 از زید بن ارقم بچند طریق از آن جمله یکی آنکه روایت کرده با سند از زید

ع  
 قد باب الفهم فی الحوض  
 من باب حیدر الخلد  
 فی حجة الصالحین  
 باب عبد الخلد کلین  
 من ابحاث رسول الله  
 و کان مستقیماً و فی  
 حدیث ابی عبد الله  
 ان ابی سعید الخدری  
 قد رآه الله هنا  
 الوری ۱۲۰ جمیع الامور



ابن عباس گفت فتم من جاسمین بن سره و عمر بن مسلم بسوی من آمدند و چون چشم  
 بن سره گفت ای منی یقیناً بخیر بسیار رسید ویدی رسول خدا را و حدیث او شنیدی یا نه  
 بجهاد رفتی و همراه او نماز گذاردی و تحقیق که رسید ای منی بدید بر خیر بسیار حدیث کن یا نه  
 آنچه از رسول خدا شنیده زید گفت ای پسر برادر من تحقیق که سال من بسیار شد و عمر  
 من قدیم گردید و فراموش کردم بعض چیزها را که فراموش کرده بودم از رسول خدا این  
 باشما حدیث کنم آن قبول کنید و هر چه بکنم از آن تکلیف نکنید بعد از آن گفت ایست  
 رسول خدا در میان ما در حالتی که خطیبی فرمود بر سر ای که آنرا خم می خوانند در میان  
 مکه مدینه نیس حد و ثنا کرد خدا را و پند داد و تذکیر فرمود بعد از آن گفت ایها بعد ایها الناس  
 انما انا بشر یوشک ان یأتینی رسولی فاجیب و انا تارک فیکم الثقلیلین و  
 کتاب الله فیہ النور فخذوا بکتاب الله و استمسکوا به اما بعد الحمد لله  
 ای منی دمانیستم من بگریشتم منی دیک است که بیاید من فرستاده پروردگار من پس جابت  
 او را یعنی نزدیک است که بار او آید ازین عالم انتقال نماید و تحقیق که مرگبارنده ام  
 در میان شما دو چیز گران بایه اول از آن دو کتاب خداست و این است رویت منی بگریشتم  
 کتاب خدا را و متمسک بآن شوید بعد از این زید چنین و این کرد و که پس آنحضرت ترخیص  
 و تحریر فرمود در باره کتاب خدا انگاه گفت و اهل بدیتی ذکر کرد الله و اهل بدیتی  
 و حمید در جمع بدین صحیحین نیز به همین آن و این است که از زید بن ارمی تفاوت و تریبی  
 در صحیح خود از جابر بن عبد الله روایت کرده گفت دیدم رسول خدا را در حجة الوداع  
 روز عرفة که بر ناقه قصوی سوار بود در حالی که خطبه می گفت پیش منی که می گفت یا  
 ایها الناس انی ترک فیکم ما ان اخذت من الله ان تضلوا کتاب الله و عذر



اهل بدیتی در شکوة نیز از سلم و ترمذی و این شده و در جمع بدین الصالح المستخرج  
 ابی داود و صحیح ترمذی نیز روایت شده با سناد از رسول خدا که گفت ای تارا و فیکم  
 الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدا احدهما اعظم من الاخر و هو کتاب الله  
 جل جلاله من السماء و عترتی اهل بدیتی لن یفترقا حتی یرداعلی الحوض  
 فرموفانظروا کیف تخلفونی فی عترتی یعنی پس با احتیاط باشید بدانید که بعد از من  
 چگونه پس خواهید کرد با اهل بیت من و این خطب خجاری زمروایت کرده از زید بن ارقم که رسول خدا  
 گفت در موضع غدیر خم ای تارا و فیکم الثقلین احدهما اکبر من الاخر کتاب الله و عترتی  
 فالحما لن یفترقا حتی یرداعلی الحوض انگاه فرموفانظروا کیف تخلفونی فیما  
 یعنی با احتیاط باشید بدانید که چگونه خواهید کرد بعد از من باین امر گران باری و مصایح  
 نیز از زید بن ارقم این روایت مذکورست و زمهری وایت کرده از زید بن ارقم و خطبه غدیر  
 که رسول خدا گفت قد خلفت فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدا کتاب الله  
 و اهل بدیتی الا و ان اللطیف الخیر اخبرنی انهما لن یفترقا حتی یرداعلی الحوض  
 و ابن مغازلی شافعی روایت کرده از ابی سعید خدری که رسول خدا گفت ای تارا و فیکم  
 ان ادعی فاجیب و ان قد ترک فیکم الثقلین کتاب الله جل جلاله من السماء  
 الی الارض و عترتی اهل بدیتی و ان اللطیف الخیر اخبرنی انهما لن یفترقا حتی یرد  
 علی الحوض فانظروا ما اذا تخلفونی فیما و گیر روایت کرده اند از زید بن ارقم  
 موافق روایت آخر احمد بن حنبل از زید بن ارقم و گیر روایت کرده از زید بن ارقم  
 موافق حدیث مسلم و تعلیمی در سوره آل عمران در بیان قتل ضامی ثعلب و اعتصموا  
 بحبل الله روایت کرده از ابی سعید خدری که گفت شنیدم از رسول خدا که می گفت



ایها الناس قد تركت فيكم الثقلين خليفتي ان اخذتمهما لن تضلوا بعدي  
 احدهما الكتاب الاخر كتاب الله جبل محمد وما بين السماء والارض حد  
 اهل بيتي الا وانتم لن يفترقا حتى يردا على الحوض فيكبروايت كرمه ودرين مقام  
 از امام جعفر صادق عليه السلام كه گفت نحن جبل الله الذي قال الله تعا وعتما  
 جبل الله جميعا ولا تفتروا اصل انك ما تسمي انحنان جبل خدا كه گفته است تعا  
 درين آيه و ظاهر معني آيه اينست كه متمسك شويد بجملة خدا و متفرق نشويد و ابن حجر  
 در صواعق محرقة بعد ذكر چند روايت از احمد بن حنبل مسلم گفته كه در روايت صحيح آمده  
 كه رسول الله افان تارك فيكم امرين لن تضلوا ان اتبعتموها و هما كتاب الله  
 و اهل بيتي عذوتي يعني بد رستي كه مرگزارنده ام در ميان شما و چيزي كه هرگز فضيلت  
 نخواهيد افتاد اگر متابعت كنيد آن هر دو امر را و آن دو امر كتاب خداست و اهل بيت  
 و عترت من گفته كه در روايت طبراني زياده بر مذكور چيزي بگيرست آن زيادتي را ذكر كرده  
**اقول** هذا كلامه اني سألت خلك لها فلا تقدموها فاني سلكوا ولا تقصروا  
 منها فقلوا ولا تعلموهم فانهم علم منكم ما صل معني ان بيت كه خواسته ام از شما  
 متابعت آن دو چيز را پس دست برداريد از آن دو چيز و بر آن پيشي بگيريد كه يلاكم مي شويد  
 و تعليم دهيد اهل بيت مرا بد رستي كه ايشان عالم اند از شما و بگيرد روايت كه طبراني از ابن عمر  
 كه گفت كه آخر سخني كه حضرت رسول خدا بآن تكلمت اين بود كه گفت اخلفوني في هاتين  
 امرين انك بعد از من اهل بيت من باشيد و درين مقام گفته كه روايت كرده اند حديث متمسك  
 زياده از بيت صحابه بغير **اقول** كل في است در تقويم استلالان باين روايات پنجابن حجر  
 بعد ذكر شرط وافي از اين روايات گفته است كه رسول الله باقران عترت خود را كه اهل و نسا و

ع  
 من يفتح  
 عهد و امان

ع  
 من يفتح  
 عهد و امان



واقارب ایند تعبیر ثقلین فرموده باین وجه که ثقل در اصل عبارتست از نفی صافی و خالص  
 یعنی قدر و منزلتی که مصون باشد از نقائص و اسباب نباتات و این دو چیز همچنین  
 اذکلی منها معدن العلوم والادینة الاسرار والحکم العلیة الاحکام الشریعة  
 ولذا احت علی الاقدام التمسک بهم والتعلم منهم قال الحمد لله جعل فینا  
 الحکمة اهل البیت **اول عجب** از عامه اهل سنت که اجماع اهل بیت حجت نمی دانند  
 کما صرح به الفاضل الناصب عبد العلی حجت قال فی شرح المسلم اجماع اهل البیت  
 لیس بحجة و حال آنکه تمسک معتزت عدیل تمسک بقرآن است پس هرگاه آیات قرآنی حجت باشد  
 و تمسک باین واجب یاتیه الباطل من بدین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید  
 اقوال و افعال اسرار بانی و معاون علوم لدنی که قرآن ناطق اند چرا حجت واجب التمسک بنا  
 و قد صرح فی الاخبار المستفیضة من طرقهم بوجوب التمسک بهم حتی قال ابن حجر  
 ثم اعلم ان الحدیث التمسک طرقا کثیره و مرآت عن نیف و عشرین صحابیا  
 و مرآه طریق مبسوطة فی حادی عشر السنه و فی بعض تلك الطرق انه قال  
 خلت حجة الوداع بعرفه فی اخری لانه قال بالمدینة فی مرضه قد امتلأ  
 الحجة باصحابه فی رواية ابن عمر آخر ما حکم به النبی اخلفونی فی اهل  
 پس انحراف از اهل بیت تخلف از ایشان و قول بعدم حجیت اجماع ایشان با وصف تاکید  
 و تذکر جناب سالت باب منی الفتی سنت بلین با و امر رسول و اجتهاد است در مقابل  
 خصوص عمل اللصوص چه لا و دست دزدی که بکف چراغ دارند و احوال که  
 که این شرف برای غیر امامیه در اصول و فروع بایمه اهل بیت علیهم الصلوٰة والسلام  
 رجوع دارند برای فرق دیگر اصل حجیت فهم المومنون و صدق شیعه علی



هم المفلحون و غیر هم چه جو تمسک بقول مطلق دلیل است بر عصمت متمسکین  
و باجماع بغیر از دو ائمه امام و کسی دیگر صفت عصمت یافته نشد و پس هیچ  
بغیر ایشان علی الاطلاق لائق تمسک و اتباع نباشد اما تشریک ابن حجر نسا را  
در صدق اهل بیت پس کافی است و رفع آن آنچه خود از مسلم از زید بن قثم روایت کرده  
فقیل زید نساء من اهل بیت قال بل ان نساءه من اهل بیته و لکن  
اهل بیته من حرم علیهم الصدقه بعدة قال و من هم قال آل علی و آل جعفر  
و آل عقیل و آل عباس گو یا مراد شریک نیست که اهل بیت و معنی دارد و مراد در این مقام  
معانی ثانیه است و واضح است از آن آنچه خود از مسلم از زید بن قثم روایت کرده و مراد  
ذکر که الله فی اهل بدی قلنا زید من اهل بیته نساءه قال لا و ایما الله ان المرأة  
تكون مع الرجل العصر من الدهر ثم یطلقها فترجع الی ایما و قومها اهل بیته اهل  
و عصیت طبر و سیاتیک مزید تحقیق لذلک بعد فانظر حتی باتیک الیقین  
و از این جا که فاضل شیرازی در تنویر و مرقع قرین لالت این اخبار گفته امضمون  
متواتر این حدیث صحیح لا یجوز ان یدعی حقیقت امامت علی مرتضی علیه الصلوٰة و السلام و علی  
و عمو خلافت دیگر این را که رسول خدا صلی الله علیه و آله از برای امت بیان فرمود  
که اهل حق پسین نجات بعد از من تمسک شدن بقبران و اهل بیت منست و همیشه با هم باشند  
و از هم جدا نشوند و تابع و پیرو این هر دو هرگز تضاد است نخواهد افتاد و مرتضی علیه  
باتفاق از جمله اهل بیت رسالت است و در اصل سابق نیز محقق گشت و از سایر اهل بیت  
افضل و اکمل و احسن است با ما است ابو بکر با اتفاق داخل در اهل بیت نیست پس آنحضرت  
بفرموده خدا و رسول امام واجب الطاعت باشد و با وجود او تابع دیگری شدن



و بیگانه اهل بیت را بر خود و بر حضرت بر آل رسول امیر مقرر است و مقتدا و مستقر  
و ضلالت خواهد بود و حقا که اگر کسی خود را از قصبات تقلیدات معرساند  
و بدیده انصاف نظر کند میداند که همین حدیث تسکات برای هدایت مایه کافیست  
و هم بگویم و هم که لا یعقلون و از خبر دادن حضرت رسول بحد انشدان  
و آن اهل بیت از هم تا قیامت ظاهر شد که می باید در عصری از اعصار یکی از اهل بیت  
که در میان حق و مقتدا می مطلق عالم جمیع احکام الهی عارف همه آیات قرآنی از ناسخ و منسوخ  
و محکم و متشابه و مجمل و مفصل و عام و خاص و دوا و ابواب و این طبق نیست مگر بر بدیهه قه ناچه  
امامی اثنا عشریه چنانکه ظاهر است بر سیر سلیم الفطرت و سخن جمعی که از راه خلاف و نزاع می گویند  
غرض رسول خدا از این احادیث ترغیب است بر محبت اهل بیت و عتایر شدن اطاعت و پیروی  
ایشان مگر محض است و از فرط رکاکت سنن او را جواب نیست از برای آنکه هرگاه رسول خدا  
در هر یک از این احادیث فرموده باشد که تسکات تو مسل با ایشان بدایت و تخلف از ایشان  
ضلالت و هلاکت است ایشان از قرآن جدا می شوند و نه قرآن از ایشان بگایر احتمال  
غیر از امر بتابعیت متصور نیست این نوع جوابها بی مغز و کلمات بهیوه و محراب است  
که اما آنرا که کماله بر خیزد و هیچ چیز از راه مخاطب مجرم به متیقن نشود بواسطه آنکه هر  
بدگیری سخنی گوید از امر یا نهی یا غیر اینها او را میرسد که مقتضا مفهوم این سخن  
عمل نکند و بگوید من پسندم که تو چیزی را بیک قصد کرده و السلام علی من اتبع الهدی  
انتهم و چنانکه از این احادیث متفق علیها بطلان بدیهه تا بعان آمده و جریار  
نزد او الی الا بصار کاشمیس رابعه النهار تجلی و هوید اگشت همچنین بطلان بدیهه  
فوق المتحلان تبشیر و واضح گردید و از این جا که اخوند علیه الرحمه در حق الباقین



می فرماید دوم احادیث نقلین و مثل آنهاست که لایق کن بر این حدیث رسول  
 صلی الله علیه و آله و سلم تا بعد از قرن اهل بیت نمود و فرمود که اینها از یکدیگر جدا نیستند  
 تا روز قیامت مخالفان خلفاء ایشان منقرض شده اند و خلافت احکام اهل بیت  
 قایل نیستند و ایمیه اسماء خلیفه اگر باشد فاسق و ملحدی چند اند که در ظاهر تابع سلاطین  
 شیعه اند و فاسق و فجور و انواع معاصی و فساد و پیچ عاقلی تجویز امامت ایشان نمی کند  
 و زیدیه نیز در اصول و فروع و تمسک بحجتی نیستند و با اعتقاد ایشان قاطعی نسبتی که خرج  
 بسیف کنند امام است و ایمیه که احوال ایشان و عوالمی است که نمی کنند اگر نسبت ایشان ثابت باشد  
 باید که عارف با حکام الهی و معارف قرآن مجید بوده باشد تا آنکه صادق با مقارنت ایشان  
 بکتاب و حال آنکه اکثر ایشان جاهل اند بکتاب و سنت و در فروع دین خود اکثر مسائل و عقاید  
 ابو حنیفه اند و خصوص امامت خود حجتی برپا ندارند و نه نصی بر امامت خود دارند و نه  
 اجماع منعقد شده است بر این بلکه مانند سایر سلاطین جور و غلبه و سستیلا پادشاه می شوند  
 و این را امامت نام کرده اند و افاضل اهل بیت مانند حضرت باقر و صادق صلوات الله  
 علیهما سب می کنند تا زمانی گویند با آنکه جمیع امت بغیر ایشان و خوارج اقرار بغض و عداوت  
 و عدالت ایشان دارند و از این جهت ایشان باند خوارج اند که در احادیث اهل بیت  
 علیه السلام وارد شده است که زیدیه بدتر اند از مخالفان زیرا که مخالفان با شیعیان  
 با عداوت دارند و با ناعدات نمی کنند و زیدیه با عداوت می کنند **قول** و این حج  
 نظر بعموم لفظ اهل بیت از سایرین چون علی و صدقه که مورد و ایاتهم محتاج شده است  
 بتقیید کلام خود و حیث قال فی الدین وقع الحث علیهم من عامهم العارفون  
 بکتاب الله و سنت سوله اذ هم الذین لا یغارقون الکتاب الحو



و یوندا الخبر السابق ولا تعلموهم فانهم علم منكم وتمیزوا بذلك عن بقية العلماء  
 لان الله اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا وشرقهم بالكرامات والمزايا المتكاثرة  
**اقول** الحمد لله على ما جرى الحق على لسانه ابان فضله على صفات بيا  
 لكن نفهم كنه صدوق این تفصیل و تخصیص کین بیانند و از متابعت دست در بیان نشان  
 از چهره اهل سنت و گردانند آیان شناخته است که صدوق آیه کریمه تطهیر بنصیر بشیر  
 ائمه ال اطهار وین فقی المواهب عن ام سلمة ان رسول الله كان في بيتها اذ جاء  
 فاطمة بدمعة فيها حورية فدخلت عليها فقال ادعني وجاء و ابنيك  
 فجاء علي والحسن والحسين فدخلوا عليه فجلسوا ياكلون من تلك الحورية و تحت  
 كساء قالت وانا في حجره اصدى فانزل الله هذه الآية انما يريد الله لانه  
 فليخذ فضل الكساء فعشاهم به ثم اخرج يدها فالتوى بها الى السماء  
 وقال اللهم هؤلاء اهليتي وحامتي فادب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا  
 و خود در صواعق نوشته و من ثم قال ابو بكر علي عترة رسول الله امي الله  
 حث على التمسك بهم فخصهم بمناقب من مزید علیه دقائق مستنبطات  
 و از این سبب که رسول مختار در حق حیدر گزار فرموده علی مع الحق و الحق مع علی  
 به رحمتا دارا خرج الحاکم فی مستدرک عن ابی رقیل قال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله من اطاعني فقد اطاع الله عز وجل و من عصاني فقد عص الله  
 و من اطاع عليا فقد اطاعني و من عصي عليا فقد عصا و بهرگاه اینها را بایان  
 شناخت پس خلف از ایشان چگونه روایت و بعد از این حضرات بنصوص ایشان  
 بقیة ائمه را هم می توان شناخت فان الائمة الهداة لا یخلو عنهم الارض الی یوم النقیة



خود می گوید و فی حدیث الحث علی التمسک باهل البيت اشاره الی عدم قطع  
 من اهل منھ التمسک بآل یوم القيمة کما ان الکتاب العزیز کذلک و لذلک کانوا  
 اما ناکل اهل الارض و بشیء دلالت الخبر السابق فی کل خلف من امتی عدو من  
 اهل بدیتی ینفون عن هذا الدین تحریفاً لصادقین و انتحال المبتطلین و تباویل الحقائق  
 الا و ان یمتکم فداکم الی الله عزوجل فانظروا من قدس و اخراج احمد خبر احمد لله  
 اللہ جعل فینا اجماع اهل البيت پس اگر از اهل بیت ائمه اثنی عشر و قائم منتظر مراد نباشند  
 پس بگوید که درین عنوان سادات که صدق بر آنها حرامست کدام یک واجب التمسکست فلو  
 التعصب فی البین لم یکن الحق خافیا علی عینین **فصل چهارم در بیان**  
 احادیث الی خروج کوبت بر سفینه طریقه اهل بیت سالت و تشبیه آن بسفینه نوح و تفرع  
 نجات بر آن و خلفان جناب الله علیه الرحمة تفسیر تعلیمی تفسیر اهدنا الصراط  
 المستقیم آورده که مسلم بن جناب گفت شنیدم ابوهرقل را که می گفت صراط یقیم محمد و آل او  
 و از کتاب شافعی شافعی ابن مغازلی نقل فرموده که او با سناد خود از بشیر بن الفضل  
 روایت نموده قال سمعت الربیع بن یزید یقول سمعت المحدث یقول حدثنی ابی عن ابیه  
 عن ابی عیاس قال قال رسول الله مثل اهل بدیتی کمثل سفینه نوح من کب فیها فنی  
 و من تخلف عنها هلاک و رواة این روایت خلفای اهل سنت اند این اشارت عقاید  
 و تشخیص خلفا و ائمه گفته و اکام بعد بنی عباس مشکل و منها ما رواه الشافعی  
 بن المغازلی با سناد الی سعید بن جبیر عن ابن عباس عن النبی انه قال مثل  
 اهل بدیتی کمثل سفینه نوح من کب فیها فنی و من تخلف عنها غرق و روایات  
 فی هذا المعنی عدیده فی مثل شیرازی بن حجر از حاکم روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله



گفتن اهل مثل اهل بدیتی فیکم مثل سفینه نوح من کب فیها نجی و من تخلف عنها هلاک  
و در روایت دیگر حاکم بجای هلاک غرق واقع شده و دیگر از بزاز روایت کرده که عبد بن  
عبدی گفت رسول خدا فرمود مثل اهل بدیتی که مثل سفینه نوح من کب فیها نجی و من  
تخلف عنها غرق دیگر روایت کرده از حاکم که رسول خدا گفت النجی و امان اهل الکفر  
من الغرق و اهل بدیتی امان کما صحت من اختلاف فاذا خالفتم بقبيلة من العرب  
اختلفوا فصاروا حزبا بللی صلتش آنکه ستاره کان نگاها رنده ساکنین بدین اند  
از غرق و اهل بیت من نگاها رنده امت من اند از اختلاف پس وقتی که مخالف با اهل بیت کنند  
قبيلة از عرب میان امت من اختلاف بخم پدر رسید خواهند گردید شکر شیطان و گفته  
که حاکم این حدیث را تصحیح کرده بشرط بخاری و مسلم دیگر از مسلم روایت کرده که رسول خدا  
صلی الله علیه و آله فرمود انما مثل اهل بدیتی فیکم مثل سفینه نوح من کب فیها نجی و من  
تخلف عنها هلاک و احمد بن حنبل روایت کرده از ابی ذر که در حالتی که گرفته بود در کعبه می گفت  
شفیدم از رسول خدا که گفت الا ان مثل اهل بدیتی فیکم مثل سفینه نوح من  
و کب فیها نجی و من تخلف عنها هلاک و در مشکوٰۃ نیز همین حدیث از احمد روایت شده  
و صاحب فصول حدیث را رفع علام ابو ذر روایت کرده که گفت بر بابا عتبه در کعبه رفت  
ابو ذر و گرفت حلقه در کعبه را و گفت ای مردمان کس مرا شناسد و کس را نشناسد بداند  
که منم ابو ذر شنیدم از رسول خدا که می گفت مثل اهل بدیتی که مثل سفینه نوح من کب  
فیها نجی و من تخلف عنها هلاک و فی المنار اجعلوا اهل بدیتی منکم مکان الواس من الحبد  
و مکان العینین من الواس و کای شد الواس الا بالعینین و او آنکه هر کس که متمسک  
با اهل بیت باشد نجات یافت هر کس که سر از اطاعت اهل بیت من بچاید معذب خواهد بود



در نار بگردانید اهل بیت مرا از خود بمنزله سائر جد و چشم از سر بچنانکه سهری چشم از راه راست  
بیرون نشود امت من بهم می ارشاد اهل بیت من گمراه خواهند شد و از صاحب کشف  
نقل کرده که او از رسول خدا روایت نموده فاطمة مجة قلبی اینها ثمره فوادی  
و بعلها نور بصر و الاثمة من ولدها امناء ربی و حبل عدو دینه و بن  
خليفة من اعصم بهم فنی و من تخلف عني هو صائلش آنکه هر کس که بعلی و فاطمه  
و حسن و حسین و آلهمه دیگر که از نسل ایشان پناه ببرد و ایشان متوسل شد نجات یافت هر  
پیر و ایشان نشد گمراه و هلاک شد بدانکه هر گاه از این نصوص سابق و ما بحق معلوم شد  
که تابعیت اهل بیت سبیل نجات است و مخالفت با ایشان مساوی است با عت ضلالت  
و سران پس از این لیس عصمت ایشان است که اتباع شان در اقوال و افعال مأمور به و مضرعی  
و پسندیده و متعال است آن محمد است برای غیر امامیه اثنا عشریه حاصل نیست و فرقه تا  
از هفتاد و سه فرقه مختصرا ایشان است چون این احادیث متفق علیها بین الفرقین  
و مجمع علیها و روایت آن که بقدرت الهی زبان معاندان آنحضرت جاری گردیده بر زبان  
مختصه اهل سنت که اکثر اینها مختلف و موضوع متقدم است با آنکه اخبار مختلفه را عرض  
قرآن مجید لازم و موافق آن الیق با خذو مخالفان اوفی بطرح است و از کرمه  
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم مراد از اولی الامر موافق قول اکثر مفسرین  
بر دو فرقه ائمه و خلفا می باشد علی الاطلاق و جمعی که اطاعت شان مثل اطاعت خدا  
و رسول باطل است البته باید که معصوم باشد و در حق هیچیک خیر از ائمه ما و دعای عصمت  
پس در عالم معصوم می هست باجماع مگر ب غیر ائمه مانع است و خبر از می در تفسیر این آیه چنان  
گذشت اینقدر جواب تکمیل شده که این آیه لا اله الا الله و محمد عبده و رسول الله



اولی الامر و الا لازم آید که هم بر طاعت ایشان شده یا و هم نهی از آنست زیرا که طاعت  
در حرام حرام است نیز و تفسیر کرمیه کو نواع الصادقین گفته که مراد از صادقین معصومانند  
والله اعلم بالصواب الحق علی لسانه لکن چون دیده که اعتراف بقضای این روایت  
مستلزم بطلان این است خلفا لاهل سنت گفته مراد از اولی الامر صادقین اجماع است  
و هو غلط واضح قد سلفنا ما فیه کبر خصوص سابقه واجب العمل با و روایات  
معارضه آن مثل اصحابی کالتجور لایق به دو طرح و هو المطلب **فصل پنجم** در حدیث متفق  
علیه است که روایت نموده است از احمد بن محمد بن حنبل <sup>الصحبی</sup> و جمع بین مسلم و شیهه اند از افریق  
کما یلوح مخرج العقائد غیره من لم یعرف اصنام صانه مات صلیته جانی  
زیرا که این حدیث هم بر غیر بنی امیه است نمی آید کما یظهرهم القائلون بان الاض  
لا تخلو من حجة الله اما ظاهر امشی و را او خائفان مستورا علمای اهل سنت  
در بیان این حدیث کلمات غریبه نوشته اند جمعی التزام نموده اند که مراد از امام زمان یا پادشاه  
عصر است و بنا برین لازم می آید که هر کس در زمان بنی امیه که شناخت احوال او مسلم است  
بین المطرفین و سائر ملوک بنی امیه و بنی عباس و دیگر جبابره مرده یا و آنها را امام نوشته اند  
کافر مرده یا و بطلان واضح و بعضی دیگر گفته اند که مراد از امام زمان قرآن است هرگاه  
فهمیده اند که ادعای جوب معرفت تمام قرآن بر هر فرد انسان خلا اجماع است گفته اند  
که مراد بعضی قرآن است و آن قطع نظر از مفاسد دیگر بطریق ابو حنیفه که امام عظیم ایشان  
است نیست نمی آید زیرا که او واجب نمی اندازد گرفتن قرآن را کلا و لا بعضا حکایت طیفی  
درین مقام بیاد آید که ابن ابی جمهر و احسانی را که از تکلمین ایمانیه بنی امیه از فضلاء مشهور  
محمود از اهل سیرت و شمس و مقدس امام رضا علیه التحیه و الثناء در مجلس مدح انبیاء و ائمه  
و اولی الامر



و او را در خصوص خلافت خلفائے ثلاثه لازم و بیشتر ساختن تا آنکه در وقتیکه بماند حاضر شد  
 و مردم بخوردن طعام مشغول شدند فرمود یا ملا و اجازت سخن است گفت بلی اجازت است  
 پس خطاب با فاضل سر و نمود که چه می گوئی در خصوص حدیثی که روایت کرده اند از  
 از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که آن حضرت فرمود من میات فلم یعرف امام زمانه  
 مات میتة جاهلیة آیا این حدیث صحیح است یا نه فاضل سر و گفت بلی صحیح است  
 و بر سر آن اتفاق است پس این جمیع احسانی فرمود درین هنگام امام تو کیست پس  
 هر وی گفت حدیث بر ظاهر خود محمول است بلکه مراد از امام درین حدیث قرآن و تفسیر  
 چنینست من میات لم یعرف امام زمانه الله هو القرآن میات میتة جاهلیة  
 پس فاضل احسا فرمود که درین هنگام لازم می آید که تعلم قرآن واجب عینی یا بر هر  
 بآنکه حکم از علم باین معنی قائل نیست پس گفت که مراد از حدیث تمام قرآن نیست بلکه مراد  
 فاتحه و سوره آل عمران فصحة الصلوة و ایتیدر باطل و جاییست پس که این مقدار را  
 نداند در جایب است و شکل بخوابد **قول** و هذا مع ما یاتی منافی است بقول امام او که می گوید  
 در نماز بجای قرآن ترجمه آن بفارسی کل فی است مثل اینکه عوض صدها متان اگر دو برگ  
 سبز بگوید مجزئی خواهد بود پس یا امام او از اجماع اهل سنت طریقه ایشان بپرو  
 نهاده یا او را اجماع از حیطه صحت بیرون افتاده و لایرجع الی کلام الشیخ پس بآنکه  
 فاضل احسا فرمود که پیغمبر خدا در این حدیث امام مضامین را بیان ساخته و گفته که من میات  
 و لم یعرف امام زمانه و تخصیص امام باین معنی چنانکه در حدیث واقع است و لیس است  
 بر اختصاص اهل انبیا با ما سیکه شناختن او بر اهل انبیا واجب است و هرگاه قرآن نیاز  
 مراد باشد این تخصیص بیکار خواهد بود پس این چنین تاویل مطابقت با الفاظ



حدیث ندارد پس حضار مجلس همه مقصد بقی شرح احسان نمودند که البته افتخار بتاویل تو  
 نمی سازد پس بسبب وضوح امر ساکت شده دست بتقریری دیگر زده گفت که برین قنبر  
 حال ما و تو درین میان برابریست و اینکه امامی ندارد یکم پیش شیخ گفت حاضر متهم چنانست  
 که تو گمان کردی بلکه برای امامی هست درین میان که ما با ما است و اعتقاد داریم و او را  
 نمی شناسیم چنانکه حق شناختن است بدلائل و براین تو چنینستی پس حال ما و تو چگونه  
 یکسان باشد چنانکه ما بین ما و بدینکه پس هر دو گفت که امامی که تو اعتقاد داری  
 او را نمی بینی و گمان را نمی دانی و اخذ احکام از و نمی توانی پس حال من و تو یکسان باشد  
 شیخ فرمود هرگز حال ما و تو مساوی نیست از حدیث همین قدر استغناء شد که شریعت  
 امام واجب است این نیست که شناختن بکار او واجب و نه این که اخذ فتاوی از او بهر حال  
 میسر با و قدریکه از حدیث از معرفت امام استغناء می شود و الحمد لله برای ما حاصل است  
 و ما بدلائل قطعیة این شناخته ایم که او موجود است و معرفت او بر خلق واجب و اعتقاد او  
 و اتباع او بر کافه ناس لازم است ما در هر زمان امید ملاقات او داریم و متوقع ظهور او هستیم  
 و تو اعتقاد داری که این میان ما و امام خالی است پس با و تو برابر نباشیم پس این وقت  
 هر دو گفت من در طلب او هستم و درین فکرم که او را بشناسم و بمن گفته اند که درین  
 مرد نیست که دعوی امامت می کند میخواهم که خود را با و برسانم تا صحبت بطلبان دعوی  
 او را بشناسم شیخ گفت که تو درین حالی که هستی امامی داری پس تو درین حال موت  
 جابلیست با آنکه درست نیست ترا خمس این امر مگر آنکه از مذہب خود دست برداری  
 و رجوع بغیر خود کنی زیرا که این عملی اهل سنت نیست بلکه از زیادت است پس اگر ندیدی می شود  
 اعتقاد با امامت او می توانی کرد و اگر از اهل سنتی پس اهل سنت اعتقاد بوجود امام هرگز



ندارند پس هر وی سالت شد و جوابی نتوانست گفت شایع عقاید چنانکه پیشتر گذشت  
بر وایت مذکور به بر خود دشمن کمال نموده گفته و اکام بعد الخلفاء العباسیه مشکل

**فصل ششم** بدانکه اخوند مجتبی حق الیقین می فرماید که ابن ابی الحدید صاحب  
علیه الاولیاء روایت کرده است در فضائل احمد بن حنبل و تصانیف نظیری نیز مذکور است  
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که خواهد زندگانی او مثل زندگانی رسول  
مثل مردن من باشد و در جنت عدن که خدا بدست قدرت خود آنرا غرض نمود و منزلت من  
ساکن شود باید بعد از من ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام اختیار کند و پیروی کند  
اما ما و اوصیا از فرزندان او را بدستگیر ایشان عترت براند و از طینت من خلق  
شده اند و فهم من علم مرا حق نگار و زوی ایشان کرده است پس ای جمعی از امت من  
که تکذیب ایشان گفت و میان من و ایشان قطع کنند و رعایت من در حق ایشان نکنند  
خدا شفاعت مرا بایشان نرساند و در خوشتری و ایت ده هست که حضرت رسالت پناه  
صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه علیها السلام بهجت رسول است و در و پسرش  
میوه دل براند و شوهرش غرور دیده من است اما ما از اولاد مثل بنیان و کارکنان  
رسمانی اند کشته میمان او و میان خلق او بر که جنگ نمودند و متابعت ایشان بخواب  
و هر که از ایشان تخلف نماید و جدا شود بدرک سفل و صیل گردد و ازین باب حادث  
بسیار در کتب ایشان بسیار است و چون در صحاح ایشان نمود **اول**  
تصحبان اگر چه در وقت دار و گیر در روایات صحاح سقام خود و محابه و تالیفات  
حصر می نمایند لیکن این معنی از غایت تقصیر ناشی است در کتب خود که قصیر بر این روایات  
می نمایند که در وقت مناظره برای تنگ ساختن عرصه مجادله و بیان کلام حصر می نمایند



هذه تراجم مولفاتهم متداولة في الايدى وشائعة بين الانادي  
 ويحققون بما يعتقدون عليه يركنون اليه ولو كان ذلك ما كان جمع الصالح  
 الا من السقام مولودى بين سها لوى ورسالة النجاة از فصل الخطاب آورده  
 حدثنا عبد الله عن محمد بن عبيد الله بن خالد قال حدثنا محمد بن عثمان  
 البصري قال محمد بن الفضل عن محمد بن سعيد بن طيبة عن المفضل بن اكاش  
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله محمد بن براته من النار وحب آل محمد جوار  
 على الصراط والولاية كآل محمد امان من العذاب وعبد الرحمن وها لوى ورمادرج الدين  
 آورده كه فرمود ان حضرت كه شناختن آل محمد سبب نجات است از آتش و نزع و حب  
 آل محمد سبب گنج شستن است از صراط و ولايت آل محمد امان است از عذاب و ظاهر كلامش  
 ترجمه و ايت سابقه است و لكن ترجمه بر اوست به بنابر اين از آتش استوار است بلكه تر  
 در سست است كه باعث حر است از آتش و نزع و از صواعق نقل كرده اخراج ابو علي  
 في مسند و ساق السند الى ابن مندا عن يافع مولى عايشة عنوان صحيحه  
 حب علي بن ابى طالب و في حديث حب علي حسنة لا يضر مع سيئة و  
 سيئة لا تنفع معها حسنة فهذا الحديث و ما بمعناه صحيح كانه قد ثبت  
 باسناد صحيح انه لا يحببه الا مومن و لا يبغضه الا منافق حب علي باكل الذنوب  
 كما باكل النار احب و هو صحيح بمعناه هكذا في مسند الفرد و سنن الديلمي عن معاذ  
 بن جبل و نيز مولودى فرور از سيد طي في تفسير منشور نقل كرده كه ابن عباس از جابر بن عبد الله  
 روايت نموده گفت كه بودم نزد رسول خدا كه تشريفا و رو علي عليه السلام فرمود  
 والله نفسي بيدك ان هذا و شيعته هم الفائزون يوم القيمة و نزلت



ان للذين امنوا وعملوا الصالحات اولئك هم خير البرية فكان اصحاب النبي  
 اذا قبل على قالوا قد جاء خير البرية وهرگاه آنحضرت بهترين خلق پروردگار  
 بعد رسول مختار باشد کسی را دعوی همسری آنجناب نمیرسد فهو الامام بالحق و  
 ثبوت الجامع للسيوطي باب حطة من خل فيه كان مؤمنا وخرج منه  
 كان كافرا و چون خلافت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت شد پس اصل آنحضرت بر حضرت  
 امام حسن علیه السلام نص حضرت امام حسین علیه السلام و همچنین نص  
 هر یک بر دیگری تا حضرت مهدی صلوات الله علیه در اثبات امامت سائر ائمه علیهم السلام کافی  
 و آن میان فرق علماء و محدثین ابامیه در عصر چندین هزار نفر از ایشان هر یک را حجه  
 بوده اند متواترست و تصانیف و کتب خود ثبت کرده اند و معلومست که ایشان را دعوی  
 بر این تغییر یافتن حقانیت نبوه زیرا که همیشه ملک و شاهیه با مخالفان بوده و ایشان  
 قاهر غالب بوده اند و بانهایت خوف از ایشان ضبوط این اخبار و آثار می نموده اند اگر  
 غرض ایشان دنیا می بود بایست خلفای جور و مخالفان متوسل شوند و از بیم خفایا  
 و عزیز و مکرم باشند با آنکه میدانیم که ایشان از اهل صلاح و سداد بوده اند و غایت احترام  
 انکذب می نموده اند و هر که با این قرائن و جهات ملاحظه اینج و آیات نماید البته او عالم حاصل می  
 بحقیقت گنهد و در طرق معتبره شیعه احادیث دوازده امام و نامهای مقدس ایشان  
 از حضرت رسول و از هر یک از حضرت ائمه معصومین صلوات الله علیه جمیع امت است  
 و همه مقرون با عجز است زیرا که اسما و صفات و آبا و امهت هر یک از وجود ایشان خبر  
 داده اند تا غیبت امام دوازدهم احوال او و خفا سیلاد او و کتبی که مشتملست بر این اجاد  
 از زبان حضرت امام بن العابدین علیه السلام تا زمان قایم علیه السلام میان شیعه و سنی معروف



و تداول مضبوط و به پیش بر اجاد و اثبات شک شبهه نیست **فصل پنجم** در انحصار حق و تفرقه  
 واحد از جمله فرق متعدد که لالت می کنند بر آن خبر متفق علیه است بفرق اعتدال بعد علی  
 و سبعین قه کلها فی النار الا واحدا و نه گاه عما قریب بطلان این جمیع فرق  
 غیر فرق حقه امامیه ثابت می شود پس انحصار حق در مذاهب ائمه علیهم السلام خواهد بود

## مطلب دوم

در بیان فضائل سید الوصیین و ابائهم المتقین حضرت علی بن ابی طالب علیه الصلوٰة و السلام و اثبات  
 امامت بیان بار که از احوال و حیرات خوارق عادات آنحضرت است و درین مطلب چند فصل  
**فصل اول** در القاب شریفه آنحضرت است بدانکه برای آنحضرت القاب بسیار است  
 که لالت بر علو رتبه و فضیلت آنحضرت دارد چنانکه شیخ عبدالحق در بلوغی مدارج النبوة  
 نوشته است که تسمیه کرد او را ابو طالب علی و تسمیه نموده پیغمبر خدا و را بصدیق و لقب باین  
 و شریف و یاد می آمد و می آید و عیسی و لائمه و کنیت آنجناب ابو الحسن و ابوالمحسن  
 و ابو تراب و ابو السبطیه و ابو ریحان و ابی طالب و القابش مرقضی اسد الله الغالب  
 و حیدر و الوصی و امیر المؤمنین و سید السالین و امام المتقین و عیسی و بالذین سید العرب  
 و امام البره و قاتل الفجره و قوی القرین و قسیم النار و ابی حننه و خیر ذلک مما یطول جهات  
 کذا نقله عنه فاضل المخالفین و لوی سبیل و کانه محصل المعنی و حبارات عبدالحق  
 در مدارج النبوة چنین است علی مرقضی علی نام اوست و ابواحسن و ابو تراب کنیت او  
 و ابن عم رسول و صحبه و سلم و برادر او و ابو اخا و زوج فاطمه بتول سید النساء و العا  
 و ابو السبطین الحسن الحسین سیده شباب اهل الجنة بود و اسم او در جاهلیت و اسلام  
 علی و گفته اند که نام کرده بود او را و روی فاطمه بنت اسد حیدره بنام پدرش اسد



وحیدره نام است چون قدم آورد و ابوطالب مکروه پنداشت این نام را پیش  
 از نبی صلی الله علیه و آله و سلم و این بصره بود که در افق الریاض النضره تکلیف کرده است بانی  
 الریاضین و نیز لقب کرده است به بیخته البلد و بامین و بشریف و بهادی و بهدی  
 و ندی الاون الواحیه و بیسویا لانه انتهى و جامع در شواهد النبوه بعد از مشایخ شریف  
 شروع نموده در فضایل جناب علی بن ابیطالب می نویسد می نام اول است این  
 اشعار و کثرت می ابو الحسن ابو تراب است و بیج نامی ویرا از ابو تراب شتر نیامد  
 و چون ویرا بآن نام خواندند می شادمان شدی باز نوشته است که ولادت و بی مکه  
 بوده است بعد از عام فیل هفت سال و بعضی گفته اند ولادت و بی در خانه کعبه  
 بوده است و از روایات دیگر معلوم می شود که شمیه آنحضرت بعلی از طرف علی علی  
 کما سیاق فصل و هم شتم است فضایل احوال و ولادت با سعادت آنحضرت  
 عبدالحق دهاوی در مدارج النبوه نوشته است گفته اند که ولادت و بی چون  
 کعبه بود و مولوی حسین در وسیله النجاة نوشته که ولادت با سعادت آن معجز  
 کرامت در روز جمعه سیزدهم ربیع الثانی هجرت هشت سال و نزد جمعی بعد سی سال  
 از عالم الفیل در مکه بود و روایت کرده اند که پیدا در جوف کعبه پیدا انگشت کسی  
 در جوف کعبه بخروج خدا تعالی مخصوص گردانید او را باین فضیلت شرف گردانید  
 کعبه باین شرافت و نیز از بعض کتب سیر از بریره نقل کرده که ما و عباس بن جمعی  
 از بنی هاشم و عبدالمطلب و سجد اکرام بودیم که ناگاه قاطمه مادر علی حیدر بهر  
 بطواف مشغول گردید و را شناسی طواف بدو زده مبتلا شده آثار ولادت عکاسات  
 را ببدن او ظاهر گشت طاقش نماند دیدم که دیوار خانه کعبه شوق شد و قاطمه

هفت و هشت سال

بفضایل او  
 ولادت با سعادت

آنحضرت



درون رفت ماهر چند خواستم که درون درایم پیشتر روز چهارم علی بابا دست گرفته بود  
 ابوطالب خواست که آن مولود را زید نام کند مادرش را و ده نمود که آن فرزند را زید بن ابی طالب  
 موسوم سازد آخر پدر و مادر بحسب اشاره حضرت خیر البشیر نامش علی قرار دادند و در آن  
 ابن بابویه علیه الرحمه و غیر آن از کتب خاصه عامه مرویست از یزید بن قیس که گفت  
 نشسته بودم با عباس پس عبدالمطلب گریه می کرد و می گفت ای قبیله بنی عبدالمطلب چرا  
 خانه کعبه ناگاه آمد فاطمه بنت اسد مادر جناب امیرالمؤمنین و حامله بود و محل  
 نه ماهه و تحقیق گرفته بود او را در روزی که گفت پروردگار را بد رستیکه من این  
 آورده ام بتو و با نچه آمد بود از نزد تو از پیغمبر و کتابها و پدر رستیکه تصدیق  
 کنند ام بکلام جد خود حضرت ابراهیم خلیل و اینکه او بناموه خانه کعبه پیش حق  
 آن کسیکه بنامو این خانه را و بحق طفلی که در شکم من است که هر آینه آسان کنی بر من  
 زایدن مرا یزید یعنی میگویی پس یدیم ما بد رستیکه شکافته شد دیوار خانه کعبه  
 از پشت آن داخل شد فاطمه و در آن غایب گردید از دیده های ما و بهم آمد شکاف  
 دیوار پس خواستم که کشته شود برای ما قفل دروازه پس افتاد پس استیم که بدرستی که  
 این امر است از جانب خدای عز و جل پس بیرون آمد بعد روز چهارم و بدست او جناب  
 امیرالمؤمنین بود پس گفت بدرستی که من فضیلت داده شدم بر زنانیکه پیش از من بوده اند  
 بسبب اینکه آسیه بنت مزاحم عبادت خدای عز و جل می نمود پنهان در جاییکه سزاوار  
 اینکه پرستش خدا کرده شود در آن بگریا شکار او بد رستیکه مریم بنت عمران جنابند  
 درخت خرمای خشک را بدست خود تا اینکه خورد از آن بر طبله و بد رستیکه من  
 داخل شدم در خانه کعبه پس دوم از میوه ها بهشت پس چون خواستم که برین آیم

روایت بنی قیس  
 زید بن ابی طالب



داد و دادها تفری مرا که ای خاظمه این فرزند بزرگوار را علی نام کن پس او ست علم و خدا  
 بزرگ بر ترمی فرماید بدستیکه من بجز آن فرودم نام او را از نام خود و ادب آدم  
 او را بادب خود و واقف نمودم او را بر شکلات علم خود و او آن کسیست که چهار خواهد  
 در خانه من آن کسیست که اذان خواهد گفت بالای پشت خانه من تقدیر و تجید من  
 خواهد نمود پس خورشید حال کسی دوست دارد او را و اطاعت نماید و وای کسی که  
 دشمنی او کند و نافرمانی او نماید و ازین روایت چند فضیلت از برای آنحضرت و شرح شد  
 که بهترین فضائل است اول آنکه شرف ولادت در خانه کعبه بیت المقدس الحرام که برای  
 آنحضرت بظهور پیوسته برای پیچ مولود می قبل آنحضرت و بعد آنحضرت میسر شده  
 دوم بشارت بانکه که اسرار صنام که بر دست حق پرست آنحضرت جاری خواهد شد فکان  
 کما اخبه و تفصیل آن انشاء الله خواهد آمد سوم تسمیه آنحضرت بعلی از جانب  
 حضرت علی اعلی مخفی ماند که فضائل ولادت آنحضرت و ما قبل آن بسیار است  
 از آن بعد بیان وقت ولادت آنحضرت بیان می شود بدانکه خون علیه الرحمه در جدار العین  
 می فرماید که مشهور میان محدثان مورخان خاصه عامه نیست که آنحضرت در روز  
 سیزدهم ماه رجب بعد از سی سال از عام الفیل در میان کعبه معظمه متولد شد و در آن وقت  
 عمر شریف حضرت سالت پناه صلی الله علیه و آله بیست و شش سال بود و بقوله  
 ده سال و بقوله دوازده سال پیش از بعثت آنحضرت بود و شیخ طوسی رحمه الله  
 در مصباح بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که ولادت  
 موفور السعادت آنحضرت در روز یکشنبه بیستم ماه مبارک شعبان واقع شد و قول اولی  
 اشهر است و اگر چه در روز را احترام نمایند بهرست و بعضی بیست و سوم ماه شعبان

از روایت مذکوره  
 فضیلت و شرح شد



نیز گفته اند پدر آنحضرت ابو طالب پسر عبدالمطلب بود که با عبدالمطلب پدر حضرت  
رسالت پناه صلی الله علیه و آله از یک مادر بودند و مادر آنحضرت فاطمه بنت اسد  
بن هاشم بن عبد مناف بود و آنحضرت و برادرانش اول هاشمی بودند که پدر و مادر ایشان  
هر دو از بنی هاشم بودند و در احادیث معتبره بسیار از طرق خاصه عامه و ایت  
کرده اند از حضرت رسول خدا که آنحضرت فرموده که من روح علی همدراز یک نور  
خلق شدیم و منظور انظار عنایات حق تعالی بودیم پیش از آنکه خدا حضرت آدم را خلق کند  
به بیست و چهار هزار سال و بعد از آنکه ایت دیگر دو هزار سال در جانب است عرش الهی  
تسبیح و تقدیس حق تعالی کردیم پس چون خدا آدم را آفرید آن نور مقدس بدو جزو  
قسمت کرد و هر دو را در صلب حضرت آدم جای داد و چون آدم بزین آمد مادر صلب او بودیم  
و چون نوح و کشتی شست مادر صلب او بودیم چون حضرت ابراهیم را در آتش انداختند  
مادر صلب او بودیم باین سبب آتش با و ضرر نرسانید پس از یک جزو آن نور من هم رسیم  
و از یک جزو دیگر علی هم رسید و فاضل شیرازی از کتاب مناقب ابن مغازلی آورده که  
سلمان گفت که شنیدیم از رسول خدا که گفت کنت انا و علی نور ابین بیدی الله  
عز و جل یسبح الله ذلک النور و یقدس سه قبل ان یخلق آدم با ربعة عشر  
الف عام یعنی من و علی نور می بودیم نزد خدای عز و جل که تسبیح و تقدیس می فرمود  
و می دانستیم پیش از خلق آدم چهار ده هزار سال فلما خلق الله آدم و رکب  
ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی فترقانی صلی الله علیه و آله  
ففی النبوة و فی علی الخلافة یعنی پس چون خلق کرد خدا من و علی را جدا و آن  
نور را در صلب او همیشه آن نور یکی بود تا آنکه جدا شد و در صلب عبدالمطلب

احادیث افریقین  
علی بن ابی طالب

فاضل شیرازی از کتاب  
مناقب ابن مغازلی  
نقل کرده



پس من نبوة قرار گرفت و در علی خلافت و اقامه محمد علی بهشتی طایفه در بدایت  
می فرماید در صحیح بخاری از جابر انصاری مرویست که پیغمبر خدا فرمود بدستی که حق تعالی  
آفرید مرا و علی را از یک نفر که در پیش روی عرش تسبیح تقدیس میکردیم خدا را پیش از آنکه  
آدم مخلوق شود و هزار سال پس از آن آدم مخلوق شد ساکن شدیم در صلب او بعد  
از گشتیم از صلب طیب و بطین طایفه بصلب نوح بعد از آن گشتیم از صلب طیب و بطین  
طایفه بصلب ابراهیم تا رسیدیم بصلب عبدالمطلب پس گردید آن نور و قسم  
یک قسم در عبد الله و یک قسم در ابوطالب پس بیرون آمدیم از صلب عبد الله  
و بیرون آمدیم از صلب ابوطالب علی بعد از آن جمع شد نور من از من و علی در فاطمه  
پس حسن و حسین از آنها بهم رسیدند پس حسن حسین و نور اند از نور ابی طالب  
و همین حدیث را امام صفیری در مسند خوارزمی در مناقب شرف الدین خراسانی شافعی  
در نزل السائرین و شیخ حسن و امین در ربعین و غیر هم نقل کرده اند باندک تغییر  
غیر ضروری آن سجاده و هزار سال چهارده هزار سال و ابیت کرده اند و آنوند مجلسی  
علیه الرحمه از محمد بن عباس بن شدش از ابن عباس و ابیت کرده که گفت روزی  
در خدمت حضرت رسول بودم حضرت امیرالمومنین علیه السلام پیش آمد چون حضرت  
نظر بر او افتاد تبسم نموده فرمود که مر جابان کسی خدا را و را پیش از آدم خلق کرده است  
پهل هزار سال گفتم یا رسول الله نمی تواند بود که فرزند پیش از پدر مخلوق شود  
فرمود بلی حق تعالی خلق کرد تو را و علی را پیش از آنکه آدم را خلق کند باینست  
پس آنرا بدو نیم کرد از یک نصف آن مرا آفرید و از نصف دیگر علی را آفرید پیش از آنکه  
اشیای دیگر را بافریند و آنها را از نور من علی منور گردانید پس با او در جانب راست

در جامع علی بن ابی طالب از  
صحیح جابر نقی

در جامع مجلسی بخیر طایفه  
در مجلس العیون



عرش خود جادو بعد از آن ملائکه را آفرید چون با تسبیح و تهلیل و تکبیر تحمید حق تعالی  
 میکردیم ملائکه از ما ابو فتنه تسبیح و تحمید تهلیل و تکبیر حق تعالی را پس حق تعالی  
 چنین مقرر فرمود که دوست من علی داخل جهنم نشود و دشمن من و علی داخل بهشت  
 و بدرستی که حق تعالی ملکه چند آفریده است که در دست ایشان ابرقیما از نقره  
 و آن ابرقیما پر کرده اند از آب حیات که چشمه است از جنت الفردوس پس چون ابرو  
 می نماید پیریکی از شیعیان علی که با مادر او مقاربت کند و در وقتیکه حق تعالی بخماید  
 که نطفه او منعقد شود یکی از آن ملائکه می آید و از آن آب بهشت قدری میریزد  
 در پای که او در آنوقت از آن می آشامد و آن آب با نطفه او مخلوط میگردد پس با سبب  
 میریزد در دل او محبت من و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه امام از فرزندان  
 حسین پس حضرت فرمود که شکر می کنم خداوندی را که محبت علی را سبب ایمان  
 و دخول بهشت و نجات از جهنم گردانیده است و ابرو و حسن علیه السلام پسند معبر و است  
 کرده است که از حضرت امام محمد باقر سوال کردند از سبب سجده شکر که حضرت  
 امیرالمومنین بجا آورد حضرت فرمود که پدران من مرا خبر دادند که روزی حضرت  
 رسول آنحضرت را برای منی فرستاد آنحضرت آنرا با حسن و جعفر و علی آورد چون  
 برگشت وقتی رسید که حضرت رسول برای من بیرون آمده بود و با حضرت نماز کرد  
 چون حضرت از نماز فارغ شد او را در بر گرفت و از او پرسید که چه کردی حضرت  
 آنچه کرده بودی بیان کن حضرت رسول شاد و خندان گردید فرمود که خوشی تو ای بشارت  
 یا ابا الحسن حضرت امیر گفت پدر و مادر من فدای تو باد پیوسته تو مرا بشارت میدهند  
 خیر بودی حضرت فرمود که خبر کیل بر من نازل شد در وقت زوال و گفت یا محمد اینک

سید ابن طاووس  
 مستنیر از حضرت امام محمد باقر  
 علیه السلام روایت کرده



پس عمر تو علی نزد تو می آید و حق تعالی بسبب منفعت عظیمی که بر مسلمانان رسانیده درین  
 که او را فرستاده بود چنین و چنین کرده است و مرا خبر داد با آنچه تو گفتی و گفت ای محمد  
 بدرستی که نجات نیافت از ذریت آدم مگر کسی ولایت شعیث و صلی را اختیار کرد  
 و شعیث بسبب پدر خود آدم نجات یافت و آدم بخداوند عالم نجات یافت از قوم  
 نجات نیافت مگر کسی ولایت سام و صلی را اختیار کرد و سام بنوح نجات یافت و نوح  
 بحق تعالی نجات یافت و از قوم ابراهیم کسی نجات نیافت مگر کسی ولایت اسمعیل را  
 اختیار کرد و نجات اسمعیل را بر ابراهیم بود و نجات ابراهیم بخداوند کریم و از قوم موسی کسی  
 نجات نیافت مگر کسی ولایت صلی و یوشع را اختیار کرد و نجات یوشع بموسی بود  
 و نجات موسی بحق تعالی و از قوم عیسی کسی نجات نیافت مگر کسی ولایت شمعون و  
 او را اختیار کرد و شمعون بعیسی نجات یافت و عیسی بحق تعالی و از امت تو کسی  
 نجات نیابد مگر کسی اختیار نماید ولایت علی را که وزیرت در حیات و وصیت  
 بعد از وفات تو و علی بتو نجات می یابد و تو بحق تعالی نجات می یابی ای محمد بحق تعالی  
 ترا بهترین پیغمبران گردانیده و علی را بهترین اصحاب پیغمبران گردانیده و امامان و  
 پیشوایان دین را از ذریت شما گردانیده است تا روز قیامت چون حضرت امیر المومنین  
 علیه السلام این بشارت را شنید بشکر حق تعالی بسجده رفت و رو نخم در برابرین پادشاه  
 و زمین را بوسید بدرستی که حق تعالی محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را  
 خلق کرد و در عالم ارواح ایشان تسبیح و تحمید و تهلیل حق تعالی می گفتند در پیش عرش الهی  
 پیش از آنکه خلق کند آدم را چهار ده هزار سال پس ایشان را نوری گردانید که  
 می ساخت ایشان را از پشته های مردان برگزیده بسوی حم ها زنان پاکیزه پس



چون حق تعالی بخواست که بر ملائکه ظاهر گردان و فضیلت منزلت ایشان با حق تعالی  
 برآید و اجابت اندان نور مقرب رساید و تقسم گم دانید یک قسم را در صلب عبده  
 بن عبدالمطلب قرار داد که از محمد سید پیغمبران و خاتم رسلان بهم رسیده و پیغمبری  
 در و قرار داد و تقسم دیگر را در صلب ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف  
 قرار داد و از آن نور علی بهم رسید که امیر مومنان و بهترین اوصیا پیغمبران است پس  
 حضرت رسول او را ولی و وصی و خلیفه و جانشین و شوهر دختر خود داد و گفتند  
 دین خود وفا کنند و عهده خود و یاری کنند و دین خود و بر طرف کنند و غم هاشمی  
 گردانید و شیخ طوسی علیه الرحمه از طریق مخالفان از انس بن مالک روایت کرده است  
 که در روز حضرت رسول بر ستر خود سوار شد و نزدیک کوه بی سید و او را ستر فرود آورد  
 و فرمود که ای انس این ستر را بگیر و بفلان موضع برو که در آنجا علی را خواهی یافت  
 پس گریزه تسبیح حق تعالی می دید چون او را به بی بی سلام مرابا و برسان و او را بر این ستر  
 سوار کرد پس نزد من او را نش گفت چون بخدمت آنحضرت رسیدم سلام کردم و سلام  
 حضرت را با و رسانیدم و او را بر ستر سوار کردم و در رکاب او روانه شدم چون  
 دیده او بر حضرت رسول افتاد گفت السلام علیک یا رسول الله حضرت  
 جواب او فرمود و علیک السلام یا ابا الحسن بیان نزد من بشد که این موضعی است که  
 پیغمبر مرسل درین موضع نشستند و من از همه ایشان بهترم و بجا هر پیغمبری  
 بر او می نزد او شسته است و توان همه بهتری ناگاه دیدم که ابری بر سر ایشان  
 پیداشد و نزدیک شد بایشان پس حضرت رسول دست فراز کرد و خوشه  
 انگوری از میان او گرفت و در میان خود و علی گذاشت و فرمود بخور ای برادر من

شیخ طوسی از طریق  
 مخالفان از انس  
 بن مالک روایت کرده



این بدیست از جانب حق تعالی بسو من توان گفت که من گفتم یا رسول الله علی برادرست  
 فرمودی گفتی بیا که این برادر می و که چگونه برادرست حضرت رسول فرمود که حق تعالی  
 ای را در زیر عرش خلق کرد پیش از آنکه آدم را بیا فرزند بسه هزار سال آن آب درین  
 مرورید سبزی جاد و تا آنکه آدم را آفرید پس آن آب در صلب جاد و چون او را برآورد  
 آن آب بصلب شیت منتقل کرد انید و هم چنین پیوسته آن آب از صلبی منتقل میگردد  
 از صلب طایه انبیا و اوصیا تا آنکه بصلب عبدالمطلب رسید پس را نجا و اید و هم  
 نصف آنرا بصلب عبدالمطلب و نصف دیگر را بصلب ابوطالب نقل کرد پس من از  
 نصف آن بهم سپردم علی از نصف دیگر باین سبب علی برادر منست در دنیا و آخرت  
 پس حضرت این آیه را خواند و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صفا و کانا  
 دیکر قدیر یعنی اوست که آفرید او از آب بشری را پس را صاحب نسب و ابا و گریه  
 و پروردگار تو بر همه چیز قادرست و در حدیث دیگر فرمود که باین سبب علی از منست  
 و من از علی گوشت او از گوشت منست و خون او از خون منست پس که مراد است  
 بدوستی من را و دوستی دارد و هر که مراد دشمنی دارد بدشمنی من را و دشمنی میدارد  
 و شیخ طوسی رحمه الله معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که حضرت رسول  
 با علی بن ابی طالب گفت میخواهی ترا بشارت دهم گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمود  
 که من توان یک طینت خلق شده ایم و از زیادتى طینت یا شیعیان با خلق شده اند  
 چون روز قیامت شود مردم را بحدیثی طلب نمایند بگو شیعیان بگو که ایشانرا  
 بنام پدر یا ایشان طلب کنند زیرا که حلال نداد و این بابویه معتبر از  
 حضرت امام رضا روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که علی حق تعالی مردم را



از درختهای مختلف آفریده است و من توان یک درخت خلق شده ایم و در اصل  
آن درختم و تفرع آنی و حسن حسین و امامان این فرزندان ایشان شاخهای آن درخت  
و شمعیان یا برگهای آن درخت اند و هر که جنگ کند به شاخهای آن درخت حق تقاضا  
آورد داخل بهشت گردد و کلینی بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع روایت  
کرده است که چون حضرت رسول متولد شد نزد ولادت آنحضرت معجزات بسیار  
ظاهر شد و برای آنکه قصر کاخ فارس شام نمودار شد فاطمه بنت اسد در امیر المومنین  
حاضر بود و مشاهده آن آیات متعجب و شاد گردید بسوی ابوطالب شتافت و او را  
بشارت داد بولادت آنحضرت و غریبی که مشاهده نموده بود ذکر کرده ابوطالب  
گفت صبر کن بیسی سال دیگر که فرزندی از تو بهم خواهد رسید که در همه کمالات باشد  
و غیر از پیغمبری و صحن و زیور خواهد بود و در کتاب بعضی از الواعظین بسند معتبر  
از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده اند که جابر گفت سوال کردم از حضرت  
رسالت پناه از ولادت با سعادت حضرت امیر المومنین حضرت فرمود که آه سوال  
کردی از بهترین کسی بعد از من متولد شده است و سنت حضرت مسیح در او جاری خواهد  
شد بدستی که خلق کرده است مرا و علی را از یک نور پیش از آنکه خلق را بیافریند پانصد  
هزار سال پس از عالم ملکوت سمیع و تقدیس لایوت می گفتم چون حق تعالی آدم را  
آفرید مار در صلب قرار داد پس در جانب راست او قرار گرفت و علی در جانب  
پس یا القل کرد از صلب آدم بسوی صلاب طاهره و از حام طیبه پس از صلب پاکیزه  
بیرون آورد که او عبد الله بن عبد المطلب بود و در بهترین جمعی قرار داد که  
آن جمیع آمنه بود و علی را از صلب طاهری بیرون آورد که او ابوطالب بود و او در بهترین

روایت از جابر بن عبد الله  
که جابر بن عبد الله انصاری  
روایت کرده است که  
جابر گفت سوال کردم از حضرت  
رسالت پناه از ولادت با سعادت حضرت  
امیر المومنین حضرت فرمود که آه سوال  
کردی از بهترین کسی بعد از من متولد شده است  
و سنت حضرت مسیح در او جاری خواهد شد  
بدستی که خلق کرده است مرا و علی را از یک نور  
پیش از آنکه خلق را بیافریند پانصد هزار سال  
پس از عالم ملکوت سمیع و تقدیس لایوت می گفتم  
چون حق تعالی آدم را آفرید مار در صلب قرار داد  
پس در جانب راست او قرار گرفت و علی در جانب  
پس یا القل کرد از صلب آدم بسوی صلاب طاهره  
و از حام طیبه پس از صلب پاکیزه بیرون آورد  
که او عبد الله بن عبد المطلب بود و در بهترین  
جمعی قرار داد که آن جمیع آمنه بود و علی را از  
صلب طاهری بیرون آورد که او ابوطالب بود و او در  
بهترین



می قرار داد که آن بر محمد فاطمه بنت اسد بود و پیش حضرت فرمود که ای جابر پیش از آنکه علی  
 در شکم مادرش قرار گیرد در آن نیامد عابدی بود که او را شرم برین عجب می گفتند  
 در عبادت زهدش و آفاق بود و در مدت یکصد و نود سال حق تعالی را بصدق  
 و اخلاص عبادت کرده بود و از خدا بر اخی و حاجتی فطلبیده بود روزی از  
 پروردگار خود سوال کرد که دوستی از دوستان خود را با و نماید پس حق تعالی ابوطالب را  
 نزد او فرستاد چون مشرم ابوطالب را دید انوار جلالت در جبین او مشاهده نمود و بر قاف  
 او را بوسید و او را در پیش روی خود نشانید گفت تو کیستی خدا ترا رحمت کند  
 ابوطالب گفت مردی از اهل تمامه پرسید از کدام تمامه گفت از مکه پرسید از کدام قبیله  
 گفت از فرزندان عبد مناف پرسید از کدام شعبه عبد مناف گفت از فرزندان هاشم  
 چون اینها این نسب بزرگوار شنید حیرت و بار دیگر سر آن مشرم ابوسید و گفت  
 حمد و سپاس کنم خداوندی که مسئلت مرا بمن عطا فرمود مرا از دنیا نبرد تا دوستی از  
 دوستان خود را بمن و پیش گفت بشارت باد ترا که حق تعالی مرا در باب بشارتی الهام  
 کرده است ابوطالب گفته آن بشارت کدام است مشرم گفت فرزندی از صلب من  
 خواهد آمد که او ولی خدا و پیشوای متقیان و وصی رسول پروردگار عالمیان باشد  
 چون آن فرزند را در یابی سلام مرا با و برسان و بگو با او شرم ترا سلام رساند گواهی میدهد  
 بوحدانیت خدا و آنکه او را شریکی نیست و شهادت میدهد که محمد بنده و رسول خدا  
 و تو وصی اوئی بحق و محمد می شود پیغمبری و بتو تمام می شود وصیت چون ابوطالب  
 این بشارت شنید قطرات اشک از دیده بارید گفت بگو آن مولود چه نام دارد  
 گفت نام او علی است ابوطالب گفت حقیقت گفتار تو بر من عطا نمیشود مگر بر زبان

انعامه تکلیف

منکر

عن

الحجاز

مشتقه

الحاشیه

راجع

مجمع



هویدائی و دلیل واضحی که مشاهده نمایم شرم گفت که چه چیزی خواهی تا برای منی در وقت  
 از حق تعالی سوال کنم و از برای من عطا فرماید بدان که بر صباد قوم در گفتار خود  
 ابوطالب گفت درین وقت طعانی از بهشت نمی آید که از برای من حاضر شود پس سبب  
 مشغول می نمایند و عا و تمام نشده بود که طبقی نزد ایشان حاضر شد که در آن طبق  
 و رطب آنرا بهشت بود پس ابوطالب آنرا را برداشت شادان می خندان بر خا و بعد از آن  
 بنسرا خود مراجعت نمود و آن آنرا را تناول فرمود حق تعالی از آن آنرا را بی در صلب او فرید  
 و در همان ساعت با فاطمه بنت اسد مقاربت نمود و او بعد از حامله شد چون آن طفل  
 مبارک در رحم فاطمه بنت اسد قرار گرفت از مهابت آنحضرت زمین بکشت چنانچه  
 می لرزید قریش را ازین سبب غنیمت عظیم حاصل شد گفتند بر خیرید که بهت های خود را  
 بر بریم بسره کوه ابوقیس از ایشان سوال کنیم شاید که این نوزاد را از ایل گزیده و چون  
 بهتار را بر کوه ابوقیس بالا بردند زلزله شدید شد و سنگها از کوه در کردید اجزائی  
 از بهم پاشید و بهتار برود و افتادند چون این حالت مشاهده کردند متحیر گردیدند  
 و گفتند که این بلائی است که ما را بهتائی از آن ممکن نیست درین حال ابوطالب که آید  
 و از آن حالت پروائی نکرد پیش ایشان التماس رستی که حق تعالی درین شب حادثه  
 پدید آورده است خلق مبارک آفریده اگر او را اطاعت نکنید و اقرار بولایت او ننمایید  
 و شهادت بامامت او ندهید این زلزله هرگز از شما زایل نگردد و یک خانه در بهتار  
 از برای شما نماند قریش گفتند که ای ابوطالب آنچه بفرمائی ما کجایم و اطاعت می نمایم  
 پس ابوطالب بگریه درآمد و دست بسو آسمان بر آورد و گفت اللهم سید  
 اسالك بال محمدية الحموية وبالعلوية العالية وبالفاطمية البيضاء



الا تفضلت على التَّحَامَّة بالرافة والوجهة معنی امی خداوند من سید من سوال  
 می کنم از تو بحق طاعت محمد که پسندیده است و طریقه علی که بلند مرتبه است و طریقه  
 فاطمه که روشن نورانی است که البته تفضل کنی بر اهل تناسخ برافت و رحمت پس  
 حضرت فرمود بحق آن خداوند که دانه بار اشکافته و گیاه با از ان بیرون آورده  
 و ضلالت را افریده است و گویند یاد می کنم که جمیع عسب این کلمات را  
 نوشتند در جاهلیت هر شدت که ایشان را میسر بود با این کلیات را دعا میکردند و دعا  
 ایشان مستجاب شد و حقیقت معنی این کلمات را نمیدانستند پس چون شب  
 ولادت حضرت امیر المومنین شد روشنی عظیم در آسمان پیدا شد و نور ستاره با مفا  
 گردید پس پیش از مشایده این حال متحجب گردیدند و گفتند در آسمان حادثه غریبی  
 حادث گردیده است ابوطالب آن خانه بیرون آمد و در کوچه ها و بازارها گشت  
 و باوا از بلند می گفت که ایها الناس تمام شد حجت خدا چون مردم ابوطالب  
 دیدند بسوا او دویدند و گفتند که این چه نورست که مادر آسمان مشاهده می کنم  
 ابوطالب گفت بشارت باد شمارا که ظاهراً شد در این شب و سستی از دوستان خدا  
 حق تعالی را و کامل خواهد گردانید خصم شما خیر را و باو ختم خواهد کرد و وصی  
 بلا فصل پیغمبر آنرا و او پیشوا می متقیان است و یار می باشد و بین علمیان  
 و برانداخته شیطان است و نجشتم آورنده منافقان است زینت عبادت کنندگان  
 و وصی پیغمبر آخر الزمان است و پیشوای هدایت است و نجم فلک فحمت و کلید علم  
 حکمت است و هلاک کننده شرک شبهات است و جان نقیب است و سرور دین است پس  
 ابوطالب پیوسته این کلمات را می گفت تا صبح شد پس چهل روز از قوم خود غایب گردید



جابر گفت یا رسول الله! یکی رفت ابو طالب حضرت فرمود که بطلب مشرم او و تقایافته بود  
 در کوه لکام پس به پوشان ای جابر این حدیث را از غیر هاشم که این را سر میزنند و علم  
 مخزنه حق تعالی است بدرستی که مشرم صفت کرده بود برای ابو طالب غار می در کوه  
 لکام گفته بود که اگر خواهی مرا بیانی این موضع بیا که مراد این جابر ده یازند خواهی رفت  
 چون ابو طالب بسو آن غار رفت داخل شد مشرم را دید که مرده است و خود را  
 در جامه سحی و در و قبله خوابیده است و در و مار یکی سیاه یکی سفید نزد او افتاده  
 نمی گذارند که آسیدی از جانوران با و برسد و او را حراست می نمایند چون با ابو طالب  
 دینار در غار پنهان شدند و ابو طالب یک مشرم رفت گفت السلام علیک  
 یا ولی الله و رحمة الله برکاته پس حق تعالی بقدرت کامله خود مشرم را زنده گردانید  
 و برخواست و دست بر روی خود مالید گفت اشهد ان لا اله الا الله و حده لا شریک له  
 و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و ان علیا ولی الله و الامام بعد نبی الله  
 پس ابو طالب گفت بشارت باد ترا که علی بن ابی طالب آمد مشرم گفت چه صلاست ظالم باشد  
 در شبی که او موجود آمد ابو طالب گفت چون ثلثی از شب گزشت فاطمه بنت اسد را  
 در دزدانیدن گفت گفتم با و که چه می شود ای بهترین زنان گفت اضطرابی رخور شاه  
 می نمایم پس بر او خواندم اسم عظمی که در آن نجات از همه در دست تا آنکه اضطراب او  
 ساکن گردید پس با و گفتم که من و جمعی از زنان با بیاد و رم که ترا در این امر معاضد  
 نمایند در این شب گفت آنچه میدانی بکن ای ابو طالب پس چون بر خاتم از کنار خانه  
 صدای تفری یافتیم که گفت باش ای ابو طالب که دستهای آلوده بگناهایان بیدار  
 نمیرسد ناگاه دیدم که چهار زن پیدا شدند و جامه ها مانند حریر سفید پوشیده بودند



و بوی ایشان از مشک و زعفران خوشبو تر بود چون داخل شدند گفتند السلام علیک ای  
 زنی که دوست خدائی پس فاطمه ایشان را جواب گفت و در پیش روی ایشان نشستند و غایبه  
 بیرون آمدند از نقره و او را دلدار می یاری نمی نمودند تا حضرت امیر المومنین متولد شد  
 پس تا بانه نزدیک آن رفتیم ناگاه دیدم که بسجده افتاد و مانند خورشید تابان نور  
 از وسط سینه می دید که اشک در آن کلاه اله الا الله و ان محمداً رسول الله و ان  
 علیاً وصی محمد رسول الله محمد بن محمد بن الله النبوة بعلى الوصیة و انا  
 امیر المومنین پس یکی از آن بزرگان دست دراز کرد و او را از زمین گرفت بدان خود  
 نشانند چون نظر آنحضرت بر او افتاد و زبان فصیح بلیغ گفت السلام علیک ای زنی  
 و جواب گفت علیک السلام ای فرزند گرامی حضرت امیر فرمود چه خبر دار ای پسر من  
 آن گفت که در نعمت با حق تعالی می گرد و در قرب صال او تنعم می کنی چون این سخن را شنیدیم  
 بیتاب شدیم گفتیم ای فرزند گرامی ما را خبر بگو پدر منی من تو هر دو را صلیتیم  
 بهم رسیدیم و این مادر من است و این سخن را شنیدیم از شرم حضرت حق اسرار را بر او  
 پوشیدیم و در زاویه خانه خزیدیم پس زن دیگر نزد یک آمد و نظرف غالبه بر دست داشت  
 و علی را گرفت چون نظر آنحضرت بر او افتاد گفت السلام علیک ای زنی پسر من  
 آن زن گفت علیک السلام ای مادر من پس حضرت فرمود که از عم من چه خبر دار می گفت  
 حال او نیک است ترا سلام میرساند و درین حال من گفتم ای فرزند این چه هیبت است آن  
 عم کیست حضرت فرمود که این مریم دختر عمران است و عم من عیسی بن مریم است پس  
 آن زن بگو خوش را از طرف غالبه بیرون آورد و آن طیب را بان بگو خوش را بگویند  
 پس زن دیگر او را گرفت و او را در جامه با خود آورده بود و پیچید و بوطالب گفت



من رین حال گفتم که اگر او را درین وقت ختنه میکردم بر او آسان تر بود زیرا که سبب  
 دران وقت چنین بود که فرزندان خود را ختنه میکردند پس آن زن گفت ای ابو طایب  
 این فرزند طاهر مطهر است منی حشدا و گرمی این دنیای مگر از دست نامرئی خدا  
 و رسول ملائکه آسمان کوه ها و دریا ها و دشمنان سیدارند و لعنت می کنند آتش جهنم  
 مشتاق اوست ابو طایب گفت آن مردیست این را گفتند که او این یحیی را می گویند معنی الله  
 که او در کوفه شهید خواهد کرد بعد از سی سال از وفات حضرت محمد ابو طایب گفت درین حال  
 حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بخانه آمد و آنحضرت از دست آن بنان مطهر گرفت  
 و دست او را بدست خود گرفت سخنان بسیار باو گفت علی بن ابی طالب بسیار با آنحضرت  
 گفت پس آن بنان غائب شدند و من ایشان را ندیدم و در خاطر خود گفتم که کاش آن  
 دوزن دیگر را هم می شناختم دران وقت حضرت امیر المومنین علیه السلام با ما هم با هم  
 گفت ای پدر من این اقبال حوا را در میان بود و زن و مرد و بچم و دختر عمران بودند آن زن که  
 مادر جامه بچی زن فرعون بود و آن زن که مرا خوشبو کرد مادر موسی بن عمران بود پس  
 برو درین وقت بسو مشرم و او را بشارت ده بولادت من و آنچه دیدم می شنیدی یا  
 بازگو و او را در فلان موضع خواهی یافت و خبر این باره پانیز من گفت پس من بفرموده  
 او نزد تو آمده ام و احوال او این بود که بتو گفتم و چون از سخنان خود یا حضرت رسول  
 فارغ شد بحال طفولیت خود گریشت و ساکت گردید چون مشرم این سخنان را شنید سجده  
 افتاد و شکر خدا بجا آورد و بقبله خوابید گفت جامه مرا بروی من بپوش چون آن  
 جامه را بروی او افکندم بسیاری باقی رحلت نمود و بحالت خود گریشت سه روز آنجا بماندم  
 هر چند با او سخن گفتم جواب نشنیدم پس آن زن و مادر عمران آمدند و سخن در آمدند گفتند السلام



یا ابا طالب چون جواب سلام گفتند بر ملحق شو بولی خدا که تو از همه کس سزاوارتر هستی  
و حفاظت او من بایشان گفتم که کیستید شما گفتند ما عمل شایسته او هستیم حق تعالی ما را  
از نیکیهای عمل او ضایق کرده است تا دفع کنیم اذیتها را از بین دتا روز قیامت چون در  
قیامت بیدار شود یکی از مادر پیش رو می آید و دیگری در عقب او خوابیم بود و بهنگام خوابیم بود  
بسوی هشت پس ابا طالب سبوی که برگشت جابر گفت چون حضرت رسول این خبر را  
نقل فرمود گفتند انکه اکبر مردم می بیند که ابا طالب فرمود حضرت فرمود که ای جابر پروردگار تو  
بغیبت انا هست در شب معراج بریز عرش سیدم در اینجا چهار نور دیدم گفتم خداوند  
این نور با چیست پس از جانب حق تعالی رسید که یا محمد یکی عبد المطلب دیگری ابا طالب  
و دیگری پدر تو عبد الله و دیگری برادر تو طالب است گفتم خداوند ایشان این چه  
بچه چیز یافتند حق تعالی فرمود بآنکه ایشان ایمان خود را پنهان داشتند از قوم خود تقیه کردند  
و بر آنرا با ایشان صبر کردند تا از دنیا رحلت نمودند آخوند مجلسی علیه الرحمه می فرماید  
که می تواند بود که این احوال در میان کعبه واقع شده باشد تا آنکه با احادیث دیگر مخالفت  
داشته باشد که تولد آنحضرت در اندرون کعبه شده و آنکه در روایت مذکوره واقع شده  
که حرارت آهن با او نخواهد رسید مگر بر دست این بلغم ملعون شاید مراد آن باشد که جراحاتی  
که بی اختیار خود و دوستان خود با او نخواهد رسید مگر بضررت آخرت بلکه جراحاتی  
دیگر حضرت خود باعث می شد و از برای خدا خود را در معرض اینها در می آورد و محتمل  
که در آن جراحات المی آنحضرت نمیرسیده باشد و آیه خدا ذکر ابا طالب در آنحضرت درین حد  
غریب است و محتمل است که برادر حضرت خضر ابراهیم را باشد و چون بعضی اخبار وارد  
شده است که او مسلمان از دنیا رفت در بعضی کتب بجا او جعفر بن ابی طالب مذکور است



اقول محتسب است که مرا و از هر صدید در قول آنحضرت فقره شد کایذ بقدر الحید  
 فی الدنیا الا علی و در جل صدید هلاک باشد پس چرا شهادت گیریم و هلاک نباشد  
 و جز آن در حکم عدم باشد و آنکه طالب انجام باشد که این عمر را بهر آخر می نامند چنانکه  
 جناب امیر می فرمود اخی الا ان یقال ان الله اخوه بحديث المواقاة لکن اطلاق الخ  
 بر آنحضرت از روی وایت فریقین نیز قبیل حکایت مواخاة موجود و حاصل در و  
 در بیان آیات در آیه است آنحضرت است بهر چند آیات کریمه که در شان آنحضرت نازل گردید  
 بسیار است تا آنکه ابن حجر در صواعق محرقه خود گفته و اخراج ابن عباس از ابن عباس  
 قال ما نزل فی احد من کتاب الله ما نزل فی علی و اخراج عنه ایضا قال نزلت  
 فی علی ثلاثا ایه و اخراج الطبرانی و ابی حاتم عن ابی جابر قال ما نزل الله  
 یا ایها الذین امنوا الا و علی امیرها و شرفها و لقد عاتب الله اصحاب محمد  
 صلی الله علیه و اله فی غیر مکان و ما ذکر علیا الا بخیر یعنی ابن عباس که  
 از ابن عباس روایت کرده که نازل شد در حق کسی از کتاب خدا مقداری که  
 در باره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد و غیر از او روایت کرده  
 که در شان علی علیه السلام سیصد آیه نازل شد و روایت کرده از و طبرانی و ابن  
 ابی حاتم که گفت نازل فرموده خدای عز و جل یا ایها الذین امنوا امیرها و شرفها و  
 آنکه علی علیه السلام میر شریف ترین محتسب است یار و یار آئینه تحقیق که حتما  
 فرموده است خدای عز و جل صحابه محمد صلی الله علیه و اله را و بسیار از صحابه  
 و ذکر کرده علی بن ابی طالب علیه السلام را مگر بخیر لکن ما چند آیه شریفه را که  
 تمسک علی امامت افاضت علینا بر کات و آیات معتبره و فریقین در شان نزل

نصبت در این  
 آیات و روایات  
 بسیار است



بطریق المنفوج و اردی سازیم لیسجی من حی عن بینه و یکلک و من هلال عن بینه  
 اول آیه وافی بدایه انما ولیکم الله ورسوله و الذین آمنوا الذین  
 یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم الذین اعوذ علیهم الرحمن و ترجمه  
 آن میفرماید یعنی نیست صاحب اختیار و اولی با مور شما مگر خدا و رسول او و آنها  
 که ایمان آورده اند آنها که بر پامیدارند نماز را و میدهند زکوة را و در حالتی که ترک کونج اند  
 انتهی حکمای بارضوان الله علیهم در بیان تقریب لایلت این آیه کبری تقریرات تفصیلی  
 و اجمالیه که مشتمل است بر رفع شبهات اهل خلا پر اخته اند و فاضل و بلوی تقریر مختصری  
 از طرف امامیه در تقریب استدلال باین آیه نوشته است باشد که باین سبب ابواب بعض  
 شبهات را که در دیگر تقریرات مسدود بود و فتوح ساز و بده عبارتت گویند که اهل تفسیر  
 دارند که این آیه در شان حضرت امیر نازل شده و قتیکه انگشتی خمی و در شان کونج سبیل  
 داده و کلامه انما مفید حضرت لفظ ولی بمعنی متصرف در امور و ظاهر است که در اینجا تصریح  
 در جمیع مسلمین است که مسادق امامت است بقرینه ضم لایت و با ولایت خدا  
 و رسول پس امامت آنجناب ثابت و نفی امامت غیر او بجهت حضرت فدا گشت  
 و بهو المدعی انتهی قول گو یا این تقریر از کلام علامه علی علیه الرحمه که در پنج اصل  
 واقع است ما خود است حیث قال اجمعوا علی نزولها فی علی علیه السلام و هو کون  
 فی الصحاح الستة لما تصدق بجماعه علی المسکین فی الصلوة بمحض من الصحابه  
 والولی هو المتصرف و قد ثبت الله تعالى الولاية لذاته و شرک مع الرسول و  
 امیر المومنین و ولاية الله تعالى عامة فکانا النبی والولی علیهما السلام  
 و این تقریر چنانکه می بینی مشتمل است بر دو مقدمه اثبات لایت امامت آنحضرت و نفی

احکام و فایده های  
 از حدیث المتشرعین



امامت غیر انحضرت و فاضل مزبور اولاً عنان نقض را علی خلاف الترتیب بسو مقدمه ثانیه  
 معطوف ساخته یا بجهت ایرام آنکه در اصل امامت آنحضرت متفق علیست پس گویا  
 بمفاد نعم الوفاق بر دلالت آیه بر مقدمه اولی تعرضی لاین اوست آخر کینه برینه کان  
 سینه او بر روز گرفته فلتر خص طبعه لا بالطعن و الكلام فیها ایضاً یا آنکه  
 محبت شیخین و اعدای آنحضرت انقدر باعث احتراق قلب و سوزش دلش گردیده  
 و نائره موالفت آنها چند آن رکانون سینه اش شعله ور گشته که حالت منتظره برای  
 او با نمانده لهذا بنقص مقدمه ثانیه قبل الاولی مبادرت کرده یا آنکه چون تقریر می  
 در نقض آن بر انگخته و در مقدمه اولی محتاج بسو تدقیقاً بیجا گشته لهذا از ابتدا خیر  
 انداخته و کیفما کان فسعیه غیر مشکور و المحذور غیر لازم و اللادیم غیر  
 و مابقی ترتیب سر کلام می نمایم زیرا که اصل مطلب اثبات امامت آنحضرت است  
 و ابطال امامت غیر او از توابع و فروع آن فنقول **قال الناصب** ان یحیی  
 واده اند اول نقص یا آنکه اگر این دلیل دلالت کند بر نفی امامت ائمه متقدم از و چنانچه  
 تقریر کرده اند نیز دلالت کند بر نفی امامت ائمه متاخران و بهمان تقریر بعینه الی آخر  
 ما قال من غیر طائل اطل و بطلان این شرطیه عنقریب لیل و بدینه باثبات  
 میرسانم باز گفته است جواب و م آنکه شیخ ابراهیم گرد می دیگر اهل سنت نوشته اند  
 که ولایت الذین امنوا و از زمان خطاب البته مراو نیست بالا جماع زیرا که آن زمان خطابه  
 زمان وجود نبی بود و امامت نیابت نبی است بعد از موت او پس حجج بنیان خطاب  
 مراو نشد لا بد زمان متاخر خواهد بود از موت پیغمبر و تا خیر واحد نمیست بعد چهار سال  
 یا بعد هشت چهار سال پس این دلیل هم در غیر محل نزاع قایم شد مدعا شیعه است

۱۴  
 سر باب تفهیم  
 حدیث از شیخ



بلا فصل است حاصل نشست اقول کلام شیخ گردی که نابلدی ناکرده کاری بنفاد و حدیث  
 الاکراة قوم من الجن کشف عنهم الغطاء از تقریر پیشانیست مبرهن است تا یا طالع  
 اول اسلام نداریم که مراد از ولایت امت بالمعنی الخاصست چه جمع بدین معانی اللفظ مشترک  
 متنعست یا مرجوح ولایت نسبت بخدا و رسول باین معنی غیر صحیح پس چنانکه در کتاب  
 که مراد از ولایت درین مقام مطاع واجب الاتباع بودن باشد و البته صادقست  
 که خدای عزوجل و رسول مقبول و نائب آنحضرت همه واجب الطاعات اند و تصرفات  
 شان در خلق نافذ و هو المراد بقول العلامة رحمه الله الولی هو المتصرف  
 وقد ثبت الله الولاية لنفسه شریک معه الرسول و امیر المومنین و شکست  
 در اینکه این معنی اعمست مشترک بر الازدوات المقدسه اگر چه تصرف حق تعالی تصرف  
 بالذاتست و تصرف بنی از جانب خدا و تصرف جناب امیر از طرف بشیر نذیر و لا یستشاک  
 مثل خبیر و لذلک قیل ان غایة الامر ان المتصرف فی امرهم مفیوم کلی مشکک  
 یختلف بالاولیة و الاولویة و الاشدیة و الیه اشار الزمخشری حیث  
 قال فان قلت قد ذکر جماعه فخلا قال انما اولیائکم قلت اصل الکلام  
 انما ولیکم الله فجعلت الولاية لله علی طریق الاصلالة ثم نظم فی سلاک  
 اثباتها الرسول الله و المومنین علی سبیل التبع و لوقیل کما قلت لم یکن اصل  
 و تبع انتقم و جناب الدماجد واحد علیهم و ابغ رحمة ربهم الصمد جواب فخر الدین  
 در عماد الاسلام می فرماید اما اینکه گفته است که ما بالضرورة می دانیم که علی  
 از امور دینی تولیت و عزل و حال حیات حضرت نبوی بدون امر جناب متشکک نبود  
 پس چگونه متصرف در امور خلق باشد پس جواب اینست که چنانکه نبی را اولی تصرف



میتوان گفت حال آنکه بدون امر الهی اذن باری تصرفی نمی توانست کرد فانه المتصرف  
 حقیقه و این معنی منافی و قاضی بر تصرف آنحضرت نبوی پس همچنین مستبعد نیست که  
 گفته شود که با وجود نبی صلی الله علیه و آله تصرف باشد در امور خلق اگر چه تصرف در امور ایشان  
 مستطاب اذن پیغمبر باشد بعد آن کلام سپید شو ستری از حاشیه میضاد و نقل فرمود  
 که ولایت علی را در حال حیات نبوی تقویت نموده بمقادیر این آیه کریمه استخلاف او در مدینه  
 در غزوه تبوک و قول و صلی الله علیه و آله انت منی بمنزلة هارون من موسی  
 و جناب انجی ام طه العاکور بوارق در جواب کلام ناصب فرماید لایس که حضرت  
 در حال حیات پیغمبر خدا متصرف بود ولایت نبوه اندکیف و بالاتفاق ثابت است که آنحضرت  
 انت منی بمنزلة هارون من موسی و شکی نیست که حضرت هارون در حال حیات حضرت موسی  
 خلیفه بود همچنین آنحضرت و مقتضای ظاهر آیه کریمه فرموده نیز همینست و ایضا استخلاف  
 پیغمبر آنجناب در غزوه تبوک ثابت و رافع آن متحقق نگشته پس مقتضای ثابت باشد  
 لعدم العزل بخلاف تعیین ابی بکر برای خواندن سوره برات که مستعقب علی را  
 و موید اینست آنچه در کتب ایامیه منقول شده که هرگاه حضرت فاطمه بنت اسد و اله  
 ماجده آنحضرت وفات یافت پیغمبر خدا و قبر آنحضرت خوابید و بعد دفن او فرمود  
 ابنک و ابنک صحابا از معنی این کلمه استفسار نمودند فرمود که هرگاه فرشته از رب سوال کرد  
 جواب با صواب بود و همچنین وقتی که سوال از رسالت مبین و اقرار به نبوت مبین بود چون  
 سوال از امام کرد ساکت شد پس من تعلیم و تلقین کردم امام پیوسته پیوسته مرتبه آت  
 و ولایت در حال حیات نبوی ثابت زیرا که معنی آن اوست تصرف بودن نیابت  
 عن النبی و نیابت در حال حیات و محامات هر دو می شود و انتی بعض کلامه دفع می



واز این جالاح شد که نفی ولایت جناب امیر در حیات بشیر نذیر با جماع کثیر گزیده  
 از نهایت بخردی و عا آن نموده از حلیه صدق و راستی عاریست منشأ آن جعل  
 یا تجاہل است بمعنی مقصود از لفظ ولایت و اما آنچه رازی بآن تمسک حسب تعلیل  
 محضست کما اشار الیه الذی العلامة اعلی الله فی دار الکرامۃ مقامه  
 و سبب شوشتری فراموش مرده بدفع دخل مقدر پنج و بنیاد آن بر کند چنانکه می  
 که اگر بگوئی که هر چند مقتضای آیه کریمه حدیث نبوی ثبوت ولایت بالفعل لکن  
 قرینه امتناع اجتماع او امر خلیفه با او امر مخالف بحسب عادت عادت از او  
 ظاہر آن چه آیدیم گفت الامتناع ممنوع فالتصرع منع زیرا که اگر مراد معترض انست  
 که بسبب اختلاف راجع میان حکم خلیفه و مخالف صوت نخواهد گرفت پس بدان  
 آن در مانحن فیه ظاہرست زیرا که این نه اختلاف صورت نمی بند مگر جایی که بنا  
 احکام مشتملات نفوس اجتهاد با تحسان و قیاسین با و در مانحن فیه چنینست  
 زیرا که بنامی احکام نبوی و حی بانی بود و امیر منان باب شریعتان علم او و  
 مطالع کنند و لوح محفوظ کما اعترف به شیخ شهاب الدین ابن حجر شافعی  
 فی شان الحسن بن علی حال ضاع پس احتمال وقوع اختلاف گنبد ایشانست  
 و اگر مراد انست که یک حکم از دو حاکم معاصدا در نمی تواند شد پس این امر در صورت  
 لازم نمی آید بلکه کافیست درین مقام آنکه خلیفه در صورت عدم مبارزت بنی امیه  
 انفاذ حکم خاص با نفاذ آن مبادرت تواند کرد و اقول صدور حکم از منسوب  
 و نائب در یقوت مثل توار و علی شمله بر معلول واحد شخصیست که ممکن باشد که  
 حکم منسوب بر نائب حکم نائب تسایر عایا جاری می تواند شد و لا احتمال فیہ



قال وان اريد معنى آخر فليبين حتى ننظر في صحة وفساده واثانيا برسبيل تنزل ميگردد  
 سنا که ولایت جناب امیر علیه السلام بسبب صیارت در زمان خطاب مراد نباشد لکن  
 امامت نیابت آنحضرت در زمان متاخر از حیات آنجناب مراد خواهد بود پس قول او که تاخیر  
 حدی نیست ممنوع چه حد حیات نیست و بنوعی تاخیر و بنوعی الموت لا المتأخر  
 عنه تاخیر از موت که حد ندارد و بعبارت آخری مانع از نفاد ولایت حدی آنحضرت  
 وجود آنحضرت بود چه مثل وجود آب که مانع شمع است وجود مانع نفوذ حکم نائب  
 خواهد بود پس هر گاه مانع مرتفع شد حکم ولایت از همان وقت جاری خواهد بود و نه از زمان  
 متاخر عن الموت که موهم انفصال و مفید ابهام اجمال است یا آنکه اگر مراد از تاخیر تاخیر  
 ذاتی است چنانکه معلول است نسبت بعلت تاخیر پس بعدیت متصله است مستلزم تراخی از این  
 نخواهد بود و اگر مراد تاخیر ذاتی است پس ممنوع است از شد مانع هرگاه بعد از متصله باشد  
 تاخیر یا اصلا گنجایش نخواهد بود نه چهار ساعت نه چهار سال چه یک یا بیست و چهار سال  
 و العبارة مسالمة علی فهم هذا المعنى و لذلک قيل اگر کسی بگوید مالک این ملک نیست  
 مگر فلان پادشاه و پس از البته مراد همین خواهد بود که بعد از وفات پادشاه بلا تاخیر مالک  
 ملک پس او خواهد بود و هیچکس از این نمی فهمد که بعد از وفات پادشاه تا بیست و چهار سال  
 کسی بگیرد ملک و تصرف نماید و بعد از این مدت در از پس مالک ملک شود و بعبارة  
 آخری که افید بعد تسلیم قیام لیل به عدم ثبوت ولایت در وقت حیات آنجناب مقتضا  
 خروج ما اخرج به الدلیل فیبقى الباقي علی حاله از منته بعد وفات تمام عمر از زمان ولایت خواهد بود  
 پس تخصیص آن زمان معین و عوی بلاد دلیل است باجماع بقاء و ظاهر این ولایت و مثل  
 ولایت غیر منصوص من المذمت ولایت و البیان شام من قبل المذنب و موعود



خرق اجماع مرکب است زیرا که کسی قایل باین نشده که امامت آنحضرت بفاصله بیست و چهار  
سال نص ثابت می شود از من قال بنبوته بالنص قال بامامت و من قال  
بالفاصله نفی الثبوت بالنص پس بلا دلت که در می راز می واضح شد و مدح  
که دلیل امامیه در محل نزاع قایم شد و مدح امامیه امامت بلام فصل است ازین آیه  
حاصل گشت **قال الناصب** اگر نظر تفصیل در مقدار این دلیل نایم اول اجماع  
مفسرین ممنوع است بآنکه علی تفسیر در سبب نزول این آیه اختلاف است ابو بکر نقاش  
که صاحب تفسیر مشهور است از امام ابو جعفر محمد باقر علیه السلام روایت نموده که نزولت  
فی المهاجرین و الانصار گوینده گفت که ما شنیده ایم که نزولت فی علی بن ابی طالب  
امام فرموده و نه یعنی آنجناب نیز در مهاجرین و انصار داخل است و این روایت بسیار  
موافق است لفظ الذین یا و صبیح جمع را که در یقینون یوتون همداکون است  
و جمعی از مفسرین این عکرمه و آیت کرده که نزولت فی شان ابی بکر و موید این قول سابق  
آیت که در قتال مرتدین واقع است این قول که نزولت فی علی بن ابی طالب  
در روایت قصه سال و تصدق با نگشته می در حال کجوع فقط ثعلبی باین متفرد است  
و محدثین اهل سنت قاطبه ثعلبی در روایات او را بجوی نمی شمارند و او را طالب  
لیل خطاب داده اند که در رطب یا بس تفرقه نمی کند و بیشتر روایات او تفسیر از  
کلبی است عن ابی صالح و هی و هی مایه وی من التفسیر هم قاضی شمس الدین  
بن خلکان در حال کلبی گفته است که کان الکلبی من اصحاب عند الله بن سبیا  
الکلبی کان یقول ان علی بن ابی طالب لو میت انه یرجع الی الله و یبصر فی الزمر و آیات ثعلبی  
منتهی می شود بمراد از السدی الصغیر و او را سلسله کذب و وضع دانند و رافضی مخالفی در



ابطال اقوال فاضل  
دعوى

**اقول** ما ذكره منقوض بجوسدیه اشار اليها مصلحا كما صاحب في ذرهم العديد او لا بما  
ان الخي العلامة قوله مردود بانكته بغيره تخلف بنى شتم وديكران شمشاه بخلف بعضى ان صحابه از ميعت ابو بكر  
تا يوم فاكيسعد بن عباد قوادح جماع بر حلا اول شبا چرمنع بعضى از مفسرين من قول آية در شان  
انجناب قوادح باشد و ثانيا با پنجه افاده فرموده بقوله علامه آنكه اگر جماع  
ثابت نباشد قول اكثرى از مفسرين شما با اجماع اماميه كافى است در بابت ثبوت قول  
آن در شان آنحضرت فان العبرة بالمتفق عليه اقرار العاقل على نفسه مجموع دو الاقوال  
نفسه چنانچه شاه صاحب اقول فرموده اند كه هر كلى در كوفه خود و شير عزان است  
قال علامه آنكه اجماع عبارت از اتفاق اهل حل و عقد است نه مطلق اتفاق و  
نمىست كه اهل حل و عقد را با تفاسير اجماع نموده اند كما سيتضح و خلاف معلوم است  
مضمومت كما فى سائر المسائل المجمع عليها و ايضا با وجود احتمال وضع حديث  
از راه بى يانتى يا بنا بر تقويت حديث خود بعضى از اقوال شافيه كه بسبب تفصيل مذکور شده  
قابل اعتنا نمىست نه قوادح و اجماع ايضا محتمل است كه ظهور اين اقوال بعد تحقق اجماع باشد  
فلا يقدح فيه سبحانه خود او كما يتبع اهل البيت و قول حضرت امير فان الشاذ  
من القول للشيطان سابقا برامى الزام شيعه نوشته و اين جا چون روغ كود را مافظه  
نمى با بقول شافيه عتقاد نموده اقول اقول لا جمعى از علماء اهل سنت نيز اعتنا با قول  
شافيه نكرده و دعوى اجماع را مسلم داشته اند علامه تفتازانى در شرح مفاد اقول اتفاق  
مفسر از طرف شيعيان نقل كرده بقوله نزلت باتفاق المفسرين فى على بن ابى طالب  
حين اعطى السابيل خاتمه و هو اكمل و در جواب الكتفا بر تصرف معنى اولى كه معنى اولى  
بتصرف نموده حيث قال و الجواب ضاع كون الولى بمعنى المتصرف فى امر الدين و الدنيا

اقول لا فى الجواب  
عن انفسه الجواب



الى اخر ما قال لو كان لمصانع كلام في الاجماع لما عدل عندنا في غيره كما امكن  
 بغيره است قول المفسر ان الآية نزلت في حق علي يقتضيه اختصاصها بآية فضلها  
 عليه هو وضع واضح في تسليم الاجماع وعلامة شجرية في شرح تحريريه بسبب وضوح  
 وعدم اعتنا باقوال شاذة جسارت بمنع اجماع نكرهه در جواب اقتصار فرموده است  
 بقول خود واجيب بمنع كون اولي بمعنى المنتظر بعد ان گفته و قول المفسر ان الآية  
 نزلت في حق علي لا يقتضيه اختصاصها ويحتمل صاحب وقف حيث قال بعد ما حكم  
 دعوى اجماع ائمة التفسير على ان المراد بالذين يقيمون الصلوة الآية على ان  
 الجواب ان المراد هو الناصر قال الشارح كونه نازلا في حق علي في شموله لغیر  
 ايضا ممن يجوز اشتراكه في تلك الصفة ليس من عین اجماع که قول علمای  
 اهل سنت از راه انصاف و خواه از این جهت که راه انکار از غایت وضوح ظهور در این بنا شده  
 و ذکر اقوال شاذه که لایق اعتنا نباشد در مقابل این بنا بر تغلیط کار بوالهوسان  
 و بر احوال ثانیاً قطع نظر از این بد است دلایل باجماع مفسرین نسبت و از این است  
 که جمعی از محققین با تسکین دعوی اجماع مفسرین نکرده اند بلکه دعوی اجماع محدثین اند  
 و آنکه تسکین دعوی اتفاق مفسرین نکرده اند و ادعای ایشان اتفاق آنها بر نقل و ایشان  
 نزول است در حق علی بن ابی طالب و اعتمادشان بر این اعتنا بتاویل آن و آن قالوا ذلك  
 بما قالوا تفسير القرآن بادائهم لو كونهم الى الباطل بمقتضى مفاد بعض الروايات  
 الشاذة المختلفة تقرُّباً الى ائمة الضلال میان این اجمال تفصیل این مقال است  
 که علامه علی علیه الرحمه در کتاب نهج الصدیق می فرماید اجماعوا علی نزولها فی علی و ظاهر  
 که ضمیر جمع اجماع است بسو محمد ثین بقبرینه اقول او و پیوند کور فی الصحاح السنه و فضل

نزول انبیا



برهان غایت ضوح این دعوی بانکار شراہ نیافتہ کلام در دلالت آیه بر این مضمون  
 و بسبب اختلاف آیه بلغ ما انزل کہ کرآن قریب کر آیه انما وليکم اللہ در کلام صلاۃ  
 علیہ الرحمہ واقع است کہ در اینجا اجماع را منع کرده است لکن عجب نیست کہ در این مقام کلام  
 علامہ لفظ اجماع ہم واقع نیست حیث قال العلامة نقل الجموع انما نزلت فی  
 فضل علی فتعقبہ بقولہ اما ما ذکر من اجماع المفسرین فی بطلان  
 المفسرین لم یجتمعوا علی هذا واجاب السيد عنہ بان المصنف لم یجمع اجماع  
 المفسرین بل قال نقل الجموع والمراد اکثرهم مولانا الجملی در حق الیقین فرمودہ  
 و خاصہ عامہ اتفاق کردہ اند بر آنکہ این آیه در شان آنحضرت نازل شدہ حتی در جامع الاصول  
 از صحیح نسائی روایت کردہ و سنن نقل الروایۃ بلفظہا و ترجمتہا و بعضی مثل فاضل  
 باتفاق ارباب و اجماع مفسرین ثوق القول تعبیر نمودہ اند و لا یقدح فی وجود  
 المخالف الذی یوثق بہ ما حکاہ الناصب من قول حکومہ و ابی بکر النقا  
 ممن یوثق بہ و بر کہ مثل مولانا احمد و بیلی علیہ الرحمہ و دعوی اجماع مفسرین بقول مطلق  
 نمودہ مرادشان اجماع من یوثق بہ است کہ سلف حمل المطلق علی التکید یا مراد اجماع  
 شان بہت بمر وایت این خبر در شان نزول و نقل و اعتمادشان بر آن و اعتنا بہا و دلیل آن  
 و اندک را تذکرہ ما فیہ لا شک و رتاب و متعصب جاحدا من البصایب فی الکتاب  
 بعد ذکر الروایۃ کانہ کان رجاء فی خضرہ فلم یتکلف الخلعہ کثیر علی نفسہ  
 صلوتہ و نیز گرفته فان قلت کیف صمان یكون علی رضی اللہ عنہ اللفظ لفظ جاح  
 قلت جی بہ علی لفظ الجمع انکان السبب فی جلل واحد لیرغب الناس فی مثل  
 فعلہ فینا لو امثل ثوابہ یا مراد نیست کہ اتفاق شان بر نزول آیه بہت در شان



في الجواب طالب منفردا باشد يامع غيره قال شارح المواقف كونه صاولا في حق  
 اينا في شموله لغيره ايضا من يجوز اشتراكه معه قال ابن حجر في الصلوة  
 وزعموا لا جماع على اربعة على دون ابى بكر كذب عليه لان ابى بكر داخل  
 صلاة الذين منوا ونزلوا لها في حق على اينا في شمولها لغيره من يجوز اشتراكه معه او ما  
 ينكته مفسران اهل سنت قاطبة قائل بان معنى باشد كنه على بن ابي طالب خاصة من  
 مراد باشد فانه لمريد على احد منا وصرح بالخلاف السيد في الثبوت حيث  
 قال ثوران الامامة مجمعة مع اختلافها على توجيهها الى على فانهم بين قائل  
 انه المختص بها وقائل ان المراد بها جميع المومنين الذين هو احد هم وخواصهم  
 احمد اورد بيلي بنيز باختلاف مفسرين بدلين فمطقتصر في مؤهه پس او شرازا جماع بخلاف  
 لم يبا حد و جهين مذكورين و چگونه چنين ادعا كند كسى سترند حال آنكه در جمیع سیر  
 متداوله اهل سنت دو قول مشهور مذکور است اول آنكه عامه مومنين مراد باشند  
 وهو الذی نصره اكثرهم يكره آنكه شخص معین یعنی جناب امير المومنين على بن ابي طالب  
 عليه السلام مراد باشد وهو الذی حسبوه مرجوحا مع كونه اقوى الا قال  
 من جهة الاستدلال بالرواية المتفق علىها بين الفريقين و بعض تفاسير  
 اقوال شاذه ديگر هم مذکور است و از اين جا است كه گفته اند كه در اين آيه چهار قول  
 كما حصر به الواسي في تفسيره الكبير و سياتي فالحديث في المقام تحقيق  
 احسان حسب الروايات الواردة في هذا المجال فاقول قدح در اجماع  
 بتاسي شارح تحرير اصحابها بقول ابى بكر نقاش ثانی ابى بكر اولين رئيس نصاب و نقاش  
 مراد باشد حيث قال لا تترافا فمرفان النقاش حكى في تفسيره عن ابى جعفر

المحقق في المقام التحقيق  
 احسان حسب الروايات  
 الواردة في هذا المجال



عليه السلام انه قال لموصون المذكورون في الآية اصحاب النبي و  
 لما فيه موافقة ظاهر لفظ الجمع بروايت مكرمة سندهما الى ابن عباس بن عمر  
 عليه السلام ان هذه الآية نزلت في ابلي بكره بتناسي فخر رازي انما ذكره في  
 مقدوح است اولاً باينكه چنين روايات شاذه موضوعه معارضه و ايات  
 متفق عليها نمي تواند شد زيرا كه روايت مزبور كه ما بان استدلال مي كنيم  
 اما ميانه متواترات هست و در كتب معتدله اهل سنت باسانيد معتبره متكثره قريه  
 بتواتر با ثور است و قول ابن عباسي كه قصه سائل و تصديق با نگشته مي رسد حال  
 فقط تعليلي بآن متفرد است در و غملي فروغ است زيرا كه فخر رازي در تفسير كبري  
 اين حديث را روايت كرده مني بامار واه عطا عن ابن عباس انهما نزلت في  
 علي بن ابي طالب يعني عطا از ابن عباس نقل كرده كه اين آيه در شان علي بن  
 نازل شده و جناح الدجاء علي بن ابي طالب در جاته از شافعي بن مغازي از پنج طريق  
 فتمها عن عبد الله بن عباس قال رسائل النبي وفيه خاتمة قال من عطا  
 هذا الخاتم قال اكرامه كان علي يصلي فقال الحمد لله الذي جعلها في  
 اهل بيتي و سني تفسير الدال المنثور مثله اين ابن عباس بن ابي عباس است كه ايا  
 اهل سنت ابو محمد احمد بن علي عاصمي زرين الفتى در شان ابو گفته ابن عباس هو الذي  
 هو عمر الامه خبرها و شمسيها و يد ها و نيز فخر رازي از عبد الله بن سلام روايت  
 حيث قال روي عن عبد الله بن سلام قال لما نزلت هذه الآية قالت يا  
 رسول الله انار ايت علياً تصدق بخاتمة علي محتاج هو راكم ففتح كتابه  
 يعني عبد الله بن سلام گفت هرگاه اين آيه نازل شد بر رسول خدا گفتم كه و يدم علي را

روايت اول فخر رازي  
 از عطا

روايت دوم فخر رازي  
 از عبد الله بن سلام



که تصدیق کرد بانگشته خود بر محتاجی به حالیکه کوع کننده بود پس احترام بولایت او  
 می کنیم و خیز را ز می در نقل این وایت متفر نیست بلکه در صحاح اهل سنت نیز موجود است  
 بلکه از همین راوی عیسی بن عبد الله بن سلام ابن اثیر مفصل تر در جامع الاصول در حدیث  
 الفاء در کتاب الفضائل در ذیل فضائل علی ابن ابی طالب روایت کرده قال اتیت  
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وراهط منی فقلنا ان قمنا حاداً  
 لما صدقنا الله ورسوله واقسموا ان لا یکلوننا فانزل الله تعالی انما ولیکم الله  
 ورسوله والذین امنوا ثم اذن بلال الصلوة الظاهر فقام الناس یصلون  
 فمن بین ساجد وراکع اذا سائل یسئل فاعطاه علی خاتمه وهو اکف خیر السائل  
 رسول الله فقراء علینا رسول الله صلی الله علیه و آله انما ولیکم الله ورسوله  
 والذین امنوا الذین یتقون الصلوة ویوتون الزکوة وهم اکف من یتقون الله  
 ورسوله والذین امنوا فان حزب الله هم الغالبون وبنی جلد ما بعد صلی الله  
 ورجاته فی الجنان در محامد الاسلام از کتاب جمع بین الصحاح الستة من البحر الثالث  
 فی آخر ثلثه فی تفسیر سورة المائدة من صحیح النسائی فی قوله تعالی انما ولیکم الله  
 عن ابن سلام همین روایت را بعینه نقل فرموده و در حق الیقین از جامع الاصول  
 از صحیح نسائی از عبد الله بن سلام ترجمه این روایت باین عبارت ذکر کرده که ایام  
 بخد مت حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم و گفتم چون با تصدیق خدا و رسول  
 کرده ایم قوم ما از ما کناره می کنند و با ما دشمنی می کنند و سوگند یاد کرده اند که  
 با ما سخن نگویند پس حق تعالی این آیه را فرستاد پس بلال ابن ابی رباح می نماز ظهر ازان گفت مردم  
 برخیزند و مشغول نماز شدند پس بعضی در سجود و بعضی در رکوع بودند و بعضی



سوال ميگردند نگاه سائلي سوال كرد پس علي عليه السلام در ركوع انگشتر خود را  
 با و داد و سائلي بر رسول خدا خبر داد كه علي در ركوع اين انگشتر را بر بدن او چيست  
 اين آيه را با آيه بعد بخواند باز فخر آزادي از ابوذر رضاي الله عنه روايت کرده  
 حيث قال روى عن ابن ابي خزيمة قال صليت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 يوما صلوة الظهر فسال سائل في المسجد فلم يعط احد ففزع السائل يده  
 الى السماء وقال اللهم اشهد اني سالت في مسجد رسول صلى الله عليه وسلم  
 فما عطا احد شيئا وعلى رضى الله عنه كان كعافا ومي اليه فخصه اليه  
 وكان فيها خاتم فاقبل السائل ختمه اخذ الخاتم فرأى النبي صلى الله عليه وسلم  
 وآله وسلم فقال اللهم ان اخي محمد سألني فقال لي بآشريح لي صدك اقول له  
 واشركه في امرى فانزلت فوانا انا طقا سنشد عضدك باخيك ونجعل لكما  
 سلطانا اللهم وانا محمد نبيك وصفيك فاشرح لي صدك ويسر لي امرى  
 واجعل لي وزيرا من اهل عليا اشد به ظمري قال ابوذر فوالله ما اتم  
 الرسول هذه الكلمة حتى نزل جبرئيل فقال يا محمد اقرأ انا وليكم الله و  
 رسوله ط الى آخرها قال فهذا جميع ما يتعلق بالروايات في هذه المسئلة  
 والله اعلم وتعلمي تفسيره وانما سألني عن عيني بن حكيم وغالب بن عبد الله فقل  
 كذا انها گفته اند كه انما عن بقوله سبحانه تعالى والذين امنوا الذين يقومون الصلوة  
 ويؤتون الزكاة وهم اكون علي بن ابي طالب وصي الله عنه مرتبة السائ  
 وهو اكبر في المسجد فاعطاه خاتمه بعد ان كتمت است اخبرنا ابو الحسن  
 محمد بن القاسم بن احمد الفقيه ابا ابن محمد عبد الله بن احمد الثعراي ابا

روایت سوم فخر آزادي  
 از ابوذر رضاي الله عنه

محمد بن القاسم بن احمد الفقيه ابا ابن محمد عبد الله بن احمد الثعراي ابا



أبو علي أحمد بن محمد بن أبي بناء المظفر بن الحسن بن نصار بن أبي بناء السدوسي بن علي الوداعي  
 ابن أبي يحيى بن عبد الحميد الكوفي عن قيس بن الربيع عن أبي عمير عن عتبة  
 بن الربيع قال بلغنا عبد الله بن عباس قال قال رسول الله  
 صلى الله عليه وآله وسلم إذا قيل رجل متعمر بعامة فجعّل ابن عباس يقول  
 قال رسول الله صلى الله عليه وآله إذا قال الرجل قال رسول الله صلى الله  
 عليه وآله وسلم فقال ابن عباس سالتك بالله من أنت قال فكشف العمامة  
 عن وجهه وقال يا أيها الناس من عرفني فقد عرفني ومن لم يعرفني فإنا  
 جند بين جنادة البكر أبو ذر الغفاري سمعت النبي صلى الله عليه وآله وسلم  
 وأبيته بهاتين الآية فحيتا يقول علي قائد البصرة ومقاتل الكفرة منصور  
 نصره عندل من خذلناه أما أني صليت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم  
 من الأيام صلوة الظهر فسأل سائل في المسجد فلم يعطه أحد شيئا فرفع السائل  
 يده إلى السماء وقال اللهم شيئا مني سالت في مسجد رسول الله صلى الله  
 عليه وسلم فلم يعطني أحد شيئا وعلى كان كعافا وحيا لينة فخصه الهني  
 وكان يتختم فيهما فاقبل السائل حتى أخذا الخاتم من خصرة وذلك بعد  
 النبي صلى الله عليه وآله وسلم وهو يصلي فلما أفرغ النبي من صلوته رفع  
 رأسه إلى السماء فقال اللهم اني أخى موسى سالك فقال انت أشرح لي  
 صدرك ويسر لي أمري وأحل عقدة من لساني يفقهوا قولي وأجعل لي ذريّة  
 من أهلك هارون أخى شدد به ازدي واشتركت في أمري فأنزلت عليه قرآنا  
 سنشد عضدك بأخيك ونجعل لك ما سلطانا فلا يضلوك اليك اللهم



فانا محمد بن بك و صفيك فاشرح لي صدك و يستر لي امرى واجعل لي و ذيرا  
من احلى عليا اشهد به ظهري قال ابو ذر فوالله ما استمر رسول الله <sup>الكلمة</sup>  
حتى نزل عليه جبرئيل فقال يا محمد اقرأ قال ما اقرأ قال اقرأ انما وليكم <sup>الله</sup>  
ورسوله والذين امنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم راكعون  
واين ابو ذر يمان ابو ذر است که در جامع الاصول از افسر از رسول مقبول  
در شان ابو ذر روایت کرده ما اظلت الخضراء وما اقلت الغبراء اصدقا لوجه  
من ذر شبه عيسى في رعه قال عمر افتعرف له ذلك يا رسول الله  
قال نعم فاعرفوا اخرجوا للتزكية و مولانا المجلس عليه الرحمة تلخص اين روایت در  
حق اليقين باین عبارت نوشته که تعاليم در تفسير روایت کرده است که وزی این عبارت  
برکنار جاه ز منم شسته بود و حدیث نقل میگردناگاه ابو ذر رضی الله عنه حاضر  
و گفت ایما للناس منم ابو ذر غفاری شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله  
و و کوشش والا کر شود هر فردیم باین چشم والا کور شو هر دو که می گفت علی قاید و شیوا  
نیکو کاران است کشته کافران است یا ربی کرده شده است هر که او را یار کند جزا  
هر که او را یار نمی کند بدبستی که من بخانه کردم روزی که روزی با رسول خدا صلی الله علیه  
واله نماز ظهر را پس سائل در مسجدی سوال کرد کسی با و چیزی ندارد سائل دست بر  
آسمان بلند کرد و گفت خداوند آگاه باشد که من سوال کردم در مسجد رسول خدا کسی  
چیزی بر من نداد و در آن حال علی در کوع بود پس اشاره کرد بسوی سائل بانگشت  
کوچک دست راستش و پیوسته انگشت را در آن انگشت میکرد و سائل آن انگشت را  
از انگشت آنحضرت گرفت حضرت رسول نیز در نماز بود و آنرا مشاهده نمود



چون از نماز فارغ شد سر کسب آسمان بلند کرد و گفت خداوند ابراهیم را  
 از تو سوال کرد و گفت پروردگار اسینه مرا گشاده گردان و آسمان گردان  
 کار مرا و بکش اگر کسی را از زبان من که بفهمند سخن مرا و بگردان این برای من و برای اهل  
 که آن روز است محکم گردان بآن باز وی مرا و شریک گردان ابراهیم را و کار من پس تو  
 دعا او را مستجاب گردانیدی و با و خطاب ددی که هر دو می محکم گردانم باز وی را  
 به برادر تو و برای شما هر دو سلطنتی و استیلا می بدهم خداوند منم محمد پیغمبر تو و پیغمبر  
 خداوند ابراهیم است برای من سینه مرا و آسمان گردان برای من کار مرا و بگردان ابراهیم  
 و زیری اهل من که او علی است محکم گردان با و پشت مرا ابوذر گفت هنوز سخن  
 آنحضرت تمام نشده بود که جبرئیل نازل شد از جانب خداوند جلیل و گفت یا محمد  
 بخوان پس این بر آید بر آنحضرت خواند و در تفسیر اید می سطور است قال مجاهد  
 نزول الآية في حق علي تصديق خاتمة فضة وهو اكع قال ابن عباس  
 وقال ابن بلال اذا نزلت لصلوة الظهر فخرج النبي والناس يصلون فاذا  
 مسكين يطوف ويسال الناس فحاه النبي وقال هل اعطاك احد  
 شيئا فقال نعم قال ماذا قال خاتمة فضة قال من اعطاك قال ذاك الرجل  
 القائم فظن اليه النبي فاذا هو علي فقال علي ارجع الى حال اعطاك فقال  
 اعطاك وهو اكع فنزلت الآية يعني مجاهد گفته است که نزول آیه در حق علی  
 بر ابطالب است که تصدیق کرد آنحضرت با نكشته فقره در حالی که مشغول بر کوفه بود  
 و گفته است این را ابن عباس گفته است بدستی که بلال اذان گفت از برای نماز ظهر  
 آنحضرت رسول خدا برین آمد و مردم نماز میکردند پس ناگهان یک مسکینی آمد

در تفسیر اید می  
 مجاهد نقل شده



که از مردم سوال میکرد پس طلبید او را رسول خدا و فرمود آیا او کسی است که چیزی را پس  
 سائل گفت بلی فرمود چه چیز گفت انگشتر نقره فرمود که داد بتو عرض کرد همین بود  
 که استاد هست پس نگاه فرمود بسو او ناگهان دید که او علی بن ابی طالب است  
 پس فرمود که در چه حالتی توانگشتر را داد گفت در حالیکه بر کوه بود پس این آیه نازل شد  
 و امام زاهد بعد از این گفته آیه لا اله الا الله دارد برای نیکه صدقات مستحقین و بزرگواران  
 و سید و تفسیر منثور گفته قوله تعالى انما وليكم الله ورسوله الآية آخر  
 الخطيب في صنفق والمفتري عن ابن عباس تصديق علي بن ابي طالب وهو اكرم فقال النبي  
 صلى الله عليه وسلم من اعطاك هذا الخاتم قال ذلك الراكم فانزل الله  
 فيه انما وليكم الله ورسوله الآية وخرج عبد الرزاق وعبد بن حميد  
 وابن جرير وابن ابی شيبة وابن مردويه عن ابن عباس في قوله انما وليكم الله ورسوله  
 الآية قال نزلت في علي بن طالب وخرج الطبراني في الاوسط وابن جرير  
 عن عمار بن ياسر قال وقف على سائل وهو اكرم في صلاة فقطع فتزع خاتمة  
 فاعطاه السائل فان قال رسول الله فاعلمه لك فنزلت على النبي هذه الآية  
 انما وليكم الله ورسوله والذين امنوا الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة  
 وهم كعون فقراء هار رسول الله صلى الله عليه وسلم على اصحابه فقال  
 من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم ال من والاه وعاد من عاداه وخرج  
 ابوالشيخ وابن مردويه عن علي بن طالب قال نزلت هذه الآية على  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم في بيته انما وليكم الله ورسوله الآية  
 فخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم ودخل المسجد فجاء الناس يصلون

این حدیث در تفسیر  
 این آیه است  
 و در حدیث  
 دیگر آمده است  
 که این آیه  
 نازل شد  
 در روزی که  
 رسول خدا  
 در بیته  
 بود و این  
 حدیث در  
 تفسیر این  
 آیه است



بين يديكم وساجد وقام يصلي فاذا سائل فقال يا سائل هل اعطاك الله  
 قال لا الا ذلك الرأى لعلى بن ابي طالب اعطاك خاتمه واخرج ابي جابر  
 وابو الشيم عن ابن عساكر عن سلم بن كهيل تصدق على خاتمة وهو راكع  
 فنزلت انما وليكم الله ورسوله الآية واخرج ابن جرير عن مجاهد قوله  
 انما وليكم الله ورسوله الآية نزلت في علي بن ابي طالب تصدق وهو راكع  
 واخرج ابن جرير عن السدي وعيينه بن حكم مثله اخرج ابن دويه  
 عن يونس الكلبي عن ابي صالح عن ابي عبيد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 من اتى من اهل الكتاب بنى الله عند الظهور فقالوا يا رسول الله ان بنينا  
 قاصية لا نجد حدا يجالسنا ويخالطنا دون اهل هذا المسجد ان  
 توصلنا لماراؤنا قد صدقنا الله ورسوله وتركنا دينهم وظهورهم والعداوة  
 واقسموا ان لا يخالطونا ولا يواكلونا فشق ذلك علينا فبينما هم يشكون  
 ذلك الى رسول الله صلى الله عليه وسلم انزلت هذه الآية على رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم انما وليكم الله ورسوله والذين امنوا الذين يتقون الله  
 ويؤتون الزكاة وهم كاعون فودعوا بالصلاة صلوة الظهر واخرج رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم الى المسجد الناس يصلون بين يديهم وساجد قائم  
 وقاعد اذا مسكين يسأل فدخل رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال  
 اعطاك احد شيئا قال نعم ذاك الرجل القائم قال على اي حال  
 اعطاك فقال هو راكع قال ذاك علي بن ابي طالب فكبر رسول الله  
 صلى الله عليه وآله ولم عندك وهو يقول من يتولى الله ورسوله



والذين آمنوا فان حزب الله هم الغالبون وخرج الطبراني وابن جرير وابن عسكرو  
 في المعرفة عن ابي نافع قال حدثني رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو  
 نائم ويوحى اليه فاذا حية في جانب البيت فكرهت ان ينهاه عليها فاقطع  
 النبي صلى الله عليه وسلم وخضتان يكون حية اليها فاضطجعت بين الحية  
 وبين النبي صلى الله عليه وسلم لئلا كان منها سوء كان دونه فكتبت عنه  
 واستيقظ النبي صلى الله عليه وسلم وهو يقول انما وليكم الله ورسوله  
 والذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكاة وهم راكعون الحمد  
 لله انما الله على نعمته وهيبته الفاضل الذي اتاه وخرج ابن جرير  
 عن ابن عباس قال كان علي بن ابي طالب قائما يصلي فمرسائل وهو كفا عطا  
 خاتمة فنزلت هذه الآية انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين  
 كان خوند عليه الرحمة ورحم اليقين فرموده وسميوا بسند باسبار وخرزاسي وسميوا  
**اقول** بله سبب روز خوشتر و بيضا و نيشاپور و ابن السمع و احمد و ابي  
 و سمع و بهتقي و نظيري صاحب مشكوة و مؤلف مصابيح و سائر مفسران  
 و محدثان خاصه عامه از سدي و مجاهد و حسن بصر و اعمش و عتبه بن ابي حكيم و  
 بن عبد الله و قيس بن الربيع و عبيدة بن يعقوب بن عباس و ابو ذر و جابر و غير ایشان  
 روایت کرده اند و حسان شاعر و غير او بنظم آورده اند فاضل شیرازی در  
 سفينة النجاة نوشته در روایت الخطيب از زم نكوردست كه در آن و زحسان  
 بن ثابت و رين باب شعري چند گفته و ان شعر بارادر مناقب خود آورده و قو  
 از ان بهتر اينست فانت الله اعطيت اذ كنت اكله فذلك نفوس القوم



يا خير راع فأنزل فيك الله خيرا ولاية وبنها في محكمات الشرائع وازا يحتم  
وضوح شد که غرض شیعیان اتفاق مفسران و محدثان بر روایت قول این آیه است بدان  
امیر مومنان خاصه قائل شدن بکافه شان بار آورده آنحضرت بر وفق روایت کثیر  
قائلون خلافا لما رویه فی الصحاح و ما یجد حذو هاتر لکتاب المعتبرة بانها  
فی شان المومنین کلامی فخر رازی فی تفسیر کبیر گفته که درین آیه دو قول است اول آنکه مراد  
عامه منیر اند و بنا بر این را که چون خاضعون بجمیع او امر اند و نوابیه مراد اند و بر مبنای  
در کشف گفته است و هم را که چون المواوفیه الحال ای بچگونگی حال الوجود  
و هو الخشوع و الاخبات و التواضع لله اذا صلوا و اذ کوا و قیل هو حال  
یوقون الزکوة بمعنی یوتونها فی حال کونهم فی الصلوة و انها نزلت فی علی  
حین سأل سائل و هو اکم فی صلوته فبذل الخاتمة کانه کان رجلا فی خصره  
فلم یتکلف لخلعه کثیر عمل تفسد بمثل صلوته فان قلت کیف صح ان تكون لعل  
رضی الله عنه و اللفظ لفظ جماعة قلت جئ بضم الفظ الجمع و ان کان  
السببیه رجلا و احدا لیس غلب الناس فی مثل فعله فینا الواو مثل ثوابه لبعینه  
علی ان سجد المومنین بحسب ان یکون علی هذه الغایة من الحسن علی البر  
والاحسان تفقد الفقراء حتی ان لهم امرا لا یقبل التاخیر و هم فی الصلوة  
لم یوتخروا فی الفراغ منها و باز فخر رازی گفته که قول دوم آنست که شخصی خاص است  
و قایلان با برقم اختلاف کرده اند پس اقول آنست که حکمیه وایت کرده است  
که این آیه در شان ابی بکر نازل شده و دوم آنکه در شان علی بن ابی طالب نازل شده  
**اقول** فخر رازی زنجیری چنانکه می بینی قول اول را که در دایره است حق عام



مومنين ديگر اقوال مقدم داشته اند و قد تبهما ابن حجر حيث قال و كذلك  
 الاجماع على نزولها في علي فقد قال الحسن بن ابيك به جلالة وامامة  
 انها علامة و موافقه ان الباقر قال في جواب من سئل هل نزلت الآية في  
 علي صراحة انتهى كلامه و قد اختلفوا في الناصب فاضل شيرازي في جواب ابن حجر گفته  
 آنچه حاصل آن اينست كه اولاً نسبت اين جناب بحسن ثابت است و ثانياً بر تقدير تسليم  
 اجماع مفسرين و ايات حدِيثين بحدس يك كس چا اعتبار دارد و ثالثاً حال حسن نسبت  
 بعلی بن طالب بمختلف فيست چه جمعی او را از دشمنان علی ميدانند بواسطه  
 سخني چنين ناساينسته كه از دشمنان است و اين احدى در شرح نهج البلاغه گفته است  
 كه آواز كسانی است كه دشمنان بودند و مذمت آنحضرت می نمودند و روايت كرد  
 از حماد بن سلمه كه حسن بصر گفت اگر علی در مدینه ناخوشك ميخورد بهتر می بود برای او  
 از آنچه تركيب آن بشد ديگر گفته كه آواز جمله آنان بود كه اختيار نكردند همراهی آنحضرت  
 ديگر گفته كه مرويت كه حسن وضو می ساخت و از وضو آب بسیار می ریخت آنحضرت او را  
 بر این امر نفرش فرمود گفت آنچه شما مسلمانان امیر المومنين ريخت زیاده از این بود  
 آنحضرت فرمود بد آمد ترا از كار من حسن بصری گفت آری پس علی گفت همیشه آنرا ده  
 و دلكير باشی **قول** اما روايتی كه ابن حجر و فاضل ناصب بر روايت مجروح و حزين حضرت  
 ابی جعفر محمد بن علي الباقر نقل کرده پس حالش قریب متضح خواهد گردید و نقد قبل  
 ذلك ما يكتشف باجالها عن سوء حالها **فأقول** في الجواب عما قاله الفاضل  
 الناصب بسلافه و كيفما كان تعصبات اين فرقه مخالفين جا حدیثی نقل از طایفه  
 بنظر انصاف باید دید كه روایات متفق علیها را كه خود باسانید كثیره و ایت كثیره اند



پس پشت انداخته حجت انفضیل علی بن ابی طالب گماهی جمیع مومنین را نمود و نزل آیه  
 قرار میدهند و گماهی ابو بکر را خاصه مورد نزول آیه قرار میدهند و اقوال شاذه  
 منکره را مثل قول ابو بکر ثانی ملقب بشماره عکرمه رئیس انصاب اسند خود می آرند  
 و حال آنکه هرگاه اخبار فضیلت ائمه علیهم السلام را بر روایت بعضی شیعیان می شنوند  
 مبادرت بتکذیب آن می نمایند چنانکه شیخ رحمة الله است از علما عامه را مارات  
 وضع اخبار ذکر کرده منحا کون الراوی افضلیا مثلاً والحديث فی فضائل  
 اهل البیت و فی ذم من جاربهم خود اخبار اهل سنت را در فضائل صحابه عامه و خاصه  
 الی بکر اگر چه بعضی اهل سنت بآن متفرد باشند معول علیه می پندارند حال آنکه اگر شیعه  
 متهم بکذب در فضائل بسبب محبت ائمه است میدانند اهل سنت خصوصاً خوارج و فواسبی  
 بوضع و فضائل تشبه بحسب آنها بطریق اولی خواهند بود و لما افترون ذلك  
 فی سبب سباب من الرهبة والرغبة لویاسة خلفاء الجو والناس علیهم  
 صلوات الله کما فی کلینی از سلیم بن قیس الی باقر است که عرض کرد من خدمت ائمه  
 علیه السلام که من شنیدم از سلمان و مقداد و ابی ذر چیزی از تفسیر قرآن و احادیث رسول خدا  
 مخایر آنچه در دست مردم است و از انجناب شنیدم تصدیق روایات سلمان و نظر  
 و دیدم در دست مردم اشیا ی کثیره از تفسیر قرآن و اخبار منسوبه به پیغمبر خدا و آنحضرت  
 حکم بخلاف آن می نمایند و اعتقاد آن دارند که همان باطل است آیا لمان می فرمایند  
 که مردم بر رسول خدا و دیده و دانسته دروغ بسته اند و بر آیه خود قرآن را تفسیر  
 کرده اند پس حضرت امیر متوجه بمن فرمود که پرسید پس باید که بعضی جواب در دست  
 مردم حق است و باطل درست و دروغ و ناسخ و منسوخ و عام و خاص محکم و متشابه



و حفظ و درهم و تحقیق که دروغ بسته شد بر رسول خدا و عهد آنحضرت تا آنکه ایستاد  
و خطبه خواند و فرمود ایها الناس قد اكدت علی الكذابة فمن كذب علی متعمدا  
فليتبؤ مقعده من النار و بعد از آن دروغ بسته شد بر آنحضرت بعد عهد آنحضرت  
و اما تا که الحاشی من ابیة لا خامس لهم دل مردیست که منافق بوده است  
بظاهر اسلام را اظهار کرده و بتضعیح است که آبی را بر آب کار آورده در دروغ  
بر او گناهی می پذیرفت نه حرجی بر او خود در آن می انگاشت پس اگر مردم شنیدند که  
این منافق است و کذاب است او چیزی را قبول نمیکردند و باور نمیکردند و لکن هر قالوا  
هذا قد صدق رسول الله این که بصحبت رسول خدا رسیده و انجناب دیده و  
روایات را بگوش خود شنیده پس چنین گوی خورده با قوال او گردیدند در حالی که  
نمی شناختند حال آنکه خبر داده بود حق تعالی پیغمبر خود را با آنچه خبر داده بود و وصف  
نموده بود آنها را با آنچه وصف نموده بود فقال عز وجل و اذ ارایتم تعجبك  
اجسامهم و ان يقولوا تسمع لقولهم ثم بقوا بعد فتقربوا الى ائمة الصلوة  
و الدعاء الى النار بالزور و الكذب فایمتان فولوهم الایمال و حملوهم علی  
قرب الناس و اكلوا بهم الدنيا و اما الناس مع المملوك و الدنيا الا من  
عصم الله فهذا احد الاربعة التي قد الحاجة من كلامه و این امر است  
وضیح که قطع نظر از روایات عقل هم حکم بآن میکند و تجربه بآن شاید است و اهل سنت هم  
در احادیث وضع مثل آنرا ذکر کرده اند شیخ ابلسنت حمزة الله سند و مختصر تریب الشیخ  
در اصناف و ضاعین نویسد الصنف الخامس اصحاب الاغراض الدنیویة و قصاص  
و اصحاب الامراء و قصه غیاث مع المهد که خود هم بآن اشاره نموده شاید است بآن



ونيز ارا صنف ضا عين اصحاب هوا و بدع را شمرد و قال فتم ضحوا نضرا لمذا هم  
 و ثلثا لمخالفة ليس اهل سنت نواصب است براي نصرت مذمت و حب و بيست و اربع  
 و دليل الحاج اذ عا نزول آية كريمه رح حق ابي بكر با سباب مزبوره نمايند لا يوجب  
 نخواهد بود با خصوص هر گاه علما نخله شان در روايات چنين را و بيان بلكه همين  
 را و بيان عامه عميا قدح جمع نموده باشند بخمس نماند كه فاضل ناصب در معارضه  
 روايات متفق عليها روايت ابو بكر نقاش را ذكر نموده حالش منيت كه ابن خلكا  
 در وفیات الاعيان على ما نقل عنه جماعه من الاعيان بيان حال ابن كوج رسول  
 كه سما و وصفا بابي بكر مناسبتی دارد گفته ابو بكر محمد بن الحسن المقرئ المعروف  
 بالنقاش ابو صلي الاصل البغدادی المولد المنشأ كان عالما بالقرآن  
 و حديثه صا كير با سنانيد مشهوره و قال البرقاني كل احاديث النقا  
 صا كير ليس في تفسيره حديث صحيح ذكر في وجه تسميته بالنقاش انه  
 نسبة الى من ينقش السقوف و الحيطان كان ابو بكر المذکور في صباه  
 امره من يتعاطى هذه الصناعة فعرف بها و قال انه توفي يوم الثلاثاء  
 و دفن يوم الاربعاء الثلاث خلون من شعب ال سنة اثنين و خمسين و ثلثمائة  
 انتهي مختصرا و بعضا فاضل از تاج الدين عبد الوهاب سبكي از طبقات شافعية  
 در ترجمه همين بكر نقاش نقل كرده و مرتب تصانيفه كتاب شفاء الصدود  
 في تفسير و فيه موضوعات كثيرة ضعفه قور انتهي مختصرا و نيز فرموده است  
 كه شيخ جلال الدين سيوطي در ساله مساجاة بفوايد كامنه بعد ذكر نقاش گفته  
 قال لذهبي في الميزان صا شيخ المومنين في عصره على ضعف فيه

منه في رواية  
 ابو بكر نقاش



وحدثنا بمناكير قال ابن الشيرازي انه ليس بثقة فيسره گاه محققين است  
 حالش باین عنوان نوشته باشند که وایت مختلفه او که نسبت داده است آنرا با امام  
 محمد باقر علیه السلام و حاشا که عن ذلك الا لتقيه لما ثبت من مذهبي بالقرآن  
 و روایت عکرمه در روای گو از ابن عباس و هو همی کان یکره علیها کما سجدت مقابل  
 روایات شیخ الاسلام اهل سنت با ساینده متعدد از ابن عباس که از روایات  
 متفق علیها بین الفرقین است ستم بر جان انصاف کردن است و حدیث ترجیح تقدیم  
 جمیع بر تعدیل مختص است تبعادل هر دو قول و آن درین مقام مفقود است با آنکه  
 قول بعضی از سنت در باره تعلیمی که او حاطب البیل است صریح و در جمیع نسبت  
 استقطار و ایت او از پایه اعتبار بمقام اهل سنت بعید از اعتبار قال اخی المعظم  
 دام ظلہ المکرم پس بنظر انصاف باید دید که تعلیمی که مدوح ابن خلکان است نظر بر  
 متضمنه ولایت حضرت امیر علیه السلام حاطب البیل باشد و نقاش شدن قماش که مناکیه  
 روایت میکند مدوح با پسین بقصص الثابت العرش ثم نقش اول محمد و حیت  
 نقاش و صحیح و ایا نقش ثبت باید نمود بعد از آن بنقوشن پیوده است  
 باید کرد اگر چه یکنی بابو بکر بود نزد شاه صفا معتد باشد لکن روایت ابو بکر  
 جوهری را باید که نیز اعتماد باید کرد و فرقی که از جوهری تا نقاش است پوشیده نیست  
**اقول** کیفما کان استناد بر ایت ابی بکر نقاش و عکرمه سر کرده خوارج او باشد  
 از قبیل مستشهاده الثعلب نیمه است و لایق صغایمست حق نیست که حدیث ابو بکر  
 بر حضرت امام ابو جعفر علیه السلام و روایت عکرمه بر ابن عباس مغفرت است  
 و بر تقدیر تنزل محمول بر تقیه از خلفای جوهری امیه در کتاب کافی کلینی

صفا  
 حاطب البیل







نقل کرده قال الحاكم احتج بحديثه الأئمة القدماء لكن بعض المتأخرين  
 اخراج حديثه عن جبر الطحاوي باللاترازمة اين است كه چو خدا صد انداره جمیع  
 از محققین این سنت تصریح بتكذيب عكرمة نموده اند بلكه او را يكذاب ملقب ساخته اند  
 و این بار حق است واضح موضوع بودن و این و قال السندي وللوضع امارا  
 مني بان يصرح بتكذيب و يجمع كثير عتيع في العادة تواطؤهم على الكذب  
 و ما محمد التذويب و بگوای جمع كثير باثبات ميرسيم فقد نقل الفاضل المزي  
 سعيه مشكور عن جماعة من الجمهور تكذيبه بالكذاب تلقيبه منها انه قال  
 بن ابراهيم عن الصلت بن دينار في سمعت المجنون قال سالت محمد بن سيرين عن  
 عكرمة قال ما يثوني ان يكون اهل الجنة ولكن كذابا ومنها انه قال و  
 بن خالد سمعت يحيى بن سعيد الانصاري و ايوذ كرا عكرمة فقال يحيى كان  
 كذابا و قال ابو بكر الاسمعي عن هشام بن عبد الله بن عكرمة المخزومي  
 سمعت ابن خثيب يقول رأيت عكرمة مولى ابن عباس كان غيرة و عن الأصمعي  
 بن الزباد مات كثير عكرمة مولى ابن عباس في يوم واحد فشهد الناس جنازة  
 كثير و تركوا جنازة عكرمة قال الواقدي قال خالد بن القاسم عجب الناس  
 لا اجتماعهما في الموت و اختلاف رأيهما عكرمة يظن انه يرى رأي الخوارج يكفر  
 بالبيطرة و كثير شيعي يؤمن بالرجعة و نقل عن ابن خلكان انه قد تكلم فيه  
 الناس و انه كان يرى رأي الخوارج قال عبد الله بن الحارث دخلت على ابن عبد  
 بن عباس عكرمة على بابيه مكثت كتافا فقلت اتفعل هذا لمو لا كرم فقط  
 ان هذا يكذب على ابن و از صاحب طبقات نقل کرده كه او در ترجمه اش گفته كه

نشان  
 است  
 از  
 کذب



در جميع علوم يد طولی داشت جز آنکه شرم برائی خوارج بود آن را می باطل است و مولی  
خود نیز نسبت میکرد و آن کذب بی بود که بر ابن عباس نسبت بنابرین می عرض جمع  
و تزییف ایتمه افتاد امام مالک و یحیی بن سعید انصاری بر وی انکار بلیغ دارند  
و از عجب امتد بن عمر منقول است که اگر به ای باطل حروریه قایل نمی شد هرگز  
حدیث وی عالی بود و می شایست در طلب و ایت از وی اندوخت و در رنج سفر کشید  
و از قول کربانی شارح صحیح بخاری نقل فرموده آنچه محصلش اینست که او گفته که  
وجه اول در طعن بر عکرمه که اشد وجه است اینست که از ابن عمر روایت که گفت  
بنافع لا تکذب علينا كما يكذب عكرمة على ابن عباس و آیات عدیده  
درین خصوص ذکر کرده بعد آن گفته است که وجه ثانی طعن است در عکرمه بافتی  
را می خوارج پس ابن سبیه از اسو محمد بن عبد الرحیم نقل کرده که او از عکرمه  
مخضبتناک بود بعلت آنکه عکرمه بر بنجده حرور و اشد پیش شاه نزد و  
صل اقامت انداخت و رجوع الی ابن عباس فقال قد جاء العبد قال فقام  
یحدث برای نجدة و قال کان یحدث اول من حدث دای الصغریة و قال  
البحر احاکلت لاحد بن جنبل کان عکرمه ایا حیا فقال انه یقال کان صغریا  
و قال ابو طالب عن احمد کان یروی الخوارج الصغریة عنه اخذاهل و یق  
و قال علی بن المدینی و یقال انه کان یروی الخوارج نجدة الی ان قال و لاجل  
هذا ترك مالك و قال مصعب بن عبد الله کان یروی الخوارج و زعم ان  
عبد الله ابن عباس کان علی هذا المذهب غیر ذلک و ما یدل علی صراة  
علی تلك الطريقة الخبیثة و اخذوا قوام من الخوارج عنه کحدث الله



یدل علی تصدیق ما قال صاحب الملل والنحل وعلی تکذیبه فی وایاته کما سلف  
 عن غیوه ایضا ودر وجه ثالث گفته وکان یاتی الامراء یطلب منهم لم یترکوا ضعا  
 الاخرج علیه قال انه قال ابو نعیم قدم علی الوالی باصمهان اجازة بثلاثة الاف  
 دراهم قال هذا جمیع قبل فیه من القدر واین هم نامرات وضع ست زیر اگر سه  
 نوشته است الصنف الخامس اصحاب الاغراض الدنیویة كالقصاص واصحاب الاموال  
 پس الحال اهل سنت اختیار دارند خواسته باشند عکرمه دروغ گو بگویند واز روایت  
 نزلت الایة فی ابی بکر دست بشویند اگر خواسته باشند جمع کثیر از مشایخ خود را  
 در تکذیب عکرمه کاذب بپندارند ز هر طرف که شوکشته شود سلامت لکن شش اول  
 نزد هر عاقل متعین است زیرا که در شان ابی بکر در هیچ روایتی بغیر روایت عکرمه در حقیقت  
 روایت نیست بلکه ادعای محض افتراء و بهت است و در کتابی از کتب خاصه عامه منقول نشده  
 که ابی بکر تصدیق بانگشته در حال رکوع نموده باشد و بگوشش بیخ بشتر نخورده که چنین  
 حکایتی رو داده باشد بلکه قول عکرمه هم صریح بآن نیست لاجواز اراده الخضوع  
 من الركوع كما حمله على ذلك اهل فحلتها بالنسبة الى المومنین كافة ارضی  
 علیه الرحمه و در حق عمر بن الخطاب وایتی نقل فرموده بقوله روی عن عمر بن الخطاب  
 انه قال والله تصدقت باربعین خاتما وانا ذاکع لی نزل فی ما نزل فی  
 علی بن ابی طالب فها نزل یعنی عمر بن خطاب گفت قسم خدا که من چهل انگشته در حال  
 رکوع تصدیق نمودم باین امید که نازل شود در باره من آنچه نازل شد در حق علی  
 بن ابی طالب پس چیز نازل نشد لکن چه بنویسد که نقد مقصود بکف نیاورد و واحد  
 از مخالف موالف ادعا نزول آیه هم در حق او نکرد گو یا این مرد سفیه چنین گفت

ای صاحب کتاب  
 ادعای محض  
 افتراء و بهت  
 است و در کتابی  
 از کتب خاصه  
 عامه منقول  
 نشده که ابی  
 بکر تصدیق  
 بانگشته در  
 حال رکوع  
 نموده باشد  
 و بگوشش  
 بیخ بشتر  
 نخورده که  
 چنین حکایتی  
 رو داده  
 باشد بلکه  
 قول عکرمه  
 هم صریح  
 بآن نیست  
 لاجواز  
 اراده الخضوع  
 من الركوع  
 كما حمله  
 على ذلك  
 اهل فحلتها  
 بالنسبة  
 الى المومنین  
 كافة ارضی  
 علیه الرحمه  
 و در حق  
 عمر بن الخطاب  
 وایتی نقل  
 فرموده  
 بقوله روی  
 عن عمر بن  
 الخطاب انه  
 قال والله  
 تصدقت  
 باربعین  
 خاتما وانا  
 ذاکع لی نزل  
 فی ما نزل  
 فی علی بن  
 ابی طالب  
 فها نزل  
 یعنی عمر بن  
 خطاب گفت  
 قسم خدا که  
 من چهل  
 انگشته در  
 حال رکوع  
 تصدیق  
 نمودم باین  
 امید که  
 نازل شود  
 در باره من  
 آنچه نازل  
 شد در حق  
 علی بن ابی  
 طالب پس  
 چیز نازل  
 نشد لکن  
 چه بنویسد  
 که نقد  
 مقصود بکف  
 نیاورد و  
 واحد از  
 مخالف  
 موالف ادعا  
 نزول آیه  
 هم در حق  
 او نکرد  
 گو یا این  
 مرد سفیه  
 چنین گفت



که محض دادن انگشته علت نامه نزول آیه وافی هدایه بود و این قدر نفهمیده خلوص نیست  
 طاعت و عبادات معتبرست تصدیق همانست که مقرون به نیت قربت باشد  
 نه آنچه مشتمل بر قصد فاسد جلب منفعت و صدقات و تقابل پیشوای است باشد  
 آیا گوشش نخورده بود قول و تلک انما یتقبل الله من المتقین پس بچنین نیت  
 فاسد باز روی محال گردن در از گردن ثمره بغیر است نیت و لطیف ترست  
 که بعضی نقل کرده اند که صاحب خصائص محمد بن طبری از علما اهل سنت تقلید  
 پیشوای خود گفته که من چهل مرتبه در حالت رکوع انگشتری خود را در راه خدا  
 باین آیه و تمنا تصدیق نمودم تا در شان من بهیچ وجه در شان امیر منان نازل  
 نازل شود لکن هیچ آیه نازل نشد و نعم ما قیل هرگاه چنین کسی را یام قطع  
 نزول می بیند این آیه را که مشعر ببلای است سفا هست بل کفرست بدان آیه باشد  
 است اینها که هرگونه طامع و راغب مال و عزت دنیا بودند چگونه ساعی این بقعه  
 نباشند و آرزو نکنند که صحبت ظاهری پیغمبر را دریافته بودند مگر حقیقت  
 که نقصان اسلاف او و ما بعدش از خفت عقول آنها واقع شد و هیچ فایده متر  
 نگشت **اقول** گویا جرات داده است اینها را قولش مخشتری که در توجیه صیغه  
 جمع گفته که اگر چه آیت در شان علی بن طالب نازل شده لکن صیغه جمع برای آن  
 نازل گشته که هر کس مثل عملش بجا آورد بمثل ثوابش فائز شود لکن این قدر نفهمید  
 که از مماثلت تمام مثلت به فرق از آسمان تا زمین است مماثلت حقیقیه آنست که  
 در نیت صادق و عمل خالص باشد و آن البته باعث قبول عمل و فوز ثواب  
 فی حساب و مصداق آیه است این بیت علیه السلام اندوه و هو الله فی صیغه الجمع

چون پیشوای  
 را در این  
 باطن بود

در هر  
 وقت

استغفار

و فرمود که

بایست که این  
 پیشوای



کما سینکشف و دیگر مماثلتی که در محل به نیت فاسده باشد زیرا که اگر چه در حدیث  
 مماثلت ظاهر می متحقق باشد لکن هذا مما یضرب به علی صاحبه یكون  
 وبالا علیة ازین وایات لایح گرددید که فضیلتی که ازین آیه استفاد می شود بمشابه  
 در نظرها واضح بود که هر یک از اصحاب اهل سنت در آرزوی تحصیل آن سببی بود  
 لکن افکار اهل سنت در صد ابطال این فضیلت برآمده که بحکمیت را در تلاقی نهاد  
 بران بسته اند که لالت آیه روح و صبی نمی مختار از پایه اعتبار ساقط گردانند بلکه این  
 عمل خیر را در پیروان نقض و ضعیف جلوه گر سازند و از اینجا است که فخر رازی و تفسیر  
 و عبد العزیز دهلوی و تحفه مسرقة بتقلید نصر الله کابلی در نقض و لالت آیه  
 و اثبات نقص العیاذ بالله برای علی بن ابی طالب کوشیده اند و سیلوج  
 عما قریب و کیفما کان حکم نزول آیه در شان ابی بکر کما زعمه عکرمه متابعو کتاب  
 اخي المعظم و اظم المکریم اعجب العجائب چه اولاً ایمان شان و ثانیاً عدم اتیای  
 زکوة در حال رکوع و اقامت صلوة و چه شروع معلوم است و بمرتبه شیوع  
 پس حکم بار اوده ایشان از قبیل تحریف کلام از مواضع آنست انتمی قوله  
 و محدثین اهل سنت قاطبة تعلیمی و روایات او را بجمعی نمی شمارند و او را حاکم  
 لیل قرار داده اند که در طب یا بس تفرقه نمی کنند الخ اقول فما نقموا منه  
 الا لكونه دجاء و می او روایات المطابقة لروایات الفرقه الحق الا ما  
 فی فضایل اهل البيت لعدم تعصبه و الا فكونه من مشايخ اهل السنة  
 المعترین مما لا یخفى علی خدیج بن ازیخ است که روایت عکرمه از ابن عباس  
 افتراء علیه و تفسیر و مطابق روایات اهل سنت نیز ذکر کرده و روایت عکرمه

در حدیث روایت شده



قال سالت ابا جعفر عن قوله انما وليكم الله قال هم المؤمنون قلت فان  
 اناس يقولون هو علي قال فعلى من الذين امنوا هم وكتاب خود آورد و اما روایت  
 ابوذر رضی الله عنه پس بیهان وایت کہ ثعلبی نقل کرد و از تفسیر کبیر از می نیز انفا  
 منقول گشته پس تفرقه در میان او و دیگر اهل سنت چه با کہ و حاطب لیل باشد دیگر  
 اگر از چندین روایت ابوذر و ابن ناصبی می شود باید کہ امام مشکین را نیز مطعون سازد  
 و روایات او را بحج می شمارد جناب خوی ام ظله العالی در جوابش فرموده اند ثعلبی  
 از شاہ پیغمبر ان سنیان است اگر وایت او را این بحج می نهند پیش مثل سیو و غیر  
 روایاتش نقل می کنند حکم بعد تمسک نمی کنند و اگر فقط ذکر روایات مطابق  
 مذهب شیعه باعث عدم صحت روایات او شود پس جمع بین الصحاح و دیگر کتب است  
 او نیز غیر صحیح باشد و ہذہ مصیبتہ عظمی من مصائب النواصب بحکمہ قاضی شمس الدین  
 بن خلکان در بیان احوال ثعلبی میگوید کہان و حد مائة فی علم التفسیر و صنف  
 التفسیر الکبیر الذی فاق غیرہ من التفسیر و لہ کتاب العرائس فی  
 قصص الانبیاء و غیر ذلک ذکرہ السمعانی و قال یقال لہ الثعلبی و الثعالبی و  
 لقبہ و لیس بنسب تالیہ بعض العلماء و قال ابو القاسم القشیری روایت رب  
 و المنام و هو یخاطبونی و مخاطبہ فکان فی اثناء ذلک ان قال الرب تعالی اسماء قبل ال  
 الصالح فالتفت فاذا احمد الثعالبی معقب ذکرہ عبد الغافر بن اسماعیل الفارسی فی  
 کتاب سباق النیسابور و اثنی علیہ قال هو صحیح النقل موثوق بہ حدیث عن طاهر  
 بن خزيمة و الامام ابن کثیر و ابن المقفع کان کثیر الحدیث کثیر الشیوخ انتہ و جلال الدین  
 عبد الرحمن بن کمال الدین سیو و ریغیة الوعاة میگوید احمد بن محمد بن ابراہیم النیسابوری

صحیح ثعلبی از  
 وفيات الاعیان  
 ابن خلکان

صحیح ثعلبی از ریغیة الوعاة  
 سیو



ابو الحسن الثعلبي صاحب التفسير والعرائس في فصوص كان ابا كبرى حافظا للغة بالفارسية  
في العربية روى عن ابى طاهر بن خزيمة و ابى محمد المخلدي اخذ عنه الواحد و توفي

في الحرة سنة سبع وعشرين اربع مائة في ربيع الثاني كان كاذبا في روى قول خود  
ومحدثين اهل سنت قاطبة الخ واضح شد انتهى و قريب سمع من مضمون و تاريخ يافى

كلام ميكن و در اينجا بدو اتفاق قاطبة محدثين رندت ثعلبي با وصف ثوبت جمعي  
از شايع خود بي محابا مي سر آيد و هر چند و بيت خدايي عز وجل يا اعتقاد اهل حق

و يقظه هر دو حال باطل است لكن بنا بر اعتقاد اهل سنت هر گاه و بيت او  
در حال بيداري مجوز باشد در حال خواب بطريق اولي مجوز خواهد بود و قول صاحب الفاضل

القنوجي في كتاب نحر المذاهب بمثل هذه المناصات و اعتقاد جمع من اهل السنة  
عليها و هر گاه مثل شيطان پيغمبران و توكير و مثل بخدايي عالميان بطريق اولي و

نخواهد گرفت پس كس كه امام قشري اهل سنت گواهي بخدايي عز وجل در باره صريح  
بودن او نقل کرده باشد و گواهي بچكس بالا تر از گواهي خدا نمي تواند بود و حديث او را بگو

خدا خود را از پايه اعتبار ساقط كردن است پناه بخدا او چنين اعتقاد  
بيجا و هر گاه خليفه ثاني سنيان بر كلام سيد عالميان بكيان حسارت ايراد ميگرفت

و بر عمر باطل آنها خدا تعالي و حي مطابق قول عمر براونانل مي فرمود و ايراد اگر  
صديقه جده بالا تر رفته حسارت بر تكذيب خداي حي و بقاء به نيم بنصيه سلطان استم

روادار و در زند لشكر يانش هزار مرغ بپيچيد بنمايند جا نغيب نخواهد بود و قال  
بعض لا فاضل اگر خطاب با طيب ايل موجب ضعف و انحطاط مرتبه ثعلبي بوده باشد

مع ثعلبي تاريخ  
ابو الحسن ثعلبي صاحب التفسير والعرائس في فصوص كان ابا كبرى حافظا للغة بالفارسية في العربية روى عن ابى طاهر بن خزيمة و ابى محمد المخلدي اخذ عنه الواحد و توفي في الحرة سنة سبع وعشرين اربع مائة في ربيع الثاني كان كاذبا في روى قول خود ومحدثين اهل سنت قاطبة الخ واضح شد انتهى و قريب سمع من مضمون و تاريخ يافى كلام ميكن و در اينجا بدو اتفاق قاطبة محدثين رندت ثعلبي با وصف ثوبت جمعي از شايع خود بي محابا مي سر آيد و هر چند و بيت خدايي عز وجل يا اعتقاد اهل حق و يقظه هر دو حال باطل است لكن بنا بر اعتقاد اهل سنت هر گاه و بيت او در حال بيداري مجوز باشد در حال خواب بطريق اولي مجوز خواهد بود و قول صاحب الفاضل القنوجي في كتاب نحر المذاهب بمثل هذه المناصات و اعتقاد جمع من اهل السنة عليها و هر گاه مثل شيطان پيغمبران و توكير و مثل بخدايي عالميان بطريق اولي و نخواهد گرفت پس كس كه امام قشري اهل سنت گواهي بخدايي عز وجل در باره صريح بودن او نقل کرده باشد و گواهي بچكس بالا تر از گواهي خدا نمي تواند بود و حديث او را بگو خدا خود را از پايه اعتبار ساقط كردن است پناه بخدا او چنين اعتقاد بيجا و هر گاه خليفه ثاني سنيان بر كلام سيد عالميان بكيان حسارت ايراد ميگرفت و بر عمر باطل آنها خدا تعالي و حي مطابق قول عمر براونانل مي فرمود و ايراد اگر صديقه جده بالا تر رفته حسارت بر تكذيب خداي حي و بقاء به نيم بنصيه سلطان استم روادار و در زند لشكر يانش هزار مرغ بپيچيد بنمايند جا نغيب نخواهد بود و قال بعض لا فاضل اگر خطاب با طيب ايل موجب ضعف و انحطاط مرتبه ثعلبي بوده باشد

الحمد لله



لازم آید که موجب ضعف قناده نیز بوده باشد و تقدیر بحال فی ترجمه قناده  
عن الشعبی قال هل رأيت قنادة قال نعم رأيتها كحاطب لیل قال سفیان  
بن عیینہ قال الشعبی لقنادة حاطب لیل قال انما قنادة انما عاظم من  
اہل سنت بود و روایات او در صحیح بخاری بسیار موجود و اما قول بیشتر روایت  
و تفسیر از کلبی است عن ابنی صالح و حماد بن عمار عن ابنی عوف عن التفسیر عندهم قاضی  
شمس الدین بن خلکان در حال کلبی گفته است کہ کان الکلبی من اصحاب عبد اللہ بن سبا  
**اقول** یکایم دو ہوا ندارد اگر قول ابن خلکان معتبر است پس قول او در جرح و تعذیل  
بہر و معتبر خواهد بود قال بعض الافاضل قال بن خلکان ابو نصر محمد بن اسحاق  
الکلبی الکوفی صاحب التفسیر و علم النسب کان اصاماً فی ہذین العلمین و ان  
تہذیب الکمال نقل فرمود کہ از کلبی جمع کثیر از اہل سنت و اہل بیت گفتہ است کہ  
ترجمہ دوی عنہ اسمعیل بن حیادہ بن اسلم و الحکم بن ظہیر حاد بن  
و ذکر جماعة کثیرہ پس بر کلبی طعن است بر این جماعہ کثر قال اخی المعظم دام  
المرکم اما آنچه در بیان حال کلبی بہ نباح کلبی سرانیدہ پس ثعلبی و ابی فرورہ را  
فقط از کلبی نقل نکرده معتمد ابن ابی و ابی معاصد بروایات صحاح ایشان و غیرہا  
پس بمع تقدیری کہ عدم ثوق کلبی ثابت شود اخلال و صحت و ابی کہ علاوہ  
ابن خلکان فقط بودن او از اصحاب عبد اللہ بن سبا نقل کردہ و از ان لازم نمی آید  
کہ او در جمیع عقاید مثل ابن سبا باشد یا نہی کہ اشاعہ در باب وجود مخالف شیخ خود  
ابو الحسن شعرانی و ایضا ہر گاہ قاضی ابن خلکان در باب نقل توفیق ثعلبی نا صوب  
نباشد چہ در بیان حال کلبی صادق باشد و نیز قاضی مزبور ابو مسلم را بشیخ نسبت داده

وقال يقال هذا النجيب  
 وانشاء في هو لقب  
 وليين من قبل بعض  
 الصلوات ان اسناد  
 بالقسم التفسير في  
 قال ايت رب العزة  
 في المنام وروي في  
 واخاطب كافي انما  
 ذلك ان قال في  
 اسمائيل الرسل الصالح  
 فالتفت غافرا الى  
 مقبل كره عبد العز  
 في سباق تاريخ نيسابور  
 وانشاء في قال هو  
 صفي النظم ووثوق به  
 وكان في الشيعية  
 رحمه الله تعالى ١٢



و ترمذی ابن ماجه و از ثقات اهل سنت استند و فخر رازی در آیه من انفق ههنا قبل  
 الفقه نوشته قال الکلبی قلت هذه الآية في أبي بكر و این منافات تام با فضل علی  
 دارد و مع هذا فضل منافی و ثوق بروایات انواریه نیز در صورتی که مریات تعلیلی کلبی باشد  
 و او همان کلبی افندی عالی پس تناقض در کلام قاضی و قول او بگویند صحیح النقل موثوقه  
 مقرر نباشد پس جمع و تعدیل چنین قاضی مقرر نباشد و اناسدی پس نیز از مشاهیر  
 علما سنیان است چنانچه سیوطی و غیره در رد منثور و غیر آن از او نقل روایات کرده اند  
 و بعضی از وجوه که در بیان حال کلبی مرقوم شد در اینجا نیز جاری میشود و انتهای بعض  
 فضلا در جواب قول ابن خلکان و کان من اصحاب عبد الله بن سبا گفته و ترمذی  
 مذکور است که شخصی یزید بن زبیر گفت که کلبی کافر است گفت کافر است و لکن رأیت  
 يضرب علی صده و يقول اناسبا اناسبا و این قول او دلالت قطعی بر سبایت  
 ندارد زیرا که در شمار شافعی واقع شده ان کجای فضا صاحب آل محمد فلیشهد  
 الثقلان انی رافضی و هر چند در کلام کلبی شرطی کر کرده لکن محتمل که از ناقل  
 آنها در نقل واقع شده باشد **بقول** معینیت که دست بر سینه زد و ج اناسبا  
 گفتن بر سبیل انکار باشد **بجمل** هر گاه از تاسیس بنیان نول آیه گرفته نشان میسر  
 و ابطال نول آن حق غیر جناب ایشان فارغ شدیم پس در بیان وجه دلالت این آیه  
 گرفته سوتق این بطرف مطلوب بر دازیم قال مولانا المجلسی علیه الرحمه فی حق الیقین  
 و وجه الدش بر امامت آنحضرت است که انما کلمه حضرت و ای رفعت بچند معنی آمده است  
 یا و ر و دست و صاحب اختیار و اولی تصرف و معنی آخر نزدیک اند بیکدیگر و معنی  
 اول معلوم است که درین آیه مراد نیست زیرا که یا و ر و دست مومنان مخصوص خدا

بمنه  
 و بیان وجه دلالت  
 این آیه



و رسول و بعض از مومنان که موصوفه باین صفات باشند نسبت بلکه همه مومنان یا مومنان  
 و دوست یکدیگر اند چنانچه حق تعالی فرموده است المومنون المومنات بعضهم اولیاء  
 بعض بلایکدیگر نیز محب و یا و مومنان اند چنانکه فرموده حق تعالی و کم فی الحقیقة دنیا  
 و فی الآخرة بلکه بعضی از کفار محب و یا و بعضی از مومنان باشند و اگر گویند که آیه  
 بلفظ جمع آمده باشد چگونه مخصوص آنحضرت باشد جواب گوئیم که در عرف عرب و عجم  
 الملاق جمع و احداث است باعتبار تعظیم یا نکات دیگر و در آیات کریمه نیز بسیار  
 بآنکه مادی و عامی اختصاص کنیم زیرا که در احادیث ما وارد شده است که سائر ائمه  
 در اینجا داخل اند و هر اعمی در قرابت است البته باین فضیلت فائز میگردد و وصایا  
 کشف گفته است که مراد از این آیه هر چند آنحضرت است اما بلفظ جمع آورده که دیگران  
 نیز متابعت آنحضرت بکنند و میدانند که آیه در شان آنحضرت و مراد بولایت در این آیه  
 است آنکه در صحیح مسلم و صحیح ترمذی از عمران بن حصین روایت کرده اند که حضرت  
 رسول لشکر می ستاد و حضرت امیر علیه السلام را امیر آن لشکر گردانید چون حضرت  
 فتح کرد یک کنیز را از غنیمت این برانگیخت و بدو آن لشکر را این معنی خوشنیا مد و چهار نفر  
 از صحابه اتفاق کردند که چون بخدمت حضرت رسول برسند این را بحضرت عرض کنند  
 و قاعده چنان بود که چون مسلمانان این جنگ می گشتند آتوال بخدمت آنحضرت می آمدند  
 و سلام میکردند بعد از آن بخانه ناخج می رفتند چون بخدمت آنحضرت رسید سلام میکردند  
 بکسانی از آن چهار نفر برخواست و گفت علی چندین که حضرت روان گردانید پس من برخواست  
 و همان سخن را گفت باز حضرت روان گردانید و سوم نیز گفت حضرت روان گردانید  
 چون چهارم نیز گفت رو بایشان کرد و غضبش روی مبارکش ظاهر بود و دست



فرمود چه بخواهید علی ببرد نیکه علی از من است و این را ویم اولی میفرست بعد از من این عبد البر در اینجا  
 روایت است از ابن عباس که حضرت رسول ص علی بن ابی طالب گفت ولی منی بعد از من پس  
 معلوم که ولایت است مخصوص است که رأی است در شان او است از فقره اولی در حد  
 اول معلوم است اندک آنکه حضرت را یا بختنا بود و دیگری نبوه ایضا تخصیصی بجای بعد از خود  
 در هر دو حد دلیل خلافت زیرا که محبت نصرت در حال حیات نیز بود و عاقل میداند که چنین  
 رعیت ابو بکر و عمر و عثمان و محکم شان نمی تواند بود و انتی کلامه صلی الله علیه و آله مقامه اما آنچه حاصل  
 دهلوی گفته دوم آنکه لفظ ولی مشترک است در میان بسیار المحب الناصر الصديق  
 والمتصرف الامر و از لفظ مشترک یک معنی میسر نمی تواند شد مگر بقرینه خارجیة قرینه  
 سباق معنی سابق مؤید معنی ناصر است زیرا که کلام رتقوبین قلوب و تسلیه یومئذ و از الیه  
 خوف ایشان از مرتدین است قرینه سیاق یعنی بابت معنی محب صدیق و قول تعالی  
 ما اتهم الذین امنوا لا تتخذوا الذین اتخذوا دینکم هزوا و لعبا من الذین  
 اکتاب فی قلبکم الکفار و لیاء بعضهم و لیاء بعض یراکم یهتدوا و نصاری و دیگر  
 خود نمیکرفت و نه باید یک بعضی را امام میگرفتند و کلامه اما که مفید  
 کافران را کسلی هم  
 است نیز همین معنی را میسر  
 الیه تردد می نزاعی در امامت ولایت تصرف نبوه  
 در آن بوده با و بالا جماع وقت نزاع  
 بلکه نصرت و محبت بود انتی قول اولی  
 و اگر چه لفظ ولی در معانی متعدده استعمال گردیده لکن صریحاً له بودن هر احد از آن ثابت  
 و بدون اثبات وضع اثبات مشترک خیر طقنا و است با آنکه اصولیه است اذا  
 دارا لاهو بین الحقیقة و المجاز و الا شذواک فالا شذواک و مرجع ثانیاً بر این است

نقص کلام

نقص کلام



که بر تقدیر تسلیم اشتراک پس قرینه بل قراین بر ادا ده معنی مطلوب قایم است کما سلفه  
 کلام المحقق المجلس طاب ثراه و سنی و جوده آخره بر خلاف آن کما عظمه النفا و کافی  
 در جواب آن آنچه جناب اخي المعظم دام ظلته المسکون در بوارق افاده بان فی موه حیث  
 در ما تقدم ثابت شد که ادا ده ناصح محبت و لی در این مقام صحیح نیست الا بقضاء  
 المومنون المومنات بعضهم اولیاء بعضهم تخصیص محبت نصرت بمومنین متصفین  
 بصفتان مذکوره نیست **اقول** شایع صدق دفع چنین اخضال گفته است که نصرت اگر چه عام است  
 لکن بکثره مضاعفه شود بطرف جمع مخصوص از مومنین پس بالضرورت تشخص مومنین لازم خواهد بود  
 زیرا که انسان با نفس خود نمی تواند بود که از قبیل البعض المومنین عاماناصد که البعض  
 الاخر بعد از آن امام خود فخر را از می نقل کند که اگر گفته است هذا السؤال علیه التحوی  
 دفع هذه الشبهة و انه دقیق متین لکن چون این تقریر اگر چه با مشن بمشانت آن  
 اعتراف نموده بود از کجاکت غالی نبود خودش گفته و انت خیر ما بان معناه علی اختصاص  
 الخطاب بالبعض من المومنین علی کون المومنین المومنین جمیع من عبادهم  
 علاوه آنکه اگر مراد از ان ناصح بوده باشد نیز مطلوب ثابت باشد زیرا که اتحاد مخاطبین با ناصح  
 ممکن نیست تخصیص نصرت بخدا و رسول و کسانی که ایجابی کوة حال کون می نمایند دلالت  
 دارد بر آنکه مراد از ناصح نصرت کنند علی الوجه الکامل یا بمثل نصرت خدا و رسول زیرا که  
 ظاهر تشریک خدا و رسول و تصف بصفات که او ندارد اختصاص با ناصح نیست و چون نصرت  
 خدا و رسول اقوی است از نصرت مومنین فکذا النصرة المتصف بالاولیاء التالیة نصرتهم غایه الامر  
 آنکه نصرت مفهومی کلی مشکک است که متفاوت با ولایت و اولویت است و می تواند شد  
 بل قد حقق ان جمیع معانی الالوان العشرة التي ذكرها فرجها الی الاولی بالتصريح



سید قاضی نور الله مرقدہ تصریح بآن فرموده و ایضا چون فی الفاظ مشترک است  
 محل آن بر ناصری صحیح نیست و فریند بر آن ممنوع چه نزول آیات ثلثه دفعه ممنوع است  
 بلکه آیات بتدریج نازل شده و جمیع آیات بترتیب شاهده از فعل عثمان است پس احتیاج  
 بسیار و سیاق و سباق احتیاج بفعل عثمانی است و آن از محل اعتبار ساقط پس بعد تسلیم عدم  
 ارتباط و التیام سابق و سیاق اعتراض بسبب عثمان متوجه است که او بر پنج خاص ترتیب داده  
 قرآن مجید بی ربط کرده فانه خرا الکلم عن معاضعها و لقرت بها کما هو حقها و کان له  
 فیہ دبتی کما لا یخفی علی اولی النعمه و عدم ارتباط در آیات کلام الله بسیار  
 واقع است فاما جوابکم فهو جوابنا اقول ترتیب آیات قرآنی را بر پنج ترتیب عثمانی  
 اگر چه اکثر اهل سنت حسب نظم خدا و توقیف رسول خدا قرار میدهند بلکه مجمع صلیه  
 می پندارند بلکه بعضی شان ترتیب سو قرآنی را نیز توقیفی می شمارند و بنا برین فضیلت  
 جمع قرآن بر خلیفه ثالث سنیا که منطوق ایشان است از دست می رود و لکن جمعی کثیر  
 از علما شان ترتیب سو را قرآنی را بامی اجتهاد قرار داده اند چنانکه علامه سیوطی  
 و رائقان فی علم القرآن نوشته که اجماع و مخصوص مترادف است بترتیب ترتیب آیات  
 لکن اشکال کرده می شود بروایت ابوداود و از طریق محمد بن اسحاق از یحیی بن عباد  
 بن عبد الله بن الزبیر از پدرش که گفت که آورد حارث بن خزیمه و آیه را از آخر سوره  
 برات فقال اشیء مدانی سمعتی حاصی رسول الله و علیتها پس عمر گفت منعم  
 میدهم که تحقیق که این بود و آیه من هم شنیده ام بعد آن گفت که اگر سه آیه می بود  
 هر آینه میگروانیدم آنرا سوره علی حده پس نظر بکنید بسوی آخر از سوره ها قرآن  
 پس سخن کنید باخرش قال قال ابن حجر ظاهر هذا انهم کانوا یألفون آیات السور



باجتهاد هم سائر الاخبار تدل على انهم لم يفعلوا شيئا من ذلك الا بتوقيف  
 يعني ابن حجر گفته است كه ظاهر اين روايت است كه بودند صحابه ترتيب مدياوند آيات  
 سوره باره برفق اجتهاد و راي خود و از باقي روايات معلوم مي شود كه چنين نمي كردند  
**اقول** سبحان الله اين چه جبارتي است كه در چيزي كه بالاتفاق توقيفي باشد خليفه باشد  
 بجز و شهادت بدون فكر و تروي بنام كاري از ابرار خود و حاضرين نهاده صلافا نظر و  
 اخبر سوره من القرآن فالحقوها باخوها در داده و اين حجر هم باین مضمون اعتراف  
 نموده ميگويد ظاهر هذا انهم كانوا يالفون آيات البسود باجتهاد هم سائر الاخبار  
 يدل على انهم لم يفعلوا لكن قرأوا العقل على انفسهم مقبول و ان اقرارهم  
 لانفسهم حرم سماع كونه من اهل الاصول والعاملين بالامرائي تسمي بانه  
 توقيف خدا و رسول از امثال اين مظهر و جمول كمال مظهر مظهر و پس اين روايت  
 كه بفاد حق بربان جاري كاشف از حقيقت امر است دلالت دارد بر اينكه علماء ما بان  
 تصريح كرده اند كه صحابه ترتيب آياتي برفق راي خود نموده اند اگر چه اهل سنت بنا بر ترتيب  
 از اقتضاي براهي ميكنند و مريد اين است آنچه سبط از قاضي ابي بكر نقل كرده كه گفته  
 ان نظمة و ترتيبه ثابت على ما نظمة الله و رتبة جليلة رسول الله من السورة  
 و لم يقدم من قبل لك موخر ولا اخرو منه مقدّماته يمكن ان يكون الرسول  
 قد تب سوره و يمكن ان يكون قد وكل ذلك الى الامامة بعده و لم يتول ذلك  
 بنفسه هذا الشك اقرب بر تقدير كيه راوش ترتيب آيات با و اگر مرادش ترتيب سوره باشد  
 باراده انه قد تب سورة سوره و الله سقط من كلامه لفظ السورة ثانيا پس  
 ما نحن فيه خارج خواهد بود و لكن اكثر نسخ موجوده تكرار سوره است و كيفما كان فلا نقول

نسخه  
از مکتب

نسخه  
از مکتب  
نسخه  
از مکتب  
نسخه  
از مکتب



عندنا على جمع عثمان في هذا الشأن لا في غير هذا الشأن <sup>ثانيا</sup> ثانيا تبصر حقا  
 اتقان وحوار معلوم است که ترتیب نوبت علی غیر ترتیب تلاوت است پس شان نزول در فهم  
 آیه دخل خواهد بود و این سیاق تلاوت سیما مع کونه توقیفا تصدیقا و من الجائر  
 ان يكون تلاوة آیه بعد اخوی لمصلحة خفيه لا تظهر عند عقول الناس  
 فلا يكون لسياق قرينه على ما ذكره وتقول ثالثا ما عوض سياق سيا  
 که ناصب کرده است برخلاف سطلویش قرينه واضح بیان می کنم پس میگویم که درین  
 جزو ششم قرآن و لا آیه کریمه الیوم اکلتم لکم دینکم و ثانیاً آیه وانی هدایه لکم و لیکن  
 و ثالثاً آیه تشریفه بلغ ما انزل لیک واقع است آیه سابقه و لاحقه با آیه وسطی  
 هر سه یک سبک منتظم است همه آن در شان جناب امیر مومنان این روی و آیات شیعیه  
 و سفیان بن زکریا دیده علامه مجلسی علیه الرحمه در حق الیقین ابن ابوالقاسم حسکانی غیر آن  
 از جمعی از شیوخ عامه از ابو سعید خدری و ابی نعیم و ده که او گفت که از مجمع عید غدیر  
 نگشته بودیم که این آیه نازل شد الیوم اکلتم لکم دینکم و اتممت علیکم نعمته  
 آیه و در تفسیر اکبر از ابو سعید خدری و ابی نعیم کرده انه قال نزلت هذه  
 یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک يوم غدیر خم فی علی بن  
 ابی طالب فی رازی و ذیل این آیه جوهر عشره در تفسیر شرح کرده در آخر کلام می گوید  
 العاشر نزلت هذه الآية فی فضل علی رضی الله عنه و لما نزلت هذه الآية  
 اخذ بید و قال من کنت مولاه فاعلمه مولاه و مولی کل موحد و موحد  
 و هو قول ابن عباس و البراء بن عازب و محمد بن علی انتم و از عاقل ابو نعیم  
 کتاب نازل فی القرآن و از وادی در کتاب سبب نزول آیات و از ابو بکر شیرازی



در میان این و غیر ایشان مثل آن منقول گشته و الودایات فی ذلک منتظافه حتی جاء  
 فی الا نزلت هكذا بلغ ما انزل لیک فی علی کما واه الشعلی بن عساکو  
 و هر احد ازین سه آیه تشریفه بانفراد با دلیل است بر ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام  
 بعد از ولایت تصرف کما سیما مفصلا و بعد اجتماع ضم بعضی از بعضی قطعیه  
 بر مطلوب بانه بر آنکه نزول آیه بلغ ما انزل لیک در حجت الوداع قبل خطبه غدیره  
 اهتمامی در آن مرعی شده تاکید بسیار کمی در آن منطوقی گشته و و عدّه عصمت شمس  
 تاکید بعد تاکید علی البشیر النذیر و خصوصیت علی بن ابی طالب حضرت امیر و نزول آیه  
 اکملت لکم دینکم بعد آن علاوه بر آنچه گذشت از اقتران ولایت خدا و رسول با ولایت  
 نزل فی شانہ انما و لیکم الله و قراین واضح است بر اراده اولویت تصرف از لفظ و لا  
 ستعمل در چنین مواقع چه وظایف است که این را تمام بنا بر غیر اهتمام با نام نام محض  
 بنا بر اظهار مودت نصرت صورت نمی تواند گرفت انما ذلک امر عظیم بناط به هذا  
 الخلق اجمع و لیس الامر الویاسة العامة فی الدنیا والدین حفظ شریعة  
 سید المرسلین لذلک نزلت عقیده به کمال الدین انما و نعمة رب العالمین  
 پس این ولایت همان ولایت است که در روز غدیر ایشان جناب امیر جاوید خواست گرفته با  
 اکمال دین و تمام نعمت گشته هذا هو الا وجه نزول هذا الایات که ماذکره العا  
 من اقاویلهم الفاسده و سیاتیک نباه بعد حین فکن من المنتظرین و اول  
 ثانیاً حال ناصب عجیب که بتقلید عالم مشککین بر طریقی که ایا مشر و تفسیر این آیه  
 چاوید و ثقلی بشو در مقام کرده در پیش و پس کلام من تا بل نظر کرده این رفعمیه که  
 چنانکه اراده یک معنی از لفظ مشر که بدو قیاس نمیشود چنانچه این اراده چند معنی



از معانی مشترک نزد اهل اصول نمی تواند شد پس اگر قرینه سیاق و کلام بر آنست که  
 و قرینه سیاق بر اراده محبت پس اگر احدی بگوید آن خبر مراد باشد ترجیح بلامرجح و انما  
 احدی القریبین لازم خواهد آمد و چگونه تواند بود که سیاق کلام حکیم علی الاطلاق  
 منافی سیاق آن باشد و اگر هر دو مراد باشد پس جمع بین معانی مشترک لازم خواهد آمد  
 و هو محدث و قد صرح به امام الجوهري في نقض ما نقله من قول الشيعة بان الولي  
 في اللغة قد جاء بمعنى الناصر والمحجوب جاء بمعنى المتصرف ولا منافاة بين  
 المعنيين في جملة علمي ما الجواب ان ذلك غير جائز لما ثبت في اصول الفقه  
 انه لا يجوز حمل اللفظ المشترك على مفهوميه معاً ولكنه نسي بعد اسطر  
 فقال كل من انصف و تأمل في مقدمة الآية و مؤخرها قطع بان الولي  
 في قوله انما وليكم الله ليس له بمعنى الناصر و المحجوب يستلزم استبعاد  
 اهل سنت کی چگونه جمع بین معانی مشترک را در تفسیر شیعیان محتجج دانسته و باز در  
 تفسیر خود در میان معانی مشترک جمع کرده و سبحان الله یک نام دو هو اندارد اگر جمع  
 محتجج است در هر دو صورت محتجج خواهد بود و الا فلا پس اگر بگویند که جمع بین المعانی  
 نزد جمعی از علما اصول عند قیام القرینه و لو بالجاز مجاز است نخواهیم گفت  
 که بنا برین قول می تواند شد که باین هر دو معنی تألیف شد که اولویت تصرف باشد  
 نیز مراد باشد للمقراین السالفة و غیرها عاسیاً پس قرینه سیاق و سیاق  
 بر تقدیر تسلیم مجاز نخواهد بود فان تلك الصفا باسرها على الوجه الكلي  
 متحققه فی علی علیه السلام بل لیس غیری که جامعاً لها فهو مستفاد  
 من کلمة انما اگر بگویند که معنی ناصر محب یکی است و معنی اولی تصرف مغایر آن



خوابیم گفت اختلاف مفهومات ظاهریست و تلازم بهر صورت متحقق فالملطوب حاصل  
 محمد اسد علی کل تقدیر و لاینبیک مثل خیر قوله و کلاما که مفید حصر بهیچن نخواهد  
 زیرا که حصر در جای شود که نزاعی و ترددی اعتقاد شرعی در این بوده با و با جماع  
 وقت نزول آیه تردد و نزاعی در امارت و لایت تصرف نبود بلکه در نصرت و محبت  
 اقول الحمد بعد که حق بر زبانش جاری شد که کلام انما مفید حصر است و لکن قول  
 فخر رازی نه ایه العقول کانسیم ان کلمه انما تفید الحصر مخالف است پس اگر  
 قول انما مشربول دارد چرا حصر است خود آورده و اگر قول انما مشربول می پندارد  
 فقد کفی الله المومنین القتال معلوم شد که ائمه اهل سنت از راه جدال با باطل  
 مقال رجوع می آرند و لقب ایام مشککین بر حق او صادق با اول الکلام امام مدبری که  
 جناب الدیاجد علیه الرحمة ابطال نموده بیان می کنیم بعد از ظاهر می سازیم که حصر  
 از کلام انما مفید این سر کرده اهل الدوامی تواند بود فاقول فخر رازی حصر انما را بسته  
 بر عدم خود باطل ساخته اول حسن دخول تا کتبیه استفهام که دلیل اشتراک است و گفته است  
 که بشیعیان نرسد که این حسن را منع کنند زیرا که ایشان در صیغ عموم سخنان آنجا  
 مع ان اقتضا حاله اظهر من اقتضاء انما للحصر و دوم آنکه ان دیدن فی الداد است  
 بر حصر نمی کنند پس با ضافه ما چه خواهد شد سوم آنکه در عرف می گویند انما انما  
 اهل العلم و انما الرجل هو الشجاع و اراده نمی کنند نفی انسانیت و رجولیت را  
 از غیر عالم و غیر شجاع بل المراد ان الانسانية و رجولية في العالم  
 والشجاع اظهرا اثارا و جناب الد علامه علی السد المقامه در کتاب سقراط  
 عماد الاسلام بشرح و بسط تمام نقض کلامش فرموده و ما مختصری از آن بنابر



اظهار احتجاج امام اهل سنت بيان مي كنم اول آنكه كلام فصحاء اهل سنت بر اين است  
 موضوع هست از براي حصر قال الا عشيء و لست باكثر مني حصى  
 و انما النشرة للكثرة و قول فرزدق و انا الزائد الحامي الذمار و انما  
 ينافي ما جسايم انا و مثلي و دوم از جهت تبادر كه از امارات حقيقت و مثل  
 لذلك بامثلة كثيرة هي على السن شجرة سؤم يقول ابو علي فاسي  
 كه از اعظم علمي است ان النجاة اجمعوا على ان لا يحصر قال و قوله في ذلك  
 حجة بانك صاحبها ج گفته كلمة انما المحصر لان الالفاظ ما للنفى و  
 الجمع بين النفي و الاثبات لكن بقول صاحبها ج خالي از خوايت نسبت تفتازي  
 و شرح قول اتري انما كان عام فريد القصر لتضمنه معنى ما و الا وفي هذا  
 الكلام اشارة الى ان ما في انما ليست هي النافية على ما توهمه بعض  
 حيث استدلووا على فادته القصر بان ان الالفاظ ما للنفى و ما للنفى و ما  
 ان يكونا اثبات ما بعده و في بعض محله ان يكونا باثبات ما بعده و  
 ما سواه او على العكس و الثاني باطل فتمين الاول و هو معنى لفظي  
 لان ان لا تدخل الا على الاسم و النافية لا تنفي الا ما دخلت  
 عليه باجماع النجاة و اشارة بانما تنفي الالفاظ ليس بمعنى ما و الا حتى  
 كانا لفظان مترادفان اذ فرق بين ان يكون في الشئ معنى الشئ و ان يكون  
 الشئ على الاطلاق فليس كل كلام يصلح فيه ما و الا يصلح فيه انما  
 كما سيجي ثم استدلال على ذلك بوجه ثلثة من شاء الاطلاع عليه  
 فليجمع الشبهة فانه نافع في المقام و قد ذكره الوالد العلام



بطوله جوده محموله و لكن اقتصرنا نحن على قدر الضرورة و از اینجا واضح شد که انما  
 کلمه هست با اتفاق حکماء عرب و تشکیک ایام مشککین لائق گوش دادن نیست و تشکیک  
 در وجه اول حسن استفهام تاکید بر دعوی اشتراک و قد عناه الی خصوص پیش وقتی موجب  
 می بود که تمامه علماء شیعه یا اکثرشان این قابل می دند و حال آنکه چنین نیست بلکه  
 متفرد است باست لاجل حسن استفهام خطاب هر سید مرتضی علیه الرحمة و التحقيق خلا  
 و الحق الحق بالاتباع و رد نموده است قول سید را علامه علی بابین حسن استفهام را  
 نمی کند بر اشتراک لانه قد استحسن لاجله بل التحقيق ارادة الحقيقة دون المجاز  
 اقول چه حسن استفهام در مقام تحقیق اراده حقیقه دون المجاز با وصف آنکه حقیقت  
 فقد القرينة الصارفة متعین الی اراده است شیوع مجاز است و محاورات احتمال وجود  
 قرائن خفیه که بفهم مخاطب نیامده باشد باجماع حسن استفهام عام است و لا دلالة للعلماء  
 على الخاص من عبارات شرح تلخیص جواب الی وجه ثانی و وجه تشکیک خطاب است اما وجه ثانی  
 پس جواب این است که قول قائل انما الناس اهل العلم از ان بابت است که اشاره  
 بیان نمودیم که مجازات در محاورات شایع است و صحیح سلب دلیل است بر مجاز و عدم آن  
 امارت حقیقت است و چونکه از غیر اهل علم سلب مفهوم نمی شود پس آن از انما  
 محمول مجاز خواهد بود یا مراد از الناس کامل الانسانی خواهد بود و هو مجاز آخر  
 و هکذا فیما شاکله الاستعمال اعم من الحقيقة براس ایل اصول مشهور است و اگر  
 استعمال لفظ در غیر موضوع له باو معنی حقیقی باشد در هر جا نقض بر معانی حقیقیه  
 وارد خواهد بود و هرگاه این مقدمه واضح شد معلوم گردید که آنچه بعضی تعجب کرده اند  
 که کلمه انما در قرآن در چند جای غیر مصرآمده است مثل قوله انما المؤمنون المؤمنون



اذ اذكر الله وجلت قلوبهم وقوله تعا وانما انت منذر من يخشى با وقوله تعا  
 انما يريد الله ليهب عنكم الرّجس اهل البيت پس ايتان بانما بالانك معلوم  
 كه مومنين در موصوفين بصفت مزبور منحصر نميستند و انذار انحضرت مقتصور بر مومنين  
 و اراده او تعالى اعم است منحصر بر اين اراده خاص است ليلست براي كه انما موضوع  
 براي حصر نيست و الا لازم الاشتراك توهم باطل است لان الاستعمال اعم من الحقيقة  
 پس اگر در اين موضع معنی حقیقی انما مراد نباشد چه لازم كه معنی مراد درین جا حقیقت باشد  
 و هر گاه حقیقت بودن آن ثابت نشود نفی معنی حصر فعال الاشتراك لازم نخواهد بود و اگر  
 چنین مجازي لالت نفی بر وضع انما بجهت حصر كنند پس ليس الا كه وضع آن برای حصر  
 اوضح است بدلیل قوله تعالى ليس للانسان الا ما سعه حصر شن باطل شود لظنی و انه  
 كثير من المنافع يحصل له بدن سبق عمل منه دناها التمتع بالتسليم والعبيد  
 وسائر الجوارح و همچنین دلیل ان يتبعون الا الظن مع ظهورهم انهم كانوا يعملون  
 بغیر الظن ايضا وقوله وما انا الا نذير صفيين و مثله كثير ولا ينبغي مثل  
 و هر گاه این ادعاستی پس بد آنكه شبه عدم سبق نزاع در امامت كه بزعم شان شرط صحت  
 حصر است قد مافی اراده معنی الولاية در كلام علمای اهل سنت متكرر است طامه قوی  
 در شرح تحریر میگوید علی ان الحصر انما يكون نقیاً لما وقع فيه تردد او نزاع  
 ولا اخفاء فی ان عند قول الایة لم یكن نزاع فی صامته الاثمة الثلاثة  
 و تفنّازانی در شرح مقاصد میگوید فان الحصر انما يكون باثبات ما نفی عند الغير  
 ولم یكن الا ولاية الیه و النصارى للنهی عن اتخاذها و ليست هي التصرف  
 و الامامة و لكن حصر در سبق نزاع از كلام علیا عربیت مفهوم نمیکرد و مومنین



فعليه البيان ما يجد خلافاً لما ينص عليه الادل ادب تبرعاً باثبات مسيرته يسير  
 صاحب الادل اعجاز يسير يعلم ان موضع انما ان يجيئ خبره لا يجهله المخاطب  
 ولا ينكره او لما ينزل هذه الميزة وما والا لما ينكره او في حكمه صاحب  
 التخصيص يسير اصل الثاني ان يكون ما استعمله ما يجهله المخاطب وينكره بخلاف  
 الثالث واداد بالثاني ما والا بالثالث انما وفي لا يصلح ان اصل النفي والا<sup>ستثناء</sup>  
 ان يكون الحكم الذي يستعمله من الاحكام التي يجهلها المخاطب وينكرها  
 بخلاف انما فان اصله ان يكون الحكم المستعمل فيه ما يعلمه المخاطب ولا ينكره  
 وازاين همه لا يحرم في شوقه انما سبق نزاع وانكاره انما في خواهد اگر چه بعضی رين جاسته  
 نموه اند قال الفتا زاني في المطول في اشكال ان المخاطب كان عالماً  
 ولم يكن حكمه مشوباً بخطاء لم يصح احصاء بل لا يفيد سؤلاً من الحكم وكما  
 مراد الشيخ ان يجيئ خبره من شأنه ان لا يجهله المخاطب ولا ينكره حتى نزول  
 باد في تنبيهه لا يصح عليه انما وبل مزبور هم مويد قول ما في اند بود ثانياً  
 بعد نزول يسير في اين شرط وقرص اضافي ست نه در قصر حقيقي قال اخي المعظم  
 دام ظله المكرم نقلاً عن السيد الشوستری طالب ثراه ان كلام فتا زاني مستفاد من  
 كدفع تردد و نزاع مشروط است در قصر اضافي نه در قصر حقيقي حيث قال ان اعتقاد  
 المخاطب بثبوت مانقاه المتكلم قطعاً واحتمالاً مختص بل لقصر الغير<sup>الحقيقي</sup>  
 الا ترى انهم اتفقوا على صحة ما في الادل الا انما في قصر حقيقي مع انه ليس  
 رداعاً من اعتقاد ان جميع الناس في الادل حامل كلام اين است كه جايز است  
 كه اين قصر صرفت بر موضوع بوده باشد قصر حقيقي ما و دفع تردد و نزاع مخصوص



قصر اضما في است انتهى كلامه ام ظاهرا واثباتا سيكون كما سبق نزل برهان جبر مقتضى  
 قصر منافي ارادة اولويت تصرف نسبت يرا که کسی او را تصرف را امور مسلمانان مثل خدا  
 و رسول او خواهد بود البته ناصر محبت مصالح اموشان کج معجوه خواهد بود و پس ایشان را  
 چیست که بفکر این و آن را بار و نصرت و محبت افتاده اند چرا بطرف مرجع امور نظر خود را  
 بمقاد حسبنا الله و نعم الوکیل مقصود نمی سازند و مقتضای اولی و الا الرسول  
 و اولی الامر منکم علی الذین یستنبطون منکم چار جوع باولیا حقیقی خود نمی کنند  
 و قاعده اهل عربیت که غیر منکر را گناه است که حکم منکر و عالم را حکم جاهل میگیرد بهرگاه  
 بر مقتضا عدم انکار و علم خود عمل نکن قال الله عز وجل و ما محمد الا رسول  
 قد خلت من قبله الرسل امی مقصود علی سالت که لا یتعداها الی التبراء عن البلاء  
 قال التفتازانی فالمنهاطون هم الصحابة رضی الله عنهم اجمعین عالمون بکونه  
 مقصود علی الرسالة غیر جامع بین الرسالة والتبری عن الهلاك لکنهم لما كانوا  
 یعدون هلاکهم را عظیمًا فنزل استعظا بهم هلاکهم منزلة انکارهم اياه  
 امی هلاکهم فاستعمل اللفظ والاستثناء **اقول** لیرکن الصحابة باجمعهم عالمین  
 بذلک لان کبیرهم علم اهل السنة انکوه صریحا عند مؤولیه السلام فیحوز  
 ان یکون الا هتاهم لعل تعلما عیسی ان یصد عن بعض اهل لشان من التبری  
 عن هلاکهم علی ال الصلوة و کل حین و اوجتی تو علی المد صیون ته بما توعد  
 وهو مشقول فی المواهب و غیره من کتب العامة لکن یفرج فی هذا القول  
 الموکد من الملائکة الدیان حتی نبهه من نبهه کیفما کان ما نحن فیہ چونکه صحاب  
 از نصرت و محبت کفار یابوس و لشکرت دند فی المعنی خوابان و ت ایشان بودند



ناقوتی و شوکتی برای خود بهر ساند چنانکه وایت جامع الاصول آن اشعار می از حیث  
 قال عبد الله بن سلام اتيت رسول الله صلى الله عليه وآله فقلت اني قد  
 حادونا لما يصدقنا الله ورسوله واقسموا ان لا يكلمونا الحديث پس گویا  
 از نصرت خدا و رسول و اولی الامر فاضل و از علم خود بآن فاضل و نه فاضل و اولی الامر  
 الممنون و الجاهل فاستحسن التاكيد في قوله تعالى انما وليكم الله ورسوله والذين  
 امنوا الذين يقيمون الصلاة و يؤتون الزكاة وهم را كعون تا بداند انك جميع  
 يا ولي الامر می باید خیال نمود و انتظار از اغیار با وجود چنین جامیان با و قاری <sup>شاید</sup>  
 و هو منطبق علی ما ذكره صاحب المفتاح ان طريق انما يسلك مع مخاطب  
 في مقام لا يصح على خطائه و يجب عليه ان لا يصح على خطائه كقولك انما  
 هو اخوك لمن يعلم ذلك و يقرب به و انت تريد ان ترفقه عليه رابعاً عليهم  
 که دانا بواقب امور و قوام و امور است بنا برسد بابتاع متاخراتیان بکلمه انما  
 از پیشتر انما بالحق می نهد و این معرکه عظمی که در خلافت و واداء الیته تقدم با حفظ  
 میخواهد با آنکه حق تعالی بر کینه با منافقین و صحابه اتفاق آید پس مطلع بود و این جهت  
 در امر لایت تاکید و تاکید میفرمود پس قیاس علیهم خیر بر جاهلان با فی الضمیر و این  
 اگر آنرا در تاکید پیش از نزاع باشد او محتاج این امر نیست و الامر بعد الامعان  
 مستبیین فتدبر حتى ياتي اليقين قال اخي المعظم و اله طه المكرم ناقله عن السيد  
 ثانیاً بعد ما نقل من كلامه اولاً جائز که قصار ضافی باشد و هر گاه حق تعالی که عالم  
 بجمیع اشیا بعلم از وی نیست که در از منتهی مستقبله بعرفات پیغمبر و گاهی امام  
 خواهند رسا و نزاع در مامست آنجناب خواهند نمود که امید علی حدیث المشکوة الذی



رواه من جمیع هوایان و علیاً و لا اراکم فاعلین الخ لهذا اتاناً للبحث آیه  
 اتاناً و لیکن الله نازل فرمود که در وقت نزول نوحی نبوده و هوو ثلها ذکونا انفا  
 و خامساً قلنا قال السید الشوستری: جائز است که قصر برای دفع تردید واقع  
 شده باشد از بعضی اشخاص در باب انحصار ولایت در خدا و رسول یا اشتراک آن در خدا  
 و رسول و خیر ایشان واقع شده باشد و درین صورت قصر برای تعیین اشتراک خواهد بود  
 چنانچه قصر فی قوله تعالی و ما ارسلناک الا کافّة للناس قصر قلب است بر  
 اثبات اشتراک بسالت و عموم آن نسبت بکافّة الناس و احتمال اختصاص سالت  
 آنجناب بعرب فقط کما زعم الیهو و التصاریح سادساً قلنا قال السید فائده  
 حصرت فی امامت یقیناً و انما یستلزم مطلقاً کسی در وقت نزول آن نزاع و امامت و الامام  
 می آید که توحید نفی الوهیت کسی مدعی الوهیت در زمان نزول آن نبوده باشد  
 نه نفی الوهیت آن مطلقاً و هو ظاهر الفساد و انتهی محصله قال اخیر المعظم و امم بلکه  
 اما آنچه گفته که در نص نزاعی بوده کاش بدلیل ثابت میکرد که کدام کس نزاع در نص  
 خیر و بدین خصوصیت و رای و ضماشان مبین شده و البته الی اثبات من سبیل  
 کما لا یخفی قال الناصب سوم آنکه العبارة بعموم اللفظ لا لخصوص السبب  
 قاعده اصولیه متفق علیها بین الشیعه و السنی پس مفاد آیه حصرت ولایت  
 اشخاصی چند خواهد بود که حضرت امیر نیز در آنها داخل است زیرا که صیغ جمع و کلمه  
 الذین این الفاظ عموم است باتفاق امامیه کما ذکره المرتضی فی الذریعه و ابن المطهر  
 فی نهایته پس حمل بر واحد متعذر است و حمل عام بر خاص خلاف الاصل که بدو  
 ضرورت ارتکاب آن میتوان کرد و انتهی قول عموم لفظ منافی اراده خاص نیست

کلام  
نقض  
ناصل و موی

کلام  
نقض  
ناصل و موی



لان العام صادق على الخاص پس خصوص بن صريح است را راد و انحضرت كه فعل او  
سبب نزول گردیده و اما مشاركت غير با صفات مخصوصه پس بنا في مطلوب شيعيان  
زيرا كه بنا بر معتقد ايشان همه ائمه عليهم السلام داخل در مصداق آيه مي گشتند و  
و سياتي تفصيله ليس بغيرهم فيها خلافا هم من اهل النفاق والشقاق كما من  
اهل الايمان المتحلين بالصفا الجليل الشان جناب اخي المعظم و رجوا ابش مسفرا  
ذكر نمودن قواعد اصوليه با عدم فهم معني مراد شمر ثمرى جز افتخار شاه صا در محفل  
مريدان خود نميست با جمله كلام او مردود است باینكه هر گاه ولايت حضرت امير في جمله اين  
آيه ثابت شد با عتراف او مطلوب حاصل گردد و نفى ولايت غير آنجناب دليل خارج  
ثابت پس بعد تسليم عموم مقتضاى صامع عام الا و قد خص عموم آن مخصوص باشد  
بما عداى منازعين دليل الخارجى فخرج ما اخرج به الدليل و بقى الباقي على حاله تخيال  
محال نخواهد كه با ثبات عموم الفاظ آيه ثلاثه را نيز داخل در آن نجايد و اين آيه  
محال است چه عده العبره بعموم اللفظ مقتضى ثبوت ولايت جميع متصفين بصفا  
مربوده في آيه است و تحقق آن در منازعين ممنوع است چه ايمان و اقامت صلوة  
و ايتامى كوة در حال ركوع از آنها ممنوع است و در حقيقت اين صفات مفيد نفى  
ولايت ثلاثه و نظري است چنانچه معرا و مبدا از اين صفا جليله بودند و در حقى تواند  
كه شيعيان بگويند بعد تسليم عدم راجع ولايت جميع ائمه معصومين اين اول امر كه هر  
اوصاف مزبوره در باب ائمه و در تحقق بوده پس مقتضاى العبره بعموم اللفظ است  
سائر ائمه اطهار از ان ثابت باشد قوله پس حمل جمع بر واحد متعذر است اول  
متعذر نميست بلكه از جمله مجازات شايعه است كه پهلويه پهلوى حقيقت مينزند



قد نزل به التنزيل من عند الله الجليل في مواضع من كتابه المجيد  
وقد نبه على ذلك أخى النبيل وسند كوشطرا من ذلك على التفصيل  
منها قوله أفيضوا من حيث أفاض الناس يعني رسول الله صلى الله عليه  
وآله وسلم ومنها قوله وعلمنا منطق الطير وقوله الذين قال لهم لنا  
ان الناس قد جمعوا لكم مراد ان الناس اول ابن سمويست واز ثانی ابوسفیان  
كما صرح به مفسرهم قوله حكاية عن الخطيب بك جعون قوله تعالى  
انا نحن لنا الذکر وانا له كافظون **قول** ثم يا نعم که هرگاه فاضل بنا  
حمل صبیغ جمع را بر واحد متعذر میدانند وین آیه کریمه که صبیغ جمع در شان متعذر  
جل شأنه پیغمبر است آنرا بر چه معنی حمل خواهد کرد و لیس سبیل الی غیوه  
التفرید **قول** ثانیاً جار اسد ز محشری را کشف شبهه یا صبیغ یا بعنوان دفع  
دخل مقدر بر رفع نموده حیث قال فان قلت کیف یصح ان تكون علی ضی الله  
واللفظ لفظ جماعة قلت جئی به علی لفظ الجمع وان كان السبب فی رجلا  
واحدا لیرغب الناس فی مثله فعله انتحی فاین التعلل و مجازات شایعه اگر متعین  
الاراده نگویین متعذر الاراده البتة نمی توانست گفت با بجهل حکم متعذر بقول مطلق  
صورتی ندارد و در صورت اطلاق عام بر خاص یعنی التعلل عند فقدان الضرر  
وانتفاء الضربینه میتوان گفت که این اطلاق عام بر خاص چگونه روا باشد  
و اطلاق لفظ عام بر خاص را آیه کریمه و انباشد اگر بگویند که در ما نحن فیه قرینه  
مراد موجود خواهد بود گفت که قرینه در ما نحن فیه نیز موجود و هی الاحادیث الکثیره  
ولذا صحی الزم محشری **قول** ثالثاً طر فیه نیست که خود بعد چند سطر در تاول را بر



نجا شعیب میگوید که چون شیوع معنی مجاز می متعارف این لفظ است حمل آن لفظ  
بر این معنی بلا ضرورت نیز جائز است کما هو المقرر فی محله انتهى و در این جا حمل جمع  
بر واحد که مجاز شایع است متعذر گفته و یک قسم مجاز مجاز و غیر مجاز نمی تواند بود  
پس حکم متعذر در ما نحن فيه نخواهد بود الا محض التعصب العناد کما هو ابان الله  
وهو محجوب بقول نفسه الحمد لله بقول خود شرفش باطل شد کفی الله المؤمنین  
القتال اما راجعا فقد قال اخي المعظم دام ظله علاوه آنکه در ما نحن فيه عمل  
جمع بر عموم حقیقی متعذر نیست زیرا که الذین یقیمون الحکم جمع است محمول بر ولیکم  
و حمل جمع بر فرد جائز نیست الا عند الضرورة قوله حمل عام بخاص اصل است  
که بدون ضرورت ارتکاب آن نتوان کرد اقول پیش این که چنانکه جناب اخي المعظم دام ظله  
افاده فرموده نیست که روایت قصه سائل مقتضی حمل آن بر معنی مجاز است چه شان  
نزول آن مقتضی اراده مالیت و هم که چون از یوتون الزکوة است و هو المتبنا  
من قبلنا جاء نیدا هواکب پس آنچه گفته است که درین آیه ارفضه کجا مذکور است  
ناشی از کمال تعصب است چه در جمیع آیات قرآنی قصص اسباب و ال این مذکور نمی شود  
پس اگر آن قرآن شرط باشد حمل ناسر آیه سابقه بر جناب رسول خدا و در  
نظایر آن صحیح نباشد و شان نزول از جمله قرائن مالیه است نه مقالیه اقول  
هر چند خصوص سبب مخصوص هم جواب جمیع نیست لکن در معام می تواند گفت که  
یوتون الزکوة و هم که چون مراد از ان معنی مال است یا معنی استقبال  
بر تقدیر اول کلی منحصر فی فرد خواهد بود و للاجماع علی ان نزول الایة  
ان له لم یعط السائل غیر علی علیه السلام و بر تقدیر ثانی فعل علی علیه السلام



که سبب آن بود از مصداق آیه خارج خواهد بود و هوایضا خرق للاجماع  
 و اگر حال استقبال بهر دو مراد باشد جمع باین معانی مشترک لازم خواهد آمد اگر  
 عموم مجاز مراد باشد یعنی من مثبته آن یفعل کذا و کذا سواء تحقق بالفعل  
 او بالقوة پیش از پیش بر تقدیر همان خواهد بود که در شق اول مذکور شد یعنی  
 ابقاء العموم علی حاله مع تخصیصه بآئتنا علیهم السلام هذا کلامه  
 علی تقدیر ارادة المعنی الشرعی من الركوع وهو المتعین من النصوص المستفیضة  
 و اما ارادة شعوع از لفظ رکوع فهو فاسد کما سیلوح قال الناصب شیعه گویند  
 که درین جا ضرورت تحقق است زیرا که قصد بر سائل در حالت رکوع از غیر یک شخص  
 واقع نشد گوئیم درین آیت این قصه کجا مذکور است که مانع حمل بر عموم تواند شد  
 بلکه و هم با کعون جمله است معطوف به جمله یا ما سبق و صله و حصول است از الذین  
 هم اکعون یا حال است از یقیون الصلوة و بهر تقدیر معنی رکوع شعوع است رکوع  
 اصطلاحاً قول گوئیم درین آیه قصه عطا زکوة در حال رکوع بخصوص یا بقرینه  
 نصوص که در شان نزول این آیه مذکور است ضرر رکوع از مقصود شرعی بقرینه  
 معنی لغوی شعوع ناشی از عصبیت و عینا دست بلکه در مقابل نص خلع اذن احتیاج  
 و هو ظاهر الفساد و فی الجمع بین الصحاح انه اذن بلال الصلوة الظرف قائما  
 یصلون من بین الراکع و ساجدا سائل سائل فاعطاه علی علیه السلام فاما  
 للسائل و هو اکع فاخبر السائل رسول الله صلی الله علیه و سلم فقراء  
 علینا رسول الله صلی الله علیه و آله انما ولیکم الله الی قوله الغالبون  
 پس اگر مصداق یوتون الزکوة و هم را کعون علی علیه السلام نمی بود خواند



این آیه درین حال چه صرف شست و آصرح منه رواه الشافعی بن المغازی عن عبد الله  
ابن عباس قال رسائل بالنبی صلی الله علیه و فی ید الخاتم قال صاحب  
هذا الخاتم قال خالك الراکع وكان علی یصله فقال الحمد لله الذي جعلنا  
فی و فی اهل بیتی ایضا و او حالیه و او عطفه قرار و ادن گردانید بن خل آنرا  
صله وصول خلا شوق و از ذوق ارباب فهم نهایت بعید واقع ست اگر صلته صل  
می بود چرا ویرکعون بصیغه مضارع مثل یقیمون و یوتون بیکر عنوان نازل می شد  
بلکه این او بتصریح ز محشری برای حالت است قال فی الکشاف و هم را کعون الواو فی  
الحال ای یعملون فک فی حال الکرکوع و هو الخشوع و الاخبار و التواضع لله  
اذا صلوا و اذا ذکوا و قیل هو حال من یوتون الزکوة بمعنی یوتونها فی حال  
رکوعهم فی الصلوة و انها نزلت فی علی و بر تقدیر بکیه و او حالیه باشد گردانیدن  
آن حال از یقیمون الصلوة دون یوتون الزکوة مع بعد الاول و قرب الثاني بعید  
بل الا قریبه حال من یوتون الزکوة مطابقا لما ورد فی الروایات فوهن کلام  
الناصب غیر مختلف من اولی الدرایات و ز محشری اگر چه احتمال حالیت را نسبت  
ب یقیمون الصلوة مقیم داشته و لکن یوتون الزکوة را هم بآن منضم ساخته کماید  
اذا صلوا و اذا ذکوا تعصبنا صبیح باید دید که چه قدر از حالت و هم را کعون از  
یوتون الزکوة تخاشی دارد که این احتمال را بالمره با وصف قرب آن و رانداخته بخاشی  
نصر تای مفسرین و پراخته قوله و بهر تقدیر معنی رکوع خشوع است نه رکوع صیغ  
اقول انچه انفاذ کور شد لایح گردید که تردیدنا صبیح حاضریست احتمال قریب را  
فرو گذاشته با احتمال بعید و پراخته پس قول او بهر تقدیر معنی رکوع خشوع است رکوع



اصطلاح بعنوان موجب کلیه است نباشد بلکه باعتبار اقرب احتمالات معنی اصطلاح شرعی است  
 کانطق به النصوص المستفیضة بل المتواترة معنی با آنکه خود در بحث آن  
 خلیفه اول خود گفته است الفاظ قرآنی را حتی الامکان بر معانی اصطلاحیه شرعیه  
 حمل باید کرد فعلا عدل فی هذا المقام عما قاله اولی قال الناصب اگر شیعه گویند  
 که حمل رکوع بر خشوع حمل لفظ است بر غیر معنی شرعی آن در کلام شارح و آن خلاف  
 اصل است گوئیم رکوع بمعنی خشوع نیز در قرآن مستعمل است قوله تعالی وادعهم مع الصلوة  
 حال آنکه بالا جماع در نماز سابقین رکوع اصطلاحی نبود و قوله تعالی فخر رکوعا  
 و پر طایفه است که در رکوع اصطلاحی خرد و سقوط نمی باشد و چون خشوع  
 معنی مجازی متعارف این لفظ است حمل آن لفظ بر آن معنی بلا ضرورت نیز جایز است  
 گاهی المقهر فی محله قول این کلام مختل النظام ناصبی است بچشم انصاف اصطلاحی باید  
 که محض تطویل بلا طائل است کما ضبط اصل حقیقت و کما استعمال زیرا که قضیه  
 قابله الاستعمال اعم من الحقیقه در میان اصولیین مشهور است و از مسلمات است که  
 لا دلالة للعامة علی الخاص شیعیان که اصل استعمال را نفی کرده بودند تا اثبات  
 آن منافی قولشان باشد مع ان الاستعمال فیما قاله غیر ثابت بعد قال اخی المعظم  
 دام ظلّه المکرّم اما قوله تعالی وادعهم مع الصلوة پس لا نسلم که مراد از آن مجرب خشوع که خبر  
 معنی لغوی است بوده باشد چه اراده مجرب و انکسار بحتل است و کذا فی قوله  
 فخر رکوعا و احتمال رکوع شرعی نیز هست و از کجا دانسته شد که در صلوة سابقین  
 رکوع مطلقا نبوده اما قوله حال آنکه بالا جماع در نماز سابقین رکوع اصطلاحی بود  
 اقول این بیکر است هنوز از اقوال مفسرین بدین باب هم اطلاندار و دو دو

در خشوع  
 رکوع  
 از ادیان  
 است



اجماع يمكن قاضي بضا و تفسير قوله تعالى يا مريم اقبتي لربك واسجدي واسكني  
 مع الراكعين گفته امرت بالصلاة بدكرا كما انها صالحة في المحافظة عليها  
 وقدم السجود على الركوع اما لكونه كذلك في شرعهم او للتنبيه على  
 ان الواو لا يوجب الترتيب وليقترب من ركعي بالراكعين لا يذان بان من  
 ليس في صلواتهم ركوع ليسوا مصلين انتهى قريب بدين ركشاف موجود است  
 زخم شري در كشاف و تفسير فخر الرازي گفته و عبور بالراكع عن الساجد كانه  
 يتحنن ويخضع كالساجد به استثنى يد ابو حنيفة واصحابه في سجدة  
 التلاوة على الركوع يقوم مقام السجود وعن الحسن لا يكون ساجدا حتى  
 يركع ويجوز ان يكون قد استغفر الله لذنبه احرر ركعتي الاستغفار  
 والابانه فيكون المعنى ونحو السجود اعم من صلي لان الركوع عبارة عن السجود  
 انتهى پس بنا صلي بهر شد و سجد علاوه آنكه صارف از اخذ معنى حقيقى درين جا  
 موجود فلا يقاس عليه نحن فيه قوله و چون شروع معنى مجازى متعارفان لفظ استعمل  
 آن لفظ بران معنى بلا ضرورت نیز جائز است كما هو المقرر في محله قول پس شروع  
 مجازيت آن ممنوع است قرينه اخذ معنى حقيقى كه روايت ثعلبى و غيره باشد موجود  
 والصارف مفقود فلا يصار الى المجاز علاوه آنكه حكم بتعذر حمل جمع بر واحد ممنوع  
 من الجازات الشايعة ارمى روى كورا حافظه نباشد و باز مى گوئيم كه لاسم استعمال  
 ركوع بمعنى غير شروع حقيقى نباشد چنانكه ضليل بن احمد صاحب العين گفته كل شئ  
 منكب وجهه فمست كبتيه الارض لا يمس بعد ان يطا طاراسه فراكع  
 و ارمى به در جهه گفته الراكع الذي يكبو على وجهه منه الركوع والصلاة



تلاوه آنکه از محل جمع بر مومنین بر تقدیر عطف و حالیه یقینون الصلوة  
 بار او خشوع و ریز و صوت فساد معنی لازم می آید زیرا که ولی با عتراف ناصبه  
 یعنی ناصر و تحفه نصرت مومنین غیر خاشعین با فاسقین صحیح است بلکه مقتضای  
 المومنون المومنا الا که عام است جمع مومنین با حال آنکه کلام الهی درین حال مستثنی  
 و تبیح می شود چه تغایر میان مضاف و مضاف الیه ناصر و منصوبین لازم است پس  
 مخاطبین قوله تکما انما وليکم الله غیر مومنین خاشعین بآنکه ناصر آنها  
 خدا و رسول و خاشعین اند و این نهایت استعجاب دارد بلکه اگر بشارت بخاشعین  
 بآنکه ناصرین آنها خدا و رسول و باقی مومنین اند آنست که بود بآنکه ظاهر آیه تعریف  
 ولی است نسبت یکسوی عارف بود نباشد تا از او ضامن بوده علم بصاحب صف  
 حاصل شود و چون خشوع از امور قلبیه مخفیست این تعریف تعریف بالجهل خواهد بود  
 که مخالف و آیات مزبوره علاوه آنکه مستلزم اراده مجاز است زیرا که در احکام  
 اول و استیناف خواهد بود و مستباد در قول قایل نید یصلی و یؤتی الزکوة  
 و هو صائم و نحو آن حال است و التبادر دلیل الحقیقه و چنانکه حمل جمع بر  
 مجاز است همچنین اخذ و اول استیناف بلکه اول از مجازات شایعه است و ثانی از مجاز  
 شافه که نظیر آن در کتاب الهی آمده و در حتمال ثانی اخذ حالیه هم را که چون  
 از یقینون الصلوة لازم می آید با وجود آنکه یوتون الزکوة اقرب است و اخذ بعد  
 دون الاقرب مستحسن است قال الناصب نیز گوئیم حمل یوتون الزکوة بر تصد  
 خاتم بسایب مثل آن حمل لفظ رکوع بر غیر معنی شرعی او فما جوابکم فیه فهو جوابنا  
 فی الزکوة که رکوع بعد از اقامت صلوة مؤید است که تکرار لازم نیاید و ذکر



زکوة بعد از اقامت صلوٰۃ مخی الف شما که در عرف قرآن بر جازکوة را مقرون  
بصلوة می آرند و از این کوة مفروضه می باشد نه تصدیق مطلقا و اگر رکوع را  
بر معنی حقیقیش حمل کنیم باز هم حال از یقینون الصلوٰۃ است عام جمیع مومنین را که  
احترام است از نماز بهیو که خالی از رکوع بود و درین صورت نهی موالاة بهیو که بعد از  
آیت است بسیار چسبان است انتهی قول فاعوجوا بکوفیه فوجوا بنا فی الركوع  
اقول حاشا که جواب با صواب یا جوابا تواند بود زیرا که حمل یوتون الزکوة بر صدق  
خاتم بر سائل که از قضایای مشهوره است بالخصوص نظر بنصوص یقین متعین است  
زیرا که این معنی مضمونی است که در اخبار ماثوره اهل بیت و مرویه اهل سنت ارجح  
نه چیز نیست که کسی از طرف خود تراشیده باشد بل نطق به صحاح الروایات  
و اطلاق علی شان نزول هذه الآية اهل الدایات من الفرقین من المعانی  
الشرعیة و ان لا بمثله من الجواب جعل الله لهم علی من سلطان قلها  
رها نکران کنند صادقین قولہ بلکه ذکر رکوع بعد از اقامت صلوٰۃ مؤید است  
که تکرار لازم نیاید اقول تعجب است که با وصف تسلیم حالیت و او بتوهم وقوع  
و بهم را کعون حال از یقینون الصلوٰۃ توهم تکرار ذکر رکوع کرده حال آنکه توهم کون  
از قبیل بناسخ فاسد علی الفاسد است اصل وقوع حال از یقینون مسلم نیست پس توهم  
تکرار که فرج نیست چگونه سموع خواهد شد ذکر رکوع بعد یقینون الصلوٰۃ متصل  
بآن چه رایه کریمه واقع نیست بلکه بعد و یوتون الزکوة و حال از ضمیر یوتون تکراری  
لازم نیاید و از مسائل مشهوره اصول است که هر استثنای مخصوص دیگر بعد حمل  
متعدده در کلامی واقع شود بجله اخیر و تعلق آن قطعی است و تعلق با حد آن مشکوک



نزوات و محتاج بهرینه پس تعلق آن جمیع مع الاخیره محل شک نیست چه با تعلق قبیل  
 جمله اخیر که بقول کسی مطابقت ندارد و مخالف قطعیات فقهی شرح المختصر الاصول  
 اذ انعاقب حمل بعضها علی بعض بالواو ثم ورد بعدها استثناء فیکن ای  
 الی جمیع الی الاخیره خاصه و لا نزاع فیه انما الخلاف فی الظاهر فقال الشافعی  
 ظاهر فی رجوع الی جمیع اسی کل احد منها و قالت الحنفیه الی اجل الا  
 وقال القاضی ابوبکر والغزالی و غیرهما بالوقوف بمعنی لا ندکانه حقیقه  
 فی ایها وقال المارغری ان الله مشیر بینهم ما فیتوقف علی ظواهر القرینة و هذا  
 ان موافقان للحنفیه فی حکم وان خالفوا فی لماخذ لا لله یرجع الی خیر  
 فیثبت حکم فیها و لا یشبث فی غیرها کما کنفیه لکن هو لا یلزم  
 ظهوتنا و لها و الحنفیه لظهور و عدم تناولها انتفی فی بطل قول لنا  
 پس انچه گفته است که ذکر رجوع بعد از اقامت صلوٰة موسیثنا اصلا صلاحت  
 تأکید ندارد اری اگر باطلی تأکید باطلی کند عجب شباه قول و ذکر زکوة بعد  
 اقامت صلوٰة مخالف شما که در عرف قرآن هر جاز زکوة را مقرون بصلوٰة میکنند  
 مراد از ان زکوة مفروضه می باشد نه تصدیق مطلقا قول ابن کلیه وقتی تمام می شد  
 زکوة را سخن فیه هر زکوة مفروضه مراد می بود و هو اول النزاع و هرگاه از زکوة  
 در اینجا مراد منته و به مراد باشد کما یستلزم الروایات کلیه باقی نماند و چون جمله  
 و هم لا یعون حال از ضمیر یوتون نیست کما اوصحن اصلا شائبه تکرار نخواهد بود  
 و یکون یدل لما حملنا الاية علیه لما ادعاه و نقول بوجه آخر اقتران ذکر  
 زکوة بصلوٰة در هر حال خالی از قرینه را که نیست قرینه را زوده و فرضه در تواند شد



ولكن قياس مقترن بقرينة راكعين به خالی از ان قیاس مع الفارق است فلا يكون ليلا  
على اعادة الفريضة فيما نحن فيه مع ان حمل الزكاة على الفريضة اجتهاد  
في مقابلة النص بانك فخر رازی در تفسیر کبیر برین مقام چنین تقریر کرده که زکوة اسم  
برای واجب مندوب لیست قوله تعالى واتوا الزكاة وحمل آن بر صدقة مندوب خلاف اصل  
پس اگر درین جایز زکوة مفروضه مراد باشد لازم آید که او در اعطای زکوة از اول وقت  
تا خیر نموده باشد و نسبت چنین امری به علی ابن ابی طالب متوان کرد و کان ذلك عند  
اکثر العلماء معصية اقول اولاً بودن زکوة اسم واجب مندوب مسلم نیست کیف  
و من قسم الزکوة صاهو مندوب عندنا کزکوة التجارة و زکوة الخيل الى غير ذلك  
و اطلاق آن بر صدقة مندوبه مطلقاً در قرآن و غیر قرآن نیز و اهل الخلاف نیز آمده و  
ازینجا که ناصب آمده زکوة مفروضه از لفظ زکوة در عرف قرآن مشروط بشرط  
اقتران بصلوة گردانیده و اراده مندوب مطلقاً ممتنع ندانسته بلکه خود را در  
در ذیل کریمه و ما اتيتهم من زکوة تریبون جسد الله اولئک هم المضعفون  
بتعمیم راضی گردیده و حیث قال و الزکوة نتمو عند الله كما اخبر النبي ان الصدقة  
تقع فی ید الرحمن فتر یوحى تصیر مثل الجبل فینبغى ان یکون قد امر  
على الزکوة اکثر و جابر الله محشری در تفسیر همین کجایه گفته است و ما اتيتهم من زکوة  
ای صدقة تبغون بها وجهه خالصاً لا تطلبون به مکافاة ولا دباء ولا سمعة  
فاولئک هم المضعفون و الاضعاف من الحسنة و نظر المضعف المقو و الموه  
لله القوة و الیسار پس انکار رازی از معنی صدقة مندوبه سا و انرا خلاف اصل  
قرار دادن بکابره محض باشد علاوه آنکه از کتب اهل سنت با اقتران بذکر نماز نیز







بی چسبند و لکن امیر مومنان با فقیر گفتن شاید این نیست و اگر فقیرش خوانند شستن  
 از خبر مشهوره و فقر فخری خواهد بود پس استخفافی که سطح نظر این ناصبیست بجمعه است  
 صورت نخواهد گرفت اما استغراب و از وجوب کوفه بر آنجناب پس علم می چسبند  
 آنحضرت در حدیثی مالک نصاب بود آنحضرت در وقتی دیگر محل استنجاب نیست یا  
 قصه مشهوره نزول بل ای که آنرا از غایت عداوت اهل بیت نهایت مخفف  
 و بعنوان محقر منسوب الینا معشر الشیعه مع ان اخبار هم به ایضا ناطقه گماشته  
 ذکر کرده دلیل بر عدم تملک آنحضرت نصاب در وقت دیگر ندارد و نزول  
 بل ای وایه انما ولیکم الله متحد الوقت نیست پس منافاتی در میان نخواهد بود  
 و از اینجاست که جناب الامام طایب شاه احتمال داده زکوة را بر تقدیر نزول  
 در این مقام در عباد الاسلام کما اشار الیه اخذ مذکور فرموده فقط قول اگر کوع  
 بر معنی حقیقیش محل کنیم باز هم حال از یقیمون الصلوة است و عام بر جمیع بنی  
 زیرا که احترام است از نماز یهو که خالی از رکوع بود اقول اگر رکوع احترام از نماز  
 یهو باشد و حال از یقیمون پس فصل میان حال و ذوالحال لازم آید و ایضا  
 تغایر میان مخاطبین و کیا آنها نمی مانند پس لازم می آید که آنها اولیا و نصار نفس خود  
 و هو باطل قوله و درین صورت نهی از موالاه یهو که بعد ازین آیه در دست بسیار  
 چسبان اقول ترتیب جمع تلاوت بحسب ترتیب نزول هر آیت مسلم نیست کما سلف  
 تحقیق و این ارتباطی که پیدا کرده فرع آن پس از قبیل سار فاسد علی الفاسد باشد  
 و از اینجاست که در اخبار اهل بیت علیهم السلام وارد است لیس شیء ابعده من عقول  
 الرجال من تفسیر القرآن لآیه لیتنزل فی شیء و اوسطها فی شیء و آخرها

و اینست که  
 در این مقام  
 در عباد الاسلام  
 کما اشار الیه  
 اخذ مذکور  
 فرموده فقط  
 قول اگر کوع  
 بر معنی حقیقی  
 ش



فی شئی کما فی تفسیر الصائمین قول ناصبی درین صورت نهی از موالاة یهود که بعد از  
 آیت و ارسوت بسیار چسبانست نامربوط خواهد بود و لکن تفسیر بالرای المفسر  
 پس این تباط اختراعی مخالف صحاح و آیات لایق التفات خواهد بود و قال الرب  
 و نیز اگر حال از یوتون از زکوة باشد صفت مدح نمی ماند بلکه در مفهوم یقیمون الصلوة  
 قصومی آرد چه مدح و فضیلت نماز نیست که خالی باشد از عملی که تعلق بنماز ندارد  
 خواه قلیل باشد و خواه کثیر غایتش آنکه کثیر مغفرت است و قلیل غیر مغفرت است  
 صلوة البته قصومی آرد و کلام الهی را بر تناقض مخالف حمل کردن نیست  
 این ترخیصی که دلالت بر غایت قاحت نصب عداوت او دارد مثل سابقین از شکو  
 امام المشککین یا خود مست قال الرازی فی تفسیر الکبیر ان اللائق بعملی بنی طای  
 ان یموت غرق القلب بکرا لله حال ما یكون فی الصلوة والظاهر ان من كان  
 کن له فانه لا یتفرغ لاستماع کلام الغیر و لفهم لذا قال تعالی الذین یموتون  
 قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم یتفکرون فی خلق السموات و الارض و من كان  
 قلبه مستغرقاً فی فکر کیف یتفرغ لاستماع کلام الغیر و قال الضیاء  
 دفع الخاتمة فی الصلوة الی الفقیر عمل کثیر و اللائق بحال علی لا یفعل  
 این نصیحت بجا و ایراد بی محل و نادره و آنکه در کلام این متعصب مغفرت مشاهد است  
 بر این غایت عصبیت چشم عقل او را کور ساخته که چنین تهمت بوجه و پا در هوا پرخته  
 مدایح آنحضرت را بتسویلات شیطان مخفی نماید که بصورت مذام جلوه گر سازد  
 هر که بر چراغ هدایت و شمع شعبستان نبوت که معدن معرفت بوده پف کند البته  
 ریشش بسوزد و این کلمه مخفیة اشراش را بسلا مشن اباد میدهد زیرا که این ایرادات باندک

چند  
 خطبه  
 شریفه  
 جید  
 بحدیث  
 در



تا مل از کجا بکجا می شود و آله با جد علیه الرحمه در عباد الاسلام منجی مایدا پندش  
 که اگر کلام رازی کام باشد این تقریر پیشش مثل تنقیض کلام خدا و رسول او خواهد بود  
 زیرا که سوق آیه لالت بر مدح دارد و آیات شان نزول متفق علیه واضح است و لالت  
 در این کار کسی از آنحضرت بنظر رسیده باعث بر نزول آیه گردیده لائق مدح و الثقه  
 نه لائق مذمت پس اگر این کار لائق شان حیدر کرار نمی بود پس چگونه پروردگار عالم  
 و سید ولد آدم آنرا بمقام مدحش می آورد و قول نیز کلام زنجشیری صریح است این که  
 این آیه لالت بر نهایت مدح آنحضرت بر فعل این طاعت درین حالت دارد چنانکه  
 در توجیه صیغه جمع گفته که برای آنست که دیگر مردمان نیز مثل فعل او رغبت کنند پس  
 بسبب تاسی او و مثل ثواب آنحضرت فائز شوند قال ولیدنه علی بن سبجیه المومنین  
 یحبون یکن علی هذه الغایة من الحرص علی البر و الاحسان و تفقد الفقراء  
 حتی ان لو هم امر لا یقبل التاخیر و هم فی الصلوة لم یخرجوا الی الفراغ منها  
 انته و کفاه هذا الکلام فی ثبات المدح و حسن هذا الفعل علی وجه تام  
 فما بال الرازی یزید بما حدّ الباری علی مقربیه پس کلام جارائز زنجشیری  
 در دفع شبهه نام مشککین کافی است و کفی الله المومنین القتال اما جواب از وجه  
 اول شبهه بطور حل آنست که این بابی از فیه فیه که بر نبی و وصی حق تعالی  
 عنایات ارحم الراحمین صدق لایستغله شان عن شان است هر وقت جاری میشود  
 از فیوض باری بر آن بر ذوات مقدسه طاریست پس فعل آنحضرت شاغل از  
 قلب نخواهد بود و از اینجا است صواب ما بهب شان سید پیغمبران صلی الله علیه  
 و آله وسلم می یابد و کان قد جعل الله قرّة عینه فی الصلوة كما قال جعلت

محبوبش  
 لالت  
 و الثقه  
 الطعن  
 المومنین  
 حقیق  
 شدن  
 منج دان  
 عین  
 و الثقه  
 سبجیه



قرّة عینی فی الصلوة رواه النسائی ولم یکن یشتغل به ما هو فیه من  
 احوال اما مومنین کمال اقباله و قربه من ربّه و حضو قلبه بین یدیه  
 یدخل فی الصلوة فیرید طاعتها فیسمع بکاء الصبی فیتجوز فی  
 صلوته مخافة ان یشق علی صوته رواه البخاری و ابو داود و النسائی  
 و کان یوم بالناس هو حاصل امامه بنت ابی العاص بن الربیع  
 علی عاتقه رواه مسلم و غیرین کما مرّ مرّات حال مومنین و سماع  
 صرخ اطفال مومنین فی حضو قلب برّ حضرت سید المرسلین نباشد  
 سماع صدّا سائل منافی حضو قلب ایا م المتّقین چگونه تواند بود با آنکه جماع  
 ضمایم راجحه منافاتی بعبادات خالصه ندارد و هرگاه در حق اولیا نجی و افعال  
 بشریه را شاغل از استغراق در معرفت ندانند در فعل علی علیه السلام چگونه  
 استغراب راه میدهند خصوصاً هرگاه فعل طاعتی در حال طاعتی بعمل آورده باشد  
 فلو لا العصبیة اعمت عینی قلبی ما تقوّه بمثله فانه بمشابهة من العین  
 و السخافة لنعم ما قال السّید نور الله نور الله مرقد علی ما نقله  
 عنه و آله العظام فی عماد الاسلام حیث قال ان غایة الامر فی ذلک  
 ما یحصل للاولیاء من الواحدة فی الکثرة و الخلوة فی الجلوة و قد اثبت  
 النقشبندیّه من المتصوفه اهل السّنة هذه المرتبة لانفسهم و اشتهر  
 منی و انهم یقولون خلوت در انجمن میداریم فلا ینبغی ان ینازع مع علی  
 فی حصول نظیر هذه المرتبة له و جناب اخي المعظم دام ظله خلاصه آن  
 برین مطلق بیان فرموده که محصلش آنکه ممکن است که در آنوقت آنحضرت را



طاری شده باشد که اولیای الله را حاصل می شود و من الواحدة في الكثرة والخلق  
 في الجلوقة وحبست که معشر نقشبنده از متصوفه اهل سنت برانمی و این مرتبه  
 ثابت می کنند و می گویند که خلوت در انجمن بیداریم پس چرا با حضرت امیر علیه السلام  
 درین بابنا قشقه می نمایند و قال ايضا ناقلا عن بعض علمائنا انه تمثل  
 في الجواب بهذه الاية يعطى ويمنع لا تلهيه سكرته عند النديم  
 ولا يلهو عن الكاش اطاعة سكرته حتى تمكن من فعل الضحابة فهذا  
 افضل الناس **قول** هرگاه حال غیر انبیاء و اوصیاء چنین باشد فعل علی علیه السلام  
 چرا منافی استغراق در معارف الهیه باشد خصوصا هرگاه از قبیل جمع بین این <sup>عقبت</sup>  
 باشد و اما جواب این شبهه و مبرر **قول** آنست که زنجشیری رکشاف گفته است  
 کانه کان رجاف خنصره فلم يتكلف خلعه كثير عمل بفسد بمثله صلوة و اما  
 ثانياً پس در روایت تعلیمی از ابو ذر رضی الله عنه گذشت که آنحضرت اشاره داشت  
 فرمود پس سائل انگشت مبارک بر آورد و حیث قال و كان علی راکعاً  
 فاوصا اليه بخنصره اليه و كان يتخير في ما قبل السائل حتى اخذ الخاتم  
 من خنصره وذلك بعين رسول الله پس بنا برین روایت اشکال از اصل ساقط است  
 و اما ثالثاً پس بجهت آنکه امام باقر اهل سنت از امام مجاهدشان نقل نموده اند  
 قال مشير الى هذه الاية ان الية تدل يغيبا على ان العمل ليسير صباح  
 في الصلوة الا تولى ان النبي يخلع نعليه في الصلوة و اخذ بذن ابتي عينا  
 و ارادة من يساره الى يمينه في الصلوة قال لواء مشير الى قوله و هذا  
 اولي الا قول لان فيه فائدة جديدة و ايضا جناب الدماجد عليه الرحمة فرموده



که مردی شده که پیغمبر خدا سوره بخت نموده در حالت قیام نماز برسد پشت و باز او را  
 بر زمین فرود می آورد و وقتی که بسجود میرفت پس کسی که فعل علی را استقبال نماید البته  
 فعل پیغمبر خدا را بطریق اولی است همان خواهد نمود زیرا که علی بن ابی طالب طاعتی را  
 بطاعتی منضم ساخته بود چه طاعتی که قرآن مجید با عزت و تحسینی بخت و تحسین  
 بآن ناطق است کسی که چنین فعل علی علیه السلام را منافی طریق خشنوع اند این فعل  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله را بطریق اولی مستقیح خواهد پنداشت پس هر تاویل  
 و تحمل صحیحی که برای افعال حضرت رسالت پناهی برمی آرند برای فعل حضرت ولایت پناهی  
 حاصل این می آید که هرگز در معنی امامت صلوة قصور نمی آید پس الزام تحمل  
 این کلام الهی بر سنی متناقضه که بنوعیه متاخر کی که باطله خویش بود و مندرج گشت  
 فبطل ما كانوا يعملون قال الناصب و مع هذا این قید را بالا جماع و خلقت  
 لا طرد او لا عکس در صحت امامت پس در تعلیق حکم امامت باین قید لغویت کلام  
 باری تعالی لازم می آید مانند آنکه گویند که قابل بادشاهی شهابی است که جامع سرخ از  
 و اگر ازین همه در گذریم اگر این آیت دلیل حصر امامت در حضرت امیر باشد آیات دیگر  
 معارضه خواهد بود اقول پس کافی است در جواب این آنچه اخوی ام ظله العالی  
 افاده فرموده که این قید از برای تمیز و الی از اغیار است نظر باین که ایستادن کوفه در حال  
 رکوع از غیر آنجناب مستحق نشده نه آنکه شرط امامت و دخلی در تحقق آن دارد چنانچه  
 حدیث خاصف النعل اشاره بوصف مخصوص آنحضرت در آن وقت است و بیاخت  
 وصف در امامت معنی ندارد چه در محل تعریف ذکر او صفا ممیزه لابد است پس قول او  
 بعدم دخالت آن ناشی از حماقت است مثلاً سنیان میگویند که خلیفه قول ابو بکر



این که قیافه است پر ظاهریست که بنوت ابلی قیافه داخل در خلافتش ندارد و علاوه  
 در ناخن فیه داخل نیز محقق چه علی مرتب عبادت از انجناب بعد و در پیوسته  
 و انصاف و انانیت عیدیت ناس و لیل فضیلت و آن استلزم اماست پیش مثال  
 که ناصبی در مقام آورده نام بود و غیر مناسب است اقول توضیحش آنکه قول ناصبی  
 باین قید لغویت کلام ماری تعالی لازم می آید مانند آنکه گویند که قابله پادشاهی  
 شما کسیست که جابر سرخ دارد پس مرادش اینست که پوشیدن لباس سرخ  
 باعث برستحقاق سلطنت است لغویت در کلام گوینده ظاهر و مسلم است لکن  
 مثال بر مثال منطبق نیست و اگر مرادش تمیز است پس در جائیکه محست مکان و زمان  
 خاص این صفت اختصاص مستحق سلطنت باشد این کلام لغوی نخواهد بود و از آنجا  
 که من بعد میفرماید که اگر بالفرض مراد تمیز پادشاه و لباس سرخ باشد پس آن بر آن  
 تمیز صحیح باشد یا نه بینی که در لفظ حمیری که از القاب امام المومنین عاقل است و در اتحاد  
 روح ایشان ذکر حیرت لون مثل سرخی جابر از حلیه روح عاریست لهذا ما يتعلق  
 بتفسیر الایة دفع شبهات العامة العاصیه و اما آنچه فاضل بکلام مصنف ظاهر است  
 تعرض و کلمات بیهوده بر زبان قلم رانده تلخیصا چند بکار برده پیش جواب  
 علام اخی العلام دام ظلله العالی کافی و وافی است و برای نقل آن در اینجا  
 ضرورتی داعی نیست لهذا برین قدر اکتفا شد و و مآیه کریمه یا ایها الرسول  
 بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله  
 یعصک من الناس سوّم آیه کریمه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت  
 علیکم نعمتی که هر دو درین جزو قرآن واقع و هر دو در فضیلت آن حضرت کما سلف الاشارة الیه

و در آخر  
 یا ایها الرسول بلغ



واروست وواعدنا بإيراد تفصيل ما ورد من شأن نزولها فيه وما اتفق  
من الكلام في هذا الشأن بآية المخالف بغير ما يدلنا ما في هذا الكلام مما فيه  
فأقول يا أيها الولي في تفسير كبير ابن أبي سعيد خدر ورويت كرده قال نزلت هذه الآية  
بلغ ما أنزل إليك من ربك يوم غد يومهم في علي بن أبي طالب وفي تفسير  
الدائم المنثور اخرج ابن أبي الحاتم وابن مردويه وابن عساکر عن ابن سعيد الخدري  
مثله زاد أنه اخرج ابن مسعود قال كنا نقراء على عهد رسول الله يا أيها الرسول  
بلغ ما أنزل إليك من ربك يا مولانا المومنين ان لم تفعل فما بلغت رسالتك  
والله يعصمك من الناس وان حضرت امام محمد باقر ورويت كرده که آیه فضل علی علیه  
السلام نازل گردیده و نیز از حضرت صادق وروایت کرده که این آیه چنین نازل شده بلغ ما أنزل  
إليك من ربك في علي و چون این آیه نازل شده دست علی را گرفت و گفت من  
مولا ففعلت مولا انت و اهل البيت بصرى ما في البيت و في الدين يا أيها الولي في تفسير  
در شأن نزول این آیه در وجه ذکر کرده گفته العاصم نزلت هذه الآية اخذ بيده  
وقال من كنت مولا ففعل مولا الله عز وجل الاله وعاد من عاد اهل فلقية  
عمر رضي الله عنه فقال حنيثا لك يا ابن أبي طالب اصحت مولا في مولا  
كل مؤمن مومنة وهو قول ابن عباس وبراء بن عازب و محمد بن علي لكن  
بعد ان گفته است و اعلم ان هذه الروايات ان كثرت الا ان اولها على  
الله تعالى اصنه من مكر اليه و النصر الى امره باظهار التبليغ من غير مبالاة منه  
وذلك لان ما قبل هذه الآية بكثر ما بعدها بكثر ما كان كلاما مع اليه و النصر  
استمع لاقام هذه الآية الواحدة في البين على وجه تكون اجنبية عما فيها



وهو ما بعد هذا وتولانا بطبرسي رحمه الله تعالى في مجمع البيان ان عليا اهل سنت چنين روايت كرده  
عن ابي الحكم ابو القاسم الحسن بن علي بن فضال في كتاب شواهد التنزيل في قواعد تفصيل  
لسناد عن ابي عمير عن ابي ذئبه عن الكلبى عن ابي صالح عن ابي عباس  
وجابر بن عبد الله قال امر الله محمد صلى الله عليه واله ان ينصب عليا علما  
للناس في خبرهم بولايتهم فتخوف رسول الله ان يقولوا اخاى بن عمرو ان  
يطغوا في ذلك عليا وحي الله اليه هذه الآية فقام عليه السلام بولايتهم  
يوم غد يرخم وايضا فيه باسناد مرفوع عن ابن شيبان بن علي العنوي  
عن ابي صالح عن ابي عباس قال نزلت هذه الآية في علي فاخذ رسول الله  
صلى الله عليه واله يده فقال من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من  
واه وعاد من عاداه وقد ورد هذا الخبر ابو اسحق الثعلبي في تفسيره  
باسناد مرفوعا الى ابي عباس قال نزلت هذه الآية في علي امر النبي ان  
يلبغ فاخذ رسول الله بيد علي فقال من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم  
وال من واه وعاد من عاداه واما روايت ابي جعفر عليه السلام فقد  
اشتهرت الروايات عن ابي جعفر وعن ابي عبد الله عليه السلام ان الله  
اوحى الى نبيه ان يستخلف عليا فكان يخاف ان يشق ذلك على جماعة من  
اصحابه فانزل الله تعالى هذه الآية تشجيعا له على القيام بما امره الله به  
والمعنى ان كنت تبليغ ما انزل اليك وكنت كائنك لم تبلغ شيئا من  
رسالة ربك في استحقاق العقوبة مولانا المجلسي رحمه الله تعالى في تفسيره ما يذكره في خبر  
مستفيض عامه خاصة في قوله كآية يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك



من بک تا آخر و بین واقع نازل شد چنانچه بعضی گذشت و فرار می و تفسیر  
 از جمله محتملات نزول آیه کریمه گفته است که این آیه نازل شد در فصل علی علیه السلام  
 و چون نازل شد دست علی را گرفت و گفت من کنت مولاه فاعلی مولاه اللهم  
 وال من واکاه و عاد من عاد ایا پس عمر او را ملاقات کرد و گفت گو ارا ابلد ترا  
 ای پسر ابوطالب صبح کردی مولای من مولای هر مومن مومن پس گفته است این قول  
 ابن عباس است و برادر بن حازم و محمد بن علی و ثعلبی در تفسیر حسان در شواهد التنزیل  
 و جماعت بسیار روایت کرده اند که این آیه در امر غدیر نازل شد و این صحیح است  
 در آنکه مراد بولی امام و خلیفه است زیرا که تهدید کردن بآنکه اگر تبلیغ نکند پیچ  
 رسالت او را تبلیغ نکرده است خوف حضرت از تبلیغ آن بود که مبادا موجب افتاد  
 فتنه شود تا آنکه حق تعالی ضامن شد که او را از شر منافقان نگاه دارد اینها همه  
 و کیست بر آنکه آن امری مامو به تبلیغ آن گردیده بود و بایست امری باشد که ابلاغ  
 آن موجب اصلاح امور دین و دنیا می دم کرد و بان از برای مردم تار و ز قیامت حلال  
 و حرام ظاهر گردد و شرائع دین بآن محفوظ ماند از ضیاع و تغیر و تبدل و قبول  
 آن بطنع مردم دشوار باشد و احتمالاتیکه ایشان در لفظ مولا گفته اند هیچ یک  
 مظنه آن قسم امور نیست مگر خلافت امامت آنحضرت که بآن باقی می ماند آنچه حضرت  
 رسول تبلیغ آن بنموده بود و از احکام دین ایمان بآن منتظم می دید امور مسلمانی و از جهت  
 کینه ها که از آنحضرت در سینه دشمنان مظنه ثوران فتنه ها بود از منافقان که از  
 حق تعالی ضامن شدند نگاه داشتن آنحضرت را از شر ایشان انتهی **قول** تا کید شد بدو  
 سدید ازین آیه قرآن مجید در غایت ظهور است نزد موالف مخالف عنید اگر چه



در توجیه آن فیما بین مفسران اختلافی هست قال الرازی المسئلة الثانية لقال  
ان يقول ان قوله وان لم تفعل فما بلغت رسالته معناه فان لم تبلغ  
رسالة فما بلغت رسالة فأي فائدة في هذا الكلام اجاب جمهور المفسرين  
عنه بان المراد انك ان لم تبلغ واحدا منها كنت كمن يبلغ شيئا منها وهذا  
الجواب عندك ضعيف لان من اتى بالبعض ترك البعض لو قيل انه ترك الكل  
لكان كذا ولو قيل ايضا ان مقلدا راجع في ترك البعض مثل مقلدا راجع في  
ترك الكل فهو ايضا محال ممتنع فسقط هذا الجواب والاصح عندك ان يقال  
ان هذا خرج على قانون له انا ابو الفتح شعر شعري ومعناه ان شعري قد بلغ  
في الحال والفحصا حيث متى قيل فيه انه شعر فقد انتقم من الغاية  
التي لا يمكن ان يزداد عليها فهذا الكلام يفيد البالغة التامة من هذا الوجه  
فكذلك هم يناقون فان لم تبلغ رسالته فما بلغت رسالته يعني انه لا يمكن ان يوزن  
ترك التبليغ بتحديد عظم مران ترك التبليغ وكان ذلك تنبيها على غايته التمهيد  
والوعيد والله اعلم الحال چشم انصافا بايد ويدر که ايقين رتديد به کدام يك از  
احتمالات عشره که فخر رازی می رتفیع ذکر کرده منطبق بمتصق بکدام یک می تواند گردید  
پس بدین آنکه فخر رازی در شان نزول این آیه احتمال بلکه اقوال ذکر کرده اول نزول آن  
در قصه رجم و قصاص دوم در خصوص حب یهود و ستم رازی شان بدین سلام  
سوم نزول آن در خصوص تخیر از واج خوفامن اختیار بین دنیا چهارم در امر  
وزینب بنت جحش پنجم در خصوص جهاد ششم در خصوص حکم کاتبین الذین  
یدعون من دین الله آیه هفتم نزولش در حق مسلمین و ذلك لانه قال في



حجة الوداع لمابین الشرایع والمناسک هل بلغت قالوا نعم قال علیه السلام  
 والسلام اللهم فاشهدنا شتم مرویست که نازل شد در زیر درختی در بعضی  
 شهر آنکه نازل شد در بیت آنحضرت از یهو و نصاری می شتم نزول آن در فضیلت  
 علی بن طالب علیه السلام کما سلف نقله عنه و بر ما هر خبر و همین این احتمالات  
 و اقوال خیر رسیده که غیر از قول اخیرست مخفی و محتجب نیست چون فخر رازی جمع  
 این احتمالات مرجوح ساخته گفته است الا ولی حمله علی الله تعالی منه  
 صریح مکر الیه و النصاری و امره باظهار التبلیغ من غیر مبالاة منه  
 محذور ذلك لان ما قبل هذه الآية بكثير و ما بعد ها بكثير لما كان  
 كلاما مع الیه و النصاری امتنع القاء هذه الآية الواحدة فی الیه  
 علی وجه تكون جنبیة عما قبلها و ما بعد ها پس جو حیت احتمالات  
 دیگر خود از کلامش جوید است و علاوه بر آن بعضی از اصحاب با از اهل این عصر نیز  
 واحد بعد واحد پرداخته اند و بغير احتمال اخیر که نزول آیه در شان جبرائیل می باشد  
 از محل نزاع خارج پس حاجت تطویل کلام در نقض ابرام آن چند است  
 پس آنیم است که عطف همان تحقیق احتمال اخیر که تقویت نزول آیه کریمه در شان  
 جناب امیر علیه الاف صلوات من الملک القدر است پر داریم و در کلام امام سیدنا  
 که تقویت نزول آن در امر یهود و نصاری پرداخته ظاهر و باهر سازیم و تقدیر  
 مقدما حتی یسند مدخل الشکوک و الشبهات پس بدانکه شکی نیست درین که  
 این آیه کریمه شمل است بر اقصای ناکید و مفتحا تهدید و غایت ناکید نهائیت  
 اقول از جهت امر صریح بتبلیغ دوم از جهت موکد فرمودن آن بقوله فما بلغت لنته



که شتمل است بر تمهید بحیث لیس علیه مزید رسوم از جهت عدمه و الله یعصمک من البلیات  
و این امور نزد مفسرین یقین مسلم است اگر چه عنوان بیان مختلف با پس از مدینه رانی  
گفته است که اصح نزد ما آنست که این آیه کریمه بطریقه قول انی انجم شاع و شعری شعری  
ان پرده غیب بجلوه ظهور برآمده و معنی قول انی انجم آنست که شعری در جنت و من است  
بدرجه نهایت رسیده بحیثی که هر گاه کسی شعر مر این بنسب سازد پس بدین حد  
باقصی الغایه رسانیده پس این کلام مفید مبالغة تامه است پس همچنین است معناه  
این آیه کریمه و مثاق آن عند العقول السلیم فکانه قال ان لم تبلغ رسالتی فما <sup>بلاغ</sup>  
رسالتی معنی آنه که ممکن است ان یوصف بترك التبلیغ و کان لا ینبی علی  
غایة التحدید و تضعیف اقوال دیگر می گوید که آنچه بعضی گفته اند که مراوات  
که اگر نه هم رسالت تو یک حکم را خواهی بود مانند آن که تبلیغ هیچ امر نکرده باشد نزد من  
این ضعیف است زیرا که هر کس تبلیغ بقض و من البعض نماید اگر او را بگویند که تبلیغ تمام  
امور نکرده است در وضع محض خواهد بود و اگر گفته شود که مقدار جرم در ترک بعض  
بشابه جرم ترک کل خواهد بود پس این هم محال **اقول** کذب صوری لازم می آید که  
که قایل سر کلام بر سبیل حقیقت نموده باشد و لیس که لا بلکه او بر سبیل تشبیه گفته است  
و لا کذب فی التشبیه بل هو المبالغة لا غیر و بما کان الاثم بترك البعض  
اشد خلوشه بعد ترك الكل فخطا له مبالغة فلا کذاب و لا امتناع  
و علی ذلک عند العقول السلیم اجماع و کیفما کان اصل تاکیه مبالغة و رتبه  
باتفاق یکنان ثابت است پس الحان نظر انصاف باید دید که لایق این تاکیه منزه و ار  
این تهدید کدام امر مهم از مباحث اسلامیه و من اعطی التامل فله الاصعان



وانصف عند رجوعه الى لوجدان لم يشك ان كلام الباري المتعال في هذه  
 البالغ في البلاغة الى اقصى الغاية لا ينطبق على مقتضى الحال الا عند كل  
 على هذا الامر الجسيم والخطاب العظيم الذي عليه مدار حراسة حوزة الاسلام  
 وحفظ شرايع الاحكام ونظم نواميس الدين الحنيف والشرع المنيف مع الضعفاء والمك  
 في صدق اهل النفاق وقلوب اهل الشقاق المتشيرة للمخاوف والجمعة  
 على ما هلك الامم من جهة تكالب اهل الزمان من البطغام على انفاق  
 الدنيا الدنية والحكم انهم غرهم على قبل سبيل الامم قد حوجوا الى الدباب  
 على العقبة هم اهل النفاق والاثام وتبين ان ذاك مصداق قوله والله  
 يعصمك من الناس على الخاص والعامة ويعصمك من كل آية في عام حجة الوداع  
 وقد اضمحى الكفر وطرد اليهو والنصارى وقام دين الاسلام وشاع ذاع  
 وسبأ تفصيل ذلك في خيل وايات الغدير انشاء الله القدير واما استناد  
 في درازي ترجيح مختار من امتناع ورود اية جنبية في بين آيات متعلقة فم هو نصار  
 پس اجتهاد است در مقابلة نصوص وار ودر بين خصوص و في آيات كنه ترتيب و جمع  
 هرايت بر وفق نزول باشد و هو اول النزول هرگاه جمع آيات نازل در امكنه و از  
 متفاوت بتقاريب مختلفة و متخالفه لا على ترتيب النزول باجتهادات صحابه كما هو  
 الواقع بالمصلحة الشرعية و حكمي توقيفيه كما هو ظن هذه الجماعة كما هو است و ادب  
 پس تتبع شان نزول خواهد بود و نه ارتباط احدي الآيات الاخرى كما لا يخفى على اولى النهي  
 و اما اية كريمه فكمثلكم و اتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الاسلام ديناً  
 پس اكثر من الفين بمثل حكاكي وغيره على ما نقله مولانا المجلسي عليه الرحمة از سعيد خدر

است  
 آية كريمه  
 فكمثلكم  
 و اتممت  
 عليكم  
 نعمتي  
 و رضيت  
 لكم  
 الاسلام  
 ديناً



روایت کرده اند که ما از مجمع روز غدیر برگشته بودیم که این آیه نازل شد یعنی آیه  
 اکملت لکم دینکم لایه حاصل معنی آن اینست که امروز کامل کردم از برای شما و شما را  
 و تمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی شدم و پسندیدم از برای شما اسلام را که پیش از این  
 پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حدیثی کنیم خدا را بر کامل گردانیدن دین تمام  
 کردن نعمت راضی شدن و ردگار بر سالت مومن ولایت علی بن ابی طالب <sup>ع</sup> و برایت دیگر  
 الله اکبر الله اکبر بر کامل گردانیدن دین تا آخرین آیه نیز نازل شد ای و رسول الله  
 کفر و اخرج منکم فلا تخشوهم و اخشون یعنی امر دینا باشید نه کافران این باطل کرد  
 دین شما یعنی حفاظت کنندگان دین از طرف حضرت ابی طالبین مشخص گردیدند پس  
 دندان طمع معین بر ابطال دین بکنند شد کما قالوا فی کل خلف منا عدل  
 ینفون عنه ثم یقال ین الا بطلان المبطلين پس مترسید از ایشان و این  
 ترسید از حضرت صادق علیه السلام و آیت کرده اند که کافران با ایدند و ظالمان یعنی  
 منافقان بطمع افتادند و سیوطی در کتاب بدعته از ابن عباس و ابن عباس  
 از ابو سعید خدری و آیت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله علی را در روز  
 غدیر خیمه نصب کرد و صد البته از برای او بولایت جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و این  
 آیه را آورد ای و اکملت لکم دینکم و آیت کرده است از ابن عباس و خطیب ابن عباس  
 است که ایشان از ابو هریره که چون روز غدیر خیمه شد که بیستم ماه ذیحجه است رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله وسلم گفت که من کنت مولاه فعله مولاه پس این آیه نازل شد و حسب  
 جامع الاصول از صحیح مسلم و آیت کرده است از طارق بن شهاب که جمعی از یهودیها گفتند که اگر  
 بر ما کرده یهود چنین آیه نازل می شد ای و اکملت لکم دینکم تا آخر آیه و سید استیم که در



نازل شده بهر آيينه اين و زرا عید خود قرار می دادیم اقول و انه ليوم عيد  
 اقربه المومنون لعادفون اقول الله لهم به العيو و انه الحق مثل ما انكم تنطقون  
 والله متعززة ولو كره المشركون فلذلك اجري الله الحق على لسان المعاند  
 طر واه المخالفون في دبرهم و حكاة المحدثون من الفرقين في صحف و الحداث  
 المتفق عليه المقترن بقرينة رواية الخصام الدالة على صحة اوله و احلا  
 او ثل حجة و ان ضعف المتعصبين بالمعاند بن اخفاء الحق المبين اراد و ابطل  
 ان يدفعوا النص عن امير المؤمنين از انجمله است اينكه بخار می سپارم و صحيح نگو گفته  
 كه كبري آيه در حجة الوداع شعبه نازل شد مطابق آنچه از عمر بن الخطاب نقل کرده اند  
 و در روايت بقره بعد حكايت قول بهو كه او گفته كه من ميدانم كه در چه وقت نازل شد  
 بر روز جمعه يوم عرفه قال السيوطي لا تقان اخرج ابو عبيدة عن محمد بن كعب  
 قال نزلت سورة المائدة في حجة الوداع بين مكة والمدينة ومنها اليوم  
 اكملت لكم دينكم في الصحيح عن عمر انهما نزلت عشية عرفة يوم الجمعة  
 حجة الوداع وله طرق كثيرة لكن اخرج ابن مردويه عن ابن سعيد الخدري  
 انها نزلت يوم غد يوم خم و اخرج مثله من حديث ابى هريرة و فيها انه اليوم  
 الثامن عشر من ذي الحجة و رجع من حجة الوداع و كلاهما لا يصح لكن بهرگاه  
 نزول اين سوره در ميان مكه و مدینه مسلم باشد و نزول اين آيه را مخصوص روز  
 بروايت ابو سعيد خدر و ابو هريره هم معلوم پس عمر بن الخطاب رئيس الانصاب  
 در نزول آن يوم عرفه لائق احد خانها بد بود با آنكه بر تقدير نزول و تسليم چنانكه نزول آيه  
 الهيم و ورحي سو كه درين خصوص و عدة عصمت از شر و اهل ضغائن اين طرف حضرت



رب العزت قبل يوم غد يربو إذا نزل آية كريمة برونه عرفه شده باشد نیز محل مقصودها  
 ومتعلق بامر يربو كه استيصال ضمحلان شان از پیشتر حاصل بود و نخواهد بود قال السيد  
 نور الله عز الله موقد بعدا بطلان ما ذكره الناصب من الاحتمال في تعيين ان يكون  
 المراد ابلاغ حكمه بتحقيقه ابلاغه ابلغ مجموع الاحكام ربه اكمال الدين وقام  
 الانعام الله هو الحكم الذي كان صعبا تقبلا على الاقام من تعيين مصداق  
 الاصل الرابع من اصول دين الاسلام بنصب علي واثهار امامته وجوب طاعة  
 على الانام لما علم ان قلوب القلوب القوم كانت ملوثة من بغض علي عليه السلام  
 بقتله لا بائهم واخوانهم واولادهم وقاربهم في غزوات النبي صلى الله عليه وآله  
 كما تضمنت الرواية السالفة من الثعلبي وغيره من اعلام اقول ان لك المظنة  
 لرجوع الناس فحقروا الى الجاهلية الكبرى كما يشهد به رواية طائفة من القمري  
 النازل في حقه سال سائل بعد ما وقع رواية حذيفة في جراح الدباب  
 ومعرفة اهل النفاق من اصحاب والمعتز الى عد العصمة العظمى من الله تعالى  
 ثم قال السيد فانه كما قال يبلغ ما انزل اليك من الامور الا بحاجتي لفور  
 في تعيين علي للامامة فان لم تفعل واهلك في كبت كمن لا يبلغ البكل الى ان قال  
 ثم انه لما علم ان لا الخطيب كان صعبا على النبي صلى الله عليه وآله عن اصحاب القوم قال  
 لتوطين النبي وتسليته عدم مبايعة مني ثم الله ليصمد من الناس فقد تم النص  
 وان دفع الاحتمال الذي قصد الشقة الخناس ان يوسوس في صدور عوام الناس  
 اتهم وآراءه بن ذلك دفع ما حاول الناصب من التصرف في معنى الولاية في عهد القدر  
 وسبائك تفصيله فيما سيجي من الروايات الدالة على ولايته امامته عليه السلام



سوانح صلواته و تحياته التمام كنيم درين مقام به ذكر روايتي از كتب اماميه تا بيدار الملام  
و تفصيلا لما احله الليام پس بگوئيم كه در روايت طولاني حذيفة دريست كه فرمود ان الله  
امرهم و او سنة عشر من مكة الى المدينة ان حج هو و حج الناس فاحجهم الى ذلك  
واذن في الناس بالحج ياتوك حباكا و على كل ضامر ياتين من كل فج عجمت پس امرهم  
مناديا يا ايها الذين آمنوا اهل بلندي استي نداور دادند كه آگاه باشيد كه رسول خدا صلي الله  
عليه آله كه رحمت را درين سال بعزيت حج محكم بسته تا بمردم مناسك حج را تعليم  
فرايد پس سنت نبويه تا آخر زمان جاري ماند پس با فني نماند بچيك از آنها كه در راه  
اسلام داخل شده بودند مگر آنكه با آنحضرت در همان سال در بزم انبيا هجرت موسم حج  
حاضر شده و آنحضرت با همه مردم از واج بسفر حج برون آمد و ان حج حجة الوداع بود  
و چون مناسك حج را ادا فرمود و محذات و بدعات جاهليت را از اهل غزو و غل مكنه  
و دامنجا مقيم بود كه جبريل با و اهل سورة عنكيت از نزد پروردگار جليل فرود آمد و گفت  
با آنحضرت كه بخوان بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي جعل للناس ان يذكروا ان  
يقولوا امنا و هم لا يفقهون لقد خشنا الدين من قبلهم فليعلم الله الذين  
صدقا و ليعلم الكاذبين ام حسب الذين يعملون السيئات ان يسبقونا  
ساء ما يحكمون حاصل معني آن اينست كه آيا كمانچه بزند مردم كه اگذاشته  
نواهند شده بهمين قدر كه بگويند كه ايمان آورديم و حال آنست كه از ما نكرده شوند  
و تحقيق كه از ما نيش كرده ايم ما كساني ناكه بيشتر از ايشان گذشته اند پس ائمه  
ملاحظه خواهد فرمود حال انهارا در دعوي ايمان دروغ گويند آيا كمانچه بزند  
آنانكه عمل بد مي كنند كه سبقت خواهند بر و بر ما بدست حكمي كه مي كنند پس رسول خدا

فانما امرهم  
و او سنة عشر من مكة  
الى المدينة ان حج هو  
و حج الناس فاحجهم  
الى ذلك و اذن في  
الناس بالحج ياتوك  
حباكا و على كل ضامر  
ياتين من كل فج عجمت  
پس امرهم مناديا يا  
ايها الذين آمنوا اهل  
بلندي استي نداور دادند  
كه آگاه باشيد كه رسول  
خدا صلي الله عليه آله  
كه رحمت را درين سال  
بعزيت حج محكم بسته تا  
بمردم مناسك حج را  
تعليم فرايد پس سنت  
نبويه تا آخر زمان  
جاري ماند پس با فني  
نماند بچيك از آنها كه  
در راه اسلام داخل  
شده بودند مگر آنكه  
با آنحضرت در همان  
سال در بزم انبيا هجرت  
موسم حج حاضر شده  
و آنحضرت با همه مردم  
از واج بسفر حج برون  
آمد و ان حج حجة الوداع  
بود و چون مناسك حج  
را ادا فرمود و محذات و  
بدعات جاهليت را از اهل  
غل مكنه و دامنجا مقيم  
بود كه جبريل با و اهل  
سورة عنكيت از نزد  
پروردگار جليل فرود  
آمد و گفت با آنحضرت  
كه بخوان بسم الله الرحمن  
الرحيم الحمد لله الذي  
جعل للناس ان يذكروا ان  
يقولوا امنا و هم لا يفقهون  
لقد خشنا الدين من قبلهم  
فليعلم الله الذين صدقا  
و ليعلم الكاذبين ام حسب  
الذين يعملون السيئات ان  
يسبقونا ساء ما يحكمون  
حاصل معني آن اينست كه  
آيا كمانچه بزند مردم  
كه اگذاشته نواهند  
شده بهمين قدر كه بگويند  
كه ايمان آورديم و حال  
آنست كه از ما نكرده  
شوند و تحقيق كه از ما  
نيش كرده ايم ما كساني  
ناكه بيشتر از ايشان  
گرفته اند پس ائمه  
ملاحظه خواهد فرمود  
حال انهارا در دعوي  
ايمان دروغ گويند آيا  
كمانچه بزند آنانكه  
عمل بد مي كنند كه  
سبقت خواهند بر و بر  
ما بدست حكمي كه مي  
كنند پس رسول خدا



فرمود ای جبریل چیست آن فتنه پس جبریل گفت ای محمد درستی که حق تعالی بخواهد  
 می ستد و نمی باید از برای تو که من نافرستانم پیغمبری را پیش از تو نگذاشته ام و مردم او را بوقت  
 رسیدن اجل او بآنکه خلیفه گردانند بر امت خود بعد از خود شخصی که قایم مقام او باشد  
 و سزاوارنده دارد پس ما بر داران او راست گویان و مخالفان او دروغ گویان  
 می باشد و در دعای ایمان و قل یا محمد مصدرك الله بک و جنة وهو  
 یا مریک ان تنصبک متک من بعدک علی ابنی طالب و تعهد الیه فهو  
 الخليفة الفاضل رعیتک و امتک ان طاعة و ان عصو و سیفعلون و  
 الفتنة التي تلوت عليك الآية فیها و ان الله عز وجل یا مریک ان تعلمه  
 جمیع علماء و تحفظ جمیع حفظک و استودعک فانه الامین المؤمن یا محمد  
 ان اخترتک من عبادی نبیا و اخترته لك وصیاً یعنی قریب سید است  
 یا محمد موت و رجوع تو بسوی پروردگار تو و رفتن تو بهشت او و او امر می فرماید  
 ترا که نصب نما آنرا برای امت خود از بعد خود علی ابنی طالب و عهد کنی بسوی او پس آن  
 خلیفه بحق قائم می شود بامو محتاج الیها برای امت تو خواه اطاعت کنند و خواه  
 نافرمانی او نمایند و قریب است که نافرمانی او کنند و همین است فتنه و آزمائش موعود  
 در آیتی که بر تو خواندم و تحقیق که خدای عزوجل امر می نماید ترا که تعلیم نمائی او را  
 آنچه تعلیم نموده است و بتو بیاد او دینی جمیع آنچه بیاد تو داده و بتو سپرده پس بدین رستی  
 اوست که عین یومتمن ای محمد صلی الله علیه و آله بدین رستی که بر تن از بندگان خود برگزیدم  
 از برای نبوت و برگزیدم او را از برای صایت قدعاه رسول الله صلی الله علیه و آله  
 علیه و آله فخلا به یومه ذلك و ليلة ناستودعه العلم و الحکمة الیه



اتاه الله اياها وعرفه ما قال جبرئيل وكان لك في يوم عايشه بنت  
 فقالت يا رسول الله لقد طال استخلائك بعلي فمن اليوم قال فاعرض عنها  
 رسول الله فقالت لم تعرض عني يا رسول الله بامر لعله يكون لي صلاح  
 فقال صدقت وایمر الله وانه لامر صلاح لمن سعد بقبوله والايمان  
 وقد امرت بدعاء الناس جميعا ونسيعلمين لك اذا ثبتت به في الناس  
 پس طلب فرم رسول خدا صلی الله علیه و آله علی ابن ابی طالب علیه السلام پس  
 خلوت کرد با او آن روز و شب آن را و امانت سپرد باو علم و حکمتی را که خداوند عالم پادشاه  
 عطا فرموده بود و نشنا سانی داد و را آنچه گفته بود جبرئیل و بود ایزد ابر و در نو  
 عایشه دختر ابی بکر پس گفت عایشه ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدرستی که بطول  
 خلوت تو به علی بن ابی طالب از ابتدا ای بن و زبیر و گدازید رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 از عایشه پس عایشه گفت که چرا احراض میفرمائی از من ای رسول خدا پیغمبر که باشد  
 که صلاح من در آن باشد پس فرمود که راست گفتی قسم بخدا بدرستی که آن امر صلاح باشد  
 برای آنکه کسی که بقبول آن سعادت اندوزد و زود ایمان آورد بان و تحقیق که مانده  
 شده ام بدعوت همه خلق بطرف آن و زود باشد که بدانی آن را و قتی که خبر بدهم از آن  
 در میان مردم قالت یا رسول الله متخوفی به الان لا تقدم بالعمل به  
 و الاخذ بما فيه الصلاح عایشه گفت ای رسول خدا همین وقت خبر مرا  
 تا سبقت نمایم در عمل بر آن و اخذ با آنچه صلاح است من در آن باشد قال ساخبروك  
 فاخفطيه خفطك الله في عاجلة و الاجلة جميعا و كانت لك الفضيلة  
 و المسقة الى الايمان بالله و رسوله و ان ادعته تركت رعاية ماله



الباء منه كفرت بربك وحبط اجرك وبرت منك ذم الله و ذمته  
 رسولك و كنت من الخاشعين يعني فرمود که زود باشد که خبر بهم ترا بان پس حفظ کن این را  
 تا حفظ کند ترا خدای عزوجل در دنیا و آخرت هر دو باشد از برای تو فضیلت و سبقت بسوی  
 ایمان بخدا و رسول خدا و اگر افشای از من کنی و ترک میکنی رعایت آنچه القا میکنم بسوی تو از  
 راز کافری شوی به پروردگار خود و اجر تو محو میشود و ذم خدا و رسول او بری می شود و از  
 زیان کاران می باشی فقال ان عمری قد انقضى وامرني ربّي ان ائصب عليا للناس علما  
 واجعله فيهم اماما واستخلفه كما استخلفت الانبياء من قبلي وصيائها  
 وانا صائر الى امره واخذه في باهره فيكون هذا الامر منك تحت سويده آية قلبك  
 الى ان ياذن الله بالقيام فضمنت له ذلك پس فرمود رستی که عمر من باینقضاء رسید  
 و امر فرموده است مرا پروردگار من که منسوب کنم علی را از برای خلق علم هدایت بگردانم  
 برای او در میان خلق منصب ایامت و استخلاف نمایم او را چنانکه استخلاف میکردند پیغمبران  
 قبل من صیای خود را و من جوع می نمایم بسوی امر پروردگار خودم و عمل میکنم درین امر  
 حسب حکم او پس ده باشد این را زور توئی تاریکی دل تو تا آنکه آفتاب خدای عزوجل را  
 بافتشای آن پس بدست خود گرفت کتمان آن را و قد اطلع الله نبيه على ما يكون منها  
 فيه من حاجتي باحفصة ابويهما فلم تلبث ان اخبرت حفصة اخبرت  
 كل واحد مني ما اياها فاجتمعوا فاسلوا الجماعة الطلقاء والمناققين  
 وجراهم بالامر فاقبل بعضهم على بعض وقالوا ان محمدا يريد ان يجعل هذا الامر  
 في اهل بيته كسنة كسر وقيصر الى آخر الدهر وكذا والله ما لكم في الحيثوم حظ  
 ان اقضه هذا الامر في علي بن ابي طالب ان محمدا عاملكم على ظاهركم و ان عليا



يعاملكم على ما يجد نفسه منكم فاحسنوا النظر لانفسكم وقلوا انكم فيه  
 ودار الكلام فيما بينكم عاودوا الخطاب واجالوا الراي فانفقوا على ان ينفوا  
 بالنبي صلى الله عليه وآله نأفته على عقبه هر شئی وقد كانوا صنعوا مثل ذلك  
 في غزاة تبوك فصنف الشر من نبيه صلى الله عليه وآله من القتل والاعتيان  
 والسم على خيل وجوه بدرستیکه مطلع ستاد ای تکما بنمیر خود را بر پنجه واقع می شود  
 از و در خصوص آن زمان دار صاحب حفته پدران این هر دو و اشاره است بسو  
 آیه کریمه لقد ضلعت قلوبکم ایزد می نگذشت که خبر کرد عایشه حفته و هر  
 از اینها خبر داد پدر خود را پیش و جمع شدند و فرستادند بسو جمعی از طایقان  
 منافقان و خبر دادند هر دو بحقیقت امر پیش و به شدند بعضی شان بعضی دیگر گفتند  
 با یکدیگر که محمد صلی الله علیه و آله می خواهد که بگرداند این امر را در ابلیت خود و اد  
 خاندان خود و بیرون نبرد مثل طریقه کسری قیصر تا آخر و هر عیست قسم بخدا برای شما  
 حظه و لطف در زندگانی دنیا اگر برسد این امر بسو علی بن ابی طالب بدرستی که  
 محمد یا شما معاملة بظایر اسلام می کرد و بدرستی که علی بن ابی طالب شما معاملة خود کرد  
 با پنجه می شناسد از حال آن شما پس فکر خوبی بکنید برای پنجه صلاح نفوس شما و این شما  
 و تکرار ذکر این فکر در میان خود با گذاشتن و آسای خود را بچولان در آورده و بعد  
 متفق شدند بر آنکه نأفته آنحضرت را در دم بکشند بر عقبه هر شئی و این مضمون تازه نبود بلکه  
 یک مرتبه یگدر اول امر در غزه تبوک هم مثل این حرکت تا منرا از اینها سر زده بود  
 لکن خدای عز و جل شر آنها را از آنحضرت دفع ساخته بود و شر ایشان بوجه  
 شستی بود و بر هیچ یک از آن قدرت نیافتند بر قتل و نه بر اغتیا و نه بر هراون



وقد كان اجمع اعداء رسول الله من الطلقاء من قريش والمنافقين  
 من انصاره من كان في قلبه من الاوتاد من العرب المينة ومن جعلها قنطرة  
 وتحالفوا على ان ينفروا به ناقة وكانوا اربعة عشر رجلا وكان من  
 عزم رسول الله ان يقيم عليا عليه السلام وينصبه للناس بالمدينة  
 اذا قدم وجمع شدة بودند دشمنان آنحضرت از آنها که از قيد سبب قرار  
 کرده شده بودند از قريش و اهل نفاق از ياوران آنحضرت پس با هم کردند  
 نمود و هم قسم شدند بر اين که ناقة آنحضرت را رم دهند و چاره نفر بودند  
 و قصد آنحضرت چنان بود که علي بن ابی طالب را بدین رسیده بوقت منصوص  
 فساد رسول الله صلى الله عليه وآله يومين ليلتين فلما كان في اليوم الثالث  
 اتاه جبرئيل باخر سورة فجر فقال اقرأ ولنستغني بجمعين عما كانوا يعملون  
 فاصدع بما توه و اعرض عن المشركين انا كفيناك المستهزين قال و حل  
 رسول الله يغفر للسير مسرعا حل دخول المدينة لتنصب عليا علما  
 للناس فلما كانت الليلة الرابعة هبط جبرئيل في آخر الليل فقرأ عليه يا  
 ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته  
 والله يعصمك من الناس ان الله لا يهدي القوم الكافرين وهم الذين هموا  
 برسول الله يعني پيش حضرت سالت يا پيغمبر و زود و شباه رفت بر روم  
 جبرئيل آمد و آخر سورة حجر را آورد و گفت بخوان قل حق عز وجل يا كه حي يا قيوم  
 حاصل معني ان منيت و پيغمبر پيش ميكنم همه مردم را از آنچه بعمل مي آورند پس  
 ظاهر كرن آنچه را كه مأمور بآن و روگردان از جماعت مشركان بدستگاه كرده اند



تراود دفع نموده ایم شش استهرا کنند بکار از تو پیش کش کرد که تجیل میفرمود و میسریم  
 داخل شدن بدین شهر تا که زود در مدینه برسد و علی را با ماست منصوب سازد و او را  
 علم هدایت برامی دم قرار دهد پس گاه شب چهارم رسید باز جبرئیل بکار و پرکار  
 جلیل آفریب فرود آمد و بخواند بر او آیه یا ایها الرسول یا که محصل مضمونش این است  
 که ای رسول خدا برسان پیارا که فرستاده شده است و توان از جانب پروردگار تو بزرگ  
 علی بن ابی طالب و اگر نمی کنی این کار را پس چنان است که تبلیغ هیچ رسالتی از تو نکرده و او  
 عاصم حافظ تو از شر خلق بدرستی که حق تعالی هدایت نمی کند قوم کافران و ایشان  
 جامعتی اند که قصه رسول خدا صلی الله علیه و آله کردند فقال صلی الله  
 علیه و آله اما تران یا جبرئیل ان هذا السیر محمد فیه کادخل المدینة فافوض  
 ولايته على الشاهد الغائب فقال جبرئیل ان الله یامرک ان تفوض ولايته  
 خدا اذ انزلت منزلک فقال رسول الله نعم یا جبرئیل خدا افعل ذلك  
 انشاء الله و امر رسول الله بالرحیل من وقته و سار الناس مع حقه نزل  
 بغدیر خم و صلی بالناس امرهم ان یجتمعوا الیه دعا علیا و رفع رسول الله  
 بیده الیه یمنه و رفع صوته بالولاء لعل علی الناس اجمعین و فرض  
 طاعته و امرهم الا یتخلفوا علیه بعد و خبرهم ان ذلک عن امر الله قال لهم  
 الست بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی یا رسول الله فقال من کنت لاه  
 فعلى مولاة الله هم و ان من عدا لاه و انصر من نصره و اخذ  
 من خذله ثم امر الناس ان یبايعوه فبايعه الناس جميعا فلم یتکلم منهم احد  
 و قد کان ابوبکر و عمر تقدما الى الجنة فبعث اليهما و رجع هم قال لهما النبي

غدا یسبح الله  
 ص

۴۴۲



صلّى الله عليه وآله يا ابن الفخاف ويا عمر يا بعا علياً بالولاية من بعد فقاً  
 امر من الله ورسوله فقال هل يكون مثل هذا من غير الله نعم امر من الله و  
 رسوله فبايعا ثم انصرفا وسار رسول الله باق في يومه و ليلته حتى اذا دنوا  
 من عقبة هرثي فقد القوم فتواروا في ثنته العقبة وقد حملوا معهم  
 دبابا و طرحوا فيه الحصى قال حذيفت قد كان رسول الله ودعا عما  
 بن ياسر و امره ان يسوق ناقته انا القودها معني حضرت رسول خدا فرمود اى  
 جبرئيل آيا منى بينى بعثت كوشش تمام سیر نمايم تا بعد منى برسم پیش لايت على بن  
 ابى طالب بر شاهر و غایت فرض كنم پس گفت جبرئيل يا آنحضرت بدرستی كه  
 خداوند عالم امر مى فرمايد ترا كه فرض كنى ولايت او را فردا هرگاه فرود آى  
 بنزل خود پس رسول خدا فرمود البته اى جبرئيل فردا مى كنم اين كار را انشاء الله  
 و حكم او بر جيل از همان وقت فرودانه شدند مردم با آنحضرت تا آنكه نازل  
 بمقام غدیر خم و نماز گذار و جماعت على بن ابى طالب را بولايت نصب كرد اقول  
 نزد بيا كه تفصيل اين قصه ذيل حديث غدیر خم از احاديث مخصوص ايامت  
 آنحضرت بيايد باز گفت سیر آنجناب با جماعت جايد بقیه اين روز و شب آن  
 تا آنكه نزد يك سيد بعقبه هرثى و پیش رفتند منافقان مخفی شدند در پيچها  
 حقیقه بر دانه بودند همراه خود بها چرم و انداخته بودند در آن سنگ نيز با تاصد  
 آن در وقت غلط يدن بلند و شيب و و بشت بآن نافر آنحضرت رزم خورد  
 و العياذ بالله آنحضرت بهلكا رسد خديفه گوید پس فرمود آنحضرت مرا و عمار  
 بن ياسر و حكم داد با و كه ناله او را برند و من اين پیش مى كشيدم او را حتى اذا صرنا



في باس العقبة ثا والقوم معي دائنا ودحرجوا اللد باب بين قواير الناقمة قد  
 وكادت تنفر برسول الله فصاح بها النبي ليس عليك باس فانطقها الله  
 بقول عربي فصيح فقالت يا رسول الله لا اخلت يدك عن مستقر يدك ولا حلا  
 عن وضع جل وانت على ظهري فتقدم القوم الى الناقة لينفذوها قبلت  
 انا ونما ونضرب جوهي ثم كانت ليلة مظلمة فزالوا عنا وايسوا عما ظنوا  
 وقد وانا انك بهنگام رسيد بعقبه يسحان رآمدند منافقان از پشت سر  
 وغلطانيد و به بار درميان پاها ناقة پيش خشت كرد و نزديك بود كه رگم  
 و آسيبي با نخضرت برسد پس ياد كرد رسول خدا بنا قه كه شيت بر تو حرجي پس  
 كونا كرد او را حق سبحان الله بقول عربي فصيح ليس عرضكم و قسم بخدا اي رسول خدا  
 از جامي جنبانم دستي را از جا آن نه پائي از مقام آن تا وقتي كه تو بر پشت مني  
 پس هم پيش آمدند بطرف ناقة تا او را بدستها خود از جانش دفع كنند پس عمار  
 در آن شب پيش رفتيم و بروياشان نه ديم پس پيش شدند و ما يوسوسه ديدند از آنچه  
 متعرب آن بودند فقلت يا رسول الله من هؤلاء القوم الذين يريدون ماوي  
 فقال ياخذني فقه هؤلاء المنافقون في الدنيا والاخرة فقلت لا تبعث الله  
 يا رسول الله دهطافيا تو ابرو و هم فقال ان الله اذن ان عرض عنهم اكره ان  
 يقول الناس دعانا باسنا من و اصحابه دينه فاستجابوا له فقاتلهم  
 ظهري على عدو كه ثم اقبل اليهم فقتلهم لكن هم يا حذيفة فان الله لهم  
 يا ابرصا و سيمها و قليلا ثم يضطربهم الى عذاب غليظ فقلت هؤلاء  
 المنافقون يا رسول الله من المهاجرين و من الانصار فسا هم جلا



دجلا حتى فرغ عنی ثم قد کان فیهم اناس کنت کارهنا ان یکونوا فیهم فامکت  
 عند ذلک پس عرض کردم یا رسول الله کیانند این قوم که چنین راوده و فاسق و بی  
 درد و لهو دارند پس سرمود که امی خذیفه اینها منافقان اند در دنیا و عقیقی  
 عرض کردم که چو این فرستی بسوی آنها جماعتی را که سرک ایشان برای تو بیارند  
 پس ای شاد فرمود که خدای تعالی مرا حکم فرموده است که اعراض کنم از اینها و اگر  
 دارم از آنکه مردم بگویند که فلانی دعوت نمود از قوم خود جمعی را بطرف من خود  
 پس آنها اجابت نمودند و دعوت او را پس آنها را با خود و شتر یک ساخته بدوی  
 و جنگ دشمنان بردی تا غالب شد بر آنها بعد بر سر ایشان آمد و بکشت آنها را و کن  
 بگذار امی خذیفه آنها را بحالشان پس حق تعالی در محل انتظارست و زود پدید  
 اندک مهلت دادن بسوی عذاب سخت بگرداند آنها را پس عرض کردم که این منافقان کیانند  
 از مهاجرین یا از انصار پس بنام من ایشان را دتا آنکه با خنایان رسید و تحقیق  
 که بودند در آنها جمعی که گراست و شتم از آنکه اینها داخل شدند در آن جماعت پس گفتی که  
 آنحضرت تصریح بنام آنها فرمود لبخ و ماندم و سکوت کردم فقال رسول الله  
 یا خذیفه کانک عصاة فی بعض من سمیت لک ارفع راسک الیهم  
 رفعت طرفی الی القوم و هم وقوف علی التذیة فبرقت رقة فاضاة  
 جمیع ما حولنا و ثبتت حتی خلتها شمس طالع فظرت والله  
 الی القوم فعرفتیهم رجلا رجلا فاذا هم کما قال رسول الله عذ القوم  
 اربعة عشر تسعة من قبیش و خمسة من سائر الناس فقال الفتی  
 سمی من لیسایر حاک الله فقال خذیفه والله ابوبکر و عمر و عثمان طلحة



وعبد الرحمن سعد بن ابی قاص و ابو عبید بن الجراح و معویة بن سفیان  
وعمر بن العاص هؤلاء من قریش و اما الخمسة الاخر ابو موسی الاشعري و المغيرة  
بن شعبه الثقفي و اوس بن الحنظل البصري و ابو هريرة و ابو طلحة الانصاري  
قال خديفة ثم اتحد نامن العقبة و قد طلع الفجر فنزل رسول الله  
فتوضأ و انتظر اصحابه فانحدروا من العقبة واجتمعوا و رايت القوم  
باجمعهم قد خلوا مع الناس صلوا خلف رسول الله پس انحضرت بعلم  
حال قلبم شناخت و فرمود اسی خدیفه گو یا تو شکایتی در بعض این اشخاص که  
نام آنها بنویسم سر خود را بلند ساز بسوی آنها تا به بینی پس نظر خود را بسوی آنها  
بلند کردم و آنها بالا ایستاده بودند پس برقی درخشید پس همه اطراف را  
روشن گردید و آن روشنی نکشت نمود تا آنکه گمان کردم که آفتاب طلوع  
کرده است پس قسم بخدا که یدم آنها را و یکایک شناختم چنانکه آنحضرت ارشاد کرده بود  
یا قسم که چهارده نفر اند از قریش پنج از دیگران پس جوی انصار کی در صد  
در پناه حال خدمت خدیفه حاضر شده بود گفت که نام آنها را بمن نشان ده حرکت کند  
خدا بر تو پس خدیفه فرمود قسم بخدا آنها بودند ابو بکر و عمر و عثمان و طلحة و عبد الرحمن  
و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده بن الجراح و معویة بن سفیان و عمرو بن حاص  
از قریش و ایا پنج نفر دیگر پس ابو موسی اشعري و مغیره بن شعبه ثقفی و اوس  
بن الحنظل البصري و ابو هريرة و ابو طلحة انصاري خدیفه میفرماید که بعد از این  
فرود آمدیم از عقبه در حالی که فجر طلوع کرده بود پس فرود آمد رسول خدا پس  
وضو کرد و انتظار اصحاب خود نمود پس فرود آمدند آنها از عقبه و مجتمع گردیدند



وودیدم همه شان را که در جماعت آمدند و بامردم دیگر نشیت سر آنحضرت بنما رشتند  
 فلما انصرف من صلوة التفت فظن اني ابى بكر وعمر وابى عبد الله يتناجون  
 فامر مناديا ينادى فى الناس لا يجمع ثلاثة نفر من الناس يتناجون فيما بينهم  
 يسرفا فحل رسول الله بالناس من منزل عقبه يعنى پس هرگاه از نماز فارغ  
 ملتفت شدم بگو ابو بكر وعمر وابو عبیده دید که باهم مخفی مشورت می کنند پس حکم فرمود  
 منادی را که در میان مردم نداد و دید که سه کس باهم فرایم نشوید برای شور و کج  
 فرمود از منزل عقبه **قول** رتبه روایت کیفیت تقاعده و مخالفان فقیهین  
 و مبعضین علی بن ابی طالب بر نکست بیعت علی بن ابی طالب و نوشتن صحیفه  
 ملعونه بتفصیل مذکور است ما بحجت اختصار بر بهترین اقتضای خود ویم و علی  
 بن ابراهیم قمی در تفسیر خود در ذیل کریمه یحلفون بالله ما قالوا ولقد قالوا  
 كلمة الكفر وكفوا بعدا سلامهم وهموا بالحرينا لولا فرموده است انزلت  
 في الذين تخالفوا في الكعبة ان يكونوا هذا الامر في بني هاشم فمكة  
 الكفر ترقع رسول الله في العقبة وهو يقتله هو قوله وهو  
 بالحرينا لولا يعنى نازل شد این آیه در حق کسانی که مخالف نموده بودند در کعبه  
 بر این معنی که برنگردانند امر خلافت را به بنی هاشم پس همچنین و کلمه کفر معنی  
 بعد آن در کمین شستن از برای رسول آید در عقبة خواستن که او را قتل  
 رسانند و نتوانستند و هو قوله وهو بالحرينا لولا و حیا شنی از حضرت  
 صادق علیه السلام قبل این روایت کرده حیث یرو عن الصادق انه لما  
 قال للنبي ما قال في غد يرخم وصاروا بالاكخبة من المقداد عجا



منهم يقولون اذادنا موته وفنيت ايامه فحضر اجله اذ ان بعثنا عليا  
من بعدك اماما والله ليعلمن قال فمضى المقداد واخبر النبي صلى الله عليه  
والله وسلم الصلوة جامعة قال فقالوا قد ما لنا المقداد فقوموا انخلف عليه  
قال فجاؤا حتى جثوا بين يديه فقالوا يا باينا واهاتنا يا رسول الله  
والله بعثك بالحق والدك كرمك بالنبوة صاقلنا ما بلغت  
عليه هذه الآية يعني وايت نمود از حضرت صادق عليه السلام آنکه  
هرگاه رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود آنچه را فرمود در قدر خم و مردم  
بخیمه ها خود رفتند مقدار را گذارفتند و جمع آنرا نهادند می گفتند وقتی که برگ  
آنحضرت قریب سیده و ایام زندگانی او فانی گردیده و اجلش در رسید  
خواستند دست که در می حاکم و امام گردانند بعد خود علی بن ابی طالب بر ما قسم نهاد  
که خواهد داشت که چه می شود انجام این کار پس رفت مقداد و پیغمبر خدا را  
از بقوله شان خبر داد پس فرمود که الصلوة جامعة پس با هم دیگر گفتند که تمت  
زده است بر ما مقداد بر خیزید و بیایید تا قسم بخوریم بر انکار پس قسم شدند  
بر این آیه نشستن پیش رو آنحضرت و عرض کردند که پدران ما و مادران ما  
بر توفدا شوند قسم بخوریم بهمان خدائی که ترا بحق مبعوث کرده و ترابه نبوت  
گرامی داشته هرگز نگفته ام چیزی را که شنیده و پس نخواند بر آنها یحلقون بالله  
صاقلوا ولقد قالوا كلمة الكفر الآية و مضمون این وایت وایت  
دیگر نیز وار دست اهل سنت این قصه را باین عنوان فرموده اند بلکه در شان  
نزول این آیه با جرمی عقبه را در وقت مراجعت از غزوه تبوک نوشته اند



چنانکه بياوي رتف خير خود نوشته و همو با عالمينا الو امر قتل الرسول عليه الصلوة  
والسلام وهو ان خمسة عشر منهم توافقوا عند رجعه من تبوك ان  
يدفعوا عن اهلته الى الوادي ذاتهم العقبة بالليل فاخذ عمار بن  
محطام اهلته يقودها وخذ يفة خلفها يسوقها فيناها كذلك  
اذ سمع حذيفة يوقع اخفاف الابل و قعقة السلاح فقال اليكم  
بالعداء الله فهربوا و باخراجه المومنين من المدينة اوبان  
يتوجهوا عبد الله بن ابي و ان لم يرض سول الله صلى الله عليه وسلم  
يعني قصد کردند چيزي که نرسيدند بان از قتل سول خدا و ان چنين بود که  
پانزده نفر از آنها موافقت کردند با هم ديگر وقت بازگشت از غزوة تبوك  
بر آنکه بيندازند آنحضرت را از مرکوب آنحضرت بطرف و دثالة وقتي که برآيد  
بر بلندى عقبه بوقت شب پيش رفت عمار بن ياسر چهار مرکوب آنحضرت را  
و مى کشيد آنرا و حذيفة از پشت سر ميراند او را پيش رين جان ناگهان حذيفة  
صدای قدمها شتران و آواز برهم خوردن اسلحه پس فرمود آنحضرت بکير  
بکيريد و دشمنان خدا را پس گنختند يا قصد کردند بيرون کردن آنحضرت منين يا  
از مدينه يا آنکه سرگروه سازند عبد الله بن ابي را اگر چه راضى نباشند بان  
رسول خدا صلى الله عليه و آله و عطا و افتد الملقب بحال حسيني که از محمد بن  
مسلم الثبوت اهل سنت در کتاب فضله الاحباب و قايع سال نهم  
هجرت نبوي در ذيل حجازي که در ذهاب ايا ب غزوة تبوك مبطه پيوسته  
مى گويد که شبى در اثنای اجعت عقبه پيش آمد حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وسلم



منادى فرمود تا ندانند که هیچ کس بر بن عقبه بالا نرود تا زمانی که رسول خدا <sup>صلی الله علیه و آله</sup> علیه آله از بن عقبه بگذرد پس آن سرور با حذیفه بن الیمان و عمار بن یاسر <sup>رضی الله عنهما</sup> بن عقبه برآمدند حذیفه مهارشته حضرت گرفته بود و می کشید و عمار از عقب شتر را سیراند حذیفه گوید نگاه فی الحال و از ده سوار و بروایتی چهارده سوار دیدم متوجه باشند و آنحضرت از آن حال تنبیه کردم بانگی برایشان نه و همه با بگرینتند و بروایتی آنکه عمار پیش رفت و بروی شتران ایشان میرود بعد از آن فرموده شناختید این قوم را گفتم فی یا رسول الله روی خود را بسته بودند فرمود اینها جماعتی اند که تار و قیامت اینها فوق خواهند بود هیچ میدانید که چه کار در خاطر داشتند گفتم فرمود میخواستند که در بن عقبه قراحت من شوند و شتر مرا نمهند تا من بپشتم و مرا بقتل آرند گفتم یا رسول الله پس چرا منیفرستی بعشیره و قبیله هر یکی تا آن قوم سر روی را بریده نزد تو فرستند فرمود که خوش آید که مرا عجب بیند که محمد <sup>صلی الله علیه و آله</sup> به رفقت قومی با دشمنان خویش مقاتله نمود تا برایشان ظفر یافت انگاه آن قوم را بقتل آورد بعد از آن فرمود یا خدا یا اینها را بجزمت ببیل که گفتار کن یا رسول الله رحمت ببیل نه رحمت فرمود شعله آتش است که در دل اینها واقع شود و با ایشان انگاه ناخدا ایشان را بکشد پدران ایشان با حذیفه و عمار گفت امر فرمود که ایشان را از مردم پوشیده دارند و آن قوم را رسوا سازند بیعتی گوید که این میسر بود بخت آن قصه آنچه مسلم روایت کرده از طریق ابو الطفیل که گفت میان مرد از اهل عقبه و میان حذیفه بن الیمان گفت گوی و واقع شدن مرد گفت سوگند میدهم ترا خدا که بگوید که اینها حقند پس چون کس را بداند حضور مجلس گفتند

این حدیث از



ای حذیفه بگوی چون ترا سوگند میداد گفت ما را خبر دادند که ایشان <sup>به کشتن</sup> چاره  
 اگر توان جمله آنها بوده یا نکرده نظر بوده باشند سوگند میخورم بخدا که و از کس  
 از ایشان دشمن خدا و رسول اند در دنیا و روز قیامت و سه کس از آنجا هستند  
 نمودند که ندای منادی آنحضرت <sup>بسمی</sup> نرسیده و از آنچه آنجاعت منافق کرده بودند  
 خبر شدیم پیغمبر خدا ایشان را در نظر خود معذور داشته و ایضا مسلم از طریق عمار  
 بن ابیبر وایت می کند گفت حذیفه را خبر داد گردانید که حضرت فرمود میان  
 اصحاب من و ازده منافق اند که روی چنت نخواهند دید و بومی آن نخواهند بود  
 تا زمانی که شتر در سوراخ سون در رود و هشت کس از ایشان بنی حمت بیا گرفتار  
 خواهند شد شعله از آتش در میان شانها ایشان ظاهر شود و از بینها  
 ایشان بر برزند ازین جهت اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و رضی الله عنهم در شان  
 حذیفه می گفتند صاحب السرائر <sup>لا یعلمه</sup> غیره و حضرت گاهی که فضائل  
 اصحاب بیان فرمودی گفتی اعلم هو بشان المنافقین حذیفه انتی کلام  
 پس آیه اگر چه مشتمل بر حکایت عقیده بر نحوی دور و ایات ما و از دست نیست  
 لکن بآیه از حال منافقین و شناختن حذیفه آنها را با علام نبوی شریکست  
 پس ظهور حرکات قبیحه از آنها در وقت مراجعت از سفر حجة الوداع چنانکه  
 در روایات ما و از دست مستبعد نباشد ملا معین در سیر خود که مستثنی بعارض الغیبه  
 بعد از این قصه گفته است روایت که هر چند گاه عمر رضی الله عنه پیش حذیفه  
 می آمد و او را سوگند میداد که در این وقت که حضرت نزد تو ذکر می افروشد  
 عمر را در آن میان ذکر کرده بعد از این روایت نوشته است در سال شصت و هجده



آورده است که عمر و ار مردی باید که اول من صافی الربت عمری شود و شب بر خانه  
 حذیفه می آید و هل ذکر فی رسول الله مع المناقین می گوید انتهی این کفر شفا  
 بیگانه و از طرفیه اسلام بقول خود اول من صافی الربت عمری و لالت تجسیم دارد  
 فخر بغضیلت عمریه می نماید و حال آنکه تجسیم و تعالی محال است صافی و با عمر و هم محال  
 و نفاق عمر از خبر شک در صلح حدیبیه ظاهراً و پیریدن و قرینه بر بیه قلب و نفاق  
 و پیرینه او و از اینجا است که جواب است از این عیبت می آید و بداری است حذیفه حاصل نشده  
 و الا لذكر الشيخ كما ذكر سواله اظهار الفضله عند مریدیه من اهل الحقا  
 و من تفحص احواله و تتبع مقاله و خلا و ائمه النفاق فی لجات لسانه  
 و فلتات بیانه و لقد ابرز الله ما هدم به امر و صایته و قلع اس  
 بنیانه اصلیه الله شد عذاب نیرانه چهارم آیه کریمه یا ایها الذین  
 امنوا اتقوا الله و كونوا مع الصادقین و ظاهر است که صنادیقین علی الاطلاق  
 بر غیر معصومین علیهم السلام صادق نمی آید و حکم با عیبت خیر و دوم مطلقاً بحکیم  
 علی الاطلاق نمی آید و استفاده این مرام از کلام ملک علام اظهار معانی آیت  
 درین مقام بنا بر قول اکثر مفسرین اهل اسلام از خاص عام مولانا الطبرسی  
 در مجمع البیان می فرماید ثم خاطب الله سبحانه المؤمنين المصدقین  
 بامر الله المقربین بنبوته نبيه صلى الله عليه وآله فقال يا ايها الذين  
 امنوا اتقوا الله اي اتقوا معاصي الله واجتنبوها و كونوا على مذهب  
 من يستعمل الصادق في قوله و افعاله و صاحبوهم و را فقوهم كقولك  
 انما مع فلان في هذه المسئلة اي اقتدي به و قد صفا الله الصادقین

تفسير الشيخ



فوصوة البقرة بقوله ولكن لبر من امن بالله واليوم الآخر الى قوله  
اولئك الذين صدقوا واولئك هم المتقون <sup>و</sup> واما تفصيل ابن در کلام  
مولانا المجلسي نقل عن شيخنا المفيد رحمه الله بيايد که بغير ائمه معصومين صلوات الله  
عليهم جميع دیگر مصداق این صفات جلیله و مطاع واجب الاتباع نمی تواند بود  
و در تفسیری که شاف در ذیل این آیه مقدمه علی الاحتمالات الاخری کرده که می یزد هم الذین  
صدقوا فدين الله نية وقولا و عملا و بیضاوی گفته فی ایمانهم و عملهم  
او فدين الله نية وقولا و عملا و پیر ظاهریست که صدق در نیات و قصد  
و در قول و عمل بطاعت رب معبود جمیع جوه مساوی خصمت پس این قابل  
من حیث لا یشترک لالت بر جوب متابعت باهل عصمت و وجودشان در پیران  
و بالاتفاق معصوم نیست بجز علی بن ابی طالب و آل اطهار او و از این جهت که تفسیر  
صما از کافی از حضرت امام محمد باقر آورده ایازا عنی و در جمیع البیان از آنحضرت  
منقول است قال مع آل محمد و مرزا محمد غفرانی در مفتاح النجا نوشته و انخرج  
ابن مردويه عبد الوتر القاسمي عن ابن عباس في قوله تعال كونوا مع  
الصادقين مع علي و علي بن ابي طالب قمی علیه الرحمة گفته هم الاثمة عليهم السلام  
و در کتاب اكمال الدین از حضرت امیر المومنین روایت کرده که آنحضرت در جمیع  
مهاجرین و انصار و در هنگام خلافت عثمان فرمود سوال نمی کنم از شما بخدا می عزو  
آیا میدانید که هرگاه این آیه نازل شد سلمان عرض کرد یا رسول الله این آیه  
عامست یا خاص فرمود انانکه ما موراند پس عامه مومنین اند که امر کرده شده اند  
باتباع و اما صادقون پس مخصوص است به برادر من علی بن ابی طالب و اوصیا



من بعد از من تبار و ز قیامت و هذا هو الحق الصريح الذي قال به اصحاب علي  
 و شيعته و روی مولانا الطبرسی فی المجمع عن الكليني عن ابن عباس قال  
 كونوا مع الصادقين مع علي و اصحابه و ابن حجر در صواعق محرقه خود  
 در ذیل آیه و اعتصموا بحبل الله جميعا و لا تفرقوا از تعلیمی از حضرت صادق  
 علیه السلام روایت کرده که آنجناب فرمود نحن حبل الله الذي قال الله تعالى  
 و اعتصموا بحبل الله جميعا و لا تفرقوا بعد آن گفته و كان حبله ذين العابدین  
 اذا تلى قوله تعالى يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله و كونوا مع الصادقين  
 يقول عاء طويلا يشتمل على طلب الحقوق بدرجاة الصادقين الدرجات العلية  
 و علی وصف الحسن الخیر ازین روایت و هر دو تفسیر صادقین معنی صادقین حبل الله  
 در نظر اهل انصاف کما لنور علی شایق الطور واضح و مستبین گردید پس مفاد رس حکم دین  
 و مصداق صادقین که درجه شان در رفعت جلالت بمشابه بود که ذین العابدین  
 و سید الساجدین در وقت تلاوت آیه کریمه و انما از درگاه حضرت کبریا می ان را  
 آرد و میفرمود بحسب این سبب طاهرین که مشکب امان شان چنانکه بمفاد حدیث متفق علیه  
 فریقین یعنی حدیث ثقلین باین هر دو آیه نیز مستحکم و اعتصام بحبلهم کون معهم مامور به  
 و هر کوی سفیه ایشان لازم و گری نمی تواند بود و توهم نشود که مفاد تفسیر هر دو آیه  
 بحسب هر دو روایت باهم منافاتی دارد زیرا که از حدیث اول مفهوم می شود که ایشان  
 بالفعل حبل محض هم بوده اند و از حدیث ثانی معلوم می شود که در آرزوی وصول  
 بمرتبه الهیه صادقین معین می بودند فان هذا من التواضع عند الخلق و ليس هذا  
 المستغوب پیغمبر آخر الزمان که فضل پیغمبران بودند همواره در عابدان و گاه خدا را عابدان



برای خود سوال میفرمود میفرمود که وسیله از درجاست پیش گناه از خدای عزوجل  
 حاجتی را بطلانیدی من در چه وسیله از خدا سوال نماید پس مراد از کون مع الشان  
 ملازمست ایمة معصومین است و پس و فخر از این بر این معنی متنبه گشته اجتماع وافی متقا  
 النصوص محل نموده است آیه کریمه را بر جماع وهو حمل باطل باجماع و دلیل  
 دلیل یفیدا لقطع ولا الاقناع بل هو توجیه رکیک لا یتغرب  
 عن اصام اصل التشکیک و تفصیل کلام درین مقام چنانکه جناب لانا المجلسی  
 در حق الیقین بعد ذکر این آیه فرموده بدین حال است که معنی این آیه اینست که ای  
 گروهی که ایمان آورده آید بترسید از خدا و باشید با صادق و راست گویان  
 در همه چیز خصوصاً در دعوی ایمان بگفتار و کردار و ظاهر است که مراد از بودن  
 با ایشان متابعت ایشان است در گفتار و کردار نه آنکه بیدن و جد  
 با ایشان باشد زیرا که این محال است و بیفایده و معنی امامت همینست  
 و چون خطابه ها قرآن مجید عام است و شامل جمیع امت و همه زمانهاست  
 باتفاق است پس باید که در جمیع زمانها چنین صادق و موجود باشد با کلامت باشند  
 و معلومست که صادق فی الجملة مراد نیست و الا لازم بدیده که هر یک است بگو  
 متابعت او واجب باشد و این باتفاق باطل است پس باید که صادق در جمیع افعال و  
 اقوال مراد باشد و این معلومست پس ثابت وجود معصوم در هر زمان و در متابعت  
 ایشان و باتفاق غیر حضرت رسول خدا و دوازده امام صلوات الله علیهم معصومین  
 و حقیقت مذکور ایشان و امامت ایمة ایشان ثابت باشد با آنکه سیوطی و تفسیر منشور  
 و تعلیمی و تفسیر مشهور از ابن عباس و حضرت امام محمد باقر علیه السلام و ائمه



که مراد از صدای قین علی بن ابی طالب است و از ابی بکر بن محمد ثقفی و خرقوشی در کتاب  
 شرف النبى از اصمعی بسند از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که مراد از صدای  
 محمد و علی است و از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت کرده اند که فرمود صدای قولیم  
 که حضرت آنحضرت ایم و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که صدای قول آن محمد  
 علیه السلام در بعضی از روایات وارد شده که مراد بصدای قین آنهاست که خدا می فرستد  
 در شان ایشان فرموده من المومنین جال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم  
 من قضی فجبه منهن من ینظر و صابدا و ابدا یلا یعنی از جمله مومنان مردانی هستند  
 که رست گفته اند آنها که با خدا عهد و پیمان بر آن بسته بودند که بار رسول ابی بکر را قیام  
 بورزند و با دشمنان بر قتل بکینند نه که یزید تا کشته بشوند و متابعت آنحضرت را فرمایند  
 پس بعضی از ایشان وفا بعد خود کردند تا شهید شدند و بعضی انتظار شهادت نمی کشیدند  
 و تبدیل نکردند عهد خود را و دین را و پیمان را و بدل کردند دین و در احادیث خاصه عامه  
 وارد شده است که این آیه در شان اهل بیت علیهم السلام نازل شده است و مراد حمزه  
 و جعفر و امیر المومنین علیه السلام اند که عهد کرده بودند که تا کشته شوند دست از یار  
 حضرت رسول برندارند و فایزین عهد کردند آنها که کشته شدند حمزه و جعفر بودند  
 و آنکه انتظار شهادت می کشید امیر المومنین علیه السلام بود و از جنگ نگر نجات  
 مانند ابوبکر و عمر و عثمان و امثالشان و تغییر و تبدیل در دین خدا نکردند مثل ایشان  
 و در اسباب نزل آن از طرق عامه روایت کرده اند که حضرت امیر المومنین فرمود که من  
 انتظار شهادت می کشم و تبدیل نکردم تبدیل کردنی اقول فرمایند و ایات در مقام  
 اشارت است بسبب معنی دیگر از برای این آیه که می خیر معنی باجج که در صدر کلام آورده شد



و بناى استدلال بران بوده و اين هم اگر چه دلالت بر فضيلت عترت طاهرة و مذمت  
 منافقين صحابه از در كمال هو صريح منطوق آيه و صريح المو صديق جال صدقوا الآية  
 لكن قول مرحوم بظاهر آيه كونا مع الصادقين از اينجاست كه مولانا الطبرسي  
 در مجمع البيان بعد ذكر كلام سابقش فرموده و قيل المراد بالصادقين هم الذين  
 ذكرهم الله في كتابه قوله رجال صدقوا ما عاهد الله عليه فهم  
 من قضي نحبه يعني حمزة بن عبد المطلب و جعفر بن ابى طالب و مني مرفوع <sup>ينظر</sup>  
 يعني على بن ابى طالب و ظاهر سياق اين كلام چنانكه مى بينى تضعيف ترفيع اين  
 قول است و وجهش ظاهر است لانه تخصيص للصدق بغير محصر في المقام و لا وجه  
 صادر عنه في الكلام و ظاهر در اصل اين تفسير عامه است چنانكه از مخشري بعد  
 احتمال ارجح كه محل آيه است بر صدق نيت و قول مرحوم گفته است و الذين  
 صدقوا في ايمانهم و معا هدتهم الله و رسوله على الطاعة من قوله  
 رجال صدقوا ما عاهد الله عليه الآية و ايضا وى بالعكس احتمال  
 مقدم داشته گفته است كونا مع الصادقين في ايمانهم و هم اوفى من الله  
 نية و قولاً و عملاً و گوياد و چه كه اخوند مجلسي عليه الرحمة اين وايت كنست كه برين  
 تقدير فضيلت آنحضرت از آيه كريمه اوضح ذم ثلثه بر يكسان لايج پس وايت اهل سنت  
 از سعيد بن جبیر تفسير اين آيه بقوله مع ابى بكر و عمر و قول سعد مع كعب  
 بن مالك خلط مع شدة ذهما محض اقتراني تحت بوده با چه ايشان را و با  
 بعثوا من بعد و الا لحرى و اقرار العبيد لم يتركوا الرسول اله في طوايف  
 من الكفار كل له عدو عنيده و اما بناى استدلال برين مقام بر ايات اله عليهم السلام



ویدان

چنانکه دشتی پس بر اطلاق آیه کریمه است مع ظهور ان الامر المتابعه الكون مع علم  
 الاطلاق لا یتقدیر الا بالاضافه الى الصادق فی جمیع الاقوال و الاقوال  
 المساوق للمعصو و المحظوظ فی کل الاحوال من بعد جناب اخوند علی اند در جاته  
 فی الجنان میفرماید من و شد لال درین آیه نقل میکنم برای تشبیه این حدیثی از  
 مشایخ علمای عامه و یکی از اعظم علمای خاصه اوّل آنکه فخر رازی که امام  
 سنیان و تفسیر کبیر شرح گفته که حق تعالی درین آیه امر کرده است مومنان را که یا  
 صادقان یا پس باید که صادقان در هر زمان موجود باشند زیرا که بودن یا چیزی و  
 وجود آن چیزی پس ناچار است که در هر زمان صادقان موجود باشند پس باید که جمیع است  
 اجماع بر باطل نکنند و این دلیل است بر آنکه اجماع حجّت و این مخصوصان حضرت  
 رسول غیبت نیز که بتوانند ثابت شده است که خطای با قرآن متوجه جمیع مکلفین است  
 تا روز قیامت و اینها لفظ آیه شامل جمیع اوقات و حصص بعضی از آنکه از آن  
 معلوم است موجب تطیل حکم آیه است ایضا حق تعالی اول امر کرده است ایشان را بقول  
 و این امر شامل هر کسی است که تواند بود که متقی نباشد و خطا بر او جاری باشد پس آیه  
 کریمه دلالت میکند بر اینکه هر که جایز الخطا است واجب است که پروی کند کسی که عصمت  
 از خطا واجب است و آنها باینکه حکم کرده است خدا بآنکه صادق اند و تربیت حکم دین  
 دلالت کند بر آنکه از برای این واجب است بر جایز الخطا که اقتدا و پیروی صحاب  
 که مانع باشد از خطای او و این معنی در همه زمانها هست پس باید که معصوم  
 در هر زمان بوده باشد و ما این را قبول داریم اما می گوئیم که معصوم جمیع است  
 و شیعه میگویند که یک شخص از امت است و ما میگوئیم که این قول باطل است



که اگر چنین بود بایست که ما بشناسیم که آن شخص کیست تا متابعت او کنیم و ما که  
ی شناسیم چنین کسی را در میان است چگونه اطاعت کنیم تا این جا ترجمه کلام آن  
پیشوا اهل ضلالت است و حق تعالی حق را بر دست زبان او جابر کرده بعد از  
اتمام دلیل با نهایت اتفاق چنین جواب سنی گفته که عصیبت عناد خود را  
بر عالمیان ظاهراً گردانیده و اگر چه بر هیچ عاقل ضعیف این جواب شیعۀ خود را  
اما از برای توضیح بچند وجه جواب می گوئیم **اول** آنکه هر گاه تصریح کرده که در  
پیرمان احتیاج بمصوم است از برای تحفظ از خطای هیچ عاقل تجویز میکنند که درین  
احصاء که ملت حضرت سالت مشرق و مغرب عالم را فرا گرفته است حدی می کنند  
که علم با قول جمیع علماء است بهم رساند که هیچ یک در مسئله خطا و مخالفت نکرده است  
خصوصاً با این تیشنت آرا و هو که در میان است بهم رسیده است همچنین فاضل که در  
می کند که شیخ از همه علماء پیشتر است معلوم است که در ده مسئله مذکور با شیعه  
چه جا سائر فرق و اگر عرض محال همه را به بلیند و از همه شیعه و از کجا معلوم می  
که اعتقاد واقعی خود را با او گفته اند گاه باشد که تقیه کرده باشند چنانکه در مذ  
امامیه جائز است و اینها از کجا معلوم می تواند شد که تا مردن بهین مذہب  
باقی مانده اند و این نیز بنا بر قول اکثر شرط است در تحقق اجماع اقول والوجه  
الی قول اهل الحل والعقد كما صنعوا فی غیر هذا المقام مع الله غیر معول  
علیه فی المقام لا یجد نفعاً للشعب فی الاسلام وقل ما اتفق اتفاق  
المسلمین فی غیر ضروریات الدین باز جناب اخوند علیه الرحمه در آخر کلامش  
فرموده اگر گویند و جوهری که در عدم تحقق اجماع گفتی بر علمای شما نیز وارد می آید



جواب بگوئیم که ایشان اجماع را باعتبار دخول معصوم حجت میدانند و اگر و نفر  
 اتفاق کنند که دانند یکی از آنها معصوم است حجت میدانند و اگر صد نفر اتفاق کنند  
 که معصوم در میان آنها داخل نباشد حجت نمیدانند زیرا که چنانکه هر یک خطا  
 و غلط جائز است بر مجموع نیز جائز است و حکم بدخول معصوم علیه السلام را قوا  
 علمای شیعه در احصاء رأیه علیه السلام قریب آن ممکن است که از برای ایشان  
 حاصل شده باشد و این ساله محل تحقیق این سخن نیست **اقول** کلام در اجماع معصوم  
 علی صده و انتشار امر بمقام رد قول عامه را اثبات خلافت شیعیان باجماع تفصیل خواهد  
 و لکن عمده درین مقام کلام است اراده در اجماع از صادقین که امام المشکین اختراع  
 را بدیع نموده و لا یخفی که کاکت کما قبل کاکت این تاویل ظاهر است چنانکه صادقین  
 و اولوالامراجماع نخستین از قبیل آسمان گفتند و ریسان نخستین است چنانکه روشن  
 بر ذوق سلیم از باب محاوره باز جناب بخوند علیهم السلام میفرماید و دوم تقدیر تسلیم  
 که چنین اجماعی ممکن است و علم تحقق آن بهم می تواند رسید در قلیل از مسائل خواهد  
 پس رفع خطا بالکلیه می شود **اقول** تفصیل این اجمال آنکه چنانکه فخر از خود  
 گفته است که آیه باطلاتهما شامل جمیع از منته است همچنین بگوئیم که آیه باطلاتهما  
 شامل جمیع احکام و جمیع احوال است و ظاهر است که کسانی که نامور بتقوی هستند  
 جائز الخطا اند پس باید که در هر حال هر چیز بی روی کنند صادق را که خطا بر او و انباشت  
 و اجماع که فرضی است نادر الوقوع از رجوع بمعصوم مغنی نمی تواند بود پس آن صادقی  
 که در هر امر از موافق و اجماع و موافق نزاع مرجع تواند بود نخواهد بود مگر شخص معصوم  
 که مطاع و آجبالا تابع باشد کما قالت به الامامیه نه اجماع کما قال به الامام المشکین



المتخلف عن العترة المعصومين صلوات الله عليهم اجمعين يا ايها الذين آمنوا  
 سوم آنکه ظاهر آیه بلکه صریح آن آنست که مامورین بکون با صادقین غیر صادقین باشند  
 و ازین جهت ظاهر می شود که غیر یکدیگر اند یعنی با هم جد نیست و ازین معلوم شد که غیر  
 صادقین با مومنان با طاعت صادقین پس جمیع است چگونه صادقین خواهند بود و  
 پس تفسیر صادقین با جماع است روان باشد که امتناع اتحاد المطیع والمطاع  
 با آنکه اراده اجماع ازین آیه خلاف جماع فریقین است فیکون لاجماع بنفسه  
 مبطل لا راداة لاجماع توضیح این مقال آنکه نه ششتری در کشف چند قول  
 ذکر کرده اقول آنکه مراد از صادقین کسانی هستند که راستی نمودند و درین خدا در ی  
 نیت و از جهت قول و از حیثیت عمل و هم آنکه مراد آنانند که وفا نمودند با آنچه  
 عهد کردند به پروردگار خود سوم آنکه مراد آن سه کسند که توبه نمودند ای  
 کونوا مثل هؤلاء فی صدقهم و ثباتهم چهارم آنکه از ابن عباس نقل کرده که  
 خطاب کونوا بسوی مومنین اهل کتاب است ای کونوا من اهل المهاجرین کائنات  
 و اصدقا مثل صدقهم و ثباتهم و این آیه خطاب با آنانکه تخلف نمودند از غرض  
 نبوک از طلاق اسم آنکه از ابن مسعود نقل کرده که مراد آنست که روایت دروغ  
 در جد و در بزل و نه آنکه وعده کند کسی طفل خود را بچیزی باز و فایده نمان  
 و سند او را باین آیه و گفت فهل فیها من خصه و قریب باینست آنچه در فضیلت  
 و خود رازی در صدر کلام خود در تفسیر این آیه گفته ای اتقوا الله فی مخالفة امر  
 الرسول و کونوا مع الصادقین یعنی مع الدینی و اصحابه فی غزوات و کائنات  
 متخلفین و در تفسیر منشور و غیر آن از ابن جریر و ابن منذر و ابن حاتم و ابن دویبه



از نافع روايت كرده اند انما نزلت في الثلاثة الذين خلفوا في تبوك قبل لهم  
 كوفوا مع محمد واصحابه وعن كعب بن مالك فينا نزلت وعن ابن المنذر و ابن جابر  
 وآبن مروييه عن ابن عمر قال هو محمد واصحابه عن سعيد بن جببر  
 مع ابن بكر وعمر وعن الصحابة مع علي بن طالب وعن ابن جعفر مع  
 علي بن طالب وعن ابن الشيخ والسيد قال كوفوا مع كعب بن مالك و مراد  
 بن بيعة هلال بن اميه الذين خلفوا عن تبوك قال بعض الافاضل و  
 اين بن رگوار اختراع كرده از احدى منقول نشده و متوجه نمي شود كه خواش مساوي تفسير كوفوا  
 مع محمد واصحابه باشد چه لفظ است عام و تفسير صراحتين بحضرت سالت واصحاب او  
 خاص و چنانكه اتفاق در دين بيان معني آيه اطيعوا الله كذبست خود مغري اليه تفسير  
 و را مي اقبال مفسرين با شكي دارد و از مخالف جماع كه ملزوم بطلان مي پندارند  
 و بار خود شين همان مخطوبه ممنوع كار بند شده بلكه معمول عليه در معتمدين ساخته و درين  
 روايات اگر منصف فوض كنند تفسير كوفوا مع الصداقين مخاطب معلوم نميست كه كميست  
 يسبحي تفصيله و خطاب بغير اين غرضه تبوك كه برگردار خود نادام و بان شدت توبه  
 كرده بودند بلكه تخصيص حاصل باقي مانده تفسير كوفوا مع ابي بكر و عمر و تفسير كوفوا مع  
 علي اول روايت شاذه طائفه سنيست كه بان متفرد و بوضع آن متهم اند و اكثر شاك  
 اعتنا بان نكرده اند پس بجهت اتفاق فرقيدين كه تخصيص روايت از ابو جعفر عليه السلام  
 مسلم الطرفين است و اختلاف بقرينه كه در حق امير المؤمنين و اعلى خلائق منتفى تفسير  
 متعبد بن سعد باز جناب مولانا المجلسي مي فرمايد چهارم آنكه در نفي مذاهب شيعيه گفته است  
 كه اگر مذهب حق بانيست ما بدانهم كه ميت مثل آنست كه اهل كتاب گويند كه نبوت حضرت  
 محمد صلي الله عليه و آله و سلم



باطل است زیرا که اگر حق بود بایست که ما اورا بشناسیم حقیقت اورا بدانیم یا پیوسته  
گویند که اگر حضرت عیسی پیغمبر بود بایست با حقیقت اورا بدانیم و حالش نیست که این  
راجع بتقصیر ایشان است باید تعصب بر کنار گذارند و رجوع بدلائل و  
اخبار و آثار بکنند از روی انصاف تا بمقتضا والذین جاهدوا فینا  
لنهدیهم سبیلنا حق بر ایشان ظاهر شود اگر چه است گویند که حق بر ایشان  
ظاهر نگردیده و مظلنون بظن صنادق نیست که حق بر ایشان ظاهر گردیده و  
از برای حب دنیا و متابعت ابوائی نفسانی اظهار نمی کنند اقول عصمت  
از عقل و نقل بسیار است که بعضی از آن پیش گذشت و بعضی عنقریب آید  
و سنا الاشارة فی کلام شیخنا المفید الخ لک لکن جمیع کار بیعامی  
می برد از ند فهم مصداق من لم یجعل الله له نورا فماله من نور باز  
اخذند علیه الرحمة میفرماید و وم اشیخ سید شیخ مفید علیه الرحمة سوال کردند و سنا  
از تفسیر این آیه کریمه آنکه در شان کین نازل شده است شیخ قدس الله روحه در جواب  
فرمود که این آیه جلایه لاله در شان حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه نازل شده  
و حکمش در اولاد اجداد او که پیشوایان دین و ائمه صادقین اند جاری شده و درین  
باب احادیث بسیار وارد شده است و از سیاق آیه نیز ظاهر می شود زیرا که  
جناب مقدس الله درین آیه مردم را امر کرده است که متابعت نمایند صنادقان  
و از ایشان جدا نشوند و باید که آنها را که ندانند کرده و امر فرموده غیر آنها باشند  
که ایشان را ما مورد ساخته که با آنها باشند زیرا که محال است که کسی او را ندانند یا بخواهند  
و متابعت خود کنند پس گوئیم که مراد از صنادقان یا جمیع است گویند یا بعضی

عنه  
تعالی  
عنه

و سنا



از ایشان اول باطل است زیرا که هر مومنی با اعتبار ایمان صادق و در آن دعوی  
 درست گوشت پس لازم آید که همه منان باشند بمتابعت خود این محال است اگر  
 بعضی ایشان مراد اند یا بعضی معنوه معلومی مراد است که الف لام بر اسم خارج می باشد  
 یا آنکه بعضی غیر مراد است بنا بر اول باید که انجماعت معلوم معنوه باشند و  
 مخاطبان ایشان باشند و روایات با هم و نسبتان وارده شده با و ایشان شیعیه  
 و هر که دعوی کند احدی را بغیر انجماعت که ما دعوی می کنیم باطل است زیرا که معلوم است  
 که در حق دیگری این مراتب متحقق نشده و معنوه نبوده اند و خود مستغرق در زمان  
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله تعیین ایشان بخلافت شده بود و بنا بر دوم که بعضی غیر  
 مراد باشد پس باید که بعد از ان البته تعیین و تخصیص آن بعضی شود و الا تکلیف بامر  
 بجمولی خواهد بود که تیان بآن نتوانند نمود و آن محال است و معلوم است که در غیر آیه ما  
 علیه السلام کسی را دعوی تخصیص تعیین نکرده و نمی تواند کرد پس ثابت شد که مراد  
 ایشان ایند **اول** بتقریر آخر الصادقین جمع محلی باللام است و آن مفید عموم است  
 کما ثبت فی الاصول پس احتمال اول متعین است و لکن مراد از صدق اگر صدق فی الجملة باشد  
 امر بمتابعت صادقین علی الاطلاق درست نمی آید اگر مراد از صدق صدق من جمیع اوجوه  
 کما هو ظاهر الاطلاق پس حکم بمتابعت معین مطلقا درست آید و آن صادق عصمت است  
 و درین مقام هر دو اطلاق اطلاق عطا و اطلاق صدق که در کلام حکیم علی الاطلاق  
 عند التحقيق راجع بعموم است بعموم جمع محلی باللام مطابق خواهد بود پس حاصل  
 آیه چنین خواهد بود که بوده باشید با کافه صادقین معصومین در جمیع امور پس وجه  
 تخلف از ایشان نوع زید پس تطبیق خواهد بود بر مفاد حدیث متفق علیه مثل اهل بیت



كمثل سفينة نوح من دبحها نجا ومن تخلف عنها غرق وهو هذا خير دليل  
 على وجه شفى العليل ويهدى إلى سواء السبيل قد اشترانا إليه مفتحة الكلام  
 واليه يؤل ما قد سلم الخصام لذلك لجاء الامام الرازي في اربع  
 تاويل الاجماع وما افادها الشيخ الجليل ايضا وافادته المرام كلاهما  
 متقاربان ما ذكرناه يؤتسه ما ياتي في كلامه احل الله دار مقامه  
 حيث قال ايضا دليل على وتقليد اريكيم مراد اليشاند اما دليل عقلي فيراك من  
 آية كريمه امر شده است که امت متابعت ایشان نمایند على الاطلاق وتخصيص بامری  
 امری نشده است پس باید که ایشان محصور باشند و الا لازم آید که امت مأمور باشند  
 در خطا و عصیت متابعت ایشان کنند و آن محال است و چون عصمت امر نیست  
 که کسی بتغیر حق تعالی بران اطلاع ندارد پس باید که فصیح امامت و عصمت ایشان  
 شده باشد و بالتفاق فصیح امامت بخیر ایشان نشده است پس ثابت شد که ایشان امر او  
 و اما دلیل نقلی است که حق تعالی در قرآن صاف و قاطع باوصاف چند ستوده که  
 در غیر حضرت امیر المومنین علیه السلام آن اوصاف مجتمع نگردیده زیرا که فرموده است  
 لیس لیتران تولوا و هو حکم قبل المشرق و المغرب یعنی نیست نیکی آنکه  
 بگردانید روها خود را بجانب مشرق و مغرب لکن البر من امن بالله و الیوم الآخر  
 و الملائکة و الکتاب و النبیین لکن نیکی کار کسی است که ایمان بیاورد بخدا  
 و روز قیامت و ملائکه و کتاب خدا و پیغمبر آن و آن المال علی حبه ذی القرب  
 و البتاعی و المساکین و ابن السبیل و الثانیین و فی الوقایع عطا کند مال را به  
 مال یعنی احتیاج بآن یا محبت عطا یا محبت خدا بخود ایشان نمود یا خویشان

نقل

نقل



حضرت رسول صلی الله علیه وآله وعلیه السلام بے یغریبگی بیان فرمادند که بخانه خود  
تواند برگشت و بگذارد این سوال کننده و آزاد کردن بندگان اقام الصلوة و آلی المکوا

والموفون لهم اذا عاهدوا و الصابرين فی الباساء و الضعیفین و حنین البنا  
او کثای الذین صدقوا و اولئک هم المتقون و برپا دار و نماز را در اوقات <sup>فصلت</sup>  
آورد و بخرید و داد کنند زکوة را و آنها که وفا می کنند عهد خود که با خدا و با  
کرده اند و آنها که صبری کنند بر فقر و بد حال و در مرض و در دو آزار و در وقت جنگ  
و دشمنان و برایشان آنها که رسمت گفته اند و صادق اند در دعوائی ایمان و وفا  
بهنو و ایشانند پر میز گاران پس شیخ مفید رحمه الله فرموده است که حق تعالی  
درین آیه شریفه جمع کرده است این خصلتها را پس شهادت داده است برای کسی که  
اینها در او کامل باشد بصدق و تقوی علی الاطلاق بلکه حصر کرده است صدق  
و تقوی را در ایشان بکلمات خستی که در علم معانی و بیان مقرر است پس آیه اولی را  
با این آیه که ضم می کنید صفاتشان این می شود که متابعت کنید صادقانی را  
که این خصلتها در ایشان مجتمع و کامل گردیده است و مادر میان صحابه حضرت رسول  
بغیر حضرت امیر المومنین علیه السلام کسی امنی یا بیم که این خصلتها در او مجتمع شده باشد  
پس باید که مراد از صادقین را آیه اولی او باشد و جمیع است مأمون باشند بتابعات  
در جمیع امور زیرا که در آیه تخصیص با مرئی و ان مرئی نشده است اما بیان اجتماع کما  
این اوصاف در آنحضرت نیست که در اول آیه ایمان بخدا و روز قیامت و ملائکه و کتاب  
و پیغمبران مذکور شده است و شکی نیست در آنکه آنحضرت پیش از همه کس ایمان با آنها  
آورده و با کبار متواتر میان جمیع عامه و اول کسی بود از مردان که اجابت عوت



آنحضرت کرد چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بفاطمه علیها السلام گفت که ترا  
 تزویج کردم کسی که از همه صحابه قدیم تر است سلام و افتخار او و از همه پیشتر است  
 علم او و متواتر است که حضرت امیر علیه السلام فرمود که منم بنده خالص و برادر  
 پیغمبر او نگفته است این سخن احدی پیش از من نخواهد گفت احدی بعد از من نگویا  
 در روغ گوئی و افتر کنند نماز کردم پیش از دیگران هفت سال میفرمود که خداوند  
 من اقرار نمی کند برای صدی این است که عبادت کرده باشم پیش از من گفت و حتی که  
 سخنی از خوارج با آنحضرت رسید آیا می گویند که علی در روغ می یزد من بیک در روغ  
 می بندم بر خدا در روغ میگویم و حال آنکه من اول کسی ام که او را عبادت کرده است  
 یا بر رسول او افتراج می کنم و حالا آنکه من پیش از همه کس با ایمان آوردم و تصدیق کرده ام  
 و یاری او نمودم و از حضرت امام حسن علیه السلام فرمود در صبح آن شبی که حضرت از دنیا رفت  
 درین شب کسی دنیا رفته است که پیشینیان بجا او پیشی نگرفته اند و آیندگان بکمال  
 باو نمی توانند رسید و لایق بر این بسیار است که ذکر آنها موجب تطویل کلام میگرد  
 پس حق تعالی بعد از ایمان او را موالی و صدقات را فرموده و بنصوص قرآنی  
 و احادیث متواتر آنحضرت در صفت از همه پیشتر است حق تعالی و رسوله و اهل بیته  
 میفرماید و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیم و السیرا یعنی بخورند  
 طعام را با گرسنگی و محبت آن یا از برای محبت خدا بمسکین و یتیم و سیرا اتفاق کرده اند  
 مفسران را و بیان جامه خاصه بر آنکه این آیه بلکه مجموع این سوره در شان علی و فاطمه  
 و حسن و حسین صلوٰة الله علیهم نازل شده است و باز فرموده است الذین ینفقون  
 اموالهم باللیل و النهار سراً و علانیه فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف



علیهم وکلهم کمنون یعنی آنها که اتفاق می کنند با کما خود را در شرب و روز پنهان  
 و آشکار پس این برای ایشان است اجر ایشان نیز و پروردگار ایشان نیست خود  
 بر ایشان و نه ایشان اند و هتاک می شوند یعنی در آخر شیخ گفته است و ایات  
 مستغفیه از دست داده است که این آیه در شان حضرت امیرالمومنین نازل شد و خلافت  
 در آنکه آنحضرت بکدید خود جمع کشیدی از غلامان یا آزاد کرد که همان توان کرد  
 و وقف نموده مزارع و بساطین و باغها بسیار که بدست حق پر خواجه کرده  
 پس حق تعالی بعد از آن بر پا داشتند نماز و دادن زکوة را فرموده و آن نیز در شان  
 آنحضرت است بدلالة آیه انما ولیکم الله که اتفاق کرده اند اهل نقل میان کلمه  
 آنحضرت در حال کوع زکوة داد این که نازل شد بنو لطف گوید که تواند بود  
 که شیخ این آیه را حمل بر آن معنی کرده باشد بآنکه او و اهل الزکوة را و او را می گرفته باشد  
 بقرینه این آیه قرینه آنکه اتیاسی یا سابقا و رین کور شده تا سیل و بیست  
 از تا کید پس شیخ گفته است که بعد از این حق تعالی فرموده و فای بعد را و  
 هیچ یک از اصحاب نیست که نقض عهد ظاهر آنکه شده باشد یا نسبت این با و نداده باشد  
 مگر آنحضرت که کسی احتمال این نمیدهد که نقض کرده باشد عهدی را که با حضرت رسول  
 کرده باشند در یاری و جان فشانی و حمایت آنحضرت پس این صفت نیز مخصوص  
 اوست پس حق تعالی صبر بر بلا ها و شداید و جنگها را فرموده و معلوم است که کسی  
 بغیر آنحضرت درین جنگها و شدتها صبر نکرد و اتفاق دوست دشمن  
 در هیچ جنگی پشت نکرد و نه گریخت و از هیچ خصمی نترسید پس بعد از آنکه حق تعالی  
 جمیع این خصمها را از کرده فرمود که اولئك الذین صدقوا و اولئك



هو المتقون ايشانند که صادق و درست گویند ايشانند که پرهیزگار اند یعنی آن  
 صادق که با امر بنا به حق او کرده ایم نسبت به این صفات همه را و مجتمع با او و پرهیزگاریست  
 و تعبیر او بلفظ جمع از برای تعظیم و تشریف است زیرا که عطف جمع بر واحد اطلاق  
 نمیکند در وقتی که خواهند اشاره و بر فعت و صلو و نزلت او کنند گاه هست که بلفظ  
 جمع می آورند از برای اشاره باین که جمع دیگر نیز با او در امر شریک اند و در این جایز می آید و تواند  
 زیرا که سایر ائمه صلوات الله علیهم هم باین مرتبه و در این صفات جلیله یا آنحضرت شریک اند  
**اقول** بیضاوی در تفسیر خود گفته و الاية كما ترى جامع للكمالات الانسانية  
 باسرها داله علیها صریحا و ضمنا فانها بکثرتها و تشعبها محضرة فی ثلثه  
 اشياء صحة الاعتقاد و حسن المعاشرة و تهذيب النفس ان قال واليه اشار  
 بقوله من عمل هذه الاية فقد استكمل الايمان ظاهرا و باهرا که بیان کمال علم و عمل  
 حاصل شود و غیر معصوم را کمال علم و عمل نیست پس بخلاف اول ثلثه الذين صمدوا  
 حاوی این صفات جامع این کمالات بنیت اند و پس پس ایشان صادقانند  
 و صادقان بمقاد و کونوا مع الصادقين مطاع واجب الاتباع اند پس ایشانند  
 که اطاعت شان بر مخلق واجب است و ازینجی است مولا تا الطبرسی در مجمع البیان  
 فرموده استدلال اصحابنا بهذه الاية علی ان المعنى بها اصحاب المؤمنين علی  
 علیه السلام لا لا خلا بین الامامة انه كان جامعاً لهذه الخصال  
 فهو راد بها قطعاً ولا قطع علی کون غيره جامعاً لها ولهذا قال الوجاب  
 و الفرائض خصوصاً بالانبياء المعصومين لان هذه الاشياء لا يودونها  
 بکلیتی با علی الحق الواجب فیها الانبياء علیهم السلام و حال آنکه بفرید



توضیح نیست که استلال کرده اند اصحاب رضوان الله علیهم بر آنکه مقصود از این آیه  
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است زیرا که خلافتی نیست در میان امت که  
آنحضرت جامع این مراتب جلیده بود پس مراد بودن او شکی نیست و همچنین بسیار  
آیه الهیبت علیه السلام و الاخرق اجماع مرکب از مذماید و اماند گیران پس یقین  
بجامع بودن آنها مراد این است که قطعی نیست بلکه قطعی است که آنها جامع و حاوی  
این صفات بود چه کمال نبودند چه جامع است که غیر آیه ما احدى معصوم نیست و او را  
صادق علی الاطلاق عامل جمیع اعمال طاعت نمی توان گفت بلکه صفات  
خصوصا حقا اهل خلاف به مثلاً این صفات بوده کما سیدنا کشف فی باب المطاعین  
انشاء الله و مؤید تکمیل این صفات در حضرت است آنچه جناب خود علیه الرحمه  
بعد از این که فرموده حیث قال مؤلف گوید که تعلبی در تفسیر شان مجاهد از این عباس  
روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین چهار و درهم داشت و مالک چیزی غیر از آن  
پس یکدرهم را پنهان و یکدرهم را علانیه و یکدرهم را در روز و یکدرهم را در شب  
تصدق کرد پس این آیه در شان افاضل شد الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار  
تا آخر آیه که در کلام شیخ مفید رحمه الله گذشت و از نزدیک بن و مان وایت کرده است  
که در شان یکس آیات قرآن انقدر نازل شد که در شان حضرت علیه السلام نازل  
نجوم در احادیث بسیار از طرق مؤلف و مخالف تفسیر آیات صدق و تصدیق آنحضرت  
چنانچه این مرد و یحافظ ابو نعیم در حلیه سیوطی در درمنثور و دیگران از این عباس  
و مجاهد روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی والذین جاء بالصدق و صدق  
اولئک هم المتقون یعنی آن کسی که راستی را آورد و تصدیق بان کرد ایشانند



پر همیگزاران گفته اند آن کسی که صدق را آورد حضرت رسول است آنکه تصدیق بان کرد  
 علی بن طالب است بنا برین اصول و وصفی مقتدر و کوفیان از اهل عربیت  
 تجویز مذهب موصول کرده اند و باز حق تعالی فرموده والذين آمنوا بالله  
ورسله اولئك هم الصديقون الشهداء عندهم لهم اجرهم و نور هم محمد بن  
 و جمیع دیگر از ابن عباس و دیگران روایت کرده اند که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین  
 علیه السلام نازل شده است و بر روایت دیگر از ابن عباس گفت که در شان علی  
 و حمزه و جعفر نازل شده این عباس گفت یعنی آنها که ایمان آوردند بخدا و در راه  
 ایشان اند بسیار رحمت گویا این تصدیق کنندگان و گویا این پیغمبران آنکه ایشان  
 تبلیغ رسالت کرده اند از برای ایشان است مزد ایشان بر تصدیق رسالت  
 حضرت رسول و نور ایشان بر صراط و باز حق تعالی فرموده است من يطع الله ورسوله  
فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين  
و حسن و عابد و رقیق یعنی آنها که اطاعت کنند خدا و رسول را پس ایشان در قیامت  
 با نمایند که خدا انعام کرده است بر ایشان از پیغمبران صدیقان شهیدان و صالحان  
 و نیکو رقیقان اند ایشان پس معلوم شد که صدیقان بعد از پیغمبران درجه ایشان  
 از شهیدان و صالحان بلندتر است و این مصداق امامت و وصایت و عامه  
 و خاصه بطریق متواتره روایت کرده اند که علی بن طالب صدیق ابن است  
 و خرد از می ثعلبی و احمد بن حنبل و مسند و ابن شیرویه و در فردوس و ابن عساکر  
 و دیگران از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که صدیقون  
 حبیب نجار که مومن آل پس است و خرد که مومن آل فرعون است علی بن ابی طالب



واد فضل ایشان است و تعلیمی پسند معتبر دیگر و اینست که سبقت گیرندگان  
 سه نفر اند که کافر نبودند بخدا یک چشم بر دین علی ابن طالب صاحب آل مرتضی  
 آل فرعون پس ایشانند صدیقان علی ابن طالب افضل است از ایشان ایضا  
 ابو نعیم روایت کرد دوست از عباد بن عبد الله که شنیدم که حضرت امیر المومنین ع  
 میگفت منم صدیق اکبر نمی گوید این سخن را بعد از من بگوید و روغ گوئی سبقت سال پیش  
 از دیگران نماز کردم صدیق در لغت و عرف اوست معصوم یا نزدیک یا صاحب  
 گفته است که صدیق و ایم التصدیق کسی است که قند کند گفتار خود را بگوید و خود  
 و حق تعالی یغفر این را باین وصف کرده است در شان حضرت امیر گفته است اندر کان  
 صدیقان نبیا و در حق یوسف گفته است یوسف ایها الصدق کسی که مصداق این باشد  
 و صاحب این صفات باشد البتة با ما است خلافت اوست از کسی از اینها بهر نداشته باشد  
 و او را با فتر صدیق گویند چنانکه بر عکس نمند نام نگی کافرا قول مرزا محمد  
 در مقام النجا آورده الطبرانی عن سلمان بن ابی خدیج رضی الله عنهما معان النبی  
 صلی الله علیه و آله وسلم قال علی این اول من هو اول من یصالح فی یوم القیة  
 و هذا الصدق اکبر هذا فاروق هذا الامامة یفرق بین الحق و الباطل  
 و هذا یعسوب المومنین و المال یعسوب الظالمین و آخر النساء و الحاکم عن عباد  
 بن عبد الله قال سمعت علیاً کرم الله وجهه یقول انا عبد الله و اخو  
 رسول الله و انا الصدق اکبر لا یقولها بعدی الا کاذب صلیت قبل الناس سبع سنین  
 طرفه باجرامی است که فاضل دهلوی در تفسیر فتح العزیز نوشته که صدیق نسبت که تو  
 نظریه او مثل تئوت نظریه انبیا کامل باشد و از ابتدای عمر دروغ گفتن و سخن دروغ

این  
 نقد  
 کلام  
 از  
 تفسیر







فقال الرجل ما لك  
قاله ابو بكر قال  
لا عليك قال فاماد  
عليه السلام ثانيا  
ثالثا قال  
انوجه اخبروه

بمصب قرار او و بعد آن بدامی اقبیلونی در دوا این چه عزمینی بود که تردد دران  
راه یافت و رابعا معنی باز و در مفهوم صدیق اعتبار کرده که کسی را عنین یا یمن  
در روع بی فروغ است لعنت خدا بر روع گوی لعنة الله على الكاذبين عليك  
لعنة الى يوم الدين و قرآن موجود پس اگر لعنت کردن مطلقا منافی صدق باشد  
العیاذ بالله خدا می عزوجل که صدق الصادقین است از صفت صد عاری باشد  
استحقاق لعن را لعن کردن عین طاعت و قول او تعالی یعنی هر الله و بلیعنه الله  
در ذمه ملعونان مجروح لا عنان کافی است و قول پیغمبر خدا در حق کسی که از حق  
کرده بود الله عزوجل تعالی که احسن الشعر اللهم فالعنه لكل خوف لعنة و لعن  
کردن جناب امیر جبار بن امیر را بر همکنان ظالمین است پس باید که حضرت را از در  
صدیقیت خارج دانند و خامسا گفته که علم و یار او خبر داند تخصیص با این علم  
ندارد بلکه باید که صدیقان در هر علم فایز باشند نه مثل خلفای جور که مثل خود را  
در هر سلسله بماند پیغمبر آیه وافی بدایه باطله است بدانکه هرگاه نصاری می بخران با وجود  
حشمت جمعیت فراوان در وقت دعوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم  
از جنات دست کشیده اولاد بنا بر مناظره حضرت سید انس و جان جمع می آمدند و دشمنان  
خود را بخند می آبخناب می امتحان فرستادند و در باره حضرت عیسی سخنان غلو  
بزیار آورده و گفت و گو طول کشید اینها از کجی و اعوجاج و خصمیت و کجای باز آمدند  
حکم بمباها از جانب پروردگار عالم بر آنحضرت نازل شد حیث قال الله  
عز وجل فمن حاجك فيه من بعد ما جئتكم من العلم فقل تعالوا نبع  
ابنائنا و ابناكم و نسا نسا و نسا نسا و انفسنا و انفسكم ثم نبتهل

پیغمبر



ففعل لعنة الله على الكاذبين بضم الكاف وميمهم فممن حاجك من النصاري  
 فيه في عيسى من بعد ما جئت من العلم أي من البينات الموجبة للعلم  
 فقالوا اهلوا بالرائي والعزم ندع اننا نحن واننا نحن وانفسنا وانفسكم أي  
 يدع كل منا ومنكم نفسه واعزته اهلنا والعزم تقليبنا الى المباهلة  
 ويحمل عليها وانما قد هم على النفس لان الرجل يخاطب نفسه لهم ويحارب  
 دونهم ثم يفتي بل أي نبتا هبلان يلعب الكاذب والبهلة بالضم والفتح  
 واصلة التوك من قومهم لعلتنا اذ اتركها بلا ضرر ففعل لعنة الله على  
 الكاذبين عطف فيه بيان وميهم لما دعوا الى المباهلة قالوا حتى ننظر فلما  
 نحاوا قالوا للعاقب كان يا اثمهم ماذا ترى فقال الله لقد عرفتم ربوتكم  
 لقد جئتكم بالفضل في امر صاحبكم والله ما باهل قوم نبينا الا اهلكوا فان  
 ابيهم الا الفحينكم فادعوا الرجل وانصر فوافوا رسول الله وقد غلبوا  
 للحسين اخذ بيده الحسن وفاطمة ثم خلفه وعلى حلقها وهو يقول  
 اذا نادعوت فامنوا فقال السقيهم يا معشر النصاري اني لا ربي جوهرا  
 لو سالوا الله ان يرسل جبلا من مكانه لزاله فلا تباهلوا فمهلكوا فاعينوا  
 الرسول وبنوا لواله الجزية القحلة حمراء وثلاثين ذراعا من جديد فقال  
 عليه السلام والله نفسي بيدك لو باهلوا المستحقون وخذوا ذير ولا ضهر  
 عليهم الوادي نارا ولا استاصل الله نصارى بخراج اهل حقه الطير على  
 الشجر وهو دليل على نبوته وفضل من به من اهل بيته وقريب منه  
 في تفسير الكشاف بل مع زيادة تفصيل وما تليها للمؤنة وتعميما للنفع



و تعیما للمعونة بر ترجمه آن که مولانا ابوالحسن در حق الیقین فخر شسته اکتفا می نماید حیث قال  
 صاحب کشف و ایت کرده است که چون نصاری می دعوت کرد بسو مبا هله گفتند  
 ما را حملت ده تا بر کردیم و فکر بکنیم و فردا بیا ایم چون با یکدیگر خلوت کردند گفتند  
 بصاحب اخراجی دای عبدالمسیح چه صلیحت می بینی گفت بخدا سو کنند که دستیار  
 گروه نصاری که محمد پیغمبر مرسل است و در باب صلیبی تحت قاطعه برای شما آورد  
 بخدا سو کنند که مبا هله نکرند هیچ گروهی با پیغمبر خود که بزرگ ایشان بنده بماند و گوید  
 ایشان بزرگ شود و اگر مبا هله گفتند البتة همه هلاک می شوید و اگر البتة الفت یا این  
 خود را بیدار خواهید و این حدیث شنید پس با صلح کنید و بیاد خود برگردید پس آمدند به نزد رسول خدا  
 و آنحضرت بامداد بر آمدند بود حضرت امام حسین علیه السلام را در بر داشت دست حضرت امام حسین  
 گرفته بود و حضرت فاطمه علیها السلام در پشت سر آنحضرت میرفت حضرت امیر مومنین  
 صلوات الله علیه از پشت سر او میرفت حضرت سول با ایشان میفرمود که هرگاه من بمانم  
 شما آئین بگوئید پس استغف بخوان گفت ای گروه نصاری من پیغمبر و منهای چند  
 که اگر از خدا خواهند که کو پی از با خوی دیکند هر آنچه باین با منی بماند پس با هله بگوید هلاک  
 می شوید و بر روی زمین نصرائی نمی ماند تا روز قیامت پس ایشان گفتند ای  
 ابوالقاسم ای ما بران قرار گرفته است که با تو مبا هله نکنیم و ترا بر زمین و بگذاریم ما  
 بر زمین خج و ثابت باشیم حضرت فرمود که هرگاه ابامی کنی از مبا هله کردن پس بمان  
 که بوده باشد از برای شما آنچه از برای مسلمانان است و بر شما باشد آنچه بر مسلمانان  
 پس ایا کردند حضرت فرمود که پس من بشما جنگ میکنم گفتند ما را طاقت جنگ نیست  
 و لکن صلح می کنیم با تو که با ما جنگ نکنی و ما را ترسانی و ما را از زمین و بزرگدانی

این حدیث در کتاب  
 تاریخ طبرستان  
 و در کتاب  
 مناقب  
 و در کتاب  
 تاریخ  
 و در کتاب  
 مناقب



بشرط آنکه در هر سال و هزار صلوة بدیهم برای جزیه هزار صلوة را در ماه صفر و هزار صلوة را  
در ماه رجب سنی و همدوی قدیم پس حضرت با ایشان باین شرط صلح نمود و فرمود  
بحق خداوندیکه جانم در دست قدرت اوست هلاک شدن آن و یخته شده بود بابل  
بجز آن اگر مبادله میکردند بکلی مسخ می شدند بصورت بوزینه و خوک این و بخت ایشان  
آتش میشد و هرگز آئینه خداوند عالمیان متناصل میکرد و بخوان و اهل آن راجتی و غایتی  
بر سر درختان و پیش از آنکه سال بگردد و تمام شود جمیع نصاک هلاک می شدند  
هر چند و جوه لالت این آیه فضیلت امامت اهل عصمت جوه عدیده علی  
ما رضوان الله علیه بیان نموده اند لکن با اولی الامر فی فاضل ناصب بلوی که در کتاب  
که آنرا تحفه اشعریه نام نهاده است نوشته ذکر می کنیم و بعد از آن از شبهات و جواب  
میگوئیم تا تطبیق سوال و جواب کیا ینبغی بر خواطر اولی الالباب جلوه گر شود و  
بعد از آن تقریرات دیگر هم بیان می سازیم پس بدانکه فاضل و بلوی می گوید  
و فیها آیه المباهله و طریق تمسک شیعه باین آیه اینست که چون فعل تعالوا  
الی آخر بانازل شده آنحضرت از خانه برآمد و علی و فاطمه و حسن و حسین را  
همراه گرفت پس معلوم شد که مراد از ایناننا حسن و حسین اند و مراد از انفسنا  
حضرت امیر و چون حضرت امیر نفس سؤل شد ظاهراًست که معنی حقیقی نفس بودن اینها  
محال است پس مراد مساوی نمی آید و هر که مساوی نمی بیند باید با انصاف و افضال و اولی  
بتصرف باشد از غیر خود کان المساوی للافضل الا اولی بالتصرف و افضل اولی بالتصرف  
فیكون اماماً اذ لا معنى للامام الا افضل الا اولی بالتصرف این تقریر منظم اکثر علما  
شیعه درین آیه بهم رسیده و این حق این سال است بر ذمه ایشان که اکثر اولی غیر



منتظر ایشان بترتیب اینی و تقریر شیعین تزیید و تصویر داده و اگر کسی را در حد این  
 و بی با در کتب ایشان نظر کند که چه قدر کلام منتشر ساخته اند و مطلبی سانی  
 اقوال محمد که شیعیان محتاج باصانت اهل عدل نیستند پس حساب خود را بخود و گذارد  
 اینک کتب فریقین موجود است پس این چه نوعی است بیفروغ که بآن متغوه گشته اند  
 بمفاد اهل البیت ابصر بما فی البیت تقریری که محققین شیعیان در کتب خود ذکر کرده اند  
 مخالفین را که میسر گردانند از ایشان اخذ کرده و قول ایشان را نقل نموده باشند و نیست که هیچ  
 این تقریر را از هیچ احدی ملامه علی علیه السلام اخذ کرده باشد چنان بعد ذکر آیه المباهلة  
 اجمع المفسرون علی ان ابناکنا اشارة الی الحسن والحسین و نسائنا اشارة الی فاطمة  
 و انفسنا اشارة الی علی علیه السلام فجملة الله نفس محمد و المراد المساواة  
 و مساوی الاکمل و الاکمل بالاولی بالتصرف اکمل فالاولی بالتصرف و این را صبیغ غیر ترجمه این عبارت  
 و صرف تقدیر اجماع ازین تقریر ضم تقدیر که انسان پیدا و هو نفسه که در تقریر دیگر  
 شیعیان موجود فرق نکرده که بایه افتخار او بوده باشد و ظاهر داعی نشده است اول  
 که تبدیل مقدمین بکفر عسری و این مقدمه جمیع گنجایش کلام در مقدمه ثانیه بر عین  
 و اگر بنا بر استحکام این تقریر می بود هرگز این بابان تقریر چنانکه سد باب رین مجال بنابر  
 رفع شکوک نموده اند و اینهم ذکر کرده و ادای بی خیانت ناقض شناعة خود ستاد و بر چنان  
 لایح شود پس اگر بتامل ننمایند در تقریری که فاضل ناصب ذکر کرده و تقریری دیگر حکما  
 مخالفین خواه از روی نقل شیعیان خواه بطل خود ذکر کرده اند محکم است که داخل شکوک  
 در آن مسدود کرده و بدیه فضلا عن کتب الشیعه لکن فاضل ناصب تقریر مختصر اقتضای  
 تا باشد که در نظر عوام باوصف اظهار حکام شبهات پارینه اهل سنت یا بعدین



رواقی واده باشد لکن این در نظر بصیرتیه جلوه ظاهر نخواهد گرفت مآتشید اللہ استلال  
از کلام مخالف موافق لکن اظهار حال قوت این دلیل بر وجه تفسیل می نماید بعد از این  
اقوال صاحب پیرایم **فاقول** فخر الدین رازی در تفسیر کبیر گفته که در شهر رمی می بود  
که او را محمود بن حسن جمعی گفتند از تکلیف شیعیه بود و گمان داشت که علی بن ابی طالب از جمیع  
پیغمبران پس از پیغمبر آخر الزمان افضل بود و دلیل می آورد بر این عا بقول او تنکا و انفسنا  
و انفسکم باین عنوان که از انفسنا نفس رسول مختار مراد نمی تواند بود که آن انسان را  
نفسه بلکه مراد غیر اوست اتفاق کرده اند بر این آن غیر بغیر علی علیه السلام نبی و مراد آن  
نبی تواند شد که نفس علی و نفس رسول متحد باشد پس بول آید آن شب که علی مثل رسول است  
و آن مقتضی آنست که در جمیع امور پیغمبر و وصی بر حق مساوی باشند و لا العمل بهذا العموم  
فی حق النبوة و فی حق الفضل لقیام الدلائل علی ان محمدا صلی الله علیه و آله کان نبیا  
و ما کان علی كذلك و لا تعقاد اجماع علی ان محمدا کان افضل من علی فیدقی فیا و را  
معمولاً اما سائر الشيعة فيستدلون بهذه الآية على افضليته عن سائر الصحابة  
واقصر في الجواب بدعوى اجماع علی ان غیر النبي لا يكون افضل من النبي و اخذوا  
عالية التهمة و حق اليقين شرح این تقریر را برین تقریر فرموده که مراد از نفس خود و نفس مقدس محمد  
صلی الله علیه و آله نیست زیرا که عوت اقتضای مغایرت می کنند و آدمی خود را نمی خواند  
پس باید که مراد دیگری باشد و باتفاق مخالف موافق غیر از زنان و پسران که بالفنا  
از ان تعبیر کرده باشند بغیر علی بن طالب علیه السلام کسی نبی و پس معلوم شد که حق تعالی  
نفس علی را نفس محمد خوانده است و اتحاد حقیقی میان دو نفس محال است پس باید که مجاز باشد  
و این معرست در اصل که محل لفظ را قرب مجازات بحقیقت اولی است از حمل بر مجازات



واقرب مجازات است وادرجمیع امور و شرکت در جمیع کمالات مگر آنچه بدلیل بدرد و آنچه باجماع  
 یمن فیه است پیغمبر است که علی با و در آن شریک نیست پس کمالات دیگر شریک با و از جمله  
 کمالات حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که آنحضرت افضل است از سایر پیغمبران از جمیع  
 صحابه پس حضرت امیر نیز باید که افضل آنها باشد و اگر چه مساق این تقریر فاضل است  
 بسبب افضلیت که با هر چه دعواه لکن وجه مثبت دعوی امامت یکی از اعموم تقریر است  
 که آخوند علیه الرحمه میفرماید که خبر از منی با آن عصمت است بعد نقل این تقریر فقط در جواب  
 آن گفته است که چنانچه اجماع منعقد شده است بر آنکه محمد افضل از علی است اجماع منعقد  
 بر آنکه پیغمبران افضل اند از غیر پیغمبران و در باب افضلیت بر صحابه جواب نگفته است زیرا که  
 در آنجا جوابی نداشته است و جوابی که در باب پیغمبران گفته است نیز بطلانش ظاهر است  
 زیرا که شیعیان اجماع را قبول ندارند و میگویند اگر میگویند که اهل سنت اجماع کرده اند  
 اجماع ایشان تنهایی چه اعتبار دارد و اگر میگویند که جمیع است اجماع کرده اند مسلم است  
 بلکه بطلانش ظاهر است زیرا که اکثر علما شیعه را اعتقاد داشتند که حضرت امیر و سایر ائمه  
 افضل اند از سایر پیغمبران و احادیث مستفیضة بلکه متواتره از ائمه خود و این باب و اگر چه  
 و سایر مقدمه از بسکه وضوح داشته است این فاضل که او را امام المشکیب میگویند او را  
 تقریری نتوانست و در پس امامت حضرت امیر علیه السلام نیز باین دلیل ثابت شد زیرا که از جمله  
 کمالات حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و جوایب طاعت و آن غیر پیغمبر است پس باید  
 آنحضرت امام با و ایضا افضل بود و از سایر انبیاء لازم دارد و اعلا مراتب امامت را  
 قطع نظر از آنکه ترجیح مرجع قبیح است پس فاضل ناصب تقریر خود بر تقریر جناب  
 آخوندیم بغیر از تبدیل لفظ امامت بلفظ اولی که مراد آنست چه چیز افزوده که ما



مقاترت او تواند بود بلکه در تقریر آخوند اکتشاف میباشد استدلال نیاورد و استدلال شکو  
در آن بیشتر که بعد از آن مودها که اگر معاند متعصبی مناقشه کند و بگوید ممکن است که خود  
نفس او باشد مجاز او مجازی از مجاز دیگر اولی نیست بچند وجه جواب می توان داد  
و اجمال در بیان این مقدمات بنابر آنکه گنجایش شکوک خود را جلوه دهد و شرح و وجه دیگر آنست  
که هرگاه فضیلت آنحضرت و مفضولیت دیگر صحابه ازین آیه ثابت شد و تفصیل مفضول  
و ترجیح مرجع بعقل و نقل قبیح است پس آنحضرت اولی و احق باشد با ما است  
قال الله عز وجل اقمی الی الحق حق ان یقبح امری لایحد من الا ان یمسک  
فما لکم کیف تمکون و اشاره نموده است بسو و همین وجه فخر از منی در نهایت العقول  
در طریق را بعد از برای شیعیان در اثبات امامت امیر مومنان نوشته که تحقیق که علی علیه السلام  
افضل صحابه و برگزیده است واجب که بعد رسول خدا او امام باشد و دیگر می گفتند  
که کلام در مقام ثانی گذشت و الحال وقت آنست که مقام اول را بیان سازیم بعد از آنکه  
که حجت آورده اند شیعیان بر تفصیل آنحضرت بقرآن و اخبار و معتقدان احوال علی  
بن ابی طالب و در ذیل آن ذکر نموده است احتجاج شیعه را بآیه میباید یا بن عنوان  
که جناب سالک صلی الله علیه و آله بخواند بمقام میباید علی بن ابی طالب و این سخن  
والات بر غایت فضل آنحضرت دارد و بیان دعوی اولی بدو وجه است یکی آنکه اخبار  
درین مضمار قریب بتواتر و در غایت شهرت و دیگر آنکه مراد از قول او و انفسنا و انفسکم  
فاطمه و حسین نیستند بسبب راجح شان و در لفظ ابنا اثنا و نسنا اثنا و نفس آنحضرت  
مراد است کان انسان کاید و انفسه پس معلوم شد که خیر از راه عروت فرموده  
و باتفاق امت غیر علی بن ابی طالب علیه السلام را طلب نفرموده پس معلوم شد



که مدعو علی است بیان ثانی نیز بر دو جهت یکی آنکه قصد آنحضرت از سبأ به بانیت ظاهر است  
 و این دلیلی بر این مقتضی نیست که در سبأ به حاضر فرمایند کسی که نهایت شفقت و رأفت آنحضرت  
 در باره او باشد و الا منافقین بگفتند که اگر آنحضرت یقین و بصیرت در حق همیشه داشت البته  
 قار خج در آنکه محبوب ترین مردم با و می بود و بر زناترین و بیم انسان بیشتر می باشد و سبأ به  
 شریک میکرد و الا جانب الدین کایشند احدی علیه ظاهراً است که شفقت آنحضرت  
 بر ایشان به سبب قربشان این بود یا بسبب کمال فضلشان اقول باطل است و الا چنانکه  
 حضرت امیرالمؤمنین سبأ به است عقیل و عباس نیز داخل سبأ به میفرمود فلما لم یکن ذلک  
 ثبتان جایزه اشفاق علی الذین احضروهم کان کمال فضاهم فیلزم ان لیکن  
 علی افضل الخلق و دیگر آنکه آنحضرت هرگاه علی بن ابی طالب را نفس جان خود قرار داد  
 واجب بود که آنچه برای پیغمبر خدا از مدارج عالی حاصل باشد آنحضرت نیز حاصل باشد  
 لان ذلک مقتضی الوحدة و کنا العمل فیما عر بالضرورة و هو التقدیر فی العمل  
 فیما عدا و این تقریر هم در کمال متانت است و دلالت می کند بر آنکه استلال شیعه منحصر  
 در سبأ به و تصویر از لفظ النفس نیست نه در سبأ به و علی بن ابی طالب از نفس آنحضرت  
 استحال دعوت شخص منفس خود و الا که مطلوبهم ثابت بالوجوه و الا جزایضا و سیوض  
 ذلک کله اندیم بر سر اثبات استلال بتقریب تقریر اول که آن را فاضل تا  
 مقدم داشته پس میگوئیم که مقدمه اولی درین تقریر نیست که مراد از النفسنا  
 حضرت امیر است و فاضل نا صلب لائل شیعیان را برای که مراد از النفسنا آنحضرت است  
 مطلقاً ذکر کرده و دیده و داشته خصانیت کرده و باز بمبایات و اثبات حق خود  
 بر شیعیان عبارت نموده و در جواب تقریر مزبور که از طرف امامیه بیان نموده داشته

نقد



قال الناصب درین تسکوت جو بسیار خلل را می یافتم اول آنکه تسکوت مراد از آن  
حضرت امیر است بل نفس تقدیس چه میرسد آنچه حکما ایشان را بطلال این احتمال گفته اند که شخص  
که دعوت نفسیه کلامی نیست شبیه بکلام حجامی که از دهی آمد و بود عالمی اند و پرسید امی فلان  
در آن ده جواز را می گنجد جواز با هم میگیرد و گفت که امی خون سخن فهمید که جواز را  
نمی زنند و جواز نمی گیرد و نرگاوان را می زنند و نرگاو می گیرد و در عرف قدیم و جدید  
شایع و ذایع است عند نفسیه الی کذا و دعوت نفسیه الی کذا فطوت  
نفس قتل اخیه و نفسی شایع نفسیه الی غیر ذلک من الاستعمالات  
الصیحة الواقعة فی کلام البلغاء پس حاصل معنی ندع انفسنا  
انفسنا باشد نیز از جانب پیغمبر اگر حضرت امیر مصداق انفسنا قرار دادیم  
از جانب کفار و انفسکم کدام کس را مصداق انفس کفار قرار خواهیم داد حال آنکه  
در صیغه ندع آنها هم شرکت دارند که صیغه لدعوا البنی یا هم و ابنا هم  
بعد قول لعلوا پس معلوم شد که حضرت امیر را بنا و اهل بیت چنانکه پیشین  
نیز حقیقه را بنا نیستند بلکه داخل اینا شدند و کان العرف بعدا کائن اینا  
من غیر ربعة و ذلک و نیز نفس بمعنی قریب هم نسبت به هم و این هم ملت آمده  
قوله تعالی خرجون انفسی من ديارهم ای اهل دینم و کالتزوا انفسکم  
فلو کاذ سمعتمو ظن المومنون المومنات بانفسی هم خیرا پس حضرت امیر را  
چون اتصال نسبت قرابت و مصداق و اتحاد دین و ملت کثرت معاشرت الفت  
بحدی بود که علی منی انا من علی و رحق او را شاد شد اگر به نفس تعبیر فرمایند  
چه بعید فلا یلزم المساوات کما لا یلزم فی کایات المذکور و انچه کلام



بطلان ادعای  
فاضل و بی

قوله و درین یک بود بسیار غلط یا ده یافته اول آنکه کانسیم که مراد از انفسنا حقیر  
 است بل نفس نفسین پیغمبر است **قال اخي العلامة في جواب الدخلاء**  
 وجه اول کلام مشهور وجه مرد و دست وجه اول آنکه یکی از اولی که ما اجماع مفسرین  
 بر اوده آنحضرت و انکارنا صبیحی سبب جعل اوست بکتب اخبار و تفسیر خود چه سبب  
 که از افاضل مفسران مذکور است و تفسیر در منشور نوشته قال جابر انفسنا رسول  
 و علی و ابنا الحسن و الحسین و نسائنا فاطمة انتھ کتاب مذکور حاضر  
 هر که خواهد مطالعه نماید و ایضا تعلیمی در تفسیر خود حضرت امیر را داخل انفسنا  
 و کلام رانده نیز بدان اشارت دارد و ایضا فضل بن و زبیران گفته و المراد  
 بالانفس همنا الرجال کانه امر بان تجمع اولاده و نسائهم رجال اهل بیت  
 فكان النساء فاطمة و اولاده الحسن و الحسین و الرجال رسول الله و علی  
 انتھ و ایضا بر آن دلالت دارد آنچه ابن حجر در صواعق الحق از واقفنی و ابیت کرده ان علیا  
 يوم الشورى حج على اهلها فقال انشدكم بالله هل فيكم احدا قريبا الى  
 رسول الله في الرحم مني ومن جعله نفسه وابناءه و ابناؤه و نسائه  
 نسائه غیري قالوا اللهم **اول** نسخ صواعق محرقة که درین وقت پیش نظر  
 در ذیل آیه مبارکه چین قد است قالوا اللهم حدیث لکن برنجی که در اینجا نقل شده  
 اعنی با حرف نفی مولانا المجلد در بحار و دیگر علمای اخبار نیز این و ابیت از صواعق  
 حکایت نموده اند غالباً ازین نسخ حرف از کاتب ساقط شده و ترجمه این عبارت  
 که مولانا احمد در ذیل علیه الرحمه در حدیقه الشیعه نوشته چنین است که ابن حجر  
 که این متعصبان اهل سنت در کتاب خود نقل کرده آنچه موید دلالت این آیت است



بر فضیلت حضرت تفضی علی علیه السلام و گفته که حضرت تفضی علی علیه السلام محبت کرده

بر اصحاب و در روزی که عمر خطاب با امت با بشوری قرار داده و گفت شمار با خود رسول  
قسم میدهم که در میان شما کسی هست که نزدیک باشد بر رسول خدا از من پیغمبر روزی که  
پسران او را پیش خود و قساو او را فساد خود و نفس او را نفس خود گفته با گفتند اللهم کفیني  
بار خدا یا پیغمبر کدام از اینست که چنین باشد پس ای بر انجاعت که با وجود این قصد قتل و  
و قسم خود و کینه خصم با حق قائم است عثمان بن خلیفه کردند به وسیله روز قیامت راضی شد  
اما اگر بجای حق تن بسپارد تن مقدم میکردند رتبه تفضی علی علیه السلام کم نمی شد انتی  
و باز رجوع می نماید بنقل کلام جناب اخي العظمى ام غلامه المکرم ابن حجر محبت آنکه سایر اصحاب  
آنحضرت نفس رسول میدادند پس این جا بنابر عصبيت خود انکار از ان می نماید در حقیقت  
منکر نفس رسول است کسی مفسر این انکار این معنی نکرده بلکه دعوی جماع مفسرین  
بر این نموده اند و فضل بن زهران بک نهایت تعصب و لبا و قدحی در ان نکرده با وجود قدح  
در امثال چنین واضع مویدا اینست روایت علی بن ابی طالب و انما من علی و علی منی مثل  
راسی من بد و قوله حربی و آنچه در فردوس بلخی است که آنحضرت بمنزله روح  
میت و صفاتی جمیع الجوامع الکبیر عن عمرو بن العاص قال لما قدمت من غزوة  
السلاسل سألت رسول الله ای الناس حبب اليك قال عايشة قلت لست  
اسألك عن النسا قال ابوها قلت اذا قالی الناس حبب اليك بعد ان یقول قال  
قلت لست اسألك عن النسا قال ابوها قلت یا رسول الله فاین علی فالتفت الی  
اصحابه فقال ان هذا یسأعن نفسی ایضا ابو بکر نقاش و تفسیر خود گفته جاءت  
الاخبار بان رسول الله اخذ الحسن و علی بن حسین علی صده و یقال سید الاخر



وعلى معروفة فاطمة مريد الله فحصلت هذه الفضيلة للزوجة الحسين من بين  
 جميع أبناء أهل البيت لوصول الله وأبناء أمته وحصلت هذه الفضيلة  
 لفاطمة بنت رسول الله من بين بنات النبي وبنات أهل بيته وبنات أمته  
 وحصلت هذه الفضيلة لأمير المؤمنين من بين أقارب رسول الله من بين  
 أهل بيته أمته بأن جعله رسول الله كفسه بقوله وانفسنا وانفسكم  
 ومخمين كلام عبد الجبار معتزلي في رغبته مشعرست بانك مرادنا انفسنا انحضرت  
 ونقل بعض الافاضل عن كتاب جواهر العقدين عن عبد الرحمن بن عوف قال  
 لما فتح رسول الله مكة انصرف الى الطائف فحاصرها سبع عشرة او تسعة عشرة  
 ثم قام خطيبا فحمد الله واشنى عليه ثم قال اوصيكم بعترتي خيرا وان  
 لم وعدكم الحوض الذي في نفسي بيدكم لتقيموا الصلوة وتلتوا الزكاة <sup>بعين</sup> اولاً  
 اليكم رجلاً مني او كنفسه يضرب عنقكم ثم اخذ بيد علي فقال هذا  
 هو آخر جد ابن شيبه وعنه ابو يعلى ومنه طلبة وبقية رجاله ثقات  
**اقول** ظريف تهنت كه في الدين انهم في نهاية العقول ان نهايت عصبيت اوضح  
 واضحات راضع كرهه گفته واما آية المباحلة فالا عراض على وجه الاستدلال  
 بها انه لا نسلم انه حاكم على ارضي الله قول الشيعة الاخبار بذلك <sup>هذه</sup> ظاهراً  
 قلنا لا نسلم فان ابن اسحاق ذكر هذا الخبر في كتابه لم يذكره علياً وجنايا  
 عليه التهمة ورحموا الاسلام ورجوا بشرفه هذه عجيبان الخبر اذا شاع ذاع  
 بين علماء المخالف والموافق في صحاح اخبارهم كما عرفت ذكر واحد من الناس  
 قادم حافى ديانته كما يكون قادم حافى صحتة اصلاً مع ان عدم الدكر كذا



على عدم الجواز أن يكون موانع آخر **قول** مولانا المجلسي رحمه الله ورحم الله القين  
 في راجع الحديث متواتره من طرق عامه خاصه وشدته كهذه في شأن آل عباس  
 عليهم السلام نازل شده است چنانكه صاحب شكوة وجامع الاصول وديكران  
 از صحيح مسلم روایت کرده اند از سعد بن وقاص كه چون آیه مبارکه نازل شد رسول خدا  
 صلى الله عليه وآله علي وفاطمة وحسن و حسين صلوات الله عليهم اجمعين وگفت اللهم  
 هؤلاء اهل بيتي النقي وترمذي صحيح وروايت عن عامر بن سفيان يدرش وایت کرده لما نزلت  
 هذه الآية نددع ابنائنا الآية وعمار سول الله عليا وفاطمة وحسنا  
 وحسينا فقال اللهم هؤلاء اهل بيته قال هذا حد حسن عايب صحيح و  
 ما لا يكون في اسناده منهم ولا يكون شاذ او يروى من غير وجه الفرق بين حد  
 صحيح الحسن ان شرايط <sup>لصحيح</sup> معتبرة في حد الحسن لكن العدالة في <sup>لصحيح</sup> اي  
 ان يكون ظاهرة والاتفاق كاملا وليس لك شرط في الحسن من حيث احتياج  
 الى قيد لنا ان يروى من غير وجه مثل ما ونحوه لينجز به الحسن عند هم حجة  
 كما <sup>لصحيح</sup> لذلك ادراج في اي صحيح قال ابن الصلاح قول الترمذي حد حسن  
 يريد به انه روى باسنادين احدهما يقتضيه الصحة والاخر الحسن ايضا فالحسن  
 اذا روى من غير ترقى من الحسن <sup>لصحيح</sup> لقوته من تحتين وكيفما كان فقد ظهر  
 من قول هذا الاعتقاد والثوق بالرواية والاعتقاد بتعدد الاسانيد  
 وبلوغها حد <sup>لصحيح</sup> هو المطلوب ايضا سيور تفسير منشور بهمين خبر را از مسلم  
 وترمذي و ابن نذر و حاكم و يهقي و ايت کرده حيث قال اخرج مسلم والترمذي  
 وابن المنذر والحاكم والبيهقي في شعبة عن سعد بن وقاص لما نزلت هذه الآية



قل تعالوا ندع ابنائنا وابنائکم دعارسل الله علینا فاطمة وحسنا وحسینا

فقال الله هو که اهل بیتی باز گفته و اخرج ابن جریر عن علی بن احمور الشیخی  
قال لما نزلت هذه الآية قل تعالوا الآية ارسل رسول الله الى علی وفاطمة  
وابنهما الحسن والحسین و دعا الصادک و علیا عنهما من اطراف صاهنا و الله  
قال اخرج ابن عساکر عن جعفر بن محمد عن ابیه فی هذه الآية فجاء بابی بکرو و ولدک  
و یعمرو و ولدک و بعثان و ولدک و یعلی و ولدک این مضمون عجیب است که در هیچ تفسیری  
بغیر این تفسیر این وایت بنظر نرسیده و تفسیر زیادوی و کشاف و زحشری و تفسیر قرطبی  
و خیر و از بعضی تفسیرات ازین حکایت خالی و آثار وضعی اختلاف بر آن ظاهر است  
که گاهی شش و اصدی از خواص و عوام شده با که در مباحثه این مجمع عام تحقق گشته باشد  
لکن اهل سنت که در صد و بعضی حد و تامل نیست اند چه قدر جلد جهد و ابطال فضائل  
آل امارند که گاهی انکار دعوت حضرت علی بن ابی طالب می نمایند و گاهی اوده آنحضرت را  
از انفسنا منع می کنند و برگاه می بینند که این انکار از غایت شتمن و آبی بر روی  
نخورد آورد و فضائل خاصه حضرت را طایع شان نمی تابند میخواهند که خیر با آنحضرت را  
شمریک دانند و منافقان را میخواهند که همه آنحضرت سازند و یروین ان یطفوا و الله  
بافوا هم و لکن الله ماکثر نوره و لو که الکافرون چه حقیقت حال درین خصوص  
از غایت وضوح بر خاصه عامه پوشیده نیست و بیضاوی و زحشری همه اعتراف باختصاص  
این فضیلت اهل بیت نموده اند پس اختلاف چنانچه آیات بجزند امت ثمره ندارد و عجیب  
تر نیست که این روغ بیقراری را بر جعفر بن محمد و والد بزرگوارش بسته کبوت کلید تخریب  
من افواهم ان یقولون الا کذباً بهر کیف دعوت جناب علی بن ابی طالب که فی راهی



از این انکار نبوده اند و ایت این تا حسب ستم ثابت گردید و ان اشک معده غیور و لکن  
 لایحیق المکر اللشی الا باهله **جه شانی** آنکه دعوت شخص نسبت بنفس و برین  
 حقیقت نمی تواند شد پس انفسنا ذات میغیر خدام را دنیا باشد بلکه علی این طلب  
 زیرا که غیر از رسول خدا قطعاً امر ان نیست و آنچه خبر از می رجو انبش گفته که متنع  
 که بگویند که انسان دعوت می کند نفس خود را بمجازا اذ اراد من نفسه الحضور فی موضع  
 کانه یامرها و اجابته هذا و ان کان مجازاً الا ان الله یقول نه ایضا تجاد و  
 مجازاً هم لی صحت مجازنا و علیهم التوجیع و از اینجا که علماء ارضوان الله علیه در جواب ان  
 اثبات ترجیح بر آنده اند جناب لانا المجلسه حمه الله و رحن الیقین میفرماید که اگر معاً  
 متعسف مناقشه کند و گوید که ممکن است که دعوت نفس او باشد مجازاً و مجازی از  
 مجازی دیگر اولی نیست بچند وجه جواب می توان گفت ما درین رساله بدو اب التفانی می  
 اول آنکه مجاز در اطلاق نفس شایع تر از ان مجاز دیگر است و میان عروج عجم شایع است  
 که میگویند که تو بمنزله جان منی و در خصوص حضرت امیر علیه السلام این معنی را وایا یسما  
 از طریق خاصه وارد شده است چنانچه در صحاح عامه منقول است که حضرت رسول  
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت انت منی و انا منک و یعنی یا علی تو از منی و من توام  
 و در ذره و سلاله خیال و ایت ده است که حضرت فرمود که علی از من بمنزله سر من است  
 از بدن من و ایت دیگر بمنزله روح من است از بدن من و یکدیگر این منافقان خطاب کرده گفت  
 که نماز کنید و نکوته دهید تا آنکه بفرستم بسو شام و می که بمنزله نفس من است یعنی علیه السلام  
 و ازین باب احادیث بسیار و اینها همه قرینه این مجاز است و وهم آنکه این آیه کریمه بر اعتبار  
 دلالت می کند بر سبب امامت حضرت بعد از آن کلام طولانی افاده فرموده من شاء



فليرجع اليه فاضل ناصب باوصف ادعا آنکه تقری از طرف شیعه تقریب استلال  
 ذکر کرده از تقریرات مندرجه کتب شیعه که بحسن و بیب خوبی حکم بر ممتاز است از این همه  
 که در کتب شیعیان مذکور است انما ضعیف و عین دود از روایات خود چشم پوشی کرده شبهه  
 پارینه را که جوابش در کتب شیعه مندرج است پیش گرفته منخلطه عام فریبی تلفیق داده **قوله**  
 آنچه علما شان را بطلال این احتمال گفته اند که آن شخص کلید عوانفسه کلامی است  
 شبهه به کلام حجاجی که از دیه آمده بود عالمی از او پرسید افعی فلانی را چه جواز را می دهی گفت  
 و جواز بهایم میگوید گفت ای خون منمید که جواز را نمی دانند و جواز نیک و درنگا و را  
 میزنند و درنگا و میگوید و در عرف قدیم و جدید شایع ذایع است دعوت نفس الی کذا  
 و دعوت نفس الی کذا و طوعت له نفس قتل اخیه و موت نفس شایع نفس الی  
 محیر ذلک و استعمال الصیغی الواقعة فی کلام بلغاء پس حاصل معنی ندع انفسنا  
 فخر انفسنا باشد **قول** معنی اشخص کلید عوانفسه واضح است که دعوت نفس  
 علی الحقیقه صوت نمی بندد و این فرجه بدیهی است که بمعنی حقیقی دعوت نفس صورت نیست  
 لضرورت تغاثر الطالب و المطلوب و ادعای المدعو پس سناد دعوت بر سمیل حقیقت  
 خواهد بود مگر کسی بخیر دعوت گفت و پس نخواهد بود مگر بحسب مجاز که بدون ضرورت بدون  
 قرینه مجاز نیست و از اینجاست که فخر از می گفته که متنع نیست که بگویند که انسان  
 دعوت می کند انفس خود را بمجاز و فاضل ناصب کلام خود تفرقه حقیقت و مجاز را  
 اجمال نموده باشد که قوتی برای جواب در نظر عوام حاصل آید و حال آنکه اگر ادعای  
 حقیقت دارد پس آنچه از شواهد این مطلب روه قدمی درین مقدمه که اشخص  
 کلید عوانفسه نمی تواند کرد زیرا که در کتب اصول فریقین مصرح است ان استعمال



من الحقيقة اذا العام لا دلالة له على الخاص اگر اذ عامی صحت اذ دعوت بسو  
نفس مجاز می نماید پس صدقت نمی بند مگر در صورت قیام قرینه واضح و القرائن  
فیما نحن فيه قایمه بخلافه کما سلف فی کلام المجلس طاب ثراه و قال والدی العلا  
اعلی الله فی حرار الکرامه مقامه جواب فی الی لوانی قلنا لا یمنع ان یقال الی  
قلنا الترجیح معناه انه لزم علیک ارتکاب المجاذین احدهما فی الدعوة  
والثانی فی طلاق صدق الجمع علی البنی بخلاف ما قلنا فانه انما یلزم  
فی طلاق النفس ایضا مجازنا هذا مستانسی بنظائر اعنه قوله تعالى  
وابنائنا ونسائنا کانه معلوم ان غیر الحسین من ابنااء لیس صاحب  
و کذا خیر فاطمة من النساء و قال اخي المعظم دام ظلہ المکرم فی جواب  
هقوات الفاضل الناصب و هو انک دعوت نفس حقیقه ممکن نیست فلا یضا  
الی من غیر قرینه اری قول قائل دعوت نفسی مانند آن بر سبیل مجاز جایست  
چنانچه از ارج حضرت امیر علیه السلام از انفسنا بطریق مجاز جواز دارد لکن اخیر ارج  
مجاز نیست و اولی واقرب نیست زیرا که این مجاز متعارف است اول است که در مقام غایت  
اتحاد میگویند هو نفسی و ایل فرس نیز میگویند فلا فی جان من است و بمنزله روح من است  
بخلاف دعوت نفسی کما لا یخفی پس راجح باشد و ظاهر نیست که اگر پیغمبر خدا و حضرت امیر  
بهرد و از انفسنا مراد باشند که دو مجاز لازم آمد و اگر آنحضرت تنها مراد باشند باز  
لزوم مجازین غیر متعارفین می شود یکی در دعوت ثانی در ابنائنا چه اطلاق این دو اما  
غیر متعارف است در کلام عرب کما سطلع علیه قول وجه اخیر درین مقام سه چیز است  
یک لفظ دعوت و یک لفظ انفسنا و سوم تعلق دعوت با نفس پس بنا بر این سه چیز



مجاز منحصرست در لفظ انفس و دعوت بر معنی حقیقی باقی و کذا لا سناد الوقوعی مع الله  
 مجاز شائع محفوف بالقرائن کما هو خیر مختلف عند النقاد و بنا بر تاول  
 اهل سنت خواه مجاز در لفظ دعوت باشد یا خواه در سناد نسبت بنفس داعی نسبت  
 بغیر بر سبیل حقیقت فیلزم الجمع بین الحقیقة و المجاز چه شکلی نیست در این که  
 استعمال دعوت نسبت با بنا و سناد بر سبیل حقیقت است فان لفظ الدعوة  
 بالاضافة اليهما مستعمل فی معناه الحقیقه و فی صلابه پس اگر بمقتضی استعمال  
 نسبت بنفس غیر ما هو که مستعمل شود لزوم جمع و استعمال واحد واضح است و محتج  
 کما یمتنع الجمع بین معنی المشترك علی ما صرح به الرازی فردیل تفسیر آیه  
 انما اولیکم الله و قد صرح القاضی بحب الله الیه ارجی مسلمه حیث قال لا یجوز الجمع  
 بینهما ای بین الحقیقة و المجاز مفقودین بالحکم بخلاف الکنایه اتمهی و ابوجه  
 غزالی هم تصریح نموده است بامتناع جمع بین الحقیقة و المجاز لغته اگر چه مختلا رواده  
 و مثل مشهور است که یک نام دو هیوان دارد و لهذا شیعیان استعمال لفظ دعوت نسبت  
 بملاکات او و یک سگ کشیده مجاز را در نفس منحصر دانسته اند و اما بنا بر قول کما یمتنع  
 کما نقل عن الشافعیه پس اگر حقیقه و مجاز گویند پس بطلان آن بواضح است قال القا  
 ضی بحب الله و یلزم کونه حقیقه و مجازا مع الله قدا تفق علی منعه کلیش  
 ملکا و حایه و اگر مجاز صرف قرار دهند پس این بقیض مختلف فیه از مجاز متفق  
 علی جوازه البتة مرجوح خواهد بود اگر تاول عموم مجاز را پیش گیرند پس بآنکه با عباد  
 مدعی مجازیت که تخصیص مجاز بنسبت انفس نموده است نمی سازد فی نفسه مجده است  
 زیرا که بنا برین حقیقت بالمره از دوست بر میزد و دعوت نسبت کجای ملاکات نفس







وجه لازم این مبدع و ترتیب این تفریع پیدا نیست اذ لا بد بطلان بما اسلفه بانکه  
 هنوز کلام در مجاز در دعوت و مجاز در انفس که طرفین اسناد اثر بوده است و فخر را  
 در صد مطالبه ترجیح ثانی بر اول برآمده بود احوال ناصب مجاز اول را با مجاز ثانی  
 جمع کرده ظاهر است که یک مجاز بر دو مجاز رجحان دارد و مستناد او بحاوره و  
 محض بجای پیش نش ازین جهت الملق اصغارا باشد مع هذا احدی از مفسرین  
 و حکما محققین یقین بغیر این ناصب ادوات اهل بیت چنین احتمال در انکار  
 بر و کار نیارده از مجاز در لفظ انفس در محاورات عرب و عجم شایع تا آن  
 در احادیث واقع است گریز نمودن جاین احتمال و راز کار را با ارتکاب مجاز در  
 دعوت محض عصیبت بسبب استیناس بحاوره بعضی اهل سند اختیار کرده اند  
 مثل مشهور الفرار من المطر و الوقوف تحت المیزاب می توان گفت توضیح این کلام  
 و تاسیس این امر از کلام جناب اخى العلامة صرح می شود حیث قال فی جواب الدخلاء  
 برای خدایست این ناصب باید دید که تا حال احدی از مفسرین نگفته که حضرت امیر  
 داخل انبیا و از همین جا که همیشه بنا بر آنچه در کتب یقین با ثورست جناب حسین  
 جمیع صحابه مخاطب باین رسول الله نموده اند و آنحضرت یکا کسب بخین خطاب نموده آری  
 اطلاق بر آن رسول خدا بر آنجناب مسلم است و در احادیث دارد چنانچه در موافق  
 بر این لایق تمام دارد و آنحضرت نیز بارها فرموده انا اخو رسول الله و ایضا اگر آنجناب  
 داخل انبیا باشد نیز فضیلتی عظیم برای آنجناب حاصل چنانچه حسین با لاتفاقی  
 حاصل نموده و مطلوب با که فضیلت است بهر کیف حاصل و ایضا اطلاق لفظ این  
 بر فتنه شیوع آن عرف عرب ممنوع مدعی آن مطالب لیل است پس اطلاق آن بجهت



باطل باشد **اقول** و نیز بنا بر آنچه گفته بایستی که عثمان بن عفان هم که قبول حج<sup>ط</sup>  
 ختن آنجناب بود داخل انبیا و طلب در میان همه و اعمی بود حال آنکه نزد جمیع اهل  
 آنحضرت او را طلب داشته و دعوت او را نه پسندیده و روانه نشده و روایت طلبش  
 که سیوان نقل کرده شاذ و متروک است این مفسرین یقین اعتنا و تعرض  
 نکرده اند **قوله** چنانکه حسین بن حقیقة در انبیا نیستند حکما داخل انباشند  
**اقول** این کلام مورد ملامت صاحب شارح است بسوی همان تشبیه پارینه که قدما  
 اهل خلاصه صوابی امیه و بنی عباس از قدیم الایام در نفی نبوت بلکه نفی انتساب  
 حسین علیهما السلام دیگر ائمه انا هم بر رسول خدا باین متفوه میگرددند و  
 دندان شکن این طرف حضرت و شیعیان حضرت می یافتند و مخم و بهشت میگرددند  
 و امامشان آنرا بسمع قبول اصغامتود و درین خصوص جمیع سخن کرده تفصیل  
 این اجمال و توضیح این مقال گشت که در کافی کلینی و احتجاج طبرسی با ثور است اللفظ  
 للاخیر عن ابی الجارود قال لا یجوز ما یقولون فی الحسن والحسین قلت  
 ینکون علینا انما ابنار رسول الله یعنی چه میگویند در باره امام حسین و  
 عرض کردم که انکار میکنند از آنکه این هر دو بزرگوار فرزندان رسول مختار بوده باشند  
 فرمود قبا ی شئی اجماع علیهم یعنی بچه چیز حجت آوردید بر ایشان قلت بقول الله  
 فی عیسی بن مریم من ذرئته داود الی قوله و کل من الصالحین فجعل علیه  
 من ذرئته ابراهیم و اجماعنا علیهم بقوله قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم  
 یعنی عرض کردم که حجت آوردیم بر آنها بقول او تعالی در باره عیسی مریم که حق  
 او را در آیه کریمه من ذرئته از فریت ابراهیم قرار داده و نیز حجت آوردیم بر آنها



بایه مبادله بقوله قل تعالوا ندع ابنائنا واین حجت یا فخر رازی نیز تفسیر کبیر مسندیه  
 حيث قال فی ذیل هذه الآية وكفى بالدال القول المناصب لمام هذه الآية  
 دالة على ان الحسن والحسين كانا ابني رسول الله لانه وعدان يدعو ابناؤه  
 فوجبان يكونا ابناؤه یعنی این آیه دلالت دارد بر این که حسن حسین پس از رسول خدا  
 بودند زیرا که آنحضرت وعده طلب پسران خود فرموده بود پس حجت که ایشان پس از آنجا باشد  
 پس حجت با که امام پیر این آیه را دلیل بر نبوت این حضرات نسبت با آنحضرت قرار دهد  
 وپسروا و با و دعا مجاز نفی نبوت ایشان علی الحقیقه نموده و ادعیه صحت و عناد بد  
 و حال آنکه امام مشرب استدلال بر این آیه اکتفا نکرده و دلیل دیگر هم آورده و حجت قال  
 و قیو که هذا صفة سورة الانعام و من خذیته داود و سليمان الآية و معلوم  
 ان عیسیٰ إنما انتسب الی ابراهیم بالامر لا بالاب فثبت ان ابن البنت قد سمي  
 ابنا انتهى یعنی هر که است این معنی را قول او تعدد رسول که انعام و من خذیته داود  
 الی آخر الآية چه معلوم است که عیسیٰ منتسب نشده است بسوی ابراهیم بکار طرف مادر  
 پس ثابت شد که این نسبت آنجا هست که این نامند و این کلام رازی چنانکه می بینی  
 شعر است یا شعرا واضح باین اطلاق این ابن البنت بر سبیل حقیقت باشد  
 كما هو المذهب المنصوص عندنا پس اگر بگوئی که قول او قد سمي ابنا و دلالت بر مجازیت دارد  
 خواهیم گفت هر چند قدیر مضارع در لغت عرب اکثر برای تقلیل می آید لکن بنا بر تحقیق  
 نیز آمده است با آنکه تقلیل در اطلاق این بقول مطلق بر ابن البنت می تواند بود  
 که از راه آن باشد که اکثر نیست که او را این البنت می نماند همان ابن کا بن کذا  
 نه از راه صحت سلب که دلیل مجاز است بلکه باین اعتبار که استعمال عام در خاص



حيث انه فرو من العام حقيقة است اگر چه خاص را اکثر بلفظ خاص تعبیر نمایند و ظاهر  
 که غرض تاقین نفی حقیقت است و الا حجاز که مانعی ندارد حتی پس خوانده را نیز  
 پس مخرج بند پس غرض محیب اثبات حقیقه است لیس الا تخفی نماید که صدق  
 این ولد و فریت برابر البنت بر سبیل حقیقت اگر چه در نزد علمای فریقین  
 مختلف فیه است پس قفال از علمای اهل سنت حکم بصحت انتساب او بنا  
 بسوی ابوالبنت نموده حیث قال کل حد ینسب الیه و لا دیناته و صا  
 تلخیص اهل سنت این انتساب از خصائص نبی انسته حیث قال ابن حجر  
 فی صواعق الحرقه علم من الاحادیث السابقه اتجاه قول صاحب التلخیص من  
 اصحابنا ان من خصایصه صلی الله علیه و سلم ان او لا دیناته ینسبون الیه  
 و او لا دینات غیره لا ینسبون الیه منهم من الکفایه و غیرها و انکر ذلك  
 القفال و قال لا خصوصیه بل کل حد ینسب الیه و لا دیناته و پرده الخ و الس  
 کل نبی و ینتمون الی عصبته الی آخره لکن در بنوت حسین بلکه نبی فاطمه طاهره  
 بنا بر تصریح ابن حجر خلا فی ظاهر نیست و از اینجا است که ابن حجر بعد چند سطر گفته  
 ثم معنی الانتساب الیه صلی الله علیه و سلم الذی هو من خصوصیات  
 انه یطلق علیه انه اب لهم و انهم بنوه فی الکفایه و الوقف علی الاولاد  
 و الوصیه لهم اما بنات غیره فلا یجوز فی فهم مع جدّهم که هم هذه الاحکام  
 و قال من فوائده ان یقال للحسین علیهما السلام ابنا رسول الله و  
 ابها اتفاق **قول** لیس هذا من التبیین لتصریح به بانقطاعه بقوله و ما کان  
 محمداً با احداً من جالک و غیر کلامی در بنوت حقیقیه حسین نیست لکن بسبب



بسط المقال فی بیان

شبهات پارینه اختلاف و انتساب لادبنات بسو جد موری میانہ علم و تحقیق  
 جاری ساری کنیده و همچنین ربیعہ نفی بنوت حسین علیہما السلام و منافقین  
 فلا باس بنسب المقال فی هذا المجال پس میگوئیم کہ عدم انتساب لادبنات  
 بسو اجداد و جدات نزد خیف ضعیف است بلکه اولاد پسر می و دختر می هر دو  
 در اولاد اجداد پدر باشند یا مادر می داخل اند در مصداق مفاہیم وراثت و نسل  
 و عقب بنوت بر سبیل حقیقت مندرج اند الدلیل علی کونه حقیقہ مضای  
 الی ما سلف جوه اولی آنکہ در روایت ابوالجار و احتجاج خود بآیه سیالہ بحالفا  
 بعرض سانید حضرت زین العابدین علیہ السلام فرمود قالوا ایسر مخالفان چه گفتند قال قلت  
 قالوا قد یكون لدالبنت من الولد کما یكون من القلب ابوالجار و گفتند  
 گاه است کہ اولاد دختر از اولاد باشد نباشد از اولاد صلب قال فقال ابو جعفر  
 علیہ السلام و الله یا ابا الجار و خدا عظیم است من کتاب الله انہ یسعی  
 ولد الصلب رسول الله صلی الله علیہ وسلم لا یردها الا کافر قال قلت جعلت فداک  
 و این قال حیث قال حرمت علیکم ائمتما تم و بناتکم و اخواتکم الی قوله  
 حلائل بناتکم الذین من اصلا بکم فسلهم یا ابا الجار و دهل بجل  
 رسول الله نکاح حلیلتنا فان قالوا نعم فکذبوا و الله و لئن قالوا فها  
 و الله ابناء رسول الله لصلبه و الله ما حرم علیہ الا للصلب یعنی  
 راوی می یکنند پس فرمود آنحضرت قسم بخدا ای ابا جبار و دهر آئینه القامی کنم  
 بر تو حجتی از کتاب خدا کہ لالت می کند بر این کہ اولاد صلب است و رد نمی کند آنرا  
 مگر کافر می گویند پس فرمود ای قوم کجا است در قرآن حجتی کہ اشاره بآن فرمودی فرمود



جائی کہ فرمودہ است جو مت علیکم الایۃ یعنی حرام کر دہ شدہ بر شما و در ان شما  
 و دختران شما و خواہر ان شما تا آنکہ فرمودہ آنہ واج ابنای شما کہ از صلب شما بر آید اند  
 پس پس از مخالفان کہ آیا حلال است برای سول خدا نکاح از واج حسنین یا نہ  
 پس اگر بگویند کہ حلال است پس قسم بخدا کہ دروغ گفتہ اند و اگر بگویند حلال نیست  
 پس قسم بخدا لازم آمد بر ایشان کہ حسنین ابنای سول خدا صلبہ بودہ باشند قسم بخدا  
 کہ سبب تحریم از واج شان بر سول خدا نیست مگر اندراج آنها در صلاب ابنای صلب  
 دوم آنکہ جو ہم عدم انتساب لا و بنات با صلاب اجداد ماوری آنست  
 کہ مخالفان با و را کو یا ظرف محض و نطفہ را مختص بصلب و با و فهمیدہ اند حال آنکہ  
 تولد اولاد از نطفہ زن و شوہر ہر دو می شود و قال بعض الافاضل الامجاد ان  
 قول المنافقین ظاہر الفساد اظہر من ان محتاج الی بیان لدلائل الایات  
 الشریفۃ الاخبار المستفیضہ علی انہ مخلوق من مائہا معا کقولہ عز وجل  
 یمزج من بین الصلب والترائب الصلب الرجل والترائب ثائب المرأة  
 وقولہ عز وجل من نطفۃ امشاج امی مختلط من ماء الرجل و ماء المرأة  
 ودلالة جملة من الاخبار علی ان مشابہة الولد لأمہ من یتقرب بها  
 تارۃ و لابیہ من یتقرب اخری باعتبار سبق نطفة کل منھا و جوہر آنکہ  
 ما رو ان حضرت امام موسی کاظم علیہ السلام پرسید لم جوہر تہم ان یقول الخاصۃ  
 و العامة لکم بانہی سول اللہ و انتہ بنو علی و انتہا ینسب المرأ الی ابیہ  
 و فاطمہ انما ہی عات فقلت لو ان النبی نشأ فخطب الیک کو تمناک هل کنت  
 تجیبہ فقال سبحان اللہ و لم اجیبہ بل افتر علی العرب و العجم و قریش و ذلک



فقلت له لکنہ صلی اللہ علیہ وآلہ لا یخطب الی ولا یر وجہ فقال لم فقلت لآلہ  
ولدی ولم یلد فقال حسبت یا مویث ترا حجت علیہ بالایتین السالفین والروایۃ  
بطولها مذکورة فی الاحتجاج **وجہ ہمام** آنکہ میراث منہ سترت و نسب سبب وراثت  
مقربین بالاب مقربین بالام بالنسب نہ بالسبب ثبت النسب للطرفین غامۃ صافی البین  
ان یکون نسب المتقربین بالاب اقوی من نسب المتقربین بالام فی المقایض  
الشریفیۃ اخرا لا خیار و امر عن بنت الابن بکونھا بعد من القرابۃ  
وتقدیمھا علیہا لا خیار لان قرابۃ الاب اقوی من قرابۃ الام انتھی لکن  
القرابۃ قد تخص بغير الاولاد ولهم قرابۃ الولدیۃ حقیقۃ لان اولاد  
الاولاد اولاد و لذلك ورد فی بعض اخبارنا انه قال ابو عبد اللہ  
علیہ السلام انا الولد و ما نحن بیدوی القرائۃ و **وجہ ششم** روایت بخاری  
علی صانقلہ ابن الجحر فی صواعق المحرقۃ لہ حیث قال اخرج البخاری  
عن ابی بکرہ قال سمعت النبی صلی اللہ علیہ وآلہ علی المنبر والحسن  
جنبہ ینظر الی الناس مرۃ و الیہ مرۃ و یقول ان ابنی هذا سید لعل اللہ  
ان یرسلہ بہ بین فئتین من المسلمین قال و اخرج الترمذی عن اسامۃ اللہ  
قال رایت النبی صلی اللہ علیہ وآلہ والحسن والحسین علی کربۃ فقال  
هذان ابنای وابنا ابنتی اللہم اتی اجتمعا فاجمعا واحبب و من یحبهما و ظاہر  
الحقیقۃ و روی مثله سبط ابن الجوزی قال بعض الافاضل بل ظاہر الشیخ  
الطوسی رحمہ اللہ اجماع الامۃ علی ذلک و لاحظ کثیرۃ استعمال فی  
الحسن والحسین بل و باقی لایمۃ کثرۃ بمعنیھا ارادۃ المحاز و حمل ان یبني



كما صنف هذا الناصب في رسالته سر الشهادة فمضاف لما صرح به ابن حجر في  
 صواعقه من انقطاع حكم النبي حيث قال في علم الاصح فقول له تعاملكم  
 محمداً بالاحد من جالكما انما سبق لانقطاع حكم النبي علاوة انك بهرگز این  
 اطلاق نیز بهر مسلم منساق نمی شود و اما آنچه بنا بر شهادت گفته است فقد ثبت بطرق  
 متعددة ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال هما ابناي وروى احمد في  
 مسنده عن ابن اسحاق السبيعي عن جاني بن هاني عن امير المؤمنين علي رضي الله  
 عنه قال لما ولد الحسن جاء رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال راوی  
 ابني ما سميتوه قلت سميتاه حربا قال بل هو حسن فلما ولد الحسين  
 قال راوی ابني ما سميتوه قلت حربا قال بل هو حسين فلما ولد الثالث  
 قال راوی ابني ما سميتوه قلت حربا قال بل هو محسن الی سميتهم باسماء  
 ولدهارون وشبر وشبير وشبر و آخرجه الطبراني في الكبير والدارقطني  
 في الافراد والحاكم والبيهقي وابو عیسا کرکلهم عن علي عليه السلام في اخرج البجوة  
 والطبراني عن سلمان رضي الله عنه في القاموس شبر کفر وشبير کفر وشبر  
 کفر شبراهون انتهي كلامه فلا يثبت ملاله فلا دلالة على زعمه  
 چه بر ظاهرت که در مضار کثیره از وایات فریقین درین وایات استفیضه غیر  
 آنحضرت اطلاق ابن برابن البنت فرموده و هیچ گونه اشعار سی به تبعی در این نیست  
 و هیچ کس معنی تبعی ازین اخبار نفهمیده حسین را مثل زید تبعی قرار نداده پس دلیل  
 بر تبعی گردانیدن سفاکت و قاحت یا سبب و تایل نیست بلکه از ظاهر این  
 نصوص اقتنا حقیقت لغوی می توان کرد و فی شاهد علی ما ادعینا لا ما ادعاه



پس اگر بگویند که اولاد دختر اولاد جد مادر بنی نیست لهذا آنرا بر بنی حمل نمودیم  
 خواهم گفت هذا اول للنزاع وقد سلفنا ما يدل على خلافة وسيا  
 ما يدل على ذلك **ششم** آنکه در بنی آدم بلا شبهه فرزندان پسری و دختری  
 داخل اند چنانکه ابن حجر در صواعق محرقه خود از قفال نقل نموده که کل احد بنسب  
 اولاد بناته اگر چه گفته ویرد الخبر کل بنی وینقون الی عصبة زیرا که انتساب  
 باقوی نفی انتساب بضعف نمی کند قال الله عز وجل و اذا خرجنا من بنی آدم  
 من جوههم ذیاتهم و فی الحدیث یا ابن آدم ما تنصفنا بحسب الیک و بالنعم و التقص  
 الی بالمعاصی و بیضاوی در تفسیر خود بر قول او تعالی و ذریته داود الی قول علی  
 گفته هو این مرئی و ذکره دلیل علی ان الذریة تتناول اولاد البنت  
 و آنچه قاضی ناصب در ستر الشهادة گفته ان ابن البنت له حکم الابن و لهذا  
 بعد عیسی بنی اسرائیل خلاف صریح بیضاوی و فخر رازی و غیره است ایشان  
 اطلاق بر بانی شاید عموم گردانیده اند نه این که ابن البنت را خارج از نسبت است  
 حکم را از خارج استفاده نموده باشند کما زعمه الناصب و کفی ردًا علیه قول  
 شیخه ابن حجر فی الصواعق حیث قال ثم معنی الانتساب الیه صلوات الله  
 الذی هو من خصوصیاتہ انه بطلاق علیه الله ارب لهم انهم بنوه حتی معتبر  
 ذلك الکفاية الی ان قال حتی ید خلوا فی الوقف علی ولاده و اماینا  
 غیره فلا یجری فیه مع جد هم کامی هذه الاحکام نعم یستوی الجدا  
 و الام فی الانتساب الیهما حیث یطلق الذریة والنسل والعقب علیهم  
 فاراد صاحب التلخیص بالخصوصیة مام و اراد القفال بعناها و



فلا خلاف بينهما فتدبر وجه سقم انك في رواية باوحي وقاموس غفته ولا بن هو  
**اقول** قوله تعا يوصيكم الله في اولادكم شاملا ولا بن بنت  
 فمها تين المقدستين تين ان بن البنت كبن ابن بن الجدة وجه سقم انك  
 جد كبن الام كمر اهل بيت رآب وحوادثهم في حلال نزل بناء وشيعة الجدة  
 بالجدة فاسد قول فاسد الحاف في رواية يد كرفيها انه دخل هارون <sup>اشهد</sup>  
 وابو الحسن عليه السلام رفته رسول الله فتقدم ابو الحسن عليه السلام  
 فقال السلام عليك يا ابة فقال هارون بعيسى سمعت ما قال  
 قال نعم قال هارون اشهد انه ابو حقا وجه سقم انك دوى كمال الدين  
 بن طلحة الشامي الشافعي ان الشعب كان يميل الى آل رسول الله <sup>ون</sup>  
 كايدين كهم كاهو يقول لهم ابناء رسول الله وذريته فتقل عنه  
 في كتابه مطالب السؤل في مناقب آل رسول الله بلغ ذلك الى الحاج بن  
 يوسف وتكره لك منه كثر نقله عنه فاغضبه ذلك من الشيعي وتم  
 عليه فاستدعا الحاج يوما وقد اجتمع لديه اعيان المصريين علماءها  
 وقواؤها فلما دخل الشيعي وجلس قال يا شيعي ما امر يبلغني عنك  
 فيشهد عليك بهذا فقال ما هو يا امير المؤمنين قال امر تعلم ان ابناء  
 الرجل هل ينسبون الا لآلئته الا بالنسب لا تكون الا بالاباء فالك تقول  
 ان ابناء علي هم ابناء رسول الله وذريته هل لهم اتصال رسول الله  
 الابا هم فاطمة والنسب لا يكون بالبنيات وانما يكون بالاباء فاطرق <sup>الشيعي</sup>  
 ساعة حتى بالغ الحاج في انكار عليه فقال ما ارادك الامتكام بكلام



من یجهل کلام الله و سنته نبویه او بعرض عنهما فاذا دأب الحجاج غضبا  
فقال المثل تقول هذا یا و یلاک قال نعم هؤلاء قراء المصرتین الیسی قال الله  
یا بنی آدم یا بنی اسرائیل و عن ابراهیم و من ربه عیسی هل کان اتصال علی  
بالثلاثة الا یامه قد صح النقل عن رسول الله صلی علیه و آله انه قال هذا  
ابنی سید فحل الحجاج عاد بتلف الشعب و قول الشعب حجة علی العا و هم انک  
ابن البنت ابراهیم حقیقه كما هو ظاهر و یسعی لعلهم قد تولد از صلب و یفهم ابراهیم  
فهو ابن البنت كما هو ابن علیا چنانکه ابن ابی ابن ابراهیم حقیقه ان تکرار الصلح کنایه  
ضایت با فی الباب که اینها ابن بلا و سبطه نیستند لکن اگر تحقق و سبطه منافی نبوت باشد  
باید که پسر پسر هم نباشد كما قال الشاعر بنونا بنوا بناء و از اینجا واضح شد  
که آنچه بعض علماء می یارضوان الله علیه سبب سبق شبهه اهل خلا بدین شان گفته اند  
که پسر دختر پسر جد مادر نمی نیست بصحبه السلب و بی کتیه المجاز تمام نیست و الا لازم آید  
که ابن ابی ابن هم در حقیقت این نباشد لعمریه ان یقال ان ابن ابیه با آنکه صحت  
دلیل مجاز است در وقتی که سلب حقیقی باشد و الا سلب مجازی چنانکه بلید می گویند  
که انسان نیست لیل مجازیت اطلاق بر او نمی تواند بود و هرگاه ثابت شد که اطلاق  
ابن ابی ابن این نیست حقیقت نیست پس صحت سلب بمعنی عام البته مسلم نخواهد بود بلکه  
مقصود درین مقام نفی لدیت خاصه خواهد بود که بلا و سبطه باشد و العام اذا استعمل  
فی الخاص ما هو خاص کما یجوز ان لا محاله قال الفاضل الهمزانی فی الحدائق اما  
قال شیخنا الشهبه الشان فی قرینه المجاز من السلب فی قول القائل الله  
لیس ابنی بل ابی بنی و ابی بنی مرد و دبانده غیر مسلم علی اطلاقه فانما



لا نسلم سلب الولدية حقيقة اذ المراد لقرنية الا ضربان مراد القائل المذکور  
 انه ليس وولداً بلا واسطة فان قال ليس كذلك من غير الايتان بلا ضراً  
 منعنا صحة السلب اما احتجاج بقول شاعر بنونا ابنا اثنا ابنا اثنا  
 ابنا الرجال لا بعد تيسر مقابلته ادله مذكوره از پایه اعتبار ساقط مستحسنة  
 بعض افاضل عراق فرموده انکه این بیت بآنکه قول عربی جابل است معارض کتاب  
 و سنت نمی تواند شد محمول است بر اراده متعارف معتاد و جلب منافع و نیوایه رفع  
 مضار باولاد پسرین اولاد دختری فکانوا کلاً باعداً ذلك بل لعل ظهور  
 ارادة هذا الشاعر المجاز والمبالغة في النفي شاهد على العكس من البعيد  
 ارادة بيان الوضع واللغة بل كقوله انت و مالك لا بیک اذ المراد منه  
 نوع من المجاز فقط علاوه آنکه غایت آنچه ازین بیت معلوم می شود نیست که  
 پسر خسر پسر واجب نیست و درین بنوت کلامی نیست اما اشعار که با بفرمود  
 بر نفی بنوت نسبت بخود شاعر دارد پس محتمل است که محمول باشد بر قوت قرابت پدر  
 و ضعف قرابت مادر و همچنین شمار اولاد دختری در قول شان فلان تیمی  
 او یا شمی بر تقدیر تسلیم اختصاص فی محمول بر قوت نسب پدر خواهد بود و از اینجا  
 واضح شد که حل صدقات برای اولاد بنات یا شمین عدم استحقاق خمس کما  
 هو الا شهر عند الامامیه تلزم نفی نسب دختری نسبت لاحتفال انین بکوالنسب  
 من قبل الابل لقوته مناطاً حکم شرعی و بالنسب من قبل الاخره از جهت  
 نسب در می من اجل ذلك قال الله ادهوم کلاً بائهم الاولاد احکام میراث  
 و غیره ثبوت نسب واضح است و اولاد پسرین دختری بقدر استحقاق میراث می



پس اولاد اولاد بیت سائر تقریبان بدی و ماوری بر و وارث و انکاح خط المهر  
 بلا بلا اکثر من خط المتقرب بالام و از اینجا است که هرگاه قوت نسب بدی معارض  
 شرف جد نام باشد گاه است که نسب بدی غالب شود و نسب بدی پس شرف  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله که هیچ شرفی معارض آن نمی تواند بود چگونه قوی باشد  
 فالحسنان ابناء رسول الله حقيقة وعرفا فان كل نسب منقطع بالنسبة  
 صلی الله علیه و آله و از اینجا است که آیات و اخبار شریف است از اثبات بنو  
 آنحضرت و اهل العرف لا یتاکرون ذلک و از اینجا است که حضرت صیاد علی السلام  
 ابدامی گفت ابن الصدیق کان امه بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر و زعم  
 الناس شرفه فذلک و از جهت اشتراک نسب بدی بدی علی بن ابی طالب علیه السلام  
 نوشته اند اول هاشمی تولد من هاشمیین و نسبوا الی هاشم من هاشمیین  
 قال سبط ابن الجوزی قال هل السیدک یعرف خلیفة ابواء هاشمیان  
 سوی امیر المومنین علی علیه السلام و انما اطلنا الکلام فی هذا المقام  
 تنقیحاً للبراءة رفعاً للادواء و هاهنا بر تقدیر تنزل می گیریم که بالفرض اگر اولاد بدی  
 پسران جد ماوری بلکه اولاد بدی نیز پسران جد پدر با اعتبار عرف نگویند  
 لازم نیست که اولاد جناب سید هم ابناء بدی غیر حقیقه نگویند قال ابن حجر  
 فی خیال تفسیر آیه المباهلة بعد ذکر شرط من الاخبار علم من الاحادیث  
 السابقة اتجاه قول صاحب التلخیص من اصحابنا ان من خصائصه صلی الله  
 علیه و آله ان اولاد نباته ینسبون الیه صلی الله علیه و آله و اولاد بنات غیره لا ینسبون  
 الی جداهم من الکفایة و غیرها و انکر ذلک القفال قال لا خصوص

قد تکلّم الکلام  
 فی هذا المقام  
 تنقیحاً للبراءة  
 رفعاً للادواء



بل كل حد ينسب اليه ولا بد بانه جاز اللفظ ابنا بوضع شرعي حقيقة <sup>شبه</sup> ديار يشهد  
 وحال انك حقيقة شرعية <sup>كثير</sup> اللفاظ وفاقا كما هي <sup>لا</sup> اصول <sup>بها</sup> بيت <sup>شبه</sup> مثل صلوات  
 وزكوة وغير آن خواه <sup>بوضع</sup> مجمع <sup>فان</sup> كثيرا من <sup>اللفاظ</sup> انتقلت <sup>من</sup> موضع  
 اللغة الى غيره بالنقل الصريح وبكثرة الاستعمال الى معان شرعية فصار  
 حقايق في المعنى المنقول <sup>لها</sup> معانيها اللغوية بعد تتبع موارد  
 استعمال ابن الرسول <sup>در</sup> عرف خاص <sup>بلكه</sup> عرف عام <sup>ابن</sup> معنى لايق انكار <sup>ثبت</sup> من  
 جهتين اما اولها فان لقب ابن الرسول لم يختص بالحسين بل ابنا لها  
 ودر <sup>بها</sup> ايضا طاماع <sup>فوا</sup> بهذا الاسم جري هذا اللقب <sup>عليه</sup> على <sup>لسان</sup> السلف  
 والخلف والموافق والمخالف لو كان اوجه ذلك هو التثنية <sup>لغير</sup> بعد هذا <sup>لتعبير</sup>  
 الى غيرها واما ثانيا فان التثنية لا يلزم ان يكون من اولاد المتبني ولذا  
 نقل الله سبحانه في كتابه المجيد عن زيد بنوته <sup>فهم</sup> ابنا <sup>بها</sup> بالعرف والشرع  
 مع كونها من اولاده حقيقة يلتحق بنسب <sup>حرب</sup> بلازنية قال ابن حجر في  
 الصواعق المحرقة في ذيل شرح اية المباهلة ومن فوائده <sup>ان</sup> ذلك <sup>ان</sup> يجوز  
 ان يقال للحسين ابنا رسول الله وهو ابها اتفاقا ولا يرى فيه القول  
 الضعيف <sup>ان</sup> لا يجوز ان يقال له ابو المومنين <sup>ولا</sup> عترة <sup>من</sup> منع ذلك حتى  
 في الحسين <sup>من</sup> اولاد <sup>موتين</sup> <sup>للصحيح</sup> <sup>اللائق</sup> في الحسن <sup>ان</sup> <sup>ابن</sup> هذا سيد <sup>معوية</sup>  
 وان نقل عنه ما يقتضيه رجوعه عن ذلك وغير معوية <sup>ففي</sup> <sup>تدين</sup> <sup>الامو</sup>  
 المانع <sup>لا</sup> <sup>ذلك</sup> لا يعتد به فقد تحقق لهم من النسب الجزئية ما دخلوا  
 في غداد الدنية بنص القرآن قال لرضا عليه السلام كذلك خصصنا



فخرج كذا من آل رسول الله بولا د ثمانه قولدا الولد له حقيقة وان فرض  
 عدمه عرفنا فاختصوا باسمه لا سباط والكفدة من اجل ولا د تهم منه في الحقيقة  
 ولكن آنچه در مسائل وقف جمع از علماء نوشته اند که اولاد بحسب و مختص است با اولاد  
 بلا واسطه پس بدان حکم الله تعالی که نظرشان بصحبه سلب است چنانکه این است  
 و جوابش بیان کردیم پس صاحب مجمع البحرین نوشته که بنای کلامشان عرف است  
 و این بنا فی حقیقت لغوی نیست حیث قال بعد ذکر و آیه ابو جابر و هذه  
 الروایة مما يدل علی ان ولد البنت ولد حقیقة بمعناها من الروایات کثیره  
 غیر بعبده صرفنا الولد مما یقع فی الوقف و نحوه الی الولد خاصة دون ولد الولد  
 من حیث العرف ان خالف اللغة او هو المحکم فی مثله حاصل آنکه کلام وقف کنند  
 محمول بر عرف محاوره صاحبش خواهد نه بر اصل موضوع لغت و اینست در عرف  
 نیز اگر بنیره یا فواسته از کسی بپرستند که از اولاد است خواهد گفت بلی از اولاد است  
 پس مخالف عرف و لغت مسلم نیست و یونیده قولہ تعالی یوصیکم الله فی اولادکم  
 و لکن می توان گفت که اگر چه اصل لفظ ولد حقیقت در معنی عم لکن عند الاضطرار  
 اقرب الی ولد بنی بنساق می شود پس در وقف بر قدر متیقن الاراده اکتفا نموده باشند  
 و ان حصل اللفظ کلا الامورین بحسب الحقیقة چنانکه در لفظ مشترک بین الجبر و الکمل  
 هرگاه قرینه بر اراده کل نباشد اکتفا بر جز که قدر متیقن است می تواند شد و در لفظ  
 ابنائنا چون بنوعت بلا واسطه متحقق نبود قرینه اراده معنی عام خواهد بود و حاجت  
 بقرینه در حجاز در ان فهم اصل معنی است و در عیون مشتمل کلمات بنا بر تعیین  
 المتحقق منها هو الثاني و اول فلا ینکون منافیاً للحقیقة عند القول



کما هو ظاهر عند من راس علم الاصول و بر تقدیر تنزل کلمی کیم که اگر مراد او از انتفاء بنوت حقیقه حقیقت مصطلح فی بقا بلذ المجاریست بما ضرر بنی ندارد و اگر مراد او از انتفاء که از اولاد آنحضرت در حقیقت نبوت فبطلا نه من اجل الابدیات و کماله من المستندات قال البیضاوی فی قوله تلحاح و مت علیکم ائمتها تکر و بنا و عما تکر و بنات الاخ و بنات الاخت لیس المراد ذواتهن بل تکریم کما حقن رائتھا تکریم من لدنک و ولدت من لدنک و ان حلت و بنات تکریمیتنا و من لدنکھا و ولدت من لدنکھا و ان سفلت الی اخر ما قال و ان تبحر علی الکابر و المعاندان سر الوهم و ولادت حقیقیه کافیست شرفا و فخر ابا انکه پیغمبر بسبب اعمال قبیه مفاد انه لیس اهلک از بنوت نوح بدرت و حضرت سادات جوانان اهل بهشت بقرب صورت و معنوی به بنوت آنحضرت فائز شد پس اگر حقیقت لغوی نباشد ولادت کرم تقوی که در درجه قصوی اشتهد میافان ان اکرمکم عند الله اتقکم بدرجه اعلی تحققست کانه من طینه و احد طایف طهرت بعضیها من بعض و کیفما کان فاما ابناؤه بنص القرآن قال سبط ابن الجوزی ناقل عن جابر بن عبد الله فی قصه المباحله و خرج رسول الله و علی بن ابی طالب و الحسین عن یمنه و الحسن عن شماله و فاطمه خلفه ثم قال هلموا فیهؤلاء ابناؤنا و اشار الی الحسن و الحسین و همة نسائنا یعنی فاطمه و هذه انفسنا یعنی نفسی و اشار الی علی فلما رای القوم ذلك خافوا و جاءوا الیه الخبر و قال الرازی کما سلف نقله عنه ان هذه الاية دالة علی ان الحسن و الحسین کانا ابنی رسول الله ﷺ



وعدان يدعو ابنائه فوجبان يكونا ابنائه قال اخي المعظم دام ظللكم  
 وآين لالت می کند بر آنکه حضرت امیر علیه السلام داخل بنایت و نیز اشعار می کند  
 باین که این اطلاق حقیقی است چنانچه بعضی از علما می یقین نیز بآن قائل شده اند  
 و لهذا شریف را از اخذ زکوة منع نموده اند و الکلام مبین فی محله انتهى و قد  
 ذکرنا شرطاً من ذلك و اوضحنا قوته و بنينا الله على القول بحال الصدقات  
 للشرفاء ايضا لا يلزم ان يكون نفى البنوة والولدية عنهم حقيقة كفى يقول  
 اما هم فوجبان يكونا ابنائه شاهدك بذلك **قول** و لان العرف بعد الخلق  
 ابنا من غير رتبة في ذلك **قول** عرف عام خاص ربوت حسين عليه السلام  
 انكار كون ربوت ختن استناد الى العرف ثابت نمودن تم بر جان انصاف است كما  
 سند می آید کلام عربی ثوق بهم می آید و بدون خط افتاد قال بعض الفضلاء  
 في جوابه ما حاصله سيد نور الدين سمرقاني في كتاب جواب العقدين في رد  
 مكالمه شيد با امام موسی کاظم علیه السلام و انكاره و انقضا ب حضرت موسی علیه السلام  
 بقوله انتم بنو علي و انما ينسب الرجل الى جد لا بيه دون جد كلامه و جواب  
 بقوله تعا و من ذريته داود الى قولهم عيسى والياس و انه قال وليس  
 نعيسى ابنا الحق بذرية الانبياء من قبل الله و انه قد اخبرني بعد  
 آن حجت آورده بر او باینکه فرمود که عورت نکرده آنحضرت در میان غیر علی و فاطمه  
 و حسن حسین علیهم السلام را فحما الانبياء و آن صریح است در انحصار این دو حسین علیهم السلام  
 پس اگر حضرت امیر داخل در ابنا می بود این حصه درست نمی آید پس او در انفسنا  
 منسلک است نه در ابنا سلما ذلك لكن کار و درین صورت بفرصت خواهد شد



زیرا که چنانکه اهل عرف و امارت شخص را بسیار شخص می شمارند همچنین اهل عرف و امارت  
 در جمیع امور مخصوصا در امر ریاست خاصه بهرگاه اهل و پسر نباشد باشد قایم مقام  
 آن شخص میدانند پس در صورت مقتضای شیعیه بیان بلا تکلف حاصل باشد شخصی  
**قوله** نیز نفس یعنی قریب به نسبت بهمین هم ملت آمده قوله نکایه چون  
 انفس هر صیغه یار هم اسی اصل دینهم و لا تلمز و انفسکم فلو لا اذ سمعتموه  
 ظن المومنین المومنات انفسی و خیرا پس حضرت امیر را چون اتصال نسب  
 و قرابت مصابره و اتحاد دین و ملت و کثرت معاشرت و الفت حدیثی و کلامی  
 علی صغری و انا صغری و در حق او ارشاد شد اگر نفس تعبیر فرمایند چه بعید است  
 فلا یلزم المساواة كما یلزم في الايات المذكورة قال الخی العلاء فی باب الخصام  
 بر تقدیر تسلیم شیوع و تبادر معانی فرموده در ناخن می افتد و اراده آن مسیحیت  
 چه اقربای آنجناب مثل حقیل و عباس و اهل مذہب ملت بسیار کسان بود و ندانم  
 ایشان چیست یا بلکه اراده این معانی مفید ترست زیرا که عدم ایمان و سلام نشسته  
 و احزاب آنها ازین ثابت می شود و چون اول اسلام نزد شما صدیق شما بودی یا  
 که اول او را بنفد کن بمعنی بنده آمدی و داخل باشی و ایضا اگر محبر و قرابت بهم مذہبی  
 مراد باشد فضیلت نبویه با و الایة مستقر لبيان فضائلهم اتفاقا قول طایر است  
 که اطلاق نفس بر نفس شخص حقیقت و بر اعدای آن مجاز و بهرگاه محل حقیقت محتجج  
 محل بر اقرب مجازات کما سلف الاشارة الیه لازمست و لیس الا المماثل من کل  
 و مماثلت خاصه تنقید بنماثل فی الدین ابعدست از ان قیاسا الیه من و ضرورت  
**قوله** اگر نفس تعبیر نمایند چه بعید است **اقول** در اطلاق نفس بر آنحضرت هیچ گونه نزاع



بعد نمی نیست بل هو المتعین لکن بعد می هست و تخصیص بل تخصیص است که شما محال  
مطلقه را بوجه تخصیص بدین ملت میدیدید و اگر بچین محال است خاصه مخصوص می بود  
و از آن نفس هم مذکور می بود و چون جمع مضامین عموم است نسبتی تمام محال را  
جمع نمی نمود و در طلب المباله تعمیم نمی دو هرگاه چنین اتفاق نشد اراده محال است  
باطل گشت پس محال است مطلقه ثابت شد چنانکه فاضل ناصب خود در کتاب محال  
مذکور ده محال است یک جهت و کثرت معاشرت و الفت محبت آنحضرت را که بنای  
آن نسبت با آنحضرت برودت دنیوی نمی تواند بود و کما اعترف به بلکه تقوی قریب و زلف  
عند الله کما اعترف به فرود در رفع استبعاد تعبیر این آنجناب بنفس کرده و خود ظاهر  
که مندرج سخن این بود در وجه تعبیر و رفع استبعاد و وجهی ندارد و بغیر تقریب آن  
الی المعنی الحقیقه لیکون التشبیه اتم و همچنین است مطلوب یا که در مجازات قریب الحقیقه  
محال کنونی می باشد با آنکه مویک نیست قول ما حدیثی که مسلم داشته است آنرا و هو  
منی و انما منه چه غیر آنجناب بالاتفاق باین خطاب است که مقبول اولی الالباب  
و حالی از غایت قریب سوال است الالباب نیست و این عبارت صادق نمی آید  
مگر کسی می جاست و محال است قریب صوتی معنوی داشته باشد به محض اتصال نسبتی  
و الفت قلبی من خیر وجه شرعی فالعلال قولنا لولا التعصب قد سلف فی  
احتجاج الشیعه بحدیث الایة الاشارة الى هذه المقدمات فانهم عنهما العین  
**قال الناصب** و هم آنکه اگر مساوی بر جمیع صفات است لازم آید که حضرت امیر  
در نبوت و رسالت خاتمت بعثت الی کافه الجاهل و مختصاض و نکاح فوق الاربع  
و درجه رفیه و ز قیامت شفاعت کبری مقام محمود و نزول محمی دیگر حکام

و فی  
نص



خاصة پیغمبر شرک پیغمبر باشد و هو باطل بالاجماع و اگر مساوی در بعضی است  
 فائده نمی کنند زیرا که مساوی در بعضی صفا یا افضل و او را بتصرف افضل و او را  
 بتصرف نمی باشد و هو ظاهر جدا **اول** مراد از مساوات مساوات در جمیع فضایل است  
 الا ما اخرج به الدلیل چه هرگاه محل بر اتحاد حقیقی میان دو شخص ممکن نیست  
 محل بر اقرب حجاز است در حقیقت متعین باشد و چون باده خارج اختصاص  
 خاتم النبیین بنوت و حلت ازواج تسعة و جوب تجد و نظائر آنها ثابت شد  
 بالاجماع مستثنی و باقی داخل در مفاد آیه خواهد بود کما لا یجفی علما و آنکه شفا  
 در روز قیامت برای ائمه اثنا عشر نزد شیعه ثابت است فلا وجه بعد از این اختصاص  
 و ایضا ممکن است که مراد مساوات در صفات نفسیه کامله باشد که آن موجب تحقیق  
 درجه بنوت و غیره است و ظاهر است که حصول بعثت و ختم بنوت غیر با فعل  
 از افعال نفسیه نیست چنانچه غزالی در منحول گفته لیست الا حکام للافعال صفات  
 ذاتیه و انما معناها التباط خطا الشارع بها امر او نهیا و حقا و ذجرا  
 فالمرء هو المقول فيه لا تفعلاه والواجب هو المقول فيه لا تتركوه و هو  
 كالنبوة لیست ذاتیه نفسیه للنبی و لکنی باعبارة عن اختصاص شخص  
 بخطاب التبلیغ انتهى کذا نقله السيد السوشتری فی حقائق الحق ممکن است  
 که آن درجه رفیع و نجابت نیز حاصل باشد غایة الامر خصوصیت خاتمیت پیغمبر خدا  
 مانع بعثت حضرت امیر و اطلاق اسم نبی بر آنحضرت باشد اگر چه بحسب جهت قابلیت  
 آنحضرت نیز باشد کما قبل بمثله منع فی اطلاق اسم الجواهر بمعنی الموجود  
 کافی لموضع علیه بضمحانه و لیس هذا با بعد ما یرویه اصحابنا هذا <sup>ص</sup>



انه قال في شان ابي بكر من ان النبي قال انا وابوبكر كقرسي هان في شان عمر  
 لو كان بعد بنى لكان عمر بن الخطاب واه في المشكوة عن الترمذي  
**قوله** و نیز اگر آید دلیل امامت باشد لازم آید امامت امیر و رحین حیات پیغمبر و هو  
 باطل بالاتفاق و اگر تقضیه کنند بوقتی و در وقتی مع انه لا دلیل علی <sup>اللفظ</sup>  
 مفید مدعی نخواهد بود زیرا که اهل سنت نیز امامت حضرت امیر را در وقتی  
 از اوقات ثابت می کنند **اقول** اولاً محتمل است که آنحضرت تصفیه امامت  
 در حال حیات پیغمبر نیز کما یقتضیه حدیث المنزله و ثانیاً مراد  
 عموم بحسب الاوقات باشد و خرج ما اخرجہ الدلیل  
 من الاوقات و **ثالثاً** آنکه مراد بعض اوقات باشد و بنیان  
 مفید نیست زیرا که آنها اگر چه امامت حضرت امیر فی بعض الاوقات میدادند  
 لکن بحسب النص نیست و القول بالنصر عدم کونه اصاصاً بلا فصل خرق  
 للرب من الاجماع هذا ما يتعلق بالتقرير الاول للاستدلال بایة المباهلة  
 من جهة اشتغالها على قوله انفسنا من التقض و الا برام انما تقرروم  
 برای استدلال باینکه می باید مایل قطع نظر از احتجاج بکلمه انفسنا به منزل تسلیم آنکه  
 تعبیر بنفس از جناب علی بن ابی طالب نباشد یا باشد لکن تشبیه من کل وجه مراد باشد  
 پس تقریری که امام سنیان در کتاب نهاتیه العقول اند شیعیان نقل نموده و پیشتر  
 بنقل آن پروا نداشتیم واضح گردیده و ما اولاً خلاصه آن تقریر را اعاده می کنیم و ثانیاً  
 بتشبیہ مبانی آن می پردازیم پس گوئیم که محصل آن اینست که تشکی نیست در این  
 جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب علیه السلام در هنگام مباهلة

توضیح



طلب فزولان لاخبار بدن لك قریبة من التواتر اولاً و لكونه مراداً من انفسنا  
 ثانياً لانه لا يدعو نفسه بغير از علی بن ابی طالب دیگرى مدعو نبود و فیکون  
 هو المراد من قوله انفسنا و هرگاه امین معنی ثابت شد پس فضیلت عظیمه  
 آنجناب لایح کردید از آن جهت که قصد آنحضرت از مبايله اظهار حقیقت نبوت و نبوت  
 و آن متقاضی اینست که در مبايله حاضر نماید کسی که نه این شفق را فایده آنجناب  
 و باره او باشد و الا منافقان می گفتند که اگر آنحضرت یقین و بصیرت در وجودش  
 البتة اقارب و در مبايله شریک میکرد که الا جانب الدان کایشته احد علیهم  
 و ظاهرست که شفق آنجناب بر حضرت امیر و فاطمه و حسنین یا بسبب قرابت  
 و خویشاوندی بوده و یا از جهت آنکه حضرت امیر و فاطمه و حسنین بهر نزدیکی  
 و علو درجه فائز بودند اول باطل است و الا چنانچه حضرت امیر را شریک مبايله است  
 عقیل عباس را نیز داخل این مبايله میفرمود فلما لم یکن كذلك ثبت ان غاية  
 اشفاقه علی الدین اخصرهم کان لغایة فضلهم فیلزم ان یکون علی  
 افضل الخلق فیکون اماماً و این تقریر از محشری در کشاف و دیگر مفسران  
 خاصه عامه هم بیان نموده اند و در محشری بعد از گفته است و فیه دلیل لا شئ  
 اقوی منه علی فضل اصحاب الکساء و روئے عن عائشة ان رسول الله خرج  
 و علیه رطرجل من شعر اسود فجاء الحسن فادخله ثم جاء الحسين  
 فادخله ثم فاطمة ثم علی فقال انما یرید الله لیدع عنکم الرجل <sup>البيت</sup> اهل  
 و بطی را که تطهیرا یعنی این دلیل است که از این قریب تر دلیل نمی باشد بر فضیلت  
 اصحاب کساء و بعد از آن روایت نزول آیه تطهیر در شان جناب حسنین و جناب سید



و جناب امیر علیہ السلام ذکر نموده و لکن چونکہ تفصیل مفضول را و امیدارند آنرا  
مستلزم امامت ندانسته اند و جناب خود را مجلسی بشاره در حق الیقین میفرمایند  
پس هرگاه معلوم شد کہ ایشان از حب اعراض خلق بودند نزد آنحضرت پس باید  
کہ بهترین خلق باشد و آن زبان بعد از آنحضرت چه بر هر عاقل متدین نظامی است محبت  
آنحضرت از باب دیگران نہ جهت وابطال بشریت نبود بلکه هر کہ نزد خدا محبوب بود  
آنحضرت او را دوست نر میباشند چون چنین نباشد و حال آنکہ در آیات و اخبار  
بسیار مذمت محبت اولاد و آباء و عشاگر بدین جهت بنی و ارد شده و ایضا  
از سیر آنحضرت معلوم بود کہ خویشان دیگر از خود دور میکرد و بسبب آنکه دوست دارند  
و دور آنرا رعایت میکرد و بجهت آنکہ خدا ایشان را دوست میداشت مانند سیدنا  
و مقداد و اضرای ایشان چنانچه حضرت سید الساجدین علیہ السلام در وصف  
آنحضرت میفرماید و الی شیک الا بعدین عادی فیک الا قوین هرگاه ایشان  
محبوبترین خلق باشند نزد خدا و بهترین امت با تقدیم یکران ایشان امامت عقلای قبیح  
خواهد بود انتہی فاضل صاحب ہم باین اعتراف نموده حیث قال و این آیه در اصل از اول  
اہل سنت است کہ در مقابلہ فیاضیت آن تمسک جستہ اند و وجه تمسک ایشان ظاہر  
کہ حضرت امیر و این گواران ہمراہ برین تخصیص مؤمن و جمعی میخوانند آن دو چیز برین نیست یک  
آن بود کہ این گواران نہایت عزیز است و چون آنرا در میانہ کہ در آن بحسب خطری  
ہم بود حاضر سازد مخالفین را چنانکہ اعتماد و ثوق قوی صد نبوت خود و حقیقت خلقت حضرت علیہ السلام  
خبر میداد یقین شود نہ یکراہ هیچ عاقلی تا جازم نباشد بصد دعوی خود را و اعوذ خود را و در  
ہلاک و اتصال نمی اندازند بر تمام نمی رود و ہمین جهت مختار اکثر اہل سنت و جمیع چنانچہ

ابجدیہ  
جج است  
عشاگر  
قبیلہ خویشان

عشاگر



ملا عبد القدر نیز در اظهار الحق همین وجه را پسندیده و ترجیح داده پس از بن آیه  
 عزیز بودن این اشخاص نزد پیغمبر ثابت شد و چون پیغمبر این محبت بفضل نفسانی  
 معصوم اند این عزت ایشان لابد بحسب این تقوی صلاح خواهد بود پس این معنی  
 برای این اشخاص ثابت و چون بعد از این خلاف نیست در مقابل آنکه آنها مقید  
**اقول** هرگاه ثبوت این تقریر از قول مخالف موالف بوضوح انجامید  
 و در وایت تنفیضه میان فریقین چنانچه ز محشری و غیر او نقل کرده اند که  
 که هرگاه روز مباحله آنحضرت بآمد و بیرون آمد و حضرت امام حسین علیه السلام  
 در برداشت و دست امام حسین علیه السلام را گرفته بود و حضرت فاطمه صدیقه کبریا در دست  
 سر آنحضرت میرفت حضرت مولی علیه السلام و سلم با ایشان میفرمود که هرگاه  
 من عاکنم شما آیدین بگویند پس اسقف بخران گفت ای و نه نصاری من می بینم  
 روی چند را که اگر خدا خواهد کوهی را از جایی خودش بکند باین و ما می کنند  
 پس مباحله مکنید که هلاک می شود و بر روی زمین نصاری نمی ماند تا روز قیامت  
 ما را در ناقله من ای حدیث و آن چنانکه می بینی دلالت اضحی دارد بر این انوار  
 نواضحی رشید طلعت تقریب عظمت بلند می تبیند این حضرات بدگاه حضرت  
 رب العزت حالی شد ازین مقدمه دوست دشمن حتی کفار بدان مرتبه ظاهراً  
 و هویدا گردید که نصاری بخران با آن قوت و شوکتی که داشتند بجز التجاب  
 جزیه اختیار عارفان از میدان مباحله و اعراض از محاربه مجادله امری بکیر  
 برای خود گوارا نداشتند و معلوم است که هیچ کس با این وجه قصونی مرتبه عظمی  
 فایز نگردیده و اگر احدی بدین بدارج تقوی و قرب زلفی فائز می بود لا محاله



آنحضرت اور اشریک مباہلہ می نمود و جلالت قدر حضرت درین خصوص من محال فان ہم  
 ازین آیه این قدر منجلی شد کہ جارا بدرجہ شری نیز گفته و فیہ دلیل کاشفی قوی  
 علی فضل اصحاب الکساء و فضل بن و زبہان گفته نعم کامیر الموصین علی  
 هذه الآية فضيلة عظيمة وهي مسلمة والحمد لله على ما جرى الحق  
 على لسان الاعضاء وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء و چونکہ بفضل  
 بدلیل معقول و منقول عند الفحول متنعست پس این حجت چنانکہ در مقابل خواج  
 و نواصب مفید افتاده و در مقابل اہل سنت علی زعم الفاضل الناصب نیز مفید  
 اما آنچه شارح مواقف گفته ان لایة تدل علی الفضيلة و اما الافضلية  
 فلا يعما به لان الاحبة المبينة على القرب والرفق لدى الله تعالى  
 على ما اعترف به الخصام المرجحة لا يثارهم على غيرهم في المقام ظاهرة  
 علی الافضلية و كثيرة الثواب و اكرامه عند الله عز وجل و اما قوله مسئله  
 الافضلية لا مطمع فيها في الجزر واليقين سيايتك نبأه بعد حين یحین  
 قول او و لا قطع بان امامة المفضول لا یصح مع وجود الفاضل و كفى رد القو  
 وله تكا افضلك الى الحق الحق ان يتبع امر لا يهدى الا ان يهدى فما لكم  
 كيف تحكمون وهذا ظاهر كمال الظهور و لكن لم يجعل الله له نورا فماله  
 من نقد و بوجه اخیر کہ جناب اخي المعظم دام ظله فرمودہ کہ این تقریر فضیلت است  
 بر جمیع خواج و نواصب و اہل سنت کہ این ناصب ہم از جملہ آنهاست زیرا کہ آنها  
 از فضیلت آنحضرت راستا انکار دارند و این با انکار فضیلت آنجناب برخلافی  
 و چون از آیه مزبورہ بوجه مذکور استفادہ می شود کہ آنجناب بے سائر خلق برتر



فضیلت ممتاز بود الزام بر بنیان نیز باین آیه درست با تقریر سوگند است که علیه  
 علیه الرحمه و کشف الحق فرموده هذه الآية من اجل دليل على علو مرتبة اهل البيت  
 لانه حكم بالمساواة له لنفس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم والله تعالى  
 عليم في استعانة النبي صلى الله عليه وآله عليه وآله في ادعاء عام واهل فضيلة اعظم  
 من ان يامر الله تعالى نبيه بان يستعين به على ادعاء اليه التوسل به  
 وامن حصلت هذه المرتبة واین تقریر با فاضل ناصب وجه دوم از وجه  
 تخصیص این رتبه گواران بدعوت شان بمباهله و ایشارشان بر غیر شان با عین  
 بیان کرده یا برای آن بود که این حضرات نیز در عبادت که بر کفار و غیران منظور بود  
 شریک شوند و آنجناب را بتامین خود امداد نمایند که زودتر و عامی آنجناب  
 را بر گفتن ایشان استجاب شود چنانچه اکثر شیعه گفته اند و ملا عبد الله هم گفته  
 و برین تقدیر نیز علو مرتبه ایشان در دین و استجابت عامی ایشان عند الله ثابت  
 و این هم در مقابل نواصب است اقول و المستی که تخصیص ترجیح این رتبه گواران  
 بمباهله بهر وجه بی وجه نیست و برای نقض کلام نواصب لایم مخالفت با قرآن  
 کافی وافی اختصاص نواصب ندارد این ناصبی بعد تسلیم دلالت آیه بهر وجه  
 بر فضیلت حضرات در پرده خوارج نواصب کتاب خود از طرف خوارج در  
 صد نقض آن برآمده می یابد که آنچه نواصب بهر دو تقریر قدح کرده اند  
 که همراه بردن آنجناب این اشخاص را نه باین وجه اول بودند بجهت وجه ثانی  
 بلکه از راه الزام حضم بود بما یوسم القیوت عنده و نزه مخالفان که کفار بودند  
 مسلم بود که در وقت قیامت اولاد و اولاد مادر را تا حاضر نکنند و بر ملاک آنها قسم بخورند



آن قسم معتبر نمی شود آنجناب نیز بطریق الزام همین عمل فرمود و ظاهر است که اقارب  
 و اولاد هر چون که باشند با اعتقاد مردم عزیزتر می باشند از غیر اقارب و اولاد  
 گویند این شخص عزت شده باشد و دلیل برین چه آنکه اگر این قسم مبارکه کردن قسم بر اولاد  
 خود نمیداد آنجناب هم سلام می بود در شریعت نیز وارد می شد حال آنکه در شریعت ممنوع است  
 که اولاد را حاضر سازند و قسم بر آنها بخورند پس معلوم که این همه برای اسکاات خصم بود  
 و علی هذا القیاس وجه ثانی نیز درست نمی شود زیرا که هلاک و قتل بخیران چندان  
 اهم الهامات نبود ازین بالاتر و سخت تر بر آنجناب حوادث دیگر رسیده و مشتتهار و داده  
 پیچ گاه ازین اشخاص در دعای و نحو است و متفق علییه است که دعای پیغمبر و مقابله  
 و معارضه آنها البته مستجاب می باشد و الا تکذیب پیغمبر لازم آید و نقض غرض نبوت  
 متحقق شود و پیغمبر را در استجابت این دعای چه قسم نرد و لاحق می تواند شد که  
 استعانت آید گفتن دیگران باین باطل و فاسد و بفضل الله تعالی کلام  
 ایشان را اهل سنت قلع و قمع واجب نموده اند چون درین ساله مقام آن  
 محکم نیست بخوف اطالت متعرض آن نشده باجمعه این آیه در اصل و دلیل  
 این است شیعه از راه غلو این آیه را در مقابل اهل سنت آورده اند کس نایست  
 علم تیر از منی که مرا عاقبت نشانه نکرد جناب آخی المعظم دام ظلّه در جواب میفرماید  
 کاش ثابت میکرد که سنیان را تقدم در استدلال با این آیه بر شیعیان حاصل است  
 چرا امر بالعکس نباشد سنیان این را این استدلال را آموخته باشند بلکه حقیقت حال  
 بر همین معنی است چه جناب امیر علیه السلام استدلان با این آیه بر اهل شورشی نموده  
 اقول قاضی را الله فورا الله مرقد و را حقائق الحق از صواعق حرقه این حجر روایت



عن اهل القطنی آورده که جناب علی بن طالب علیه السلام فرمود و زشوری احتجاجاً علی  
 اهل الشوری فرموده انشد کما لله هل فیکم احداً قرب الی رسول الله فی الرحم  
 و من جعل نفسه کفسه ابناؤه ابناؤه و نسائه نسائه غیر فی لوالله  
 لا الحجت یعنی آنحضرت ارشاد فرمود که قسم میدهم شمارا بخدا یا در شما کسی است که  
 قریب باشد بارسول خدا صلی الله علیه و آله در رحم از من آنکه گردانیده باشد نفس او را  
 بمنزله نفس خود و پسران او را پسران خود و نساء او را نساء خود و غیر از من گفتند اللهم  
 یعنی غیر آنجناب کسی باین فضیلت یافت نشده **اقول** پس خواندن این شعر  
 که را آخر کلامش نوشته بیجا است آری تمثیل باین شعر در باره صحابه نسبت باین  
 علیه السلام زیباست که شعاع اسلام را از دودمان آنحضرت حاصل نموده  
 و شمشیر علی مرتضی که عمار از کفار برآورده و در سایه حضرت سالتاب و آنجناب  
 با سایش بشمرده در زاویه نفاق خزیده و در کعبین غصب حق این بیت علیهم السلام  
 کوشیده دختر رسول خدا پاره جگر حضرت مصطفی را رنجانیده اند و چه پامرو  
 آنحضرت از ظلم و بدعت احداث نکردند و علماشان بآنکه خود را با احتمال تشیع  
 شیعه اولی نامیده اند و نسبت تلمذ بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام  
 بدروغ ادا نموده مانده مفاخریت قرار میدهند و زو شیب حضرت اعدائی  
 و تفصیل خلفای غیر ایشان در آنحضرت میکوشند فقد صفا علیهم السلام  
 علم از منی که مرا عاقبت نشانه نکرده قال اخي ام ظله پس این صاحب عامی باخته  
 یا نواصب دارد و حال آنکه در حقیقت او نیز در زمره آنرا محشور است بقضای الکفر  
 و احده همه در ملت شریک حال اند و احتجاج اهل حق بر دو قسم تمام است آنچه

و خود را با احتمال تشیع  
 و خود را با احتمال تشیع



در وجه تسک سنیان باین آیه برای الزام نواصب نوشته بعینه چه تسک شیعه است  
 چه احتمال اقول اعنی چه تخصیص خدا این سیت را مبالغه مزید علو در جایشان  
 خداست که آن موجب محبت پیغمبر خدا از ایشان باشد پس دانستی که فخر الدین راز  
 همین تقریر از جانب شیعه بیان کرده و این ناصب آن چیز نیفزوده آری  
 تغییر یکسره و آنهم بی اصل است چنانچه نوشته که احصار اهل بیت برای این  
 که بر ایشان قسم بخورد اصلی ندارد و این تقریر در جمیع نواصب است که این صبیتم  
 از جمله آنهاست زیرا که آنها از فضیلت آنجناب سنا انکار دارند و این با انکار فضیلت  
 برخلاف آنکه چون از آیه مزبوره بوجه مذکور استفاد می شود که آنجناب از سایر  
 بزمید فضیلت ممتاز بود الزام بر سنیان نیز باین آیه درست است و اما احتمال  
 که تا این اهل بیت نیز داخل در استجاب است دعا داشته پس این نیز در کتب شیعیان  
 مذکور است و مختار اکثر امامیه است مؤید این احتمال است قوله تعالی و یصلح  
 کما لا یزال یرایک ایتها مخصوص آنحضرت فقط بود بلکه شامل جمیع اهل بیت پس اگر  
 داخل عالم ایشان در استجاب باشد ایراد صیغه جمع مستحسن نخواهد بود و نیز دلالت می کند  
 بر این آنچه قاضی بیضاوی تفسیر خود و غیره فی غیره روایت کرده اند از رسول الله خدا  
 محتضنا بالحسین خذ ابدا الحسن و فاطمة ثم علی خلفا و علی خلفا و علی و الا انما  
 فامنوا و ایضا بیدش است که بیضاوی می زنجشیری غیر بمانقل نموده اند الله قال  
 استقر النصارى و هو المکنه باب الحارثه حين تقدم رسول الله و جتی علی کتبه  
 والله يحتاجه لانبیاء للمباهلة یا معشر النصارى ان لا یرى جوهالو سالوا الله  
 ان یل جبالا من مکانه فلا یتهلوا فی آخر الروایة سبحان من یقدر استجاب



وعلی بن ابی سبت با و نواصب آن و سید همدانی در کتاب محدوده فی القری از ابی یح  
 مولای ام سلمه و ابیته قال قال رسول الله لو علم الله فی الارض عباد اکرم  
 من علی و فاطمه و الحسن و الحسین لادری ان اباهن بهم لکن ادری بللها هله  
 مع هؤلاء و هم افضل الخلق فغلبت بهم الی هو و النصایح و این و ابیته صریح است  
 در فضیلت از سایر خلق و آنکه معیت ایشان در مباحله با برادرهای خود و خوف از علی بن ابی طالب  
 با جمله این نیز بر هر گروه نواصب قائم است لکن علی که نه افضل از علی و آقا و نه آنچه  
 نواصب از برادرهای ناصبیت این صبی باید بداند و بظانها فقانه اظهار محبت آنجناب می کند  
 و در پاره چنان مثال آنجناب سلب فضیلت آنحضرت ذکر می کند و کلمات صلب بطیب خاطر  
 انبساط و نشاط و سرور بیان می کند تا سلب فضیلت آنجناب در پاره آنها نماید و مطلق  
 جواب آن مذکور نکرده بلکه فقط بنا بر خوف ملامت و ضحیت می گوید که سنیان  
 در کتب خود قلع و قمع واجب کرده اند لکن این محض لسانی است مثل اظهار شهادت  
 از شخص و کیف و حال آنکه عنقریب مبین شود که این شبهه در حقیقت شبهه نیست  
 اگر نواصب نیز شریک ایشان باشند پس بدانکه آنچه از نواصب نقل کرده ایمان  
 قول بزرگان این ناصب است و فضل بر او نه بهمان جواب علامه علی مرتضی که  
 عادت از باب مباحله بهمین بود که در وقت بهله اقارب خود را جمع نمایند و برای  
 همین حضرات امیر علیه السلام و دیگر اهل بیت علیهم السلام حاضر فرموده و حال آنکه  
 انصاف باید بداند که آنچه از نواصب برده و حتمال از قول نقل می کند محض شوا  
 مطلوب فضل بر او نه بهمان حدیث قول آنچه قاضی عبد الجبار معتزلی از شیخ خود  
 ابو یاسم نقل کرده است اما خصص صلی الله علیه و آله و سلم و تقریب



في النسب لم يقصد الا بانه عن الفضل دل على ذلك بانه عليه السلام  
 ادخل فيها الحسن والحسين مع صغرهما لما اختصا به عن قرب النسب  
 وانچه في الخبر گفته اند لا نسلم دلالتهم على الفضل في لهم الذين يخبرهم النبي  
 للباهلة يحب ان يكون في غاية الشفقة عليهم قال قلنا هذا مسلم  
 لكن لا نسلم ان غاية شفقتهم عليهم كان بفضلهما بل بقربهم منه بل  
 انه عليه السلام احضر الحسن والحسين مع انهما لم يبلغا حد المكلف  
 بصغرهما وبتقدير كونهما مكلفين فمن العلوم ان ثوابهما كان بيد علي ثواب  
 من اتفق مع قبل الفتح وقاتل فعلنا الله ليس السبب في الاحضار اذ ما ذكرنا  
 وهذا هو مقالة النواصب على ما حكاه عنهم وبتحقق مما ذكره اخي المعظم  
 دام ظله حيث قال بين اعترافا وفضل بن زياد بن نعيم بن نعيم بن نعيم بن نعيم  
 نواصب با و در حقيقت تعبیر از علی که خود بنواصب کند و آنچه الله الذي  
 اجري الحق على لسانه مگر این که گوید که از نواصب نیستند لکن این شاکر و نواصب  
 که اخذ این تقریر از اساتذہ خود کرده اند و نیز موجب دشمنی چشم با و کذب با  
 در دعوی خاصه با نواصب یاده تر و واضح تر شود و هرگاه علی شما از نواصب  
 اخذ کرده باشند اگر علمای این کتب شما برای الزام شما ننهند چه مستبعد است و باطل  
 آنچه نوشته است مردود بانکه احضار این جماعت برای قسم خوردن بر آنها نبود  
 و ادعا آن کذب است و دروغی است صریح و همچنین دعوی این که احضار ایشان  
 برای سکفای بود چه احدی از مورخین علی اسلام نگفته که آنها اعتقاد داشتند  
 که تا وقتی که با و اموال او حاضر نشوند مبارک نمی شود و این معنی از این است



که این آیه مستلزم فضیلت اهل بیت است پس اگر الزام کفار مراد می بود مقتضی فضیلت می شد  
و اسقف بخران نمی گفت که ارجی جوها لکم و اگر انصار را ولاد و داماد شرط می باشد  
چنانچه این باب صبیح شته البتة حق تعالی تصریح می فرماید که بدیع اولاد و اولاد کم  
و اصحاب را داماد چهار که فقط نسائنا و ابنا گنا تطویل بلاط اکل بود بلکه نسائنا  
مشعر برین است که با وجود آنکه متبادران از ان حضار از ارج بود چون آنها قابلیت  
نداشتند دعوت آنها نفرمودند و ایضا درین حدیث می التورین با چرا همراه نبردند  
و آنچه گفته که دلیل برین اهل مردود است بآنکه قسم خوردن با ولاد در مذمت است قول  
پیچ کس در معنی می باشد اخل نیست بلکه می باشد عبارت از عا بد کردن و حلف  
با ولاد در پیچ کتاب شته باشند و اگر حلف بر آنها در می باشد اخل معنی در چما  
صیغه فتمیل بصیغه جمع است و می فرماید چه قسم با ولاد و داماد خوردن مخصوص  
در حق آنحضرت می تواند شد و یگران پس لغو در کتاب خدا لازم آید با جمله می  
الی الان در شریعت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله شایع و دایر است  
و از آنکه معصومین علیهم السلام نیز بر آیات متکثره منقول گشته پس دلیل بر اخصاب کلام  
و دلالت آیه بر فضیلت آنجناب امریست که انکار آن غایت شقاوت بی حیائی است  
چنانچه از کشف غیره نص بر این گشت انتهى قال لوالد الما جد علی الوجه  
فی عماد الا سلام بعد امثال هذه التقریرات با جمله فضیلتی که از برای  
اهل بیت ازین آیه مستفاد می شود بمرتبه اصح است که به پیچ کس بغیر از محجوب  
و مخفی نخواهد بود و آیاتی بیسی که از محشر می آید متعصبین معتزله است گفته است و شبه  
دلیل لا شئ اقوی منه علی فضل اصحاب الکساء و قاضی متعصب



فضل بن زهران كفته نعم فضيلة عظيمة كأمير المؤمنين علي عليه السلام وأرسيد  
 علم الهدى عليه الرحمة ورجوا قاضي عبد الجبار معتزلي از شافى سيرة نقل فرموده اند  
 قال: أما ما حكاه عن أبي هاشم من أن القصد لو يكن إلى الأمانة عن الفضل  
 وإنما قصد الحصاد من قرب من النسب إليه فظاهر البطلان لأن القصد لو كان  
 إلى ما ادعاه لوجب أن يدعو العباس وولده وعقيله إذا كان إسلام العباس  
 والعقيلة وانضمامها إلى الرسول متقدماً بقصة المباحلة بزمان طويل  
 لأن المباحلة في سنة عشر من الهجرة كانت لما وفد السيد والعاقب  
 فتمن كان معهما من أسافقة بخران على النبي صلى الله عليه وآله بين الحاضرين  
 وبين حصول العباس وعقيل مع النبي مدة فيمنه وفي تخصيص النبي  
 أمير المؤمنين عليه السلام بالحضور ومن من عداه ممن كان يجري  
 مجراه في القرب ليل على ما ذكرناه فلما تعلقه بدخول الحسن والحسين  
 فيهم مع صغيرهم فمعلوم أن صغير السن ونقصانها عن حد بلوغ الحكم  
 لا ينافي كمال العقل وإنما جعل الشارع بلوغ الحكم حداً لتعلق الأحكام الشرعية  
 وقد كانت بينهما عليهما السلام في تلك الحال سنناً لا يمنع معهما أن يكونا  
 كامل العقل لأن سن الحسن عليه السلام كانت في قصة المباحلة زيدا  
 على سبع سنين وسن الحسين عليه السلام يقارب السبعة على أن مدينهنا  
 أن الله تعالى فرق العادات للأمة وتخصهم بحال ليس لهم فلو كان كمال العقل  
 مع صغير السن ليس معتمداً لجاء فيهم عليهم السلام على سبيل الخرق العاد  
 لفرق الأخي المعظم دام ظلهم ولنعم ما قال قوله وعلى هذا القياس



مطرو دست بانکه اولاً قول و بانکه هلاک و فدی بخیر این همه الملمات نبوه امری است تخفیف و  
چند است که در میان این نصاری مختل بود که اگر عای آنهاست بجا شود هلاک  
انجناب مع اتباع احباب محو اسم اسلام از روی زمین خواهد شد آنحضرت بدائی  
در حق آنها نمی است که صدای آنها بر بساط خبر باقی نباشد و شکلی نیست که این مجاری به  
لسانیه بمزاج باشد از محاربات سنانیه است پس قریب بانکه این الملمات نبوه بغایت  
سخت است و اعانت ابداد حضرت امیر دین اسلام را کاشمیس را بعهده النهار  
ظاهر روشن است چه خرمین حیات کفار فجار بصاعقه و الفکار الشن  
حیدر کر با خاک تیره یکسان گردیده و در جمیع مصائب بانحضرت رو داده  
و ران مشارکت فرموده با جمله وقتی که اعانت در محاربه سیف سنان مطلوب بود  
از آنحضرت جلوه ظهور پذیرفته و هرگاه حاجت اعانت در و عا در محاربه سنانیه  
آنحضرت اعانت فرموده و آنچه از استجابت عای پیغمبر بلا شرکت غیر می نقل کرده  
پس مع جب عدم استعانت نمی شود چه هرگاه آنحضرت با وجود نبوت در احکام شریعه  
حاجت اعانت مشوره عمر داشته باشد بلکه حق تعالی نیز مخالف راسی عمر نمی  
نمی فرموده با اگر احتیاج اعانت آنحضرت نیز در امری باشد چرا انشقاق صدور  
نوا صد شعب و پیر طاهر است که حضرت موسی عا کرد که اجعل لی وزیراً من اهلی  
هارون اخی شد به از وی و اشرا که فی امری پس هرگاه استعانت حضرت  
از حضرت هارون ثابت شد اگر استعانت سید المرسلین از امیر المومنین این است  
هم با چه عجب و قد قال فی حق اخیه اما توضی ان نکو منی بمنزلة هارون  
من موسی و ایضاً بمقتضای ابیها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیماً



تصاية تسليم برأى جناب لازم و مستحق و اذان لازم نمی آید که آنحضرت محتاج بعمل و درود و دعا  
 بلکه چون آنحضرت مستحق رحمت است عبادی بر عرش عجلت با با جملة استعانت و عی  
 آنجناب بالا فرادست بلکه از جهت آنکه تائید این بیت موجب تاکید و تحجیل استجابت باشد  
 و فایده بر آن اظهار اختصاص این بیت بمرید قریب گاه حضرت بار حق و فضیلتها  
 بر غیر آنها **اقول** جواب اجابت دعای پیغمبر کلیته در ابد است نزد اهل سنت  
 ثابت نیست چنانکه از شرح شکوة لایح می شود قال الطیبی فی شرح المشکوة <sup>متبعاً</sup>  
 علی الطهر القابل فی ذیل حدیث رواه صاحب المشکوة بان جمیع الدعوات الانبیاء  
 استجابت و المراد بهذا الحدیث لکل نبی دعا علی امته بالا هلاک کنوح  
 و صالح و شعیب و موسی و غیرهم و اما نبینا فلم یبدع دعا علیه بالاهل  
 فاعطی قبول الشفاعة عوضاً عنه هكذا هذا مشکل لانه عاقل احیاً  
 من العرب بقوله اللهم العن فلاناً فلاناً الى ان قال و التاویل ان <sup>المستقیم</sup>  
 ان معنی قوله علیه السلام لکل نبی دعوة مستجابة ان الله تعالى جعل  
 لکل نبی دعوة واحدة مستجابة فی حق امته فکل مرکب انبیاء نالوها باهلاک  
 قومه قوله و انا صاقلتها فوالد دنیا حیث دعوت علی بعض امتی فقیل  
 لیس لك من الامر شیء او یتوب علی من فقیقت لك الدعوة المستجابة  
 فی الآخرة قال و اما قوله ان جمیع دعوات الانبیاء مستجابة فتقف عند  
 صلی الله علیه و آله سئلت الله ثلاثاً فاعطانی اثنتين منعه واحدة  
 و هی ان لا یدین ائمنه بعث بعض یسرافضام تائید دیگر مقربان احدیت  
 عجب نبی زیرا که بنا برین دعای پیغمبر علت تائید اجابت نیست خصوصاً نظر



بقول آنحضرت علی ما روید وانا صانعتی با فی الدنیا حیث دھوت علی بعض اصغر  
 بلکه از آخر کلام طیبی استجابت مطلق و عام محل کلام معلوم می شود پس انضمام ضایع و لغا  
 ذوالمکارم مطلوبی تواند بود و موید آنست که عاها می خود را پیغمبران بود  
 و اعی بوسیله تجدد تو سبط اسماعیلی حسنی حقوق آبابی طاهرین و انوار مقدسه  
 حضرات معصومین می نمود که می ساختند پس در مقام نیز قرین ساختن این بتابین مقررین  
 مانعی نداشته باشد و لکن نفع لناعرفی لک گوییم که استعانت باستشارة التماس  
 و تأمین این مقدسین مطهرین عن الا و ناس بهیچ وجه باعث منقصت برای آن نیست  
 بلکه بحتم که هر چند واجب الاجابت باشد با منسلک در مدارج تواضع و خضوع و خشوع  
 که مطلوب شارع است بوده باشد پس حضرات انبیا آرا می نمود و دعا پاک خود را تا چیرند  
 با وصف عدم حاجت این محتاج با انضمام آرا و دعا پاک دیگران قرار میداده باشند  
 و این معنی در نظر شارع بهم از ایشان مطلوب باشد تا از عجب مبرا و از خود نمائی  
 و خود فهمی معز باشند چه عجب از همین است چاک بعضی انبیا مثل موسی بن عمران  
 هرگاه تفوق در علم خاطر ایشان خطور نمود بدافع آن بر جوع کسب حضرت خضر  
 نامور گردید و اگر ازین هم تنزل کنیم شریک در دعا درین مباحله بنص صیغه جمع  
 بود و لازمه نیست که اکتفاء مصالح ربانی و حکم سبحانی مفصلا بکافه خلق میشود  
 فیکون لک صقیل التعبدات و مصالح خفیه خدای عز و جل خود بهتر میداند  
 چون چو در آن نشاید باز جناب اخی المعظم میفرماید و ایضا بنا بر حدیث صحیح میفرماید  
 که در آیه الله خود نوشته تا بین اسکند و در ایضا که در حقیقت محجزة آنجناب بود  
 موجب منقصت آنحضرت العیاذ بالله عجبش بود با قوله با بکمال الخ و آنست که

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



این دلیل در صحن بر امامت آنحضرت است که ناصبی مقتضای چه لا درست دزد  
 که بکف چراغ دارد و از مادر دیده و بکلمه خدا علقه حجت الینا را به آگاه  
 می سازد فلعله الله علی الکاذبین با بکلمه ناصبی مطلق از حیا بهر ندارد و مصداق  
 دروغ گویم هر که تو گوید که کذب غده که از کذاب مسمی بصدیق بوراشت یافته  
 بسبب نارشادت خود حق او ستادی را بیاد میدهد با وجود آنکه این دلیل مانع  
 از کلام جناب ایشانست او بطرف خود منسوب کرده اقول اشارت بانچه پیشتر گفته  
 که جناب امیر علیه السلام در شوری در احتیاج قوم مورد لوم باین آیه افاده فرموده  
 و نیز در بحار مولانا المحلسمی از فضول شیخ مفید روایتی منقول شده که از حضرت  
 امام رضا علیه السلام آن بزرگترین آیه که در شان این سیت علیه السلام آمده باشد  
 پرسیدند پس اشاره بآیه مباهله فرمود و سرش بیان نمود و علی بن ابی طالب  
 علیه السلام را نفس سوال بآیه مذکوره قرار داد و آن وقت ماسون گفت  
 که آیا چنین نیست که حق تعالی لفظ ابنا را بصیغه جمع ذکر نموده و رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم بر دو فرزند خود را بخصوص دعوت فرموده و بنسب  
 بلفظ جمع آورده و دعوت نکرد رسول خدا مگر دختر خود را تنها پس چرا جائز نباشد  
 که بفرمایند دعوت بکون نفس خود را و مراد از آن دعوت نفس او علی الحقیقه باشد  
 نه غیر او فلما یكون الامیر المؤمنین هذا الفضل پس حضرت امام رضا علیه التمجید و الثناء  
 فرموده که آنچه گفتی درست نمی آید زیرا که دعوت اعمی نمی باشد مگر از برای غیر خود  
 چنانکه امر او امر است از برای غیر و علی الحقیقه کسی نفس خود را دعوت و امر نمی کند  
 و بر آنگاه که حضرت رسول خدا در مباهله دعوت نفرمود مردمی را بجز علی بن ابی طالب



پس ثابت شد که اوست معبر بنفیس رسول و اوست مراد خدا از لفظ نفسا و کتاب مجید  
و حکم او در تنزیل حکم رسول جلیل است فقال المامون اخاورنا الجواب سقط رسول  
و گویا که مامون چنین تقبی هم کرده بود که چنانکه صیغه جمع در لفظ ابنا و نسا بر غیر  
جمع مستعمل شده لفظ النفس نیز در غیر معنی جمع با استعمال آمده پس از آنکه نفس مختص  
از ان تنهای محظوظ نباشد پس اندراج حضرت امیر درین فضیلت ثابت نخواهد شد  
فكانه ظن ان بنار الاستدلال بالآية على صيغة الجمع و محصل آنچه آنحضرت بواجب  
افاده فرموده است که دعوت نفس دعوت کننده قطع نظر از استعمال جمع  
در واحد بر سبیل حقیقت درست نیست پس آمده آن بلا ضرورت مجتوئا خواهد  
فانه مجاز فوق ما زعم من المجاز في سائر الفاظ الآية لا يصاد اليه من  
ضرورة فيكون المراد غيره و چونکه آنحضرت مردی بخیر آنحضرت بالاتفاق  
من معتبري الفريقين طلب نفرموده و فیکون المراد لا غیر پس استدلال شیعیان با  
و فضیلت آنحضرت از کلام آمده شان با خود باشند نه از کلام آمده اهل سنت منکران  
افضلیت آنحضرت فیکون هذا اللفظ مثل سائرها مجازا متعارفا فی غیر  
معنى الجمع لا يزيد فيه مجازا خريابا الوجدان لم يستحسنه الفريقان  
فاعترف المامون باندفاع السؤال الذي ورد على هذا الاستدلال  
لجودة محموله وثاقه مضمونه و بالله الحجة البالغة <sup>ششم آیه تطهیر</sup>  
قال الله عز وجل انما يريد الله ليدفع عنكم الرجس اهل البيت طهر  
نظما و علامه علی علیه الرحمه میفرماید اجماع کرده اند مفسران بر وایت کرده اند  
جمهور مثل احمد بن حنبل و غیره که تحقیق که این آیه نازل شده بر باره علی بن ابی طالب

پس ثابت شد که اوست معبر بنفیس رسول و اوست مراد خدا از لفظ نفسا و کتاب مجید



وفاطمة و حسن و حسين و روايت کرده است ابو عبد الله محمد بن عمران مزي باني  
 از ابو الجراح گفت که خدمت کردم پيغمبر خدا را در مدت قريب نيم ماه ياد ماه پس بود  
 در هر وقت فجر که پيرون مني آمد از خانه خود تا آنکه ميگرفت هر دو بازو مني علي  
 بن ابی طالب عليه السلام را پس مي فرمود السلام عليكم ورحمة الله وبركاته  
 پس مي گفتند علي و فاطمة و حسن و حسين و عليكم السلام يا نبي الله  
 ورحمة الله وبركاته باز مي فرمود الصلوة رحمة الله انما يريد الله  
 ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا باز مي گشت بطرف  
 مصلاي و دو کذب حسرت خلافي نيت در اين که امير المؤمنين علي بن ابی طالب  
 دعوي خلافت مي نمود براي نفس خود فحجب ان يكون صادقا فيما ادعاه مولانا  
 اردبيلي در حديقه الشيعه مي فرمايد که امام زمان مي بايد که بصفت عصمت و طهارت  
 متصف بوده از گناهان صغيره و کبيره عدا و سهوا و از الود و ظاهريان  
 و هر چه موجب نقص و عيب اند بود منزله باشد و مستحق مرتبه خلافت سول  
 و مستوجب بابتها که گويي در لفظ حق سبحانه تعالی در سوره احزاب  
 بصفت طهارت اهل بيت عليهم السلام نموده فرموده است يرد الله الآية  
 که باجماع مفسران شيعه و سني در شان امير المؤمنين علي و فاطمه و حسن و حسين  
 عليهم السلام نازل شده است و محدثان اهل سنت کتب صادق و حديث خود نقل کرده اند  
 و باز روايت ابو الجراح را که گذشت که فرموده بعد ان مي فرمايد حق تعالی در اين آيه  
 افها ب حسن از ايشان نموده يعني آنچه موجب جرمي زشتي تواند بود از ان کتاب  
 سننات و ناشائست ظاهري آنچه باعث دوری از درگاه الهي باشد مثل خيانت



و اتفاق دوستی دنیا و حب جاه و ریاست و خود پرستی و ریاء و غیر آن از نجاست  
باطنی تمام از ایشان دور گردانیده و روان مبالغه تمام فرموده چنانچه از حوا  
و بطور که تظهِیر اظاہر است غرض حق سبحانه و تعالی از این آیات اظہار عصمت  
و استحقاق امامت انحصار این طایفه است در ایل بیت سالت چنانچه لفظ اثنا  
افادہ آن می کند و فاضل دہلوی می گوید گویند مفسرین اجماع کرده اند  
که این آیه در حق علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شد و دلالت کند بر عصمت  
بتاکید تمام و غیو المعصوم را یکنواصاً در بین جوامع همه مقدمه نمایند  
اول اجماع مفسرین بر این مجموع است ابن ابی حاتم از ابن عباس رضی اللہ عنہما  
روایت می کند که انھا نزلت فی نساء النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم  
و ابن جریر از عکرمه روایت می کند که انه کان ینادی فی السوق ان  
قوله تعالی انھای وید الله لیدنھب عنکم الوجس لایة نزلت فی نساء النبی  
صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و ظاہر از ملاحظہ سباق و سیاق آیت ہم  
ہمینست زیرا کہ از ابتدای یا نساء النبی استیجاب حدیث من النساء تا قوله و اطعن الله  
بالکتاب و الحکمہ خطاب بازواج مطہرات است و امر و نهی با ایشان واقع می شود پس  
در اثنای کلام حال دیگران بدو رکزن فی تنبیه بر انقطاع کلام سابق و اختلاج  
کلام جدید مخالفه و شش بلاغت است کہ کلام انقدر الزان پاک باشد و اول  
از اجماع مفسرین اتفاق مفسران شیعه اکثر اہل خلاف و مست چنانکہ از تفاسیر  
متنصب ابو بکر بن قاسم منقول شده انه قال فی تفسیره اجمع اکثر اہل  
عنه انھا نزلت فی علی و فاطمہ و الحسن و حسین و ابن حجر در حق حق بنو



اکثر المفسرين على ما نزلت في علي وفاطمة والحسن والحسين لتذكيرهم عنكم  
وما بعده وقيل نزلت في نسائه لقوله اذ كن ما يتلى في بيوتكن من ايات الله  
ونسب لابن عباس من شجر كان مولاها عكرمة ينادي به في السوق وقيل مراد  
النبي صلى الله عليه وسلم وقال اخرون نزلت في نسائه كما هي في بيوت سكناه  
ولقوله واذ كن ما يتلى في بيوتكن واهل بيته لنفسه وهم من شجر الصدقة  
عليهم واعطوا جميع رجوة وايدى ابن كثير بانهم سبب النزول وهو واحد  
قطعا اما وحده على قول ومع غيره على الاصح وورد في ذلك احاديث منها  
ما يصح متمسكا بالآخر وهو اكثرها ولد ذلك كان هو المعتمد خلاصة انكره  
چهار قول درین جا ذکر نموده اول اقوال که قول اکثر و شهرست بهمین که این آیه  
در شان حضرت علی بن ابی طالب و حضرت فاطمه زهرا و حضرت امام حسن  
و حضرت امام حسین است و ثانی قول بعض شان که در شان بنان آنحضرت نازل  
و ثالث در شان خود آنحضرت نازل شده و رابع آنکه در شان بنان و آل عبا  
عبا علیهم السلام نزول یافته و این اصح دانسته و بنا بر قول اول و اخیر مطلب  
ما حاصل است و قولین بطریق کشد و ذانها واضح است و غیر اصح اند عارض آن  
پرو نمی تواند شد تعجب است که ناصب چنین و آیت شاذه را در معارضه و آیت  
صحاح بنا بر قدح درست لال آورده قال اخي المعظم دام ظله مراد از اجماع اتفاق  
شیعه سنی است بر نزول آن در شان آل عبا باین معنی که قدر متفق علیهم باین  
خاصه عامه نزول آن در شان ایشان است نه اتفاق جمیع اهل سنت بر آن و ظاهر است  
که چنین اتفاق متحقق نمی شود و بموافقت بعض مفسرین عامه یا مفسران امامیه که صرح



به الشیخ نور الله اقول مراد آنست که اتفاق فریقین بمعنی موافقت بزر و فریقین است  
 برین قول و آن اختلاف بعضی الفرق فیما بین حوزة اجماع و اصطلاح که اجماع جمیع امت باشد  
 بحیث کایشند منه شاذ فانه محتاج او شاذ و در صدق اتفاق باین معنی  
 موافقت بعضی کافیه است فکیف اذا تحقیقت الموافقة مع الجمیع و الا اکثر  
 کما شهد ابن حجر کما مر آنفا قال و ایضا ممکن است که مراد دعوی اجماع قبل ظهور  
 مخالف باشد و المخالف حادث لا یعتقد به و مؤید اینست آنکه کسی روایت کرده  
 خلاف آن را متاخر از تعلیق و احادیثی درین باب و نیز آنچه سابق در بیانها و لیکن  
 در بیان اجماع تحریر پذیرفته درین مقام نیز جاریست فارجمع لیه قول ابن ابی حاتم  
 از ابن عباس و آیت می کند که انھا نزلت فی نساء النبی و ابن جریر عکرمه و آیت  
 که الله کان ینادی فی السوق ان قوله تعالی انما یؤید الله الایة نزلت فی نساء النبی  
 اقول این و آیات شاذة مختلفه که برای مفسرین و خلفاء جور و ضعیف و امارات  
 اختلاف از اسباب بیست و هفت بران میسببست معارضه و آیات متواتره المعنی  
 متفق علیها بین الفرقین عاری ازین عیب و شین فاما علی القصد من تلك  
 نمی تواند بود خصوصاً و آیت عکرمه که در رفع گوئی او پیشتر از کتب اهل سنت  
 مشهور و محابثات رسانیده ایم و الله کان یکذب علی ابن عباس و انهم که مناد  
 در کدام عهد بود اگر در عهد خلفای جور برآخوش آمدند یا بود از پایه اعتبار است  
 مع کونه معادیا لاهل البیت و من اخرج فلا یبعد تقربه الی عدلهم طمحا فیه و اگر  
 در زمان رسول انصر جان بده پس چگونه اجلای صحابه دیگر از آن آگاه نمیشدند  
 و بر خلاف آن و آیت کردند و بیشتر از کلام بعضی معاصرین مثالب عکرمه بفصل بیان شد



وزاد ههنا انه يظهر من جامع الاصول انما هذه الرواية رواها جري عن عكر  
وقد اتفق انما كان على ابي الخواجه اما اثبات ناصبيت ابن جري بن جري بن جري  
پدر شمس گفت لنا افاضنا ولكم امامكم يعني براي امام ماست معاوية  
و براي شما امام شما يعني علي بن ابي طالب و صاحب لسان الميزان گفته هو  
من جبال البخاري ثقة ثبت و دهي بالنصب و نیز گفته من المعروف  
ان يزيد بن هارون قال رايت المغيرة في المنام فقال يا يزيد  
لا تكتب حديثه يعني جري بن عثمان فانه يسب عليا و مع ذلك كله  
گفته كه اين روايت ابن ابي حاتم عارض است با آنچه حافظ عبد العزيز در كتاب  
معالم المغيرة از طريق ابن ابي شيبة روايت كرده كه ترجمه اش اين حديث كرد  
مرا يحيى بن عبد الحميد حديث كرد قبض از اعمش از عباد بن يحيى بن عباد  
مرفوعا بدرستي كه حق تعالى تفسيرم و خلق با بد قسم بدليل قوله تعالى واصحاب  
فانا من اصحاب اليمين الى ان قال ليس دانيد مرا از بهترين قبائل بدليل قوله تعالى  
وجعلناكم شعوبا و قبائل و گر دانيد مرا از بهترين قبائل بدليل قوله تعالى انما يريد الله  
ليذهب عنكم الرجس و صاحب اهر العقد بن عبد اين حديث گفته المحدث  
الطبراني عن طريق يحيى بن حميد ايضا و هو الحان و قد ثقة يحيى  
بن علي و ضعف غيره و اخرج الثعلبي في تفسيره اين حديث لالت صريحه دارد  
بر اين كه بنى هاشم بهترين جميع قبائل عرب اند چون نساين غير اتفاق از بنى هاشم بودند  
پس شريك آنحضرت در اين مرتبه نباشند بلكه كسى كه از بنى هاشم باشد هم علي  
و فاما المحدثان يحيى بن حميد و يحيى بن حميد معلوم شد كه روايت ابن ابي حاتم و ضعيف است







عن ابن عباس قال كان يوم ببا فاطمة ستة أشهر وليس فيه نقطة  
 قريباً من الستة ولعل ذلك التفاوت قد نشأ من اختلاف النسج وغلط النساء  
 وكيف كان قال هذا حديث حسن غريب من هذا الوجه وهو على ما صرح به مختصر داية  
 حتى يعثر منه عن جماعة من الصحابة إذا تفرد بروايته واحد عن صحابته  
 قال منه قول لقومك غريب من هذا الوجه ثم قال لقومك إنما تفرقه  
 من حيث حماد بن بسمة عن عائشة وفي الباب عن ابن الحزم ومفضل بن يسار  
 وأمر سلمة ثم قال انحنى المصنف دأماً وظله في رواية أبي الحزم أنه قرين بمضمون ست  
 وتعليبي دكر أن ابن راويته كرده اند مسطور است كه او گفت كه من تان ماه يا ده ماه بعد  
 پنجم خد اصابني الله عليه وآله وسلم حاضري شدم وانخضت هر روز وقت صبح اين آيه را  
 بر سر روزه خانه اهل بيت تلاوت مي فرموده و من ذلك صافي صحيح ابن اود في الخبر الثاني  
 في باب مناقب الحسن والحسين عليهما السلام باسناد عن النبي مثل الالفاظ  
 والمعادن في جمع بين الحسين وايت كره و زاد في آخر اللهم هؤلاء اهل بيتي  
 فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً واحمد بن حنبل وتعليبي باسناد متعدد  
 متكرره اين معني را روايت كرده اند قوله خطاب برز ملا حظة سابق سياق آيم  
 بهمين است زيرا كه ابتدا مي يابنساء النبي لستن كما حد من النساء تا قوله واطعن  
 بلكة والحكمة خطاب بازواج مطهرات است وامر و نهى بايشان واقع مي شود پس ايشان  
 كلام حال مي گيرد كور كردن تنبيه بر انقطاع كلام سابق و افتتاح كلام جديد  
 خلاف و شرب بلا تحت كه كلام استدر از ان پاك بايد نهست اقول تنبيه بتدوير  
 بر انقطاع كلام سابق حاصل است عند النبيه وان خفي عن هذا السفيه



علاوة آنکه در نظم و ترتیب آیات متدو له بدین انا تم بحث و کلام در سابق این مقام  
 مستوفی گذشته و بوضوح پیوسته که ترتیب و مع ترتیب جمع یکسان نیست چنانکه  
 بمواقع متعدده و محال بتبدل نزول یافته باشند در تطابق یکی بدیگری لازم نباشد  
 قال رسول الله ﷺ و ایضا فی الدلیل علی ان هذه الايات في سورة واحدة  
 بهذا الترتیب كانت في اللوح المحفوظ بهذا الوجه المانع من ان يكون ترتيب  
 انما يريد الله ﷻ ليهيئكم الاية نزلت في غير الوقت الذي نزلت فيه اقصم الصلوة  
 و اتين الزكوة و يكون عثمان و غيره جعلها في هذا الموضع ظنا منه ان  
 المعنی بها و اجتهدا في الترتیب و ليس يمكن انكار هذا لان من المعلوم انه وقع  
 اختلاف كثير في ترتيب المصاحف حتى اختلف الناس على مصحف عثمان  
 و الاختلاف انما هو في الترتیب البتة لان القرآن متواتر كما لا يخفى **قول**  
 و اما حصر الاختلاف في ترتيب السور فحسب صنع جمع من العامة فبعد قد اشترنا  
 الیه بقا فلا نعبد يا آنکه نظم آیات برنج جمع تالیف عثمانی بر حجت نیست چگونگی  
 حجت باشد و حال آنکه اکثر زایات و یقین و شان نزول آیات خصوص در این باب  
 بر خدا آن سید بزرگوار اخی المعظم ما وظله تورط ظاهر از ملاحظه سیاق و سمر مردود  
 باینکه مراعاتنا سبب آیات بنا بر و آیات سنیان که مذکور شد مانع نیست و ایضا  
 وقتی مراعاتنا مستحسن است که جمیع آیات و فقه نازل شده باشد و اذ لیس فلیس و ایضا  
 اگر بر همین ترتیب لوح محفوظ ثابت شود و ترتیب آنی معرا از تغییر عثمانی با البتة  
 می تواند شد و چون حضرت ثالث بالبحر مصاب بسیار احراق فرموده حسب سبب اشع  
 تالیف و ترتیب فرموده باشند بر حجت نمی تواند شد باینکه این گردان ایشان



که برای انفاهی فضیلت این سبب اخلاص آیات وارده در شان این واج فرموده <sup>انکه</sup> علاوه  
 بر که تتبع آیات نموده میداند که در اثنای آیات یکیه بعضی آیات مدینه با کس  
 موجود است و در بقیه قصه و بگزید کور می شود و درین سوره نیز در اول  
 آیات که خطاب باز واج است باز خطاب مع منان فرموده بقوله یا ایها الذین آمنوا  
 و باز بعد آیات عدیده خطاب آنحضرت شده بقوله یا ایها الذین آمنوا و اجابوا  
 اگر حایث چنین مناسبت منطقی و معنی و فصل خطاب مع منان در میان آیات که مخاطبه  
 در آن باز واج است اقع نمی شد و امثال این بسیار دارد شده **اقول** آنکه ترتیب  
 آیات بر طبق این جمع علی خلاف ترتیب النزول نزد اکثر اهل سنت توقیفی  
 و تقدیری است که صحیح به جماعه منتهی آنکه بعلمت نظم مرام در سلاک حد از کلام  
 پس بنامی هم مطالب سبب سیاق آیات بنامی فاسد الفاسد خواهد بود و فی الحقیقه  
 من طریقنا یا جابر لیس شیء بعد من عقول الرجال من تفسیر القرآن ان الآية  
 یكون اولها فی شئ و آخرها فی شئ هو کلام متصل منصرف علی وجوه و لهذا  
 در و آیات فریقین از تفسیر بالرای نهمی دارد شده پس قول اول خلا احادیث و حجتها  
 در مقابل نصوص خلاف و در تفسیر با که کلام الله را از چنین تفسیرات پاک باید دانست  
 و خلاف و در مناهره عقلا قال اخي المعظم دام ظل المسکون ایضا شاهدنا  
 اینجامی گویند که در اثنای کلام بیان امر علی در تنبیه بر نقطه کلام سابق  
 خلا روش بلاغت حال آنکه خود مقتضا لم تقولون مالا تفعلون و آیة وضوح  
 باد خال مسج و در سبب تمام جمله اولی که متضمن بیان غسل اعضا منسوخ است نماید  
 چنانکه تفصیل آن مع لاه ما علیه رساله سیف با سحر مذکور نموده شد ایضا قول



باین که در این جا مناسبت بین آیات پنجم نیست نیز مقدم است نظر باین که شاید  
 مراد تغییر در نفس از وراج باشد یا که با وجود آنکه آنها با اهل بیت نشو و انداز چنانچه ایشان  
 در اطاعت الهی مصروف نمی باشند یا برای دفع توهم آن باشد که هرگاه از وراج مرکب  
 افعال شفیع می خوانند شد محتمل بود که متوجه می فهم کند که اهل بیت نیز العیاذ بالله  
 مثل ایشان با پس حق تعالی و رفع آن با بیان تطهیرشان فرموده است و قول  
 وقد سبقنا بالكلام بمثل هذا الوجوه مولانا المجلسی رحمه الله در دفع کلام  
 فواصب لایام در حق الیقین فرموده است و آنکه بعضی از مخالفان گفته اند که این آیه  
 در میان آیاتی است که در آن آیات خطاب بر زنان آنحضرت شده است پس باید  
 که درین آیه نیز ایشان مخاطب باشند و این باطل است چنانچه در اول آنکه تغییر در نفس  
 از مونت ضمیر مذکور دلیل است بر آنکه خطاب با ایشان نیست و کسی که تابع آیات آیه  
 قرآنی می نماید میداند که در آیات ازین قبیل بسیار است که در میان قصه دیگر  
 مذکور می شود و تغییر خطاب بسیار می شود چنانچه درین دو تغییر مثل این واقع شده  
 که در میان خطاب باز و تاج عدول خطاب منان شده است باز بعد از آن امر مخاف  
 ایشان شده است با آنکه درین جا مناسبت تمام است اگر کسی تمعیر کند زیرا که درین  
 تغییر کلام تغییر در نسبت بر زنان است که شما و اهل بیت با آنحضرت محشورید  
 بلکه معاشرت شما بیشتر است چنانچه مثل ایشان نمی باشید و در معاشرت ترا بیشتر است  
 و اب معاشرت با آنکه مبادا کسی تمعیر کند که زنان با این اختصاص هرگاه این قسم  
 اعمال از ایشان صادر شود ممکن است که از اهل بیت علیه السلام مثل اینها العیاذ بالله  
 صادر گردد از برای بیان طهارت ذیل عصمت ایشان این آیه را در میان ذیل



کرده باشد و این دو وجه بخاطر فقیر رسیده و نسبت به جوهری که مفسران در ربط و نظم آیات  
 می بیند واضح و عیان تر است و دوم آنکه اگر این سخن صورتی داشته باشد با وقتی تحت  
 که از مصحف چیزی ماقط نشده باشد معلوم نیست زیرا که صاحب جامع الاصول  
 از زید بن ثابت نقل کرده است که بعد از آنکه مصاحف نوشته شد و چشم آید دجال صدق  
 ما عاهد الله علیه یا خزینه بن ثابت یا بنی تمیم و ملحق کردیم پس ممکن است که آیات  
 دیگر افتاده باشد در سابق و لاحق این آیه که ملحق نگردیده باشد و از حضرت صادق علیه السلام  
 منقول است که در سوره احزاب فصایح مردان و زنان بسیار از قریش بودند و بزرگ  
 از سوره بقره بودند و ایشان کم کرده اند و تحریف داده اند **اقول** جناب الداج  
 علیه الرحمه از جلال الدین سیوطی از زین مثل آن وایت نموده که گفت بمن ابی  
 بن کعب کاتب بعد سوره الاحزاب قلت اثنین سبعین آیه ليعدل و ثلث  
 و سبعین آیه قال ان كانت ليعدل سورة البقرة وانا كنا لنقرأ فيها آية الرحمن  
 قلت و ما آية الرحمن قال خازن الشیخ و الشیخه فارجموها البقرة تكا  
 والله عز و حكيم الى غير ذلك مما حكاها طاب ثراه عن كتب العام من الوجوه  
 الصريحة في التخریف و التفتیص من المصحف بعد ان فرموده سوم آنکه معلوم نیست  
 که نظم قرآن مجید موافق نزول باشد زیرا که بسیار می از سوره های مکیه تصریح کرده  
 که آیاتش مدنی است و بالعکس پس ممکن است که در وقت دیگر نازل شده باشد  
 و درین وضع دانسته اند نسخه الحاق کرده باشد چهارم آنکه هرگاه با حادیت صحیح  
 متواتره عامه خاصه معلوم شده باشد که این آیه مخصوص این سبت اگر جهت ربط آیه  
 بر معلوم نباشد ضرری ندارد و انتهی کلامه علی الله مقامه **قال النافع**



لما عبد الله كفته يست كاي بعد ان يقع بين المعطوف والمعطوف عليه فصل واطا ان من انچه در اين  
 واقع شد قال الله تعالى اطيعوا الله واطيعوا الرسول فان تولوا فانما على صاحبنا حمل تقصير <sup>بعد</sup>  
 فامهنة الآية واقموا الصلوة واتوا الزكوة قال المفسرون واقموا الصلوة عطف على  
 اطيعوا انتهى كلامه يوضح ترار كلام سابق و زياره وقوع فصل بين المعطوف والمعطوف عليه بامر صهي  
 من حيث الاعراب تعلق بصنعت سخاة دار و بلا شبهه جائز است لكن بانه ضرر  
 زياره در مانحن فيه جنبيت مغايرت باعتبار موارد آيات لاحقة و سنا لازم  
 و منافي بلاغت اينست نه ان قال اخي العلام في جواب الاختصاص  
 شايد مراد ملائي كور اينست كه فاصله ميان معطوف و معطوف عليه با جنبيتي <sup>تو</sup> باشد  
 اگر چه طوافي با پيس اگر ميان آيات سابقه و لاحقه خطاب در ان بازه واجب است  
 فاصله با جنبيتي واقع شود چه استبعاد و چه در تاييد خود گفته حاصلش اينست  
 كه ولا آية قل اطيعوا الله واطيعوا الرسول الآية واقع است بعد ان عدا  
 الذين امنوا منكم كه بر عمن ناصب شان خلفا واقع گشته و عقب ان باز  
 واقموا الصلوة و اردست كه خطاب بمؤمنين و نزول آن بر حق سائر مؤمنين است  
 بحسب طاهر آيتي كه مشتمل بر بشارت خلفا بنابر موعود فاسد است و بطي  
 آيتي مشتمل بر امر باقامت صلوة و آيتي كه متضمن امر باطاعت خدا و رسول <sup>ندارد</sup>  
 و اخلاص موارد و همست و اگر تخریج وجهي بعيد براسي بطنووه شود در مانحن فيه  
 نیز محتمل تواند شد اگر در اين جا جنبيت با فاضل ناصب لم ندارد و در مانحن فيه  
 خير مسلم بخوابيتم اما عفت من وجه الربط پيس انچه ملائي مزبور در تاييد كلام خود  
 بآيه اطيعوا الله كم استشهدا کرده مطابق آيت طهر است قال الناصب و آنچه



بعض مفسرین نقل کرده که اقموا الصلوة معطوف بر اطیعوا الرسول است  
 صریح الفساوست زیرا که بعد از اقموا الصلوة باز لفظ و اطیعوا الرسول است  
 پس عطف الشیء علی نفسه لازم نوابداً **قال انھی العلام فی جواب المدح**  
**فانھی** صریح کرده باین که عطف اقموا بر اطیعواست و قال فی الکشاف  
 و اقموا الصلوة معطوف علی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و لیس بعد از آن  
 یقع بین المعطوف و المعطوف علیہ فاصل و ان طلال لان حق المعطوف ان یکن  
 خیر المعطوف علیہ کثرت طاعة الرسول تاکیداً لوجوبها انتهی پس حکماً  
 این احتمال مفسرین سفیان نبی کرده اند و از خبری میسرسانند و در عبارت ملا که نقل کرده  
 اطیعوا فقط نوشته و باز این جا که نقل از وی می کند می یابد که عطف بر اطیعوا الرسول  
 حال آنکه این لفظ بعینه درین آیه وارد نیست بلکه اطیعوا الله و الرسول است  
**اقول** ایضا قول ناصب ادوات اهل بیت بطریق نزول آیه کریمه در حق اذواج بقرینه  
 سابق و سیاق آیه بر تقدیر تسلیم قشعی سموع می شد که تبدیل سیاق در کلام ملک علی  
 بتذکیر ضمیر که اشاره الیه موجب افتراق نمی گردید و لیکن درین صورت که علی ضمیر  
 بتذکیر ضمیر بر قصیر اسلوب تنبیه بدفع دخل اهل سنت غفلت نگان بود  
 ضلالت تذکیر فرموده باشد پس حکم باتحاد اسلوب بقرینه سیاق خارج از است  
 استدلال مجوده با قال السید نور الله نور الله مرقد کون الایة الاولى  
 فی ذلک لا یمنع من ما هو قونها متصلاً بها بعد هاء غیره من سببها اذا  
 قام الدلیل علی فسادک و هو تذکیر ضمیر عنکم و یطی که آیه ناگفته است  
 که ایراد صیغه مذکر در عنکم ملاحظه لفظ اهل بیت است قاعده است که چون چیزی را



که فی الحقیقه مونت باشد مذکر ملاحظه نمایند خواهند بآن نطق از و تعبیه کنند  
 صیغ تذکیر حق آن مونت استعمال کنند مثل قوله تعالی خطابا بالسائر <sup>السلک</sup> علیها  
 اتجبین صرنا الله ورحمة الله وبرکاته علیکم اهل البیت الله حمیدا حمیدا  
**اقول** پس روی شو بران آنگاه این قول ناصب است فی قول اکثر اهل سنت زیرا که دانسته  
 که ابن حجر در صواعق گفته است اکثر المفسرین علی انها نزلت فی علی فاطمة و الحسن  
 و الحسین لتذکیر و حمید و عنکم و ما بعد پس این دلیل تذکیر ضمیر برای تصدیق  
 قول شیعیان و ابطال قول مخالفان حجتی نیست بلی نظیر که از غایت ضووح اکثر اهل سنت  
 نیز بشهادت شیخ جلیل الشیخ مقبول و پذیر است پس فرض تسلیم ترتیب آیات  
 تغییر اسلوب دلیل ثانی است برای در افتراق مفاد آیات کاینکه مثل خبر  
 قال اخي المعظم دام ظلّه عربیت وانی علمای ایشان باید ید این حجر گفته اکثر  
 مفسرین بنا بر تذکیر ضمیر قایل بر آیه آل عبا شده اند و ایشان نمی بایند تذکیر  
 بنا بر ملاحظه نطق اهل سنت اقول ائمه خود را بپادشاه می دهند و از همین جا که این احتمال  
 تخیف را در تفاسیر مشهوره ذکر نکرده اند و بتوجهی که دیگر پراخته اند چنانچه از بی گفته  
 و مخاطب خطاب مذکورین بقوله لیدن هم عنکم لیدخل فیہ نساء اهل البیت  
 و در جاهل انتق و ثانیاً آنچه افاده فرموده مدخول است باین که اگر چه تذکیر برای احاطه  
 لفظ اهل بیت صحیح باشد پس شک نیست که غیر مقید در و خلاصه است و اراده آن  
 مستبعد و ایضا در ما نحن فیه مدخول از ضمیر مونت نموده اند و آنست که عدل از این بنا بر  
 رتبه لفظی حسن باشد **اقول** خلاصه کلام آنست که ضرر عن الظاهر به و ضرر و ضرر است  
 و ضرر و ضرر درین مقام غیر مسلم و از اینجا است که در از این جمع کثیر از علما سواد



اهل البيت بغير معنى ظاهر سبقت نكزة التبادر دليل الحقيقة اگر ضرورت  
 عن الظاهر مع دانستن اصل برآيه آل عبا عليهم السلام نمی کردند ضرورت صرف  
 عن الظاهر چه در اینجا ضرورت حمل بر ظاهر بلام حمله مخصوصا در ده در شان  
 موجود و حمل بر خلاف آن اجتناب در مقابله مخصوصا لما روی مستفیضا من  
 صلوات الله عليه لما نزلت هذه الآية جمع عليا وفاطمة والحسن  
 والحسين عليهم السلام وجلهم بكساء فذكر فقال هؤلاء اهل بيتي فان  
 عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا كما سلف جملة منها نقلنا عن صحاحهم ازین روایت  
 در این بیت در این حضرات مفهومی شود کما یشی بدیه سباق النصوص الاشارة اليهم  
 بالخصوص حصرا العدد في خمسة كما رواه ابن حجر عن احمد بن ابي سعيد الخدري  
 انما نزلت في خمسة النبي وعلي وفاطمة والحسن والحسين قال واخوه  
 ابن جبرير فوعا بالفظ انزلت هذه الآية في خمسة ثم سماهم فاندفع  
 قول البيضاوي وتخصيص الشيعة اهل البيت بفاطمة وعلي وابيها رضي الله  
 عنهما كما روى الله صلوات الله عليه خراج ات يوم وعليه رطم رجل من شعرا  
 وجلس فانت فاطمة فادخلها فيه ثم جاء علي فادخله فيه ثم جاء الحسن  
 والحسين فادخلهما فيه ثم قال انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل  
 والا حجاج بذلك على عصمتي وكون اجماعهم حجة ضعيف لا تخصيص  
 لا يناسب ما قبل الآية وما بعدها والحد يشق فيهم اهل البيت لان ليس  
 غيرهم في این تخصیص شیعه بموجب افاده نصوص است نه از راه نفوس امثال اولاد  
 فلما سلف من تعيينهم باسم الاشارة الظاهر في الحصر المستفاد من العدة



وَأَمَّا ثَانِيًا فَيُنَاقِشُ بِيضًا وَهِيَ لَالَةٌ بِرَسْمِ مَطْلُوبِ شَيْعِيَانِ إِذْ فِي رِجَالِهِمَا  
أَنَّ أَلْعَبَاءَ مِنْ آيَةٍ مُرَادًا أَنْ شَرَفَهُمْ أَكْثَرُ وَأَجْزَلُ مِنْهَا كَمَا يُرْوَى عَنْ النَّبِيِّ  
بِهِ أَنَّ أَلْعَبَاءَ تَتَفَقَّحُ عَلَيْهِمْ وَأَوْرَاجُ مِنْ بَدُونِ نَحْتِاجِ بَدِيلٍ وَتَوَرُّ  
سَبَاقِ مَعَارِضِ قَبْرِيَّةٍ تَذَكِيرُ خَيْرٍ فَلَا يَحُولُ عَلَيْهِمْ أَسِيْمًا مَعَ كَوْنِ ظَاهِرِ النُّصُوصِ  
هُوَ التَّخْصِيصُ قَالَ بَعْضُ الْأَفَاضِلِ فِي جَوَابِ الدَّاهِلِيِّ رِقَاعُ مَحْوِيَةٍ مُقَرَّرَةٍ كَالْفَافِ  
أَشَارَ بِرَأْسِ تَعْيِينِ وَتَخْصِيصِ وَأَكْثَرُ غَيْرِ أَتَشَاءُ كَسْمِي يَكُونُ دَاخِلًا فِي شَرَفِ نَزَلِ  
مَنْ يَأْتِي كَمَا مِثْلُ مَا هُوَ كَلَامُ مَنْ أَهْلُ بَيْتِي بِدَاخِلِ مَتْنٍ بَعْضِيَّةٍ جَانِبِ خُصْرٍ  
كَفَتْهُ بَوَالِغُ الْأَهْلِ مِنْ أَهْلِ آيَةٍ نَاصِبَةٍ مُقَدِّمَةٍ ثَانِيَةً بِأَبْزَوِيٍّ وَتَوَجُّهُ  
رَافِعَةٍ وَتَنْقِصَةٍ مِنْ آيَةٍ مِنْ أَهْلِ آيَةٍ نَاصِبَةٍ مِنْ تَقْسِيمِ كَمَا بِسَبِيلِ تَحْقِيقِ  
جَنَابِ مَعْلُومٍ شَدَّ أَنْوَاجُ بَعْضِ نَزْدِ أَوَّلِهِمْ دَاخِلًا فِي آيَةٍ نَاصِبَةٍ وَهُوَ الْمَقْصُودُ  
وَالْثَّانِي مَنْ حَتَّ أَرَادَ أَنْ أَهْلُ آيَةٍ نَاصِبَةٍ بِسَنَدِ مَا رَوَاهُ ابْنُ الْحَجَرِ فِي الْبَابِ  
الْعَاشِرِ مِنَ الصَّوْاعِقِ الْمَرْقُومَةِ حَيْثُ قَالَ فِي مُسْلِمٍ عَنْ بَنِي إِدْرِيسَ بْنِ أَرْقَمٍ  
أَنَّ صَلَاتَهُ عَلَيْهِ أَلَهُ قَالَ أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي قُلْنَا نَزِيدُكَ مِنْ  
أَهْلِ بَيْتِهِ نِسَاءً قَالَ لَا إِيمَانَ لَكُمْ أَنْ الْمَرْأَةُ تَكُونَ مَعَ الرَّجُلِ الْعَصْرِ مِنَ الْهَرَمِ  
فَتَرْجِعُ إِلَيْهَا وَتَقُومُ مَعَهَا أَهْلُ بَيْتِهِ هَذَا أَهْلُ عَصْبَتِهِ الَّذِينَ  
حَرَّمَوا الصَّدَقَةَ بَعْدَهُ وَقَالَ ابْنُ الْأَثِيرِ فِي جَامِعِ الْأَصُولِ وَفِيهِ فَقُلْنَا  
مَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ نِسَاءً قَالَ لَا إِيمَانَ لَكُمْ أَنْ الْمَرْأَةُ تَكُونَ مَعَ الرَّجُلِ الْعَصْرِ  
مَنْ أَلْهَرِ بِطَلْقِهَا فَتَرْجِعُ إِلَيْهَا وَتَقُومُ مَعَهَا أَهْلُ بَيْتِهِ هَذَا أَهْلُ عَصْبَتِهِ  
الَّذِينَ حَرَّمَوا الصَّدَقَةَ بَعْدَهُ وَلِذَا قَالَ السَّيِّدُ نُورًا اللَّهُ وَهُوَ مَذْكُورٌ



فی جامع الاصول ایضا قال قول فحصر من قول لیدان المرءة تكون مع الرجل  
العصر من الدهر الخ ان اطلاق اهل البیت علی الزواج لیس علی اصل وضع <sup>اللغة</sup>  
وانما هو اطلاق مجازی و ممکن ان يكون مراده ان الله یلیق ان یزاد فی مثالی  
هذا الخ من اهل البیت اهله وعصبته الذین کایزول نسبتهم عنه  
اصلا دون الزواج علی التقديرین فهو مؤید لمطلوبنا وجواب <sup>المعظم</sup> الخ  
وام ظله احتمال اول ترجیح داده حیث قال متبادر از اهل بیت شخص محسوب  
اقارب و قرین او هستند نه از واج التبادر دلیل الحقیقة جعله مؤیدا  
بروایة ابن ارقم المذکور بعد آن فرموده که ظاهر کلام ابن ارقم خصاص <sup>النسب</sup>  
بما عدی الزواج عنقریب تا صبی ترجیح می کند بآنکه عبید و جواسی <sup>الخ</sup> چنانچه  
داخل نیستند فکذا الزواج علی صایستفاد من کلام زید بن ارقم  
**اقول** اطلاق اهل بیت و محل دار دیکی معنی اضافی و ظاهرست که باعتبار <sup>بغت</sup>  
اهل بمعنی صاحب بیت بمعنی خانه است پس بنابرین هر که در خانه سکنت داشته باشد  
از ارجح اطفال و خدم و حشم به صدای معنی لغوی می تواند بود چنانکه در اهل بیت  
همه سکنه آنجا از که در داخل اند و به خارج عما نحن فیه بالاتفاق تعجب است  
از منسفی که در تفسیر کربا یا طهر استدلان نموده است بآنکه از واج را اهل بیت  
حیث قال فیه دلیل علی ان نسائه من اهل بیتة قال عنکمرانه رید الرجال  
والنساء من آله زیرا که این استدلال فروع نیست که از واج داخل اهل بیت باشند  
پس باعتبار مثل سائر ثبوت العرش ثم النقش اولاً اهل بیت بودن این واج بمعنی  
در ما نحن فیه باید که باشد پس همانند بعد آن انفسلاک و در سلاک آیه را بیان سازد



والا مصادره بر مطلوب اقل لازم خواهد آمد خطا است كه از اهل بيت بشروا  
 زيد بن ابي قمر خارج باند فلاذ لالة للآية على من حوسه و دیگر معنی عرفی و ظاهر است كه اعتباری  
 زاید در آن ملحوظ است كه انا صلبم را از آن خارج نشسته و زید بن ابي قمر بخروج از زوج  
 از آن هم تصریح فرموده هو من اهل اللسان بقوله حرر باذعان الا انه يحتاج  
 الى تخصيص ان يدان قال السيد نور الله نور الله فلاذ ان مناقشة الجمهور  
 انما نشاء من حمل البيت في الآية والحديث على البيت المبني من الطين والخشب  
 المشتغل على الحجرات التي كان يسكنها النبي صلى الله عليه وآله مع اهل بيته  
 ازواجه ذواريدنا البيت فلك لا حتم ما فهمه ولكن الظاهر ان المراد باهل البيت  
 على طبق قولهم اهل الله واهل القرآن واهل بيت النبوة ولا ريب ان هذا من  
 محصول كمال الاهلية والاستعداد المتعقب للتخصيص التعيين من الله  
 ورسوله على المتصف به كما وقع في الآية والحديث وهذا اختار سلمه  
 الى السؤال عن اهل بيت الدخول فيهم **قول** يؤيدك صارواه ابن حجر عن رواية  
 فيها من ثقة ابن معين ضعيفه غيره ثم جعل القبائل يتوافجونه في خير  
 بيتا وذلك قول الله عز وجل انما يريد الله الآية ويساعد الغرف  
 وما قال النفيس المتطيب كنت من اهل بيت مشهورين بهذه الضنا وهذا  
 افاده انحصار قاله ثيكانه انما اراد بالاهل العشيرة كل من حرر الصدقة  
 عليه لكن ليس كلهم صاحبين لهذا المديح فما ذكره السيد هو المتعين يؤيد  
 ان الازد واج خوطين بالزوادع لما ظهر من المنكرات راويعا اخبار كمال  
 بر عدم انسلاک ازواج رين سكرت دار و مثل روایت ام سلمه قال ابن حجر و صح انه



صلوات الله عليه وسلم جعل على هؤلاء كساء وقال اللهم هؤلاء اهل بيتي  
 وخاصتي ارحمني واهب عظم الرجس وطهرهم تطهيرا فقالت ام سلمة فانما هم  
 قال ذلك على خير ومانند آن آنچه ناصبی در جواب گفته غشیه غشیه من جان می  
 خامس آنکه تشهد ناصبی بقوله تلک خطاب بالسارة العجین من امر الله  
 مقدوح است بآنچه جناب خودی ام ظله فاده فرموده که این آیه حجت ناصبی تواند  
 چه خطاب بر کبری که دره فقط حضرت ساره نیست الا جمعیت ضمیر جمعی است  
 و معلوم که طلاق اهل بیت احد نیز خالی از تسامح نیست بلکه احتمال دارد که خطاب  
 حضرت ابراهیم و سائر اهل بیت آنحضرت بوده باشد نهایت این که حضرت ساره  
 نیز در آن داخل بوده باشد پس این باید مدعی تا چه اول تعجبین بصیغه مؤنث وارد  
 وارد شده و بعد آن چه خطاب حضرت ابراهیم و سائر اهل بیت شده و تذکیر را  
 تفلیت چنانچه حضرت فاطمه نیز بهمین جهت داخل خطاب درین آیه تطهیر و کلام  
 خواهد نظر کرد کابلی که ناصب سارق کلام و سب نیز بآنچه گفتیم اشعاری دارد  
 حیث قال تذکیر الضمیر بیدل علی دخول غیر من مع من هو مثل قوله تعالی  
 تعجبین من امر الله رحمة الله و کاته علیکم اهل البیت فان الخطاب مع سائر  
 ام اسحاق و جته ابن ابراهیم حین بشرها جبرئیل بالولد و قالت لانا  
 عجوز و هذا بعد شیخا عجب است از ناصبی که فقط سرقره را موخته است حال آنکه  
 مستشرق عنده بی نبوده می خواهد که آیه را در حق ازواج تنها قرار دهد بآیه تعجبین  
 من امر الله تمسک جوید حال آنکه خواهی این غلام خود و تکذیب تقدر ازواج نموده  
 تمثیل اشترک را بکبری تعجبین من امر الله داده و نیز دلالت دارد بر مطلوب



آنچه مولانا الطبرسی نقل فرموده که امیرالمؤمنین علیه السلام هر جماعتی سلام کرد  
 آنها در جواب گفتند: علیاً و السلام و رحمة و برکاته و مغفرت و رضوانه  
 پس آنجناب فرمود: لا تجاوزوا بنا عما قالت الملائكة لا بیننا ابوا هیل  
 رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت باز در جای دیگر فرموده قول حق تعالی  
 خطابا بالساره را که ذکر کرده است بسبب جهالت خود نوشته و لا نسلم که خطا  
 در آن سباره فقط باشد بلکه حضرت ابراهیم و سائر اهل بیت آنجناب است اگر سباره  
 نیز داخل خطاب اند بنابر تغلیب چنانچه حضرت فاطمه نیز در آیه تطهیر داخل اند و التذکر  
 للتغلیب مانع گوئیم که مطلق قول مؤلف در خطاب که نمی شود و علاوه آنکه خود  
 سابقا نوشته که اطلاق جمع بر احد خلاف اصل است پس چرا اراده ساره بتمنا  
 از اهل بیت ضمیم جمع جائز داشته قل للذی یدعی بالجهل فلسفه حفظت  
 شیئا و غابت عنک اشياء **قال الناصب** آنچه در تریذخمی دیگر صحیح است  
 که آنحضرت صلی الله علیه و سلم این چهار کس را نیز در کسائی گفته و عاف فرموده که  
 اللهم هؤلاء اهل بدنی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و اسماء گفت  
 مرا نیز شریک بکن فرمود اننت علی خیر و انت علی کافک لیس صریح است  
 بر آنکه نزول آیه در حق انواج بود و آنحضرت این چهار کس را بدعا خود درین عهد  
 داخل ستا و اگر نزول آیه در حق آنها می بود حاجت بدعا چه بود و آنحضرت چرا  
 تحصیل حاصل میفرمود و آنکه اسم سلمه را درین دعا شریک نفرمود که در حق او  
 این دعا تحصیل حاصل نیست **اقول** مراد می شود بر قول و اولاً آنکه این اجتهاد است  
 در مقابل نصوص صریح نزول آیه در حق خمس آل عبا و در چندین جایات نصوص



چنانکه از ابن حجر سابق بهم منقول ساخته اند که اخراج احمد عن ابی سعید الخدری  
 انها نزلت فی خمسة النبی صلی الله علیه و آله و سلم و علی و فاطمة و الحسن  
 و الحسین و اخوجه ابن جریر و فو غا بافظ انزلت هذه الآية فی خمسة  
 فی و فی علی و الحسن و الحسین و فاطمة و لمسلم انه صلی الله علیه و آله  
 اولئك تحت کساء علیه و آله هذه الآية و بسبب کثیر من چیزین و این  
 اکثر مفسرین تصریح گفته اند انها نزلت فی علی و فاطمة و الحسن و الحسین  
 پس جمع جمیع غیر وجهی تا صبی که این آیه در شان ازواج نازل شده و حضرت ابن  
 چهار کس را بدعا خود درین جمع عده داخل ساخت اجتهاد است در مقابل انصاف  
 و قول اکثر که مطابق اجماع امامیه است پس لایق اعتنا و معتبر نباشد این روایتی را  
 که مستمسک و ساخته منافی فی نصوص سابقه نیست کان عاتیه لاینافی نزول  
 الآية فیهم زیرا که غرض از آن باینکه درخواست انجاز و عده کافی قوله تعالی  
 و وعد الحق یا تحض انظار انقطاع که مقصود از آن تشخیص آن اشخاص و اظهار  
 تعیین شان بر سایر ناس و عده او خالی از غیر نیست فیهم عده آیه که سابق بر این بوده  
 بمعنی است مگر آنکه درخواست مثل آن عده مراد باشد بر باره شان پس بدعا حضرت  
 چگونه آیه دیگر شان ایشان نازل نشد و دعا آنحضرت مستجاب نگردد و ثانیاً این جمع گفته است  
 و فی و آیه فیهم و ثقیه این معین و ضعف غیره که ثمر جعل القبائل می باشد  
 فی خیرهم بیتاً و ذلك قوله عز و جل انما يريد الله ليزهبا الآية و ازین روایت  
 مطابق روایات سابقه که اگر ضعف هم داشته باشد با اعتضاد عمل اکثر و تأیید اخبار آخر  
 منجر است اضعاف می شود که مراد از بیت قبایل و خاندان نبوی است ازواج از بیو دیگرند



این پنج راج داخل شنبه و این و آیات کندی شتهار و اعتبار شده که این چهار راج  
 جمع بین الروایات کرده اند اخراج آل عبا از مورد آیه کما صنع الناصب یزید که  
 این چهار جمع نموده میان اخبار نزول آیه رشتان از راج و نشان چنانچه آل عبا میگویند که  
 ان اهل بیت السکنه داخلون فی الایة کما هم المخلصون بها و لما کان اهل بیت  
 یخفی ارادتهم بائین صلی الله علیه و آله بما فعله مع من مرّ ان المراد  
 باهل بیت مخلصان یعم اهل بیت سکناه کازواجه و اهل بیت نسب  
 و هم جمیع بنی هاشم و المطلب قد رد عن الحسن طریق بعضیها سند حسن  
 و انما من اهل بیت الذین اذهب الله عنهم الرجس و تطهرهم تطهیرا فیه  
 المراد فی الایة لبیت السکنه پس قول خروج آل عبا از صدق آیه وافی هدایه  
 مبتنی بر نصب عداوت با قال الخی المعظم دام ظلّه دلیل صریح است که کافی است  
 در جواب قول شاعر اذا لم یکن للمرء عین صحیحة فلا غرو ان یرتاب الصبیح  
 یا کلمه عا کجانب الی الیه رجس بود نه برای او خال در اهل بیت اگر بوی آن مسلم  
 از اهل بیت قطعی بود چراستد عا داخل شدن خود میکرد آیا از اهل لسان  
 و عربیت و ان مثل ابن نجی جاهل نبود چرا آنحضرت صحیحی عن اهل بیتی مگر  
 در حق آل عبا می گفت بلکه می بایست که میفرمود و انت منهم قطعاً پس آن مسلم  
 چرا از وی تحصیل حاصل می نمود و خیال کسی نرسد که اگر رجس از اول عمر اهل بیت  
 حاجت عای پیغمبر چه بود زیرا که این شبهات کاسده بادم بنامی اسلام  
 چه بنا برین معنی هذا الصراط المستقیم که همیشه در نماز تلاوت میفرمود  
 چه می بود و هكذا اللهم صلی علی محمد طرفه ترا که در حدیث ابن جنبل که انفا



مستورشته فرمود است اللهم اليك لا اله الا انت انا واهل بيتي ليس العباد بآية  
 اين و محتاج است تحقيق عقاب بوده باشد اقول سيا تفصيله عند الكلا في الآ  
 ويؤيد ما قلنا من فساد ما قاله الناصب من ان الآية في حق الارواح  
 خاصة و عدم نزولها في شأن الخمسة النجباء حتى قالوا ان نزول اين آيه  
 در حق آنها مي بود حاجت بدعا چه بود ما قال بنفسه و محققين اهل سنت اينند  
 كه هر چند اين آيه در مخاطبه از واج اقع است اما بحكم العبارة بعموم اللفظ مخصوص  
 جميع اهل بيت درين بشارت داخل اند و جناب پيغمبر كه اين دعا در حق جابر فرست  
 نظر مخصوص است بآيه انتهی اقول الحمد لله كه از اينجا واضح گرديد كه شاهد صحت قول خود  
 باختصاص واج خود از وجه تحقيق خارج نشده و محققين اهل سنت نزول ناصب  
 قول او را نه پسنديده اند پس باري بفرمايند كه بنا بر قول محققين اجمال حاجت بدعا  
 چه با و تحصيل حاصل چه لازم نياد پس بفرمايد و بخش بون بيوهم بايد بههم  
 وايد المومنين ضعف و بهر قول باختصاص آيه باز واج عند الفرقين واضح  
 ولايج گرديد اكان تعطف عنان القلم الى ابطال القوم بالتشريك و تثبت  
 اختصاص الآية بغير الارواح مضافا الى ما سبق فاقول قال اخي اعظم  
 دام ظله آيديم بر سر دفع خواجه و نظري او كه در ما نحن فيه از واج نیز داخل اند  
 و تذكر بنا بر تغليب است مدفوع است بآيه قطع نظر از آنكه قول اشتراك از واج اعم  
 و درين آيه مستند و مختصر متاخرين اهل سنت چه قدماي مفسرين اهل سنت بآن  
 قائل بوده اند و قول مستند است از رازي و امثال او است كه عند العجز از جواب استدلال  
 شيعيان بآيه صريح به بعضي صحابنا مردود است اولا بآيه فساد معني آيه بر تقيد لازم مي

و این بفتح  
 است شدن  
 است کردن



بعد طهارتین بالاجماع کما استطاع علیه و ثانیاً مخالفت اخبار صحیح و صحیح  
 کتب سنن ان بنی بنی که احمد بن حنبل از ام سلمه وایت نموده ان النبى کان فی بیتهما  
 فانت فاطمة بدمعة فی بحريرة فقال دعی لی و جاک و ابنيک فجاء  
 علی و الحسن و الحسين فجلسوا یا کلون من بقلک الحريرة فانزل الله هذه الآية  
 انما يريد الله الآية فاخذ رسول الله فضل الکساء و کساهم بها فخرج  
 یداً فالو بنیها الی السماء فقال اللهم هؤلاء اهل بیتی و خاصتی فاذهب  
 عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا فاذا دخلت اسی فقلت انا منکم یا رسول الله  
 فقال انک علی خیر انک علی خیر و نظایران کما سیلج پس ظاهر شد که این طریق  
 اعراض از احوال التفات بسوی آل عبا وارد شده و تذکیر ضمیر بنا بر تغایب  
 مع کثرة الازواج و الخطاب الیهن اولاً از خیر اعتبار ساقط است **اقول** اصل آنست  
 که حمل تذکیر علی التغلیب خلاف ظاهر است لان ضمیر کم موضوع لجماعة المذكورین لا یصر  
 عن الظاهر الا ضرورة و تقدماً بقدرها و از اینجا است که اکثر اهل بحله صاحب  
 بتصریح این مجاز از واج را از ان خارج دانسته اند و جعلوا دلیلاً علی الاختصاص  
 بغیرهن اگر چه جناب سیده صلوات الله علیها را در مفاد آیه داخل ساخته اند  
 لکن اتفاق النصوص لازم نیست که هر گاه باب مجاز مفتوح شود بهر گونه مجاز  
 لفظ راه دهند لکن اقرب الی الحقیقه متعین اذ المرتد عن ضرورة الی الابد  
 فاندفع ان المجاز علی القولین لازم و الا لتفات هنا خیر مصطلح اهل البیان  
 کلا ینحی علی من تدبر فی هذا الشان بعد ازین در ذیل روایات سنن  
 که دلالت اختصاص از پنج مورد عبادار و میفرماید که تعلیل در تفخیر از ابوسعید



ان رسول خدا روایت نموده انه قال نزلت هذه الآية في خمسة في وفي علي  
 وفي الحسن والحسين وفاطمة وهي انما يريد الله الخ ويحسين ابو الحسن واحد كذا في  
 علمي مخالفين تفسير سبط بن المقبري في البسيط وروایت کرده ايضا احمد  
 در سند خود بطرق متعدده روایت کرده از ابی حمزة از شاذان بن جوشب عن ام سلمه ان  
 رسول الله قال لفاطمة اتقيني وزوجك وابنيك فجاءت بهم فالتقى عليهم  
 كساء فدكياتهم وضع يده عليهم وقال ان هؤلاء ال محمد فاجعل صلواتك  
 وبركاتك على محمد وال محمد انك حميد مجيد قالت ام سلمة فوفعت الكساء  
 لا دخل معهم فجد به من يدا وقال انك علي خير وابن علي خير صريح در آنكه حضرت  
 ام سلمه را كه وجه جديده آنحضرت بود داخل عبا نكرده و عبا را از دست ایشان كشيده و روایت  
 احمد بن حنبل چنین است كه آنحضرت فرمود اللهم هؤلاء اهل بيتي خاصته فاذهب  
 عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا ام سلمه عرض نمود وانا معكم يا رسول الله فرمود  
 انك علي خير انك علي خير و این نیز نص است بر طلب و با چه است عامی ام سلمه داخل شد  
 خود را و جواب آنحضرت انك علي خير دون ان يقول انك من اهل البيت صريح است  
 در عدم قول ایشان در این بیت اقول و يؤيده ما روایتی از محمد بن حنفیه  
 قتيبة محمد بن سليمان بن الاصبغی عن حماد بن عبيد عن عطاء بن  
 بن ابي ياح عن عمير بن ابي سلمة ربيب النبي قال لما نزلت هذه الآية  
 على النبي انما يريد الله ليند عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا في  
 بيت ام سلمه فدعا فاطمة وحسنا وحسينا فجعلهم بكساء وعلی خلف ظهره  
 فجعلهم بكساء ثم قال اللهم هؤلاء اهل بيتي فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا







ثابت بالتصوُّص قول كثر العامة وقول ما واهل السنة بالخصوص أمّا  
 ادراج الزواج فمفسر بالزواج الذي هو مفسر في إثباته بالنظر المتفق عليه  
 واخليس فليس ما تكلفه ادراج على بما تكلفه مستغنى عنه لأن الإختصاص  
 بالأولاد قال ابن حجر إن المراد باهل البيت ههنا ما يعيهم اهل بيت سكناء واهل  
 نسبة هم جميع بني هاشم والمطلب قد اوضح بتصريجه ان كل مناسب داخل  
 في اهل البيت حينئذ قد خول على عليه السلام في ذمة اهل البيت واوضح غير  
 كلفة ولكن التعديل الذي صنع ابن حجر غير مسمى عند اولي النظر فان المراد  
 اهل بيت النبوة فلا يندرج فيهم كل مساب من اهل بيت سكناء لما قال زيد  
 لا يمر الله ان المرأة تكون مع الرجل العصر من الدهر ثم يطلقها فيرجع اليها  
 وقوما ولا كل مناسب بل هم المخصوصون المشار اليهم بقوله صلعم هوؤلاء  
 اهل بيتي ومن يجند خدمهم في مدارج القرب والزلفى والاختصاص  
 بالدجة العليا من العترة الطاهرة ويفصح عن ذلك قوله تكا خطابا بالنور  
 في ابنه انه ليس من اهلك انه عمل غير صالح وروي عن عكرمة انه قال كان  
 ابنه ولكنه كان مخالفا له في العمل والنية فمن ثم قيل انه ليس من اهلك  
 فكذلك المراد باهل البيت من تلاميذ تبتعدون الا زواج المتباعد  
 من عشيرته بالاضافة الى طريقتهم وسيرتهم ويدل عليه قوله صلعم هوؤلاء  
 اهل بيتي خاصته ونيز قول الخضر بولاء اهل بيتي مفيد حصرست قال بعض  
 تراجم المنهاج ان ظاهر الآية وان تناول الا زواج لكن لفك لکساء عليه قوله  
 هوؤلاء اهل بيتي قرينه صادقة عن ظاهرها تخصصة بالعترة



لأن هذا القول على وزن قولك أنا كفيت محمدك يعني وحكمي بمن يعتقد أنك <sup>وزيد</sup>  
 كفيتمهم سماء السكاكي قصر افراد قال يجب في أن يكون المخاطب عالما كما مشوا  
 بصواب وخطأ وانت تطلب تحقيق صوابه ونفي خطائه **اقول** هكذا نقله  
 اخي المعظم ام طله عن بعض شراح المنهاج في كلام الشارح كلام اما او كما  
 ليس ان بن جت كه ظاهريه را در حق ازواج قرار داده و هو محم فان ظاهريه كما بقضية  
 تذكير الضمير خلافا واما ثانيا ليس ان بن جت كه قصره يرتقم از سياق كلام استفاد  
 وقصر افراد است لان المخاطب هنا هو الله وساحة كبريائه منزهة عن شوب <sup>الخطأ</sup>  
 بلكه عرض علم خود است بر ضلاق عليهم اظهار حال به سامعان اين مقال ومن محمد خد  
 من اني بعدهم من الرجال في مرتبة عم على خلاف الواقع انهم غير هؤلاء  
 وهو اهل النصيب فيكون بالنسبة اليهم قصر قلب فيهم من يزعم مشاركة  
 غيرهم لهم في ذلك فبالنسبة اليهم قصر افراد والله الهادي الى سبيل الرشاد  
 قال اخي المعظم ام طله وبهين تفسير واية ثعلبي باسناد خود از واثقه بن الصفيح  
 دلالت ميكند در آخرش اين است اللهم هؤلاء اهل بيتي و در ايت ديگر از محمد  
 بن ابي بن قيس و از شدت قالت اسلمة فقال قومي فتنني عن اهل بيتي قالت فتنني <sup>السبب</sup>  
 قريفا فدخل علي وفاطمة والحسين وهما صبيان صغيران فاخذ الصبيين فوضعهما  
 في حجرة قبلهما واعتنق عليا باحديديه وفاطمة باليد الاخرى قبلهما  
 واعذ فعليهم خميسة سوا ثم قال اللهم اليك لا اله الا انت انا واهل بيتي  
 قالت قلت وانا يا رسول الله قال وانت علي خير و در ايت ديگر از اسلمة و از  
 فاجتذب من تحتي كساء خيرا فافوق واية اخري انك علي خيرنا اهل بيتي



هشکاه و هو اصرح و ايضا تعلی فی ان عبد الله بن جعفر طیار حدیثی نقل کرده  
 که در آخرش چنین است ثم قال اللهم ان کل نبی اهدا و هوکلاء اهل بیتی فانزل الله  
 انما يريد الله الآية فقالت زينب يا رسول الله الا ادخل معکم فقال مکا  
 انک علی خیر و درین روایت نیز انجناب زینب از داخل شدن منع فرمود و نیز  
 تعلی فی ان مجمع روایت کرده گفت با مادر من رفتم نزد عایشه مادر من سبب خروج او را  
 بچنگ حمل رسید گفت آنکه کان قد اصاب الله بدستی که دیدم علی و فاطمه و  
 و حسین را که حضرت رسول خدا ایشان را در زیر جامه حج کرده و گفت خداوند ایشان  
 اهل بیت و مخصوصان من اند فاذ حبسوا رجس و طهرهم تطهیرا پس من حج کردم و اهل  
 فرمود و در شوا ایضا بنا بر بعضی آیات سنن ابی شامه هر روز آنحضرت بخانه حضرت  
 فاطمه زهرا رفته تلاوت آیة تطهیر میفرمود و گاهی یک روز بهم بخانه حمیرا رفته تلاوت آن فرمود  
 بلکه چون است داخل عبادتگاه آنحضرت منع فرمودند اقول ایضا نظر باید کرد که گاه  
 ام سلمه و زینب خواست این امر کردند بخطاب آنکه علی خیر مشرف شدند عایشه بگه  
 در خواست چنین امری کرد بخطاب تنحی مخاطب دید آنکه علی خیر باره او را شایسته  
 فاعتبروا یا اولی الابصار قال اخی دام ظلہ و از همین جا که خصاص اهل  
 به آل عبا شده و الله در من قال علی الله فی کل الامور توکل و بالحق  
 اصحاب العباء توکل علی محمد المبعوث حق و یلتزمه و سبطیه ثم المقتدر المراضی علی  
 و ایضا در حدیث سناده که خوارزمی و غیره از علمای اهل خلا روایت کرده اند  
 و در دست که حضرت امیر علیه السلام فرمود انشدکم بالله هل فیکم احد انزل فی  
 آية التطهیر و حیث قال انما يريد الله لیتذکب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا



غیری قالوا اللهم صل على محمد و آله و سلم انما يريد الله ان يذهب عنكم  
 حرجنا و حرجكم و يذهب عنكم حرجنا و حرجكم و يذهب عنكم حرجنا و حرجكم  
 على ما فسره في الآية اول نیز در حق ازواج است نمی آید بعد موصوفه الصلوات علیهن  
 كما يشعر اليه خبر زيد بن ابيهم و ايضا ارادة صفة از حرج و غم و غم و غم و غم و غم  
 که دلالت بر اختصاص این بیت بخمس العباد دارد و در صورت صفة مخصوص آنها نیست  
 فتعین المعنی لثالث کماله اکثر مفسران حرج را بمعنی غم و غم و غم و غم و غم  
 و سیاقی بیانها قال الناصب نیز قرائن خصوصیت بآیه و اج از سیاق  
 و لاحق کلام را یافته ترسیده مبادا خاصان و اج باشد که در و آیت صحیحه بمعنی  
 مثل این معامله یا حضرت عباس و سپران او نیز ثابت و مدعی آن حضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم همین بود که جمیع اقارب و در لفظ اهل البیت که در خطاب اهل بیت و در  
 داخل سازند مانند آنکه با دوشاه کریم کی از مصاحبان خود را بفرماید که اهل خانه خود  
 حاضر کن تا خلعت بهم و نوازش فرماید این مصاحب عالی همت همه متوسلان خود را گوید  
 که اینها اهل خانه منند تا خلعت نوازش بادشاهی همه را نصیبی با اخراج البیعه  
 عن ابی اسید الساعدی قال قال رسول الله للعباس بن عبد المطلب یا ابا الفضل  
 لا ترم من ذلک انت بنوک خدا خیر اتیکم فان بکم حاجة فانتظروا حتی جاء  
 بعد ما اصبح فدخل علیهم قال السلام علیکم فقالوا و علیک السلام و رحمة  
 و برکاته قال کیف صبحتم قالوا صبحنا بخیر حمد الله فقال لهم تقاربوا فوقف  
 بعضهم الى بعض حتی اذا مکنوه اشتغل علیهم بملائمه ثم قال یا رب هذا علی  
 و صنوای و هو کلاء اهل بیتی استرهم من النار کستری یا هم بملائمتی هذا



قال فامنت اسكفة الباب وحوائط البيت قالت امين امين امين بن جابر بن محمد بن  
قال مؤلف الكتاب ان مختصر وایت کوزه و محدثین دیگر نیز این قصه بطرق متعدده در اعلام النبوة روایت  
کرده اند اقول قوله و نیز قراین خصوصیت باز و اج از سابق و لاحق  
کلام دریافت ترسید مسبا و خاصین باز و اج با اقول این تاویل کلید تعلیل  
که از دل خود تراشیده لایق تصغیر اما اولاً پس ازین چیست که نزول آیات  
متعدد بود این خرج بیم در دل رسول کریم هرگز لایق خطو نبوی بلکه او از اول امر  
الهی دانسته و از و اج لایق این خطابست تا بنیاد داشته هر یک از و اج از اندراج  
دیوان بقول خود تنهی بیک کنار کشیده جدا ساخته پس آنچه گفته محض و سوسه شیطانیست  
که بخاطر این با صبا یافته و تائید این خیال باطل بر وایت بی همتی و امثال او از اهل غلط  
نزلت می کند که بر آن صدق انصاف داشتند شیعیان که قبول خواهند کرد که در الزام شیعیان به حجّت  
و ما بعد از آن توان بود نسبت چنین و آیات در نزد ایشان بگرازاخبار موضوعه که پیشوایان  
اهل نفاق بنا بر تفرض ایل آن عبا بخوش آمد خلفا عباسیه آن در مقابل فصلی  
که خداوند عالم برای خمس آن عبا کرامت فرموده بود وضع اختلاف نموده اند تا مگر  
برای حضرات باقی نماند یونان لطفوا للوراء الله با فواهم الله صدمه نور و لو  
کوه الکافرون هرگز رسول خدا جمیع اقارب لایق این شبهه نیست و نصّ ثبوتاً  
آبی لیب کفر عم و یگرش را اظهار فرموده و تحیر تحقیق را که لیاقت صطفایند و یا از اهل جمع  
و عصاة بودند مصداق این آیه نساخته خدا نخواست خدا و رسول او چنین معنی را  
هرگز مراد نگرفته اند بلکه طمع نظر آنحضرت تقوی پر بهر کار می بود نه مطلق و تراشیده حق  
سابقاً فی ذیل آیه المباهله قال اخي المعظم امير طه قوله ما نعد ان انما اگر جمیع سادات



داخل این بیت فرموده بودند پس خلفای شما از متوسلان جسته و نبوغ ندر بلکه از مردودان  
 در نگاه آنحضرت آلا ایشان نیز داخل این بیت می و ند الله لا ان یقال انهم اخلو  
 تحت لایح و حکم حق است و پادشاهان امیران چنین است که نوازش و پرورش متوسلان  
 و خادمان خود و اگر نمک بحرامان نباشد مرعی میدارند لیکن برابر عزیزان خویشان  
 اما کورنمکانی که پیش اقامی خود اقا زاده گان خویشان اقامی خود را محروم ساخته  
 خود بجای اقامت نشینند منصب را بگیرند پس در عتاج و غصب باشند و عتاج  
 و رعایت آنچه از بیعتی نقل کرده و متوسلانی را بر این بنده و بر تقدیر سلیم صحت  
 روایت تا بقاومت معارضه اخبار متواتر ندارد و علاوه آنکه محبت که چنین  
 با ابو بکر و عمر نفرمودند با آنکه ایشان احق و مدعی قرابت بودند و ایضا قول آنحضرت  
 هذا عنی هو کلام اهل بیعتی صریح است و آنکه مراد از اهل بیت در مقام ذریت  
 آنحضرت اند که اولاد و قائم مقام آنها باشند نه مثل اعمام و مانند حضرت عباس را  
 داخل این بیت نکرد بنا بر قول تو چون این متوسلان از اقربای آنحضرت بودند منی با  
 که داخل آنها باشند پس احتیاج باین حدیث نیز باطل گردید نیز بنا بر صحت  
 این خبر که احترام باین کرده که اقامت تصویر از عباس شده که از زمره عشره مبشره با وجود  
 و علای سغیر خدایت ندارد و باره ایشان ایشان را خارج کرده نگارین باین استجابت عامی انجنا  
 نبوه باشد و نیز بنا بر حدیث صحیح مسلم که عمر احترام کرده بآنکه عباس و حضرت علی  
 او را کاذب و خائن و خاد و نیستند چنانچه قول ایشان حق نبوه باشد **قال الناصب** و انهم ملا عبد  
 گفته که مراد از بیت بیت النبوت و اهل بیت لغت شکی نیست که شامل ازواج بلکه خادمان و اماء  
 ازواج که سکنی بیت داشته باشند نیز است اما معنی لغوی باین سعت باتفاق مراد نیست



پس مراد ازین با خمس آل عبا باشند که حدیث کسباً تخصیص ایشان کردیم و نه بی کلام ازین قبیل  
سخنان گذشته است نه بر آنکه اگر معنی لغوی یا این وسعت مراد باشد محذور که لازمی است  
همان عموم حکمت که نزد شیعه ازین آیه ثابت می شود و چون این سنت در فهم عصمت ازین  
باشیعه اتفاق ندارند و معتقد عصمت حق خمس آل عبا و ازواج شریفه آن نیستند پس  
در نفی عموم چیر اتفاق خواهند کرد که رحمت اسعه الهی تنگ نیست **اقول** مراد  
ملا عبد الله بن علی است یا آل است یا جمیع مرکب یا عین آن که این سنت یا ازواج آنها ازین آیه مراد  
میگیرند یا باقر بن شعیب بن اسماعیل آل عبا را پس اگر معنی لغوی مراد گرفته شود خلاصه جمیع است که خدا  
پس از آن داخل می شود اگر از معنی لغوی مراد نیستند پس خروج بمعنی این است نبوی که اختصاص با  
و قرب زلفی حضرت با عزت لازم دارد و نیز اگر معنی لغوی باطل است تخصیص بعضی  
بعضی است و اولی آنست تخصیص حکم محض باطل خواهد بود و بخلاف تخصیص بر کسی ذکر کردیم که مستند  
الی النصوص بالخصوص پس بنا کلام بر آنچه ناصب فهمیده خواهد بود و کیف اگر بنا بر کلام  
بر آن می رود پس وجع ازواج از مصداق آیه اول امر حاصل می شود بدون حاجت نفی عموم  
و لکن سلبنا پس هرگاه ما دلالت آیه بر عصمت ثابت کردیم سلبنا اگر کو را نه نفی آن ازین  
بماضی نمی خواهد و این جملات عجیب این ناصبی سروده که مطلق عصمت را از خمس آل عبا  
که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نیز در ایشان داخل است نفی نموده پس عصمت قبل النبوة  
و بعد النبوة همه باطل گردید و چه ناصبی پیشتر می گفت که این سنت انکار مطلق  
عصمت ندارد و در پیشگاه این کار از تو آید و مران چنین کنند و تعجب است که رحمت الهی وسیع  
پس چرا از خدمه آن با نفی کنند این رحمت خاصه است که بر کس نصیب نمی شود رحمت الهی بسیار  
برای مؤمن کافر وسیع رحمت آخرت مختص با اهل ایمان پس رحمتی وسیع خشن را این است



که برای خود هم از آن بهره قرار دهد لیکن چنانکه شیطان در روز قیامت وسعت رحمت الهی را  
و گندگاران معصومین را بخشید و سنگار یافته گردن خود را با میوه برگ رحمت وسیع از خوابید  
لکن اخلاق و کلمات باطنی صریح ایمان که اخلاص و پختن با صبی که تابع سواوس  
شیطان است اگر گردن و روبرای می رسد رحمت را از خوابید گردن و غیر از حریان بهره نخواهد داشت  
و نیز اگر رحمت الهی در اینجا وسیع باشد که هر کس شایسته باشد از آیه مدح محمد صلی الله  
مستفاد نخواهد شد پس اگر از واج هم مراد باشد بما چه ضرر خواهد رسید بگره استفاد  
مدح شما از این آیه نکرده اند که عصمت این بیت نبوة ثابت نخواهد شد مدح از واج و مطهر  
گفتن آنها باطل خواهد شد و بوجه آخری گوئیم قال الخی المعظم دام ظلّه قوله یراکم الخ  
او حال خدمه و جوار می در آیه تطهیر خلاف اجماع است و محذور از عموم عصمت آنها فقط نیست  
بلکه محذور دخول خدمه و جوار می را از باب جست بهر معنی که باشد و کاش معنی آیه بیان می کرد  
تا مستفید می شدیم که بکدام معنی تطهیر خدمه متحقق است و اگر اخراج آنها رحمت واسعه  
تنگ کردن با پس بنا بر اخبار مذکوره که آنحضرت از واج را خصوصاً عالیه خارج فرمودند  
رحمت الهی تنگ کرده باشد و لا یقول به مسلم پس معلوم شد که آنها قابل رحمت واسعه  
بالحکله و امر بن رحمت الهی وسعت کیست و آنکه در میان معنی توانا گنجید اما کسانی که گنجایش  
در این داشتند پس رحمت الهی محروم اند محروم **قال الناصب** و نیز اراده معنی لغوی  
باین وسعت اگر مراد نباشد از آن جهت نخواهد بود که قراین و آیات سابقه و لاحق  
تعیین مراد می کنند و نیز عقل بهم تخصیص نماید این لفظ را و عرف بکسانی که در خانه  
سکونت دارند بقصد انتقال و تحول و تبدل را آنها عاودگی جاری نباشد  
از واج اولاد نه ستم گاران و کنیزگان و غلامان که عرضه تبدل و تحول از جهت تقاضا

و این  
را  
نشان  
میرد



از ملک ملک و اعتناق و ہبہ بیع و اجارہ تخصیص یکساں و تفریق است  
 باین سبب چون میگرد که فائده دیگر در تخصیص ظاهر نمی شود در اینجا فائده ششم  
 منظمه بودن این اشخاص از اہل بیت نظر باین کہ مخاطب واج اند فقط اقول انما  
 واضح شد کہ آنچه را قرینہ پنداشته قرینہ واقعی نیست و تعیین آنچه تعیین آن  
 خواستہ از غلط فہمی است و محققین بر خلاف آن گفته اند و خصوص مطلق است  
 و قطع نظر از این ہم می گویند بدانیم کہ ہر گاہ بر تقدیم قراین سابقہ لاحقہ تعیین می شود  
 اقتراح صاحب لالت کند رحمت اسعہ چگونه مبدل تنگی رحمت نخواہد شد اگر میگویند  
 کہ تنگی رحمت پس کما برہ محض و بطلانش مثل آفتاب و شن خواهد بود علاوہ آنکہ  
 ہر گاہ بر تقدیم تنگی رحمت نشود بر قول ما چہ مسلم خواهد بود و اگر بگویند کہ تنگی  
 رحمت حسب ارادہ الہی نیست و ہمین جواب با از قول اولش خواهد بود قول دوم  
 عقل تخصیص نماید جوابش این است کہ با عقل سلیم تخصیص نماید بجا  
 بہ النصوص کما اکتفت بہ النفوس و المستند ما ذکرنا سابقا فی  
 مفتی الکلام و مترتبینہ و اما قولہ خدمت گاران کنیزان غلامان کہ صحیحہ تبدیل  
 اقول انما حاج ہم ازین قبیل اند فافصح فی معرض الطلاق کما تفسیر بدید باین رقم  
 و ہر گاہ عرضہ طلاق با فراق باشد مثل خدمت گاران کنیزان خواہند بود و غیر  
 اینہا داخل اہل بیت نباشند انہما نیز ہمچنین باشد لقولنا لا لقولہ قال انما  
 و عجب آنست کہ باتفاق اہل اسلام چہ شیعہ و اہل سنت و تعظیم از واج حضرت  
 صلی اللہ علیہ وآلہ لفظ سطرات می بیند چنانچہ در کلام قاضی نور اللہ شوستری  
 و ملا عبد اللہ شہید و دیگر علما ایشان را جاریہ این لقب ہست کہ از آیہ طہیر خود

اعتناق  
ازاد کردن

اقتراح  
باین طریق  
محققین  
و قطع شدن  
چیزی

و بعد



و لفظ ازواج مطهرات بیشک در این غنچه بزبان منصفان ایشان جاری می شود و اگر کسی گوید  
 که آیه تطهیر مشعر به تطهیر ازواج است گنگ کردن برداشته بحث و جدل می نماید و بگوید  
**قول** قال الخی المظلم اعم طلاق شیعیان لفظ مطهر را بر مثل عایشه حقیقت  
 مگر بر سبیل تعویض و بر غیر آنها از آن و از این شمول آن نهاد بر این نیست چه طهارت  
 اعم است از عصمت و مراد از آن و از این مراد بر عصمت و در این لفظ ازواج از زوجین است  
 بحسب لفظ غیر مفید و این سخن آنست که کسی گوید که مراد از این آیه ازواج منسوب  
 و در بحث قال الله تعالی هم فیها ازواج مطهرة پس این دلیل بر عصمت باشد و انضا  
 معارضت باطل است صوبین و آیه طهارت بر آل عبا که فریضه و اله بر اختصاص آن  
 بذریع طهارت است چنانچه در بعضی از اوقات چندین الفاظ بزبان سنیان نیز جاری می شود  
**قول** ثانیاً عجب است از ناصبه که صد هزار جا که در خصوص کلام مفسران اهل اسلام  
 چه شیعه چه سنی تصریح بتزوی آیه در شان آل عبا می جوید با اینهمه بیگانه و زیاده  
 می گوید که بعضی نواصب مفسران را در نصب عین دایره بیت امجاد و آنرا ذکر نموده اند ناصبه  
 قدح را جماع مفسران بر نزول آیه در شان ایشان غایت عصمت و در اینجا دعوی  
 اتفاق اهل اسلام بر اطلاق مطهرات بر ازواج با وصف آنکه کلام اکثر و اکثر جای  
 عالی است از آنجمله ده دلیل بر نزول آیه در شان ازواج با تصریح کافه شیعیان بعد از آن  
 در شان ازواج میگردانند حال آنکه اگر استعمال بعضی در بعضی تا نه بر سبیل ماشاء ثابت شود  
 بقریه تصحیح مزبور محمول بر مجاز و توسع خواهد بود که اتفاقاً هم علی عدم عصمت و عدم  
 کوکب مولد دلایه تطهیر پس باین ریوس استعمال مجازی بلکه تعویضی صدق  
**قول** اصولی استعمال اعم من الحقیقه است گنگ کردن برداشته مایه اختیار شد



و احتیاج بر نزول آیه در حق ازواج نمودن پیشه بر پا خود و دست که خود بلفظ آنجا  
در سابق در شان آیه مصوبین استحال نموده در اینجا سرکار نزول آیه در فتح کلام  
برشته و ادعیه است **قوله** این لقب ظاهر است که از آیه ما خود است **اول**  
ظاهر است که از آیه ما خود است **قوله** الا اتفاق نمی کردند شیعیان عدم نزول آیه در حق  
ازواج پس با وجود تصریح کافی عکس شیعه تهمت بستن قول به نزول آیه در حق  
ازواج از غایت است **قوله** و از قبیل تاویل القول بما لا یرضی قایل **قوله** اگر کسی  
که آیه تطهیر بر سر ازواج است رگ گردن برداشت و جدال می نرزد **قول**  
شاعت این قول غریب منصف لبیب پوشیده نیست خود ظاهر است که این عباد  
اهل سنت چیزی که نص آن مفسر مخصوص با نفس و جان همان اتفاق علیه الفرقان است  
و لالت بر آن کنند سنیا خود و کتب صحاح خود آنرا روایت می کنند بکار فواصلا  
از آن احتیاج می نماند رگ گردن برداشتن و خوف خدا و رسول از دل برانداختن بحث و جدال  
می نرزد و شیعیان که از جهت تسکین ثقلین بدین امر خدا و عترت رسول خدا بنص و اتفاق  
خود راضی و نرزد بمفاد و جاد لهم بالتی هی احسن قول خدا و رسول خدا حجت می دوزد  
و سنیا بکار و جدال با کار فضایل منصوب می دارند **قال الناصب** و آنکه  
ولا این آیه بر عصمت مبنی بر چند بحث است یکی آنکه کلمه لنیز عنکم الوجس در کتب  
نحوی چه محل از و معمول له برای می دیند یا مفعول به دیگر آنکه معنی اهل بیت چه چیز  
و از رجس چه اراده نموده اند درین سه مقام گفت گو بسیار است که تفاصیل و با و  
و بعد التی و التی اگر لنیز مفعول است و اهل بیت نیز مختص در همین جای که مراد  
از رجس مطلق گناه باز هم دلالت آیه بر عصمت مسلم نیست بلکه بر عدم عصمت دلالت دارد

احتیاج  
به  
توضیح

۸۰



زیرا که چیزی که پاک باشد و رانی توان گفت که نجس است که پاک کنیم ضایع است باقی الباقی مخصوص  
 این اشخاص چند بعد از تعلق این ایه از رجس گناه ثابت می شود لکن اینهم بر اصول  
 اهل سنت بر اصول شیعه زیرا که وقوع مراد الهی لازم آمده است و نیست ایشان چیزی  
 که حق تعالی اراده می فرماید شیطانی و بنی آدم واقع شدن و هندی چنانچه در الهیات  
 باجماع اگر افاده معنی منقول میسر شود ان شاء الله تعالی از عیب رجس اهل البیت که در  
 و این برکت است که خدا هم این می فرماید چه جا از کلام **اقول** ناصب معاند و ربیان  
 وجه استدلال که محققان کمال راه اجمال بیخوده حواله برکت بگیرند و ما اولاً بعضی  
 استدلال از کتب مذکور می سازیم و بعضی از مخالفین بعد از بسبب شک و اوها  
 بر وجهی مقبول طبع اولی الا سلام با می پردازیم **فاول** مع الدی المعظم و الحی المکرم  
 در تحریر استدلال بر این فرموده اند که بنا بر وایات مستفیضه بلکه متواتره بالمعنی که  
 در کتب یقین مذکور گردیده و هم بنا بر اقوال جمیع مفسرین اهل سنت آیه مزبوره  
 در شان حضرت امیر جناب فاطمه و حسن حسین علیهم السلام نازل شده مراد از اراده  
 ازاله رجس اراده است که علت تامة وقوع مراد باشد و عند جواز علت  
 وجود المعلول زیرا که مطلق اراده که مستقیق وقوع مراد نباشد در حق پاکفین  
 متحقق است پس اختصاص با اهل بیت و انحصار که مقتضای الفاظ است باشد  
 و نیز آیه در مدح اهل بیت وارد شده اتفاقاً و اراده خیر متبع فعل تلزم مرجع  
 کمالاً بخیر و نیز بنا بر بعضی اخبار نزول آیه بعد از عا پیغمبر خدا باذیاب حسن  
 از اهل بیت نه آمده آن فقط پس لامحالی که تضمین عبادت دعا آنجناب است تعیین  
 وقوع ازاله رجس مراد از رجس نیست که فاسد به الرأی می غیره من علم



ونيز اراده معنی دیگر از حبس صحیح نمی تواند شد که استطلاع علیه پس بلیت صحیح  
و فضل باشد و غیر المعصوم و کذا المفضول که استحقاق الامامت فتعین آن کل امام

معصوم که آن کل معصوم امام که آن الموجهة الکلیة لا تنعکس کنفسیها ایضا  
حضرت امیر علیه السلام ادعا امامت بر آن می کرده چنانچه بتواتر منقول است از اخبار

ستیفه و غیر آن از کتب سنیا و طایه هر می شود و باقی این بیت تصدیق آنجا که بتعین  
کونه امام که آن المعصومین میوتون عن الخطا قول مراد از علت تامه حقیقی آن نیست

بلکه استتباع زیرا که اراده را علت تامه از بابها علی الحقیقه نمی توان گفت چه  
این معنی منجر به الجامی شود و الطاف ربانی که میجرب عصمت آنهمه سبب الحاکم می تواند بود

و از اینجا که محققین و یقین بر عدم لطف نشسته اند و لا یبلغ حد الجلاء كما عرفت  
سابقا من کلام المحقق الطوسی و بعضی افاضل اهل السنة نقل عن شیخ الماتری بکتابه

عصمة الانبیاء پس مراد از علیت تامه استتباع و عدم افکار است تعبیرا عن اللزوم  
باسم الملزوم و مراد بالاذهار فی لطف فیصل عند ذهاب الوجوه النقص

المقدسة للاطیاب و هذا نظیر معنی الهدایة و الاضلال الذین یسبها الله  
و اضافها الى نفسه العلیا فی قوله یضل من یشاء و یهد من یشاء مع قوله

من یشاء فلیؤ من یشاء فلیکفر و از اینجا که مولانا الطبرسی جمع البیاب بعدین  
حصر تفاد از کلمه انما فرموده فاذا تقر ذلك فلا یخلق الارادة فی الایة

ان تكون الارادة المنخضة او الارادة التي تتبعها التظهير و اذ هات الوجوه  
ولا يجوز الوجه الاول لان الله تعالی قادر من کل مکلف هذا الارادة المطلقة

فلا اختصاص لها باهل البيت و من آثار الخلق و لان هذا القول یقتضی  
و انما یفهم

در بیان  
اینست که  
محققین  
و یقین  
بر عدم  
لطف  
نشسته  
اند و لا  
یبلغ  
حد الجلاء  
كما عرفت  
سابقا  
من کلام  
المحقق  
الطوسی  
و بعضی  
افاضل  
اهل السنة  
نقل عن  
شیخ  
الماتری  
بکتابه  
عصمة  
الانبیاء  
پس مراد  
از علیت  
تامه  
استتباع  
و عدم  
افکار  
است  
تعبیرا  
عن  
اللزوم  
باسم  
الملزوم  
و مراد  
بالاذهار  
فی لطف  
فیصل  
عند  
ذهاب  
الوجوه  
النقص



والتعليق بهم بغير شك وشبهة ولا صلاح في الازالة المجردة فثبت الوجه الثاني  
 في ثبوت ثبوت عصمة المعينين بالاية صريح جميع القبايل وقد علمنا ان  
 صريح كوناه من اهل البيت غير مقطوع على عصمة فثبت ان الآية مختصة  
 بغير بطلان تعليقها بغيرهم فيرمون لاننا اردنا ان يرد دليل راتمام تقرير دفع ما عداهم من  
 غير وفروقه كالف لام في كل من حسن يا الف لام جنس يستغرق به تقييد  
 افاده عصمت كنهه كنهه حقيقة حسن يا هيت ان باتمام افراد ان راد هيت  
 متقفا باشد البته اين معني تكملة ثبوت عصمت خواهد بود زيرا كه معني عصمت بهمين  
 كنهه فردي از افراد همي چيست يعني هر چه را در جنس بيند در ايشان صداق نباشد  
 و مراد حق تعالى مختصم بودن في باب جنس در اين است از بين چند كس مطلقا تا واد  
 عدم مراده از باب نيل في غير انبيا كما في قوله تعالى قال البيضاوي انما يريد الله  
 ليند عنكم الرجس الذي انزلنا منكم وهو تعليل في مراد من  
 على الاسيناف لذلك عم الحكم اهل البيت نصب على النداء والمدح  
 يظهر كرم المعاصي تطهر واستعاره الرجس للعصية والتشبيح بالنظر للتفريق  
 عنها وتخصيص الشيعة اهل البيت بفاطمة وعلى ابينها رضى الله عنهم  
 روى الله عليه السلام خرجت خدوة وعليه طمر من جل من شعرا سو  
 فجلس فانت فاطمة فادخلها في ثوب جاء على فادخله في ثوب جاء الحسن  
 فادخلها في ثوب قال انما يريد الله ليند عنكم الرجس اهل البيت الاحتج  
 بذلك على عصمتهم كون اجماعهم حجة ضعيف لان التخصيص بهم لا يناسب  
 ما قبل الآية وما بعدها القول مذكورة في التفسير مطابق لما ذكره الشيعة



من القوي لا ثبات عصمتهم فإن اذهب الرجس عن الذنوب المندرجة في العصمة فقول  
 الاحتجاج بذلك على عصمتهم ضعيف لا ينفسه فسر تفسيره يلزمه العصمة  
 وإن أنكره باللسان كذا إنكاره لكون إجماعهم حجة لأن العصمة تقتضي تحجيه  
 قول الواحد منهم بالانفراد فبالأول أن يكون إجماعهم حجة وكذا قوله كان المقصود  
 بهم يناسب ما قبل الآية وما بعد ما لا اجتماع في مقابلة النص ولا يتكبر  
 لا يناسب والآية الأولى لو مع غيرها والترتيب تيدب التلاوة وليس بحجة  
 في خصوص المعاني وإنما هو تعبد محض كما صرحوا به وإنما المعتبر في فهم المعاني الترتيب  
 في وقت واحد وقد مضى سيا ما يبطل في هذا المفسر فهو آخر قال بعض الأفاضل  
 في تفسيره بعد كونه شرطاً في النص الواردة في المقام لا يستلزم إرادة  
 اذهب الرجس المفسر عند الجرم بالمعصية أصلاً أن تكون إرادة المحصنة  
 التي يتبعها تحقق المراد وحصوله سبيل إلى الأول لأنه تعالى قد إرادة تلك الآية  
 من كل مكلف فلا وجه اختصاصها بأهل البيت والاختصاص يقتضيه سوق الكلام  
 والخطاب بأهل البيت فتعين الثاني ولا شك أن العصمة ليست إلا الطهارة عن جميع  
 الخطايا وقد ظهر ذلك مما قرأنا أن الآية تدل أيضاً على تخصيص أهل البيت تعالى  
 وخطاها وبنيها لأن أحداً من أئمة آل محمد عصمة غيرهم ويؤيده حديث  
 رواه مسلم في صحيحه أحمد بن حنبل في مسنده وابن أبي عمير في المشافعي  
 في مناقبه عن زيد بن أرقم وأبي سعيد الخدري عن زيد بن ثابت قال قال رسول الله  
 أني تركت فيكم الثقلين ما أن تمسكوا بهما لن تضلوا بعد أحدهما الأكبر الآخر  
 كتاب الله جبل محمد من السماء إلى الأرض عذرتي أهل بيتي الأئمة الذين ينفردوا



حتى يرد على الحوض نه فسر العترة بأهل البيت ودلالة الحديث على عصمتهم  
 دلالة واضحة قلنا بيتنا ما في هذه تفسيد قوله ثلثوا واعتصموا بحبل الله جميعا  
 وقد ظهر بطلان قول من حكم بضعف تخصيص أهل البيت بمن خصصناه بضعف  
 الاحتجاج بالآية على عصمتهم كون إجماعهم حجة وليس ذلك الحكم الأيمن قلنا  
 تتبع الحديث وعدم التدبر في الآية والنصب والخروج إين كنه مولانا الطبرسي وغيره فزعموا  
 كآية كريمة تقتضي تحريم استلام ريبهم است واضح كنه غاية وضوح أن علمائهم  
 أهل سنتهم محال انكار أن نسبتوا أكابر ایشان بمخالفة تمام إمامهم أن يؤمنوا بذلك  
 في صواعقهم قوله هذه الآية منبغ فضائل أهل البيت النبوي كاشتمالها  
 على غيرهم مما هو والاعتناء بشأنهم حيث ابتدئت بانما المفيد في كنه قوله  
 على أن غراب الرجل الذي هو الكثر والشك فيما يجب الإيمان به عنهم تطهيرهم  
 من مساوئ الأخلاق والأحوال المذمومة وسيا في بعض الطرق تحريمهم على النار  
 وهو فائدة ذلك التطهير وغايته وتتمى إلهام الأتابة إلى الله وإدراكهم  
 الصالحة ومن ثم ما ذهب عنهم الخلافة الظاهرة لكونها صارت ملكا ولذا  
 لم تنم للعوضوا وبأخلافة الباطنة حتى ذهب قوم إلى أن قطب الدنيا في كل  
 لا يكون إلا مني ثم من تطهيرهم ثم يرمي صدق الفرص بإح التفضل على قول لما لا يحسن  
 لأن ما أوساخ الناس إلى أن قال من ثم كان المعتمد حول أهل البيت لنفس الآية  
 ثم أطال الكلام في تحقيق المحرم من أصناف المصدق ثم قال وقيل وإن واجبه ضعيف  
 ثم قال بعد كلام ختم الآية بالتطهير للبالغين في صولها علاوة في قوله تعالى  
 ثم يؤمنهم بتوحيب التعظيم والتكريم ثم أكد صلى الله عليه وآله كل تكريم ما في الآية



بقوله الله هوؤلاء اهل بيتي الى اخر ما مر وباد خال نفسي معهم في العداة  
عليهم بركة الله اذ جاءهم سلكه بل في رواية الله اذ راجع معهم جبرئيل وميكائيل  
اشارة الى علي قدسهم اكد ايضا بطلب الصلوات عليهم بقوله فاجعل صلواتك  
الى اخر ما مر اكد ايضا بقوله انا حارب لمن جاد بكم الى اخر ما مر ايضا وفي رواية  
قال بعد ذلك الامر اني بتي فقد اذاني ومن اذاني فقد اذى الله وفي اخرى  
والذي نفسي بيده لا يؤمن عبدك حتى يحبني ولا يحبني حتى يحب ذوقني بتي  
فاقامهم مقام نفسه ثم صرح انه صلعم قال اني تارك فيكم ما انتم مكتوبه  
ان تبخلوا كتاب الله وعترتي والحقوا به ايضا في قصته المباحلة في قوله تعالى  
ندع ابنائنا وابنائكم الاية وهوؤلاء اصحاب الكساء فهم المراد في آية المباحلة  
كما انهم من جملة المراد بآية انما يريد الله لينزع عنكم الرحى فالمراد باهل البيت  
فيها وفي كل ما جله في فضلهم وفضل الال وفضل ذوي القربى جميعا لهم ومنوا  
بنو هاشم والمطلب خبر الى كل مؤمن تبقى ضعيف بالمرة انتم كلامه مختصرا  
وفي ما ذكره في كونه على التخصيص من التعميم فانه ليس كل واحد من عشيرته بنو هاشم  
وبني المطلب ولا من الازواج يصلح ان يتمسك به قد كان بنفسه احاديث  
على التمسك باهل البيت اشارة الى عدم انقطاع متاهل منهم للتمسك به يوم القيمة  
كان الكتاب العزيز كذلك وكيف تكون الازواج كذلك مع ان من جاد بتي  
ومحاربة محارب النبي كما رواه بنفسه ليس فمن يدين بقائمه وهو توبة و  
علان المراد غيرهن ولا يخفى على من تتبع الاحاديث ان استعمال اهل البيت في  
اهل بيت النبوة دون الازواج بل في كلام فضلاء العامة ايضا حيث يذكر



فصايل الاثر واج على افرادها وفضايل اهل البيت على افرادها فتدبر في هذه  
 اربع اقسام في بيان انما صحت ادواته في مقام كلامه وجه لالتا به بجائز اجمال بكاره  
 كشيها تشد في نظر عوام ووفق پذيرد لكن بناظر كلام حكما فريقيين جوده لالتا تحكم و  
 وشبهها او از بيت عنكيت او بيت وحقير يك شيها او از بيت شيها او از بيت شيها او از بيت شيها  
**فاول** اما قوله لالتا اين ايه عصمت معني بر چينه حكيت بكي انك ليدن عبتكم او  
 در تركيب نحوي چه محل دار و مفعول له بر اعمي يدست يا مفعول به من بعد اشارة  
 و بعد هم احتمال ثاني نموده پس مخدوش است باین تركيب مخي و مفعول به جاي تشكيك  
 و بهر احتمال صحيح و بهر يك از آن در افاده مرام محل نسبت اگر چه صواب است باین مردم  
 بشك انداخته امور جوع به تفاسير طبع ساخته حال آنكه بزرگ ترين تفاسير سيرة  
 امام المشككين از تحقيق اين مباحث و تفاسير سيرة مفسران اهل سنت هم در ذيل  
 اين آيات تحقيق اين مباحث و تفاسير سيرة مفسران اهل سنت هم در ذيل  
 و تفصيل اين اجمال بر اين حال است كه اولاشق ثانی را اختیار نمی كنیم و می گویم  
 كه لا هم و امثال این مقام تصریح ضنا و بدعكها او بعبية جائز است كه بنا بر مزید تا كین و  
 اهتمام نماید باشد پس این بذهب بلا تكلف بقدر آن بتاویل مصد با و مفعول به افع  
 قال الفيروز آبادی القاموس حاصله ان اللام الجارة تزد الاثنین عشرین  
 معنی الاستحقاق نحو الحمد لله الى ان قال والتوكيد هي اللام الزائدة كما في قوله تعا  
 نواحة للشوى قوله تعا يريد الله ليبين لكم ان يريد الله ان يبين لكم وقال الطيغ  
 طاب ثراه في مجمع البحرین وجوه اللام الجارة و اختلف في قوله تعا ليبين لكم  
 فقيل انما زائدة وقيل انها للتعليل وفي تقديم احتمال الزيادة اشعارا



بر حمانه والوختشرايح ان اشعر كلامه في خيل هذا الاية بالتعليل لكن صرح  
في تفسير قوله تعالى يريدون ليطفوا نورا لله بما يزيل الويل في كونه زائدا  
حيث قال صلح يريدون ان يطفوا كما جاء في سورة براءة وكان هذا اللام  
ذيتا مع فعل الامر اذ لا يبدل ما فيها من معنى لارادة كافي قوله جئتكم  
لا كما صدق كما نيت اللام في ابا لاء تأكيد معنى الاضافة في لا اياك وثانيا تقدير  
تنزل مومنينكم من حيث استكم لا من زبر في تعليل ما قال البينصا واما يريد الله ليدفع  
عنكم الرجس هو تعليل الامر عن ويختم على الاستيناف لان الامم حكم  
اهل البيت في ابراهم احتمال به حين مرجع است خود بيضاوي في تفسير آية يريدون ليطفوا  
كفته اي يريدون ان يطفوا واللام زيدة لما في ما من معنى لارادة تأكيد كازيد  
لما فيها من معنى الاضافة تأكيد لها في لا ابا لاء و يريدون لافقراء ليطفوا  
وبما انكم به رواية ريك سلك منسلك اندو يك نام ورويه اندارد ودر ما نحن فيه احتمال ثاني  
متعين ساخته وجز این نیست که غرض از تعیین تعلیل در اینجا تحصیل کتب با ایات  
تا با این سبب این آیه را هم شان از واج لوح غیره من اجل ساز و چه تقدیر کارام بنا  
تقدیر او چنین خواهد بود انما يريد الله امره من يخفى لينه عنكم الرجس  
لكن احتمال تعليل به منافي مطلب ثابت لان باب التقدير واسع لا اختصاص له  
بما زعم قلنا ان تقول ان التقدير هكذا انما يريد الله ما يريد من الايات  
لينه عنكم الرجس المعاصي بطر كمر تطهير ابل هذا هو الظاهر سيما  
بقريضة نصوص شان النزول فالكلام استيناف البيان عصمة اهل النبوة  
خاصة لا اهل بيت سكناه من الانزواج الخدم ممن يستأهل العصمة نقل



بعمته وازينجا است که بعضی سرین یا نیز احتمال تعلیل را روا داشته اند قال مولانا الطاهر  
قول ليد حب اللام يتعلق بخذ وف تقديره و ارادته ليد حب و يجوز ان يتعلق  
بمريد قد نقل عن مولانا الا در بيان حمد الله في قوله صابر يدا لي جعل عليكم ولكن  
ليطهركم واللام للعلامة مفعول يريد محذوف وهو الا مر في الموضعين و قبل  
زائده و ليجعل و يطهركم مفعولة التقدير ان يجعل و ان يطهركم ليس في  
تصو وضعف لان لا تقد بعد اللام المزيد كما قال البيضاوي لا الشيم  
المحقق الرضوي قد ساءه قال في شرح الكافية وكذا اللام زائدة في كابلك  
عند سيدي كذا اللام المقدمة بعد ها ان بعد فعل الا مر و الا رادته كقولنا  
وما امر الا ليعبد الله مخلصين الدين على الله قال البيضاوي ايضا  
في تفسير قوله تعالى يريد الله ليدبين لهم ان مفعول ليريد اللام مزيد  
التاكيد معنى الاستقبال اللازم للارادة و حل هذا التناقض في قوله يريد الله  
ان بيت چه خير باشد قول معنى ان بيت اين بيت بهتر است اهل بيت مكني كما سلف  
يا تفضل اين واچ از خداي اين آيه بهتر و نباشد قوله از جبر چه پاره خود  
در بن هر سه مقام گفته تنگي بسيار است که رتفا سير طنو بايد و يد قول رتفا  
مبسوط ديده شد چيزي لابق اعتنا باشد در بن مباحث بغير مويدهات بنظر  
و از آنچه ميشان بن نقل كرديم تصديق اين معنى بوضوح انجا ميگذر تفاسير  
واضح است که مراد از رجس گناه است قال البيضاوي الرجس الذنب المذنب و قال  
الزنجشري في الكشف واستعار للذنوب الرجس والتقوى الطهر لان من طهر  
للمقحات يتلوث ويتدنس كما يتلوث بدن بآلات نجس و تفسير كبير و



تفسيره حيث قال لين هب عنكم الرجس بزيل عنكم الذنوب بطهركم كما يلبسكم  
 خلع الكرامة وقال نيشاپور في تفسيره استعار للذنوب الرجس للتقوى  
 التطهير وصاحب محل اللغة كفته التطهير هو التنزيه عن كل اثر وقيس ورجب  
 اصغر كما في كويد التطهير يقال في الاجسام الاخلاق والافعال جميعا  
 قال تعالى وثيابك فطير اي انزل عنها الاوساخ قال انما يريد الله معلوم  
 انه لم يرد التطهير عن النجاسة في الثوب البدن وانما اراد تطهير النفس  
 به المدح كما نقله اخي المعظم دام ظله قال وحقما تخصيصا من شبر و كبا  
 نحو احش خيا نچه و ز بهان ر بن مقام پديد آورده يا خصيصا بن بعض كبا  
 مثل نه غايت تحكم و سحياني ست چه ر جس عام ست لور و دالاية و در الممد  
 و لا مدح في اذ هاب الشرك و بعض الكباثر مع هذا كدام كبيره  
 زائد از محاربه نفس رسول حتى تو اند بود و منفرد محل بللام اگر چه فيد استغراق في نفسه  
 لكن هر گاه قرينه حميت نباشد افاده عموم حتى تايد لثلا يسقط الكلام عن الافاد  
 كافي حل الله البيع و حرّم الربوا پس لما بمحمول بر عموم يا انتهى كلامه  
**قوله** و بعد للقاء التي اگر اينه هيب مفعول است و اهل بيت نیز مخصوص رين چهار  
 و مراد از رجس مطلق گناه بانه هم دلالت آيه عصمت سلم نيست **اقول** واقع شدن  
 ليند هيب مفعول به واضح است كما او ضحناه و مفعول به بودن هم با ضرري ندارد  
 كما او مانا اليه و اهل بيت نبوة مخصوصه پنج تن نه چهار تن و مراد از رجس مطلق گناه  
 هر عدم تسليم ثابت بالادلة و قبح در مقدّمات نخواهد بود مگر از راه مكابره  
 و محمد حق قول بلكه بر عدم عصمت دلالت دارد و زيرا كه چيزي كه پاك باشد با او نمي توان گفت



که می خواهم پاک کنم غایه ما فی الباب محفوظ بودن این اشخاص چند بعد از تعلیق  
 این اراده از رجس و گناه ثابت می شود و لکن آنهم بنا بر اصول این سنت **اول** معنی  
 محفوظ بودن بحسب اصول این سنت قریب است از معنی عدالت و از اینجا که فخر از  
 گفته است که باب جنس عدالت بهتم صورت و عصمت لازم ندارد و در سنتی که  
 الف و لام بر جنس یا برای جنس است یا برای استغراق و بر هر تقدیر نفی جمیع اصناف  
 رجس لازم می آید و هو معنی العصمة پس اگر گفته شود که بر تقدیر لام جنس نفی با هیئت البتة  
 لازم می آید در صورت آنکه لام استغراق با سلب سور موجب کلیه دارد و خواهد بود آن  
 مفید معنی سلب ایجاب کلی که مسادق سلب الی است خواهد شد نه سلب کلی  
 خواهیم گفت **اولا** لا یحتمل حقیقت در لام جنس فلا یصار الی غیره الا لضرورة وثانیا  
 این تفرقه بنا بر قوانین منطق است و الا در عرف این قیاس نیست وجه آخر **قال** والذی العلم  
 فی عماد الاسلام فان قيل الوجه لفظ مفرد معرفت باللام قد تقر فی مو  
 ان المفرد المحل باللام لا یفید الاستغراق فلم یجوز ان یکون معنی هذه الآية  
 هو اذهاب بعض الذنوب عنهم فلا یتثبت بتلك الآية عصمتهم قلنا قد علمت  
 ان الآية وردت مورد تعظیم اهل البیت و تعظیم شایسته که تعظیم عدالت و تکا  
 ذیب و احدا صدد سائر الذنوب ما عدا هذه عصمتهم ایضا ان الاموال و التک  
 للعهد لا یدان یفید العموم لئلا یستقط الکلام عن قاعدة هذا كما قالوا فی  
 قوله **تک** احل الله البیع حرم الربوا و فیما نحن فی کذا فی محل علی العموم  
**قوله** بر اصول شیعه نیز اگر وقوع مراد الی لازم اراده ان نیست ایشان را چنانکه خواست  
 اراده می فرماید شیطان و بنی آدم مانع شدن نمیدهند چنانچه را الهیات گشت



باجمله اگر اراده عصمت منظور می شود ان شاء الله اذهب عنکم الرجس اهل البیت  
 و طهرکم تطهیرا و این نیز ظاهر است غلبه بر این می فهمند چه جا از کیا انتهی **اقول**  
 اولاً جناب سالتکب صلی الله علیه و آله و سلم در مصداق این آیه تنصیف صبیح  
 داخل بود پس این طعن ناصبی جوع با شخصیت نیز می کنند ظاهر آنخصیص چهار تن  
 از برائی خزان از همین امر زوده لکن هرگاه ایراد مشترک باشد یعنی بی کار خواهد بود  
 پس در محرم باطل این ناصبی پیغمبر را که بهترین پیغمبر است باید که از رجس محفوظ باشد  
 پس محافاة قول ناصب اگر منافق گوید که این آیه دلالت بر عدم عصمت آنجناب دارد  
 زیرا که چیزی که پاک باشد او را نمی توان گفت که می خواهد هم که پاک کنم پس هیچ شریع خواهد  
 پناه بخدا از این مقولات فاسده حجت است که انجام کار را نمی بیند پیروی بزنه باشد که  
 می گوید و هر چند ازین راه که اهل سنت پیغمبر را قبل بعثت از گناهان کبیره هم محفوظ  
 نمی انند عجب نیست که این امر شنیع با التزام نماید که بنا بر اصول اهل سنت ازین معنی  
 باکی نیست لکن مشکل اینست که نزول آیه کریمه بعثت بچندین سال پس می باید  
 که تا آن حال رجس کنائی العیاذ بالله در آن حضرت موجود باشد فان مورد النفی  
 و الاثبات واحد محاله فاهو جوابه فاهو جوابنا و ثانیاً آنچه ناصب بحث اراده  
 در اینجا در خل و ادویه تفصیل آن را حواله مبحث اکیات نموده پس بگذاشت جناب  
 قوه المتکلمین و اسوده المجتهدین و عده المحققین العظام و الامام العلام حاکم الله و انوار الکرام جواب  
 این شبهه در صواب مآل است افاده فرموده حاجت با عاده نیست لکن در اینجا محلی  
 بنوعی دیگر سازد و رفع آنچه درین مقام مذکور ساخته می گوئیم که ناصبی آنچه از راه نامی  
 و عبادت گفته که اگر عصمت منظور می شود می فرموان شاء الله اذهب عنکم الرجس تطهیرا



واضح است چه ضرورت که از هب اند گوید اراده الهی بنا بر اصول شیعه را قایل  
 کافی و شافی است چه تحقیق مقام نیست که اراده خداوند عالم که تعلق بافعال خود را  
 به تکلیف یا مبدء عبارت از نفس عالم بصلحت و به المعبر عنه بالذاعی پس گاه اراده  
 باها به جبر فعل و است بنا بر آنکه لیبذیب مفعول به با کما هو الظاهر با بطلان  
 چنانکه تقدیر واضح است بر فقه جبر علی لام بنا بر تعلیل مطابق نصوص بنی خلیل که  
 فعل او تعلق است و از ادبای هم گوید یا همین مراد است متعلق گشت لامحاله تحقق گشت  
 در آن ثابت و حکیم لا یعمل المصلحة پس ضرورت شد که از باب جبر بعمل آمده باشد  
 پس مراد الهی بنا بر آنچه تمهید یافت از اراده او تعلق متخلف نمی تواند شد از راه غیر  
 واضطرار بلکه از راه مراعاة حکمت و صحت فاعل الحکیم لا یخلو عن حکمة ولا یتفق  
 منه افعال المصلحة و نزد محدثین شیعیان عبارت از نفس فعل و ایجاد  
 و برین تقدیر هم بنا بر اصول حدیث شیعه متخلف مراد از اراده نمی تواند شد  
 چه برین تقدیر معنی برید برید خواهد بود و از ایجاد وجودیکه طاموع است  
 متخلف نخواهد شد و لا یصح ذلك منه بالنسبة الى افعال العباد الا  
 في المشیة الکجائیة هی متفقیه ههنا بلکه اراده بمعاد دیگر در چندین موضع  
 که نسبت بافعال عباد صورت تحقق می پذیرد معنی ایجاد و ریخا صورت نمی پذیرد  
 لا تنفارا لخر و از جمله آن معانی دیگر محبت محبوبیت طلب مطلوبیت اذن رضا  
 و علم و مبالست و لطف و ماسته آن و جمله از آن در بعض احادیث ماثور است  
 عن یزید بن عمر عن الرضا هل لله فی ذلك مشیة و ارادة فقال اما  
 الطامع فادارة الله و مشیة فیها الامر بها و الرضا لها و المعاقبة



عليها واما ارادته و مشيئته في المعاصي فاللهي عنها والشرط لها والخذلان عليها  
و ظاهر است كذا في معاني تنزيم حصول مراد است و الا لبطال الاختبار و الامتنان  
والابتلاء والتكليف و لزوم التكليف بما لا يطاق قال فولا نا لطبرسي في  
مجمع البيان في ذيل قوله تعالى يريد الله بكم اليسر ولا يريد بكم العسر فيه كالاتي  
على بطلان قول المجبرة لانه بين ان في فعال المكلفين ما يريد سبحانه  
وهو اليسر ما لا يريد وهو العسر لانه اذا كان لا يريد بكم العسر فلعل  
لا يريد بكم التكليف ما لا يطاق اولى و از آنچه گفتيم واضح شده است آنچه علماء ماوراء  
اراده افاده نموده اند بر سبيل تنزيح حاشا است و الا در مقام حاجت بذكر تخصيص  
عام نسبت چه فاعول به که در متن کلام موجود دليل است بر اراده اراده بمعنى عام  
يا معنى الجاد و مراد الاست و میان این باب با الطاف و كلاهما مستلزمان  
للفعل فلا عموم ولا اشتراك الا باللفظ و متنبه شد به آنچه گفتيم بمانا حصار دليلى  
در صديقه الشيعة در جواب فخر الدين رازى حيث قال انچه فخر رازى گفته است که لازم است  
که چون اراده الهى تعلق بخيزى گیر و البته آنچه بفعل آید بنا برین شایسته چون تعلق  
انما يريد الله اراده ذهاب جبر نموده باشد اما بفعل نیاید با جواب این نکته فرق  
میان آنکه اراده الهى تعلق بفعل دیگری باید یا بفعل خود در صورت اول ممکن است  
که بفعل نیاید چرا که در اینجا اراده بنده هم دخل دارد و در آنکه آن فعل بهر اما در صورت  
دوم ممکن نیست چون اراده الهى محصل شدن فعل خيزى تعلق گیر و البته ان امر با  
که بفعل آید زیرا که محض اراده حق تعالى در بر حدوث علت تا مبدء یافتن فعل است  
و تخلف معلول از علت تا آنکه محال است پس چون عصمت فعل است که الله تعالى



و شخصی بآیه خود وجود دهد بنده و اراده اش را در وجود عدم مدخل نیست باید  
 که بی تاخیر و تا مل متحقق گردد و دیگر آنکه چون اراده زیایست در آن متعلق شده بآیه البتة  
 بفعل آمده باشد و الا عجز لازم آید تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً و این سخن  
 از آنچه شرح دادیم و از اینجا واضح شد که اراده اراده محضه بین آیه هرگز فوت نمی باشد  
 پس کلام فواصب یعنی بر غلط بحث غلط فهمیست یا تعلیل عوام و الامر واضح  
 عند اولی الامر پس ال بعد لزوم وقوع مراد خارج از سداد باشد و از اینجا  
 که جناب آقای ام کلثوم جواب صاحب فرموده قوله و م آنکه این تطویل بلاطال  
 که برای اظهار تفسیر دانی نزد مریدان با صفا می فرماید فائدة بحال خسرت بالایشان  
 عاید نمی گرداند چه اخبار سابقه را قوال اکثر تفسیرین بنویسند و بگویند خدا باذیاب  
 رجوع واضح می شود که اراده از باب است که معنی ذنب است تفسیر الی از منی غیر مراد است  
 مفعول یا بهر چه باشد و نیز مستفاد گردید که نشان آل عبا نازل شده انتم می ارادنا  
 و علی تقدیر التناول تقریری که در کلام اعلام در مفتح کلام مذکور شده افی و کما فی  
 چه بر تقییر تسلیم این که از اراده اراده مطلقه مراد باشد و در اینجا بقدره مقام مخصوص ابد بود  
 بما هو علة تامة بالنظر الی حکمة للاذ هاب مستتبعة للذها و الا جابح نباشد  
 با آنکه باتفاق اهل سنت این آیه از اعظم مباحث اهل بیت علیهم السلام است کما فی کلام  
 ابن حجران هذه الآية منبغ فضائل اهل البيت النبوی چون کلامش ظاهر شود  
 حاجت با عادی نیست و اما قوال صاحبی نزد شیعیان بسناخیر با که حق تعالی اراده می فرماید  
 و شیطان و بنی آدم آن واقع شدن بنید به پس هم آن است که نزد شیعیان  
 بندگان معارض اراده حتمی مضاد فعل او می تواند شد حال آنکه اگر اراده او بجا



متحقق شود کیست که نزد احدی معارضه ادا شود و او گفت که تو نیستی قال الله عز وجل  
 ولو شاء ربنا لأممنا من في الارض كلهم جميعا پس اگر مرادنا صبی نیست که کلام  
 ضعیفان در چنین ابراهیم است پس وقوع بیفروغ نیست اگر مراد نیست که از او بطلب  
 از مملوک منفک میدانند پس صدق این کلام ظاهر است مخالف با سبب عصاة  
 از او امر آتی بر همکنان واضح مقام مجدد و انکار اهل سنت است کار شیاطین  
 و اتباع شیاطین تا بگویند که این آیه در موردی است که مخالف است با امر و نه او ای الهی می  
 و مساوی و شبهات را مثل ناجیه می سازند و برخلاف مراد و مرضی خدا فیما بین  
 و مرادات الهی اعنی طاعت را مخالفه حکم و اقع نمی کنند این که معنی ایقاع می شود  
 پس این کلام را که برای ما شرح ام گفته اند ما هو کسر اب بقیعة بحسب الظاهر ما  
 حتی اذا جاء لقوله شيئا فصار ما الفقه الناصب هباء منبثا  
 اما این که گفته است که پاک شدن بعد از ادا و تفسیر است نه قبل آن بلکه بعد از قبل  
 از این آیه ثابت می شود پس جواب آن معارضه گذشته است و حق نیست بر تنقیح محاوره  
 که قرآن بلسان شان نازل شده واضح است که چنین عبارت در مقام عدم جو  
 رجس بنا بر دلالت بر صحت آیه مستعمل می شود بنا می آن بر تحیل و نه بیست  
 قال والذی العلم فی عماد الاسلام فان قبل ذهاب الرجس لا یستحسن  
 الا بعد جود الرجس فهذه الآية قد دل علی وقوع الذنب عنهم فهذه لنا  
 لا حکم قلنا هذا صدق بان مبنی هذا القول علی التخیل المذهبی فلا ینکون  
 ثابتا الا بتوی انک تقول للمخاطبة هب الله عنک کل رجس وان کان ذلک  
 غیر حاصل فاما انما الآیة علی ذلک المعنی لان افعال الذنب المذنب



صد عن شخص لا صفة له بحسب الحقيقة كما لا يخفى وايضا لا شك وان مقتضى الآية  
هو عصمة اهل البيت بعد نزول الآية ومن قال بعصمة هم بعد نزولها  
لا بد ان يقول بعصمة هم قبل نزول الآية ايضا والا لزم القول الثالث  
و جناب اخوي ام ظله در جواب ناصب مؤه پس بنا بر قول ناصب علوم می شود  
که از و اج اولانا پاک بودند علی رغمه پس مقتضاى احتجاب و اتم شوق رافع حجابها  
مرفوع نخواهد شد و نیز هرگاه شرک زنا و غیر آن بنا بر قول ابن و زبیهان غیر  
مراد از حبس باشد و آیه در حق از و اج نازل گشته پس نزد سنیان تا وقت نزول آن  
العیاذ بالله از و اج پیغمبر مشرک کافر و ملوث با و ناس فواحش بود و با این کار از و اج  
و مراد آن چنین کنند این سخن از قول با تحقیق لعن شیعیان بگویند نخست تخیل  
و ذهنی را مستحال از باب کافی است شایع محاورات است یقال اذهب الله  
عنك المرض اگر چه مخاطب بالفعل مرئوس شده باشد و از اینجا عربیت انی حکما ایشا  
باید فهمید ايضا در آن وقت جناب حسین صغیر السن بودند و داخل در صدق آیه  
بالاتفاق پس از باب حبس ایشان چه معنی دارد و فها هو جواب که فها هو بنا اقول  
اگر بگویند که بنا بر تغلیب خواهیم گفت که بلا شک را به کریم حضرت سید الانام  
و امام حسن و امام حسین علیهم السلام داخل بودند بر می از رجس قاعده صحاح عرب  
که شرف را بر غیر شرف تغلیب میدهند پس هرگاه رجس ایشان اول و انبوه  
این عبارت که مثبت رجس نعمنا صحت درین موقع با استعمال نمی آید بلکه می  
الوجه بعد عنکوه این که بنا بر تغلیب رجس که در غیر شرف با تغلیب غیر رجس  
اثبات فرمایند و لا ان العبادة عنة عن هذا لایما و لما تجز فی کلام المصنف



بأنك گاه هست که تغلبت بر اکثر واقع می شود و اکثره مضافی جانب البراءة  
 فتأمل قال الناصب ونیز اگر این بلفظ خصمت شد با نیستی که همه صحابه و  
 حاضران جنگ بر قاطبه معصوم می شدند زیرا که حق تعالی در حق ایشان فرموده تعال  
 ولكن يدايكم كره وليتم نعمته عليكم لعلكم تشكرون قوله تعا ويدن  
 عنكم رجس الشيطان فلما هست که تمام نعمت در حق صحابه عنایت زائد شد  
 بسبب آن و لفظ و اول واقع شد خصمت زیرا که تمام نعمت بدون حفظ از معاصی  
 و از شر شیطان متصور نیست و تخصیصی که در لفظ تطهیر از باطن جنس بن احتیاج  
 ملازمی یا در اینجا هب و منشور گشت قال اخي المعظم هام ظله و نیز اگر این کلمه  
 ما شاء الله محجب بغير نیست که نمونه خلیفه ثانی در تفسیر وافی است هر جا که لفظ تطهیر  
 مشتقات آن را می بیند همین تطهیر معنای عذر را مراد می گیرد و رجوع بتفاسیر خود نمی کند  
 زیرا که قوله تعا و لكن یدایکم کرم را که مراد از آن تطهیر معنی تنظیف است یا تطهیر  
 عن الذنوب التي يكفرها الوضوء نه طهارت عن الذنوب مطلقاً چه آید در بیان  
 طهارت مایه و ترابیه واقع است فالعجب کل العجب که خود قضیحت دیگر آنرا بوضوح  
 ما را بملاحظه سیاق آیه تطهیر می فرماید و خود چشم پوشی از آن می نماید با جمله قاضی  
 بیضاوی در تفسیر لیطه که می گوید لينظفكم اولی طهرا که عن الذنوب فان الوضوء  
 يكفر الذنوب اولی طهرا که بالتراب اذا عوذكم التطهير بالماء پس طهارت معنی  
 هرگز بر آن نیست و آنرا که وضوء غسل نماید معصوم یا و هو منفی اجاها و در تفسیر  
 نعمته علیکم می یاریتم بشرعیته ما هو مطهره لا بدانکه و مکفرة الذنوب  
 نعمته علیکم فی الدین اولیتم و خصه انعامه علیکم بغرائمه پس قیاس



بما نحن فيه که از آنکه ماهیة رجس در آن واقع است با تاکیدات بسیار با چنین آیه  
 که مراد از آن طهارت بدنیه است کم از قیاس البیضیه است و اما قوله تعا وینزل  
 عنکم جز الشیطان فقال البیضاوی یعنی الجنابة که انما یرید الله  
 و تخویفه یا هم من العطش **اقول** و نقل بعض الافاضل من المعاصرين  
 عن شرح القسطلانی للصیح البخاری انه قال فی شرح قوله تعا وینزل  
 علیکم من السماء ماء لیطرکم به کفر به گفته من الحدث و الجنابة و هو طهارة  
 الظاهر قال الخ دام ظله پس تفسیر این پیر تا بالغ را باید دید که هنوز در رجس  
 یعنی جنابت در رجس که فو تب است فرق نکرده و احتلام از قسم گناه نیست  
**قوله** و ظاہر است که اتمام نعمت در حق صحابه نعمت زاید شد بسبب آن  
 دو لفظ اول واقع شد بر عصمت زیرا که اتمام نعمت بدون حفظ از مساوی  
 و از شر شیطان تصور نیست **اقول** این اتمام نعمت بنحو خاص که ما صرح  
 البیضاوی بکه بالاتفاق مفید عصمت نیست و اکمال دین و اتمام نعمت بر  
 کمال روزی متحقق شد که معذوق الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی  
 و آن ولایت جناب امیر مومنان و ظهور و صداقت پیشوای متقیان بود  
 که کمال دین و تمام نعمت نجات از هلاکت و فوز بجنات بان برای ممکنان  
 من تشریف بشرف الایمان کما سلف حاصل گردید و آنهم برای همه بود  
 عصمت نیست الا لمن عصمه الله چه اتمام دین تکمیل اصول عقاید دین  
 و تعیین شرائع شرع متین از طرف حضرت رب العالمین امتا بالحق  
 بوقوع آمده لبعی من حی عن بدنة و یهلك من هلك عن بدنة



وهو لا يستلزم ظاهرا تمام النعمة بالاضافة الى كل احد ليس اتمام نعمت بر  
 اتمام حجت ليس الا اما قول او اتمام نعمت بدون حفظ از معاصي و از شر شيطان مقتضو  
 فليس بشئ اكر اين اتمام نعمت شرعيت مستلزم عصمت مفي و همه مردم لا محاله  
 تابع شرع مي شدند و اذ ليس فليس اين مخرج و مشتاپدست كه بهر اتيان كس احكام شرع  
 مستتابي مي نمايند و آرا و تظهير شرع احكام مستلزم طاعت است نه بركه مراد از  
 اتمام نعمت با تمام حجت تعرض طاعت است و اذ باب جز شيطان بچنين بيان  
 تمكين گيرايان است باظهار شرايع اديان از سلوك مبسالك آن و ليس بخلاف ما نحن فيه  
 كما لا يخفى على النقيض قد فصلناه انفا پس اگر بگويند كه چرا جائز نباشد در حق  
 نيز مراد از اذ باب جس مثل اين باشد يا خواهيم گفت حاشا كه چنين باشد بركه  
 در چنين آيات اذ باب مدح خالق است نه مدح مخلوق الا من اتبعني الاية سيلا و در حق  
 اذ بابي كه مراد است من مدح شخص مخصوص است باتفاق فرقيين قال ابن حجر  
 هذه الآية منبع فضائل اهل البيت و قد ذكره وقد نقل بعض الفضل  
 من تلامذة والده العلامة رحمه الله تعالى عن نور الدين السهمي و قد  
 حيث قال و بعد ذكر احاديث مذكورة ذكر اختلاف مفسرين في تفسير آية قطره ترجيح  
 مذرب خود كه مذهب اين باب صحت گفته كه شروع نكره من قسم ثاني اين كتاب كه فضائل  
 اهل بيت نبوي است بلكه بجهت آنكه من قابل كردم درين آيه و در آنچه وارو شده است  
 از اخبار متقدمه در شان اول آن و در آنچه كرده است آن پيغمبر بعد نزول آن و ظاهر  
 بر من اين بدستى كه اين آيه منبع فضائل اهل بيت نبوي است نه بركه شتمل است بركه  
 عظيمه كه ندیده ام كسي كه تعرض بآن كرده باشد اول اعتناء بباري تعالى شانه بجال



ایشان است و اشارت نمون بلندی قدر ایشان بر آنکه نازل کرده است این را در حق ایشان  
دوم صدر گردانیدن حق تکلیف این آیه را بکلمه آنجا که زادات حضرت برای فایده این که  
اراده او تعالی شأنه مقصودست بر این معنی که آن منبع خیرست و تجا و پیوسته غیر آن  
سوم تا کیف در حق تعالی برای تطهیر ایشان باوردن مصدر تا که نیستند شوق که این تطهیر  
در اعلی مراتب انواع تطهیرست چهارم نکره آوردن این مصدر چنانچه گفته  
برای اشارت باینکه تطهیر که بایشان متعلق شده است نوع عجیب و غریب است  
از تطهیر نیست معهود و معروف خلق و احاطه بدرک نهایت او نمی کند برای این که این کلام  
در بحث سلام فرستادن باری تعالی بر نبیا و صفحا خود بصیغه نکره در کتاب خود که سوم  
بطیب الکلام فی فوائد السلام و نیز در بین تنکیر اشارت بسو تنکیر و تعظیم معبود  
مقام چنانکه در قوله تعالی فقد کذب رسل من قبلك هذا و تحقیق که در فیه  
بعضی از اهل اصول بطرف این نکره در سیاق امتنان چنانکه در اینجا اگر چه مثبت باشد  
عام می باشد یعنی جمیع انواع تطهیر مترجم می گوید که این دلیل صحت اهل بیت است  
اگر چه قائل این کلام قصد این معنی نکرده است زیرا که بنزد او این آیه شامل از واج پیغمبر  
و عصمت از واج پیغمبر خدا باتفاق منفی است پنجم شدت اعتناء پیغمبر خدا بحال ایشان  
و اظهار اهتمام خود بر این معنی و حرص بر آن با وجود فائده بخشیدن آیه کریمه برای  
حصول آن پس آنحضرت پیوسته در صدد طلب تحصیل این معنی برای ایشان بود  
زیرا که مکرر که طلب در برابر این معنی از مولای خود بخروج و جل با استعظام و تقوی  
بار خدا یا این اهل بیت من اند و خاصان من اند یعنی تحقیق که گردانید تعالی را در حق  
مقصود بر ادب است پس این ایشان و تطهیر ایشان پس بر این ایشان در حق پاک کن ایشان



پاک کردن باین تجدید کنی برای ایشان مزید تعلق اراده را باین معنی آنچه لایق بطلان است  
 و درین معنی آیت بسبب گردانیدن عطا سابق برای عطا حال نوع سلا لا نغاصه یا غاصه  
 ششم دخول آنحضرت بایشان در معنی برای آنچه سابق باشد از قول بی سعید حذری که  
 نزلت فی خمسة النبي صلى الله عليه وآله وسلم إلى آخره بلکه در واپسین مقام جمال الهی  
 زنده می فی آن در کتاب خود آورده است ذکر جبرئیل و میکائیل ترتیب لفظه عن امیر  
 قالت نزلت هذه فی بدی انما يريد الله ليدفع عنكم الرجس اهل البيت فی  
 جبرئیل و میکائیل رسول الله و علی وفاطمة و الحسن و الحسين و درین معنی  
 مزید کرده است بلند می نماید ایشان و دور گردانیدن از رجس که آن گناه است یا شک و یا شبه و یا  
 ایمان بآن چنانچه مخفی نیست موقع آن بنزد او الالباب مترجم می گوید متوجه  
 این کلام در اینجا ذکر حرف تردید رعایت مذنب است و است که عصمت این معصومین  
 حال آنکه شریک بودن پیغمبر خدا و حضرت جبرئیل و میکائیل و عصمت این است  
 زیرا که ممکن نیست که تطهیر ایشان بطور دیگر باشد و تطهیر آن با بطور دیگر پیغمبر  
 پیغمبر با آنچه آیه کریمه بآن متضمن است باین برگرداندن خدای تعالی صلوات و برکات  
 و مظهر رضوان خود را بر آنحضرت و باین است و این معنی برای آن بود که کسی که  
 اراده حق تعالی مقصود باشد بر اذیاب جلال ایشان و تطهیر ایشان آید و سزاوارند  
 باین مورد مذکور و در حاشیه ششم این که بدست می که مقصود از طلب این امور برای خود  
 و برای این است خود تعظیم قدر ایشان و بلند گردانیدن منزلت ایشان و زیرا که  
 نفس خج و را درین معنی با ایشان برابر کرد چنانچه سابق گذشت از دخول آنحضرت  
 با ایشان در آنچه آیه کریمه بآن متضمن است ششم این است که آنحضرت در طلب این معنی



از مولای خود سالک اعظم و ابلغ اسکوشت باین مقدم کرد بر طلب ناجای تباری تعالی  
 یا آنچه تضرع است قوله اللهم قد جعلت صلواتك ورحمتك ومغفرتك  
 ورضوانك علی ابراهیم یعنی آورد باین جمله خبریه که مقرون است بتحقیق که  
 تحقق وقوع این معنی است از رب و بعد از آن مناجات کرده بقول اللهم تخم  
 وانا من بعد و این بهم از قبیل اخبار است بعد از آن تفریع کرد بر این معنی جمله  
 طلبیه چنانچه گفت فاجعل صلواتك الی و این سلوک آنحضرت بجهة ستر طلبی است  
 که ظاهر شد برای من بدو وجه اول آنکه تمام مناسبت در ابوة ابراهیم که آنحضرت یا  
 حق تعالی شانۀ عطا کرد یعنی چنانچه ابراهیم علیه السلام بدر این چنین اشخاص بود  
 و از نسل او ایشان بهم رسیدند همچنان پیغمبر خدا بدر این چنین اشخاص است  
 و از نسل او این بهم رسیدند این معنی مقتضای این حدیث و این عا و این عطا فرمود  
 آنچه طلب کرد ازین معنی برای نفس خود و برای این است خود چنانکه عطا فرمود  
 این معنی به پدر او ابراهیم علیه السلام دوم آنکه آنحضرت از جمله آل ابراهیم است  
 چنانکه عطا فرمود ثابت شد از این عبا که در تفسیر قوله تعالی ان الله اصطفی  
 و ذوا ال ابراهیم و آل عمران علی العالمین گفت که محمد از آل ابراهیم است  
 پس وقتی که تحقق شد که پدری که این امور را حق تعالی شانۀ عطا کرد ابراهیم  
 و آل او را و آنحضرت از آل ابراهیم است پس تحقیق که ثابت شد عطا این امور  
 برای آنحضرت و باضی آل پیغمبر با صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه فرمود است  
 و آنحضرت خود از ایشان است پس آل پیغمبر باین نیز از آل ابراهیم است چنانکه علمی  
 بآن تصریح کرد پس این امور برای ایشان در ریاضه نیز ثابت است پس طلب نکرد



در حال انعام بگر از نعمات ماضیه گردانید و عجب کما سابق در ماضی را طلب عطا  
در حال تسبیح و تسبیح برای استجلاب انعام او بذر انعام و تا که ابلغ باد و استعطا  
و شاید که تشبیه بقوله صلی الله علیه و سلم کما صلیت علی ابراهیم و ابراهیم  
چیزی که مراد از شاه بان کردم و چشم گشت که عامی آنحضرت استجابت بسیار طلب  
صلوات بر خود از پروردگار و تحقیق که دعا کرد و موکل خود را با این مخصوص گدانه  
او را و آن او را بصلوات بر او برایشان پیش حاجی صلوات بر خود از پروردگار خود  
مستجاب باد و برای همین در کیفیت صلوة فرستادن به او که ماست بقوله تعالی  
اِنَّ لِلّٰهِ وَمَلَائِكَتِهِ عَلٰی الْمُتَّقِیْنَ اٰیٰتِهَا الَّذِیْنَ اصْنَوْا صِلُوا عَلَیْهِمْ و تسلیماً  
باین بقیه شروع کرده که آل را نیز شریک خود کرد و منشاء این شریک گردانیدن چیز  
که مقدم است از مشارکت ایشان با او در تطهیر استغفار و از آیه کریمه برای همین عبادت  
مگر نزد نزول آیه مذکوره کما یوشد الذی سابق یا نه و هم آنکه بدین معنی که جمیع و تحضر  
ایشان را با خود درین تطهیر کامل آنچه ناشی شد از آن تطهیر از صلوة فرستادن بر او  
و برایشان و مانند آن مقتضی الحاق ایشان است بانفس شریف خود چنانچه شایسته  
سبوح آن قوله علیه السلام اللهم انهم منی و انا منهم برای همین در بعضی طرق  
مقدمه انا و این حرب کما یجربهم و سلم لی السلام و عدا لی عدا هم و گفت در بعضی  
طریق آینه در ذکر عایشه که من اذ اقوابتی فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله  
پس قایم کرد ایشان درین مقام نفس و همچنین در محبت چنانچه خواهد آید از قول  
در بعضی طرق الذی نفسی بیدار که یوم من عبدکم حتی یجیبکم و محبت حتی یجیبکم  
و همچنین قوله ان تارک فیکر ما ان تمسکتم به لن تضلوا کتاب الله و عتوق



و همچنین قوله رَحْمَةً آيِن فَاَن تَارِكٌ فَيَكُو الثَّقَلَيْنِ اِي حَيْثُ وَجَّهَ الْبَحْثُ كَمَا مَشَى  
 ايشان با آنحضرت در قصه مباحله شاربها بقوله تعاقل تعالوا نديع ابنا اننا  
 و ابنا نكلم الاية در حالی كه سوت گزیده بود حسن حسین با وفا طمعه پست را سر می رفت  
 و علی علیه السلام پس می بود و هو لاه هم اهل الكساء فهم المراد من الايتين با وجود  
 و احمی بر مباحله اظهار كاذب بر خصومت بود و این امری بود كه اختصاص داشت با آنحضرت  
 و يكسری كذب آنحضرت میگردید پس الحاق كرد اهل کساء را بجهت آنچه سابق بآن اشاره  
 نموده شد برای آنكه موكد است بر دلالت بر ثبوت احوال كذب خصم خود زیرا كه اقتضا  
 بر نفس و نكرد بلكه جرأت نمود بر بدن اعزّه و افلاذ كبش خود مستیقن بود او بصدق خود  
 و محبوب ترین و بان بسو خود را در معرض هلاک آورد تا خصم او با حبا و اغوا هلاک  
 و متا صل گردد و اگر مباحله تمام می شد و خاصر می شدند ابنا و نساز زیرا كه  
 ايشان عزیز ترین اهل اند تا این كه گفت قال في لكشاف و كاد ليل القوي هذا  
 على فضل اصحاب الكساء و از دهم آن اموات اینست كه بدرستی كه قصه را در الهیه  
 در امر ايشان از باب جس طمعه شارت می كنند بسو آنچه خواهد آمد در بعضی طرق  
 از تحریر ايشان در آخرت بر اقص و در نسخ پس كه مفارقت كند چهره گناهان را  
 رجا آن است كه تدارك كند بظهور ناله ها م انا باج اسباب ما باج انواع مصداق و انا  
 و نحو ان مكفرات ترسیدن ايشان از آنچه برای غیر ايشان است از حفظ و نبویه بآنچه  
 واقع می شود از شفا قات نبویه چنانچه اشاره می كند بآن آنچه خواهد آمد در فكر  
 ساده پس مترجم گوید كه این جیه كيك بحامی عایت مذمت و تسبیح از قول  
 بعد عمصمت این بیت نبوی و حال آنكه احاز بیت دارد در ترجمه و كنهش



بر این بیت نبوی لیس صرح عظمت ایشان است که پس می خدایا آن کند صریح مکه است چنانچه  
 از رکاکت این جمع صرح مست سینه و رسم آرا و رحمت نمودن ایشان را با این معنی که  
 بعد از حرکت گنایان و مخالفات آمده و حرص تمام نمودن امتثال مامورات  
 بدلائل آنچه سابق شد از قول او صلی الله علیه و آله و سلم نزد یک کثیر ایشان بنماز  
 الصلوة و حکم الله انفا یرید الله الایة چهار و بیستم آن است که بدرستی که قوله  
 صلی الله علیه و آله و سلم در روایت سابقه فجلن فی خیرهم نبیا فذلک قوله  
 انفا یرید الله لیدفع عنکم الوجس الایة و لالت می کند بر آنکه ایشان بهترین خلق  
 و قریب است که بیاید لالت بر این معنی که را خیر این ذکر و تحقیق که عطا کرده شد  
 ابراهیم علیه الصلوة و السلام نعمت بودن انبیا از اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 بسبب بودن خاتم النبیین مقتضی استفاء این معنی بودن انبیا از اهل بیت  
 پس عرض شد پیغمبر خدا از این معنی کمال طهارت این بیت خود پس رسیدند  
 از ایشان درجه را شد و ولایت را خلق کثیر و الله در القائل الله من قلد یوی  
 صفوة و صفوة الخلق بنو هاشم و صفوة الصفوة من بنی محمد النوا ابو القا  
 و بیته اگر مدیت سیم که حاصل فیة که عالم و ناطق فی حکمة استند علی بن ابی طالب  
 و عن ناظم تا آخر آنچه در بیان این امر گفته مترجم گوید که مقصود این ناظم اینست  
 مقدمات امر حق را ترتیب بدو در آوردن بجه آن چشم پوشی کند چنانچه  
 در این مقام نتیجه حق است که چنین گفته می شود که چون اکرام پیغمبر با سبب بودن او  
 خاتم النبیین مقتضی استفاء این معنی بودن انبیا از بیت او کردید پس  
 مقتضای مقابله باید که او همگیا انبیا که عبارت از ائمه معصومین است



از اهل بیت او باشد و رسیدن خلقی کثیر بدرجه وراثت و ولایت امریست  
 که حاصلی ندارد و خیر از آنکه اثنا عشر را مرتبه وراثت انبیاء و ولایت خلق حاصل نیست  
 پانزدهم آن امور اینست که بدستی که هرگاه آیه کریمه افاده کرد که طهارت ایشان  
 در ذروه علیاست مساواة ایشان با پیغمبر خدا در اصل است این معنی  
 منشاء الحاق ایشان با آنحضرت در تحریم صدقات که اوساخ ناسست گوید  
 و محض آن بر ایشان خمس می نویسد که اطیب الاموال است و موجب عت کیست  
 و ذلت کسی از اد گرفته شود مقررند بخلاف گرفتن صدق پس بدستی که این خبری  
 از ذلت گیرنده و عزت گیرنده شده قال الله تعالی و اعلموا انما غفر من شیء  
 فان الله خصه للرسول الذی قال تعالی افاء الله علی رسوله  
 من اهل القری للرسول الذی القربی انتهى ترجمه کلام سید محمد موسی الشافعی این  
 مقدمات که نقل نموده شد لالت عبرت است ال عیامی کند چنانچه مستبصر فطن بشده  
 قوله و تخصیصاتی که در لفظ تطویر از باب جس بطریق احتمال رای می یافت  
 هباء منبثا گشت اقول این چنین احتمال که بر جز شیطان پدید می آید جسم  
 ماده آن سابقا بعمل آمده و تخصیصا در اینجا واقع است نه در اینجا پس سعی مشکو  
 ناصبی است هباء منبثا گردد بد فضیلت این بیت با عترت اهل بیت و وجود این  
 آیه کریمه واضح گشت و لکن حلی ذلک غریب نیست که در آیه جز شیطان واقع است  
 و ناصب آنرا بر حسن تعریف تغییر نموده تا باشد که مناسبت بین الایتین برای  
 تغلیط عوام لفظ و معنی پیدا رود قال بعض الافاضل فی جواب هذا القول  
 که از تحقیقات سابق واضح گردید که این تخصیصا در آیه کریمه هباء منبثا



که ناصب آن را بلفظ رجس تبدیل نموده تا آن را محال امر قاطع گیرد و این خصیلة  
از فضل بن بزج همان آموخته چنانچه از کلام قاضی محمد بن نورانی متبرقه معلوم می  
گردد اشاره نموده است باینکه پیش از این قاضی علیه الرحمه نقل کرده انده قال  
امام مذکوره یعنی فضل بن بزج و زبجان من الاية المحرفة عما في سورة الانفال  
وحكم على كونه مماثلا لما استدال به المصنف يعني العلامة المحلة <sup>عليه</sup> رحمه الله  
من اية التطهير فيه ليل واضح على كفره والحادة و تشبهه باليهود في تحريف <sup>الكل</sup>  
وجرائه على الله وبغضه للنبي واهل بيته فانه يدل على متعلق الجاد في  
اية الانفال وهو قوله ينزل عليكم من السماء ماء بقوله یرید الله ليدل  
يدال المرجوف في الاية التي حرمها بالرجس ليتيسر له دعوى مماثلة الايتين  
قال الناصب سبب سبب انك غير المعصوم لا يكون اماما مقبولا نسبت بطل  
و ممنوع کتاب الله و اقوال عترت تکذیب این می کند اقول با و قاطعه بر این  
سابق از این واضح ثابت شده که وجوب عصمت امام مومنین مقدمه صحیح است  
و کتاب الله المتعال و اقوال عترت و آن بر آن دلالت تمام دارد و آنچه را منافق آن دانسته  
منافق آن نسبت ناصبی بسبب سبب و فهم خود آن را منافق پیدا شده چنانکه چنین مقدمه  
باطل باشد بلکه صدق اصلها ثابت و قواعدها في السماء است بطلان این را نظر قاطع  
ناصبی بسبب بطلان آن در نفس الامر است قال الناصب سلما لکن این  
دلیل صحت امامت حضرت امیر ثابت باشد اما آنکه امام بلا فصل او بود پس جایز است  
که یکی از سبطین باشد و بقاعده کائنات بالفرق تمسک کند و این سبب است اما المعتوض لاصح  
اقول بعد سبب مقدمه حکم بقبول صحت امامت حضرت امیر بلا فصل و بلا تکبر



دون من علماء من عذرة خرق اجماع مرکب است پس اگر اجماع مرکب خرق  
 توان کرد شق عصای سلمانان و مخالفت اجماع همکنان و ابا باشد این امر  
 همیشه برپای و نیزند زیرا که هرگاه ابو بکر منصوص الامامة نباشد و اجماع هم  
 بی اصل شد بناسی خلافت ابی بکر و ظاهر و باطن برهم در هم خواهد شد باید  
 که نزد اهل سنت نیز باطل باشد قال اخي المعظم دام ظلّه علاوه آنکه مقدّم  
 خرق اجماع در میان فریقین شافع و ذائع است پس اگر این غبی لاندیسی  
 خود را داخل میدارد و لائل سنیا ان نیز بر باد میرود و الحمد لله انتهی زیرا که  
 بحیث اجماع بسیط مستلزم حجیث اجماع مرکب است و بطلان آن مستلزم بطلان  
 و اما خلافتی عندنا فهو علی کل تقدیر باطل و لیس اجماع علیه  
 من اصله محاصل و منفصله تفصیلاً و ندکرمثال التقارحه فی  
 صحه امامته بالکتاب و السنّة و من اصدق من الله و رسوله قیلاً  
 و غریباً آنست که بطلان مقدمه مذکوره را معلل ساخته بقول خود او اعتراف  
 که مذکور است و خود شش معترض پس باید که ناصب بقول خود لاندیسی باشد



## خاتمه الطبع

الحمد لله رب العالمين والصلوة على سيد المرسلين محمد وآله الطيبين الطاهرين  
 اما بعد بابر باب يمين اصحاب دين مجتهد مجتهد في كتاب مستطاب افع نفع ارتيا  
 بلکه عديم النظير ولا جواب سمي به صدقہ سلطانیہ و رسائل البانیہ  
 که عالی جناب قدسی القاب نور صدقہ افتا واجتهاد نور صدقہ هدایت ارشاد  
 غصن وحہ امامت و ولایت \* ثمرہ شجرہ نبوت و رسالت \* شمامہ ازادہ ہر حاجت  
 احمد مختار \* تحقیقہ ریاضین علوم اہل بیت اطہار \* جامع معقول و منقول  
 حاوی فروع و اصول \* فخر المتکلمین \* سلطان المحققین \* غوث الدین \*  
 آیتہ اسد فی العالمین \* مولانا و مولی الخافقین سید العلم السید حسین  
 اسکنہ امیر محبوبہ جنانہ \* و افاض علیہ شایب ضوانہ \* بہ ایمانی بادشاہ  
 دین پناہ ثریا جاہ مصلح الدین ابو المظفر محمد امجد علی شاہ جنت مکان  
 انار اسد بہانہ تصنیف فرمودہ و باب اول و دوم و سوم از مقصد اول کہ  
 در بیان مسائل توحید عدل و نبوت است در ہمان عہد معدلت مہد علیہ  
 طبع پوشیدہ و باب چہارم در بحث امامت ہنوز چاپ نشدہ بود  
 و نہایت کیاب بلکه نایاب ہر آنکہ بجز دو تاشیہ اصل کہ در کتب خانہ عالی جناب  
 شافع القاب \* ضابط قواعد عقول نقول \* حافظ قوانین و اصول مرجع ارتقا  
 ملازم صاحب تحقیق \* رزیدۃ المتکلمین \* قدوۃ المتفقرین \* مجتہد خیر نائب حضرت صاحب الامر  
 کریم ابن کثیر السید محمد امیر ایمان ادامہ اطلالہ علی رؤس الیومین است بانی تیر  
 یافتہ نمی شود و من ابجد خوان لوح نامہ می نادانی اذل الخافقین حسین حسین بن حسین



بسیار مشتاق آن بودم و پس در غایت جناب معظم القاب از انسخه نقلش فرمایانیدم و معیت  
 یکی از فاضل خود در مقابل انسخه خودم باز مکرر از اول تا آخر دیدم بطالب بعض سائل از سیدم  
 و ذخائر و اخراج فوایدش اند و ختم افسوس صد افسوس که عمای سید العلماء و فائز  
 و این باب با تمام رسید روزی اوقات مطالعه کتاب مذکور این خیال در دل  
 خطور نمود که حالا بقیام کتاب بدون طبع خیالی عسیر دشوار و این شاهد یکنا  
 و رعنائی بی نهایتا هنوز خلعت طبع و حلیه انطباع نبوشیده چنان نشسته  
 که بعد از مرور بهو و انقضای اعوام و شهور تلف گردد و ختم کنم که در طبعش  
 اهتمام نمایم که باعث بقیام کتاب گردد و کافه فرقه حقه ناجیه بهره وافی  
 و حظ کافی از آن حاصل نماید و شاید بر روز تطایر کتب فایده عاید  
 من سیاه نامه گردد که کتاب من به زمین این کتاب بدست یمن عطا کرده شود  
 هر چند استطاعت مقدرة طبع هم کتاب برگزیده نگردد مگر تسکین حروقه التفتاح  
 رب العالمین و توسل بدامن ائمه معصومین صلوٰة الله علیهم اجمعین نموده  
 آفا از این کار نموم و در هیچ آن کوشش بسیار نموم مگر از تغافل و تساهل  
 اهل مطبع معذورم خداوند که بعون عنایت جاعل ارض و سماوات و نباتات  
 ائمه هدایا علیهم السلام التفتاح و الثنا بصر زر کثیر و مبلغ خطیر و جهد بلیغ و سعی  
 بحدت چهار سال حیره طبع افروخته برنصه اتمام جلوه فرموده و چونکه از  
 طبع کتاب هذا محض انتفاع دنیوی مقصود نیست لهذا قیمتش بسیار کم و از آن  
 سقرا کردم که هر کس از فی توجیه خریدش می توان کرد رجای اثن و امید و تق  
 از شیعیان بیدار و پیروان ائمه اطهار و شهنشاهان عظیم الشان و ابان رفیع المکان



و ارباب دولت و ریاست اصحاب شوکت و شجاعت آنست که این صفت را بهای کم قیمت را  
 بجهت خود و برای قف و تقسیم با سرع من الزمان خرید فرموده من احقری مایه را  
 از بار دیون سبک و شرف فرموده است پذیرا لطافت احسان فرمایند من  
 عرض دیگر می بایم و مدعا آخر در معرض بیان می آید که بعضی احبابی ایمانی  
 و اخلاسی و حالی مکلف این معنی شدند که برخی از احوال ملک خصال مصنف  
 عطر اندر ضریح هم در آخر کتاب طبع شود التماس نمودم که شریف حال مصنف  
 علامه علی اندر مقام در کتاب آئینه حق نما و تذکرة العلماء و شرف العقیان  
 فی تراجم الاعیان مذکور است با خصوص در تذکرة العلماء به غایت سیرج و  
 نهایت توضیح مسطور و اسوة المتکلمین قدوة المجتهدین اکرم الناس  
 مفتی السید محمد عباس مد ظله که از ارشد تلامذه مصنف علامه اند کتابی سخی  
 با دراق الذیبه تصنیف فرموده اند و مکارم جلیله و محاسن جمیله و  
 فضائل عظیمه و مناقب خیمه که در ذات قدسی صفات آن علامه  
 مجتمع بود در آن بیان فرموده اند ضرورت تحریر نیست فرمودند که آنچه  
 شما گفتی صحیح نیست لیکن کتابهای مذکور هنوز طبع نشده شائع نگردید  
 اگر شما چیزی از این کتابها تلخیص نموده و آخر این کتاب طبع آید ناظر این کتاب حالت اطلاع  
 خواهند یافت و این هم خالی از فوائد نخواهد شد پس امثال  
 او امر ایشان لازم دانسته نبندی از حالات  
 و شمه از کیفیات مصنف علامه تحریر و تسطیر می نمایم  
 والله الموفق والمعين

کتاب آئینه حق  
 کتاب ایضی از  
 تلامذه آئینه  
 غفران است  
 در سبک نادر  
 و در صدوسی  
 و یکصد و هشتاد  
 کتاب آئینه حق  
 تذکرة العلماء  
 و در جلد اول  
 مجلد اول و دوم  
 صحابه و تابعین  
 و سوانح است  
 و جلد دوم و سوم  
 علماء از زمانه اربع  
 تا اواسط مائت  
 ثلاث عشر



تذكرة مصنف علامه على الله مقامه في دار الكرامه

الامام الهام: الحكيم العلامة: النحرير المقام: حجة الاسلام: شمس فلک افادات  
 بدره: افاضات: محيط نقطه کرم: مرکز ايريه هم: معدن کمالات انساني  
 مخزن فوائد انساني: محيط فيوض باني: منزل بركات سبحاني: مقتدى  
 عادل: مادي کامل: رنگ وای مرآت تدقيق: مصقل آئينه تحقيق: گوهر  
 درخشان: درج رفعت و اعلا: اختر تابان: برج مجد و علا: حصن: امام  
 و ولايت: ثمره شجره نبوت و رسالت: نور حديقہ افتاد اجتهاد: نور  
 صدقه هدايت و ارشاد: مجمع فضائل رضيه: منبع شمائل مرضيه: صاحب  
 تجت قريه: مالک ملکات ملكيه: حميد ارکان شريعت خير البشر: مشيد  
 بنيان ملت اثناعشر: جامع معقول منقول: حاوي فروع و اصول  
 مرجع علمای فحول: سر دين سول: ملاذ فضلاحي کاملين: بلجاسی علما  
 عالين: فضل المتكلمين: اتمل المحققين: الفخام: في تحقيق الكرام  
 خاتم المجتهدين: العظام: خير الملة والدين: آية الله في العالمين: مولانا  
 و مولی الخافقين: سيد العلماء: حسين: سبكنه الله بحبوت جنانه  
 و افاض عليه شایب رضوانه: که نوامی علم و کمالات سر باسماں کشیده  
 وصيت فضل و جلالش از مشرق تا مغرب سیده: شهره کارم اخلاص  
 عرصه افتاق فرا گرفته: و آوازه محاسن صافش: ربيط زمين انتشار یافته  
 لمعات تحقيقايش مانند شعاع آفتاب عالم تاب منور عرصه ربح سکون  
 و رشحات تدقيقايش بسان قطرات امطار نصارت بخش جهان موعظون  
 و الکلام: باد عافى الکلام: في الفنون العقلية و البقية  
 باحاديث خير: في الفنون العقلية و البقية

عني و اسم الفقه  
 بتفصيل الدروس  
 و احقاق العلم  
 بايضاح المادوس  
 بحبه كل خير و بینه  
 و كفاية من لا يخفى  
 الفقيه مصباح  
 مسالك البهية  
 و الارشاد و مقباس  
 مناهج خاتمة المراد  
 و سبله و ذخيرة المعاد  
 و ذريعة و م التلاد  
 اذینادی المناد  
 سيد العلماء حسين  
 بن آية الله السيد  
 دلدار علی بن حسين  
 معين النصارى  
 و اعدايبه و اخيه  
 سلطان العلماء السيد  
 اده و الله يامنه كان  
 في يد عمده و شيخ  
 عصمه لم يكلفه  
 و انما له  
 الامانة في زمانه نظير  
 ولا عديل صاحب الحقيقة  
 الامانة في زمانه نظير  
 الامانة في زمانه نظير



فضائل و مناقبش از حیث تحریر و تفسیر نبین\* و بیان علوم و کمالاتش از حد  
افزون\* نسبت به فاشن به نیست و چهار واسطه حضرت امام عاشر ابو الحسن  
علی النقی علیه السلام میرسد ولادت با سعادتش در چهاردهم ماه ربیع الثانی  
سنه یک هزار و دویست و یازده هجری<sup>۱۱۷۱</sup> در بلده طیبه لکنئو واقع شده خورشید  
ماد و تاریخ ولادت آن علامه است اسوة المتکلمین قدوة المجتهدین اکرم الناس  
مفتی السید محمد عباس مدظلّه در اوراق الذهب می فرماید از بعض ثقات شنیدم  
که چون او در بزرگ آن علامه سید مهدی بعد تولد برادران بزرگ خودش لانا  
سید محمد سید علی و سید حسن ولد شد والد علامه مش حضرت سید الشهدا  
روحی له الفداء در خواب دید که آن حضرت از سبب اسقاط تربیتی که در پیمنه ندان خود  
روحی داشته بود سوال می فرماید جواب عرض نمود که این پسر من وقتی پیدا شد  
که کبیر و ضعیف القوی شدم پس گمان بردم که بعد از این فرزند پسری که از من  
پیدا نخواهد شد لهذا این فرزند را با اسم آخر شما که قائم آل محمد است نام نهادم  
پس حضرت فرمود چنان نیست که تو گمان بردی تحقیق که قرینیت که پیدا شود  
از تو بزرگتری پس وقتی که پیدا شود او را با اسم من نام بده پس هرگاه آن علامه  
تولد شد والد علامه مش را حسین نام نهاد امتثالاً لامر جده الامجد و فی  
علی فضله دلیل شتی منه از یاد انتمی و گاهی آن علامه در عهد طفلی بهم راغب  
ملاهی و ملاعب نشد از ایام صبی و زمان نشو و نما و اوقات عزیز خود را  
فحصیل علوم مضروف و همواره بهمت الانهت خود را به کنسات کمالات  
مطوف داشته و هتفاوه علوم از آیه الله خضران باب الد علام خودش سلطان العلماء

ذلي ثقة افضل سبي  
 والملكات الملكية  
 حاوي الفضائل والمو  
 الانا تقف على  
 الانامل لا يسع كتابي  
 هذا فضائله وله  
 مصنفات على يد  
 مع كثرة الفتو  
 والبحث والتدريسي  
 وتولي تعليم الاولاد  
 وتاديب العباد  
 وارشاد سائر القوي  
 والضعف اتقى  
 والادكان من شدة  
 الجهد والاسهام  
 وتراكم المصائب  
 فنان الاستقام  
 والحمل  
 لقضاء حاج  
 الاخوان  
 ما يخصهم



رضوان بآب اور بزرگ خود دشمنود چنانچه آن علامہ دراجازہ کہ برای  
فرزند خود دشمنود استاذ عظام و زبده حما بده کرام فضل المتکلمین  
فخر المدرسین ممتاز العلماء السید محمد تقی علی السید مقامہ تحریر نموده فرمایند  
کہ رایتی تحصیل ہم در رفتہ ہی آن بخدمت خفرائی الد علام قرأت علوم  
و دوران اثنا کہ بعض علل و اسقام عارض حال خفرائی بآب شد بدین سبب  
و در آن آیام از افادہ درس باز ماند و در سر برابر کمال اجل اخراج السید محمد  
محول فرمودہ پیشانی در خدمت برادر معظم تحصیل بعض علوم حکمیہ و فنون رسمیه  
و برخی از علوم دینیہ اشتغال و ششم بعد از آن کہ خفرائی بآب الد علام از مرض  
افاقہ یافت درس من بخدمتش عود نمود و پیشانی الد علام از تصانیف انقباض  
کتاب مرآت العقول را کہ ملقب بحمد الاسلام فی علم الکلام است خواند و بر  
از کتاب حدیث مثل شرح اربعین شیخ بہار الدین عالی علیہ الرحمہ و اصول کافی  
و فروع کتاب منقول الجمان قرأت نمود و انتہی ملخص کلامہ علی السید مقامہ درین  
ہفتہ سالگی از تحصیل جمیع علوم و فنون فراغت حاصل کردہ با علما  
مدارج فضل و رشادہ و اقصائی معارج افتاد و جہاد بہ فائز شد ہر چند  
در سن سالانہ سایر برادران خود دشمنود و لکن رسیدن علم و فضل کمال  
گویی سبقت از اکثر ایشان بودہ و بسبب جودت طبع قناد و صفای قریح نقاد  
و حدت ذہن و راک و صحت اوراک سرآمد علمای ہنرمان و مکلا و دوران گردید  
و شروع بتصنیفات تالیفات بہ نہایت تدقیقات و غایت تحقیقات  
چنانچہ صاحب تذکرۃ العلماء نوشتہ کہ روزی حقیر از زبان درویشان



انجناب شنیدم که می فرمودند که در سن بیفتاده سالکی خود شروع تصنیف سال آخر  
 فی الاجتهاد نمودم بعد از آن ساله حکم ظن کعتین اولین با بقالب تصنیف آوردم  
 لکن از بس حیا و حجابی که بر من بود اظهار آن یکسی نمی نمودم مگر آنکه اوقات  
 بخدایت بخوی مرحوم علانی فهای سید مهدی طباطبائی که به سال تقریباً  
 از من بزرگتر بود اتفاق مکالمه و مذاکره در این باب می شد و آنچه اومی نوشت  
 بمن می نمود و آنچه من می نوشتم از نظرش میگذرانیدم تا آنکه وزی جناب  
 عفران یاب الدما جدم در باب نوشتن اجازه برای من مرامور به التماس  
 یافده می نمود بخدایت انجناب عرض نمودم که اولاً آنچه از زبان خالمه مریمیت  
 ملا حظه فرمایند اگر تحریر من بر طرز و سلوب مناسب نظر اقدس در آید بران <sup>مطلع</sup>  
 شوم بهر حال منجایم که بر حسن و قبح آن متنبه شوم انجناب با جابت مقرون فرموده  
 و امر نمود که تا عیارت رساله مصنفه خود را بخدایت انجناب بمرخص عرض نمایم  
 انجناب بهر اثنای استماع عبارتتش فرمود که این متانت و طرز تحریر و سلوب تقریباً  
 چنان نمی نماید که شخصی در ابتدای حال تصنیف کند با جمله دران اوان بسبب  
 غلبه خفایانیت بر مزاج انجناب اتمام ملا حظه آن رساله را نتواند و انجناب  
 به اخوی المعظم سلطان العلماء سید محمد ارشاد فرمودند تا تحریر من نظر فرمایند  
 و کیفیت حال آن بعرض انجناب رسانند اخوی المعظم حسب الامر بعمل آورد  
 لیکن آنکه از جمیع برادران خورد بودم نمی خواستم که حال تحریر و جودت تحریر  
 و لیاقت من ظاهر شود انتی و آن عذبه در اجازه که برای برادر زاده  
 خودش عیده العلماء سید محمد های تحریر نموده می فرماید که والد علمای <sup>مقاله</sup>



بسیاری از فاضل طلبان را ترغیب و تحریک نمودند به بذل جهد در استنباط مسائل و نظر کردن  
 در دلائل می نمود و می فرمود که من سبیل علم دین و طریقه شد را واضح ساخته ام  
 و در تالیف فقاهت اجتماع و نشر علوم ائمه امجاد علیه السلام در این بلاد  
 سعی بسیار نموده ام می ترسم که با نقضای نه مانده قلیل بعد از من این آثار را  
 محو شود پس بهمان احوال و امن بخت را از ساق جهد فرا داشته باوصف  
 حدیث من خود بتالیف بعضی سائلان بقیه و مسائل حقیقه پرداختم که در آن  
 رساله تجزی فی الاجتهاد و مسئله شک در دو رکعت اولیین و مسئله تقلید است  
 و بعضی از آن را بعرض غفران باب سانبدم پس آنجناب تجسین آن نمود و فرمود  
 که این کلام مثل کلام فاضل مایه است که از جمله کاملین باشد و آنچه در کلام مبتدیان  
 از اهل تصانیف واقع می شود درین یافته نمی شود و انتهی و سلسله اجازة  
 روایت احادیث بواسطه آیه اند غفران باب الدلائل و سلطان العلماء  
 رضوان بآب او در بزرگداشت بجناب مستغنی عن الالقاب مکرر و آخر فقیه  
 مایه محقق تخریر مدقق عدیم المنظیر المشهور بین الانام المعروف فی النجاشی  
 و العوام استاد الكل فی الكل اقامه بقره بهمان طایفه بشاره و جعل  
 البخته مشواه و نیز بجناب سید المحققین سید المدققین رئیس الفقهاء الفخام  
 یعسوب العلماء علام محمد اصول الدلائل هذب یا ضل المسائل مولانا  
 السید علی طباطبائی عطر الله روحه و نیز بجناب عالم عامل و فاضل  
 کامل فقیه جلیل و مجتهد عدیم العدیل مرکز دایره درس و فتوی فلک و سع  
 و تقوی صاحب الکرامات و المقامات معدن الافاضات و الافاد و کمال العلماء



مولانا سید محمد مهدی طبیب طبیبی نجفی روح القدر و روح نور ضریح و نیز بجناب  
 علامہ فخر خاصہ و عام سید السادات منبع الفضل و الافادت حاد معقول  
 و منقول نقاد و ذریع و حصول تکلم حدیثم العبدیل محترمہ بنی بیل مولانا محمد مهدی  
 بن ندیمہ اللہ موسوی اصغرہانی مشہدی طبیب مشہدہ و طہر مرقدہ و نیز بجناب  
 عالم جلیل و فاضل نبیل کفرہ از مجتہد مابہر فقیہ بانی مولانا میرزا محمد مهدی  
 بن ابی قاسم موسوی شہرستانی سقیا شہر تراء و جعل الجنتہ مشواہ سید و سایر  
 مومنین این ممالک ہند و سند و دکن و بنگالہ و پنجاب و کشمیر بدل اعتراف و اقرار  
 بہ کمال علم و عمل و زہد و سخا و تواضع و توسع و تقوی و عفاف نمودہ و بقیہ تعلیم  
 و رزقہ عقیدت انداختند سلاطین این دیار در تعظیم و تکریم آن علامہ  
 و حقیقہ فراتر ک نکرودہ ہموارہ طریقہ عقیدت و ارادت مرعی داشتند بآن خصوص

بادشاہ دین پناہ شریا جاہ مصلح الدین ابو المنظر محمد امجد علی شاہ  
 جنت مکان انار انشہ ہر ہاندہ را نہایت حقیقت و کمال ارادت بخندست آن  
 حاصل نمود و مہر بنام نامی اسم گرامی شتمل بر خطاب مستطاب حادی علوم  
 نامی سادات و مومنین حافظ احکام آلہ مجتہد العصر سید العلما کنندہ  
 و منقر کنائیدہ بخندست آن علامہ فرستاد و بخشیان و فاتر حکم عاصیان  
 کہ ہموارہ این لقب برای آن علامہ نوشتہ باشند و بایامی ان علامہ مدد  
 برای طلبہ علوم قرار داد و چنانچہ کیفیتش از کتاب تذکرۃ العلما چنان ظاہر  
 کہ اکرم الناس مفتی سید محمد عباس مدظلہ العالی بایامی سید العلما رسالہ  
 و ترغیب بنامی مدرسہ نوشتہ جناب اعلم العلما فضل المجتہدین فخر المذہب



ممتاز العلماء السید محمد تقی علی مدد قمار آن را بنظر شایسته گذرانید و سعی وسیع  
 بحسن تقریر معروف و ضعیف داشت بهمان میان حکم عالی بتقرر مدرسه تعیین بدین  
 عرصه و دریافت و بخت نیز آن علامه علمای کبار و فضلاء فی یوقار مشاهیر  
 مناسب مقرر شدند و وظیفه برای طلاب هم مقرر گردید و بادشاه پناه  
 سکندر جاهد ابو المنصور ناصر الدین حضرت سلطان عالم محمد ابد علی شاه  
 اعاد امتداد ملک همواره و طریق خلوص و عقیدت و شیوه اخلاص و ارادت  
 ملحوظ داشته لغایت تعظیم و تکریم آن علامه می فرمود و مدرسه مذکور بهمان  
 مقرر داشت و عالی جناب سمو الالاقاب مجمع علوم دین مرجع سادات و مومنین  
 حافظ احکام المجتهد العصر سلطان العلماء سید محمد رضوان باب سید العلماء  
 بر نفس نفیس خود مقدم داشته جمیع امور را برای بیضا ضیائی آن علامه تفویض فرموده  
 و اجازه که برای او در ده خوش جناب فضائل و کمالات مآب اکمل الکمل افقهما  
 فضل المجتهدین فی المدرسین ممتاز العلماء السید محمد تقی تحریر نموده در آن  
 سید العلماء را باین الفاظ ذکر فرمود و السید مع الکامل معی و الخبر اللوذعی  
 ذی النظر الصائب و الذهن الثاقب عالی الکعب فی الفنون العقلیه طویل الباع  
 فی العلوم النقلیه الرائع فی ریاض الاجتهاد و الافاده الکامع مرجع  
 احادیث الجدد الساده سید العلماء العاصمین سدا نفقها <sup>ملین</sup> الکام  
 عین الانسان و انسان العین اخی و صنوی و کفیه قلبی السید حسین  
 لا زال قریب العین محفوظا عن اصابه العین و علمای عتبات عالیات  
 عرش رجاست از معاصرین آن علامه ذعان کیا فضل و اجتهاد نموده



بمواره تخم مودت ومواخات ورفرعه دل می کاشند و دایما ابواب تبلیغ متکا<sup>تب</sup>  
 و مراسلات مفتوح می داشتند چنانچه برای الضیاح ابن مرام درین مقام نقل  
 یک خط جناب معالی القاب جامع معقول و منقول واقف اسر فروع و وصول  
 شیخ الاسلام مجتهدانام الشیخ محمد حسن النجفی صاحب جواب الکلام نوشته می شود  
 صلوٰه ما کتب فی الجنتی حجة الاسلام والمسلمین الشیخ محمد حسن الی  
 سند الفقهاء سید العلماء مولانا السید حسین علیهما الرحمة  
 این انوار کازهار و ازهار کانون و تعزید کاطیان و هدی البطار و تنویر<sup>الاشیاء</sup>  
 و نفقات النقات من تحیات و قتل الاقلام فی طرس الدعاء مبانها و تو<sup>جم</sup>  
 لسان الثناء معانیها الی من تحتی الفصاحة من کائنات براعة و تستنیر نجوم  
 البذیع فی معانی بلاغة و ترقل الی غوامض العلوم اذ قال الفقیق و تنشال  
 علیه الاستار انشال العقیق کیف کا و هو الشاخص فی مابح الاجتهاد معر و ق<sup>ن</sup>  
 و الصادق الوارح عذب معید معتلا و ناهلا الحارس تغرا کاسلام و شرائع  
 و الغار من فقه القرآن و حدائق جوامع و الحبيب المنی تقریه کل حین  
 و الروح النقی بین الجنین ذی القدر العلی سید العلماء السید حسین نجل العلامة  
 السید الدار علی اعلی الله مقامه کانت طلائع التوفیق عاکفة علیه  
 و محاسن الايام منصلة لابی بالنبی و آله الطاهرين اما بعد فبین استشرق  
 نسیم الحبوب الجالی عن القلوب صد الکروب باحتفال احتمال رساله  
 من منبع الجلاله تتضمن شرح صاحب العباد حاله و کسانا اجماله من خفايا السرا  
 تلك الناحیه السامیه اذ فی ین الاوقات هبط علینا رسول کاشواق<sup>شیخ</sup>



بأوراق فابصرنا من بينهما رسوكم المحتوى على نكات طريفة وبديع لطيفة  
 فازرى بالنسيم لطافة وبالوجيق ملاقة. وحين فضضنا ختامه ونشرنا كلامه  
 عن بشره وإكفافه وتحلى النادى بنثرة حليلة الأعناق. بالأطواق وتكفل باهم  
 ما عنه فمثل من صحت ذلك المزاج الذى هو كعبة الحاج وصالح المحتاج. فالحمد لله  
 سبحانه على نظام امره وعلا كلمته. واقامة حد دانه واحكامه ونصرته  
 داعية السلام واعلامه غير اننا تشوشنا واستوحشنا من جد مراقبنا بصحة  
 مرسومك. من شئيد الاسلام فى سائر الممالك المتفرقة بجزيرة علمه وسعة  
 مهارته فى المعقول والمنقول واستنباط الفروع من الأصول شقيقك والمجد  
 وحديثك فى السعد الجليل. انما سلط الله السيد محمد داعية الانوار الى الامامة  
 يا ثار واهل الطلاع على تفاصيل اخباره. اشوق من جاسى الحمى الى عنقودها  
 وارغب من الطير فى يوم خميس الى ردها. وعهدى بمراته ملان الوفاء. فحسى  
 يكون المنافع غير الجفاء. ثم قد صار معلوما ما اليه اشرت من وصول عشر مجلدات  
 من كتابنا جواهر الكلام اليك. ومصادفتها محل السرور لديك. وهذا من ابطنا  
 يارضى النسيم المتفضل بالتعظيم على عبدة العاتق القاصر عن شكرها سيمامة  
 سبحانه لعبدك ذلك الكتاب المخصوص باستعداد العلماء والمجتهدين من حكومهم  
 وكون المتقربين اليه كالشمس المشرقة. او كالسحاب المغدقة. لكن النسخة التي  
 وصلكم غير مأمومة من الغلط ولا معتمة الصحة وقد ارجانا الى ارسالها ضيق الزمان  
 عن الملبغ غير صاحبنا لكم سابقا من ان المرحوم الميرزا القاطن في فوايد الحسن  
 السيد مشرف علي خان لما استند ذلك منا عاجلا ما وسعنا استخلاص غير ذلك



من المشتغلين بحول الله تعالى وقوته نرسلكم باق الكتاب تمامه وكثيرا ما يحول  
 في هذه انه اذا امكنني الله تعالى من مقدامات يسر به شراءه واستكتابا بنسخة تامة  
 مصححة معتمدة مرسومة علي ما وجد لنا من انظار الصادقة والحواشي الواثقة  
 افضل ذلك انشاء الله تعالى وارسلها اليك ليكون في طوفكم اصلا معتقدا والله  
 والى التوفيق والتأييد اما ما ذكرت من ايراد مادة الصادقة من جناب الكاشف  
 عن قانون الحكمة نقابها والشارح بعد تشریح عوارض الايدان علاجها واسبابها  
 والرافل في الجنان مع الحور العين والتحصى بلباء العلويين والمومنين <sup>الله</sup> رزق  
 الحصين والجنة من كيد الشياطين ذي الفجر الجلي ثميرزا محمد علي وفقه الله لو  
 لا ارتفاع درجات عليين وذلك بوبركات تصديك عانة ذوى الحاجات  
 من اهل العتبات بارشاد جنابك له ذلك فاما جنابك فقد عمل بمقتضى  
 كفالته الدين والدينا ليهيئهم واصانة محاورهم ومساعدة مساكينهم وطعام  
 غيبى ثم وفقد غرايهم وملاحظة حلة العلم منهم ونحو ذلك مما لا يزيد الشاء  
 عليه فقه ولا منعة واجرك فيه موكل الى باريه واما جناب الميرزا المحترق  
 فاذا اثنى عليه القلم وهو من ضرب الله بامثال الامثال فقال عز من قائل  
 مثل الذين ينفقون اموالهم في سبيل الله كمثل حبة انبتت سبع سنابل  
 في كل سنبلة مائة حبة والله يضاعف لمن يشاء والله واسع عليم  
 الذين ينفقون اموالهم في سبيل الله ثم لا يتبعون ما انفقوا مئنا ولا اذى  
 اجرهم عند ربهم ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون ومن اراد ان يدعى رسول الله  
 فيستولى مكافاته ونحوه شفاعته ومن حى نوره امامه يوم القيمة



ومن يخوز عقبة الصراط على جناح صدق وتكون له عن جهنم حجاباً، وللنفوس <sup>باباً</sup>  
 ومن يقصد الزهراء عليها السلام تحية بالكرامة، الرافعة مقامه وعلى <sup>النفس</sup>  
 اعانة سكان الغرث فان نفقة الداهم فيه بمائة يوافي حيث انهم يواد غير  
 ذخي ربح ولا ظم ولا ضرع، شعارهم الفقر، وسماهم لشكر والصبر،  
 ولشدّة الفاقة في الجميع يحشون الى القرص حشيش الحماض الى نبتة الربيع  
 اصاحد دبلد هم فقار لصيقة لا مزارع حديقة، واما انهم فقد  
 بحيث لا فضل فيه يدخر، فطروا انفسهم عن الشهوات الدنيا الحطية  
 وزخارفها الذميمة، رغبة في جوار سيد الاوصيا، عليه افضل التثا  
 وشوقا لجزائه يوم الجزاء، وايتار الاخرة على الاول فيهم بين مشغول بحال  
 ومتنسك بدين عام وصلوته وصومته ومتسكح في مقاساة قوة يومه  
 وفيهم الفقراء الذين احصروا في سبيل الله لا يستطيعون خربا في الارض  
 يحسبهم الجاهل اغنياء من التعفف تعرفهم بسيماهم لا يسألون الناس احافا  
 وما تنفقوا من خير فان الله به عليم وفي عانتهم التي لا يلقيها الا الذين  
 صبروا ولا يلقيها الا ذو حظ عظيم خط عظيم وكان من الواجب المعلي  
 على اسعافهم بما يفيد ولو تجمل عشاء السفر البعيد لكن اصدنا عنه التقية <sup>الحمي</sup>  
 في تحرير الكتاب المبارك تاسيساً وتذكيراً وترويحاً للشرعية وتربية ابناءها  
 القائلين لتجمل اعبائهم اسأل الله العفو والعافية لنا ولكم اولين معلوما  
 ان هذه المادة حيث طال من سفرها بعد الشقة بين مصدرها واستقرها <sup>فشي</sup>  
 امرها قبل الوصول ليأمر، وانتشر خبرها بين الخاص والعامة حتى عفت <sup>الحديث</sup>



فی اکثر و اختلفت النفوس فی الحکمة و جزر کل حدان نصیبه منها و فر السهم  
 خلما وصل رسو مکر المشتعل علی التفصیل و التحدید بالنز و القلیل الذی یسط  
 علی اهل النجف الاشرف لکل بیت بیه لقصر عن استغراق الوبع و شرف  
 فلم ادر من یعطیه سجا و امنة و لم ادر من اوله و ذله و اوسع کیف و مشیخو  
 بالعلماء و بالنجباء و ذوی البیوت العالیة و المراتب السامیه فرحمنا  
 ادخال لسر و بصله الجمر الغفیر من الدور التي اهلها کالاموات فی القبور  
 تقر بالی الله تعالی بصلتی و احوالهم بالمادة المزبورة جسا فصلت و رعتهم  
 اجابة لا تقاسکم فی قضاء حق المیزان الموعی الیمنی و وضع حقوقه فی محلهما  
 و ایصالها الی اهلها و حرصا علی رسمکما فی صحائف النیابة و الدعاء لکما  
 راقد سیدا و صیاء و ابنائه الائمة کامناب علیهم السلام زاد الله فی قلوبکم  
 للسداد و سلوککما منجیح الخیر و الوشاد و السلام علیکم ورحمة الله و بركاته  
 الراجی عفو دبه محمد حسن نجل المرحوم الشیخ باقر علیہ الرحمۃ  
 و شرائف حاله و نشر مدارج کماله و نشر نیاده از ان بیت که شخصی احصا توان کرد  
 بهواره همت حق طوبیت را و حفظ ناموس شرع متین و ترویج دین مبین و نشر  
 طریقہ ائمه معصومین و شیوع احکام اهل بیت طاهرين بصرف می داشت  
 و باوجود نهایت نقابست و نحافت همیشه در تدریس علوم و تصنیف کتب و افتا  
 مسائل و مواعظ و عیادت مریمان مومنین قضای حوائج محتاجین مساکین  
 خصوصا یتام و اراذل شغول می بود و در صفت علم و مروت و تواضع و زهد  
 و تقوی و برکت اهل زمان تفوق داشت و مکارم اخلاق و محاسن شایق



آن علامه نسبت به هر یک از اقاصی ادا فی الصلوة می بود و از معتدین که حاضر شد  
 بابرکت می بودند سموع شده و از کتاب تذکره العلماء نیز چندین خطا بر می شود  
 که آن علامه اوقات شب روز خود را با بن بطور تقسیم فرموده بود که پاره شب  
 باقی مانده برای نماز جماعت بمسجد شریف شریف می برد و تا طلوع صبح  
 باز کار و نماز مستحب مشغول می بود و بعد از نماز و فراغ ادعیه تعقیبات  
 مراجعت فرموده باندرون خانه هدایت کاشانه شریف شریف می برد  
 و در آنجا معارف تالیفات و تصنیفات و ملاحظه کاتخذات ضروری می شد قدری  
 روز بالا شده و وقت افزای بیرون خانه می شد و مردم بسیار از آن داخل طلبه  
 و اهل استفتا و از باب حوائج می آوردند بهر یکی از ایشان حسب سعت وقت  
 توجه التفات میفرمود و اولاً بتدریس طلبه که اکثر ایشان غفلا می کار و علمای  
 عالی مقام می بودند مشغول می شد بعد از آن معروضات اهل حوائج ملاحظه می  
 و بعد از زوال آفتاب برای نماز جماعت بمسجد میرفت و بعد از تعقیبات نماز عصر  
 از مسجد مراجعت فرموده بخدمت برادر بزرگ خود شمس السلطان عبدالعزیز محمد  
 حاضری شد و ساعتی در آنجا توقف فرموده بدولت خانه عالی مراجعت فرمود  
 باز مشغول بتدریس طلبه می شد و نماز مغرب بدولت خانه جماعت ادا فرمود  
 تا یک یا پیش از وقت افزای مجلس مستفیدین مستتر شدین می شد و بعد در پیش  
 افتامی سائل می شد بلکه در بعضی از شبها تا نصف شب مشغول بتخط مسائل می بود  
 و همیشه اکثر ام بود که بروز جمعه و دو شنبه و پنجشنبه و در ماه مبارک رمضان نیز  
 بعد از نماز عصر عظه شریفه که مشتمل بر افادات انیفه و افاضات شریقه و تفسیر قرآن



حاجت آید این گونه نوشتن

تصحیح عقاید ایمانی بنده و قائل و توضیح حقائق می بود و بسمع حاضرین میرسانید  
و مومنین این نزدیک و دور مشوق استماع نصائح و مواظب پیر تا شیر جوق و جمع می شدند  
و مضامین بی نهایت آگین را از گوش دل می شنیدند و از لای مستلانی افادت که از صد  
طبع آن بکر علوم بر می آمد و من سمعهای خود را پر کرده ذخیره آخرت می انداختند  
صاحب تذکره العلما می گوید که حقیر اکثر اوقات حاضر خدمت بابرکت می ماند  
گاهی آنجناب بمصرف استراحت و بی شغلی نیافته انتهی با این همه کثرت مشغول  
و قلت فرصت بعضی اوقات بنوشتن قرآن شریف مصروف می شد چنانچه یک  
قرآن شریف که از دست مبارک خود نوشته نزد عالی جناب قدسی القاب  
عالم عامل فاضل کامل مجتهد علی الاطلاق المشهور بین الافاق کریم ابن کریم مولانا  
سید محمد ابراهیم مد ظله العالی که سبط آن علامه اند موجود دست روز می رانند  
تقریر این بطور زیارت آن قرآن شریف نمودم خطش خوب و مرغوب و حاشی بسیار  
بخط نستعلیق و تفسیر نوشته است چند آیات در آن خواندم در آخرش  
عبارتی یافتیم نقلش بر دوشتم و هو هذا قد وقع الفراغ من کتابه القرآن المجید  
والفرقان الحمید بتائید الله سبحانه وحسن توفیقه علی ید اقل الخلیفه  
بل لاشئ فی الحقیقه اقل العباد عملاً و اکثرهم زللاً ابن العلامة  
المرحوم الساکن فی جوار رحمة ربه الکریم السید الدار علی رفع الله  
درجاته فی جنات النعیم السید حسین علیه السلام کل شین و رتبه شفاعه  
سید البشر رسول الثقلین صلی الله علیه و آله و کان ذلک یوم الاحد  
المخمس ان یقین من شهر جمادی الاخره سنة ست و اربعین بعد الف و مائتین

سید



من الهجرة النبوة على الصادق بها الف الف تسليم وتحيية صاحب ذكره لعلماء  
 گوی که آن علامه موید بتائیدات ربانی و مبط فیوضات یزدانی اند و رزق طاقت  
 بشری کجا وفا می کند که کسی متحمل این همه مشتقتناجی تواند بود گویا حق تعالی  
 خصائل ملکی با آنجناب عطا فرموده است که غیر از اشغال محال است که مستحکم است  
 که متوجه لذات مباحیه شده باشند و از اکل و شرب نوم بقدر اقل کفایت می کنند  
 انتهى الحمد لله که حقیر از زیات سید العلماء مشرف شده ام و الدیاجدم اعلی الله  
 مقامه فی فردیس الجنان که از زمره مقلدین و مخلصین آن علامه بود کمال  
 عقیدت و نهایت ارادت بان علامه داشت و سید العلماء بسیار تفقد و غفلت  
 بحال شان مبذول می فرمود حقیر در این میان صغیر السن بودم و در ماه مبارک رمضان  
 و عیدین همراه والد مرحوم و مغفور برای نماز جماعت می رفتم و از زیارت  
 سید العلماء مشرف می شدم این قدر یاد دارم که میانه قامت و نهایت تحف  
 و نقیه بود و نورانی از چهره مبارک ساطع لامع بود و وقتی که از نماز فارغ می شدند و من  
 برای مصافحه دست بوسیدن آن هر طرف هجوم می آوردند صاحب ذکره لعلماء می گوید  
 که همیشه آنجناب در اشغال دینی و نشر معارف یقینی مشغول می باشند و با وجودی که  
 نهایت نقابت و ضعف و خافت بکس نمی ریش راه یافته اوقات شب و روز را  
 و تدریس علوم و تصنیف کتب افتامی مسائل تدریس می نمود و مسجده بخت نماز جمعه  
 و جماعت و عظم مصروف داشته اند انتهى و خوارق عادت و کرامات که از آن  
 علامه بظهور پیوسته بیان تفصیل آن را و فتری مطلوب آنادرین جا برتر  
 حکایتی که اسوه تشکیلین قدمه و الی محمدین اکرم الناس مفتی سید محمد عباس <sup>ظله</sup>



در اوراق الذهب آورده اکتفا کرده می شود حکایت در بعض سنین اتفاق

صبر بایان گردید و مردم تضرع و زاری بدرگاه باری می نمودند پس علما

بصحر رفت و بجماعت نماز استسفا بجا آورد پس هنوز در آنی مبارک

حرکت نداده بود که آب بسیار بارید چنانکه راهها و چشمه ها از آب بباران

مملو گردید و انتهی خلاصه آنکه ماه و سال برین اعمال و شغال گذران بود

که امراض شدید و عوارض عذیده لاحق حال آن علامه گردید آخر کار تاب

صدمات روحانی و تناید امراض جسمانی آورد و بشب شنبه هفتم ماه صفر

سنه یک هزار و دویست و هفتاد و سه هجری گوشه نشین شد و اینها

المؤمنه ان جیحی الی ربک رخصیه رخصیه فادخل فی عبادی

وادی جلی جلی نهاده متوجه عالم قدس گردید صفوف قدسیان که برای

استخبار خراج کرامت امتزاج آمده بودند بر کاب عالی جمعاً گریه و صیحه

علیین جوق جوق باستقبال آن قبله بن و یقین دیدند رضوان خیر مقدم

گفته ابواب خلد برین بر روی کشود و حور بجا و گیسوی مشکین

رفت و رو ب نمود به خانه اجتهاد ماکده نعم و الم گردید و شور ناله آه

از زمین با آسمان رسید صبح از مشاهده این حال گریه و شام

از ملاحظه این بلال لباس سیاه پوشید با استماع خبر این سانحه جانگاہ حادث

روح فرسام و مبادل بقیر چشم اشکبار از هر محله و هر کوهی برای مشایعت

جنانه و دیدند و بعد از طلوع آفتاب سادات اطیاب و مشایخ انجاء

و عباد کبار روز نهار عالی تبار جنازه را بر دوش خود نهادند برای تغسیل

در روز یکشنبه

عین

شصت و یک

و در ماه و سه روز

در وقت وفات

نادی باین

ندامی



بروہ یا بروند جمع شہزادگان و امیران و تمامی شرفا و نجبا و خواص و عوام  
 مشایعت جنازہ کردند از معتمدین و موثقین مسموع شدہ کہ کثرت مشایین  
 جنازہ بیرون از تعداد و شمار بود و اتفاق جمہورست برین کہ درین شہر  
 بر جنازہ کسی احدی این قدر اجتماع مردم دارند و عام خلایق نشدہ بود  
 متغیر بودند کہ کدام جانباز جنازہ باین جمعیت و کثرت ادا نمایند آخر  
 در حسیفہ جناب عالی متعالی و وزیر الممالک نواب اصف الدولہ بہادر عدل  
 مقام کہ کلان تر و ماکن این شہر و مشہور تر عمارات ہندوستان  
 آوردند و مولانا سلطان العلماء السید محمد رضوان بابا دل حزیں غلامین  
 با جماعت مومنین نماز گزار دند و در حسیفہ آیۃ امیر خضران باب  
 در حجرہ کہ جانب مغربست پائین فرار فائض الانوار الدعاش  
 مدفون کردند الی الان لوحی از سنگی سفید طلاکار و ضربی از چوب  
 صندل بر قبر منور نصب است \*

قطعة تاریخ وفات سید العلماء علیہ السلام مکان از مصنفات اسوۃ المتکلمین  
 قدوة المجتہدین اکرم الناس مفتی سید محمد عباس مدظلہ العالی  
 بعد الدینا انہا شرک الودی ان اضحکت فی یومها ابکت فلدا  
 اولہا فد غادرت ساداتہا وولاتہا حتی لا صام المقنتی  
 هو سید العلماء بمختیہ الزمان و من تغرد فی البریۃ سودا  
 و تواضعا و تخشعا و تضرعا و تورعا و تقدسا و ترعدا  
 اعفی سہی ابن البتول الطیرین اربی بلطف الکر بلا مستشہدا



فلما ربح المهدی یوم وفاته <sup>سید</sup> لقیہم مت واللہ ارکان المهدی  
ومن العجائب انها قد القیت فی روعه من خیلان تبعہ  
فیعد ذاک من الکرامات القی حصلت له روحی لمرقدة فلما  
ایضاً

الدھر اقبل بالعوارض انتضی سیفا و لیس الحکم الا للقضا  
لھنی علی حبر علیہم بارع قد باب من مضض علی جبر القضا  
ھو سید العلماء مولانا الحسین سلیل آل المصطفی و المرتضی  
ما زال کھف اللہ نامر مواسیاً منعظاً متفتحاً و ہر خذا  
تقاسبی لمصائب والنوائب عاملاً بالصبر والتسلیم فیہا والرضا  
حتی اذا اصفرت انا ملہ من الحسب لسابع عشر من صفر مضی  
والیوم یوم وفاته مولانا الرضا فیکت علیہ عیون اخبار الرضا

ریختہ کلک جواب ہر سلاک عالی جناب سمو الالقاب جلیل الشان فیج المکان رئیس معظم  
امیر مخم عالی ہمم نوی المجد والکرم نواب خیرات علی خان دام حشمتہ  
ہفدہ رذ صفر ثلث شب شنبہ بود مولای جہان بحق چو فرمود وصال  
شد سال وفات باسنہ میلادش ای نجم زوال دید خورشید کمال  
ایضاً

ارضی بزین لکنو جانی ولی است اللہ اللہ مطاف اہل قدسی است  
چون مرقد پاک شد سفسش نجم نوشت حقا کہ دران دفن حسین بن علی است  
خواجہ محمد کاظم اعظم آباہ مصرعی گفتہ فرستاد کہ تاریخ صورتی معنوی ہر دو در آن است

چون حسین و اکرم الزمان  
مقتی سید محمد عباس  
مظہر العالی  
مصرع گویا از قلم  
آید شب چہرہ کجا  
فوت شد خندہ  
این چہرہ است  
صفر و ہفتہ



فهرست تصنیفات تالیفات سید العلم علی بن اعلیٰ نقاشی و ثواب الجنان  
 اول ساله تجزی فی الاجتهاد که در سن هفده سالگی تصنیف فرموده چنانکه از کلام صاحب  
 تذکره العلماء ظاهر می شود و آن مذکور شد و در ساله در تحقیق جواز تقلید است و عدم آن سوم  
 ساله مسئله شک در رعیت اولی و این هر دو در ساله را نیز در حدیث مشهور تصنیف فرمود  
 چنانکه از کلام آن علامه ظاهر می شود و آن نیز مذکور شد چهارم مناهج المحدثین  
 و معارج التحقيق و آن کتاب عظیم النظم و الاجواب مشتمل بر استدلالات انیق و تحقیقات  
 دقیقه است و آن علامه اجازه که برای فرزند ارجمند خویش افضل کمالی بن ابی طالب  
 ممتاز العلماء السید محمد تقی حجت باب تحریر نموده می فرماید که کتاب مناهج المحدثین  
 و معارج التحقيق بر وجه انیق و طرز رشیق تصنیف نمودم آن را از لایق و نفیس مسائل معلوم ختم  
 و نقص و ابرام احوال مختلفه را بهیچ در آن آوردم که پسند طبایع اهل حق گردد و غالب شمه  
 از تدقیقات آن در فائز تصنیفات علمای سابق یافته نمی شود و بسبب کثرت امراض  
 و عروض بعضی اعراض آن کتاب با تمام نرسید انتهى بخش کلامه علی الله مقصود ثانی  
 از آن که در احکام صلاه است از بیان اوقات نماز و مینه احکام سلام که اجماع ضمیمه  
 طبع گردیده است پنجم و نیز رایت که خود آن علامه در اجازه مذکوره می فرماید و چیز را  
 بر منط فائق تالیف کردم و شطری فی احکام طهارت را ملا نمودم انتهى و باطلات  
 از آن کتاب طبع گردیده است ششم و ضمه الاحکام است که آن علامه خود در اجازه  
 ذکرش فرموده که هرگاه جماعت مقلدین الحاح بمن گردند بتالیف و ضمه الاحکام  
 که عبارت فارسی است و دیگر مسائل متفرقه اشتغال نمودم و بسبب کثرت شواغل  
 فوت تمام آن نیامد انتهى و آن کتاب مشتمل است بر چهار مقصد چنان که در بیان کتاب  
 مسطور است که این کتاب مشتمل است بر یک مقدمه و چهار مقصد زیرا که آنچه در کتاب  
 مذکور می شود یا موجب از دیار بصیر طالب سائل فقه است یا اصل مسائل فقه



و اول مقدمه و ثانی اگر مشروط نیست آن عبادت الا اگر در آن ایجاب قبول هر دو معتبر است  
 آن محذور است والا اگر ایجاب یقاع فقط در کار است آن ایضا محذور است و اگر ایجاب قبول هر دو معتبر  
 آن حکام است همین است که در این باب علم فقه و مقصد چهار گانه این ساله انتهی مقدمه باین دو  
 سوم از مقصد اول که در احکام طهارت و صلوٰه و صیوم طبع گردیده است و باین از مقصد چهارم  
 در بحث میراث است غیر طبع گردیده است و در رساله بیست و دو احکام میراث عبارت عربی است  
 کتاب استطاعت یقه سلطانیه در مسائل ایمانیه حسب ایجابی پادشاه بن پناه شریا جاهد  
 ابوالمظفر محمد بن علی شاه جنت مکان انار آمد بر بانیه تصنیف نموده بود و آن کتاب مشتمل است  
 بر مقصد چنانکه در اینجا که آن کتاب بطور است که این کتاب مشتمل است بر مقصد اول  
 و بیان اصول عقاید حقه آن مشتمل بر یک مقدمه پنج باب یک خاتمه مقدمه در بیان وجوب  
 معرفت است بآب اول در بیان اصل اول از اصول دینی که توحید و محمد صفا شوییه  
 و نفوت سلبیه و معاد و تقدس است بآب دوم در بیان اصل ثانی ایمانیه یعنی عدل حضرت بار  
 و آنچه متعلق است بآن از مسئله خبر اختیار بآب سوم در بیان بحث حضرت سید سلیمان عالم الشیخ  
 و سایر انبیاء و مرسلین و آنچه بدان تعلقی دارد بآب چهارم در بیان ایمان حضرت امده اشقی حضرت علیهم  
 الصلوٰه و السلام الی یوم الحشر و آنچه متعلق است بآن از بیان لادث و فاحضه امصوبین  
 علیهم السلام ذکر یاره از عجایب آن حضرت ذکر احوال غیبت امام ثانی عشر و طریقه حال آن حضرت  
 بآب پنجم در بیان محلی از حال معاد خاتمه در بیان احکام اسلام ایمان مقصد ثانی در احکام عمر  
 فرعی از قبیل عبادات طاعات و آن مشتمل است بر مقدمه و شش باب خاتمه مقدمه و اشارت  
 باختلاف طرقیه اصول و اخبار بآب اول در بیان احکام طهارت بآب دوم در بیان احکام  
 نماز یومیه و غیر یومیه و آنچه متعلق بآن وارد بآب سوم در بیان احکام زکوة و خمس بآب چهارم  
 در بیان احکام روزه و شکاف بآب پنجم در بیان احکام حج و عمره بآب ششم در ذکر زیارات  
 حضرت معصومین علیهم السلام تسلیات و التحیات خاتمه در ذکر بعضی از عواید اعمال ضروریه



مقدمه باین دو قسم سوم از مقصد اول که در بیان مسائل تعهد عدل نبوت سابقین طبع گردید  
 و با چهارم که در بحث با امر است حالا با اهتمام حقیر طبع پوشیده نهم رساله سیاه پنجم  
 فارسی اصول دین تا آخر بحث نبوت نهم رساله در بیان مسئله اصالة الطهارت یا زود  
 رساله منع از بیع یا بیعت نجس و متنجس و از دهم رساله طرد المعاندین در جواز لعن بهای و نفاق  
 و آن نیز طبع گردیده است سیزدهم حاشیه بر ریاض المسائل مشهور بشرح کبیر کتاب البصائر  
 و کتاب اللمعة کتاب الصدق چهاردهم تعلیقها بر شرح بدایت الحکمة ملا صدرا لده  
 شیرازی پانزدهم رساله فی تحقیق النسبة بین الحقیقة و المجاز شانزدهم تفسیر سوره  
 که بسیار بسوخته است هفدهم تفسیر سوره بقره شروع تا چند آیات هجدهم تفسیر  
 باین فی علی الانسان نوزدهم تفسیر سوره توحید بیستم تفسیر کریمه کفتم خیر منه آخر  
 للناس مضمون فیه کلام مخزانی است یکم بحال المفجعه است دوم فوائد فی تنقیح العقاید  
 ملقب با فادت حسنیة این آخر تصنیفات آن علما است که در رد اقول شیخ احمد احسانی  
 و تلمذش سید کاظم شری کرمانی تصنیف فرموده صاحب تذکره العلما بعد از تصنیف  
 سید العلم علی بن کانی نوشته از آنجا که آنجناب در مشرب و در اتفاق تحریریه بسیار مل مجرب  
 متفرقه از احکام عبادات معاملا و غیر آن بسیار شده می شود و بسیار که در توضیح و تبیین  
 بعضی مسائل اصولیه و فروعیه بسط و تفصیل کما ینبغی بکار برده اند اگر همه اش جمع کرده  
 چندین مجلدات بسط کرده و یاد فرست تصانیف جمع از علما متقدمین و متاخرین که بهر حال  
 ایشان گذشت نظر نمی کنیم گاه است جوایز مسکله خاص را نوشته اند بهر یکی از این رساله علمی شمرده اند  
 پس بر این پنج اگر تصانیف آنجناب حساب کنیم از حد شمار برین می رسد لیکن این احوال چنانچه در  
 آن نشده اند همچنین مواعظ بلوغه آنجناب که در اکثر ایام سال خصوص در ماه مبارک رمضان از تحقیق اصول  
 فروع و تفسیر کلام به تقریر و تحریر آورده اند و همچنین فوائده بسیار مشتمل بر فصول و اثبات حق و تبیین  
 در اینست و بتوضیح حکام و بنیه و تضایح شافیه ابطال احوال فقه باطله که عزم تربیت و ترویج این علم ظاهر



و آن علامه را جازه مذکور فرمایید با وجود که در عین غفلت و اشتباه تصنیف تالیف فیض دوم  
 اتفاق آن افتاد و آنچه از این قسم به سال و تعلیق و جوشی تحقیقا مسائل بقتاب تالیف  
 قیست و سببش آنکه جوابی نماند که گردش آن خطا مرد می باشد مانع حصول من باطل گشت بد  
 علامه آنکه بعد از جنابان با جرم حله سدر دارا که افاضل مومنین با مثل این در این باب  
 بمرحوم نمودند استند عاقلین مریخ و ندیش شغلان بتدریس مساحت ایشان از تصنیف  
 تالیف عذر نادم با این مبند علی مقام حسام و ترک هموم الامم و جانودم انشوی کلام  
 اعلی اند مقامه اینست پاره از حال السیدنا علیمین مکان اعلی مقامه فرادید این جهان  
 که به ایما بعضی خادیم عظام بمعرض کس در آوردم و تمنا بر ترجمه عبارت آن علامه ختم نمودم  
 فحی استم که احوال تلامذه اش تحریر نماید ما کثرت شغل و قلت فرصت و عجلت طبع عیون مانع  
 این امر بود بد اگر ممکن باشد انشاء الله تعالی بوقت دیگر خواهم نوشت الحمد لله اولاً و آخراً و الصلوة علی محمد و آله

## قطعات تاریخ طبع این کتاب

ریخته کک رسد جناب علی نقی جلیل الدین رفیع المکان رئیس علم میر محمد نواب میر خیرات علی خان دام حشمت  
 ز مولای ما حسب ایما ی شاهی  
 نمود اهتمام آنکه سید حسین  
 بفرمایش او چنین سال طبعش  
 صدیقہ بر صبیح چون بافت نیست  
 نه سیمایش پیدار شادت رشت  
 نوشتم بشد چاپ بحث است  
 ایضا

سید و علامه و یاد سحت علیمین مکان  
 حبذا فیض عمو مشهور فیضان تا ابد  
 آنقا همیت نموده از برای الطباع  
 نجم تاریخش سبالی حمدی زون نمود  
 جمع فرموده بی جنت مکان این منتخب  
 رتبه عالی نصیبش باد از الطاف ب  
 آنکه باشد نام او سید حسین منتخب  
 از حدیقه طبع شد جلدی است یاد  
 سنه ۱۳۰۴



یکیده خامه عنبر شمامه جناب معالی القاب نخلیند ریاض فصاحت بهار پیرانی حمین  
بلاغت شاعر شیرین مقال نازک خیال حکیم سید ضامن علی تخلص به جلالت اتم فضیه

نظمی باب امامت خوشا بهار آمد

جلال مصرع رنگین سبیل طبعش گفت

اَيْضًا

گل صدیقیہ سلطانی ابن یمنان شگفت

۲۵

پیشو شیعہ کے دیندار حشیم بن عینیت کا

چلو شیعو چلو شیعو کہلا دروازہ جنت

پہوایکستان لیا حدیقہ کی امامت  
جنت

بلعاً موزعاً الطاف حليم حير  
فخلص يرمز مساواة الحركات

در میان این چهار محبت و حبیب

شسته آگاه بر بعد و قریب

بیر گردون دون فصد تزیب

شده اند از عطای بی بچیب

مع شد کسنی عجیب و غریب  
مقتضی

و در این کتاب و حیدر سید احمد الملک

ییمان بویست و ساه بن ساه  
نگ بویست و ساه بن ساه

ایست بلبل گلزار جنت

طر از فسیله شش و هزار گردید

یہ خاص شاہ مشرقین است

جناب مولوی سید حسین اکبر دست پر

صدقہ کا چہا بابا امامت مسیحی سے اونکی

بلا لکھنؤ میں آج سے سو سال پہلے

المصنفه علم بياحت - ثم الصلح المصفا  
الامصافه انما هي في قلوب

شفقت و رحمت را در شفقت خود

سج کرد این حدقه سلطانی

از عنایات حق شده ممتاز

افنی امر خیر در عالم

فت یافتیم از سر خلاص

جنگار سیر و بند و عن علی بن یزید صابین

محرر الجدي سنة  
فلست باركت كتاب آراستگشت

رکلی بوی اثبات امامت

بزرگوار همیشه شهر گروید

فقیقم مولوی سید حسین است

قصیدہ ہدایت و نصیحت  
م

کتابخانه شخصی صاحب

عبدالحمید بن محمد بن علی بن ابی طالب

الحمد لله الذي جعل في كل شيء  
دلالة على قدرته وكرمه

بسم الله الرحمن الرحيم

صالح بن محمد بن عبد الله

دعای اعلان

کتابخانه  
موزه و مرکز اسناد  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران



# اعلان

چونکه حق تالیف این کتاب عالی جناب قدسی القاب مجتهد محضر نایب حضرت صاحب الامر  
 کرم الله وجهه و مولانا سید محمد ابراهیم مد ظله العالی بنوختند اندک اندک اعلان کرده و شش ماه  
 واده می شود که کسی این کتاب را کل یا جز یا به تبیین و تغییر سلوب یا این کتاب را باب و ابواب یا تفش  
 کرده یا این کتاب را ترجمه کرده یا تذکره مصنف علیه الرحمه را از این کتاب جدا کرده یا کتاب دیگر شامل کرده  
 یا نهما تذکره مصنف علیه الرحمه را تا مدت سی سال طبع نماید روزه موافق قانون دولت انگلیسیه  
 عوض نفع نقصان خواهد کرد و این کتاب از جمله کتب اصول مذہب امامیه شنی عشر است و  
 مختص بحکمت فوائده منافع اهل تشیع طبع گردیده است اهل سنت جماعت نور لطف و عنایت  
 این کتاب را خرید نکنند و ملاحظه نمایند از مرطب طلب نفرمایند از شیعیان هر که شایسته  
 طالب این کتاب باشد باید که قیمتش مع محصول آن که خرج رشتی می پذیرد و بوسیله  
 تعبیل حضرت ریایدر بعهده یوپی اسیل که احسن طرح و خرابه شیای تجارتی طلب نماید و صورت یعنی  
 بعد حصول قیمت یا وصول خط طلب کتاب انشاء الله تعالی فوراً این کتاب را بوی و تاخیر بسبیل او اگر و نه  
 که خواه شد جمله خطوط بطو پی در ستا شود و خط بزرگ فته خواهد شد چونکه از طبع این کتاب نفع  
 و نیویندوستیست از اندامیت این کسب ان بسیار کیم از زبان بفرم کردیم که هر کس از تو خیر می پس توان  
 و کتابی دیگر مسمی خزانه المسائل که از مصنفات عالی جناب قدسی القاب ضابطه قواعد معلول و منقول  
 حافظ توان پذیرد و مع وصول حجج ارباب تحقیق بلا تأخر صحیح تحقیق بدو تسلیم گردد و مستفیدین مجتهد  
 نایب حضرت صاحب الامر افضل العیال مولانا سید مصطفی مرتضی بهر غیر مد ظله العالی است بهر چهار شش است  
 حصه در بیان اول عقاید حق و آن شش است بر یک مقدمه و پنج باب حصه دوم در بیان  
 مسائل اصول فیه حصه سوم در بیان مسائل فقه از طهارت تا قصاص و بیعت حصه چهارم  
 در مسائل متفرقه انشاء الله تعالی اول از آن مختصر طبع گردیده و ملاحظه نموده و بخرید و بخرید فقط

العصر  
 اول الخافقین سید حسین صابانه الله عن کل شیء



## اعلان

وضیح ہو کہ قانون ۵۲۷۷۱۱ کے بموجب

اس کتاب کی رجسٹری کراٹی گئی لہذا جملہ

اہل مطابع اور تاجران کتب کو اطلاع یجانی ہو

کہ کوئی صاحب مدت تیس برس تک

اس کتاب کو نہ چھاپیں اور نہ چھپوائیں

ورنہ نفع کے عوض نقصان اٹھائیں گے

العبد  
حسین عفی عنہ